١٣٨١ ٤٧٣٩٨٢

عنبر سارا * جفاو
بالش بهشت مجمره کر
شما بلشر همه نیکوخصا

ملوك العالم غوث الدنيا و
و الطين مالك الممالك
على الارض
تخة دارا
ابن الخاقان ابن ال
ود از چه زانوار کرد
د بها فمات لما به * من
صبا * و البرق بلمع
دولته على قاطبة الملو

44

١٣٨١ ٤٧٣٩٨٢

...ـد عنبر سارا * جفاو...
...نالش بهشت مجمره کـ...
...شمایلش همه نیکو خصا...
...کش چو بوی عنبر سا...
...دلارا * چو اسمان در...
...وسرای زاستینش سنجر...
...* بیك اجازت خاز...
...طبقهٔ اعطا * بروزگار...
...بیار نامهٔ معدن * بشیر...
...لوك العالم غوث الدنیا و...
...الطین مالك الممالك "...
...الارض
...ـقه دار ا...
...ابن الخاقان ابن ا...
...ـور از چه ز انوار کرد...
...بهافمات لما به * من...
...ـبا * و البرق بلمعـ...
...و لته علی قاطبة المو...

١٠٠
١٣٨١ ٤٧٣٩٨٢

...ك عنبر سارا * جفاو...
...جمالش بهشت مجمره‌ كر...
... * شمایلش همه نیکوخصا...
...اکش چو بوی عنبرسا...
...سد دلارا * چواسمان در...
...ن چوسرابی ز استینش سنجر...
...وان * بیك اجازت خاز...
...ك لطیفهٔ اعطا * بروزگار ه...
...ن بیار نامهٔ معدن * بشیر...
...لوك العالم غوث الدنیاو...
... والطین مالك الممالك "...
...ود علی الارض ...
... لسخة دارا...
...اقان ابن الخاقان ابن ا...
...ی مصور از چه زانوار کرد...
...حسود بهافمات لمابه * من...
...به الصبا * و البرق بلمع...
...وار دولته علی قاطبة المو...

... ۱۳۱۲

44

۴۷۳۹۸۲ ۱۳۸۱

...خاك عنبر سارا * جفا و...
...ن جمالش بهشت مجمره گر...
...ب * شمایلش همه نیکو خصا...
...بشمرد اگه ... یا کش چو بوی عنبر سا...
...ید پر صفا ... شید دلارا * چو اسمان در...
...عز بیان اندرن چو سرای ز استینش سحر...
...ه ... نیکوان * بیك اجازت خاز...
...بیك لطیفهٔ اعطا * بروزگار...
...بیار نامهٔ معدن * بشیر...
...ملوك العالم غوث الدنیا و...
...و الطین مالك الممالك ...
...ود علی الارض...
...امل نسخة دارا...
و الخاقان ابن الخاقان ابن ال...
...ودی مصور از چه زانوار کرد...
الحسود بها فمات لما به * من...
...به الصبا * و البرق بلمع...
انوار دولته علی قاطبة المو...

...و بر او نماز گذارده دفن کردند
...ورا در حلهٔ کفن کردم که با خود داشت
...را و میبودم و نمازی که او میکرد میکردم
...وابیده بودم او را بخواب دیدم که قران در نماز ش...
...ات میخواند باو گفتم که ای پدر خداوند تو با تو چه کرد گفت ای دختر نزد
...رفتم او از من خوشنود شد و من از وی راضی شدم کرمها فرمود و مرا گرامی داشت
...کشید اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو و اکثر ارباب تواریخ بجای دختر ابوذر زن او را نقل
...احمد بن اعثم کوفی نقل کرده است که جمعی که در تجهیز ابوذر حاضر بودند احنف بن قیس
...صعه بن صوحان العبدی و خارجه الصلت تمیمی و عبد الله بن مسلمة التمیمی و هلال بن مالك
...یر بن عبد الله البجلی و اسود بن یزید النخعی و علقمه بن قیس النخعی و مالك اشتر بودند چون
...فارغ شدند مالك اشتر بر سر قبر او بر پای خواست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت
...اری از صحابهٔ رسول تو بود و بکتابها و رسولان تو ایمان آورده و در راه دین جهاد
...ه اسلام ثابت قدم بوده و تبدیل و تغ... شعار دین راه نداده چیزی چند دیده بود نه
...جماعت بر انها انکار کرده بود بزبان و بدل بدان سبب او را حقیر شمردند و محروم گردانید
...بیرون کردند و ضایع گذاشتند تا در غربت او را وفات رسید بار خدایا انچه از بهشت
...او عده کردهٔ حظ او را از ان موفور گردان و جزای انکس که او را از مدینه که حرم رسول تست
...کرد و ضایع گذاشت چنانچه مستوجب انست برسان مالك این دعا بگفت و حاضران امین گفتند ابن
...بر که در کتاب استیعاب ذکر کرده است که وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دوم هجرت بود و
...بر او نماز گذارد بعضی گفته اند که سال بیست و چهارم هجرت بود و قول اول اصح است
...حوال دوستان خدا و یاد مصایب و محنتهای ایشان متضمن فواید بسیار است و سبب اینست
...ی دنیا و باطل بودن اهل دنیا ... وجوه ظاهر گردد و موجب رغبت انکس است
...باعث این میشود که اگر اهل حق ... مغلوب و منکوب باشند راضی باشند و بدانند
...ان دین در دنیا همیشه ممتحن بوده ... اند ادر ذکر احوال ابن بزرگوار بعضی از تطویل

وفات ابوذر در سال سی
یا سی دویم بود

بسم الله الرحمن الرحیم

حروف تهجی مد دار هذا | غیر مد هذا | حروف اختلافی هذا
مقطعه
قنش کَعَصَل | رَهٗ یَطَحَ | یا و عین

عمر نبی ... و نبوته کج و فی الملکیه یا و فی المدنیة

| | | | | | | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| ا | ب | ج | د | ه | و | ز | ح | ط | ی | ک | ل | م |
| ۱ | ۲ | ۳ | ۴ | ۵ | ۶ | ۷ | ۸ | ۹ | ۱۰ | ۲۰ | ۳۰ | ۴۰ |

| | | | | | | | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| س | ع | ف | ص | ق | ر | ش | ت |
| ۶۰ | ۷۰ | ۸۰ | ۹۰ | ۱۰۰ | ۲۰۰ | ۳۰۰ | ۴۰۰ |

ظ غ اعداد چهار مرتبه دارد احاد و عشر...

[illegible]

۱۰ ۲۰ ۴۰ ۲۰ ۴۰ ۵ ۲۱ ۲۰ ۱۰ ۲ ۴۰ ۷ ۸ ۲ ۴ ۵ ۱۰ ۷
۱۳۰ ۸ ۴۰ ۳۰ ۱ ۲۰ ۴۰ ۷ ۵

الله اکبر

٤٧٣٩٨٢ ١٣٨١

عین الحیات

وقف

بسم الله الرحمن الرحیم

لآلی حمد و جواهر ثنا تحفهٔ بارگاه جلال کبریائی حکیمی که الواح ارواح قابلهٔ نوع بشر را آگه
صنع قضا و قدر است بصیقل مواعظ دلپذیر و حکمتهای بی نظیر جلا داده عکس پذیر صفا
و چهره کشای نعوت جلال خویش گردانید و چشمهای حقایق از لسان معجز بیان انب
بر بساطین قلوب صافیه و مزارع صدور زاکیهٔ ارباب فطنت و ذکا جاری ساخته ا
و انواع گلهای معرفت دمانید و صلوات نامحدود بر زبدهٔ عالم و جود و صاحب
ایجاد سبع طباق و متمم صحیفهٔ مکارم اخلاق مقدس جنابی که ا
* انک لعلی خلق عظیم سرافراز است و امت نوازی که از وفود شفق
بالمؤمنین رؤف رحیم * ممتاز است اعنی سید المرسلین و فخر العالمین
الاولین و الاخرین محمد بن عبد الله خاتم النبیین و در و دبر ال اطه
تولا ایشان قنادیل دلهای محبان روشنی بخش زمین و اسمان گردید
مقتضای * سیماهم فی وجوههم من اثر السجود * صبح صادق یقین و ایما
سید اوصیا و امام اتقیا و فریادرس روز جزا و محرم سرادق لو کشف
سفینهٔ حلم اعنی ولی الله المرتضی و سیف الله المنتضی امیر المؤمنین و
و شهاب الله الثاقب سید الوصیین علی بن ابی طالب صلوات الله عل
ابد الابدین * اما بعد * مستمد فیوض ازلی محمد باقر بن محمد تقی
برادران ایمانی و دوستان روحانی میرساند که چون حکیم علیم
مصلحت شامله بعوایق غفلات و علایق شهوات مبتلا گردانید

بسم الله الرحمن الرحیم

حروف تهجی مددار بهذا عیز مد هذا حروف احتوای بهذا
مقطعه
قنش کصمل ره یطلح یا و عین
ونبوتیه کح وفی الملکیه یا وفی المدنیه
کثر ج ی
٢٠ ٣ ١٠
م ل ک ی ط ح

روایت کرده * بقول مؤ...
لابی ذر الغفاری التی اخبرنی بها الشیخ
جل الحسن بن الحسین بن الحسن بن بابویه
الحسن الطوسی قدس الله روحه و اخبرنی بذلک
الرضا عم قال اخبرنا الشیخ الامام ابو علی الحسن بن محمد الطوسی قال حدثنی ابی
روحه قال اخبرنا جماعة عن ابی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشیبانی قال حدثنا
رجاء بن یحیی الکاتب سنة اربع عشرة و ثلثمائة و فیها مات قال حدثنا محمد بن الحسن بن میمون قال
حدثنی عبد الله بن عبد الرحمن الاصم عن الفضل بن یسار عن وهب بن عبد الله قال حدثنی ابو حرب بن ابی
الاسود الدیلمی عن ابی الاسود قال قدمت الربذة فدخلت علی ابی ذر جندب بن جنادة رضی الله عنه
فحدثنی ابو ذر قال دخلت ذات یوم فی صدر نهاره علی رسول الله صم فی مسجده فلم ار فی المسجد احدا
من الناس الا رسول الله صم و علی الی جانبه فاغتنمت خلوة المسجد فقلت یا رسول الله بابی انت
بوصیة فاحفظها فانها جامعة لطرق الخیر و سبله کانک ان حفظتها کان لک بها کفلا
روایت میکند که وارد ربذه شدم در هنگامی که ابوذر علیه الرحمه در انجا
رفتم مرا خبر داد که در اول روزی داخل مسجد مدینه شدم در مسجد ... وذر
رسالت پناه صم و حضرت امیر المؤمنین عم در پهلوی وی نشسته خلوت مسجد و
شمرده گفتم یا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد وصیت کن مرا و موعظه بگو بوصیتی
وصیت نفع دهد یعنی بتوفیق الهی بان عمل نمایم حضرت رسالت فرمود که بلی ترا وصیت
گرامی و پسندیدهٔ تو نزد ما ای ابوذر تو از ما اهلبیتی و بدرستی که تو را وصیت میک
پس حفظ کن ان را و عمل نما بان بدرستیکه جامع جمیع مسالک خیرات و طرق نجات است و
داری و عمل نمایی بان تو را اجرهٔ عظیم از رحمت الهی خواهد بود * یا اباذر اعبد الله کانک تراه
فانه یراک * ای ابوذر خدای را چنان عبادت کن که گویا او را می بینی پس اگر تو او را نبینی
چنین گوید مترجم این حدیث شریف که این مضمون بسندهای معتبر از انحضرت منقول است
کرده اند که پرسیدند از حضرت رسالت صم از ... یعنی احسان که خداوند عالمیان امر فر

مقبره مرحوم حاج شیخ هادی نجم آبادی و خاندان

١٠٠
١٣٨١/٧/٢



ایشان را پرسیدم یکی از ایشان گفت که من سلمی نام دارم خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده و دیگری
گفت که من ذره نام دارم خدا مرا جهت ابوذر خلق کرده و سیم گفت که من مقدوده نام دارم خدا مرا
برای مقداد خلق کرده سلمان گفت که حضرت فاطمه قدری از ان تحفه بمن کرامت فرمود و بر هر قومی که
میگذشتم از بوی خوش ان متعجب میشدند از حضرت امام موسی کاظم عم مرویست که در روز قیامت
منادی از جانب رب العزة ندا کند که کجایند حواری و مخلصان محمد بن عبد الله که بر طریقهٔ انحضرت
مستقیم بودند و پیمان انحضرت را نشکستند پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد و مرویست از حضرت
صادق عم که حضرت پیغمبر صم فرمود که خدا مرا امر کرده است بدوستی چهار کس صحابه گفتند که
یا رسول الله کیستند این جماعت فرمود که علی بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر ناسایند بسیار
در کتب شیعه و سنی مرویست که حضرت رسول صم فرمود که اسمان سایه نکرده بر کسی و زمین برنداشته
کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد و ابن عبد الله که اعاظم از علمای اهل سنت است در کتاب
استیعاب از حضرت رسالت صم روایت کرده است که ابوذر در میان امت من بزهد عیسی بن مریم است
بروایت دیگر شبیه عیسی بن مریم است در زهد انصار روایت نموده است که حضرت امیر المومنین عم
فرمود که ابوذر علمی چند ضبط کرد که مردمان از حمل ان عاجز بودند و گرهی بران زد که هیچ از ان بیرون
نیامد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده که روزی ابوذر رحمه الله
بر حضرت رسالت پناه صم گذشت و جبرئیل بصورت دحیهٔ کلبی در خدمت انحضرت بخلوت نشسته بود
و سخنی در میان داشت ابوذر گمان کرد که دحیهٔ کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد بگذشت
جبرئیل گفت که یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد اگر سلام میکرد ما او را جواب سلام میگفتیم
بدرستیکه او را دعائی هست که در میان اهل اسمانها معروفست چون من عروج نمایم از وی سوال کن
چون جبرئیل برفت ابوذر بیامد حضرت فرمود که ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی ابوذر گفت چنین یافتم که
دحیهٔ کلبی نزد تو بود و برای امری او را بخلوت طلبیدهٔ نخواستم کلام شما را قطع نمایم حضرت فرمود که
جبرئیل بود و چنین گفت ابوذر بسیار نادم شد حضرت فرمود چه دعاست که خدا را بان میخوانی که جبرئیل
خبر داد که در اسمانها معروفست گفت این دعا را میخوانم * اللهم انی اسئلك الایمان بك و التصدیق بنبیك
و العافیة من جمیع البلاء و الشکر علی العافیة و الغنی عن اشرار الناس * و روایت کرده از حضرت
امام رضا عم از حضرت امیر المومنین صلوات الله عم که حضرت رسول صم فرمود که بهشت مشتاق است
بسوی تو یا علی و بسوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد بسند معتبر از انحضرت روایت کرده که حضرت
رسول صم فرمود که ابوذر صدیق این امت است بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده که انحضرت
فرمود که ولایت و محبت جمعی از مومنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغییر و تبدیل

امام بحق و احکام دین ذکر کردند واجب است مثل سلمان فارسی و ابوذر غفاری و مقداد بن اسود
کندی و عمار بن یاسر و جابر بن عبد الله انصاری و حذیفة بن الیمان و ابو الهیثم بن التیهان و سهل بن
حنیف و ابو ایوب انصاری و عبد الله بن الصامت و عباده بن الصامت و خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین
و ابو سعید خدری و امثال ایشان در حدیث دیگر مثل این از حضرت امام رضا عم منقولست بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که ابوذر از خوف الهی چندان گریست که چشم او آزرده شد باو
گفتند که دعا کن که خدا چشم ترا شفا بخشد گفت مرا چندان غم آن نیست گفتند چه غم است که ترا از چشم
خود بیخبر کرده گفت دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است ابن بابویه از عبد الله عباس
روایت کرده که روزی رسول خدا در مسجد قبا نشسته بود و جمعی از صحابه در خدمت او بودند فرمود
که اول کسی که از این در در آید در این ساعت شخصی از اهل بهشت باشد چون صحابه اینرا شنیدند
جمعی برخواستند که شاید مبادرت بدخول نمایند پس فرمود که جماعتی الحال داخل شوند که هر یک
بر دیگری سبقت گیرند هر که در میان ایشان مرا بشارت بیرون رفتن آذر ماه او از اهل بهشت است پس
ابوذر با آن جماعت داخل شد حضرت با ایشان گفت که ما در کدام ماهیم از ماههای رومی ابوذر گفت که
آذر بدر رفت یا رسول الله حضرت فرمود که من میدانستم و لیکن میخواستم که صحابه بدانند که تو از اهل
بهشتی و چگونه چنین نباشی و حال آنکه ترا از حرم من بسبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون
خواهند کرد پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و تنهایی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت
تجهیز و دفن تو خواهند یافت آن جماعت رفیقان من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده
فرموده بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فرمود که ایمان ده پایه دارد مانند نردبانی که
بر او بالا روند و سلمان در پایه دهم است و ابوذر در پایهٔ نهم و مقداد در پایهٔ هشتم بدانکه در کیفیت
اسلام ابوذر در طرق عامه احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل میشود و محمد بن یعقوب
کلینی رحمه الله باسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که آنحضرت بشخصی از
اصحاب خود فرمود که میخواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر آن شخص گفت
کیفیت اسلام سلمان را میدانم مرا خبر ده بکیفیت اسلام ابوذر و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید
پس فرمود بدرستیکه ابوذر در بطن مر که محلی است در یک منزلی مکهٔ معظمه گوسفندان خود را چرا
میفرمود گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد بعصای خود او را براند پس از جانب چپ
متوجه شد ابوذر عصا بروی حواله نمود و گفت من گرگی از تو خبیث تر و بدتر ندیده ام آن گرگ باعجاز
حضرت رسالت پناهی صم بسخن آمد و گفت که والله که اهل مکه از من بدترند خداوند عالم بسوی
ایشان پیغمبری فرستاده او را بدروغ نسبت میدهند و نسبت باو دشنام و ناسزا میگویند ابوذر چون

در بیان اسلام
آوردن ابوذر



این سخن شنید بزن خود گفت که توشه و مطهره و عصای مرا بیاور پس اینها را برگرفت و بپای خود
بجانب مکه روان شد که تا خبری که از گرگ شنید معلوم نماید و طی مسافت نموده در ساعتی بسیار گرم
داخل مکه شد و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده نزد چاه زمزم آمد و دلوی از آن
آب برای خود کشید چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است در دل او افتاد که این گواه آن خبر یست که
گرگ مرا بآن خبر داده و این نیز از معجزات آن پیغمبر است پس بپا شامید و بکنار مسجد آمد دید جماعتی
از قریش برگرد یکدیگر نشسته اند بنزد ایشان بنشست دید که ایشان ناسزا بآنحضرت رسالت صم میگویند
بنحوی که گرگ او را خبر داده بود و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز ناگاه حضرت ابو طالب بیامد چون
نظر ایشان بر او افتاد یکدیگر گفتند که خاموش شوید که عمویش آمد پس زبان از مذمت آنحضرت کوتاه
کردند چون ابو طالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز ابوذر گفت که چون ابو طالب از
نزد ایشان برخواست من از پی او روان شدم رو بجانب من کرد و گفت حاجت خود را بگو گفتم بطلب
پیغمبری آمده ام که در میان شما مبعوث شده است گفت با او چه کار داری گفتم میخواهم باو ایمان آورم
و آنچه فرماید براستی او اقرار نمایم و خود را منقاد او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم گفت البته
چنین خواهی کرد گفتم بلی گفت فردا این وقت نزد من آی که ترا باو رسانم من شب در مسجد بروز آوردم
چون روز شد در مجلس آن کفار بنشستم و ایشان زبان بناسزا گشودند بر منوال روز گذشته و چون
ابو طالب بیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن شدند و چون از نزد ایشان
برخواست از پی او روان شدم باز سوال روز گذشته را اعاده فرمود و من همان جواب گفتم و تاکید
فرمود که البته آنچه میگوئی خواهی کرد گفتم بلی پس مرا با خود برد بخانه که در آنجا حضرت حمزه بود بر او سلام
کردم و از حاجت من پرسید همان جواب گفتم گفت گواهی میدهی که خدا یکیست و محمد فرستادهٔ
اوست گفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله * پس حمزه مرا با خود برد بخانه که حضرت جعفر
طیار در آنجا بود سلام کردم و نشستم از مطلب من سوال کرد همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین کرد بر زبان
راندم پس جعفر بردم را بخانه که حضرت امیر المؤمنین علی بن ابیطالب در آنجا بود بعد از سوال بشهادتین
آنحضرت مرا بخانه بردند که حضرت رسالت صم تشریف داشتند سلام کردم و نشستم و از حاجت من سوال
نمودند و کلمهٔ شهادت تلقین فرمودند چون شهادتین گفتم فرمودند که ای ابوذر بجانب وطن خود برو
و تا رفتن تو پسر عمی از تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد مال او را بگیر و نزد
اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد آخر بنزد ما بیا چون ابوذر بوطن خود باز آمد پسر عمش فوت
شده بود مال او را بتصرف در آورده مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت بمدینه فرمود و امر اسلام
رواج گرفت و در مدینه بخدمت حضرت مشرف شد حضرت صادق فرمود که این بود خبر مسلمان شدن

در بیان اسلام آوردن سلمان

ابوذر و خبر اسلام سلمان سلمان را که شنیدهٔ ان شخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان استدعا کرد
که انرا نیز بفرمایند حضرت نفرمود ولیکن ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر
روایت نموده که شخصی از انحضرت سوال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رحمه الله علیه انحضرت
فرمود که خبر داد مرا پدرم که روزی حضرت امیر المومنین ع و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش
نزد قبر رسول صم جمع بودند حضرت امیر المومنین از سلمان پرسید که یا اباعبد الله مارا از اول کار خود
خبر نمیدهی که اسلام تو چکونه بود سلمان کفت که والله که اکر دیکری میپرسید نمیکفتم ولیکن اطاعت
فرمان تو لازم است من مردی بودم از اهل شیراز و از دهقان زادها و بزرکان ایشان بودم و پدر
و مادر مرا بسیار عزیز و کرامی داشتند روز عیدی با پدرم بعیدکاه میرفتم بصومعهٔ رسیدم کسی در ان
صومعه باواز بلند ندا میکرد که * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله *
چون این ندا شنیدم محبت محمد صم در کوشت و خون من جا کرد و از عشق انحضرت خوردن و اشامیدن
بر من کوارا نبود مادرم کفت که امروز چرا افتاب را سجده نکردی و نپرستیدی من ابا کردم و چندان
مضایقه نمودم که او ساکت شد چون بخانه بر کشتم نامهٔ دیدم در سقف خانه اویخته بود بمادر خود کفتم این
چه نامه است مادر کفت که چون از عیدکاه بر کشتیم این نامه را چنین اویخته دیدیم بنزدیك این نامه نروی
که پدر ترا می کشد من همچنان در حیرت بودم و انتظار بردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب
شدند برخواستم و نامه را بر کرفتم و بخواندم نوشته بود که بسم الله الرحمن الرحیم این عهد و پیمانیست از خدا
بحضرت ادم که از نسل او پیغمبری بهم رسد محمد نام که امر نماید مردم را باخلاق کریمه و صفات پسندیده
و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان ای روزبه تو وصی عیسائی پس ایمان بیاور
مجوسیه و کبری را ترك کن چون اینرا بخواندم بیهوش شدم و عشق انحضرت زیاده شد چون پدر و مادر
بر این حال مطلع کردیدند مرا کرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و کفتند اکر از این امر بر نکردی
ترا بکشیم کفتم بایشان که انچه خواهید بکنید محبت محمد از سینهٔ من هرکز بیرون نخواهد رفت سلمان کفت
که من پیش از خواندن ان نامه عربی را نمیدانستم و از ان روز عربی را بالهام الهی اموختم پس مدتی
در ان چاه ماندم و هر روز یك کردهٔ نان کوچك در ان چاه برای من فرو میفرستادند چون حبس و
زندان بسیار بطول انجامید دست باسمان بلند کردم و کفتم الهی تو محمد و وصی او علی بن ابیطالب را محبوب
من کردانیدی پس بحق وسیله و درجه انحضرت که فرج مرا نزدیك کردان و مرا راحت بخش از این
محنت پس شخصی بنزد من امد جامهای سفید در بر و کفت برخیز ای روزبه و دست مرا کرفت و نزد
صومعه اورد من کفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمدا حبیب الله * دیرانی سر از
صومعه بیرون کرد کفت توئی روزبه کفتم بلی مرا برد بنزد خود و دو سال تمام او را خدمت کردم چون

هنکام وفات او شد کفت من این دار فانی را وداع میکنم کفتم مرا بکه می سپاری کفت کسی را
کمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مکر راهبی که در انطاکیه می باشد چون او را
دریابی سلام من باو برسان و لوحی بمن داد که اینرا باو برسان و بعالم بقا ارتحال نمود من او را غسل دادم
و کفن کردم و دفن کردم و لوح را بر کرفتم و بجانب انطاکیه روان شدم چون بانطاکیه در امدم بپای صومعهٔ
ان راهب امدم کفتم * اشهد ان لا اله الا الله و ان عیسی روح الله و ان محمد حبیب الله * پس راهب از
دیر خود فرو نکریست و کفت توئی روزبه کفتم بلی کفت بیا بالا بیا نزد او رفتم و دو سال دیکر او را خدمت
کردم چون هنکام رحلت او شد خبر وفات خود بمن کفت من کفتم مرا بکه میکذاری کفت کسی کمان
ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مکر راهبی که در شهر اسکندریه است چون باو رسی سلام
من باو برسان و این لوح را باو بسپار چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم و لوح را بر کرفتم
و بشهر اسکندریه در امدم و نزد صومعهٔ راهب امدم و شهاده برخواندم راهب سوال نمود که توئی
روزبه کفتم بلی مرا بنزد خود برد و دو سال و برا خدمت کردم تا هنکام وفات او شد کفتم مرا بکه می
سپاری کفت کسی کمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد و محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
نزدیك شده است که عالم را بنور وجود خود منور کرداند برو و انحضرت را طلب نما چون بشرف ملازمت
انحضرت برسی سلام مرا باو عرض کن و این لوح را باو بسپار چون از غسل و کفن و دفن او فارغ
شدم لوح را بر کرفتم و بیرون امدم با جمعی رفیق شدم و بایشان کفتم که شما متکفل نان و اب من بشوید
و من شما را خدمت کنم در این سفر قبول کردند چون هنکام طعام خوردن ایشان شد بسنت کفار قریش
کوسفندی را بیاوردند و چندان چوب بران زدند که بمرد و پارهٔ کباب کردند و پارهٔ بریان کردند
و مرا تکلیف خوردن نمودند چون میته بود من ابا کردم باز تکلیف کردند کفتم من مرد دیرانی ام و دیرانیان
کوشت تناول نمیکنند مرا چندان زدند که نزدیك شد که مرا بکشند یکی از ایشان کفت که دست از او
بدارید تا وقت شراب شود اکر شراب نخورد و برا بکشیم چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند کفتم من
راهب و از اهل دیرم شراب خوردن شیوهٔ ما نیست چون این بکفتم در من اویختند و عزم کشتن من کردند
بایشان کفتم ای کروه مرا مزنید و مکشید که من اقرار به بندکی شما میکنم و خود را به بندکی یکی از ایشان
در اوردم مرا بیاوردند و بمردی یهودی بسیصد درهم بفروختند و یهودی از قصهٔ من سوال کرد قصه
خود را باز کفتم و کفتم من کناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی او یم یهودی کفت من تیرا
و محمد را هردو دشمن میدارم و مرا از خانه بیرون اورد و در در خانه اش ریك بسیاری ریخته بود
کفت والله ای روزبه اکر صبح شود و تمام این ریکها را از این جا بدر نبرده باشی ترا بکشم من تمام شب
تعب کشیدم چون عاجز شدم دست باسمان برداشتم و کفتم ای پروردکار من تو محبت محمد و وصی او را

در دل من جا داده پس بحق درجه و منزلت انحضرت که فرج مرا نزدیك کردان و مرا از این تعب راحت بخش چون این بگفتم قادر متعال بادی بر انگیخت که تمام ریکهارا بمکانی که یهودی کفته بود نقل کرد چون صبح شد یهودی بیامد و انحال را مشاهده کرد کفت تو ساحر و جادوکری من چاره کار ترا نمیدانم ترا از این شهر بیرون می باید کرد که مبادا بشامت تو این شهر خراب شود پس مرا از ان شهر بیرون اورد و بزن سلیمیه بفروخت و ان زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت کفت این باغ بتو تعلق دارد خواهی میوه انرا تناول نما و خواهی تصدق کن پس مدتی در این حال ماندم روزی در ان باغ بودم هفت نفر مشاهده نمودم که می ایند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته کفتم والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست پس امدند تا بباغ داخل شدند چون مشاهده کردم حضرت رسول صم بود با حضرت امیر المومنین و حمزه بن عبد المطلب و زید بن حارثه و عقیل بن ابیطالب و ابوذر و مقداد پس خرماهای زبون را تناول میفرمودند و حضرت رسول صم با ایشان میکفت که بخرمای زبون قناعت نمایید و میوه باغ را ضایع مکنید من بنزد مالکه خود امدم و کفتم یك طبق از خرمای باغ بمن به بخش کفت ترا رخصت شش طبق دادم امدم و طبقی از رطب بر کرفتم و در خواطر خود کذرانیدم که اکر در میان ایشان پیغمبر هست از خرمای تصدق تناول نمیفرماید و هدیه را تناول می نماید پس طبق را نزد ایشان اوردم و کفتم این خرمای تصدق است حضرت رسول و امیر المومنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است تناول ننمودند و ان سه نفر دیکر بخوردن مشغول شدند بخاطر کذرانیدم که این یك علامت است از علامات پیغمبر اخر الزمان که در کتب خوانده ایم پس رفتم و رخصت یك طبق دیکر از ان زن طلبیدم ان رخصت شش طبق داد پس یك طبق دیکر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و کفتم این هدیه است حضرت رسول صم دست دراز فرمود و کفت بسم الله همکی تناول نمایید پس همکی تناول نمودند در خاطر خود کفتم که این نیز یك علامت دیکر است و من مضطرب بر کرد سر انجناب میکشتم و در عقب انحضرت می نکریستم انحضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که مهر نبوت را طلب میکنی کفتم بلی دوش مبارك خود را کشودند دیدم مهر نبوت را که در میان دو کتف انحضرت نقش کرفته و موئی چند رسته بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم فرمود که ای روزبه برو بنزد خاتون خود و بکو محمد بن عبد الله میکوید که این غلام را بما بفروش چون ادای رسالت نمودم کفت نفروشم مکر بچهارصد درخت خرما که دویست درخت ان خرما زرد باشد و دویست درخت خرمای سرخ چون بحضرت عرض نمودم فرمود که چه بسیار بر ما اسانست انچه او طلبیده پس کفت که یا علی دانهای خرما را جمع نما پس حضرت رسول صم دانه را در زمین میبرد و امیر المومنین اب میداد چون دانه دوم را می کشتند دانه اول سبز شده بود همچنین تا هنکامی که فارغ شدند همه درختان کامل شده بمیوه امده بود پس حضرت پیغام داد

که بیا و درختان خود را بکیر و غلام را بما بسپار چون زن درختان را بدید کفت والله نفروشم تا همه درختان خرمای زرد نباشد در انحال جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید همه خرمای زرد شد پس ان زن بمن کفت که والله یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو من کفتم یکروز خدمت ان سرور نزد من بهتر است از تو و از انچه داری پس حضرت مرا ازاد فرمود و سلمان نام نهاد علی بن ابراهیم علیه الرحمه روایت کرده که در جنك تبوك ابوذر سه روز در عقب ماند بجهت اینکه شتر او لاغر و ناتوان بود پس دانست که شتر بقافله نمیرسد شتر را در راه بکذاشت و رخت خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد چون روز بلند شد و افتاب کرم شد نظر مسلمانان بر وی افتاد حضرت رسول صم فرمود که ابوذر است که می اید و تشنه است اب زود بوی رسانید اب باو رسانیدند تناول نمود و بخدمت حضرت شتافت و مطهره پر از اب در دست وی بود حضرت فرمود که ای ابوذر تو اب داشتی چرا تشنه مانده بودی کفت یا رسول الله بسنکی رسیدم بران اب باران جمع شده بود چون چشیدم شیرین و سرد بود با خود قرار کردم که تا حبیب من رسول خدا صم از این اب نخورد من نخوردم حضرت فرمود که ای ابوذر خدا ترا رحم کند تو تنها و غریب زندکانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها مبعوث خواهی شد و تنها داخل بهشت خواهی شد جمعی از اهل عراق بتو سعادتمند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد و ارباب سیر معتمده نقل کرده اند که ابوذر در زمان عمر بولایت شام رفت و در انجا بود تا زمان خلافت عثمان چون قبایح عثمان علیه اللعنه بسمع او رسید خصوصا قصه اهانت و ضرب عمار زبان طعن و مذمت بر عثمان بکشاد و عثمان را اشکار الطعن میفرمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیعه مشاهده مینمود او را توبیخ و سرزنش مینمود و مردم را بولایت خلیفه بحق حضرت امیر المومنین صلوات الله عم ترغیب می نمود و مناقب انحضرت را بر اهل شام میشمرد بسیاری از ایشانرا بتشیع مایل کردانید و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جبل عامل اکنون هستند ببرکت ابوذر است معاویه حقیقت اینحال را بعثمان نوشت و اعلام نمود که اکر چند روز دیکر در این ولایت بماند مردم این ولایت را از تو منحرف میکرداند عثمان در جواب نوشت که چون نامه من بتو رسد البته باید که ابوذر را بر مرکبی درشت رو نشانی و دلیلی عنیف با او فرستی که ان مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر من و ذکر تو از خاطر او فراموش کردد چون نامه بمعاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت رو برهنه بنشاند و مردی درشت عنیف را با او همراه کرد ابوذر رحمه الله مردی دراز بالا و لاغر بود و ان وقت شیب و پیری اثری تمام در او کرده بود و موی سر و روی او سفید کشته و ضعیف و نحیف شده دلیل شتر را بعنف میراند و شتر جهاز نداشت از غایت سختی و ناخوشی که ان شتر میرفت رانهای ابوذر مجروح کشت و کوشت ان بیفتاد و کوفته و رنجور بمدینه داخل شد

چون او را بنزد عثمان اوردند و ان ملعون در او نکریست کفت هیچ چشم بد بدار تو روشن مباد ای
جندب ابوذر کفت پدر من مرا جندب نام کرد و مصطفی صم مرا عبد الله نام نهاد عثمان کفت تو دعوی
مسلمانی میکنی و از زبان ما میکوبی که خدای تعم درویش است و ما توانکریم اخر من کی این سخن
کفته ام ابوذر کفت این کلمه بر زبان من نرفته است و لیکن کواهی میدهم که از حضرت رسول صم
شنیدم که او کفت که چون پسران ابی العاص سی نفر شوند مال خدای تعم را وسیلهٔ دولت و اقبال خویش
کنند و بندکان خدا را چاکر و خدمتکاران خود کردانند و در دین خدای تعم خیانت کنند پس از ان
خدای تعم بندکان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز رهاند علی بن ابراهیم علیه الرحمه این ایات کریمه را
در تفسیر خود ایراد نموده * و اذ اخذنا میثاقکم لا تسفکون دمائکم و لا تخرجون انفسکم من دیارکم ثم
اقررتم و انتم تشهدون ثم انتم هوء لاء تقتلون انفسکم و تخرجون فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم
بالاثم و العدوان و ان یاتوکم اساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم افتومنون ببعض الکتاب
و تکفرون فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوة الدنیا و یوم القیمة یردون الی اشد العذاب
و ما الله بغافل عما یعملون * که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین اینست که یاد کنید وقتی را که پیمان
از شما باید راز شما کرفتیم که نریزید خونهای خود یعنی خویشان و هم دینان خود را و بیرون مکنید ایشانرا
بظلم و ستم از خانها و شهرهای خود و قبول نمودید این عهد و پیمان را و حال انکه میدانید اینمعنی را
و کواهی میدهید بر حقیت این پس شما ان کروهید که پیمان را اشکستید میکشید کسان خود را و بیرون
میکنید کروهی را از خانها و شهرهای خود و یاری یکدیکر میکنید در بیرون کردن ایشان بتعدی و ستم
و اکر ایند نزد شما اسیران که در دست دشمن افتاده اند باز میخرید اسیران را و بر شما حرام است بیرون
کردن ایشان و فدیه که میدهید خوبست ایا ایمان میاورید بپارهٔ از احکام کتاب خدا فدیهٔ اسیر دادن است
و کافر میشوید ببعض دیکر که ان حرمت کشتن و بیرون کردنست پس نیست مکافات انکس که چنین
نافرمانی کند از شما خواری و رسوایی دنیا و در روز قیامت باز کردند بسختترین عذابها که اتش جهنم است
و خدا غافل نیست از انچه میکنند ایشان علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این ایات در باب ابوذر و عثمان
نازل شده باین سبب که چون ابوذر بمدینه داخل شد علیل و بیمار تکیه بر عصایی داده بنزد عثمان امد
و در ان وقت صد هزار درهم از مال مسلمانان از اطراف اورده بودند و نزد ان ملعون جمع بود و منافقان
اصحاب او بر کرد او نشسته نظر بران مال داشتند که بر ایشان قسمت نماید ابوذر بعثمان کفت که این چه
مالست کفت صد هزار درهم است که از بعضی نواحی برای من اورده اند و انتظار میبرم که مثل ان بیارند
و با او ضم نمایم و انچه خواهم بکنم و بهر که خواهم بدهم ابوذر کفت که ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است
یا چهار دینار کفت بلکه صد هزار درهم ابوذر کفت که بیاد داری که من و تو در وقت خفتن بنزد حضرت



١٠٠
١٣٨/٧/٣

رسول صم رفتیم دلکیر و محزون بود و با ما سخن نکفت چون بامداد بخدمت انحضرت رفتیم او را خندان
و خوشحال یافتیم کفتیم پدران و مادران ما فدای تو باد سبب چیست که دوش چنین مغموم بودی
و امروز چنین شادمانی فرمود که دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت
ننموده بودم ترسیدم که مرا مرک در رسد و ان نزد من مانده باشد و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم
و راحت یافته خوشحال شدم عثمان بجانب کعب الاحبار نظر کرد و کفت چه میکویی در باب کسی که زکوة
واجب مال خود را داده باشد ایا بر او دیکر چیزی لازم است بروایت دیکر کفت که ای کعب چه حرج
باشد امامی را که بعضی از بیت المال را بمسلمانان دهد و بعضی دیکر را حفظ نماید که تا بمرور ایام بهر که
مصلحت داند صرف نماید کعب کفت که اکر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم
نیست ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و کفت ای یهودی زاده ترا چه کار است که در احکام مسلمانان
نظر نمایی کفتهٔ خدا راست تر است از کفتهٔ تو خداوند عالم میفرماید که * الذین یکنزون الذهب و الفضة
و لا ینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم یوم یحمی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم
و ظهورهم هذا ما کنزتم لانفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون * ترجمه اش بقول مفسرین اینست که انانکه جمع
میکنند و کنج می نهند طلا و نقره را و در راه خدا انفقه نمیکنند بشارت ده ایشانرا بعذابی دردناک
در روزی که انچه بکنج نهاده اند در اتش جهنم سرخ کنند پس داغ کنند بدان پیشانی ایشانرا که در
وقت دیدن فقرا کره بران زده اند و پهلوهای ایشانرا که از اهل فقر نهی کرده اند و پشتهای ایشانرا که
بر درویشان کردانیده اند و کویند بایشان که اینست ان کنج که نهاده بودید برای خود و کمان نفع از ان
داشتید پس بچشید بان انچه ذخیره میکردید از برای خود چون ابوذر این ایات را بخواند عثمان کفت که
تو پیر و خرف شدهٔ و عقل از تو زایل شده است اکر نه این بود که تو صحبت رسول را دریافتهٔ هر اینه ترا
میکشتم ابوذر کفت که دروغ میکویی ای عثمان و قادر بر قتل من نیستی حبیب من رسول خدا صم مرا خبر
داده که ای ابوذر ترا از دین بر نمیکردانند و ترا نمیکشند و اما عقل من این قدر مانده است که یک
حدیث در شان تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه صم بخاطر دارم کفت چه حدیثست کفت ابوذر که
شنیدم که انحضرت فرمود که چون ال ابی العاص بسی تن رسند مالهای خدا را بناحق تصرف نموده در میان
خود بنوبت بکیرند و قران را بباطل تاویل نمایند و مردمان را به بندکی خود بکیرند و فاسقان و ظالمان را
یاور خود کردانند و با صالحان در محاربه و منازعه باشند عثمان کفت ای کروه صحابه هیچ یک از شما این
حدیث را از پیغمبر شنیده اید همه از برای خوش امد او کفتند نشنیده ایم عثمان کفت که حضرت علی بن
ابی طالب را بخوانید چون حضرت بیامد عثمان کفت ای ابو الحسن ببین که این پیر دروغکو چه میکوید
حضرت فرمود که بس کن ای عثمان او را بدروغ نسبت مده که من شنیدم که حضرت رسول صم در حق

او فرمود که اسمان سبز سایه نیفکنده برکسی و زمین تیره برنداشته سخن کوئی را که راست کوتر از ابوذر
باشد جمیع صحابه که حاضر بودند کفتند والله که حضرت علی راست میفرماید ما این حدیث را از پیغمبر
شنیده ایم پس ابوذر بکریست و کفت وای بر شما همه کردن بسوی این مال دراز کرده اید و مرا
بدروغ نسبت میدهید و کمان میبرید که من بر پیغمبر دروغ می بندم پس ابوذر رو بان منافقین کرد
و کفت که کی در میان شما بهتر است عثمان کفت که تورا کمان اینست که تو از ما بهتری کفت بلی از روزی
که از حبیب خود رسول خدا جدا شده ام تا حال همین جبه را پوشیده ام و دین را بدنیا نفروخته ام
و شما بدعتها در دین پیغمبر احداث کردید و برای دنیا دین را اخراب کردید و در مال خدا تصرفها
بناحق کردید و خدا از شما سوال خواهد کرد و از من سوال نخواهد کرد عثمان کفت بحق رسول تورا سوکند
میدهم که از انچه می پرسم جواب بکویی ابوذر کفت که اکر قسم ندهی هم بکویم عثمان کفت که بکو که کدام
شهر را دوست ترمیداری کفت شهر مکه را که حرم خدا و حرم رسولست میخواهم که خدا را در انجا عبادت
کنم تا مرا مرک در رسد کفت تورا بانجا نفرستم و تورا نزد من کرامتی نیست پس ابوذر ساکت شد عثمان
کفت که کدام شهر را دشمن ترمیداری کفت ربذه که در حالت کفر در انجا بودم عثمان کفت که تورا بانجا
می فرستم ابوذر کفت ای عثمان تو از من سوالی کردی و من راست کفتم اکنون من از تو سوالی دارم تو نیز
راست بکو مرا خبر ده که اکر لشکری بجانب دشمن فرستی و مرا در میان ان لشکر کافران باسیری بکیرند
و کویند که او را باز نمیدهیم تا ثلث مال خود را ندهی خواهی داد کفت بلی کفت اکر نصف مال تورا خواهند
میدهی کفت بلی کفت اکر بفداء من تمام مال تورا طلبند میدهی کفت بلی ابوذر کفت الله اکبر حبیب من رسول
خدا صم روزی بمن کفت که ای ابوذر چه کونه باشد حال تو در روزی که از تو پرسند بهترین بلاد را
و تو مکه را کویی و قبول سکنای تورا در انجا ننمایند و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو کویی ربذه
و تورا بانجا فرستند کفتم یا رسول الله چنین زمانی خواهد بود فرمود که اری بحق ان خدا که جان من در
قبضهٔ تصرف اوست که این امر خواهد بود کفتم یا رسول الله در ان روز شمشیر بر دوش بکیرم و مردانه
از برای خدا با ایشان جهاد کنم حضرت فرمود که نه بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو اکرچه غلام
حبشی باشد و بدرستیکه حقتعالی در ماجرای تو و عثمان ایهٔ چند فرستاده و ان ایات را که کذشت حضرت
بخواند و انطباق جمیع ان ایات بر این قصه بر خبیر پوشیده نیست از بیرون کردن ابوذر و قصهٔ فدا که ابوذر
از او سوال کرد و جواب کفت و خواری دنیا که بحال سکان کشته شد و عذاب اخرت که ابد الاباد عذاب
معذبست پس مروان بن حکم علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال از مدینه بیرون فرستد بجانب
ربذه و تاکید کرد که کسی از صحابه بمشایعت او بیرون نرود و لیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص
امر عثمان را اطاعت نکرده بمشایعت بیرون رفتند و او را دلداری نمودند چنانچه محمد بن یعقوب کلینی



رحمه الله روایت نموده که چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیرالمؤمنین و امام حسن و امام
حسین عم و عقیل برادر حضرت امیرالمؤمنین و عمار بن یاسر بمشایعت او بیرون رفتند و چون هنکام
وداع شد حضرت امیرالمؤمنین عم فرمود که ای ابوذر تو از برای خدا امورد غضب کردیدی امیدوار
از او که از برای او غضب کرده شدهٔ این کروه ترسیدند که مبادا تو در دنیای ایشان تصرف نمایی و تو
ترسیدی بر دین خود و دین خود را با ایشان نکذاشتی و حفظ کردی پس ترا از بلاد خود براندند و ببلاها
ممتحن ساختند و الله که اکر راههای اسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد البته حقتعالی بدر
روی از برای او مقرر میفرماید مونس تو نیست مکر حقیت تو و وحشت و تنهایی و دوری تو از باطل است
پس عقیل کفت که ای ابوذر تو میدانی که ما اهل بیت ترا دوست میداریم و ما میدانیم که تو ما را دوست
میداری تو حق و حرمت ما را بعد از پیغمبر نکاه داشتی و دیکران ضایع کردند مکر قلیلی از اهل حق پس
ثواب تو بر خداست و بجهت محبت اهل بیت رسالت ترا اوارهٔ شهر و دیار میکنند خدا مزد ترا دهد بدانکه
از بلا کریختن جزع است و عافیت را بزودی طلب نمودن از ناامیدی جزع و ناامیدی را بکذار و بر
خدا توکل کن و بکو * حسبی الله و نعم الوکیل * پس حضرت امام حسن عم فرمود که ای عم این کروه با تو
کردند انچه میدانی و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است یاد دنیا را بیاد مفارقت دنیا
از خاطر محو نما و سختیهای دنیا را بامید راحتهای عقبا بر خود اسان کن و بر بلاها صبر نما تا چون پیغمبر را
ملاقات نمایی از تو خوشنود و راضی باشد پس حضرت امام حسین فرمود ای عم خداوند عالمیان قادر است
که بدل نماید این حالت شدت را بحالت رخا و خدا را بر وفق حکمت و مصلحت هر روز تقدیری
و کاریست این کروه دنیای خود را از تو منع کردند و تو دین خود را از ایشان منع کردی و تو چه بسیار
بی نیازی از انچه ایشان از تو منع کردند و ایشان بسی محتاجند بانچه تو از ایشان منع نمودی بر تو باد بصبر
که عمدهٔ خیرات در شکیبایی است و شکیبایی از صفات کریمه است و جزع را بکذار که نفعی ندهد
پس عمار کفت که ای ابوذر خدا بوحشت و بتنهایی مبتلا کند کسی را که تورا بوحشت انداخت و خدا
بترساند کسی را که ترا ترسانید و الله که مردم را باز نداشت از کفتن سخن حق مکر میل بدنیا و محبت ان
و الله که اطاعت الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از ان کسی است که بزور متصرف شود این
کروه مردم را بسوی دنیا خواندند مردم ایشان را اجابت نمودند و دین خود را با ایشان بخشیدند پس
زیان کار دنیا و اخرت شدند و اینست خسران عظیم پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان کفت
که بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی پدرم و مادرم فدای این روها باد که می بینم بدرستی که
هرکاه که شما را می بینم حضرت رسول صم را بخاطر می اورم و مرا در مدینه کاری و دلتنکی و انسی بغیر
شما نیست و بودن من در مدینه بر عثمان کران امد همچنانکه بودن من در شام بر معاویه دشوار بود عثمان

سوکند خورد که مرا از مدینه بشهری از شهرها فرستد از او درخواستم که مرا بکوفه فرستد ترسید
که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا بجائی فرستد که در انجا مرا
مونسی نباشد و او از دوستی بکوش من نرسد والله که من بغیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمیخواهم
و چون خدا با من است از تنهائی پروا ندارم و او مرا در جمیع امور کافیست و خداوندی بجز او نیست بر او
توکل دارم و او ست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت
طاهرین و طیبین او باد و علی بن ابراهیم روایت کرده که ابوذر را پسری بود ذر نام و در ربذه وفات
یافت ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد پس دست بر قبر وی نهاد و کفت ای ذر خدا ترا رحم
کند بدرستی که خوش خلق و نیکوکردار بودی بپدر و مادر چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم
مرمن از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا بغیر حقتعالی حاجتی نیست و از دیکری امید نفعی ندارم که از رفتن
تو دلکیر باشم و اکر نه اهوال بعد از مرک میبود آرزو داشتم که بجای تو باشم و مرا اندوه بر تو مشغول
ساخته است از اندوه از برای تو والله که کریه از برای تو نکردم بلکه بر تو کریستم کاشکی میدانستم که چه
با تو کفتند و تو چه در جواب کفتی خداوندا حقی چند از برای خود بر او واجب کردانیده بودی و حقی
چند برای من بر او فرض کردانیده بودی الهی من حقوق خود را باو بخشیدم تو نیز حقوق خود را باو
ببخش و از او عفو فرما که تو سزاوارتری بجود و کرم از من ابوذر را کوسفندی چند بود که معاش خود
و عیال بانها میکذرانید افتی در میان ایشان بهم رسید و همکی تلف شدند و زوجه اش نیز در ربذه
وفات یافته بود همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی میبود دختر ابوذر کفت که سه روز بر من
و بر پدرم کذشت که هیچ بدست ما نیامد که بخوریم و کرسنکی بر ما غلبه کرد پدرم بمن کفت که ای فرزند
بیا باین صحرای ریکستان رویم شاید کیاهی بدست اوریم و بخوریم چون بصحرا رفتیم چیزی بدست
نیامد پدرم ریکی جمع نمود و سر بران کذاشت نظر کردم چشمهای او را دیدم میکردد و بحال احتضار
افتاده کریستم و کفتم ای پدر من با تو چکنم در این بیابان با تنهائی و غربت کفت ای دختر مترس که چون
من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند بدرستیکه حبیب من رسول خدا صم مرا در غزوهٔ
تبوک چنین خبر داده ای دختر چون من بعالم بقا رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق
بنشین چون قافله پیدا شود نزدیک برو و بکو ابوذر که از صحابه حضرت رسول صم است وفات یافته
دختر کفت که در این حال جمعی از اهل ربذه بعیادت پدرم امدند و کفتند ای ابوذر چه آزار داری
و از چه شکایت داری کفت از کناهان خود کفتند چه چیز خواهش داری کفت رحمت پروردکار خود
میخواهم کفتند ایا طبیبی میخواهی که برای تو بیاوریم کفت طبیب مرا بیمار کرده طبیب خداوند عالمیان است
درد و دوا از او ست دختر کفت که چون نظر وی بر ملک موت افتاد کفت مرحبا بدوستی که در هنکامی



این کلام را در جواب فرمودند و باید دانست که کلمات معجزایات حضرت رسالت پناهی صم بمقتضای
حدیث اعطیت جوامع الکلم در هر کلمهٔ از انها با نهایت ایجاز لفظ انواع حکم و حقایق ربانی مندرج و
منطوی است و همه کس در خور قابلیت و استعداد خود از ان بهرهٔ و نصیبی دارد و اکر در هر فقرهٔ انچه
بر این بی بضاعت ظاهر کردیده استیفا کنم بر هر یک کتابی می باید نوشته شود و لیکن بمقتضای * ما لا یدرک
کله لا یترک کله * اکتفا بمحض ترجمه نموده بقدری از تفصیل و تبیین قناعت مینمایم و تبیین این فقرهٔ
عالیه موقوف بر چند فصل است * فصل اول * بدانکه رویت را بر دیدن بچشم اطلاق میکنند و بر نهایت
انکشاف و ظهور نیز اطلاق میکنند کو بچشم دیده نشود و ضروری مذهب شیعه است که خدا را بچشم
نتوان دید زیراکه جسم و جسمانی نیست و در حصول او در مکان محالست و چیزی که چنین باشد محالست
که بچشم دیده شود و انچه در ایات و اخبار در شان باری تعم بلفظ رویت واقع شده مراد از ان معنی
دویم است زیراکه ظهور ان نزد عارفان زیاده از ظهور امریست که بچشم دیده شود چنانچه باسانید معتبره
از حضرت امام العارفین و یعسوب الدین امیر المؤمنین عم منقولست که از او پرسیدند که یا امیر المؤمنین
خدای خود را دیدهٔ فرمود که تا خدا را ندیدم هرکز او را عبادت نکردم سایل پرسید که خدا را بچه کیفیت
دیدی فرمود که خطا کردی بچشم او را نتواند دید و لیکن دل او را بحقیقت ایمان و یقین دیده است و
روایت دیکر مثل این سوال از حضرت مبین الحقایق جعفر بن محمد الصادق عم نمودند و انحضرت چنین
جواب فرمود و جناب نبوی در این عبارت باینمعنی اشارت فرموده اند که کو یا او را می بینی یعنی او را
نتوان دید اما در مقام عبادت از بابت کسی باش که شخصی را ببیند و در حضور او خدمت او کند و در
مرتبه یقین خود را بدرجهٔ عارفان که اقوی از مشاهده و عیان است برسان و ممکن است که معنی دویم
رویت مراد باشد و مراد غایت مرتبهٔ انکشاف و ظهور باشد چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است
و از ابوذر و مثل او متصور نیست فرمود که مدام رو به عبادت کن که کو یا بان مرتبه رسیدهٔ چنانچه رویت
در تتمهٔ سخن بهمین معنی است زیراکه * غیبا را بچشم نه بینند و او را جارحه و عضو نباشد و باید
دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبهٔ خضوع و شکستکی و فروتنی است و لهذا نزد غیر معبود حقیقی
که بخشندهٔ وجود و حیات و جمیع نعمتها و کمالاتست سزاوار نیست چون خدمت و عبادت باید که
در خور معبود باشد هر چند مخدوم بزرکوارتر است خدمت او را با شرایط بجا اوردن دشوارتر است
چنانچه اشرف مکونات اقرار بعجز نموده [illegible] که ما عبدناک حق عبادتک * یعنی الهی عبادت نکرده
ایم ترا چنانچه تو سزاوار پرستیدنی [illegible] اقرار میعبادت عابدان اقرار ایشانست بعجز از عبادت با نهایت
سعی و بذل طاقت چون حق [illegible] نیست و بعد [illegible] خلایق از ادراک و چکونکی عبادت او
قاصر است تا اداب عبادت [illegible] خبر داده و بعد [illegible] کامل خود از جمیع کناهان معصوم

کردانید از محرم ساحت کبریای خود کردانید و در علم و عمل بدرجهٔ قصوی رسانید و زبان مکالمه
و مناجات تعلیم ایشان نمود ایشان را بتکمیل خلایق فرستاد که راه بندکی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا
تشبیه اکر بیکانه راکه از طور و اداب مجالس ملوك اطلاع نداشته باشد بمجلس پادشاه در اورند و کسی
از مقربان که اداب شناس ان درکاهست معلم او نباشد البته از او حرکتی چند بی ادبانه صادر خواهد
شد که لایق ان مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد پس کسی را بخاطر نرسد که بمجلس
قرب ملك الملوك بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی میتواند رسید یا هر عبادت اختراعی که بخاطر
او رسد یا ناقصی مثل او که بوحی الهی نداند رسیده باشد مقرب انجناب میتواند کردید اکر دیدهٔ ترا بنور
ایمان روشن سازند و در دقایق ادابی که در هر عبادتی مقرر ساخته اند تفکر نمایی خواهی دانست که
بسر پنجه سست حواس و اوهام و کمند نارسای عقل مستهام بر این قصر رفیع بر نمیتوان امد و بدون
متابعت اخیار بمراتب کمال فایز نمیتوان شد* فصل دویم* بدانکه از ایات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف
و ظاهر است که غرض از خلق اسمان و زمین و عرش و کرسی و جمیع مخلوقات معرفت و عبادتست و
هر دو بیکدیکر بسته است نه معرفت کامل و علم نافع بدون عبادت حاصل میشود و نه عبادت شایسته
بدون معرفت و علم میسر میکردد چنانچه تمثیل کرده اند علم را بچراغ و عبادت را به پیمودن راه اکر چراغ
در دست داشته باشی و بریکمقام ایستاده باشی بغیر چند ذرع مسافت را نه بینی و هر چند پیشتر میروی
بر تو بیشتر ظاهر میکردد بلکه عمل روغن این چراغ است اکر چراغ را مدد روغن نرسد زود منطفی
میشود بدانکه هر عملی را روحی و بدنی می باشد بدن عمل عبارت از اصل اعمالیست که نام ان عبادت را
بران اطلاق میکنند و روحش عبارت از اداب و شرایط و کیفیاتیست که کمال ان عمل بانهاست مانند
اخلاص و حضور قلب و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است پس نماز بدون این شرایط از بابت
جسد بی روحست چنانچه قالب بیروح از او کاری نیاید همچنین نماز بی شرایط چندان ثمرهٔ نمی بخشد
نمی بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز میفرماید ان الصلوة تنهی علی الفحشاء و المنکر* یعنی
نماز نهی و منع میفرماید از بدیهای اعمال ناشایست پس نماز من و توکه ما را از بدیها باز نمیدارد از نقصان
شرایط و ادابست* فصل سیم* بدانکه شرایط اعمال را در این رساله احصا نمیتوان نمود و لیکن اشاره
ببعضی از شرایط که این کلمهٔ جامعه بان اشارهٔ دارد مجملا می نماید از جملهٔ ارواح عبادات که بسبب ان
مورث ثمرات میشود و از عادات امتیاز بهم میرساند نیت است چنانچه منقولست از رسول خدا صلعم* که انما
الاعمال بالنیات یعنی عمل نیست مکر بنیت و کلینی بسند معتبر از حضرت صادق روایت نموده که
[illegible] خدا صلعم فرمود که نیت مومن بهتر است از عمل او و نیت کافر بدتر است از عمل او و هر عمل کنندهٔ
[illegible] عمل میکند ایضا از انحضرت روایت نموده در تفسیر این ایه* لیبلوکم ایکم احسن عملا

فصل دویم

فصل سیم

در بیان نیات



* یعنی تا بیازماید شما را که کدام یك از شما نیکوکارترید که حضرت فرمود که مراد این نیست که هر که
بیشتر عمل کرده باشد بلکه مراد اینست که هر که عملش درست تر و بصواب و حق نزدیکتر باشد و عمل
صواب انست که با خوف الهی و نیت صادق و درست باشد و باقی ماندن بر یك عمل و سعی نمودن که از
برای خدا خالص کردد بهتر است از اصل عمل و عمل خالص انست که نخواهی که کسی غیر خدا ترا بران
کار مدح و ستایش نماید و نیت بهتر است از عمل بلکه همین نیت عملست و بس بعد از ان فرمودند
که* قل کل یعمل علی شاکلته* یعنی بکوای محمد که هر کس کار میکند بر شاکلهٔ خود حضرت فرمود
که شاکله نیت است و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر باصل حقیقت ان راه نیافته اند
بعضی از عوام را کمان اینست که نیت ان لفظیست که بان تلفظ می نمایند در هنکام شروع کردن بوضو و
نماز و غیر ان هر چند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد و این باجماع لغو و بی فایده است بعضی که از این
درجه ترقی نموده اند نیت را بخاطر کذرانیدن ان الفاظ و تعقل معانی انها میدانند و این نیز خطاست زیرا
که ثمرهٔ نیت اخلاص در عمل است و عمل را از شرك و ریا بیرون اوردن و ظاهر است که این معنی
باعث اخلاص نمیشود مثلا اکر شخصی تارك الصلوة باشد و هرکز نماز نکند و روزی بشنود که بزرکی
بمسجد امده و زری بصلحا قسمت مینماید از برای همین غرض وضو بسازد و بمسجد بیاید در برابر ان
بزرك بهمین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بکذراند که نماز واجب پیشین میکذارم از برای رضای
خدا و جمیع اعمال نماز را بجا اورد با انکه نیت بان معنی را با جمیع افعال صلوة بجا اورده البته نماز او باطل
است پس ان معلوم شد که ان نیت نیست و نفعی ندارد بلکه تحقیق معنی نیت انست که بردو معنی اطلاق
میتوان کرد که هر دو در کار است و یکی در غایت اسانیست دیکری در نهایت دشواری اما اول عبارت
از انست که مقارن فعل قصد کردن خصوص ان فعل داشته باشد و از روی سهو و غفلت بجا نیاورد
مثل انکه شخصی بقصد غسل جنابت بحمام رود و در حمام فراموش کند که جنب است و بقصد دیکر سر
باب فرو برد و بیرون اید این شخص نیت غسل نکرده و ان سر باب فرو بردن او غسل جنابت نیست و
اکر بخاطر داشت و باین مطلب سر فرو برد و غسل کرده و نیت داشته هر چند بلفظ در نیاورد و ان معانی
بخاطر نکذرانده و نیت باین معنی بسیار نادر است که کسی از ان خالی باشد چنانچه بعضی از محققین
کفته اند که اکر ما را تکلیف میکردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف ما لا یطاق بود و اما دویم پس ان
عبارت است از غرض و علت و باعثی که ادمی را محرك و داعی بر فعلست و افعال اختیاریهٔ عقلا از این
خالی نمیباشد مثل انکه شخصی متوجه بازار میشود از او میپرسی که بکجا میروی میکوید که ببازار میروم
این نیت بمعنی اولست که در نفس او هست و بعد از سوال اظهار مینماید و اکر بکوید که بجای دیکر میروم
دروغ کفته و از خلاف نیت خود خبر داده و بعد از ان که از او میپرسی که چرا ببازار میروی میکوید

میروم که متاع بگیرم این نیت بمعنی دو یم است زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر است
و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت است و مدار کمال و پستی و
زیادتی و نقصان عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز بچشم برهم گذاشتن
و حرکات وسواسانه کردن تحصیل نمیتوان نمود بلکه در مدت متمادی بریاضات و مجاهدات و تفکرات
صحیح بعد از توفیق الهی قدری از انرا تحصیل میتوان نمود زیرا که این نیت تابع حالت ادمیست تا حال
خودرا متبدل نسازی نیت متبدل نمیشود چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق عم باین اشاره فرمود
که شاکله که بمعنی طریقه و حالتست در ایه بنیت تفسیر فرمود و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی
از مراتب نیت است بدانکه بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصودیست که
ان مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیار ا بتبعیت ان میطلبد و تحصیل ان مطلوب در جمیع اعمال نیت
اوست و ان مطلوب غرض صحیح می باشد و غرض فاسد می باشد اما اغراض فاسده افراد بسیار دارد مثلا
یک شخص در نظر او مال بسیار عظیم و بزرگست و شیطان انرا در نظر او زینت داده و محبت ان در صمیم
قلبش جا کرده پیوسته فکر خیال او متوجه تحصیل انست اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند مالش
زیاد میشود البته بان مبادرت می نماید و اگر بشنود که نمازی هست که هر که میکند صد هزار درجهٔ بهشت
باو میدهند مطلقا رغبت نمی نماید و اگر نماز شبانه روزی را میکند از جهت این میکند که مبادا مردم باو
بی اعتقاد شوند و مالش را بگیرند یا خدا مال را از او سلب کند صاحب این حالت تا این حال با او هست
مال پرستست و معبود او مالست و نیت او تحصیل مالست در جمیع مراتب و اشاره باین معنی است ان
حدیث نبوی که فرمود که ملعونست هر که بپرستد دینار و درهم را زیرا که هیچکس دینار و درهم را سجده
نکرده است بلکه این پرستیدن مراد است و اگر غرض او محض این مطلب خسیس باشد عبادات او باطل
است و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد مرائیست
و در بطلان عبادتش اشکالی هست و مشهور بطلانست و یکشخص در نظر او مال چندان اعتبار ندارد
جاه و اعتبار میطلبد و انرا معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود میگردد هر جا که انرا می یابد بان میل
میکند و در جمیع اعمال خود ملاحظه می نماید که اگر موید اعتبار دنیای او هست میکند و الا ترک میکند
و پیوسته متفحص عبادتیست که در ثواب ان نوشته باشند که در نظرها عزیز میشود و بزرگ میشود انرا بجا
می اورد و اگر صاحب منصبی را در عزت می بیند چون جای که معشوق اوست نزد او می بیند باو میل
میکند و ان صاحب منصب فریب میخورد و گمان میکند که عاشق کمالات اوست چون از درجهٔ اعتبار
ساقط شد و مطلوب او از ان مفارقت کرد و بدیگری پیوست بجانب دیگری میل میکند لهذا حق سبحانه
و تعالی بجهت اینکه خدا پرست و جاه پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند اهل حق را در غالب



احوال فقیر و منکوب میدارد و مال و جاه با اهل باطل میباشد چنانچه در هنگام استیلای دولت اسلام
چون دنیا و دین در یکجا مجتمع بود اعوان و انصار بسیار شدند و بعد از وفات حضرت رسالت که بادشاهست
بدشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد دین طلب و دنیا طلب نیز جدا شدند و قلیلی
بجانب حق ماندند و همچنین در زمان استیلای حضرت امیر المؤمنین عم و زمان ابتلای حسنین صم
صاحب این مرتبه نیز مثل مرتبهٔ سابق است و اغراض فاسد دنیوی بی نهایت است و این دو فرد بر سبیل
مثال مذکور شد و اعظم افات عبادات این نیات فاسده است و در مرتبهٔ شرک بخدا است چنانچه ابن بابویه
رحمة الله علیه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده که رسول خدا صم فرمود که اجتناب
کنید از ریا بدرستیکه ان شرک است بخدا ریاکار را در روز قیامت بچهار نام میخوانند ای کافر ای
بدکردار ای مکار ای زیانکار ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و ترا در این روز بهرهٔ نیست
برو مزد خودرا طلب از کسی که از برای او کار کردی بسند صحیح از حضرت موسی بن جعفر عم روایت
کرده که حضرت رسالت پناه صم فرمود که در روز قیامت جماعتی را حقتعالی امر فرماید که بجهنم برند پس
خطاب فرماید بمالک که بگو باتش که قدمهای ایشانرا نسوزاند که ایشان بپای خود بمساجد میرفتند
و روی ایشانرا نسوزاند که وضو را تمام و کامل بجا می اوردند و دستهای ایشانرا نسوزاند که بدعا
بدرگاه من برمیداشتند و زبان ایشانرا نسوزاند که بسیار قران میخواندند پس خازن جهنم با ایشان گوید
که ای اشقیا چه کرده اید که با این اعمال مستحق جهنم شده اید ایشان گویند که ما کارهای خودرا از
برای غیر خدا میکردیم در این روز بما گفتند که مزد خودرا از کسی بگیرید که کار از برای او کرده اید
بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده که لقمان فرزند خودرا وصیت کرد که ریاکننده را سه علامت
است چون تنهاست در عبادت کسل و سستی می نماید و در نزد مردم مردانه بعبادت می ایستد و هر کار
که میکند توقع دارد که او را بران کار ستایش کنند علی بن ابراهیم بسند خود روایت کرده است
از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود کسی که برای مردم نماز گذارد او مشرکست
و کسی که زکواة برای مردم دهد او مشرکست و کسی که روزه برای مردم گیرد مشرکست و کسی که
حج برای مردم کند مشرکست و هر که فرمودهٔ خدا را برای مردم کند مشرکست و خدا قبول نمیکند عمل
ریاکننده را کلینی باسناد خود از حضرت صادق عم روایت کرده که هر ریائی شرکست بدرستی که هر که
از برای مردم کار کند مزدش با مردم است و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خدا است بسند معتبر
از انحضرت روایت کرده که هر بندهٔ که باطن خودرا نیکو کند و نیت خودرا درست کند نگذرد روزی
چند مگر انکه خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند و هر که باطن خودرا بد دارد نگذرد روزی چند
مگر اینکه بدی او را ظاهر گرداند در حدیث دیگر فرمود که هر که اندکی از عمل را از برای خدا از یاده

از ان بر خلق ظاهر سازد و کسی که بسیاری از اعمال را با تعب بدن و بیداری شبها بقصد ریا بکند
البته عمل او را در نظر انجماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید و ایات و اخبار در این باب
بسیار است و علاج ریا باین نحو میشود که اغراض فاسده و مطالب دنیه که در نفس او مستقر گردیده قلع
نماید بتوسل بجناب اقدس ربانی و تفکر در فنای این نشاه فانی و بی اعتباری مال و جاه و اعتبارات
ان و در اینکه کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع اینکس نیست و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت
رحمت و مثوبات الهی تا انکه ان مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطالب سهل بدی و حقارتش بر او
منکشف گردد و الا با وجود این شهوات در نفس اخلاص میسر نیست چنانچه نقل کرده اند که شخصی
حکایت
در پای درختی نشسته بود و میخواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند جانوری چند
بر درخت جمع شدند و او از ها بلند کردند از حضور قلب باز ماند برخواست و متوجه دفع ایشان شد
چون مشغول شد باز جمع شدند چند انکه ایشانرا میراند فایده نمیکرد شخصی رسید و گفت ای برادر تا
این درخت باقیست از این جانوران خلاص ممکن نیست و اگر خلاصی میخواهی درخت را بر کن چنین
کرد فارغ شد هم چنین در دل ادمی تا درخت محبت دنیا و غیران ریشه دار د مرغان خواهشها و خیا
لات دفع نمیتوان کرد و اما اغراض صحیحه یکدرجه درجهٔ اوساط ناس است و نهایت مرتبهٔ اخلاص ایشان
انست که عمل خود را از ملاحظهٔ زید و عمرو و تحصیل مال و منصب مبرا ساخته غرض اخروی منظور ایشان
باشد و گاه در مقام خوفند و خوف عظیم بر ایشان غالب است عبادات را از ترس جهنم بجامی اورند و گاه
رجا بر ایشان غالب است و برای طمع بهشت عبادت میکنند اگر چه خلافی هست در اینکه ایا عبادت ایشان
با این نیت صحیح است یا نه اما حق اینست که صحیح است خصوصا وقتی که منضم باشد بایکی از معانی که بعد
از این مذکور خواهد شد و بنا بر تحقیقی که گذشت که بمحض خطور بان نیت درست نمیشود معلوم است
که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت بغالب ناس تکلیف ما لا یطاق است اما این عبادات در درجهٔ
نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه نه خدا را زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و
جلب نفع بسوی خود بسیار است که عملی را میشنوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب
بخدا می شود یا باعث خوشنودی خدا میگردد مطلقا محرکی در نفس ایشان بهم نمیرسد و اگر بشنوند که
هر که فلان عمل را بجامی اورد کاسهٔ در بهشت باو میدهند با نهایت رغبت بجامی اورند و اگر کسی را
حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد درجات مختلفه بالا تر از این هست * اول * عبادت شاکرانست
که ملاحظهٔ نعمتهای غیر متناهی الهی باعث عبادات ایشانست چه عقل حکم میکند که شکر منعم واجب
است خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهی باو میشود و اصل نعمتها که وجود است از او ست و جمیع
اعضا و جوارح و قوی از عطایای او ست و جمیع اسمان و زمین و کواکب و افتاب و ماه و عرش و کرسی



و ملک و جن و وحوش و طیور را از برای منفعت بنی ادم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از
افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه چندین هزار نعمت دارد و بر روح محبان و دوستان در هر انی
صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات و هدایات و توفیقات میفرماید و در عین کفران و معصیت منع
لطف خود نمیفرماید چنانچه در خبر امده که خدا با هر یک از بندگان بنوعی لطف میفرماید که گویا بغیر این
بندهٔ ندارد و هزار گونه احتیاج باو دارد با انکه خالق جمیع بندگان و بی نیاز از عالمیان است و بنده با خدا
وند بنوعی سلوک می نماید که گویا خدایان دیگر دارد و باو هیچ احتیاج ندارد با اینکه خداوندی بجز او
ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست از حضرت امیر المومنین عم منقولست که جمعی عبادت الهی
کردند برای رغبت در ثواب این عبادت تاجرانست و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب این
عبادت غلامانست و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او این عبادت ازادانست بسند معتبر از حضرت
امام رضا عم منقولست که اگر خدا مردم را امید وار نمیگردانید و نمیترسانید ببهشت و دوزخ هر اینه بر مردم
واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل و احسانی که نسبت بایشان کرده است
و برای ان نعمتها که پیش از استحقاق بایشان کرامت فرموده و تفکر در الا و نعمای الهی نهایت ندارد *
کما قال تعالی و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها * و این تفکر از اعظم عباداتست و موجب مزید محبت و
قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات و صارف از منهیات و محرمات است دویم عبادت جمعی است که
باعث ایشان بر عبادت تحصیل قرب حضرت باری جل شانه است و مراد از قرب نزدیکی زمانی و مکانی
نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزه است و قرب الهی را معانی بسیار است بیان دو معنی
در این رساله مختصره اکتفا می نماید یکی قرب بحسب مرتبه و کمال است یعنی که چون حضرت واجب الوجود
کامل من جمیع الجهات است و نقص در ذات و صفات او بهیچوجه راه ندارد و ممکن تمام نقص و عجز و
ناتمامی است و از این جهت نهایت تقابل و تباین در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص
از نقایص خود را ازاله می نماید و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فایض میگردد او را فی
الجمله نزدیکی معنوی بهم میرسد چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق تضاد و تباین داشته باشند
میگویند که از یکدیگر بسیار دورند و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند میگویند که او
پارهٔ نزدیک شد اگر چه صفات واجب و ممکن را بیکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن بصد هزار نقص
امیخته است اما بلا تشبیه یک نوع اشنایی و ارتباطی بهم میرساند که از ان بقرب تعبیر میتوان نمود چون
عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه و هر عبادتی مورث تکمیل کمالی است در نفس پس ممکن
است که در عبادت منظور ادمی تحصیل این امر باشد و درجات مراتب این قرب نامتناهی است و تفصیل

این معنی انشاءالله در مقام دیگر بیان شود و معنی دیگر قرب بحسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است
چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب
خود باشد و از خاطر او محو نشود و بزبان نشر کمالات او نماید و باعضا و جوارح مشغول کارهای او
باشد بحسب قرب معنوی باو نزدیکتر است از بیگانه یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد و ظاهر است
که از کثرت عبادت و ذکر این معنی بحصول می اید سیم عبادت جمعی است که باعث ایشان حیای
از خداوند عالمیان است و این درجه کسی است که بنور ایمان دل او منور شده و حسن طاعات و قبح سیئات
کماهی بر او ظاهر گردیده و در مقام معرفت بدرجهٔ کمال رسیده پیوسته در یاد خداوند خود است
و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمایر نیات او مطلع است و عظمت
و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه گر است و این معنی باعث او ست بر فعل طاعات و ترک منهیات چه
ظاهر است که اگر کسی ملازمی یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری و توقع
نفعی از او نداشته باشد در حضور او بسیاری از معاصی را شرم میکند که بجا اورد پس چنین کسی
در مقام مراقبه چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از
او صادر تواند شد مگر اینکه از این مرتبه باز ماند و غفلت دیدهٔ بصیرت او را کور گرداند چنانکه منقولست
که حضرت لقمان بفرزند خود فرمود که ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا
در انجا نباشد و باسانید معتبره از حضرت رسول صم منقول است که فرمود که از خداوند خود حیا کنید
چنانچه حق حیا و شرم است صحابه گفتند که چه کار کنیم که خیال بعمل امده باشد فرمود که اگر خواهید که
چنین باشید باید که اجل شما همیشه در برابر دیده شما باشد و سر را و انچه در سر است از چشم و گوش
و زبان و غیر انها از معصیت الهی باز دارید و شکم را از حرام نگاه دارید و فرج را از محرمات منع نمایید
و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را و کسی که اخرت را خواهد باید که زینت
زندگانی دنیا را ترک نماید و عبارت این حدیث ابوذر بر این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی
دیگر نیز منطبق میشود چهارم عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته اند و کمال بندگی را فهمیده اند
و عقل ایشان مصفا شده و نفس ایشان نور یافته با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی منکسر و
شکسته گشته هیچ لذتی را بر طاعت و فرمان برداری ترجیح نمیدهند و هیچ المی نزد ایشان بدتر از ارتکاب
معصیت نیست زیرا که قباحت گناهرا چنانچه باید دانسته اند در اصل عبادت مزد خود را می یابند و لذت
خود را می برند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گوارا است بهشت خود را عبادت میدانند و جهنم
خود را معصیت از هر عبادتی لذتی میبرند که فوق لذات عالمیان است و در هر قطرهٔ از قطرات اب دیده
بهرهٔ میبرند از یک قطره لذت خوف می یابند و از یکقطره لذت شوق و از قطره دیگر لذت رجا و امید بی



انتها چنانچه بسند صحیح از حضرت امام العارفین جعفر بن محمد الصادق عم مرویست که حضرت رسالت
پناه صم فرمود که بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن ان در اورده
باشد و محبانه انرا در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و بجمیع بدن و اعضا و جوارح
مباشر ان شده باشد بسبب عبادت خود را از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و بسبب ان پروا
نداشته باشد که روزگار او باسانی گذرد یا بدشواری و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان
لذتی نباشد بلکه در بهشت نیز عمدهٔ لذت او از عبادت و قرب باشد چنانچه از حضرت جعفر بن محمد عم
منقولست که خداوند عالم میفرماید که ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه
باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید تنعم نمایید و لذت ببرید از عبادت من در دنیا بدرستی که بعبادت
تنعم خواهید کرد در اخرت ای عزیز چنانچه در بدن ادمی حواس جسمانیه هست که بان تمیز در میان
محسوسات می نماید در روح ادمی نیز مثل ان هست که بان تمیز میان حقایق و معانی میکند و چنانچه حواس
جسمانی یافتها از کار خود باز می ماند حواس روحانی را نیز افتهایی باشد مثل انکه ذائقه صحیح نیک و بد
مطعومات را می شناسد و چون بیمار شد و مزاج او از اعتدال منحرف شد شیرین در ذائقهٔ او تلخ می نماید
و بر ذائقه او اعتماد نمی ماند هم چنین روح و عقل ادمی تا بشهوات جسمانی افت نیافته در ذائقه او اعمال
نیکو و اخلاق پسندیده لذیذ و خوش اینده است و اطوار قبیحه و اعمال شنیعه از زهر در کام او ناگوار
تر است و چنانچه دیدهٔ سر تا صحیح است بر ان اعتماد می شاید و چون سبل بر ان پرده انداخت نیک و بد را
نمی شناسد هم چنین دیدهٔ جان تا بنور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد
و چون سبل معاصی و بدیها نور انرا مستور گردانید بد را نیک می بیند و نیک را بد میداند و نیک و بد را
بشهوتهای نفس می شناسد لهذا از طاعت گریزانست و معصیت را خواهان و هم چنین نظیر هر حاسه از
حواس در روح ادمی هست و صحت و بیماری میدارد انشاءالله در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و
در بیان عبادت محبان
ظلمت ان و کوری و بینایی ان بیان خواهد شد پنجم عبادت محبانست که بسبب کثرت عبادت و بندگی
بدرجه محبت که اعلا درجات کمالست رسیده اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده اند چنانچه حق
سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیرالمومنین عم و اولاد اطهار او میفرماید که * یحبهم و یحبونه * یعنی
خدا ایشان را دوست میدارد و ایشان خدا را دوست میدارند و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت
و کارفرمای بدن او شد دیگر باعث اعمال او بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب چیزی
نمیخواهد و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد انرا جهنم خود میداند و اگر در جهنم باشد و با رضای
دوست باشد اتش را گل و ریحان میداند چنانچه حضرت خلیل الرحمن در مقام خلت و محبت اتش
نمرود چون با رضای دوست بود در نظر او از گل و لاله خوش نماتر بود و باین سبب خدا اتش را برای

او باغ بوستان کردد و اکر ریحان نمنشد هم در نظر او از شقایق وار غوان بهتر می نمود نمی بینی که جاهلی
در عشق مجاز بمرتبه میرسد که اکر عبادت میکند معشوق را میخواهد و اکر معصیت میکند برای معشوق
میکند و در خدمت معشوق هرکز بخاطر او نمیرسد که از او نفعی بمن خواهد رسید یا ضرری بمن خواهد
بخشید و اکر ببازار میرود برای این میرود که شاید او را به بیند و اکر بباغ میرود بیاد او میرود و محرك
او در جمیع کارها همان محبت فاسد است هم چنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای
او منوط بهمان محبت است و بهشت و دوزخ در ان مقام منظور نیست بلکه بهشت را برای این میخواهد
که دوست انرا میخواهد و جهنم را برای ان دشمن دارد که دوست انرا نمیخواهد چنانچه امام المحبین
امیر المؤمنین عم در دعای کمیل میفرماید که الهی اکر مرا بجهنم در اوری و از دوستان خود جدا کردانی
اکر بر عذاب صبر کنم چکونه بر فراق تو صبر نمایم و اکر بر کرمی اتش شکیبایی نمایم چکونه تاب اورم جدایی
از کرامتها و لطفهای ترا و کسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیك کناه نمیکردد که پسندهٔ محبوبش نیست
و طاعت را بجان برای محبوب میکند و مزد منظورش نیست و محبت خواب غفلت را بر او حرام کرده چنانچه
محبوب العالمین جعفر بن محمد عم میفرماید که دوست خدا نیست انکه معصیت خدا میکند بعد از ان
شعری فرمودند که مضمونش اینست که تو معصیت الهی میکنی و محبت او را اظهار می نمایی بسیار درست
کار تو از کفتار تو اکر در محبت او راست کو بودی فرمان او را ترك نمیکردی بدرستیکه دوست مطیع
دوست خود می باشد و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست که فرمود که مردم عبادت الهی را بر سه وجه
میکنند جمعی عبادت را از برای طمع ثواب میکنند و این عبادت حریصان است که حرص و خواهش
لذات موجب بندکی ایشان شده و طایفهٔ دیکر عبادت را از ترس اتش میکنند این عبادت غلامان است
که از ترس سیاست اقا کار میکنند و لیکن من عبادت خدا را برای محبت او میکنم و این عبادت کرام و
بزرکوار انست و این مرتبهٔ ایمنی است چنانچه حقتعم میفرماید * وهم من فزع یومئذ امنون * ایشان از ترس
روز قیامت ایمنند و میفرماید که بکوای محمد اکر خدا را دوست میدارید پیروی من بکنید تا خدا شما را
دوست دارد و کناهان شما را بیامرزد پس فرمود که کسی که خدا را دوست میدارد خدا او را دوست
میدارد و هر که خدا را دوست داشت او از ایمنانست یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی
ایمنست و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد ایضا از انحضرت مرویست که خداوند عالمیان
بحضرت موسی بن عمران عم وحی فرمود که ای پسر عمران دروغ میکوید کسی که کمان میبرد که مرا
دوست میدارد و چون شب شد بخواب میرود و از من غافل میشود اخر نه هر دوستی میخواهد که با محبوب
خود خلوت کند اینك من ای موسی بران مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف بسوی ایشان دارم
چون پردهٔ شب ایشان را فرو کرفت دیدهٔ دلهای ایشانرا میکشایم و عقوبتهای خود را در برابر دیدهای



ایشان میدارم با من بنحوی مخاطبه می نمایند که کویا رو برو با من سخن میکویند و کویا مرا می بینند
و حاضرانه با من سخن میکویند ای پسر عمران از دل خود خشوع و رقت برای من بیاور و بدن خود را
برای من شکسته و خاضع کردان و از دیدهای خود در تاریکی شب اب بریز و مرا بخوان که من بتو بسیار
نزدیکم و مرتبهٔ محبت که اشرف سعادا تست مراتب مختلفه دارد و باین درجهٔ علیه فایز نمیتوان شد مکر
بعبادت و بندکی و متابعت شریعت مقدس نبوی و از جملهٔ بواعث محبت تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است
و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید می باشد هم چنین عشق حقیقی
بتفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظهٔ صد هزار نوع از ان بر هر فردی از افراد مخلوقات
دار در یاده میکردد چنانچه منقولست از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود با صحاب خود
که خدا را دوست دارید برای نعمتهائی که روزی شما کردانیده و مرا دوست دارید از برای
٢ خدا و اهل بیت مرا دوست دارید برای من و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم مرویست که حضرت
رسول صم فرمود که خداوند عالمیان بهمراز خود موسی بن عمران وحی فرمود که ای موسی مرا دوست
دار و مردم را دوست من کردان موسی کفت خداوندا من ترا دوست میدارم و بدوستی تو فایز کردیده ام
مردمان را چکونه دوست تو کردانم فرمود که نعمتهای مرا بر ایشان بخوان و احسانهای نامتناهی مرا بیاد
ایشان بیاور چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات از من است و از جانب من بایشان رسیده
غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن
جعفر از ابای کرام او عم روایت نموده که روزی حضرت رسول صم در مسجد نشسته بودند با جمعی
از صحابه که در میان ایشان بودند ابو بکر و ابو عبیده و عمر و عثمان و عبد الرحمن و دو کس از قراء صحابه
عبد الله بن ام عبد و ابی بن کعب پس عبد الله سورهٔ لقمان را خواند تا باین ایه رسید که * واسبغ علیکم
نعمة ظاهرة و باطنة * و ابی سورهٔ ابراهیم را خواند و باین ایه رسید که * وذکرهم بایام الله ان فی ذلك
لایات لکل صبار شکور * حضرت فرمود که مراد از ایام الهی که مرا امر فرموده است که بیاد مردم بیاورم
نعمتها و احسانها و امثال و حکمتها و بلاهای اوست پس متوجه صحابه شد و فرمود بکویید که کدام است
اول نعمتی از این نعمتهای که خداوند عالمیان شما را ابتدا کرانها امر فرموده هر یك از ایشان نعمتی از نعمتها
را کفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیر انها چون ایشان ساکت شدند بجانب حضرت
امیر المؤمنین عم التفات نمود و فرمود که ای ابو الحسن تو نیز بکو حضرت فرمود که پدر و مادرم فدای
تو باد من چکونه بیان کنم در حضور تو امر را و حال انکه خدا ما را بتو هدایت فرمود و جمیع علوم و کمالات را
بوسیلهٔ تو بما فرستاده حضرت رسول فرمود که باید کفت که کدام نعمت اول نعمتهاییست که خدا بتو
کرامت فرموده حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که اول نعمتها نعمت ایجاد است که من هیچ نبودم و مرا

از کتم عدم بوجود اورد فرمود که راست کفتی دوم کدام است فرمود که دوم انست که احسان
فرمود و مرا از جملهٔ صاحبان حیات و زندکانی مقرر فرمود و مانند جمادات و نباتات نکردانید فرمود که
راست کفتی سیم رابکو فرمود که سیم انکه مرا به بهترین صورتها که صورت انسان است خلق فرمود
و بصورت حیوانات خلق نفرمود کفت راست کفتی چهارم رابکو فرمود که چهارم انکه برای من حواس
ظاهره و باطنه مقرر ساخته فرمود که راست کفتی پنجم رابکو فرمود که پنجم انکه قوای عقلانی و مشاعر
روحانی بمن داد و بر سایر حیوانات مرا بان زیادتی بخشید فرمود که راست کفتی ششم رابکو فرمود که ششم
انست که مرا بدین حق هدایت نمود و از کمراهان نکردانید فرمود که راست کفتی هفتم رابکو فرمود که
هفتم انکه در اخرت برای من زندکانی مقرر فرمود که نهایت ندارد فرمود که راست کفتی هشتم کدام است
فرمود که هشتم انست که مرا مالک کردانیده و بندهٔ کسی نکردانیده فرمود که راست کفتی نهم رابکو کفت
نهم انست که اسمان و زمین و انچه در انهاست و در میان انهاست از خلایق برای من خلق کرده و مسخر من
کردانیده که برای من در کارند فرمود که راست کفتی دهم رابکو کفت دهم انکه مارا مرد خلق کرده
و بر زنان استیلا و زیادتی داده فرمود که راست کفتی بعد از این دیکر چه نعمتست فرمود که یا نبی الله
نعمتهای الهی بسیار است و همه نیکو و طیب و بشمردن احصای انها نمی توان نمود حضرت رسول صم تبسم
نمود و فرمود که کوارا باد ترا علوم نامتناهی ای ابوالحسن توئی وارث علم من و تو بیان خواهی کرد از برای
امت من انچه در ان اختلاف نمایند کسی که ترا برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او
هدایت یافته است براه راست و کسی که از هدایت تو بجانب دیکر میل کند و ترا دشمن دارد و تنها بکذارد
در قیامت هیچ بهرهٔ از رحمت الهی نداشته باشد و از جملهٔ دواعی محبت بسیاری عبادت و ذکر است
و پیوسته صفات کمالیهٔ الهی را منظور نظر داشتن و این معنی ظاهر است که هر چند یاد کسی بیشتر میکنند
محبت او بیشتر در خاطرش مستقر میشود خصوصا در هنکامی که با تفکر در صفات کمالیهٔ الهی منضم باشد
و فضیلت ذکر و شرایط و فواید ان و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیکر بعد از این انشاء الله بیان خواهد شد
ششم عبادت عارفانست که باعث ایشان بر عبادت کمال معبود است و انکه او سزاوار عبادتست چنانچه
حضرت امیر المومنین عم فرمود * که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک و لکن وجدتک اهلا
للعبادة فعبدتک * یعنی نپرستیدم ترا از ترس اتش تو و نه از برای طمع در بهشت تو و لیکن ترا سزاوار
پرستیدن یافتم پس عبادت کردم و این درجه اعلای درجات مقربان است و کسی این دعوی میتواند
نمود که فریب از نفس خود نخورده باشد و یقین داند که اکر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود هم عبادت را
چنین که الحال میکند میکرد بلکه اکر و العیاذ بالله عبادت کننده را بجهنم میکردند چون معبود را سزاوار
عبادت میداند ترک نمیکرد و بدانکه مراتب نیات غیر متناهیست چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد
در بیان نیات



و صباحت هر مرتبه در خود مرتبهٔ خود نیتی دارد که اعمالش منوط بهمان نیت است و هر درجهٔ شاهدی
و کواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوای مدعی و کمال واقعی بانها ممتاز میشود فایده اکر کسی
کوید که از تحقیقات سابقه چنین معلوم میشود که مقربان را بهشت چندان منظور نمی باشد و از جهنم
چندان بیم نمی باشد پس این تضرعات و مبالغات که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و اثار خوف
جهنم و عذاب که از اطوار انبیا و ائمه عم مفهوم میشود چه معنی دارد بنده را در اینمقام معنی لطیفی بخاطر
رسید که تا کسی بهرهٔ از محبت نداشته باشد اذعان نمینماید بدانکه بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و
معنی میباشد و هر کسی از بهشت بلذتی مخصوص است و از یک میوهٔ بهشتی با یک طعم صد هزار لذت
متصور است که هر فردی یکی از انها التذاذی می یابند یک شخص همت او مقصور است بر خوردن مطعومات
لذیذه و کامش شیرین میشود و بغیر این لذت جسمانی دیکر چیزی نمی یابد دیکری که یک قدری
از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر می نماید که مرا نزد ان خداوند
رتبهٔ هست که چنین میوهٔ شیرینی برای من خلق کرده و بمن عطا فرموده پس کام جسم و کام روحش هر دو
شیرین شده دیکری از این میوه همین شیرینی می یابد که محبوب حقیقی از من راضی شده و این میوه
از لطف او بمن رسیده چنانچه در اخبار وارد شده که اعلای لذات اهل بهشت مرتبهٔ رضوانست که
نوید خوشنودی الهی بایشان میرسد و اکر توضیح این مطلب را خواهی تمثیلی از برای تو بیان کنم مثلا اکر
پادشاهی خوان نقلی در پیش خود کذارد و بار عام دهد و هر کس رایک نقل عطا کند ان کدای دریوزه اکر
که همت او همین نقل کرفتن است همین لذت مالیت این نقل را میابد و شادی که دارد از همین است
که اکر این را نمیکرفتم فلسی بیهایش میبایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد اکر قنادی هم نقل را
باو دهد همان فرح او را حاصل میشود و یکی از اوساط ناس که این را میکیرد از این معنی هم التذاذی
دارد که پادشاه مرا طلبیده و نقل بمن داد و کسی از ارباب مناصب جزو که میکیرد چون بکارش میاید
در استقلال منصبش بیشتر محظوظ میشود تا بمرتبه ان مقربی میرسد که لذت قرب و انس پادشاه را یافته
این لطف نزد او با ملک دنیا برابر است با انکه در خانهٔ خود اکر انواع تنقلات باشد نکاه نمیکند و این مراتب
در نعمتهای دنیا نیز می باشد که شکم پرستان لذت جسمانی میبرند و مقربان لذت معنوی و توجه
دوست از ان میابند لهذا دردها و المهائی که از جانب دوست بایشان میرسد از انکبین در کام جان
ایشان شیرین تر است و چنانچه در این مایدهای جسمانی این تفاوت مراتب می باشد در مایدهای رو
حانی نیز اضعاف این میباشد چنانچه ایات قرانی موید علوم ربانیست هر کس را در خور فهم خود از ان
بهره ایست که دیکر یرا از ان خبر نیست ای عزیز هر که کامل است بهره او از همه چیز کامل است و ناقص از
کمال هر نعمتی محروم است فقیر خداشناس از لقمهٔ نانی خشک لذتی میبرد که غنی محروم از الوان
تمثیل

نعمتهای خود نمی برد و هم چنین در الام عذابهای الهی بر این قیاس است اکر بر فرض محال دوست
خدا را بجهنم کنند از اتش حرمان میسوزد نه از اتش سوزان چون جهنم جای محرومان و سرای مهجورا
نست تضرع و استغاثه مینماید و از ان کریزانست و این معنی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است
که اکر جدا از دوست در کلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است چوب لطف دوست هر چند بد
نش را مجروح سازد نزد او از نی شکر شیرین تر است * رزقنا الله و جمیع المومنین الوصول الی درجات
الکاملین محمد و اله الطاهرین * فصل چهارم * بدانکه یک شرط از شرایط عبادت که این فقرهٔ جامعه بان

در بیان حضور قلب است

اشارت دارد حضور قلب است و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درکاه الهی نیست
و باعث کمال و قرب نمیکردد بلکه اکر نه فضل شامل کریم علی الاطلاق میبود می بایست که ادمی در عبادتی
که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب کردد چنانچه اکر کسی در حضور پادشاهی سخن کوید و بان
پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه امور دیکر باشد و ان پادشاه از ضمیر او
اطلاع داشته باشد البته مستوجب سیاست بلیغ میکردد زیراکه پادشاه را حقیر شمرده و اعتنا بشان او نکرده
چنانچه خداوند عالمیان میفرماید که * قد افلح المومنون الذینهم فی صلواتهم خاشعون بتحقیق که رستکار
شدند مومنانی که در نماز خود با خشوعند و خشوع دل انستکه [illegible] خداوند خود باشد و بغیر ذات
مقدس او بچیزی ملتفت نشود و غیر او را از خاطر خود بیرون کند و خشوع سایر اعضا و جوارح انست که
هر یک بان کاری که مامور شده اند مشغول باشند و ادابی که در هر عضوی از اعضا از شارع مقرر
کردیده ترک ننمایند چنانچه نظر را فرموده اند که در هر حالی باید که بر موضعی خاص باشد و دست را
فرموده اند که در هر حالی بر وضعی مخصوص باشد و خشوع جمیع اعضا تابع خشوع قلب است چنانچه
منقولست که حضرت رسول صلعم و اله شخصی را دید که در نماز بار یش خود بازی میکرد فرمود که اکر دل
این مرد خاشع بودی با خدا بود اعضا و جوارح او نیز بکار خدا مشغول بودند و این معنی بحسب تجربه
ظاهر است بدانکه هر مملکتی را پادشاهی میباشد که جمیع رعیت تابع او می باشند و پادشاه ملک بدن و
پیشوای سایر اعضا و قوی قلب است چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع او بند و پیروی او می نمایند
اینست یک معنی ان حدیث که صلوة المومن وحده جماعة یعنی نماز مومن بتنهایی جماعت است زیراکه دل
او با خدا است و مقتدای سایر جوارح باو اقتدا می نمایند بدانکه نماز بی حضور قلب اکر ادمی را از جهنم
خلاصی دهد اما بدرجات عالیه کمالات نمیرساند و پسندیدهٔ درکاه حق نیست چنانچه از حضرت رسول
منقولست که نماز مقبول نیست مکر با حضور قلب از حضرت صادق عم مرویست که هر که دو رکعت نماز
بکذارد و بداند که چه میکوید یعنی قراءت و اذکاری که میخواند متوجه معانی انها باشد چون از نماز
فارغ شود بر او کناهی نمانده باشد از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین عم منقولست که بدرستی که



بالا میبرند از نماز بعضی بندکان نصف انرا و از بعضی ثلث و از بعضی ربع و از بعضی خمس و بالا
نمیبرند و بدرجهٔ قبول نمیرسانند مکر انچه را با حضور قلب کرده باشد و لیکن مامور شده اند بندکان
باداء نوافل تا بسبب ان تمام سازند نقصهای نماز فریضه را و منقولست از حضرت جعفر بن محمد عم که
رغبت بثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمیشود مکر اینکه بهشت او را واجب میشود چون متوجه نماز
شوی روی دل خود را بسوی خداوند خود بکردان بدرستیکه هر مومنی که در نماز دل خود را با خدا
دارد خدا دلهای مومنان را بسوی او مایل کرداند و با این معنی بهشت را نیز از برای او لازم کرداند
از حضرت امام محمد باقر منقولست که حضرت رسول صلعم فرمود که چون بندهٔ مومن بسوی نماز برمیخیزد
خداوند عالم نظر رحمت بسوی او می افکند و روی لطف و احسان بسوی او میدارد و رحمت از
بالای سرش تا اسمان بر او سایه می اندازد و ملائکه بر کرد او احاطه می نمایند تا افاق اسمان و ملکی را
موکل میسازد حق تعالی که بر بالای سر او ایستاده میکوید که اکر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی و با که
مناجات میکنی هرانیه بغیر او التفات ننمایی و هرکز از جای نماز حرکت نکنی از حضرت جعفر بن محمد
الصادق عم منقولست که بنده چون در نماز خود التفات بجانبی می نماید یا برو یا بچشم یا بدل حق سبحانه و
تعالی او را ندا می کند که ای بنده [illegible] بسوی کی التفات می نمایی ایا التفات بجانب کسی می نمایی که از من
بهتر باشد از برای تو چون سه مرتبه از او التفات صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برمیدارد و بعد از ان
دیکر نظر بجانب او هرکز نمی افکند و اخبار در این باب بسیار است و حضور قلب در نماز نیز تابع حالت
ادمی است هر چند این کس در مراتب یقین و معرفت کاملتر میشود و عظمت معبود را بیشتر میشناسد
اداب عبادت از او بیشتر صادر میشود و در مقام بندکی خاضع تر و ذلیل تر می باشد چنانچه جعفر بن احمد
القمی روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلعم چون بنماز می ایستادند رنک مبارک انحضرت متغیر میشد
از خوف الهی و از سینهٔ انحضرت صدائی مانند صدای دیکی که در جوش باشد می شنیدند منقولست که
چون وقت نماز داخل میشد حضرت امیر المومنین عم اندام مبارکش بلرزه می امد و از رنک برنک
میکردید میپرسیدند که چه میشود شما را میفرمود که رسید هنکام اداء امانتی که بر اسمان و زمین عرض
کردند و انها ابا کردند و ترسیدند و ادمی متحمل ان شد یعنی بار تکلیف پس نمیدانم که چون متحمل این
بار شده ام نیک ادا خواهم کرد یا نه در روایات معتبره وارد است که حضرت امام حسن عم چون متوجه
وضوی نماز میکردید مفاصل بدنش میلرزید و رنک مبارکش بزردی مایل میشد از ان حضرت از علت
این حال سوال نمودند فرمود که حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم بیندکی ایستد
انکه رنکش زرد شود و بندهایش از بیم او بلرزه در اید منقولست که حضرت سید الساجدین عم روزی
در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر عم کودک بود و چاه بسیار عمیق در خانهٔ انحضرت بود

حضرت امام محمد باقر عم بکنار چاه امد که نظر نماید در انجاه در افتاد مادر چون انحال را مشاهده نمود بسوی چاه امد بر خود میزد و فریاد میکرد و استغاثه می نمود و میکفت یابن رسول الله فرزندت غرق شد و انحضرت در نماز مطلقا التفات نمیفرمود و حال انکه صدای اضطراب فرزند در چاه بکوش انحضرت میرسید چون بسیار بطول انجامید مادر از روی اضطراب کفت که ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنکین است باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با اداب مستحبه تمام بجا اورده فارغ کردید پس بنزد چاه امد و باعجاز دست در ان چاه عمیق دراز کرد حضرت امام محمد باقر عم را بیرون اورد خنده میکرد و سخن میفرمود و جامه انحضرت تر شده بود پس فرمود که فرزند خود را بکیر ای ضعیفة الیقین بخدا مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه انحضرت بکریه در امد حضرت فرمود که بر شما ها ملامتی نیست نمیدانی که من در خدمت خداوند جباری ایستاده بودم که اکر رو از جانب او بدیکری میکردانیدم و بغیر او توسل می نمودم روی لطف خویش از جانب من میکردانید و بغیر او از که توقع رحمت میتوان داشت و صاحب کتاب حلیة الاولیاء روایت نموده که چون حضرت امام زین العابدین عم از وضو فارغ میشدند و اراده نماز میفرمودند رعشه در بدن و لرزه بر اعضای انحضرت مستولی میشد چون سوال می نمودند میفرمود که وای بر شما مکر نمیدانید که بخدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی میخواهم مناجات کنم در هنکام وضو نیز این حالت را از انحضرت نقل کرده اند روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیر المومنین عم روزی جابر بن عبد الله انصاری را طلبید و کفت تو از صحابه کبار حضرت رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است و از بقیهٔ اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین مانده و او بر خود جور می نماید در عبادت الهی پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح کشته و بدن او نحیف شده و کاهیده از او التماس نما که شاید پارهٔ تخفیف دهد چون جابر بخدمت انجناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت بدن شریفش را کهنه و نحیف کردانیده حضرت جابر را اکرام فرمود و در پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدای بسیار ضعیف احوال او پرسید پس جابر کفت یابن رسول الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما افریده پس چرا اینقدر بر خود تعب میفرمایی حضرت فرمود که ای مصاحب رسول مکر نمیدانی که جدم حضرت رسالت پناه با ان کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای کذشته و ایندهٔ او را امرزید او مبالغه و مشقت در عبادت را ترک نفرمود پدر و مادرم فدای او باد تا انکه بر ساق مبارکش نفخ ظاهر شد و قدمش ورم کرد صحابه کفتند که چرا چنین زحمت میکشی و حال انکه خدا بر تو تقصیری نه نویسد فرمود که ایا من بندهٔ شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم جابر کفت یابن رسول الله بر مسلمانان رحم کن که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می نماید و اسمانها را

نکاه میدارد و عذابهای خود را بر مردم نمیکمارد فرمود که ای جابر بر طریق پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم از حضرت صادق عم منقولست که پدرم فرمود که روزی بر پدرم علی بن الحسین داخل شدم دیدم که عبادت در انحضرت بسیار تاثیر کرده و رنک مبارکش از بیداری زرد کردیده و دیده اش از بسیاری کریه مجروح کردیده و پیشانی نورانیش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور قیام در صلوة ورم کرده چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از کریه منع نتوانستم نمود و بسیار بکریستم انحضرت متوجه تفکر بودند بعد از زمانی بجانب من نظر افکندند و فرمودند که بعضی از کتابها که عبادت امیر المومنین عم در انجا مسطور است بمن ده چون بیاوردم و پارهٔ بخواندند بر زمین کذاشتند و فرمودند که کی یاری ان دارد که مانند علی بن ابی طالب عم عبادت کند کلینی از حضرت جعفر بن محمد عم روایت کرده که حضرت سید الساجدین عم چون بنماز می ایستاد رنکش متغیر میشد و چون بسجود میرفت سر بر نمیداشت تا عرق از انحضرت میریخت از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که علی بن الحسین عم در شبانروزی هزار رکعت نماز میکذارد و چون بنماز می ایستاد از رنک برنک میکردید و ایستادنش در نماز ایستادن بندهٔ ذلیل بود که نزد پادشاه جلیلی ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود و چنان نماز میکرد که کویا نماز وداع است و دیکر نماز نخواهد کرد چون از تغیر احوال انحضرت سوال می نمودند میفرمود که کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خایف باشد نقل کرده اند که در بعضی از شبها یکی از فرزندان انحضرت از بلندی افتاد دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد همسایکان جمع شدند و شکسته بند اوردند دست ان طفل را بستند و ان طفل از درد فریاد میکرد و حضرت از اشتغال بعبادت نمی شنید چون صبح شد و از عبادت فارغ کردید دست طفل را دید در کردن او بخته از کیفیت حال پرسید خبر دادند و در وقت دیکر در خانهٔ حضرت در انخانهٔ که در سجود بود اتشی کرفت و اهل خانه فریاد میکردند که یابن رسول الله النار النار حضرت متوجه نشدند تا اتش خاموش شد بعد از زمانی سر برداشتند از انجناب پرسیدند که چه چیز بود که شما را از این اتش غافل کردانیده بود فرمود که اتش کبرای قیامت مرا از اتش اندک دنیا غافل کردانیده بود و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی انحضرت می افتاد از بسیاری سجده ابو ایوب روایت کرده که حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم چون بنماز می ایستادند رنک مبارکشان سرخ میشد و کاه زرد میشد چنان بودند که کویا خدا را می بینند و با او سخن میکویند ای عزیز مقربان هر پادشاهی چون معرفت او را بیشتر دارند و جلال او را زیاده از دیکران میشناسند بیم سطوت او زیاده دارند و زودتر محل عبادت میشوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا توقع ان اداب که مقربان ایشان زیاده از دیکران می باشد بدانکه خداوند عالمیان ملک را از طینت قدس و طهارت خلق فرمود شهوات و علایق

جسمانی در ایشان ترکیب نمود و حیوانات عجم را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود منشاء استعدادی در ایشان مقرر نساخت و نشاء جامعهٔ انسانی را از هر دو جهت خلق فرمود و جهت نفس و عقل که او را داعی بکمالات بوده باشد باو کرامت نمود و بکثافات جسمانیه و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرمود که بعد از تشبث باین علایق رفع انها از خود نموده خود را بصفات قدسی و ملکات ملکی محلی گرداند تا از ملک اشرف باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات بدون معارضات میسر نمیشود چنانچه گازر جامهٔ را که میخواهد بسیار سفید کند اول او را ببعضی کثافات الوده میسازد چون رفع ان کثافات نمود از اول پاکتر می اید و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا سازد از بهایم پست تر میشود چنانچه حق سبحانه و تعالی در شان کفار میفرماید نیستند ایشان مگر مانند انعام و بهایم بلکه از ایشان گمراه ترند زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود و ایشان با وجود قابلیت خود را بدرجه بهیمیت رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند چون خلقت انسانی را باین سبب محتاج بامر چند گردانیده اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرات که بالخاصه موجب بعد از جناب اقدس ایزدی و انهماک در شهوات و تعلقات و غفلت از خیرات سعادات میگردد لهذا روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از توغل در امور دنیویه و تشبث بعلایق دنیه امر بحضور مجلس قرب مالک ملوک نموده اند تا لذت مواصلت بعد از فراق که مورث مزید اشتیاقست دریابند و بسعادتهای ابدی فایز گردند چون نماز معراج مومن است و نهایت قرب او در نماز بحصول می پیوندد و بنابر مقدماتی که سبق ذکر یافت بعد از نهایت حرمان و بعد او را تکلیف قرب می نمایند و در عین غفلت او را اگاه میسازند اول مرتبه اذانرا برای تنبیه غفلت زدگان بوادی حیرت مقرر ساخته اند که اول در تکبیر بزرگواری خداوند را بیاد ایشان بیاورند تا انکه غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود و چون در عین غفلتند چهار مرتبه بر ایشان میخوانند که شاید متنبه شوند و بدانند که چون خداوند ایشان در رتبه جلال و عظمت از همه چیز عظیم تر است بلکه از ان بزرگوار تر است که عقلها بکنه ذات مقدس او توانند رسید پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است بعد از ان شهادت بوحدانیت الهی را بر گوش ایشان میخوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفاتست پس چارهٔ بجز توسل بجناب اقدس او نیست و او را بیگانگی و اخلاص باید پرستید دیگر بگوش دل ایشان میرسانند که چنین خداوند عظیم با ایشان یگانه پیغمبری فرزانه فرستاده پس باید عبادت را بطوری که ان پیغمبر اورده و بشرایطی که او امر فرموده بجا آورند بعد از تمهید این مقدمات از جانب خدا ایشان را نداء میکنند و بخوان انعام و اکرام الهی می خوانند که بشتابید و مسارعت نمایید بسوی نماز پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه میدهد که بشتابید بامری که باعث



فلاح و رستکاری دنیا و اخرتست دیگر عظیم تر انرا یاد میکند که بشتابید بعملی که بهترین اعمال و عباداتست دیگر باره خدا را بعظمة و جلال و یگانگی یاد میکند که ای غافلان مخالفت چنین خداوندی که بر همه چیز قادر است و یگانه است و معارضی و شریکی ندارد روا نیست این نداها اموذنان ظاهر بر گوش سر میخوانند و انان که دیدهٔ ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده نداهای روحانی را نیز بگوش دل میشنوند چنانچه منقولست که وقت هر نماز که میشود منادی از جانب رب العزة ندا میکند که ای گروه مومنان برخیزید و اتشهای گناهانرا که بر پشت خود افروخته اید بنور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید بلکه هر لحظه ایشان ندای جان فزای * یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک را بسمع جان میشنوند چون بندهٔ سعادتمند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را بپاکیزه کردن خود امر میفرمایند که بی ادبانه داخل مجلس بزرگوار نمیتوان شد امر کرده اند او را که بیت الخلا در اید و کثافتهای ظاهری را از خود دور گرداند و در ضمن دعاهایی که از ائمه در اداب خلوت وارد شده تعلیم او کرده اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قربست تلوثات معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله بهم رسیده بیشتر مانع است لهذا در ان حالت استعاذه از شیطان و طلب مغفرت گناهان مینماید که خدا بفضل خود او را از ارجاس صوری و معنوی پاک گرداند پس بار دیگر او را در مقام تطهیر می اورند که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلوة در اکثر افعال بکار میفرماید پاکیزه گرداند و در ان ضمن در دعاهای منقوله او را اگاه گردانیده اند که این اعضا نجاستهای معنوی بسبب گناهان بهم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم حاصل کرده اند پس باید در این وقت از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید و در این ضمن او را متنبه می سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات برهانی پس شوق عبادت زیاده میشود و بعضی از شهوات و علایق شکسته میگردد لهذا در وقت رو شستن میگوید که خداوندا چون تو فرموده که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید پس خداوندا روی مرا در ان روز سفید گردان و سیاه مگردان چون دست راست را میشوید بیادمی اورد که خدا فرموده که در روز قیامت نامهٔ نیکوکاران را بدست راست ایشان میدهند و نامهٔ مجرمان بدست چپ میدهند و از خداوند خود میطلبد که نامهٔ او را بدست راست او دهد و برات مخلد بودن بهشت را بدست راست او دهد و او را حساب اسان کند و در وقت دست چپ شستن دعا میکند که خدایا نامهٔ اعمال مرا بدست چپ من مده و دست مرا در گردن غل مکن و مرا از جامهای اتش نجات ده چون مسح سر میکند از خدا میطلبد که رحمتهای خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فرا گیرد چون مسح پا میکند بیادمی اورد که باین پاها بر صراطمی باید گذشت و در ان روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید پس ثبات بر صراط را از خدا میطلبد و طلب می نماید که خدا

او را توفیق دهد که باین پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید چون چنین وضویی ساخت موافق احادیث
معتبر کناهان این اعضا امرزیده میشود و پاکیزه صورت و معنی میکردد و قابل قرب میشود و ازان غفلتها
بارهٔ هشیار میکردد و ظاهر خود را ببوهای خوش معطر میسازد و باطن خود را بنور نیات صحیحه منور
میکرداند چون در حدیث وارد شده که در خانهٔ که سگ یا شراب یا صورت در ان خانه است ملک داخل
نمیشود پس سگ ظاهر را از ساحت خانهٔ خود دور میکرداند و سگ نفس اماره و شیطان را از ساحت ضمیر
خود میراند و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی که غفلت و شهوتست از سر بدر میکند و
صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو می نماید و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبتهای
ایشان مصفا میسازد و متوجه بارکاه قرب میشود چون بدر مسجد میرسد بدر بند اول از دربندهای
دولتخانهٔ معبود حقیقی رسیده از خدا میطلبد که درهای رحمت خود را بروی من بکشا و چنانچه این
در ظاهر را بروی من نبستهٔ درهای معنی را بروی من مبند و درین مقام نیز عارف را اکاهی
دیکر حاصل میکردد چون پا در مسجد میکذارد چنان میداند که در کرپاس کبریا و جلال داخل کردیده
و پا بر بساط قرب نهاده بادب میرود و بغیر جناب الهی متوجه نمیشود چون بجای نماز امد بار دیکر اقامه را
میخواند و تفکر در جلال الهی زیاده میکند و عظمت شان عبادت را بدیده روشن تر می بیند چون
در وقت اذان غفلت عظیم پرده دار دیدهٔ او کردیده بود چون نماز معراج موءمن است و در شب معراج
حضرت رسول صم بهر اسمانی که داخل میشد یک الله اکبر میکفت در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلوة
مقرر فرمود که بهر تکبیری بر اسمانی از اسمانهای قرب و معرفت در اید و قابل عرش حضور کردد و در
اینمقام هنوز در ساحتها و کرپاسهای عظمت و جلالست و در مقام غیبت است و بمقام حضور نرسیده
لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن کفتن جایز است چون تکبیر اخر را کفت بلا تشبیه داخل مجلس قرب
ملک الملوک کردید و با غیر سخن کفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان کردانیدن بران حرام شد اینست
که دعای توجه در اینمقام میخواند که روی دل و جمیع اعضا و قوی و مشاعر خود را بجانب خداوندی
کردانیدم که خالق اسمانها و زمینهاست موافق ملت ابراهیم که یکانه پرستی است و دین محمد و طریقهٔ
امیر المومنین که جمیع شرایط و اداب بندکی از ایشان مانده و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص
کردانیدم و منقاد او شدم و شرک جلی و خفی و ریاهای شیطانی را از خود دور کردانیدم نماز من و
عبادتهای من و زندکانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندیست که پروردکار عالمیانست
و او را شریک نیست و چنین از جانب او مامور کردیده ام که او را عبادت کنم و من از جملهٔ مسلمان
و منقادان اویم چون در این بارکاه چنین دعوای بزرکی کرده و شیطان دشمن این راه و راهزن این
درکاهست و دشمن مکار زنندهٔ محیلیست که باب الابواب درامده و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این



میدانرا بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی و لشکر بیرونی
از شیاطین انس و اتباع خود دارد بقوت خود با او بر نمی توان امد پس باید که بخداوندی که این سگ
درکاه اوست پناه برد تا دفع او بنماید چنانچه تشبیه کرده اند او را بسکی که در در خیمها و خانهای باشد
که هر که اشنای صاحب خانه است و بان خانه بسیار تردد دارد او را متعرض نمیشود چون بیکانهٔ تازه
اید او را مانع میشود و بغیر انکه صاحب خانه او را صدا بزند هیچ حیله او را ممنوع نمیتوان ساخت
همچنین شیطان که سگ بیکانه کیر این درکاه هست با اشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند که
مکرر بمجلس قرب خداوندش فایز میشود کی متعرض او میتواند شد چنانچه خداوند عالمیان در روز
اول او را از ایشان مایوس کردانید که * ان عبادی لیس لک علیهم سلطان * یعنی بدرستیکه بندکان
خالص مرا تو بر ایشان سلطنت نداری بلکه اکر دوری که قابل قرب باشد خواهد بخانه ملک در اید باید
که بجناب او متوسل شود که بیک اشارهٔ لطف او را دور کرداند اما بیکانهایی که اشنایی نمیخواهند و
راه اشنایی نمیطلبند کار ایشان را چنانچه میخواهد میسازد پس لهذا در اینمقام خطیر پناه بخداوند کبیر خود
میبرد از شر او و میکوید اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم یعنی پناه میبرم بخداوند شنوای دانا
که بر عجز و بیچارکی من اطلاع دارد و میداند که عاجز این دشمنم از شر شیطان دور و از رحمت الهی و
رانده شدهٔ درکاه او پس شروع بمکالمه می نماید اما هنوز خود را قابل مخاطبه نمیداند غایبانه سخن میکوید
چون اعلای درجات کمال مرتبهٔ فنا و نیستی است یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن و در همه باب بنا
توانی خود اقرار نمودن و در جمیع امور بخداوند خود توسل جستن لهذا در جمیع کارها سنت است بسم
الله کفتن چون امر نماز از جمیع امور اعظم است میکوید که شروع در قراءت و عبادت و بندکی مینمایم
باستعانت خداوندی که جامع جمیع کمالات است و رحمانست بنعمتهای عامه بر موءمن و کافر و رحیم است
بر رحمتهای خاصه بر موءمنان چون اداب مجلس عظما اینست که پیش از ذکر مطلوب ستایشی مناسب ان
بزرک بجا اورند لهذا حقتعالی شانه تعلیم بندکان نموده که چنین مرا ستایش نمایید بنعمتهای عامه و خاصهٔ
مرا یاد اورید مکرر مرا برحمت بستایید تا بر شما رحمت کنم و بدانید که من خداوند روز جزایم بحشر و
بقیامت اقرار کنید چون عارف تفکر در این اوصاف کمال نمود بدرجهٔ شهود و حضور که اعلای درجات
معرفتست فایز میکردد و از مقام غیبت بخطاب می اید و او را بمجلس مخاطبه و انس راه میدهند پس میکوید
که ایاک نعبد یعنی ترا عبادت می نمایم پس در این ایهٔ کریمه حقتعالی اشاره فرموده بمعنی که جناب
مقدس نبوی در ان فقره بیان فرموده یعنی می باید که چون بمقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که کویا
مرا می بینی و با من خطاب می نمایی پس دعوای عبادت کردن موهم این بود که از من کاری میتواند شد
تدارک فرمود که و ایاک نستعین یعنی در جمیع امور از تو استعانت میجوییم پس هم چنین در مقام اداب

چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و بعجز خود اعتراف دارد عبادت خود را در میان عبادت دوستان
خدا در می آورد و میکوید از زبان همه که ما همه بندکان ترا عبادت میکنیم که شاید عبادت او ببرکت
عبادات انها مقبول کردد زیرا که از لطف کریم دور است که چند چیز بدرکاه او برند بعضی را قبول فرماید
و بعضی را رد کند و یک حکمت از حکمتهای نماز جماعت اینست و همچنین در مقام استعانت چون این
دعوی بسیار عظیم است که از غیر او استعانت نمیجوییم در هیچ امری خود را در میان جمعی که این دعوی
از ایشان پسندیده است بدر می آورد و کویا بزبان ایشان سخن میکوید و خود را طفیلی ایشان ساخته
ایضا موافق داب ارباب صفاست که چون بنعمتی یا رحمتی فایز کردند دیکرانرا فراموش نکنند و همکی را
با خود شریک کنند و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره عموم در دعا مطلوبست که هر دعایی که
کنند جمیع مومنان را با خود شریک کردانند که باعث استجابت دعا میکردد پس هدایت براه راست و
طریق حق را که راه متابعت حضرت امیر المومنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب
نمود و استعاذه از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود جمیع اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقهٔ
دشمنان ایشانست بدانکه اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتابهای مختصر احصا نمیتوان نمود انشاء الله
کتابی در ترجمة الصلوة نوشته شود و غرض از ذکر این مجمل اشعاری بود بسر عبادت این حدیث نبوی
و تنبیهی بر سر عبادت که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید هر روز او را
بوسیلهٔ نماز از پست ترین درکات باعلای درجات میرساند و جسم خاکی را باین ترقیات قابل مناجات
خود میکرداند و در بیان این فقرهٔ شریفه بهمین اکتفا نماییم که بسیار بطول نه انجامد و مورث ملال
عزیزان نکردد * و اعلم ان اول عبادة الله المعرفة به انه الاول قبل کل شیء فلا شیء قبله و الفرد فلا ثانی
له و الباقی لا الی غایة فاطر السموات و الارض و ما فیهما و ما بینهما من شیء و هو اللطیف الخبیر و هو علی کل
شیء قدیر * پس حضرت فرمود که بدانکه اول عبادت الهی معرفت و شناختن اوست بانکه او اولست
پیش از همه اشیا پس چیزی از او پیشتر نیست و یکانه است پس دویمین و شریکی ندارد و باقیست
همیشه و باقی بودن او نهایتی ندارد از نو پدید اورندهٔ اسمانها و زمین است و انچه در اسمانها و انچه
در زمین است و انچه در میان اسمان و زمین است اوست خداوند صاحب لطف و عالم بدقایق امور
و برهمه چیز قادر و تواناست توضیح بعضی از مطالب علیه که این کلمات بانها اشاره دارد بر سبیل اجمال
دربیان معرفت
موقوف بر چند اصلست * اصل اول * انکه اول عبادات معرفتست و قبول جمیع عبادات موقوفست بران
و این معنی از ایات بسیار و اخبار بیشمار بظهور پیوسته خلافی در این نیست که صحت عبادات موقوف
برایمانست و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست بلکه مورث عقابست و ایمان مشتمل است
براعتقاد بوجود واجب الوجود و صفات ثبوتیه و سلبیهٔ او و اقرار بیکانکی و بعدالت او و اقرار بنبوت



پیغمبر اخر الزمان صم و حقیت انچه او از جانب خدا اورده انچه ضروری دین باشد مفصلا و انچه غیر ان
باشد مجملا و اقرار بامامت ایمهٔ اثنی عشر صلوات الله علیهم و اقرار بمعاد جسمانی که خداوند عالمیان همین
بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب خواهد داد و اقرار ببهشت و دوزخ و سایر اموری
که از صاحب شرع معلوم کردیده و تفصیل مراتب ایمان و خلافهایی که در ان شده اینمقام کنجایش
ذکر انها ندارد بدانکه چون عبادت بر جمیع جوارح ادمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد
و اعتقادات عبادت دل است لهذا معرفت را نیز عبادت فرمود و فرمود که اول عبادتست یعنی بر همه
دربیان ایمان
مقدم است و عبادات دیکر بدون ان بی فایده است * اصل دویم * بدانکه چون ایمان مایهٔ سعادت
ابدیست و ترک ان شقاوت ابدی و شیطان دزد عقاید و اعمال است دزد را تا ممکن است اول بر متاع
نفیس میزند و اکر بران دست نیافت متاعهای دیکر را میبرد و عقباتی که کمینکاه شیطان است در این
باب بسیار است عقبهٔ اول عقبهٔ معرفت واجب الوجود است و از این عقبه اکثر عالم را بجهنم برده و اکر نجات
از این عقبه خواهی دست از سفینهٔ نجات که اهل بیت رسالتند بر مدار که ایشان در دودوای هر چیز را
میدانند و کمینکاههای شیطان را می شناسند و تابعان خود را بساحل نجات میرسانند این فریب مخور
که تا خدا را شناسی بدلیل عقل پیغمبر و امام را نمیتوان شناخت زیرا که معرفت الهی دو شعبه دارد *
شعبهٔ اول * علم بوجود واجب الوجود است و ان از جمیع اشیا ظاهرتر است بدلیل دور و تسلسل که
موجب سرکردانی و تعطلست احتیاج ندارد چنانچه از اخبار بسیار ظاهر میشود که معرفت وجود واجب
الوجود فطریست و همین که ادمی بحد شعور رسید میداند که صانعی دارد و هر کس که در حال خود
تفکر نماید خواه فاضل و خواه جاهل میداند که خدا را از روی دلایل حکمی نشناخته بلکه خدا در هنکام
صبا او را معرفت روزی کرده بلکه هرکز کفار را تکلیف اذعان بوجود واجب الوجود نکردند بلکه
ایشانرا باقرار بیکانکی خدا خواندند و بعد از ان ایشانرا بعادت و بندکی خدا داشتند که از ان راه
ایمان ایشان کامل کردد منقولست که روزی حضرت رسول صم از اعرابی پرسید که وجود خداوند
خود را چکونه دانستی کفت مادر راهها پشکل شتر را که می بینیم حکم میکند عقل ما که شتری از این راه
رفته و پی پا را که می بینیم میدانیم که شخصی از این مکان کذشته ایا این اسمان با این کواکب نورانی و
زمین با این وسعت کافی نیست از برای تصدیق بوجود واجب الوجود علیم خبیر حضرت فرمود که بر شما باد
بدین اعرابی و چه چیز ظاهرتر می باشد از چیزی که در هر امری که نظر نمایی صد هزار ایه از ایات صنع
او در ان ظاهر باشد و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد و در هر لحظه
صد کونه احتیاج باو داری و کار فرما و مربی بدن تست بلی از بسیاری ظهور و هویدایی اوست که مخفی
می نماید چون همیشه ظاهر است و اثار قدرتش هرکز کم نمیکردد اکر افتاب همیشه ظاهر میبود توهم

میکردند که شاید این روشنی از افتاب نباشد چون غروب میکند و بعد از ان طلوع عالم را روشن میکند
مشخص میشود که نور او راست بلا تشبیه چون افتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمیباشد
معاند میکوید بلکه از او نباشد با انکه اگر عناد را برکنار گذارد یقین میداند که بغیر او در این عالم مدبری
نیست چنانچه حق سبحانه و تعالی میفرماید که * ولئن سئلتهم من خلق السموات و الارض لیقولن الله
اگر از کافران بپرسی که کی خلق کرده است اسمانها و زمین را هر اینه خواهند گفت که خدا خالق اینهاست
از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم امد و گفت مراد لالت کن
بخداوند خود که ملاحده با من بسیار مجادله می نمایند و مرا حیران کرده اند حضرت فرمود که هرگز بکشتی
سوار شدهٔ گفت بلی فرمود که هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر شده باشی و هیچ چاره از برای نجات
خود ندانی گفت بلی فرمود که در ان هنگام امید نجات از که داشتی و کرا قادر بر نجات دادن خود میدانستی
همان خداوند تست و این راه ظاهرترین راههاست از برای علم بواجب الوجود چنانچه خداوند عالم
میفرماید که کیست که اجابت مضطران می نماید وقتی که او را میخوانند و دفع مکروهات از ایشان مینماید
و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد پس چنین کسی چه احتیاج بدلیل دارد چنانچه
تمثیل کرده اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال در تکلیف مردم بدلیل و برهان از بابت مثل انجماعتی
است که دزدی بخانه ایشان امده بود و از پی او میدویدند یکی دزد را گرفت و در دست داشت دیگری
او را فریاد زد که بیا من یافتم او دزد را از دست گذاشت و بجانب ان شخص دیگر امد گفت بیا که جای
پای دزد را یافته ام هم چنین بلا تشبیه در این ماده این مرد صالح خداشناسی که همیشه با خداوند خود
در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسان می یابد و روز بروز بکثرت عبادات
یقین او در تزاید است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب الوجود ظاهرتر نیست ان حکیم مشرب از خدا
دور میکوید که بیا بدور و تسلسل بدان خدا را و از راه اثار او را بشناس اگر نه ایمان تو درست نیست
و هم چنین در اثبات اصل صفات کمالیه بر وجه اجمال مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه
کسی که در غرایب صنع و لطایف حکمتهای الهی که در افاق و انفس مقرر ساخته تفکر نماید او را
شکی در ثبوت انها نمیماند و اگر حکمت چیزی بر اینکس مخفی باشد مجمل میداند که کسی که صاحب چنین
خلقی و مدبر چنین نظامی باشد البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی باشد چنانچه حضرت امام جعفر صادق
در توحید مفضل میفرماید که این عالم از بابت خانه ایست که بزرگی در نهایت استحکام ساخته بانواع زینتها
اراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده انواع نعمتها در ان خوان حاضر ساخته باشد
و مثل انجماعت که بر خدا اعتراض می نمایند مثل کوریست که بچنین مجلسی در اید و کورانه راه رود گاهی
پا در میان طعام گذارد و گاهی پا بر کاسهٔ افشره زند و اعتراض کند که اینها را چه بی موقع گذاشته اند و



در بیان تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است

چه بی تدبیر است صاحب این خانه بعینه اعتراض ملاحده که کوران این عالمند از این بابست * شعبهٔ دویم
* تفکر در کنه ذات و چگونگی صفات واجب الوجود است و کنه ذات واجب را دانستن محالست و کنه
صفات نیز چون عین ذاتست محالست و تفکر در انجای وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار
بسیار بر نهی وارد شده است و عقلی که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر اوست و باو تعلق
دارد و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است چگونه جرات میتواند کرد که در معرفت واجب
الوجود تفکر نماید پس در این باب باید بنحوی که خدا در قران مجید فرموده و حضرت رسول و حضرات
ائمه معصومین عم در خطبهای بلیغه و احادیث متواتره بیان فرموده اند اعتقاد نماید بعد از ان از راه عبادت
و بندگی زیادتی هدایت را طلب نماید و بعقل ناقص خویش مغرور نشود که بغیر حیرت و کفر و ضلالت
ثمره نمی بخشد چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که در خلق خدا و غرایب
صنع او سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی ثمرهٔ نمی بخشد در حدیث
دیگر فرمود که در هر چه خواهید سخن بگوئید و در ذات خدا سخن مگوئید بسند صحیح از حضرت امام
جعفر صادق عم منقولست در تفسیر این ایه که * و ان الی ربك المنتهی فرمود که یعنی چون سخن بخدا
منتهی شد از سخن باز ایستید در حدیث معتبر دیگر فرمود که زنهار که تفکر در خدا مکنید و لیکن اگر
خواهید نظر کنید و تفکر نمائید در عظمت خلقش منقولست که از حضرت علی بن الحسین عم پرسیدند
از توحید و خداشناسی فرمود که خداوند عالمیان میدانست که در اخر الزمان جماعت متعمق مدقق
بهم خواهند رسید سورهٔ قل هو الله احد و ایات سورهٔ حدید را فرستاد که خدا را باین نحو بشناسند کسی
که زیاده از این تفکر نماید هلاك میشود در حدیث دیگر وارد است که حضرت صادق عم فرمود که
اوصیا و ائمه درهائی اند که از راه متابعت ایشان بخدا میتوان رسید و اگر نه ایشان بودند خدا را نمیتوانست
شناخت با ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده در این باب احادیث بسیار وارد شده اکثر عالم را شیطان
از این راه فریب داده که دست از فرمودهٔ خدا و رسول و ائمه برداشته اند و بعقلهای ضعیف اعتماد
نموده اند و هر طایفه خدا را بنحوی شناخته اند باعتقاد خود و همه خطا کرده اند اخر تفکر نمی نمایند که اگر عقل
مستقل می بود در این باب این فرق بسیار از متکلمین و حکما که همه از اهل عقلند چرا در این باب و
در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند چنانکه جمعی از متکلمین بعقل سخیف خویش خدا را جسم
دانسته اند و میگویند نوریست از بابت شمس میدرخشد بعضی از صوفیه اهل سنت و مجسمهٔ ایشان
خدا را بصورت پسر سادهٔ میدانند و بعضی بصورت مرد پیر ریش سفید میدانند و بعضی خدا را جسم
بزرگی میدانند بر روی عرش نشسته و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثری
بحلول خدا قایل شده اند در اشیا و نصاری در خصوص عیسی قایل شده اند و صوفیه حلولیه در جمیع

چیزها و خداوند عالمیان نصاری را در اکثر قران باین سبب لعن کرده و ایشانرا بکفر یاد نموده که بخدا
چنین نسبتی میدهند و جمعی دیگر از صوفیه اهل سنت که از حلول گریخته اند بامر قبیح تر و شنیع تر قایل
شده اند که ان اتحاد است و میگویند که خدا با همه چیز متحد است بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی
ندارد و همین اوست که بصورتهای مختلف بر امده گاه بصورت زید ظهور میکند و گاه بصورت عمر
و گاه بصورت سگ و گربه و گاه بصورت قاذورات چنانچه دریا موج میزند و صورتهای بسیار از ان
ظاهر میشود بغیر دریا دیگر چیزی نیست که جهان موجهای این دریاست موج و دریا یکیست غیر نجاست
و منهیات ممکنه امور اعتباریه است که عارض ذات واجب الوجود است و در جمیع کتب و اشعار خود
تصریح بامثال این کفرها و مزخرفات نموده اند جمعی از کفار و ملاحدهٔ هند بعینه همین اعتقاد دارند
و کتاب جوگ که برهمهٔ ایشان نوشته اند در عقاید فاسد خود مشتمل بر همین مزخرفاتست و لهذا جمعی
از اهل این عصر که مشرب تصوف دارند ان کتاب را نهایت حرمت میدارند و از کتابهای شیعه بیشتر
اعتبار میکنند و از کتب عقاید شیعه شده است که باید انرا همه کس داشته باشد و جمعی از شیعیان
بیچاره را گمان اینست که ایشان از اهل حقند و بهترین عالمیانند بنادانی سخنان ایشانرا میخوانند و کافر
میشوند و کمال ایشان اینکه هر که صوفی است البته مذهب ان حق است و انچه گفته است از جانب خدا
گفته است نمیدانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب و مخذول بودند
اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند پارهٔ از ایشان در لباس تصوف
بودند و پارهٔ در لباس علما و هم چنانکه اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میانست کافر بودند و گمراه
کنندهٔ عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت عم بودند بر مذهب حق ماندند و هم چنین صوفیه
اکثر ایشان سنی و اشعری مذهب و ملعون بودند و همان اعتقادات جبر و حلول و تجسم و امثال ان
از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را
در کتابهای خود ذکر کرده اند و اگر ابوحنیفه در کتاب خود ذکر کند که فلان نماز را می باید کرد قبول
نمیکنند و اگر از سفیان ثوری عملی بایشان میرسد میکنند با انکه سفیان از ابوحنیفه بدتر بوده چنانچه
کلینی بسند معتبر از سدیر روایت کرده است که من روزی از مسجد بیرون می امدم و حضرت امام
محمد باقر عم داخل مسجد میشدند پس دست مرا گرفتند و رو بخانهٔ کعبه کردند و فرمودند که مردم
مامور شده اند از جانب خدا که بیایند و اینخانه را طواف کنند بنزد ما ایند و ولایت خود را بر ما عرض
نمایند چنانچه خداوند عالم میفرماید که وانی لغفار لمن تاب و امن و عمل صالحا ثم اهتدی که ترجمه اش
اینست که من امرزنده ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد پس
حضرت اشاره بسینهٔ خود فرمودند که مراد هدایت یافتن بولایت و امامت ماست پس فرمود که ای سدیر



میخواهی بتو بنمایم راهزنان و منع کنندگان دین خدا را او نظر فرمود بسوی ابوحنیفه و سفیان ثوری
و ایشان حلقه زده بودند در مسجد و فرمود که ایشان راهزنان دین خدایند که نه هدایتی از جانب خدا
یافته اند و نه بکتابهای خدا عمل می نمایند اگر این اخابیث و بدترین کفار در خانهای خود بنشینند و مردم را
گمراه نکنند مردم بسوی ما خواهند امد و ما ایشانرا از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد و بسند
معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که روزی سفیان ثوری بمن گفت بیا برویم بنزد
جعفر بن محمد با او رفتم وقتی رسیدیم که حضرت ارادهٔ سواری داشتند سفیان گفت یا ابا عبد الله خبر ده ما را
بخطبهٔ که حضرت پیغمبر در مسجد خیف خواندند حضرت فرمود که بگذار بروم که کاری دارم چون
برگردم نقل کنم گفت بحق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیث بگو حضرت فرود امد و سفیان دوات
و قلمی طلبید و حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد حضرت سوار شد و من و
سفیان روانه شدیم در راه باو گفتم که باش که من در این حدیث نظر کنم چون دیدم گفتم والله که حضرت
یک حقی بگردن تو لازم کرد که هرگز بر طرف نمیشود گفت چه چیز گفتم در این حدیث که نوشتی نه پیغمبر
فرموده که سه چیز است که هر که انها را داشته باشد دل او کینه بهم نمیرساند یا خیانت در دل او راه نمی یابد
عمل را برای خدا خالص گردانیدن و خیرخواه امامان مسلمانان بودن و ملازم جماعت مسلمانان بودن
این امامان که متابعت و خیرخواهی ایشان واجب است کیستند معاویه و یزید و مروان بن الحکم و این
ملاعینند که گواهی ایشانرا هم قبول نمیتوان کرد و نماز با ایشان نمیتوان کرد و ملازم جماعت مسلمانان که می
باید بود کدام جماعتند مرجئه مراد است که میگویند که هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند
و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند ایمانش مثل ایمان جبرئیل و میکائیل است یا مراد قدریه است که
میگویند که خدا هر چه خواهد نمیتواند کرد و شیطان هر چه خواهد میتواند کرد یا خوارج مراد است که
علی بن ابی طالب را کافر میدانند و لعنت میکنند یا غیر ایشان از گمراهان گفت پس شیعه و ائمه ایشان
چه میگویند گفتم میگویند که علی بن ابی طالب والله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت
جماعت اهل بیت او چون اینرا شنید حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت اینرا بکسی نقل مکن و الحق اینچنین
کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر نشد با انکه او و اتباعش دعوای خلاف نفس و ترک دنیا
می نمایند و احوال بعضی از اکابر ایشان بعد از این مذکور خواهد شد و باین جهالت و نادانی که در میان
شیعیان شایع گردیده رخنهای عظیم در اصول و فروع دین بهم رسیده و محیی الدین که از رؤسای
ایشان است در فصوص الحکم میگوید که ما وصف حق هیچ وصف نکردیم الا ما عین ان وصف بودیم
و حق تعم وصف نفس خود از برای ما میفرمود پس هرگاه که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده
باشیم و هرگاه که او مشاهدهٔ ما میکند مشاهدهٔ خود کرده باشد و در جای دیگر ترجیح میدهد مرتبهٔ ولادت را

بر مرتبهٔ نبوت و خود را خاتم الولایه میکوید و از این جا ترجیح خود در ابر پیغمبران دعوی می نماید
و در فتوحات میکوید که * سبحان من اظهر الاشیاء و هو عینها * یعنی منزه خداوندی که چیزها
را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست در جای دیکر از فصوص الحکم خطا نسبت بنوح ع میدهد که او
غلط کرد در تبلیغ رسالت و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت شدند اکر ایشان را نوح از ان
در یا بکنار می اورد از درجهٔ بلندی بدرجهٔ پستی می امد مکرر در تصانیفش میکوید که زنهار که مقید
بمذهبی مشو و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که بقدر انچه از انها
انکار میکنی از خدای خود انکار میکنی و خدا در همه چیز ظهور دارد و میکوید که خدا هرون را
بر کوساله پرستان مسلط نکردانید انچنانچه موسی را مسلط کردانید تا انکه حقتعم در جمیع صور معبود شود
لهذا هیچ نوعی از انواع عالم نماند که معبود نشد و میکوید که نصاری برای این کافرند که دعوای اتحاد
با خدا را در خصوص عیسی کفتند اکر در همه چیز میکفتند عین توحید میبود و در یکی از تذکرهای ایشان
بنظر رسید که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی کفت اکر از قولش میپرسی * انما امره اذا
اراد شیئا ان یقول له کن فیکون * و اکر از فعلش میپرسی * کل یوم هو فی شان * و اکر از صفاتش میپرسی
* هو الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب و الشهادة هو الرحمن الرحیم و اکر از ذاتش میپرسی * لیس کمثله
شیء و هو السمیع البصیر * و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است ای
عزیزان بانصاف نظر نمایید که نسبت بذات مقدس خدا است این قسم نسبتها روا است و هرکز از پیغمبر و
ائمهٔ معصومین صم که پیشوایان دین شمایند این قسم سخنان صادر شده یا باصحاب خود راه این قسم جراتها
داده اند خداوند عالمیان اینقدر مذمت میفرماید نصاری را که ایشان کافر شدند باین عقاید فاسده
و جمعی نزد حضرت امیر المومنین ع امدند و چنین ذات شریفی را کفتند که تو خدایی حضرت ایشان را
در چاهها کرد و از دود کشت هرکاه چنین ذاتی را نسبت بالوهیت نتوان داد العیاذ بالله چون در هر سک
و کربه چنین امری را قایل توان شد تو که عین خدایی کرا عبادت میکنی و چرا عبادت میکنی و از این
جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد اینست که همین که این معنی ظاهر شد دیکر عبادت ساقط میشود و
عبادت بنا بر توهم مغایره است و باین معنی بر کردانیده اند و تاویل کرده اند این ایه را که * و اعبد ربك
حتی یاتیك الیقین * یعنی عبادت کن خداوند خود را تا ترا مرک در رسد ایشان یقین را بمعنی یقین
بوحدت موجود برده اند چنانچه علامه علیه الرحمه و الرضوان در کتاب کشف الحق و نهج الصدق
فرموده است که خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول
کند محتاج بمحلش میباشد و بدیهی است که خدا بغیر محتاج نیست و هر محتاج بغیر ممکن است پس اکر خدا
در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود و صوفیه از اهل سنت باین قایل شده اند و تجویز کرده اند بر خدا



که در بدن عارفان حلول کند ببین این مشایخ را که تبرك بقبرهای ایشان میجویند چه اعتقاد در باب
خداوند خود دارند و کاهی حلول بر خدا تجویز میکنند و کاهی خدا را باتحاد نسبت میکنند و عبادت
ایشان رقص کردنست و دست برهم زدن و غنا خواندن کی کردن و خدا عیب کرده و تشنیع فرموده
بر کفار در این اعمال که * و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة * یعنی نبود نماز یا دعای
مشرکان نزد خانهٔ کعبه مکر صفیر زدن و دست بر دست زدن چه غفلت و کمراهی از این بالاتر می باشد
که کسی تبرك جوید بجماعتی که عبادت کنند خدا را بعبادتی که خدا کفار را برین عیب کرده بلی دیدهٔ
ظاهر ایشان کور نیست و دیدهٔ دل ایشان کور است من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضهٔ حضرت
امام حسین عم که ایشان نماز شام کذاردند بغیر یکنفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود بعد از ساعتی
انجماعت نماز خفتن را کردند و ان شخص نکرد از یکی از ایشان سوال کردم که این شخص چرا نماز نکرد کفت
او چه احتیاج دارد بنماز او بخدا واصل شده است ایا جایز است کسی که بخدا واصل شد میان خود و خدا
حاجبی قرار دهد و نماز حاجب است میان بنده و خدا پس بنکر ای عاقل و تفکر نما در حال این جماعت که
اعتقاد ایشان در باب خدا انست که دانستی عبادت ایشان انست که کفتیم و عذر ایشانرا در ترك نماز شنیدی
و با این اعتقادات و اعمال ایشانرا از ابدال میدانند با اینکه جاهل ترین جهالند تا انجا ترجمهٔ کلام
علامه رضوان الله علیه بود و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان میشنویم و این مضامین را
در شعرهای عاشقانه بسته و بدست جلفی چند داده اند که ایشان خوانند و دست برهم زنند و فریاد
کنند و بدعتی چند که انشاء الله بعد از این بیان خواهد شد کنند و عبادتش نام نهند اخر چرا بر خود رحم
نمیکنی و دین خود که مایهٔ سعادت ابدی تواست در معرض چنین مخاطرهٔ میکذاری که یك احتمال نجات
داشته باشی و بصد هزار احتمال مستحق خلود در جهنم باشی اکر کسی را کویند که چاه سرپوشیدهٔ
در راهی هست اکر چه اعتماد بر سخن قایل نداشته باشد بان راه نمی رود و از راه بی خطر میرود تو دعوای
تشیع میکنی سخن پیشوایان تو در میان است و جمیع اثار ایشان معلوم است پیری از ایشان بهتر میخواهی
و مرشدی بهتر از ایشان میطلبی خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که * ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه
فانتهوا * یعنی انچه پیغمبر از برای شما اورده عمل نمایید و انچه شما را از ان نهی فرموده ترك نمایید و پیغمبر
کفت که من از میان شما میروم و دو چیز عظیم در میان شما میکذارم که اکر با نها تمسك جویید و متابعت
ایشان نمایید هرکز کمراه نشوید یکی کتاب خدا و یکی کتاب اهل بیت من و این دو تا از هم جدا نمیشوند
تا در حوض کوثر بر من وارد شوند و معنی کتاب را اهلبیت میدانند و اهلبیت فرمودند ما که از میان شما
میرویم احادیث ما در میان است رجوع براو بان احادیث ما کنید پس ائمه چه تقصیر در بیان احکام اصول
و فروع دین تو کردند که تو رجوع بکلام دشمنان ایشان میکنی و در کلام ایشان نظر نمیکنی اکر تو عمل

نمایی بهزار یك انچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذر بیان فرموده ترا بس است امید که حق سبحانه و تعم
جمیع حق طلبان را براه خود هدایت نماید ما و جمیع شیعیان را بر صراط المستقیم متابعت اهل بیت درست
بدارد و بمحمد و اله الطاهرین * اصل سیم * بدانکه معرفت را مراتب مختلفه هست و در مراتب ایمان
زیادتی و نقصان می باشد چنانچه خواجه نصیر الدین طوسی علیه الرحمه ذکر کرده است که مراتب معرفت
خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت اتش است و اول مرتبه معرفت اتش انست که شخصی بشنود که چیزی
میباشد که هر چیز اکه در ان می افکنی انرا میسوزاند و فانی میکرداند هر چه محاذی ان واقع شد اثرش
در ان ظاهر میکردد و هر چند ازان اخذ می نماید کم نمیشود همچنین موجودی را اتش میکویند و نظیر این
معرفت در معرفت خدا معرفت جماعتی است که دین خود را بتقلید بدانند و از راه دلیلی ندانند و مرتبهٔ
بالاتر از این مرتبه کسی است که دود اتش باو رسیده اما اتش را ندیده و میکوید که این دود البته
از چیزی حاصل شده و هر اثری موءثری میخواهد پس اتشی هست که این دود اثر او ست و نظیر این
مرتبه در معرفت باری تعم معرفت اهل نظر و استدلالست که بدلایل عقلیه و براهین قاطعه حکم می نمایند
بر وجود صانع و مرتبهٔ از این بالاتر مرتبهٔ کسی است که نزدیك اتش شده و حرارت اتش باو میرسد
و نور اتش بر چیزها تابیده چیزها را بان نور می بیند و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت موءمنان
خاصی است که دلهای ایشان بنور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا بدیدهٔ یقین اثار صفات کمالیه
الهی را مشاهده می نمایند و مرتبهٔ از این بالاتر مرتبهٔ کسی است که در میان اتش باشد و اثار اتش بر او
ظاهر کردیده باشد این در مراتب معرفت الهی اعلای درجات معرفت است که تعبیر از ان بفنای فی الله
میکنند و حصول این معنی بکثرت عبادات و ریاضات میشود چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق
که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که خداوند عالمیان میفرماید کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت
نماید و خوار کرداند چنانست که با من محاربه کرده و تقرب نمیجوید بسوی من بنده بچیزی که نزد من دوستر
و پسندیده تر باشد از واجباتی که بر او واجب کردانیده ام و بعد از فرایض تقرب میجوید بمن بنوافل
و سنتها تا بمرتبهٔ که من او را دوست میدارم چون او را دوست داشتم کوش او یم که بان کوش میشنود
و دیدهٔ او یم که بان دیده می بیند و زبان او یم که بان زبان سخن میکوید و دست او یم که بان کارها
میکند اکر مرا بخواند او را اجابت می نمایم و دعای او را رد نمیکنم و اکر از من سوالی نماید باو عطا میکنم
و در هیچ چیز انقدر تردد ندارم مانند ترددی که در قبض روح بندهٔ خود دارم او مرك را نمیخواهد
و من ازردکی او را نمیخواهم بدانکه این مرتبهٔ اخر مرتبهٔ بسیار نازکی است و این باعث لغزش انجماعت
شده است که بان معنی باطلی که کذشت قایل شده اند و کاهی باین حدیث نیز استدلال میکنند و این
خطای محض است زیرا که ان معنی که ایشان دعوی می نمایند خصوصیتی بجاهل و کامل و انسان و غیر ان





ندارد و ان معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل میدانند و از این حدیث قدسی ظاهر است که این
معنی که بعد از عبادات و نوافل حاصل میشود چون معانی حق که دقیق شد بباطل بسیار مشتبه میشود
مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان میکنم که تا فریب اهل باطل را نخوری اکرنه عبارات
حق بسیار است که موهم معنی باطل می باشد کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انسی بکلام
اهل بیت عم بهم رساند معانی اینها را میفهمد بدانکه یك معنی این حدیث انست کسی که در مقام محبت
کامل شد و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر کردید و بجمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود در دیده
اش نوری دیکر بهم میرسد و در کوشش شنوایی دیکر بهم میرسد در جمیع قوی و اعضایش قوتی دیکر
حاصل میشود چنانچه سابقا اشاره باین مرتبه کردیم و در این مرتبه چون همکی منظورش محبوب خود است
در هر چه نظر میکند او را در ان چیز می بیند یعنی اثار قدرت او را در ان مشاهده میکند پس کویا او را
دیده و اثار صنع او را و اثار علم او را و اثار کمالات او را که در ان چیز ظاهر کرده می بیند و اکر چیزی را
می شنود از ان کمالات دوست را می شنود و اکر دستش حرکت میکند در خدمت دوست حرکت میکند
همچنین در جمیع اعضا و جوارح و نزدیك باین معنی در عشق مجاز نیز حاصل میشود و علاء الدوله سمنانی
نیز کفته است که معنی وحدت موجود در از این مرتبه اشتباه کرده اند و عین کفر است من نیز این اشتباه را
کردم و توبه کردم و ظاهر است که این معنی که مذکور شد باعث حلول و اتحاد و کفر نیست و ممکن است
که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد یعنی باین مرتبه که رسید من دیدهٔ او یم یعنی بغیر
اثار صنع من و چیزی که رضای من در ان باشد چیزی نمی بیند و بغیر رضای من چیزی نمیشنود و مرا
دات مرا بر مرادات خود اختیار میکند بعضی کفته اند که مراد اینست که چون اعضا و جوارح ادمی نزد
اینکس عزیز و کرامی می باشد در مرتبهٔ محبت بمرتبهٔ میرسد که مرا بر اینها ترجیح میدهد و قوای اینها را
در راه رضای من فانی میسازد و باك ندارد و یکمعنی دیکر از این دقیق تر هست که ذکر میکنم و از خدا
میطلبم که در نظر باطل بینان و احول بصیرتان بمعنی باطل مشتبه نشود * و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم * ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوی و شهوات بسیار مقرر ساخته چنانچه
... [illegible] کور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید و وعده فرموده بمقتضای * قل ما انفقتم
من شیء فهو یخلفه * که انچه را در راه او صرف نمایند عوضی کرامت فرماید که مشابهتی بان اول نداشته
باشد چنانچه خداوند عالمیان مالی بتو کرامت فرموده که فانیست و در معرض زوالست و ممکن است که
بکشب باتشی بسوزد یا بدزدی از دست تو بیرون رود و فرموده است که این را در راه من انفاق کن
که در عوض مالی بتو دهم در بهشت که انرا زوال نباشد و اضعاف مضاعفهٔ ان چیزی باشد که دادهٔ
و بمرد... و افتهای دیکر از تو جدا نشود و بکقدر عزتی بتو داده بعاریت و بمقتضای * لا یخافون فی الله

لومة لائم* از توخواسته که در راه او صرف نمایی وچون کارهای حق منافی طریقه وذوق اهل باطلست
و طبع اکثراهل عالم بباطل مایل است پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل بگذرد و حق را موافق
رضای الهی بعمل اورد خدا بعوض ان عزتی کرامت فرماید که شباهتی بکرامت اول نداشته باشد چنانچه
از احوال ابوذر پارهٔ معلوم شد که عثمان و انهای که عزت نزد او طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند
ابوذر که مردانه از اعتبار گذشت تاقیامت براو صلوات میفرستند وذکراسمش را اشرف میدانند قطع نظر
از کرامت ابدی اخرت و یزید پلید راکمان این بود که خود را عزیز میکند و حضرت امام حسین عم را
ذلیل میکرداند خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد کرد و نام امام حسین عم تاقیامت بر منابر بشرف
خوانده میشود پادشاهان عالم جبین براستانه اش میسایند وخاک ضریحش را ببرده میکشند خداوند
عالمیان قدر قوتی بهرکس کرامت فرموده که بان قوت قدری از کارها میتوانند کرد جمعی که این قوت
را ضبط کردند و در راه او صرف نکردند در اندک وقتی این ناقص میشود دباتبی باپیرگی زایل میگردد
حضرت امیرالمؤمنین عم و بزرگوارانی که او را متابعت نمودند در عبادات و طاعات این قوتها را صرف
نمودند خدا قوتی بایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشر یست چنانچه فرمود که در خیبر را بقوت جسمانی
نکندم بقوت ربانی کندم و در ان قوت اگر دست را هم حرکت ندهد اگر متوجه شود اسمان و زمین را
بریکدیگر میتواند زد و جمیع عالم مطیع او بیند و این قوت بمردن برطرف نمیشود زنده و مردهٔ ایشان یک
حکم دارند بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده اول امری را
که اراده میکرد بقوت خود ان کار را میکرد اکنون مقارن ارادهٔ او خدا قدرت خود را در مرادات او
بکار میفرماید چون از برای خدا از سرارادات خود گذشته خدا ارادات او را در قلب او انعامی نماید
و خدا مدبر امور او میشود و اشاره باین معنی است انچه در ان حدیث مشهور وارد شده است که دل
مؤمن در میان دو انگشتست از انگشتهای الهی که کنایه از قدرتست بهرطرف که میخواهد میگرداند
و موافق حدیث معتبری و ایهٔ *و ما تشاؤن الا ان یشاء الله* که در سورهٔ هل اتی در شان اهل بیت
نازل شده باین معنی تفسیر نموده اند یعنی در این مرتبه از کمال مشیت ایشان متعلق نمیشود مگر بچیزی که
مشیت الهی بان متعلق گردد هم چنین نور دیدهٔ خود را که کهنه گرد در راه دوست و پروا نگرد از این که
بیداری که میکشم چشمم ضعیف میشود باد رنظر کردنها ارادهٔ دوست را ملاحظه کرد و از ارادهٔ خود
گذشت خدا نوری بدیدهٔ چشم و دل و جان او میدهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را بان نور
می بیند و ان زوال ندارد چنانچه فرمود که *اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله* بپرهیزید از فراست
مؤمن که او بنور خدایی در چیزها نظر می نماید هم چنین بمقتضای *ام لهم اذان لا یسمعون بها* از انچه
میشنوند چیزی چند میشنوند که دیگران از ان اها کرند و نمیشنوند و بمقتضای *فتح الله ینابیع الحکمة من



قلبه علی لسانه* چشمهای حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری میشود که خود هم خبر ندارند
و این چشمه چنانکه بر دیگران میریزد بر خودشان هم فایض میگردد و همه یکبار می یابند و این حکمت
همیشه بر زبان ایشان جاریست چون سرچشمه اش نامتناهیست نهایت ندارد و در اینمقام سخن بسیار
نازک میشود و زیاده از این نمیتوان گفت اگر بلطف الهی فهمیدی انچه مذکور شد معنی ان حدیث را
درست میفهمی که من بینایی او یم و من شنوایی او یم چه معنی دارد و در اخبار عامه باین عبارت واقع
شده است که *بی یسمع و بی یبصر و بی یمشی و بی ینطق* یعنی چون باین مرتبه رسید بمن می شنود و
بمن می بیند و بمن راه میرود و بمن سخن میگوید یعنی جمیع این امور را باستعانت و قوت و توفیق من بجا
می اورد و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربانست و ان معنی باطلی که ایشان میگویند
در هر خس و خاشاکی میباشد اگر خدا توفیق دهد از انچه مذکور شد بمعنی تخلق باخلاق الهی را میتوانی
فهمید و تشبیهی که بعضی کرده اند بلا تشبیه از بابت اهنی میشود که در میان اتش سرخ کرده اند گمان
میکنی که اتش است اما اتش نیست برنگ اتش برامده است بلا تشبیه خدا از صفات کمال خود صفتی چند
براو فایض ساخته که یک نوع اشنایی بان صفات بهمرسانیده هرچند علم تو همه جهلست اما کمالی که دارد
از پرتو علم کیست و از که این علم بتو رسیده ذرهٔ از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را بخروش اورده
و ذرهٔ از قدرت اوست که پادشاهان عالم داده کوس لمن الملک میزنند و قطرهٔ از بحر کمالات اوست که
جمیع عالمیان بان دعوای کمال میکنند و لیکن کمالات انسانی دو جهت میدارد جهت کمالی میدارد
و جهت نقص و عجزی میدارد جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود است زیاده از این بیان
اینمقام گنجایش ندارد خدا جمیع شیعیان را از وساوس شیاطین جن و انس نجات بخشد و بعین الحیوة
تحقیق حق برساند بحق محمد و اهل بیت او صلوات الله علیهم اجمعین *اصل چهارم* بدانکه از جمله
چیزهایی که این کلمات اعجاز ایات نبوی بران دلالت دارد حدوث عالم است چنانچه فرمود که اولست
پیش از همه چیز و اولیتش اولیت اضافی نیست که چیزی پیش از او تواند بود باانکه زمان موجودی
نیست که اولیت بان اعتبار باشد تاانکه لازم اید که ان زمان براو سابق باشد و تحقیق معنی اولیت
و سبق الهی در این مقام مناسب نیست و لیکن اعتقاد باید داشت که انچه غیر خداوند عالمیانست زمان
وجودش از طرف ازل متناهیست که چند هزار سالست و وجودشان زمان اولی دارد و خداوند
عالمیان قدیم است و وجود او را اولی و نهایتی نیست و حدوث عالم باینمعنی اجماعی جمیع اهل ادیانست
و هرطایفهٔ که دینی داشته اند و به پیغمبری قایل بوده اند باینمعنی قایل بوده اند وایات بسیار براینمعنی
دلالت دارد و اخبار براین معنی متواتراست و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده اند
و مدار امور را بر عقل ناقص خود میگذاشته اند بقدم عالم قایل بوده اند و بعقول قدیمه قایل شده اند وا

فلاك را قديم ميدانند و هيولاى عناصر را قديم ميدانند و اين مذهب كفر است و مستلزم تكذيب
پيغمبرانست و متضمن انكار بسيارى از ايات قرانى است زيرا كه ايشانرا اعتقاد اينست كه هر چيز كه
قديم است عدم بر او محالست و هيولى و صورت افلاك را قديم ميدانند پس مى بايد كه بر طرف شدن
و متفرق شدن افلاك و كواكب محال باشد و حال انكه حقتعم در سورهٔ انشقاق انفطار و غير انها از مواقع
بسيار ميفرمايد كه در قيامت اسمانها از يكديگر خواهد پاشيد و شق خواهد شد و پيچيده خواهد شد
بنحوى كه كاغذ را بر هم پيچند و كواكب از يكديگر خواهد پاشيد و عبارت فاطر كه در قران و در اين
حديث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زيرا كه در لغت فطر اختراع و از نو پديد اوردنست
ايشان ميكويند هر چيز كه هست مسبوق بماده ايست كه قبل از ان ميباشد تفصيل اين سخن را اينمقام كنجايش
ندارد * اصل پنجم * در تحقيق معنى فرد است بدانكه فرد و وتر و واحد و احد كه در اسماء الهى وارد (در بيان معنى فرد واحد است)
شده بحسب معنى نزديكند بيكديكر و فرديت مشتمل است بر دو معنى كه اذعان بهر دو واجب است اول
يكانه بودن در الهيت كه در خداوندى شريكى ندارد چنانچه كفار قريش بتانرا شريك خدا ميدانستند
بعضى از نصارى عيسى و مريم را شريك او ميدانند و كبران بنور ظلمت قايلند و اين معنى كفر است
و بطلان ان در ايات و اخبار ببراهين قاطعه وارد شده و عقل همكى حكم ميكند اين چنين نظامى با اين
نسق بيك شخص منسوب مى باشد و اكر خداوند ديكر العياذ بالله ميبود ميبايست كه خلق را از شناخت
خود محروم نكرداند چنانچه اين خداوند پيغمبران و كتابها فرستاده و خود را بمردم شناسانيده مى بايست
كه او نيز بفرستد چنانچه حضرت امير المؤمنين عم باينمعنى اشاره فرموده با انكه در اين باب اخبار خدا
و رسول و ائمه كه صدق و حقيت ايشان ظاهر شده از نقص و عيب و كذب مبرايند كافيست دوم يكانه
بودن در ذات و صفاتست يعنى بسيط است و او را اجزا هيچ نحو نيست و جزو بر دو قسم است جزو خارجى
و جزو ذهنى جزو خارجى انست كه داخل در ماهيت شىء باشد و وجودش در خارج متميز و جدا باشد
از وجود كل مثل دست و پا و چشم و كوش از براى انسان و سركه و عسل براى سكنجبين و اين چنين
جزوى بر كل محمول نميشود و نميتوان كفت كه انسان دست او ست يا چشم او ست يا سكنجبين عسل است
يا سركه است و جزو ذهنى انست كه داخل در ماهيت شىء باشد ليكن وجودش از وجود كل ممتاز نباشد
بلكه متحد باشد در خارج با كل و ليكن عقل تحليل نمايد انرا باين دو جزو مثل حيوان و ناطق نسبت
بانسان كه هر دو در وجود خارجى با انسان متحدند اما عقل ماهيت انسان را بعد از تعقل باين دو جزو
تحليل ميدهد و اين چنين جزوى محمول ميشود بر كل و لهذا ميتوان كفت كه انسان حيوانست و انسان
ناطق است بدلايل عقلى و نقلى ثابت كرديده كه اين هر دو قسم جزو در باب خدا محالست اكر نه احتياج
او لازم مى ايد و ان محالست و تعدد واجب الوجود لازم مى ايد و از ممتنع است و معنى فرد بودن مشتمل



بر توحيد صفات هم هست و انرا نيز اعتقاد بايد داشت كه خدا را صفات زايد بر ذات نيست چنانچه ممكنات
صفتى ميدارند و ذاتى و بان صفت متصف ميشود ذات ايشان مثلا زيد ذاتى ميدارد و علمى جدا
از ذات ميدارد كه بان علم متصف ميشود و بسبب ان او را عالم ميكويند همچنين قادر است بقدرتى كه
خدا در او ايجاد كرده و همچنين ساير صفات خداوند عالميان صفات مقدس او عين ذاتست و اصل ذات
قايم مقام جميع صفاتست چنانچه ما چيزها را بعلم ميدانيم او باصل ذات ميداند ما كارها را بقدرت ميكنيم
او باصل ذات ميكند و موجود بودن ما بوجوديست زايد بر ذات و وجود او عين ذاتست و باصل ذات
موجود است لهذا عدم او ممتنع است و اكر صفات زايده داشته باشد در كمالش محتاج بغير خواهد بود
و ان صفاتش نيز واجب الوجود قديم خواهند بود چنانچه از حضرت امير المؤمنين و امام موسى و امام
رضا عم بطرق متعدده منقولست كه اول دين معرفت حقتعم است و كمال معرفت او اقرار بيكانكى اوست
و كمال توحيد و اقرار بيكانكى او نفى كردن صفات زايده است از او زيرا كه هر صفتى كه اثبات ميكنى
ان صفت كواهى ميدهد كه غير موصوفست و موصوف كواهى ميدهد كه غير صفت است و هر دو كواهى
ميدهند باثنيت و دوئى و ازلى بودن با دوئى منافات دارد زيرا كه ازلى واجب الوجود ميباشد و دو
واجب الوجود محالست پس كسى كه خواهد خدا را بكنه وصف كند حدى از برايش قرار خواهد داد
و كسى كه از براى او حد قرار دهد او را بعدد در اورده است و دو جزو از براى او قرار داده و جزو
داشتن منافات با ازليت او دارد پس كسى كه پرسد كه خدا چه كيفيت دارد صفات زايده و صفات
ممكنات براى او اثبات كرده است و اين محالست و كسى كه بپرسد كه خدا در كجاست مكانى از برايش
اثبات كرده است و او مكانى نيست و كسى كه پرسد كه بر روى كجاست چيزى كه حامل او باشد از براى
او توهم كرده و اين كفر است و كسى كه پرسد كه پس در كجاست خدا را اختصاص بمكانى داده و حال انكه
مكان در اصل ندارد و علم و قدرتش بجميع مكانها احاطه كرده عالم بود در هنكامى كه هيچ معلومى
نبود و قادر بر خلق بود در وقتى كه هيچ مخلوقى نبود و پروردكارى داشت در هنكامى كه هيچ مربوبى
نبود و خداوند ما را چنين وصف ميبايد كرد و او زياده از انست كه وصف كنندكان او را وصف
نمايند باسانيد معتبره از حضرت امير المؤمنين عم منقولست كه بعد از فوت حضرت رسول صم بنه روز
خطبه فرمودند كه مضمون بعضى از ان اينست حمد و سپاس خداوندى را سزاست كه عقلها را عاجز كردانيده
از انكه بغير هستى و وجود او چيزى از كنه ذات و صفات او را بيابند با ذات او را تعقل نمايند زيرا كه
محالست كه او را شبيهى و مانندى بوده باشد كه از راه مشابهت پى بذات و صفات او توانند برد بلكه
او خداونديست كه تفاوت در ذاتش نيست كه اجزاى مختلفه داشته باشد و تبعض در او نمى باشد كه
تعدد در صفات او بهم رسد دور است از اشبانه بدورى مكانى بلكه بكمال و تنزه و مستولى و

متمکن است بر جمیع اشیا نه باینکه در میان اشیا و ممزوج با آنها باشد بلکه بعلم و قدرت و حفظ و تربیت
عالم است بجمیع اشیا نه بیک التی که بدون آن الت علم نتواند داشت تا محتاج باشد بلکه بنفس ذات
و مبانهٔ او و معلومش علی و اسط نیست بغیر ذاتش اگر گویند که بوده همیشه نه این معنی دارد که همیشه
در زمانی بود بلکه بتاویل ازلیت وجود است یعنی وجوب وجود اگر گویند که هرگز بر طرف نمی شود نه
اینمعنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود بلکه تاویلش اینست که عدم بر او محالست بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که فرمود که خداوند قدیم واحد است و صمد است یعنی یگانه و محتاج
الیه جمیع خلق است احدی المعنی است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات
راوی میگوید که عرض کردم که جماعتی از اهل عراق میگویند که خدا می شنود بغیر انچه بان می بیند
و می بیند بغیر انچه بان می شنود فرمود که دروغ میگویند و ملحد شده اند و خدا را تشبیه بخلق کرده اند
بلکه خداوند عالمیان می شنود بهمان چیز که بان می بیند و می بیند بهمان چیز که بان می شنود یعنی همه
بذاتست و عضوی و جارحه و التی ندارد در حدیث دیگر حضرت امام رضا عم فرمود که هر که این اعتقاد
داشته باشد با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت و تشیع ما هیچ بهره ندارد بلکه حقتعالی
همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بود بذات خود نه بچیز دیگر و بلند مرتبه است
و منزه است از انچه کافران و تشبیه کنندگان میگویند بلندی بسیار ایضا منقولست که اعرابی در وقت
جنگ جمل بخدمت حضرت امیر المؤمنین عم امد از معنی واحدیت خدا پرسید مردم بر او حمله کردند
و اعتراض نمودند که مگر نمی بینی که حضرت در عین جدال و قتالست با این پراکندگی خاطر چه سوال
از او می نمائی حضرت فرمود که او را بگذارید که ما این قتال برای این میکنیم که مردم را باقرار بیگانگی
خدا دراوریم الحال که او میپرسد بگذارید تا بفهمد پس متوجه اعرابی شد و فرمود که ای اعرابی اینکه
میگوئی که خداوند احد است چهار معنی دارد دو معنی بر خدا محالست و دو معنی برای او ثابتست اما ان
دو معنی که بر او روا نیست یکی انکه گوئی که خداوند احد است یعنی یکمین است این دلالت بر این دارد
که خدای دوئمی هست که او یکمین اوست و این کفر است و اثبات شریکست برای خدا و بمنزلهٔ قول
نصاری است که خدا را سیمین خدایان میگفتند و معنی دیگر اینکه گوئی که او واحدیست از یک جنسی
همچنانکه میگویند که زید واحدیست از افراد انسان این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی
در ماهیة و نوع اثبات می نمائی و اما ان دو وجه که در خدا ثابت است یکی انکه واحد است یعنی یگانه
است در کمالات و شبیه و مانندی و شریکی ندارد چنانچه میگویند فلان شخص یگانهٔ دهر است
و این معنی از برای خدا ثابتست و معنی دیگر انکه واحد المعنی است یعنی منقسم نمیشود نه در وجود
خارجی نه در عقل و نه در وهم خداوند ما چنین است و این معنی برای او ثابت است و بر این مضامین



احادیث بسیار است ای عزیز ببین که انچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده اند و بعد
از صد هزار خطا یک معنی یا دو معنی حق را ه برده اند ائمهٔ تو که در یک خطبه و یک حدیث اضعاف
ان را برای تو مبرهن بیان کرده اند و لکن اکثر الناس لا یعقلون * اصل ششم * انکه حقتعالی باقیست و فنا

در بیان آنکه حقتعالی باقی است

و عدم بر او محالست و بقای او غایتی ندارد و بیان این معنی سابقا شد کسی توهم نکند که چون بهشت
و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود پس این صفت بخدا اختصاص ندارد زیرا که بقای الهی
بذات خود است و بقای ایشان بغیر و بقای الهی بر یک صفت و حالت است و هیچ تغییر در او نیست و
بقای دیگران با انواع تغیرات و تبدلاتست چنانچه منقولست که عبد الله بن ابی یعفور از حضرت صادق
پرسید از تفسیر این ایه که هو الاول و الاخر و گفت که اول را دانستم بیان معنی اخر بفرما حضرت فرمود که
هیچ چیز نیست مگر اینکه کهنه میشود و متغیر میگردد و یک نحو زوالی در او راه می یابد و از رنگی برنگی
متغیر میشود و از هیئتی بهیئتی میگردد و از صفتی بصفتی انتقال می نماید و نقصان و زیادتی بر ان طاری
میشود مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و بر یک حال بوده و او لست پیش از همه اشیا
و اخر است همیشه خواهد بود و صفات و نامهای مختلف بر او وارد نمیشود چنانچه بر دیگران میشود مثل
ادمی که یکمرتبه خاک است و یک مرتبه گوشت و خونست و یک مرتبه استخوان پوسیده است مانند خرما که
یک مرتبه غوره است و یک مرتبه رطبست و یکمرتبه تمر است پس اسما و صفات بر اینها متبدل میشود
و خدا بر خلاف اینهاست * اصل هفتم * این حدیث موافق ایات و احادیث متواتره دلالت دارد بر اینکه

در بیان آنکه خدا آفرینندهٔ
آسمان و زمین و چیزهائیست
که در آنهاست

خدا افرینندهٔ اسمان و زمین و چیزهائیست که در انهاست از کواکب و ملائکه و جن و انس و وحوش
و طیور و جمیع اشیا بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عشره را خالق اینها میدانند و قول جمعی از غلات
شیعه که ائمهٔ عم را خالق اسمان و زمین میدانند و بر نفی این قول احادیث بسیار است چنانچه ابن بابویه
رحمه الله بسند معتبر از یاسر خادم روایت کرده که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض نمودم که چه میفرمائید
در مذهب تفویض حضرت فرمود که خدا امر دینش را بپیغمبر تفویض نمود و فرمود که انچه پیغمبر بسوی
شما بیاورد را اخذ نمائید و عمل کنید و انچه شما را از ان نهی نماید ترک کنید اما خلق کردن و روزی
دادن را باو نگذاشت بعد از ان فرمود که خدا افرینندهٔ همه چیز است چنانچه در قران می فرماید که ان
خداوندی که شما را خلق کرد پس روزی داد بعد از ان می میراند شما را پس زنده میگرداند ایا ان
شریکهائی که از برای خدا قایل میشوید هیچ یک از این کارها میتوانند کرد منزه و متعالی است خدا از
ایشان شریک او میگردانند و از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که از حضرت امام رضا عم پرسیدم
از حال غالیان که ائمه را خدا می دانند و مفوضه که میگویند که خدا خلق عالم را با ائمه گذاشت حضرت
فرمود که غلات کافرند و مفوضه مشرکند هر که با ایشان هم نشینی کند یا مخالطه نماید یا با ایشان چیزی

بخورد یا پاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر با ایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند
بر اماناتی یا تصدیق گفتهٔ ایشان بنماید یا اعانت ایشان کند بنیم کلمه از دوستی خدا و دوستی رسول
و دوستی ما اهل بیت بیرون میرود در حدیث دیگر از انحضرت منقول است که هرکه گمان کند که خدا
امر خلق کردن و روزی دادن را بایمه گذاشته بتفویض قایل شده است و هرکه بتفویض قایل شود
مشرکست و شریك از برای خدا قایل شده است و در کتاب احتجاجات از علی بن احمد قمی مرویست
که گفت که اختلاف در میان شیعه واقع شد در اینکه ایا خدا امر خلق و رزق را بایمه تفویض
نموده است یا نه جمعی گفتند که این محالست بر خدا جایز نیست زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست
و جماعتی گفتند که خدا ایمه عم را اقادر گردانید و این امر را بایشان تفویض نمود پس ایشان خلق را
افریدند و روزی میدهند پس رفتند بنزد محمد ابن عثمان عمروی که وکیل حضرت صاحب الامر عم
بود عریضهٔ در این باب نوشتند حضرت در جواب نوشتند بدرستیکه خدا خلق کرده است اجسام را
و روزی را او قسمت می نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند
او نیست و او سمیع و بصیر است اما ایمه عم پس ایشان سوال می نمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان
می نماید و خلق میکند و از او سوال مینمایند بسوال ایشان مردم را روزی میدهد از جهت ایجاب
مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان * اصل هشتم * بدانکه از احادیث معتبره ظاهر میشود که اسمانها متصل
بیکدیگر نیست و ثخن و کندگی هر اسمانی پانصد سال راهست و از هر اسمانی تا اسمانی پانصد سال
راهست و مابین اسمانها پر است از ملائکه و قول حکما که بریکدیگر چسبیده اند بعد از قول رسول
و ایمهٔ هدی صم اعتبار ندارد و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه اند و مکان دارند نزول و عروج
می نمایند احادیث در این باب متواتر است و نص قران بر این دلالت دارد و تاویل ملائکه بعقول مجرده
و نفوس فلکی و طبایع و قوی چنانچه بعضی از حکما کرده اند انکار ضرورت دین است و کفر است هیچ
خلق زیاده از ملائکه نمی باشند و هیچ مخلوقی بحسب جسم از ایشان عظیم تر نیست مگر روح چنانچه ابن
بابویه بسند معتبر روایت نموده است که از حضرت امیر المومنین عم پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان
بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که اگر یکی از ایشان بزمین بیاید
زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او و بعضی از ملائکه هستند که اگر
جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز میشوند بسبب دوری مفاصلش و حسن ترکیب صورتش
چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دو شش تا نرمهٔ گوشش هفتصد سال راه باشد و بعضی
از ایشان هست که افق اسمان را پر میکند و سد می نماید یکبال از بالهای خود قطع نظر از بزرگی بدنش
و بعضی از ایشان اسمانها تا کمر اوست و بعضی هست که در روی هوا ایستاده و زمینها تا زانوی اوست

در بیان اینکه آسمانها متصل بیکدیگر نیست



بعضی هست که اگر جمیع ابهای عالم را بگودی انگشت ابهامش بریزند گنجایش دارد و بعضی دیگر هستند
که کشتیهای عالم را در اب دیده اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید * فتبارك الله
احسن الخالقین * بعد از ان سوال نمودند از انحضرت از کیفیت حجب که بر بالای اسمانهاست فرمود که
حجاب اول هفت طبقه است غلظت هر حجابی پانصد سال و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال و حجاب دویم
هفتاد حجابست که غلظت هر حجاب و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد سال است و حاجبان و دربانان
هر حجابی هفتاد هزار ملکند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است دیگر حجابهای دیگر هست که
کندگی هر حجابی هفتاد هزار سال راهست بعد از ان دیگر سرادقات جلالست و ان هفتاد سراپرده است
که در هر سراپردهٔ هفتاد هزار ملك هست و مابین هر دو سراپرده پانصد سال مسافت است بعد از ان
سرادق عزاست دیگر سرادق کبریاست دیگر سرادق عظمت است دیگر سرادق قدس است دیگر سرادق
جبروتست دیگر سرادق نور ابیض است دیگر سرادق وحدانیت است و ان هفتاد هزار سال در هفتاد
هزار سالست بعد از ان حجاب اعلاست علی بن ابراهیم از حضرت صادق عم روایت کرده است که خداوند
عالمیان ملائکه را مختلف خلق کرده است حضرت رسول صم جبرئیل را دید که ششصد بال داشت
و بر ساقش مروارید بسیار بود مانند قطرهایی که بر سبزه نشیند و پر کرده بود مابین اسمان و زمین را
فرمود که هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که بزمین اید پای راست را در اسمان هفتم گذارد و پای دیگر
در زمین هفتم فرمود که خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف
دیگر از اتش و ذکر ایشان اینست که ای خداوندی که الفت دادهٔ میان برف و اتش دلهای ما را بر طاعت
خود ثابت بدار فرمود که ملکی هست که مابین نرمهٔ گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است بپرواز
مرغ فرمود که ملائکه نمی خورند و نمی اشامند و جماع نمی کنند و به نسیم عرش زنده کانی میکنند خدا را
ملکی چند هست که تا قیامت در رکوعند و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند بعد از ان
فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملك نیست در هر روزی و در
هر شبی هفتاد هزار ملك فرود می ایند طواف خانهٔ کعبه میکنند دیگر بر سر تربت حضرت رسول میروند
و بر او سلام میکنند دیگر بروضهٔ حضرت امیر المومنین عم می ایند و بر او سلام میکنند دیگر بروضهٔ
حضرت امام حسین عم می ایند و در انجا می مانند چون سحر میشود باسمان میروند و دیگر هرگز فرود نمی
ایند و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می ایند ایضا بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت جعفر بن محمد عم
پرسیدند که ملائکه بیشتر اند یا بنی ادم فرمود که بحق خدایی که جان من در دست قدرت اوست که
ملائکهٔ خدا در اسمانها بیشتر اند از عدد ذرهای خاك در زمین و در اسمان قدر جای پایی نیست مگر
اینکه در ان محل ملکی هست که خدا را تسبیح و تقدیس می نماید و در زمین درختی و کلوخی نیست

مکر انکه نزدان ملکی هست که موکلست بران که احوال انرا هرروز بر خدا عرض می نماید با انکه
خدا از ان ملك اعلم است باحوال ان چیز وهیچ یك از ملائکه نیستند مکر اینکه بخدا تقرب میجویند بولایت
و محبت ما اهل بیت و استغفار می نمایند برای دوستان ما و لعنت میکنند بر دشمنان ما و از خدا میطلبند
که عذاب خود را بر ایشان بفرستد ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده
است که زینب عطاره یعنی عطر فروش بخدمت حضرت رسالت پناه صم امد از عظمت خلق الهی پرسید
حضرت فرمود که من بعضی از ان را بیان کنم پس فرمود که این زمین با انچه در او ست و انچه بر روی
او ست نزد زمینی که در زیر او ست مانند حلقه ایست در بیابانی و این هر دو با انچه در اینهاست و در میان
اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه ایست در بیابانی همچنین تا زمین هفتم بعد از ان این ایه را خواندند که
* خلق سبع سموات و من الارض مثلهن * یعنی افرید خدا هفت اسمان را و از زمین نیز مثل انها و هفت
زمین را با انچه در میان انها و بر رو ینها هست در پشت خروس مانند حلقه ایست در بیابانی و ان خروس
یکبال ان در مشرقست و یکبال ان در مغربست مجموع اینها نزد سنکی که خروس بر روی او ست مانند
حلقه ایست در بیابانی و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی او ست مانند حلقه ایست در بیابان و مجموع
اینها نزد دریای تاریك مانند حلقه ایست در بیابان و تمام اینها نزد ثری مانند حلقه ایست در بیابان اینست
که خدا میفرماید که * له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری * یعنی مخلوق و
مملوك خدا است انچه در اسمانها و انچه در زمین است و انچه در اسمان و زمین است و انچه در زیر ثری
است دیکر انچه در زیر ثری است خدا میداند و جمیع اینها نزد اسمان اول مانند حلقه ایست در بیابان
همچنین فرمود تا اسمان هفتم و تمام اسمانها و انچه در او ست نزد دریای مکفوف که از اهل زمین باز
داشته اند انرا مانند حلقه ایست در بیابان و جمیع انها نزد کوههای تکرك مانند حلقه ایست در بیابان پس
این ایه را خواندند * و ینزل من السماء من جبال فیها من برد * یعنی فرو میفرستد تکرك را از اسمان
از کوههایی که در اسمان هست از تکرك و جمیع اینها نزد حجب نور مثل حلقه ایست در بیابان این حجب
هفتاد هزار حجابست که نورش دیدها را کور میکند و مجموع اینها نزد هوایی که دلها را حیران میکند مانند
حلقه ایست در بیابان و مجموع اینها نزد کرسی مانند حلقه ایست در بیابان پس این ایه را خواندند *
و سع کرسیه السموات و الارض * یعنی کرسی او اسمان و زمین را فرا کرفته و مجموع اینها نزد عرش
مانند حلقه ایست در بیابان پس خواندند که * الرحمن علی العرش استوی * و فرمودند که ملائکه عرش
با این عظمت را با این قول بر میدارند که * لا اله الا الله و لا قوة الا بالله العلی العظیم * اصل نهم * در بیان
معنی لطیف و خبیر است بدانکه لطیف را بر چهار معنی اطلاق می نمایند * اول * چیزهای بسیار ریزه را
که بدیده در نیاید لطیف میکویند و باین معنی در باب خدا کنایه از تجرد خدا است یعنی از خواص

در بیان معنی لطیف و خبیر است



اجسام مبراست و در مکانی و جهتی نیست و دیده نمیشود بچشم بلکه بعقل در نمی اید * دویم * لطیف
میکویند و صانع امور لطیفه را میخواهند چنانچه صانعی اکر چیزهای بسیار ریزه سازد و دقایق در ان
صنعت بکار برد که دیکران از ان عاجز باشند انرا لطیف میکویند و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است که
اکر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیواناتی که بدیده در نمی ایند و قوی
و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده عقل حیران میشود * سیم * عالم بلطایف و دقایق را لطیف میکویند
و این نیز ظاهر است * چهارم * لطیف مشتق از لطف و احسان میباشد یعنی صاحب لطف و کرم و احسان
بدانکه خبیر را بر دو معنی اطلاق می نمایند * اول * انکه فعیل بمعنی فاعل باشد یعنی عالم بجمیع امور
و کنه حقایق و خفیات و دقایق اشیا * دویم * انکه فعیل بمعنی مفعل باشد یعنی خبر دهنده و مطلع
کردانده بر حقایق اشیا ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضاع
بحسین بن خالد کفت که بدانکه خداوند عالمیان قدیم است و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت
میکند بر انکه چیزی پیش از خدا نبوده و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده پس باطل شد کفته
کسی که کمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است زیرا که اکر چیزی همیشه با خدا
باشد خدا خالق ان چیز نمیتواند بود و چکونه خالق چیزی باشد که همیشه با او ست اکر پیش از او چیزی
باشد ان اول اولی خواهد بود بخالق بودن از دویم پس خدای تعالی خود را وصف نمود بنامی چند
و اسمی چند برای خود مقرر فرمود که چون مردم باو محتاج و مضطر شوند در هنکام اضطرار او را بان نامها
بخوانند پس خود را اسمی کردانید بسمیع و بصیر و قادر و قاهر و حی و قیوم و ظاهر و باطن و لطیف
و خبیر و قوی و عزیز و حکیم و علیم و مانند اینها چون غلات و تکذیب کنندکان این اسماء الهی را می
شنوند و از ما شنیده اند که میکوییم که هیچ چیز مثل خدا نیست و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا
موافق نیستند بر ما اعتراض می نمایند که چون میکویید که خدا شبیه و مثل ندارد و حال انکه این اسما را
همه بر شما اطلاق میتوان کرد و متصف باین صفات هستید و در این صفات با خدا شریکید جواب ایشان
اینست که اکر چه اسم شریکست اما معنی مختلف است چنانچه شخصی را حمار و اسد نام میکنند و سکره نام
میکنند و حال انکه این مسمیات با مسمیات اول این اسما مشابهتی ندارند هم چنین خداوند عالمیان که
خود را عالم فرموده نه باعتبار علم حادثیست که عارض او شود اکر ان علم نزد او حاضر نباشد یا از او مفارقت
نماید جاهل باشد چنانچه در مخلوقین میباشد که اول جاهل می باشند و بعلم حادثی عالم میشوند و کاه ان
علم از ایشان مفارقت می نماید و باز جاهل میشوند و خدا را عالم میدانند بعلم ازلی که عین ذات او ست
و جمیع اشیا را میداند و جهل او محال است پس اسم علم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی مختلفست
خداوند ما را سمیع می نامند نه باعتبار جزئی که در او باشد که بان چیزها را شنود و بان جزو چیزها را

نواند دید چنانچه در مخلوقین بیک عضو می شنوند و بیک عضو می بینند و در دیدن و شنیدن محتاج
باین دو عضوند و لیکن خدا بذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه میداند بی عضو و جزو هم
چنین در اسم مشترکست و معنی مختلف و حقتعی را قایم میکویند نه باینمعنی که بر پا ایستاده و لیکن قایم است
بمعنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلایق چنانچه میکویند که فلان شخص قایم است بامر فلان یعنی
بر احوالش مطلع است و حافظ و نکاهدارندهٔ اوست چنانچه فرموده است که من قایم و مطلعم بر هر نفسی
بانچه میکنند و قایم در لغت عرب بمعنی باقی نیز امده است باین معنی بر خدا نیز روا است یعنی زوال
ندارد و ایضا میکویند که فلان قایم است بامر فلان یعنی مهمات او را کفایت مینماید و این معانی بر خدا
روا است در مخلوق قایم که میکویند یعنی بر پا ایستاده پس یک لفظ را در هر دو اطلاق می نمایند و معنی
مختلف است هم چنین لطیف در مخلوق بمعنی کوچکی و ریزکی است و در خداوند عالمیان باین معنی
محالست که او را ادراک توان نمود چنانچه میکویند که * لطف عنی هذا الامر * یعنی پی نبردم بفلان امر پس
لطیف بودن الهی عبارت از اینست که او را بحدی و اندازهٔ و تعریفی نمیتوان یافت و هیچ صفتی او را
وصف نمیتوان نمود و خبیر در مخلوق انست که از تجربه علمی اموخته باشد و خبیر در باب خدا انست که
همیشه بجمیع جزئیات عالم باشد و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق می نمایند که بر بالای چیزی بر امده
باشد و خدا ظاهر است باینمعنی که غالب است بر جمیع اشیا و همکی مقهور قدرت اویند چنانچه عرب
میکویند که * ظهرت علی اعدائی یعنی بر دشمن غالب شدم بمعنی دیکر خدا را ظاهر می نامند که وجودش
از همه چیز ظاهرتر است و چه چیز از خدا ظاهرتر می باشد که در هر چیز که نظر میکنی صنعت او را مشاهده
مینمائی و اثار قدرتش در توانقدر هست که تو را بس است و ظاهر باین معنی که در مخلوق میکویند
انست که خودش را توان دید یا ذاتش را بحدی توان شناخت و این معنی بر خدا محالست و در مخلوق
امری را باطن میکویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در زیر چیزی پنهان شده باشد و در خدا
باین معنی است که علم و حفظ و تدبیرش بباطن همه چیز سرایت کرده است چنانچه عرب میکویند که *
ابطنته * یعنی باطن او را دانستم و قاهر در مخلوق انست که بسعی و مکر و حیله و اسباب و الات بر کسی
غالب شود و کاه هست همان غالب مغلوب میشود و در خدا باین معنی است که فاعل و خالق جمیع اشیا است
و همه مقهور و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت بایشان اراده نماید بعمل می اید و انچه را ابکوید
باش میباشد و انچه را خواهد فانی میکند پس در جمیع اینها اسم مشترکست میان خالق و مخلوق و معنی
مختلف و سایر اسماء الهی بر این قیاس است و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که خدا را لطیف
مینامند چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه مثل پشه و انچه از ان خورد تر است که
از ریزکی بچشم در نمی اید و در هر نوع از اینها مادهٔ و نری خلق کرده و از یکدیکر ممتاز ساخته و از برای



هر فردی از افراد اینها انچه صلاح ایشان در انست خلق کرده و همکی را تربیت می فرماید و روزی میدهد
انچه در قعر دریا و انچه در پوست درختان خلق فرموده و انچه در صحراها و بیابانها افریده و انچه مصلحت
ایشان در انست تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت بایشان داده و کیفیت ان را تعلیم ایشان نموده و هر یک
را از مرک کریزان ساخته و هر یک را زبان نوع خود اشنا کرده که سخن یکدیکر را می فهمند و مطالب را
بفرزندان خود می فهمانند و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان می برند و در هر یک
رنکهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت در رنک امیزی های ایشان کرده و اینها را در جانوری چند
کرده که از خوردی بدیده در نمی ایند و بدست لمس ایشان نمیتوان نمود پس چون این خلقهای
لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم بلطایف امور و خالق دقایق اشیاست
که بی عضو و جارحه و بی ادات و الت و بی ماده و مدت بر لوح عدم چنین رنکها ریخته و کلستان عالم
وجود را باین صنعتها اراسته * اصل دهم * بدانکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده
و این معنی اجماعی مسلمانانست و انکار جمعی از حکما علم الهی را بجزئیات کفر است بلکه خداوند عالم
بجمیع اشیا عالم بوده در ازل الازال و بعد از وجود انچیز علم او متبدل نمیشود و زیاده نمیکردد و این امر
از ایات و اخبار بحد ضرورت رسیده و احتیاج بتوضیح ندارد و باید دانست که قدرت الهی عام است
نسبت بجمیع ممکنات و قادر است که در هر انی صد هزار هزار برابر انچه خلق کرده است خلق نماید و لیکن
مصلحت اقتضا نموده که بر همین قدر از خلق اکتفا نماید چنانچه قدرت دارد که از برای هر شخصی سه
دست یا بیشتر خلق فرماید و لیکن مصلحت مقتضی انست که غالبا دو دست بیشتر نباشد و انچه در این
حدیث و در ایات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه چیز قادر است دلالت بر این دارد
که ممتنعات و امری چند که محالند شیء نیستند و همین بر واجب و ممکن شیء اطلاق میتوان نمود و
در ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست بلکه قصور از جانب ان محلست که چون محال اوست
قابل ان نیست که وجود بان تعلق یابد و چکونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانهٔ او عدم باشد و انچه
خواهد بمحض اراده از ان بلفظ کن موجود نماید چنانچه منقولست از حضرت امام جعفر صادق عم که حضرت
موسی بکوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد و کفت خداوندا خزینهای خود را بمن بنما
فرمود که ای موسی خزانهٔ من انست که هر امری را که اراده نمایم میکویم موجود شو ان شیء موجود میشود
و چون این ده اصل از اصول ضروریهٔ دین بود و اعتقاد بانها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطل
در انها شده بود موافق طریق اهل بیت عم بر وجه اجمال بیان نمود که بشبهات ارباب شکوک و ضلالت
از راه دین بدر نروی * و السلام علی من اتبع الهدی ثم الایمان بی و الاقرار بان الله تعالی ارسلنی
الی کافة الناس بشیرا و نذیرا و داعیا الی الله باذنه و سراجا منیرا * حضرت رسالت صم فرمود کشد بعد از

دربیان آنکه علم الهی بجمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده

معرفت ذات و صفات واجب و ایمان بانها ایمان بمن است و اقرار نمودن باینکه حقتعالی مرا بکافهٔ ادمیان
پیغمبری فرستاده که اطاعت کننده کان را بشارت میدهم بثوابهای غیر متناهی و مخالف کنند کان را می
ترسانم از عذابهای الهی و میخوانم مردم را بسوی خدا و اطاعت او بفرمان او و توفیق او و چراغ نور
بخشنده ام که مردم را از تاریکیها جهل و ضلالت بنور ایمان و هدایت میرسانم بدانکه یکی از اصول دین
اقرار بنبوت پیغمبر اخر الزمان است صم و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمیتوان نمود و لیکن مجملی
از ان را در ضمن چند فایده تحریر می نماید * فایدهٔ اولی در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلایق

در بیان ضرورت وجود نبی صلو و احتیاج خلایق باو

باو بدانکه این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود
نیست چه معلوم است که او غنی بالذاتست و در هیچ کمالی بغیر محتاج نیست بلکه غرض انست که افراد
قابلهٔ خلق را بکمالاتی که قابل ان باشند فایز کرداند و نشاهٔ انسانی چنانچه سابقا بان اشاره شد از جمیع
مخلوقات قابلیت و استعداد کمالات زیاده دارد و غرض کمالاتش از رتبهٔ خاتم الانبیاست که اشرف
مکوناتست تا رتبهٔ عمری و ابو بکری و ابو جهلی که اخس موجوداتند و ظاهر است که کمال نوع انسانی
تحصیل کمالات و رفع نقایص میشود شکی نیست که این نوع از کمال بدون معلم ربانی که از جانب
حق تعم موید بوده باشد و بوحی الهی حسن و قبح اشیا را داند و بوعد و وعید مردم را بر خیرات بدارد
میسر نیست چه ظاهر است که نفوس بشری باعتبار دواعی شهوات و لذات راغب بیدهای باشند
و امور قبیحه در نظر ایشان مستحق میباشد اکثر عالم امور قبیحه را بشهوات خود حسن میدانند ایضا معلوم
است که این امور بدون وعده بثوابها و وعید از عقابها متمشی نمیشود و معلوم است که عقل انسانی
بدون وحی ربانی احاطه بخصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمیکند پس بغیر شخصی که از
جانب حق سبحانه و تعالی مامور باشد حسن و قبح اشیا را بوحی الهی داند ارشاد خلق و تکمیل ایشان
حاصل نمیکردد و این شخص را ناچار است از دو جهت یکی جهت بشریت که بان اعتبار مجالست و موانست
و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و امیزش با ایشان کند که سخن او در نفس ایشان تاثیر نماید
و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمالست که بانجهة مستعد فیوضات نامتناهی و قرب بجناب
اقدس الهی بوده باشد که از جهت ثانی استفاضهٔ علوم و حکم و معارف نماید و بجهة اول بخلق رساند
چنانچه منقولست که زندیقی بخدمت حضرت صادق عم امد و سوالهای نمود و بجوابهای انحضرت بشرف
اسلام فایز کردید از جملهٔ ان سوالها این بود که بچه دلیل اثبات انبیا و رسل می نمایند حضرت فرمودند چون
ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزه است از صفات جمیع مخلوقین و ان صانع
حکیم است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمیتوانند دید بلمس و حس
در نمی اید و جسم نیست که با او رو برو مکالمه و محاجة و کفتکو نمایند پس ثابت شد که بر وفق حکمت



باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر انچه مصلحت ایشان در انست
و باعث نفع ایشانست و راهنمایی کنند بچیزی چند که باعث بقای نوع ایشانست و ترک انها مورث فنای
ایشانست پس ثابت شد که جمعی می باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکلیف
الهی و حکم ربانی را بخلق برسانند و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشانند که برکزیدهای خدایند
از میان خلق که ایشان را تادیب بحکمت نموده و کامل کردانیده و مبعوث بحکمت ساخته که در اخلاق
و صفات با عامهٔ خلق شریك نیستند و در خلق و صورت و ترکیب با ایشان شبیهند و از جانب خدا
مویدند بدلایل و معجزات و براهین و شواهد که بر حقیت ایشان دلالت میکنند مثل مرده زنده کردن
و کور روشن کردن و پیس را شفا دادن و هرکز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی باشد که کمال علم
و معجزه اش دلیل حقیت اوست و هر وصیی دلیل است بر حقیت پیغمبرش بدانکه حضرت در این حدیث
اشاره بدلیل دیگر نیز فرموده که چون مدنی الطبع است و هر فردی بدیکری در امور معاش و معاد خود
محتاجند و با یکدیگر امیزش ایشان ضرور است و امیزشها باعث منازعات و مشاجرات میشود پس
ناچار است ایشانرا از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید بنحوی که حیفی و میلی در حکم او نباشد اکرنه
بزودی یکدیگر را می کشند و فانی میشوند و این حاکم موید از جانب خدا نباشد مامون از حیف و میل
نیست ایضا حکم موقوفست بر علم بخصوصیات احکام و ظاهر است که عقل بشری احاطه بجمیع خصوصیات
احکام نمیتواند نمود پس حاکم موید بوحی می باید باشد * فایدهٔ ثانیه بدانکه دلیلی که عامهٔ ناس بان علم
بنبوت نبی بهم توانند رسانید معجزه است و ان عبارتست از امر خارق عادت که از مدعی پیغمبری
ظاهر کردد و دیکران از اتیان بمثل ان عاجز باشند مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق
کردن و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است هرکاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر فرستادهٔ خدایم
و کواه بر حقیت من اینست که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری میکند و مطابق انچه کفته بظهور اید
و ان کار خارج از طاقت بشر باشد علم بهم میرسد که ان شخص فرستادهٔ خدا است همچنانچه هرکاه شخصی
بحضار مجلس پادشاهی بکوید که من از جانب پادشاه مامور شده ام که شما را بفلان کار بدارم و شاهد
بر صدق من انکه پادشاه ان روزنه را سه مرتبه می بندد و می کشاید یا سه بار از تخت بر می خیزد و می
نشیند و پادشاه سخن ان شخص را می شنیده باشد خواه حاضر باشد نزد ان جماعت بی حجاب و خواه پرده
در میان باشد و بعد از ان مطابق کفتهٔ ان شخص از پادشاه بظهور اید جمیع حاضران را یقین بهم میرسد
که ان شخص راست میکوید و نیز اکر خدای تعالی معجزه را بر طبق کفته مدعی کاذب ظاهر سازد تصدیق
او کرده باشد و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست ایضا چکونه عقل تجویز می نماید که از خدا
وند با نهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد بظهور اید هم چنانچه

ازدیدن معجزه علم بنبوت بهم میرسد از علم بظهور از راه اخبار متواتره نیز علم بهم میرسد چنانچه مارا از تواتر
وجود شهر مکه علمی بهم رسیده که بعد ازدیدن هیچ زیاده نمی شود * فایدهٔ ثالثه * در تقریر دلیل بر نبوت
پیغمبر اخرالزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب عم است بدانکه معجزات ظاهرات وایات باهرات انحضرت
فوق حد واحصاست ازجملهٔ معجزات انحضرت قران مجید است زیراکه بتواتر معلوم شده است قران رابرطبق
دعوای نبوت خود معجزه اورد ند و جمیع فصحا و بلغای قبایل عرب را باانکه از ریك بیابان بیشتر بودند
تکلیف نمودند که در برابر یك سورهٔ کوچك ازسورهای قرانی سورهٔ بیاورید که در بلاغت و فصاحت
مثل ان باشد و باوفور جماعات و کثرت ایشان و شدت عداوت و عصبیة و کفری که داشتند چند انکه
سعی کردند چیزی نتوانستند اورد و همه اعتراف به عجز کردند و بمقاتله و کشته شدن تن در دادند و
بااین امراتیان نکردند بااینکه در انزمان فصاحت و بلاغت پیشهٔ ایشان بود ومدار ایشان برخطب واشعار
بود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که ابن السکیت که از علمای عامه بود بخدمت حضرت
امام رضا عم امد و سوال کرد که چراخداوند عالمیان موسی بن عمران را ایدبیضا و عصا و چیزی چند
که شبیه به سحر بود فرستاد و حضرت عیسی را بطب فرستاد و پیغمبر مارا معجزهٔ سخن و کلام فرستاد
حضرت فرمود که خداچون موسی را فرستاد براهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در ان زمان بسیار
بودند لهذا موسی را بامعجزهٔ چند فرستاد که بان امری که ایشان در ان مهارت داشتند شبیه بود و سحر
ایشان راباطل کردانید و ایشان عاجز شدند از برابری ان باین نحو حجت را برایشان تمام کرد و حضرت
عیسی در زمانی مبعوث کردید کوفتهای مزمن و بلاهای عظیم در ان زمان بهمرسیده بود مردم بطبیب
بسیار محتاج بودند واطبای ماهر بودند پس او را بمعجزهٔ چند فرستاد از مرده زنده کردن کور و پیس را
شفابخشیدن که اهل ان عصر از انها عاجز شدند و حجت الهی برایشان تمام شد و پیغمبر مارا در زمانی
مبعوث کردانید که مدار اهل ان عصر برخطبها و کلامهای بلیغ واشعار بود و تفاخر ایشان بهمین صنعت
سخن بود پس انحضرت از کتاب الهی ومواعظ و احکام چند چیز اورد که ایشان معترف به عجز خود شدند
و حجت خدا را برایشان تمام کرد ابن السکیت کفت والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده ام بکو که
امروز حجت خدا برمردم چه چیز است فرمود که حجت خدا در این زمان عقل است که بان تمیز نمایی میان
کسی که راست برخدا کوید و تصدیق او نمایی و بکفتهٔ او عمل کنی و کسی که دروغ برخدا ببندد
و او را تکذیب کنی ابن السکیت کفت والله که جواب حق همین است و غیر قران از معجزات و خوارق
عادات که در کتب خاصه و عامه روایت نموده اند اکثر انها بتواتر پیوسته بسیار است و برتقدیر عدم تواتر
بعضی در متواتر بودن قدر مشترکست و میان انها شکی نیست مثل شق قمر و حرکت کردن درخت از جای
خود امدن بنزد انحضرت و باز بفرمودهٔ او بجای خود برکشتن و جاری شدن اب از میان انکشتان



مبارکش بنحوی که جمیع لشکر و چهار پایان از ان سیراب شدند و تسبیح کفتن سنکریزه در دست
انحضرت و سخن کفتن بزغالهٔ مسموم که زهر برمن زده اند و سیر کردانیدن جمعی کثیر از طعام اندك
و کردیدن جن و برکردانیدن افتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین و شهادت دادن سوسمار بر نبوت
او و شکوه کردن ناقه از صاحبش باوجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نکرفتن از احوال کذشتها
از پیغمبران وغیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی واختلافی باین حال بر جمیع حقایق مطلع بودن
و از هیچ کس در حجت مغلوب نشدن و در هیچ سوال عاجز از جواب نشدن و خبر دادن از وقوع امور
بسیار در زمان اینده و همه بفعل امدن مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح کشتن
خزاین فارس و روم بدست اهل اسلام و مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین عم باسپاه عایشه و طلحه و
زبیر و بامعاویه و باخوارج نهروان و مظلومیت اهل بیت عم و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین
صلوات الله علیهم و اختلاف امت بهفتاد و سه فرقه ومسلط کشتن اهل اسلام بربلاد و غالب کشتن این
دین برادیان انبیای سابق و بهمرسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث ابوذر خواهد امد و
امثال این معجزات زیاده از انست که احصا توان نمود قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار انحضرت
از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و قوت
و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترك علایق و صفای طینت و مجاهده بانفس و حسن
سلوك و کیفیت معاشرت باخلق و راستی کفتار و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات
حمیده و اثار پسندیدهٔ انجناب هرعاقلی راجزم بحقیت انحضرت بهم میرسد همچنین اکر کسی اندك تاملی
بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدسه او میداند که این قانون و این نسق از غیر خداوند عالمیان
نمی باشد و اخبار بعثت انحضرت در کتابهای انبیای سابقه که الحال در میان هست بسیار است و ذکر انها
موجب تطویل میشود و در بیان معجزات انجناب بایراد یك حدیث در این باب اکتفا می نماییم حمیری
در کتاب قرب الاسناد بسند عالی از معمر روایت کرده که حضرت امام رضا عم فرمود که پدرم موسی بن
جعفر عم مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر بن محمد صم بودم ومن طفل خماسی بودم یعنی قامتم پنج
شبر بود یا پنج ساله بودم که جماعتی از یهود بخدمت پدرم امدند وکفتند که تو فرزند محمدی که پیغمبر این
امتست و حجت بر اهل زمین است فرمود که بلی ایشان کفتند که ما در توریة خوانده ایم که خدا حضرت
ابراهیم را و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر
فرموده همیشه چنین یافته ایم اولاد پیغمبران را که خلافت پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمی
نماید و بغیر ایشان نمیرسد پس چرا از شما که نسل پیغمبر بد بدر رفته و بدیکران قرار کرفته شمارا ضعیف
و مغلوب می بینم و حرمت پیغمبر شمارا در امر شما مرعی نمیدارند و شمارا چنانچه باید اکرام نمی نمایند

چشمان حضرت صادق عم گریان شد و فرمود که بلی همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم
و مقهور بوده اند و بناحق کشته شده اند همیشه ظالمان غالب بوده اند و اندکی از بندگان خدا شاکر و
مطیع او می باشند ایشان گفتند که انبیا و اولاد ایشان بی تعلیم خلق علوم الهی را میدانند و بتلقین الهی
عالم بعلوم او می باشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفهای پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می باید
باشند اما علوم الهی بشما چنین رسیده حضرت بمن فرمود که پیش بیا ای موسی پس من نزدیک رفتم دست
بر سینهٔ من مالید و فرمود که خداوندا تو او را تقویت فرما و تائید کن بنصرت و یاری خود بحق محمد
و ال محمد و بان گروه یهود گفت که انچه میخواهید از او سوال نمائید ایشان گفتند که ما چگونه سوال کنیم
از طفلی که هنوز چیزی نیافته و بمرتبهٔ علم نرسیده من گفتم با ایشان که سوال نمائید از روی تفقه و فهمیدن
و عنت و لجاج را بگذارید گفتند که ما را خبر ده از نه ایتی که خدا معجزهٔ موسی گردانیده بود من گفتم که
عصا بود که اژدها میشد و دست خود را از گریبان بیرون میاورد و جهان را از نور روشن می ساخت
و ملخ و شپش و وزغ و خون را بر اصحاب فرعون گماشت و طور را بر بالای سر بنی اسرائیل اورد
و من و سلوی برای ایشان اورد و من و سلوی هر دو یک ایتست و دریا را برای ایشان شکافت گفتند
راست گفتی بگو پیغمبر شما چه ایت و معجزه اورد که بان شک از دل امتش زایل شد و باو گرویدند
گفتم ایات و معجزات بسیار است من پارهٔ را بشمارم گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمائید * اما اول
* شما میدانید که جن و شیاطین پیش از بعثت انحضرت باسمانها میرفتند و گوش میدادند و خبرها بزمین
می اوردند و بکاهنان میگفتند و بعد از رسالت او ایشان را بتیر شهاب و ریختن ستارها راندند و منع
کردند و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد * دویم * سخن گفتن و گواهی
دادن گرگ بر پیغمبری انحضرت چنانچه در قصهٔ ابوذر گذشت * سیم * انکه اتفاق داشتند دوست
و دشمن بر راستی لهجه و امانت و دیانت و دانائی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن
کهولیت و پیری او و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست * چهارم * انکه چون
سیف ذی یزن پادشاه حبشه شد گروه قریش با عبد المطلب بنزد او رفتند از احوال انحضرت از ایشان
سوال کرد و اوصاف انحضرت را با ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما هم خواهد رسید
جمیع قریش اقرار کردند که این اوصاف محمد است که تو می شماری گفت زمان بعثت او نزدیک شده است
و مستقر او در مدینه خواهد بود و در انجا مدفون خواهد شد * پنجم * انکه چون ابرهه بن یکسوم که
پادشاه یمن بود فیلان را اورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت انحضرت عبد المطلب گفت این خانه
صاحبی دارد که نمیگذارد که انرا خراب کنند و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد و این بعد از خبر سیف ذی
یزن بود و ببرکت انحضرت ابابیل را بر ایشان فرستاد و ایشانرا هلاک کرد و مکه و اهل مکه را نجات داد



* ششم * انکه ابو جهل سنگی برگرفت و بطلب انحضرت بیرون امد دید که در پشت دیواری خوابیده
خواست که ان سنگ گران را بر روی انحضرت بیندازد دستش چسبید و چندانکه تلاش کرد نتوانست
انداخت * هفتم * انکه ابو جهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمیداد اعرابی بنزد قریش امد
و شکایت کرد ایشان از باب تمسخر انحضرت را نشان اعرابی دادند و حضرت در نزد کعبه نماز میگذارد
گفتند او را بگو که حق ترا از ابو جهل بگیرد چون اعرابی نزد حضرت امد و طلب نصرت نمود حضرت
او را با خود بدر خانهٔ ابو جهل برد و در را کوفت ابو جهل متغیر الاحوال بیرون امد و گفت چه کار داری
فرمود که حق اعرابی را بده گفت میدهم و در ساعت حق اعرابی را تسلیم کرد اعرابی بنزد قریش امد
و گفت خدا شما را جزای خیر دهد که انشخص حق مرا از او گرفت قریش با بو جهل گفتند که حق اعرابی را
بفرمودهٔ محمد دادی گفت بلی گفتند ما استهزا با اعرابی میکردیم و میخواستیم ترا باز او محمد بیازاریم ابو جهل
گفت که چون در را گشودم گفت حق اعرابی را بده نظر کردم جانور مهیبی از بابت شتر دیدم که دهان باز
کرده و رو بمن اورده میگوید بده و اگر میگفتم نه سرم را میکند از ترس دادم * هشتم * انکه قریش
نضر بن الحرث را و عقبه بن ابی معیط را بنزد یهودان مدینه فرستادند که احوال انحضرت را از ایشان بپرسند
که او پیغمبر است یا نه و پادشاهی او ثباتی خواهد داشت چون بیامدند یهود گفتند که اوصاف او را بما
نقل کنید چون ذکر کردند پرسیدند که از شما چه جماعت تابع او شده اند گفتند مردم پست و فقیر تابع
او گردیده اند یکی از علمای ایشان فریاد براورد که همین پیغمبر یست که ما اوصاف او را در توریه
خوانده ایم و خوانده ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد * نهم * انکه چون حضرت
هجرت فرمود قریش سراقهٔ بن جعشم را بطلب انحضرت فرستادند چون حضرت او را دید فرمودند که
خداوندا دفع شر او از ما بکن در حال پاهای اسبش بزمین فرو رفت فریاد براورد که ای محمد مرا دها
کن که من عهد میکنم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم حضرت فرمود که خداوندا
اگر راست میگوید اسبش را رها کن پس رها شد و برگشت و از ان عهد برنگشت * دهم * انکه عامر بن
الطفیل و ازید بن قیس هر دو بنزد انحضرت امدند و عامر باربد گفت که چون بنزد او میرویم من او را
مشغول سخن میسازم و تو بشمشیر کار او بساز چون بیامدند چندانکه عامر با حضرت سخن گفت ازید
کاری نکرد چون بیرون امدند عامر ازید را زیاده از حد ملامت کرد که ترسیدی او گفت که هرگاه
که اراده میکردم که بزنم بغیر تو دیگری نمیدیدم و اگر میزدم بر تو میزدم * یازدهم * انکه روزی
ازید بن قیس و نضر بن الحرث بایکدیگر متفق شدند که غیب از انحضرت بپرسند چون بخدمت انحضرت
رسیدند حضرت متوجه ازید شدند و فرمودند که یاد داری روزی را که با عامر امدی و قصد کشتن
من داشتی و خدا نگذاشت و تمام قصه را نقل فرمود ازید گفت که والله که بغیر من و عامر کسی از این

قصه خبر نداشت و کسی ترا با خبر نکرده مکر ملك اسمان و شهاده کفت مسلمان شد * دوازدهم
* انکه کروهی از یهود امدند نزد جدم علی بن ابی طالب و کفتند که رخصت بکیر که مابر پسر عمت در ایم
که سوالی چند از او داریم چون حضرت رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که از من چه میخواهند
من بندهٔ از بندکان خدایم انچه بمن تعلیم می نماید میدانم پس رخصت فرمود چون داخل شدند فرمود
که میخواهید خود سوال کنید یا من مطلب شمارا بیان کنم ایشان کفتند تو بیان کن فرمود که امده اید
که از احوال ذی القرنین سوال کنید کفتند بلی فرمود که طفلی بود از اهل روم و پادشاه شد و بمشرق
و مغرب عالم رفت و در اخر سد را بنا کرد کفتند کواهی میدهیم که چنین است * سیزدهم * انکه وابصه ابن
معبد اسدی بخدمت حضرت امد و در خاطر کذرانید که از هر کناه و ثوابی از او سوال خواهم کرد حضرت
فرمود که امدهٔ که سوال از نیکی و کناه بکنی پس دست بر سینهٔ او زد و فرمود که برو نیکی ان چیز است
که نفس تو بان مطمئن شود و دلت کواهی بدهد که ان حق است و در سینه ات حقیت ان مستقر کردد
و اثم و کناه انست که در سینه ات کردد و در دلت جولان کند و دلت بر حقیقت ان کواهی ندهد هر چند
تورا فتوی دهند که خوبست او را مکن * چهاردهم * انکه کروه عبد القیس بخدمت انحضرت امدند
چون مطلب ایشان بعمل امد حضرت فرمود که خرمای بلاد خود که همراه دارید بیاورید هر یك از ایشان
نوعی از خرما اوردند حضرت نام ان خرماها را همه فرمود ایشان کفتند که تو خرمای بلاد ما را از ما بهتر می
شناسی پس حضرت خصوصیات زمینها و خانهای ایشان را بیان فرمود کفتند که تو مکر بلاد و خانهای
ما را دیدهٔ حضرت فرمود که حجاب از پیش برداشتند من از این جا دیدم پس یکی از ایشان برخواست
و کفت خالویی دارم دیوانه شده است حضرت او را طلبید و ردایش را کرفت و سه مرتبه فرمود که بیرون
رو ای دشمن خدا همان ساعت عاقل شد و کوسفند پیری با خود داشتند حضرت کوش او را در میان
دو انکشت خود کرفت و فشرد بشکل داغ علامتی در ان پیدا شد و فرمود که بکیرید این را که این علامت
در کوش فرزندان این کوسفند خواهد بود تا روز قیامت و هنوز در کوش اولادان این علامت هست
و معروفست * پانزدهم * انکه در سفری حضرت بر شتری کذشت که وامانده بود و حرکت نمیکرد ابی
طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و در کلوی شتر ریخت و فرمود که خداوندا چنین کن که خلاد و
عامر و رفیق ایشان را بر کیرد پس ایشان هر سه سوار شتر شدند و برجست در پیش شتران دیکر میدوید
* شانزدهم * انکه در سفری ناقهٔ یکی از صحابه کم شد او کفت که اکر پیغمبر است میداند که شتر من
در کجاست حضرت او را طلبید و کفت ناقهٔ تو در فلان موضع مهارش بدرختی بند شده است رفت و
کرفت * هفدهم * انکه حضرت بر شتری کذشت ان شتر سر در پیش او ر دو سخنی کفت حضرت فرمود
که شکایت صاحبش میکند که با او بد سر میکند حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که این شتر را

بدیکری بفروش و براه افتاد ان شتر برجست و از پی حضرت روان شد و فریاد میکرد و استغاثه می نمود
حضرت فرمود میکوید که از برای من صاحب نیکویی بهم رسان پس حضرت فرمود حضرت امیر المومنین را
که این را خریداری نما حضرت او را خرید و داشت تا جنك صفین * هیجدهم * انکه روزی در مسجد
نشسته بودند شتری از در مسجد درامد و همه جا دوید تا بنزد انحضرت امد و سر در دامن حضرت کذاشت
و استغاثه کرد حضرت فرمود که میکوید که صاحب من امروز مرا می خواهد برای ولیمهٔ فرزندش بکشد
و از من استغاثه می نماید که نکذارم او را بکشد شخصی از صحابه کفت که بلی شتر فلان شخص است
و امروز برای ولیمهٔ پسرش ارادهٔ کشتن این شتر دارد حضرت فرستاد و شفاعت فرمود از کشتنش
کذشت * نوزدهم * انکه حضرت نفرین فرمود بر قبیلهٔ مضر که خدا قحط بر ایشان مستولی ساز د ایشان
مبتلا بقحط شدند بخدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر
ایشان بکذرد حضرت فرمود که خداوند نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی اکنون التماس می نمایم که
بر ایشان باران نافعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرر با ایشان نرساند هنوز حضرت در دعا بود که بارانی
ریخت که عالم را کرفت و یکهفته بر ایشان بارید اهل مدینه امدند و کفتند یا رسول الله راههای ما بند شد
و بازارهای ما بسته شد حضرت اشاره فرمود با بر که بر حوالی ببار و بر ما مبار ابر از مدینه دور شد تا یکماه
در حوالی مدینه می بارید * بیستم * انکه حضرت را قبل از بعثت در طفولیت ابو طالب بسفر شام برد در راه
در حوالی دیر بحیرا راهب فرود امدند و بحیرا علوم کتب اسمانی را میدانست و کتب بسیار خوانده بود
و در توریة و کتب دیکر خوانده بود که پیغمبر اخر الزمان در این اوقات بر این مکان عبور خواهد فرمود
چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را بضیافت طلبید و در میان ایشان چند انکه
تفحص نمود کسی را نیافت که موافق او صافی باشد که در کتب خوانده بود کفت ایا بر سر بارهای شما
دیکر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد کفتند بلی طفل یتیمی هست با ما که نیامده است بحیرا
نظر کرد دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر حضرت سایه کرده بحیرا کفت که ان یتیم را بطلبید که او در
یتیم است و مطلب من ان پیغمبر واجب التعظیم چون حضرت متوجه شدند بحیرا دید که ابر با ان افتاب فلك
نبوت حرکت میکند و سایه می افکند بیامد و شرایط بندکی بتقدیم رسانید و بقریش کفت که این پیغمبر
اخر الزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد و از احوال انحضرت بسیار بیان کرد بعد از ان خبر
قریش از انحضرت مهابت بسیار داشتند و زیاده تعظیم می نمودند چون بمکه امدند سایر قریش را خبر
دادند باین سبب خدیجه بنت خویلد بتزویج انحضرت رغبت فرمود و ان بزرك زنان قریش بود و صنادید
و اکابر قریش همه خواستکاری او نمودند ابا کرد و بشرف مزاوجت انحضرت مشرف شد * بیست
یکم * انکه قبل از هجرت حضرت علی ابن ابی طالب را فرمود که خدیجه را بکو که طعامی مهیا کند و فرمود که

خویشان مارا از فرزندان عبد المطلب طلب کن حضرت چهل نفر از خویشانرا طلب نمود چون بیامدند
فرمود که یا علی طعام بیاور حضرت انقدر طعام بیاوردند که سه نفر سیر توانند شد بایشان فرمود که بخورید
و بسم الله بگوئید ایشان بسم الله نگفتند حضرت خود بسم الله فرمود ایشان بخوردن مشغول شدند
و همگی سیر شدند ابوجهل گفت محمد خوب سحری برای شما کرد بطعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد از این
سحر بالاتر نمی باشد حضرت امیر فرمود که بعد از چند روز دیگر ایشانرا طلبیدم و از همان قدر
طعام ایشانرا سیر گردانید * بیست دویم * انکه حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که من بیازار رفتم و گوشتی
خریدم بیکدرهم و قدری ذرة گرفتم بیکدرهم بنزد حضرت فاطمه اوردم فاطمه ذرة را نان پخت
و گوشت را شوربا کرد و فرمود که اگر پدرم حضرت رسول را میطلبیدی با یکدیگر میخوردیم چون
بخدمت انحضرت امدم بر پهلو خوابیده بود و میفرمود که خداوند اپناه میبرم بتو از گرسنگی من عرض نمودم
که یا رسول الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل میفرمائی برخواستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند چون
بنزد حضرت فاطمه امدند فرمودند که ای فاطمه طعام بیاور حضرت فاطمه دیگ را با گردهای نان حاضر
گردانید حضرت جامهٔ بر روی نان پوشید و فرمود که خداوند ابرکت ده طعام مارا پس فرمود که نه
کاسه و نه گردهٔ نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند پس فرمود که از برای فرزندان
و شوهر خود حصهٔ بگذار پس فرمود که خود تناول نما و برای همسایگان همه حصه بفرست بعد از اینها
همه تا چند روز ان برکت نزد ما بود و از ان می خوردیم * بیست سیم * انکه زن عبد الله مسلم گوسفندی
برای انحضرت اورد که بزهر بریان کرده بود و در انوقت بشر بن البراء بن غارب در خدمت انحضرت بود
تناول کرد حضرت تناول نفرموده فرمود این گوسفند میگوید که مرا بزهر الوده کرده اند بعد از زمانی بشر
مرد حضرت ان زنرا طلبید و فرمود که چرا چنین کردی گفت شوهر من و اشراف قوم مرا کشته بودی گفتم
اگر پادشاه هست کشته خواهد شد و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد * بیست
چهارم * انکه جابر بن عبد الله انصاری گفت که مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق
و همگی گرسنه اند حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی شکمش برپشت
چسبیده امدم بخانه و حال را با زن خود گفتم زن گفت که در خانهٔ ما یک گوسفند هست و پارهٔ ذرة
گوسفند را کشتم و گفتم ذرة را نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی را مرق ساخت و بخدمت
حضرت امدم عرض نمودم که طعامی مهیا کرده ام میخواهم تشریف بیاوری و هر کس را که خواهی با خود
بیاوری حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که جابر شمارا بسوی طعام خود دعوت می نماید جابر ترسان
و با خجالت تمام بخانه امد و بزن خود گفت که عجب فضیحتی شد جمیع صحابه با حضرت امدند زن پرسید
از جابر که تو ایشانرا خواندی یا حضرت جابر گفت که حضرت طلبید ایشانرا زن گفت که پس باک نیست او



بهتر میداند از تو جابر گفت که چون حضرت تشریف اوردند فرمودند که نعطها پهن کردیم در میان شارع
و فرمود که کاسها و ظرفها بهم رسانید پرسید که چه مقدار طعام داری انچه بود عرض نمودم فرمود که یک
جامهٔ بر روی یک ظرفی که یخنی در انجاست و بر روی دیگ مرق و بر روی تنور بپوشانید و از زیر جامه
بدر اورید و کاسها پر کنید و برای مردم ببرید ما چنین کردیم چندانکه بیرون اوردیم کم نشد تا انکه سه
هزار نفر از صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و هدیه برای همسایه فرستادند و چند روز دیگر طعام
در خانه داشتیم * بیست پنجم انکه سعد بن عبادهٔ انصاری پسینی بخدمت حضرت امد و حضرت صایم
بودند انحضرت را با حضرت امیر المؤمنین ع دعوت فرمود چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند
حضرت رسول فرمود که پیغمبر و وصی او در خانهٔ تو افطار نمودند ای سعد طعام تو را ابرار و نیکان
خوردند و نزد تو روزه داران افطار کردند و ملائکه بر شما صلوات فرستادند چون حضرت برخواستند
سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانید ند قدیفهٔ بر روی ان انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار
شوند و ان الاغ بسیار کمراه و کند بود چون حضرت سوار شدند ببرکت قدم ان حضرت ان الاغ چنان
راهوار و خوش راه شده بود که هیچ اسبی بان نمی رسید * بیست ششم * انکه انحضرت از حدیبیه مراجعت
میفرمود در راه بابی رسیدند بسیار ضعیف بقدر انکه یک سوار یا دو سوار سیراب شود حضرت فرمود
که هر که پیش از ما باب برسد اب نکشد چون حضرت بر سر اب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه
فرمودند در ان قدح و اب مضمضه را بچاه ریختند اب ان چاه بحدی بلند شد که همگی سیراب شدند
و مشکها و مطهرهای خود را پر کردند و وضو ساختند * بیست هفتم * خبرهائی که از امور اینده فرمودند
همه موافق فرمودهٔ انحضرت واقع شد * بیست و هشتم * انکه در صباح شب معراج قصهٔ شب را نقل
میفرمودند جمعی از منافقین تکذیب انحضرت نمودند فرمود که بقافلهٔ گذشتم که اذوقه می اوردند و هیات
ایشان چنین بود و در فلان محل ایشانرا ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند و در فلان روز
و هنگام طلوع افتاب از عقبه بالا خواهند امد و در پیش قافله شتر گندم گونی خواهد بود چون روز شد
همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند چون افتاب طلوع کرد انچه فرموده بود بظهور امد * بیست
ونهم * انکه از جنگ تبوک مراجعت میفرمودند در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همگی بخدمت انحضرت
امدند گفتند الماء الماء یا رسول الله حضرت با بوهریره گفت که هیچ اب با خود داری گفت بقدر قدحی در مطهرهٔ
من مانده است فرمود که بیاور و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود در روایت دیگر دست مبارک در میان
قدح گذاشت اب از میان انگشتانش جاری شد و فرمود که هر که اب میخواهد بیاید و انقدر اب جاری شد
که جمیع سیراب شدند و مشکهای خود را پر کردند چون همه سیراب شدند خود تناول فرمود
و با بوهریره اب داد * سی ام * انکه حضرت خواهر عبد الله بن رواحهٔ انصاری را دیدند در ایام کندن

خندق که چیزی باخود دارد بر سیدند که بکجا میروی گفت این خرماها را برای برادرم عبد الله میبرم
فرمود که نزد من اور و از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و این خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه
بر روی انها پوشیدند و متوجه نماز شدند چون فارغ شدند نطعها پر از خرما شده بود صحابه را طلبیدند
هر یك انچه میخواستند خوردند و توشه بر گرفتند انچه ماند بان زن عطا فرمود * سی و یکم * انکه معجزه پیغمبر
در سفری بودند و صحابه بسیار گرسنه شدند فرمود که هر که توشهٔ باخود دارد برای ما بیاورد چند نفر
اوردند مجموع بقدر یکصاع شد پس نطعها و جامها طلبیدند و این یك صاع خرما را بر روی نطعها
ریختند و بجامها مستور گردانیدند دعا فرمودند خدا انقدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تامدینه همگی
توشه داشتند * سی و دویم * انکه از بعضی سفرها مراجعت میفرمودند جمعی بر سر راه امدند و گفتند ایضا
یا رسول الله چاهی داریم که در هنگام وفور اب بر سر ان چاه اجتماع می نماییم و ابش که کم میشود براههای
دیگر که حوالی ماست متفرق میشویم اب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده اند از رفتن بر سر ان اها
دعا بکن که اب ما زیاده شود حضرت اب دهان در چاه ایشان انداخت چندان اب ایشان زیاده شد که
عمق او را ندانستند چون این خبر بمسیلمهٔ کذاب رسید اب دهان در چاهی افکند که ابش زیاد شود
به نحوست او ان چاه خشك شد * سی و سیم * انکه چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سراقه بن جعشم را ایضا
رها کرد تیری از جعبه بیرون اورد و بنشانه بانحضرت داد و التماس نمود که چون بر اعیان من برسید این
تیر را بایشان بدهید و انچه احتیاج باشد از مطعومات از مال من بگیرید چون حضرت بایشان رسیدند
بزی هدیه اوردند که ابستن نبود و شیر نداشت حضرت دست با برکت بر پستان بز مالیدند فی الحال
حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندانکه ظرفها را پر کردند * سی و چهارم * انکه مهمان زنی ایضا
شدند که او را ام شریك میگفتند مشکی نزد انحضرت اورد که اندکی روغن در ان بود حضرت باصحابه
تناول فرمودند و دعا فرمودند برای ان زن ببرکت حضرت تا ان زن زنده بود روغن از ان مشك
بیرون می اورد و تمام نمیشد * سی و پنجم * انکه چون سورهٔ تبت نازل شد در مذمت ابولهب و زنش ایضا معجزه پیغمبر ۵۳
ام جمیل زن او سنگی بر گرفت و بطلب حضرت امد چون پیدا شد ابو بکر بحضرت گفت که یا رسول الله
ام جمیل می اید خشمناك و سنگی در کف دارد میخواهد بر تو زند حضرت فرمود که مرا نخواهد دید چون
نزدیك شد از ابو بکر احوال انحضرت را پرسید که کجاست ابو بکر گفت هر جا که خدا خواهد نمیدانم او گفت
که اگر او را میدیدم این سنگ را بر او می انداختم او مرا هجو کرده است بحق لات و عزی که من نیز شاعرم
و او را هجو میتوانم کرد چون او برفت ابو بکر گفت چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید حضرت
فرمود که خدا میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیدهٔ او بر من نیفتاد پس فرمود که از جملهٔ معجزات
کتابی است که گواه بر حقیت خود و جمیع کتابهای گذشته است و عقلهای متفکران در کمال ان حیرانست


با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم بطول می انجامد انیهود گفتند که ما چه دانیم که انچه از معجزات
بیان کردی راستست حضرت امام موسی عم فرمود که ما چه دانیم که انچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر
میکنید حقست ایشان گفتند که بنقل نیکان و راستگویان ما علم بهم رسانیده ایم حضرت فرمود که پس
در اینجا نیز بدانید حقیت اینها را بخبر دادن طفلی که از خلقی یاد نگرفته و بعلم الهی دانسته و اصل خبر
دادن او گواه حقیت است ایشان همه گفتند که گواهی میدهیم که خدا یکیست و محمد فرستاده او ست و شما
پیشوایان و امامان و حجتهای خدایید بر خلق انگاه حضرت صادق عم برجست و پیشانی حضرت امام
موسی عم را بوسید فرمود که تویی امام و حجت الهی بعد از من پس جمیع ان گروه را خلعت داد و نوازش
نمود و زرها عطا فرمود و با اسلام کامل برگشتند بدانکه اگر کسی اندك بصیرتی داشته باشد و در احوال
و اطوار انحضرت و اهل بیت او عم نظر نماید میداند که ایات صدق و حقیت ایشان نهایت ندارد هر حدیثی
از احادیث ایشان معجزهٔ کاملیست برای حقیت ایشان و همیشه اثار فیض ایشان بشیعیان میرسد و بتوسل
ایشان مطالب ایشان محصل میگردد و ابواب فیض ببرکت ایشان بر خلق مفتوح میگردد دلهای روشنی که
بسیار شدیدهای معیوب را کور میگرداند زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشانست که دیدهٔ جمعی را
نابینا کرده است دوست و دشمن همه اعتراف بفضل و بزرگواری ایشان دارند هر یك از ایشان
دلیلند بر حقیت خود و امامت باقی ائمه بلکه بر وجود واجب الوجود و کمال علم او و کمال قدرت او
و جمیع کمالات او صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین * فایدهٔ رابعه * باید دانست که پیغمبر ما بنص
قران مبعوث بر کافهٔ عالمیانست از ادمیان و جنیان و خاتم پیغمبرانست که بعد از او پیغمبری نمیباشد ان جناب
و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا اخر عمر معصوم و منزهند و باید اعتقاد داشت
موافق احادیث متواتره که پدران انحضرت تا حضرت ادم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده اند و از کفر و
شرك مبرا بوده اند و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده اند مادران انحضرت تا حوا همگی مطهرات
از زنا و بدیها بوده اند و انچه اهل سنت لعنهم الله در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده اند از چیزهایی که
مستلزم نسبت گناهست بانجناب یا بغیر او از پیغمبران یا متضمن نسبت کفر و شرکست بپدر و مادر انحضرت
یا یکی از اجداد انحضرت همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست چون خلیفههای ثلاثه ایشان
بانواع کفر و فسق و بدیها اراسته بودند از برای انکه قباحت از ادو نظرها برطرف کنند هر یك از پیغمبران
و ائمه و اوصیا خطاها و بدیها نسبت کرده اند بعضی از منافقان یهود در میان مسلمانان بودند که چیزها
از کتب خود که محض افترا بود در میان مسلمانان نقل میکردند و اکثر تواریخ اهل سنت بایشان منتهی
میشود لهذا این حقیر یکجلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته ام که تواریخ ایشان بنحوی که از اهل
بیت عم بما رسیده مضبوط گردد و انشاء الله در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد بعد از اتمام بفارسی
در بیان آنکه باید دانست که پیغمبر ما بنص قرآن مبعوث بر کافهٔ عالمیانست

در بیان بعضی از اوصاف و شمایل حضرت رسول

ترجمه نمایم که تواریخ اهل سنت و یهود و خطایی که نسبت بپیغمبران عالیشان داده اند از میان مسلمانان برطرف شود و توضیح بعضی از این مطالب که مذکور شد با سایر اوصاف انحضرت در فصول بعد از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد* فایدهٔ خامسه* در بیان بعضی از شمایل و اوصاف انحضرتست ابن بابویه رحمه الله باسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن و الانس علی ابن موسی الرضا عم از ابای کرام عظام او صم که حضرت امام حسن صم فرمود که از هند بن ابی هاله پرسیدم از حلیه و شمایل حضرت رسالت پناه صم و هند وصاف انحضرت بود بسیار بیان اوصاف شمایل انحضرت میکرد گفت که رسول خدا عظیم الشان بودند در نظرها و جلالت و فخامت ایشان در دلها و سینها جا کرده بود روی انحضرت نور میداد و میدرخشید مانند ماه شب چهارده میانه بالا بودند نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه سر مبارک ایشان کوچک نبود و در موی سر ایشان شکنها و حلقها بود که موجب زینت میشد اگر بندرت بسیار بلند میشد و حصه میکردند که محل مسح کشاده باشد و غالب اوقات اندر بود در بلندی که بنرمهٔ کوش میرسید چون در میان عرب در ان زمان سر تراشیدن بسیار بد نما بود در غیر حج و عمره سر نمیتراشیدند زیرا که می باید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بد نماید و رنگ مبارک ایشان سفید بسیار نورانی بود موافق چند حدیث دیگر بسرخی امیخته بود و کشاده پیشانی بودند و ابروهای ایشان بلند و مقوس بود و نازک کردیده تا تمام شده بود اما پیوسته نبود و در بعضی از احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود انچه در این حدیث است مشهورتر است و در میان دو ابرو ایشان رگی بود که در هنکام غضب پر میشد و بلند میکردید و بینی انحضرت کشیده و بلند بود و در میانش اندک برامدکی داشت و سرش نازک بود پیوسته نور از ان می تافت و موی ریش انحضرت انبوه بود و تنک نبود در خود انحضرت برامدکی نبود و هموار بود دهانش بسیار کوچک نبود و دهان خورد نزد عرب بسیار مذموم است دندانهای منورشان بسیار سفید و نازک و از یکدیگر کشاده بود موی نازکی از میان سینه شان روییده بود و تا ناف بمثابه خطی ممتد کردیده و کردن شریفشان بمثابه کردن صورتی بود که از نقره ساخته باشند و جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا جمیع اجزای ترکیب بدنشان معتدل و متناسب بود و وسط بود نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر سینه و شکم باهم برابر بود میان شانها کشاده و عریض بود و سرهای استخوانها قوی بود بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود بغیر خطی از مو که در میان سینه شان بود دیگر بر سینه و شکم موی نبود و بر ذراعین و کتفها ایشان مو روییده بود کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود و کفها ایشان بضخامت مایل بود نزد عرب دست بزرگ بسیار پسندیده است و پاهای ایشان نیز سخیم بود و انکشتانشان کشیده و بلند بود و ساعد و ساق مبارکشان صاف بود کره و ناهمواری نداشت و کود کف پای شریفشان میانه بود نه بسیار کود بود و نه هموار پشت



صفت سخن گفتن پیغمبر

در بیان اینکه حضرت رسول در خانه چه قسم سلوک میفرمودند

با ایشان در نهایت نرمی و همواری بود بحدی که اگر ابی بران میریختند هیچ برو پیش بند نمیشد چون راه میرفتند بروش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمیکشیدند بلکه بر میداشتند بقوت اما بتانی میرفتند و تند نمی رفتند و کردن نمیکشیدند در هنکام راه رفتن سر مبارک به پیش می افکندند مانند کسی که از بلندی بزیر اید اگر با کسی سخن میکفتند بروش متکبران بکوشهٔ چشم نظر نمیکردند بلکه بتمام بدن میکشتند و متوجه او میشدند نظر حضرت غالب اوقات بر زمین بود بسوی مردم کم نظر میافکندند و باسمان کم نکاه میکردند از روی حیا چون بکسی نظر می فرمودند چشم نمیکشودند که بتمام دیده نظر کنند بلکه بخضوع نظر می فرمودند هر کرا میدیدند مبادرت بسلام میکردند فرمود که از هند صفت سخن کفتن جدم را پرسیدم کفت که انجناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند پیوسته مشغول تفکر بودند راحت از برای خود نمی پسندیدند و عبث سخن نمیفرمودند متکبرانه سخن نمیکفتند بلکه دهان را از سخن پر میکردند و کلمات جامعه میفرمودند که در کلمهای اندک معانی بسیار مندرج بود کلامشان فصل کننده و تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریرشان نبود و کلام نارسا از مطلب نبود و نرم طبیعت و خوش خلق بودند غلظت و خشونت هرکز نمیکردند کسی را حقیر نمیشمردند و خفیف نمیکردند نعمت را عظیم میشمردند اکرچه اندکی باشد و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمیفرمودند و لیکن مطعومات را مدح بسیار هم نمیکردند هرکز برای امور دنیا بغضب نمی امدند و از کسی ازرده نمیشدند اما چون بحق میرسیدند دوست و دشمن نمیدانستند از برای خدا اکر غضب میفرمودند هیچ چیز با ایشان مقاومت نمیکرد و ایستادکی میفرمودند تا حق را بمقر خویش قرار میدادند چون اشاره میفرمودند بجانبی بتمام دست اشاره میفرمودند نه بانکشت بعضی نکتهٔ کفته اند که تا فرق شود میان اشارهٔ که در هنکام شهاده کفتن میکردند و اشارهای دیکر و در مقام تعجب دست را میکردانیدند و حرکت میدادند در امری که از برای خدا غضب میفرمودند بسیار متوجه میشدند و اهتمام میفرمودند چون فرحی رو میداد نظر بزیر می افکندند که بسیار اثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نکردد و اکثر خندهٔ انحضرت تبسم بود که صدا ظاهر نمیشد و لیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانیشان مانند تکرک ظاهر میشد پس حضرت امام حسین عم فرمود که من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول صم در خانه چه سلوک میفرمودند فرمود که هرکاه که میخواستند بخانه تشریف میبردند و اوقات خود را در خانه بسه قسمت میفرمودند یک جزو را برای عبادت مقرر میساختند و یک جزو را صرف اهل و زنان میکردند و یک جزو را برای راحت خود میکذاشتند ان جزوی که برای خود کذاشته بودند صرف مردم میفرمودند و خواص و عوام اصحاب را مرخص میفرمودند که سوالات و مطالب عرض میکردند و در هنکامی که با مردم معاشرت میفرمودند اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم میفرمودند بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی

دو حاجت و بعضی سه حاجت در خور حاجت ایشان مشغول ایشان میشدند انچه صلاح ایشان و جمیع امت
دران بود بیان میفرمودند و میفرمودند که حاضران انچه از من شنیده اند بغایبان برسانند اگر کسی حاجتی
بمن داشته باشد و نتواند رساند شما حاجت او را بمن برسانید بدرستی که هر که بصاحب سلطنتی برساند
حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد خدا در روز قیامت قدمش را ثابت
دارد بر صراط و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمیشد صحابه بنزد او می امدند
طلب کنندگان دین چون بیرون میرفتند هادیان مردم بودند و انچه شنیده بودند میرسانیدند بدیگران

در بیان جلوس حضرت

فرمود پرسیدم که در بیرون اداب انحضرت چون بود فرمود که چون بمیان مردم می امدند سخن نمیفرمودند
مگر چیزی که نافع باشد و با مردمان الفت میفرمودند و ایشانرا امر بالفت میفرمودند و بزرگ هر قومی را
گرامی میداشتند و بر قوم خود او را والی می ساختند و مردم را از عذاب الهی میترسانیدند و از ایشان
در حذر می بودند و لیکن خلق و خوشروئی و لطف خود را از هیچ کس منع نمیفرمودند و جستجوی
اصحاب خود میفرمودند و احوال ایشان می پرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان می پرسیدند انچه
از احوال بد ایشانرا مطلع میشدند ایشانرا منع میفرمودند و قباحت انرا بایشان می فهمانیدند و کارهای
نیك ایشانرا تحسین میفرمودند و پیوسته احوال شریف ایشان بر یك نسق بود اختلاف در احوال و
اطوار شان نبود هرگز غافل نمیشدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند و در باب حق تقصیر
نمیفرمودند و از حق تجاوز نمی نمودند انجمعی که نزد انحضرت بودند کسی را بهتر میدانستند و گرامی
تر میداشتند که نسبت بمسلمانان خیرخواه تر باشد و کسی مرتبه اش نزد انحضرت عظیم تر بود که مواسات
و معاونت مومنان بیشتر کند فرمود که پرسیدم از کیفیت جلوس انحضرت در مجالس فرمود که در مجلسی
نمی نشستند و بر نمی خواستند مگر بیاد خدا و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمیفرمودند که همیشه
در انجا نشینند هر جا که اتفاق می افتاد می نشستند و نهی میفرمودند از اینکه در مجالس مردم برای خود
جای معینی قرار دهند و اگر بمجلسی وارد میشدند در اخر مجلس می نشستند و مردم را نیز باین امر
میفرمود که تلاش بالانشینی نکنند هر یك از اهل مجلس را نوازش میفرمودند بحدی که هر یك گمان
میکردند که نزد انحضرت گرامی تر از دیگرانند با کسی که می نشستند بر نمیخواستند تا رفیق او برنخیزد و کسی
که از ان جناب سوالی می نمود بر نمیگشت مگر باینکه حاجت او را برآورده بودند یا بعذری او را راضی
کرده بودند خلق او جمیع مردم را فرا گرفته بود با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق نزد او
مساوی بودند مجلس انحضرت مجلس حلم و حیا و راستی و امانت بود صداها در ان مجلس بلند نمیشد
و عیب کسی در حضور انحضرت مذکور نمیشد خطا و بدی ان مجلس شریف مذکور نمیشد زیرا که
بدی نداشت همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صله و احسان بودند یکدیگر را بتقوی میداشتند



در بیان آنکه سلوک حضرت با اهل مجلس چون بود

با تواضع و شکستگی سر میکردند پیران را تعظیم میکردند و خوردان را رحم میکردند کسی که
حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار میکردند که اول او سوال نماید و حق غریبان را رعایت
میکردند فرمود که پرسیدم که سلوك انحضرت با اهل مجلس چون بود فرمود که با همگی خوشرو و خوش
خلق بودند کسی از پهلوی انحضرت ازاری نمیدید و درشت نبودند و تندخو نبودند و صدا بلند
نمیکردند و دشنام نمیدادند و کلمهٔ بدی از ایشان صادر نمیشد و عیب مردم را ذکر نمیکردند و مداحی
مردم نمیفرمودند اگر بدی میدیدند تغافل میفرمودند و هیچ دشمنی از ایشان مایوس نبود و هیچ امید
واری از انجناب ناامید نمیشد و سه چیز را از خود دور کرده بودند مجادله نمیفرمودند بسیار حرف
نمیفرمودند و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمیشدند و سه چیز از امور مردم را ترك کرده بودند
کسی را مذمت نمیفرمودند و عیب جوئی کسی نمیکردند و لغزشهای مردم را پی نمیرفتند و سخنی
نمیفرمودند مگر کلامی که در ان امید ثوابی داشته باشند چون شروع بسخن میفرمودند اهل مجلس چنان
خاموش میشدند و سرها بزیر می افکندند که گویا مرغ بر بالای سر ایشان نشسته و این مثلیست در میان
عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن چون ساکت میشدند ایشان سخن میگفتند در حضور انحضرت
منازعه نمیکردند در میان سخن یکدیگر سخن نمیگفتند با ایشان در خنده و تعجب موافقت میفرمودند
اگر غریبی می امد خلاف اداب او را عفو میفرمودند و اگر بی ادبانه حرف میگفت از او میگذرانیدند
و صحابه را نصیحت میفرمودند که اگر صاحب حاجتی بیابید او را اعانت کنید و بمن برسانید و قبول ثنا نمیفرمودند
از مداحان مگر کسی که در برابر نعمتی باندازه مدح کند و در میان سخن کسی سخن نمیفرمودند تا او حرف

در بیان سکوت حضرت

خود را اتمام میکرد مگر اینکه از حد تجاوز میکرد و بدی میگفت که او را نهی میفرمودند یا بر میخواستند
فرمود که پرسیدم از سکوت انحضرت فرمود که سکوتشان بر چهار قسم بود یا بر سبیل حلم بود که در برابر
درشتگوئی ساکت میشدند یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود یا از برای این بود که اندازهٔ
ملاطفت هر یك را ملاحظه میفرمودند که جمیع را در گوش دادن بسخن ایشان و نظر کردن بسوی ایشان
در یکمرتبه بدارند یا تفکر در امور دنیا و اخرت میفرمودند انحضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند پس
هیچ امری ایشان را از جا بدر نمی اورد و از هیچ ناخوشی بطیش نمی امدند و چهار خصلت دران حضرت
مجتمع شده بود کارهای خیر را اخذ میفرمودند که مردم پیروی ایشان نمایند و جمیع قبایح را ترك
میفرمودند که مردم نیز ترك کنند و رای خود را بکار میفرمودند در چیزی که صلاح امت در ان بود
و قیام بامری مینمودند که خیر دنیا و اخرت ایشان را در ان میدانستند کلینی بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر عم روایت کرده است که در رسول خدا سه صفت بود که در هیچ کس غیر انحضرت نبود سایه
نداشت و از هر راهی که میگذشت تا دو روز یا سه روز بعد از ان هر که میگذشت از بوی خوش

مید انست که حضرت از این راه عبور فرموده و هیچ سنکی و درختی نمیکذشت مکر اینکه انحضرت را سجده
تعظیم میکردند بسند دیکر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حضرت رسالت پناه را در شب
تاریك میدیدند نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه در اخبار دیکر وارد شده است شبهای
تار که حضرت در کوچها عبور میفرمودند نور چهرهٔ مبارکش بر هر در و دیوار می تابید مانند ماهتاب
در حدیث دیکر از حضرت امیر المومنین عم وارد است که انحضرت در هر مجلسی که می نشستند نوری
از جانب راست و از جانب چپ انحضرت ساطع بود که مردم میدیدند منقول است که یکی از زنان انحضرت
در شب تاری سوزنی کم کرده بود انحضرت که داخل حجرهٔ او شد بنور روی انحضرت ان سوزن را یافت
و عرق مبارك انحضرت را میکرفتند و داخل بوهای خوش میکردند هیچ شامهٔ تاب ان نماورد در هر ظرفی
که مضمضه میکرد بمثابهٔ مشك خوشبو میشد و هرکز مرغی از بالای سر انحضرت پرواز نمیکرد و از پشت
سر میدید چنانچه از پیش رو میدید در خواب و بیداری بیك نحو می شنید در بعضی اخبار امده که
چون مهر نبوت را میکشود نورش بر نور افتاب زیادتی میکرد هرکز مدفوع انحضرت را کسی ندید زمین
فرو میبرد و بر چهار پایی که سوار میشد هرکز پیر نمیشد تا مردن و بر هر درختی که میکذشت بر انحضرت
سلام میکرد و هرکز مکس و حیوانات دیکر بر بدن ان حضرت نمی نشست و رعب انحضرت یکماهه راه
در دلها تاثیر میکرد از حضرت امیر المومنین عم منقول است که هرکز انحضرت نان کندم تناول نفرمود و از نان
جو هرکز سه مرتبه متوالی سیر نخورد چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی بچهار درهم مرهون بود هیچ
طلا و نقره از او نماند با انکه عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار بدست او امده بود روزی
بود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت می فرمود شب سائل می امد سوال میکرد میفرمود
و الله که نزد ال محمد امشب یکصاع جو و یکصاع کندم و یکدرهم و یکدینار نیست منقول است که بر الاغ
بی پالان سوار میشدند نعلین خود را بدست مبارك پینه می کردند و بر اطفال سلام میکردند بر روی
زمین با غلامان چیزی تناول میفرمودند و میفرمودند که بروش بندکان می نشینم و بروش بندکان
طعام میخورم کدام بنده از من سزاوار تر است بتواضع و بندکی خدا اکر غلامی یا کنیزی انحضرت را بکار
میخواند اجابت می فرمودند و عیادت بیماران فقرا میکردند مشایعت جنازها میفرمودند باسانید معتبره
منقول است که ملکی از جانب خداوند عالمیان بنزد انحضرت امد و کفت خدا سلامت میرساند که اکر
خواهی صحرای مکه را تمام برای تو طلا میکنم سر بسوی اسمان کرد فرمود که خداوندا می خواهم یکروز
سیر باشم و ترا حمد کنم یك روز کرسنه باشم و از تو طلب نمایم خواستم که این رساله بذکر قلیلی از مکارم
اخلاق انحضرت معطر کردد اکرنه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهدهٔ ذکر صد هزار یك اوصاف
ان جناب بیرون نمیاید* ثم حب اهل بیتی الذین اذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا یعنی بعد از



در بیان انکه هیچ عصری خالی از امام نمیباشد

اقرار برسالت محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور کردانیده و ایشان را
معصوم و مطهر کردانیده از جمیع کناهان و بدیها پاك کردانید نبی بدانکه در این حدیث حضرت اشاره
فرموده اند باینکه ایهٔ تطهیر در شان اهل بیت عم نازل شده و این ایه یکی از دلایل عصمت و امامت ایشانست
در کتب اصحاب تفاصیل این امور مذکور است اما بعضی از ان مطالب را در ضمن چند تنویر بر سبیل اجمال
بظهور می رسانیم *تنویر اول* در بیان انکه هیچ عصری خالی از امام نمی باشد و ان امام از جانب خدا
می باید منصوب باشد بدانکه امامت عبارت است از اولی بتصرف و صاحب اختیار بودن در دین و
دنیای امت بجانشینی حضرت رسول صم و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت
ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان بدون قیمی و رئیسی میسر نمیشود چنانچه حضرت امام رضا عم
در علل فضل بن شاذان فرموده است که چون خداوند عالمیان مردم را بامری چند تکلیف فرمود
و اندازهٔ چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخت و امر فرمود که ایشان از حدود تعدی نکنند
که مورث فساد ایشانست پس ناچار است که بر ایشان امینی بکمارد که مانع ایشان کردد از تعدی کردن
و ارتکاب محارم نمودن زیراکه اکر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسدهٔ
که بدیکری عاید کردد ترك نخواهد کرد چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم پس لهذا خدا قیمی
و امامی برای ایشان مقرر فرموده که ایشان را منع نماید از فساد و حدود و احکام الهی را در میان ایشان
جاری سازد چنانچه ظاهر است که هیچ فرقهٔ از فرق و ملتی از ملل تعیش و بقای ایشان بدون سرکردهٔ
و رئیسی نبوده چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی کذارد از امامی که مصلح احوال ایشان
باشد و با دشمنان ایشان محاربه نماید و غنایم و صدقات را در میان بعدالت قسمت نماید و اقامت جمعه
و جماعت در میان ایشان بنماید و دفع شر ظالم از مظلوم بکند ایضا اکر امامی در میان مردم نباشد که حافظ
دین پیغمبر باشد هر اینه ملت مندرس شود و دین برطرف شود و احکام الهی متغیر و متبدل کردد
و ارباب بدع و ملاحده در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند و شبهها در میان مسلمانان
پیدا کنند زیراکه خلق چنانچه می بینیم همکی ناقصند و در طبایع و راهای ایشان اختلاف بسیار است
هر یك بخواهش خود رایی اختراع می نمایند پس اکر حافظی از برای دین نباشد دین بزودی باطل
میشود بسند معتبر منقولست که جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق عم در خدمت انحضرت نشسته
بودند و هشام بن الحکم در میان ایشان بود و او در سن شباب بود حضرت از او پرسیدند که ای هشام کفت
لبیك یا بن رسول الله فرمود که مرا خبر نمیدهی که با عمرو بن عبید بصری چه بحث کردی و عمرو از علمای
اهل سنت بود هشام کفت فدای تو کردم من حیا میکنم و زبان من یارای ان ندارد که در حضور تو چیزی
بیان کنم حضرت فرمود که انچه ما شما را امر میکنیم می باید اطاعت کنید هشام کفت که من او از ٔعمرو بن

عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره افاده میکند ببصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و بمسجد
در امدم دیدم که او نشسته و حلقهٔ بزرگی برگرد او نشسته اند او دو جامهٔ سیاه پوشیده یکی را لنگ کرده
و یکی را ردا کرده مردم از او سوال میکنند داخل مجلس شدم بدو زانو در اخر ایشان نشستم و گفتم
ایها العالم من مرد غریبم رخصت میفرمایی که از تو سوالی کنم گفت بلی پرسیدم که چشم داری گفت ای
فرزند این چه سوالیست که میکنی گفتم سوال من چنین است و جواب میخواهم گفت بپرس اگرچه سوال
تو احمقانه است باز دیگر پرسیدم که چشم داری گفت بلی گفتم بان چه چیز را می بینی گفت رنگها و
شخصها را بان می بینم پرسیدم که بینی داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می اید گفت بوها را بان می شنوم
پرسیدم که دهان داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می اید گفت مزهٔ چیزها را بان می یابم گفتم زبان داری
گفت بلی پرسیدم که بچه کار تو می اید گفت بان سخن میگویم پرسیدم که گوش داری گفت بلی گفتم بان
چه کار میکنی گفت صداها را می شنوم پرسیدم که دست داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می اید گفت
چیزها را بان برمیگیرم پرسیدم که دل داری گفت بلی گفتم بچه کار تو می اید گفت بان تمیز میکنم میان
چیزهایی که بر این اعضا و جوارح وارد میشود گفتم ایا این جوارح از قلب مستغنی نیستند گفت نه گفتم
چرا این اعضا را بان احتیاجست با انکه اینها صحیح و سالمند و نقصی ندارند گفت ای فرزند وقتی که این
جوارح شک میکنند در وقتی که بوییده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا لمس کرده باشند رجوع
بقلب میکنند و از حکم میسازند که انچه معلوم است متیقن میسازد و شک را زایل میگرداند گفتم پس
خدا دل را در بدن ادمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است گفت بلی گفتم پس
ناچار است از دل و بدون ان امور جوارح مستقیم نمیشود گفت بلی گفتم ای ابا مروان انصاف بده که خدا
اعضا و جوارح بدن ترا بخود نگذاشته تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که انچه درست یافته اند تصدیق
ایشان بکند و انچه در ان شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند و تمام این خلق را در حیرت
و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی بهمرسانند باو
رجوع کنند و رفع حیرت از ایشان بکند پس ساکت شد بعد از زمانی ملتفت شد و گفت تو هشام نیستی
گفتم نه گفت با او همنشینی کردهٔ گفتم نه گفت پس از اهل کجایی گفتم از اهل کوفه ام گفت پس البته
تو هشامی برخواست و مرا در بر گرفت و بجای خود نشانید تا من حاضر بودم سخن نگفت پس حضرت
صادق عم تبسم فرمود و گفت ای هشام این سخن را از که اموخته بودی گفت یابن رسول الله چنین بر زبانم
جاری شد حضرت فرمود که ای هشام والله که انچه تو ملهم شدهٔ در صحف ابراهیم و موسی نوشته است
از حضرت علی بن الحسین عم مرویست که فرمود که ماییم امامان و مسلمانان و حجتهای خدا بر عالمیان
و سید و بزرگ مومنان و پیشوای شیعیان و اقای مومنان ماییم امانان اهل زمین از عذاب خدا چنانچه



ستارها امانان اهل اسمانند و ماییم انجماعت که ببرکت ما خدا اسمان را نگاه میدارد از اینکه بر زمین
افتد و نگاه میدارد ببرکت ما زمین و اهل زمین را از اینکه باب فرو روند و ببرکت ما باران را از
اسمان میفرستد و بشفاعت ما رحمت بر ایشان پهن میکند از برای ما نعمتها از زمین میرویاند اگر در زمین
امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند پس فرمود که از روزی که خدا ادم را خلق
فرموده هرگز زمین بی حجتی و خلیفهٔ نبوده یا ظاهر و مشهور یا غایب و مستور و از امام و خلیفه خالی نخواهد
بود زمین تا روز قیامت اگر نه این بود عبادت خدا در زمین نمیشد راوی میگوید که عرض کردم که
مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع می برند فرمود که مانند انتفاعی که مردم از افتاب زیر ابر می برند منقولست
از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر عم پرسیدم که مردم را چه احتیاج است بپیغمبر و امام فرمود که
از برای اینکه عالم بر صلاح خود باقی بماند زیرا که حقتعالی عذاب را دفع میکند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام
در میان ایشان هست چنانچه حقتعالی بپیغمبر فرمود که خدا ایشان را عذاب نمی کند و حال انکه تو در میان
ایشان هستی و پیغمبر فرمود که ستارها امانان اهل اسمانند و اهل بیت من امانان اهل زمینند چون ستارها
از اسمان برطرف شود قیامت ایشان قایم شود چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین
بر پا شود و مراد باهل بیت انجماعتند که خدا فرموده است که ای گروه مومنان اطاعت نمایید خدا را و
اطاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان امر از خود را و صاحبان امر از معصومان مطهرانند از جمیع گناهانند
که هرگز گناه و معصیت نمیکنند و همیشه از جانب خدا موید و موفق و مسددند و ببرکت ایشان خدا
بندگان را روزی میدهد و بیمن ایشان شهرهای خدا معمور است و برای ایشان اسمان می بارد
و از زمین گیاه می روید و با ایشان خدا مهلت میدهد گناهکاران را و عذاب خود را بزودی نمی فرستد
هرگز از روح القدس جدا نمی شوند و روح القدس از ایشان جدا نمی شود و هرگز ایشان از قران جدا
نمیشوند و قران از ایشان جدا نمی شود یعنی قران تمام نزد ایشان است و معنی قران را ایشان میدانند و
عمل به جمیع ان می نمایند و باسانید متواتره این مضامین از اهل بیت عم وارد شده باسنادهای معتبر
منقولست از حضرت صادق عم که اگر در زمین نباشد مگر دو نفر که یکی از ایشان البته امام خواهد بود باسناد
معتبر از انحضرت منقولست که جبرئیل بر رسول خدا صلعم نازل شد و گفت حقتعالی میفرماید که من هرگز زمین را
نگذاشتم مگر اینکه در او عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت مرا بخلق می شناسانید و از میان
پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود و هرگز نمیگذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و کسی نباشد
که حجت من باشد و خلق را بسوی من هدایت نماید و عارف بامر من باشد از برای هر قومی البته هدایت
کنندهٔ هست که سعادتمندان را هدایت می نماید و حجت مرا بر اشقیا تمام میکند ایضا از انحضرت
باسانید معتبره منقولست که فرمود که هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند

اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را ببینند از دو اگر کم کنند کمی را تمام کند و اگر نه امور مسلمانان مختلط
و مشتبه شود و میان حق و باطل فرق نکنند و عقول سلیمه بر این مضامین حکم می نماید و این اخبار معتبره
متنبها تست و اگر کسی تفکر نماید مشتمل بر براهین حقه و اقعیه هست هر یک از این احادیث ایضاً دلایل
عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب مفصل مذکور است شاهد است بر اینکه امامت
بدون نص الهی نمیباشد و صاحب عقل مستقیم بعین الیقین میداند که خداوندی که جمیع جزئیات
احکام راحتی بیت الخلا رفتن و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرماید و بعقل مردم نگذارد
البته امر خلافت و امامت که اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشانست
بعقول ضعیفهٔ خلق نخواهد گذاشت و ایضاً جمیع پیغمبران وصی تعیین فرمودند چون پیغمبر آخر الزمان
وصی تعیین نفرماید با آنکه شفقت او نسبت بامت از جمیع پیغمبران بیشتر بود و پیغمبران دیگر را احتمال
مبعث پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود و آنحضرت میدانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود و ایضاً این
معلوم است که آنحضرت هرگز در ایام حیوة غیبتی اختیار نمیفرمود مگر اینکه خلیفهٔ نصب میفرمود پس در غیبت
کبری و ارتحال بعالم بقا چون تعیین نفرماید و ایضاً جمیع عالم را امر بوصیت میفرمود چون خود ترک
وصیت نماید و ایضاً چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد عصمت از شرایط امامت است و آن امر باطنیست
و بغیر علام الغیوب کسی بر آن اطلاع ندارد پس باید که از جانب خدا منصوب باشد و این مضمون
از حضرت صاحب الامر عم منقولست در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است لهذا اکثر آنرا ایرادمی
نماییم منقولست از سعد بن عبد الله قمی که از اکابر محدثین است که روزی مبتلا شدم بمباحثهٔ بدترین
نواصب و بعد از مناظرات گفت که وای بر تو و بر اصحاب تو شما گروه روافض مهاجرین و انصار را طعن
میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان می نمایید اینک ابو بکر بسبب زود مسلمان شدن از همه
صحابه بهتر بود و از بسکه پیغمبر او را دوست میداشت در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست
که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود
و حضرت علی بن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست که اگر کشته شود ضرری بامور
مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد پس گفت که ای گروه روافض شما میگویید
که عمر و ابو بکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و دبها انداختن را دلیل خود می آورید بگو که اسلام
ایشان از روی طوع و رغبت بود یا از روی اکراه با خود فکر کردم که اگر گویم از طوع و رغبت بود خواهد
گفت که پس نفاق چه معنی دارد و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه که جبری
نبوده و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری
نوشتم بزیاده از چهل سوال از مسایل مشکله و این دو مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن



عسکری عم بفرستم با احمد بن اسحق که وکیل آنحضرت بود در قم چون او را طلب کردم گفتند متوجه
سرمن رای شد من از عقب او روان شدم چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از
حضرت سوال کن با او رفیق شدم چون بدر دولت سرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت
فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان
صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بود و بخدمت حضرت فرستاده
بود چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم روی آنحضرت از بابت ماه شب چهارده بود در حسن
و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری بود در کمال حسن و جمال
و در سرش دو کاکل بود و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که بجواهر گرانبها و نگینها مرصع کرده بودند
یکی از بزرگان بصره بهدیه برای آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامهٔ بود و کتابتی میفرمود
و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداختند که آن طفل متوجه آن میشدند و خود کتابت میفرمودند پس
احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت بآن طفل فرمود که اینک هدایا و تحفهای شیعیان تواست
بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر عم فرمود که ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را
که از جمیع گناهان پاکست دراز کنم بسوی مالهای حرام و هدیهای رجس و باطل و بعد از آن حضرت
صاحب فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیانست تا حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن
اسحق یک کیسه را بیرون آورد حضرت صاحب عم فرمود که این از فلانست که در فلان محلهٔ قم میباشد
و شصت دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده
بود و فروخته است چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است و از کرایهٔ دکان سه
دینار است حضرت امام حسن عم فرمود که راست گفتی ای فرزند بگو چه چیز در این میان حرام است
تا بیرون کند فرمود که در این میان یک اشرفی هست بسکهٔ ری که بتاریخ فلان زده اند و تاریخش بر آن
نقش است و نصف نقشش محو شده است و یک دینار مقراض شدهٔ ناقصی هست که یک دانگ است
و حرام در این کیسه همین دو است وجه حرمتش اینست که صاحب این کیسه در فلان سال در فلان
ماه او را نزد جولاهی که از همسایگانش بود مقدار یکمن و نیم ریسمان بود مدتی بر این گذشت و دزد
آنرا دزدید آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیق نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریک
تر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروخت و این دو از قیمت آن جامهٔ است و
حرام است چون کیسه را احمد گشود دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر عم فرموده بود پیدا شد
برداشت و باقی را تسلیم نمود پس صرهٔ دیگر بیرون آورد حضرت صاحب عم فرمود که این مال فلان است
که در فلان محلهٔ قم میباشد و پنجاه اشرفی در این صره است ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود

که این اشرفیها قیمت کندمی است که میان او و برزکرانش مشترك بود و حصه خود را از یاده کیل کرد
و کرفت مال انهادر این میان است حضرت امام حسن عم فرمود که راست کفتی ای فرزند پس باحمد کفت
که این کیسهارا بردار و وصیت کن که بصاحبانش برسانند که مانمی خواهیم و اینها حرام است بعد از ان
فرمود ان جامهٔ که ان پیرزن برای ما فرستاده بیاور احمد کفت که او را در میان خرجین پنهان کرده بودم
فراموش کردم برخواست که بیاورد پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد بچه مطلب
امدهٔ کفتم شوق ملازمت تو مرا اورده است فرمود که ان مسائلی که داشتی چه شد کفتم حاضر است فرمود که
انچه را میخواهی از نور چشمم بپرس و اشاره بحضرت صاحب الامر فرمود کفتم ای مولی و فرزند مولای
من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المومنین عم کذاشت
حتی انکه در روز جمل حضرت امیر فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاك کردی
بان غش و فریبی که از تو صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اکر دست
از این عمل بر نمیداری ترا طلاق میکویم این چه طلاق بود که بعد از وفات بانحضرت مفوض بود
حضرت صاحب عم فرمود که حق سبحانه و تعالی شان زنان پیغمبر را عظیم کردانیده بود و ایشان را بشرف
مادر موءمنان بودن مخصوص ساخته بود حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین عم فرمود که این شرف
برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند هر یك از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند و بر تو خروج
کنند تو او را طلاق بکو و از این شرف بینداز پرسیدم که بابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این ایه که خداو
ند عالمیان بحضرت موسی میفرماید که * فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی * که ترجمه ظاهر لفظش
اینست که بکن نعلین خود را بدرستیکه تو در وادی پاکیزهٔ که طوی نام دارد بدرستیکه اتفاق علما است
که نعلین انحضرت از پوست میته بود لهذا خدا امر فرمود که بکند حضرت فرمود که هر که این سخن را
میکوید بر موسی افترا بسته است او را بارتبهٔ نبوت جاهل دانسته زیراکه خالی از این نیست که نماز موسی
در ان نعلین جایز بود یا نه اکر نماز جایز بود پوشیدن در ان بقعه نیز جایز خواهد بود هر چند ان مکان
مقدس و مطهر باشد اکر نماز در ان جایز نبود پس موسی حلال و حرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی
که در ان نماز نمیتوان کرد این قول کفر است کفتم پس شما مطلب الهی را بفرمایید فرمود که موسی
در وادی مقدس قرب بود و کفت خداوندا من محبت را برای تو خالص کردانیده ام و دل خود را
از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و امده بود برای ایشان اتش ببرد حقتعالی
فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اکر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیکران مطهر است
و اکر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی پس نعلین کنایه از محبتهاست چنانچه بعضی موءید این نقل
کرده اند که در عالم خواب که چیزها بمثالها بنظر می اید کفش مثال زنست کسی که خواب می بیند که



کفشش را دزد ببرد زنش میمیرد یا از او دور میشود سعد کفت دیکر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود
که این حروف از اخبار غیب است که خدا بحضرت زکریا خبر داده و بعد از ان بحضرت رسول صم
اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسماء مقدسهٔ ال عبا را باو تعلیم
نماید که در شداید بانها پناه برد جبرئیل امد و اسماء ایشانرا تعلیم انحضرت نمود چون حضرت زکریا نام محمد
و علی و فاطمه و حسن صم را یاد میکرد غم او برطرف میشد و خوشحال میشد چون نام مبارك حضرت
امام حسین عم را یاد میکرد کریه براو مستولی میشد و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که
خداوندا چرا نام ان چهار بزرکوار را که بر زبان میرانم غمهای من زایل میشود و مسرور میکردم و نام
ان عالیمقدار را که ذکر میکنم غمهای من بهیجان می امد و مرا از کریه طاقت نمی ماند پس خداوند عالم
قصهٔ شهادت و مظلومیت انجناب را بزکریا وحی فرمود و کفت کهیعص پس کاف اشاره بنام کربلاست
و ها هلاك عترت طاهره است و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود و عین عطش و تشنکی ایشان است
در ان صحرا و صاد صبر ایشان است چون زکریا این قصهٔ دردناك را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد
و کسی را نزد خود راه نداد مشغول کریه و زاری و ناله و بیقراری شد و مرثیه بر مصیبت انحضرت
میخواند و میکفت الهی ایا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش بدرد خواهی اورد ایا بلای چنین
مصیبتی را بساحهٔ عزت او را خواهی داد ایا علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید ایا چنین
درد و المی را بمنزل رفعت و جلال ایشان در خواهی اورد بعد از این سخنان میکفت که الهی مرا فرزندی
کرامت فرما که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود چون چنین فرزندی کرامت فرمایی مرا فریفتهٔ محبت
او کردان پس چنین کن که دل من در مصیبت ان فرزند چنان بدرد اید که دل محمد حبیب تو برای
فرزندش بدرد خواهد امد پس خدا یحیی را کرامت فرمود و مانند حضرت امام حسین بشهادت فایز
کردید و حضرت یحیی ششماه در شکم مادر بود و حمل حضرت امام حسین عم نیز ششماه بود پس عرض
کردم که بفرما که دلیل چیست براین که امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد فرمود که امامی اختیار
خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد کفتم امامی که موجب صلاح
ایشان باشد فرمود که چون میدانند که صلاح ایشان خواهد بود و حال انکه از ضمیر او خبر ندارند کاه
باشد که کمان کنند که مصلح است و اخر مفسد ظاهر شود از همین علت است که مردم نمیتوانند برای
خود امام تعیین نمایند پس فرمود که برای تایید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو انرا قبول
کند بکو که پیغمبرانی که خدا بخلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برکزیده و کتابها بر ایشان فرو
فرستاده و ایشان را موءید بوحی و عصمت کردانیده و ایشان علمهای هدایت امت اند و اختیار ایشان
از اختیار جمیع امت بهتر است موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند ایا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان

یك کسی را از میان امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود و برکزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان کمان
کنند که او مومن است کفتم نه فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی براو از اعیان
خود و بزرکان لشکر خود هفتاد کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مومن میدانست و مخلص
و معتقد میشمرد ایشانرا و اخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانچه خدا حال ایشانرا بیان فرموده پس
هرکاه برکزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بکمان اینکه اصلح امت است وافسد امت ظاهر شود پس چه اعتماد
باشد بر مختار و برکزیدهٔ عوام ناس که خبر از مافی الضمیر مردم ندارند و مهاجرین و انصار که بر سرایر مردم
اطلاع ندارند پس باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بضمایر و خفیات امور است بعد از ان
باعجاز فرمود که ای سعد خصم تو میکفت که حضرت رسول ابو بکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست
که او خلیفه است مبادا کشته شود چرا در جواب نکفتی که شما روایت کرده اید که پیغمبر صم فرموده که
خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را بعمر چهار خلیفه قسمت کرده اید پس بکمان
فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس اکر این معنی باعث بردن بغار بود بایست که همه را با خود ببرد
و بنا بر انکه تو میکوئی انحضرت در باب ان سه خلیفهٔ دیکر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترك کرده و حق
ایشان را سبك شمرده انچه ان خصم تو از تو پرسید که اسلام ابو بکر و عمر بطوع بود یا بکراهت چرا نکفتی
که طوعا بود اما از برای طمع دنیا زیرا که ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و ایشان از روی توریه و
کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان میخواندند و میکفتند او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه
خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بخت نصر خواهد بود اما دعوای پیغمبری خواهد کرد و از کفر
و عناد میکفتند که پیغمبر نیست اما بدروغ دعوی خواهد کرد چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان
از روی کفتهٔ یهود بظاهر کلمتین کفتند از برای طمع این که شاید و لایتی و حکومتی حضرت بایشان
بدهد و در باطن کافر بودند چون در اخر مایوس شدند با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای
خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاك
کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید
و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المومنین عم از روی طمع بظاهر بیعت کردند
که حضرت بهریك از ایشان و لایتی و حکومتی بدهد چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج
کردند و بجزای عمل خود در دنیا و اخرت رسیدند سعد کفت که چون سخن تمام شد حضرت امام
حسن برای نماز برخواستند و حضرت صاحب الامر عم با ایشان برخواستند من برکشتم احمد ابن اسحق را
در راه دیدم که کریان می اید کفتم چرا دیر امدی و سبب کریه چیست کفت ان جامهٔ که حضرت فرمود
پیدا نشد کفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برکشت و صلوات بر محمد و ال محمد



می فرستاد و کفت همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و برو پیش نماز میکردند سعد کفت
که حمد الهی کردیم چند روز که در انجا بودیم هر روز بخدمت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را
نزد حضرت ملازمت میکردیم چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت انحضرت
رفتیم احمد در خدمت ایستاد و کفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیك شده و محنت مفارقت تو بسیار
دشوار است از خدا سوال میکنم که صلوات فرستد بر جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت
سیده نساء و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر امامهٔ طاهرین پدرانت و بر تو صلوات فرستد
و بر فرزندت از خدا طلب می نماییم که شان ترا رفیع کرداند و دشمن ترا منکوب کرداند و این اخر دیدن
ما نباشد جمال ترا چون این را بکفت حضرت کریست که قطرات کریه از روی مبارکش فرو ریخت
و فرمود که ای پسر اسحق در دعا زیاده مطلب که در این برکشتن بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد
چون این را شنید بی هوش شد چون بهوش امد کفت از تو سوال می نمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف
سازی بجامهٔ که کفن خود کنم حضرت دست بزیر بساط کردند و سیزده درهم بدر اوردند و فرمودند که
این را بکیر و از غیر این زر خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا
ضایع نمیکند سعد کفت چون برکشتیم بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعبی
او را عارض شد که از خود مایوس شد چون به حلوان رسیدیم در کاروان سرا فرود امدیم و احمد
شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می بود و بعد از زمانی کفت همه بروید و مرا تنها بکذارید
ما هریك بجای خود برکشتیم چون نزدیك صبح شد چشم کشودم کافور خادم حضرت امام حسن عسکری
را دیدم میکوید که خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای
شما خیر کرداند از غسل و کفن احمد فارغ شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همهٔ شما کرامی تر بود
نزد امام و پیشوای شما این را بکفت و از نظر ما غایب شد پس ما برخواستیم و با کریه و نوحه او را دفن کردیم
رحمه الله تعم ابن بابویه علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که خدا پیغمبر خود را
صد و بیست مرتبه بمعراج برد و در هر مرتبه تاکید در باب امامت و وصایت امیر المومنین و امامهٔ عم زیاده
از واجبات دیکر فرمود کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی عم که پدرم حضرت صادق عم
کفتم که نه چنین بود که حضرت امیر المومنین عم نامهٔ وصیت خود را نوشت که پیغمبر صم میفرمود و
انحضرت می نوشت و جبرئیل و ملائکهٔ مقربین کواه شدند فرمود که ای ابو الحسن چنین بود و لیکن چون
نزدیك وفات حضرت رسالت صم شد نامهٔ نوشته جبرئیل اورد با امینان خدا از ملائکه و جبرئیل کفت
یا محمد امر کن که بیرون روند هرکه نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیت نامه را باو
تسلیم کنیم و بر او کواه شویم که تو دفع وصیت باو نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای ان شد پس هرکه

در خانه بود بغیر حضرت امیر المومنین ع فرمود که از خانه بیرون رود و حضرت فاطمه درمیان پرده
و در ایستاده بود پس جبرئیل کفت که یا محمد خداوند تو سلامت میرساند و میکوید که این نامه ایست
مشتمل بر انچه ماترا خبر داده بودیم و پیمان از تو کرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی
بن ابی طالب من کواهم در این امر بر تو و ملائکه را بر تو کواه کرفته ام و من ای محمد کافیم از برای کواهی
در این هنکام مفاصل حضرت رسالت پناه صم بلرزه امد فرمود که ای جبرئیل پروردکار من سلام است
یعنی سالم است از جمیع عیبها و نقصها و سلام و سلامتیها همه از او ست و سلامها و تحیتها باو بر میکردد
راست میفرماید خداوند من و نیکو فرموده نامه را بده پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد
و فرمود که بحضرت امیر المومنین تسلیم نما چون انحضرت بحضرت امیر المومنین تسلیم نمود جمیع نامه را حرف
بحرف خواند پس حضرت رسول فرمود که یا علی این عهدیست که خدا با من کرده بود و پیمان و شرطیست
که بر من کرفته بود و امانت او بود نزد من تبلیغ رسالت او کردم و ادای امانت او نمودم حضرت امیر المومنین
فرمود که من کواهی میدهم برای تو پدر و مادرم فدای تو باد که تو رسانیدی رسالتهای خداوند
خود را و خیرخواهی امت کردی انچه فرمودی راست فرمودی کواهی میدهد برای تو کوش و چشم
و کوشت و خون من جبرئیل کفت که من بر راستی کفتار هر دو کواهی میدهم انکاه حضرت رسول صم
فرمود که یا علی وصیت مرا کرفتی و دانستی و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی بانچه در این
وصیت ترا بان امر کرده اند حضرت امیر المومنین فرمود که بلی پدر و مادرم فدای تو باد بر من است ضمان
اینها و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای انها کنم حضرت رسول فرمود که یا علی
میخواهم بر تو کواه بکیرم که من از تو پیمان کرفتم که در روز قیامت برای من کواهی بدهند حضرت
امیر المومنین فرمود که کواه بکیر حضرت رسول فرمود که جبرئیل و میکائیل و ملائکهٔ مقربین حاضر شده
اند که کواه شوند ایشان میان من و تو کواهند فرمود پدر و مادرم فدای تو باد تو ایشانرا کواه بکیر و من
نیز ایشانرا کواه میکیرم پس حضرت رسول ایشانرا کواه کرفت و از جملهٔ چیزهایی که بامر الهی بر حضرت
امیر المومنین شرط کرد این بود که یا علی وفا میکنی بانچه در این نامه نوشته است از دوستی هر که دوست
خدا و رسول باشد و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد و تبرا نمودن از ایشان با صبر
بر فرو خوردن خشم و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن خمست و نکاه نداشتن حرمتت کفت بلی
یا رسول الله قبول کردم حضرت امیر المومنین فرمود که بحق خدایی که دانه را شکافته و کیاه رویانیده
و خلایق را افریده که شنیدم که جبرئیل بحضرت رسول میکفت که بشناسان بعلی که حرمتش را باطل
خواهند کرد و حرمت او حرمت خدا و رسولست بکو که شهید خواهد شد در راه دین و ریشش از خون
سرخ سرش رنک خواهد شد فرمود که چون سخن جبرئیل را شنیدم مدهوش شدم چنانچه برو در افتادم



و کفتم بلی قبول کردم و راضی شدم و سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود هر چند حرمت من ضایع شود و
سنتهای پیغمبر معطل شود و کتاب دریده و ضایع شود و کعبه خراب شود و ریشم بخون سرم خضاب
شود صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا بسوی تو ایم انکاه حضرت رسول حضرت فاطمه
و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشانرا نیز خبر داد بمثل انچه امیر المومنین را خبر داد
و از ایشان پیمان کرفت ایشان مثل فرمودهٔ انحضرت جواب فرمودند پس وصیت را مهر کردند بمهرهای
طلای بهشت که اتش باو نرسیده بود و بحضرت امیر المومنین ع سپردند راوی میکوید که بخدمت
حضرت امام موسی عرض نمودم که پدر و مادرم فدای تو باد نمیفرمایی که در وصیت چه نوشته بود حضرت
فرمود که سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود پرسیدم که ایا این در وصیت بود که ان کافران غصب
خلافت خواهند کرد و مخالفت امیر المومنین خواهند نمود فرمود که والله که جمیع انها بود حرف بحرف مکر
نشنیدهٔ این ایه را که * انا نحن نحی الموتی و نکتب ما قدموا و اثارهم و کل شیء احصیناه فی امام مبین * که
ترجمه اش بقول مفسران اینست که بدرستی که ما زنده میکردانیم مردکانرا در روز بعث و جزا و می
نویسیم انچه پیش فرستاده اند از عملهای نیک و بد و نشانهای قدم ایشان را یا انچه اثر افعال ایشان بعد از
ایشان می ماند می نویسیم و همه چیز را از نیک و بد شمرده ایم و بیان کرده ایم در امام مبین بعضی کفته اند
امام مبین لوح محفوظ است و بعضی کفته اند نامهٔ اعمالست و در بعضی احادیث ما بحضرت امیر المومنین
تفسیر شده و ظاهر این حدیث نامهٔ وصیت است انکاه فرمود که والله رسول خدا با امیر المومنین و فاطمه
کفت که ایا فهمیدید انچه بشما کفتم و قبول کردید ایشان کفتند بلی راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می
نماییم بر انچه ما را بخشم اورد و موجب ازار ما باشد و بسند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است
که فرمود که خداوند عالمیان بر پیغمبرش نامهٔ فرستاد پیش از وفات او و وحی فرمود که یا محمد این
وصیت تو است بنجیبان از اهلت فرمود که کیستند نجیبان ای جبرئیل کفت که علی ابن ابی طالب و فرزندانش
و بر نامه مهرها از طلا بود پس حضرت رسول صم ان کتاب را بامیر المومنین ع داد و امر فرمود که یک
مهرانرا بر کیرد و بانچه در تحت ان مهر هست عمل نماید انحضرت چنین کرد و انچه کرد از روی ان نامهٔ
الهی بود و در هنکام وفات بحضرت امام حسن ع تسلیم نمود و انحضرت یکمهر دیکر را بر کرفت و بانچه در
تحت ان بود عمل نمود پس بحضرت امام حسین ع تسلیم نمود انحضرت مهر خود را بر داشت نوشته بود که
خروج کن با جماعتی بسوی شهادت که ایشان می باید البته با تو شهید شوند و جان خود را در راه خدا
بفروش پس انحضرت چنین کرد و نامه را بعلی بن الحسین ع داد انحضرت مهر خود را کشود نوشته بود که
سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانهٔ خود باش و متعرض کسی مشو تا مرک ترا در رسد انحضرت
چنین کرد و نامه را بامام محمد باقر سپرد چون مهر را بر داشت نوشته بود که مردم را حدیث بکو و فتوی بده

و ازغیر خدا اندیشه مکن که هیچکس بتو ضرری نمیتواند رسانید پس ان نامه را بحضرت امام جعفر صادق
ع داد انحضرت در زیر مهر خود یافت که مردم را حدیث کن و فتوی بیان فرما و علوم اهل بیت خود را پهن
کن و تصدیق پدران شایستهٔ خود را بمردم برسان واز غیر خدا مترس که تو در حرز و امان خدایی
هم چنین هر یك بدیگری تسلیم مینمایند و بمقتضای ان عمل میکنند تا قیام مهدی ال محمد صلوات الله
علیهم اجمعین *تنویر دویم* در بیان عصمت امام است بدانکه فرقهٔ ناجیهٔ امامیه را اعتقاد انست که امام می
باید از اول تا اخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد واهل سنت چون میدانند که هرگاه عصمت
شرط امامت باشد حقیت امامت خلفای ایشان برهم میخورد میگویند عصمت در امامت شرط نیست وبر
بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی بسیار است وبر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین
شخص واجب الاطاعهٔ که جمیع امور دین و دنیای امت باو وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل
والا فواید مترتبه بر امامت کماینبغی بظهور نخواهد امد وان شخص نیز محتاج خواهد بود بامامی و رهنمایی
چنانچه نزد انصاف ظاهر است واز امامتش خلل بسیار در دین هم خواهد رسید زیراکه از فتاوی غلطش
ممکنست بدعتها منتشر گردد و احکام حقهٔ دین متروك شود وبسیار باشد که مفاسد عظیمه بظهور اید که
هیچ نحو اصلاح پذیر نباشد مثل انکه غلط کند در تعیین خلیفه بعد از خود بگمان اینکه قابل خلافت وامامت
است و از او امور منافی امامت بظهور اید پس اگر امت متعرض او نشوند مورث انهدام دینست و اگر قصد
عزلش کنند منازعه ومشاجرهٔ عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود چنانچه در واقعهٔ
کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه وزبیر و معویه و خوارج بظهور امد تا انکه کار امامت ونیابت خدا
و رسول بمعویه و یزید وامثال ان ظالمان بی دین قرار گرفت و ان قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر
اهل اسلام جاری شد و ایضا ظاهر است قبح امامت امامی که انچه مردم را بان امر کند خود بفعل نیاورد
وانچه را ازان نهی کند از او بظهور اید لهذا حقتعم در قران مکرر این قسم جماعت را مذمت وتوبیخ فرموده
ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر میباشد و فخر رازی در تفسیر ایهٔ اولوا الامر گفته است که
این ایه دلالت میکند بر عصمت وعدم جواز خطای اولوا الامر والا لازم می اید که هم امر باطاعتشان شده
باشد و هم نهی از اطاعت زیراکه اطاعت در محرمات حرام است همچنین در تفسیر ایه * و کونوا مع الصادقین
* گفته است که مراد از صادقین معصومینند و خدا در ایهٔ تطهیر از عصمتشان خبر داده چنانچه بعد از این
بیان خواهد شد واکثر مفسرین در ایه * لاینال عهدی الظالمین * اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت
امام دارد زیراکه حضرت عزت تعم شانه بحضرت ابراهیم وحی فرمود * که انی جاعلك للناس اماما * ترا برای
مردم امام گردانیدم حضرت ابراهیم درخواست نمود که بیعضی از ذریت من نیز این شرف اکرامت فرما خطاب
رسید که عهد امامت و خلافت بظالمان نمیرسد و هر فاسقی ظالم است بر نفس خود چنانچه خدا مکرر



فاسقان را بظلم وصف فرموده *تنویر سیم* بدانکه احادیث از طرق عامه و خاصه بحد تواتر رسیده که ایهٔ
تطهیر در شان اهل بیت رسالت نازل شده که ال عبا باشند و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمهٔ ما
داخل اند و صاحب کشاف که از متعصبین علماء اهل سنت است در قصهٔ مباهله ذکر کرده است که چون
حضرت رسول نصارای نجران را بمباهله خواند ایشان مهلت طلبیدند و چون بایکدیگر خلوت کردند
بعاقب که صاحب رای ایشان بود گفتند چه مصلحت میدانی گفت والله ای گروه نصاری شما دانستید
که محمد پیغمبر فرستادهٔ خدا است و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت والله که هیچ قومی
با پیغمبر خود مباهله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاك نشوند و اگر مباهله کنید البته هلاك خواهید شد
و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید با او مصالحه نمایید
و برگردید چون صبح شد رسول خدا صم حضرت امام حسین را در بر گرفت و دست حضرت امام حسن را
گرفت و فاطمه و علی را از پی خود روان ساخت و فرمود که من چون دعا کنم شما امین بگویید پس
اسقف نجران گفت که ای گروه نصاری من روی چند می بینم که خدا باین روها کوه را از جا میکند
با ایشان مباهله مکنید که هلاك میشوید و بر روی زمین یك نصرانی تا قیامت نخواهد بود ایشان بخدمت
حضرت امدند و گفتند ما با تو مباهله نمیکنیم تو بر دین خود باش و ما بر دین خود حضرت فرمود که اگر مباهله
نمیکنید مسلمان شوید ابا کردند فرمود که پس با شما جنگ میکنم گفتند ما طاقت جنگ عرب نداریم و لیکن
با تو صلح میکنیم که با ما جنگ نکنی و بدین ما کار نداری و ما بتو هر سال دو هزار حله در ماه صفر بدهیم
و هزار حله در ماه رجب وسی زره نفیس هر سال بدهیم حضرت باین نحو با ایشان مصالحه فرمود و گفت
والله که هلاك بر اهل نجران مشرف شده بود و اگر مباهله میکردند همه مسخ میشدند بصورت میمون
و خوك و این صحرا همه بر ایشان اتش میشد و خدا جمیع اهل نجران را هلاك میکرد حتی مرغی که بر روی
درختان بود و در تمام نصاری سال نمیگذشت که همه هلاك میشدند و باز صاحب کشاف از عایشه
روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم بیرون امد و عبایی پوشیده بود از موی سیاه پس
حضرت امام حسن امد او را داخل عبا کرد بعد از ان حضرت امام حسین امد او را داخل عبا کرد پس
حضرت فاطمه و علی بن ابیطالب امدند هر دو را داخل عبا کرد و این ایه را خواند * که انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا * بعد از ان صاحب کشاف گفته است که اگر گویی که چرا این
جماعت را در مباهله داخل کرد جواب میگوییم که برای انکه این دلالت بر حقیقت واعتماد بر راستی او
بیشتر میکرد از انکه دیگران را داخل کند زیراکه عزیزترین خلق را نزد خود و پارهای جگر خود
و محبوب ترین مردم را نزد خود در معرض مباهله و نفرین درآورد و اکتفا بر خود نکرد تنها چه بسیار است
که ادمی خود را بهلاك میدهد و این قسم اعزه را حفظ میکند و در موطای مالك که امام اهل سنت است

روایت شده است از انس که چون ایهٔ تطهیر نازل شد قریب بشش ماه رسول خدا در هنکام رفتن بنماز
صبح بر در خانهٔ فاطمه میکفت الصلوة یا اهل البیت انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم
تطهیرا * و در صحیح ابی داود سنجستانی نیز همین طریق روایت شده از انس و در صحیح بخاری از جزو
چهارم روایت کرده بنحوی که صاحب کشاف روایت کرده و در صحیح مسلم و در صحیح ابوداود و در
جمع بین صحیحین حمیدی همه باین مضمون از عایشه مرویست و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب
فضایل امیر المومنین عم از سعد وقاص چنین روایت کرده که چون ایهٔ مباهله نازل شد خواند رسول
خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را و کفت خداوندا اینها اهل بیت منند و در محل دیکر نیز همین
مضمون را روایت کرده و ابوداود در صحیح خود از ام سلمه روایت کرده است که کفت ایهٔ تطهیر در
خانهٔ من نازل شد و در ان خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین و من
بر در خانه نشسته بودم پس حضرت رسول صم بر ایشان کلیمی پوشانید و کفت خداوندا اینها اهل بیت
منند از ایشان دور کردان و بر طرف کن رجس و کناه را و پاکیزه کردان ایشانرا از بدیها پاکیزه کردنی من
کفتم یا رسول الله من از اهل بیت نیستم فرمود که نه تو از زنان منی و عاقبت تو بخیر است و این مضمون
و قریب باینمضمون در اکثر کتب ایشان مرویست بطرق متعدده و تعداد انها موجب تطویلست و دلالت
این ایه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است چه عامهٔ محققین مفسرین رجس را در این ایه بکناه تفسیر کرده اند
و تطهیر ظاهر است که مراد از ان پاک کردانیدن از بدیها و عیبها و قبایح است و از سیاق ایه و احادیث
مذکوره ظاهر است که مراد جمیع بدیهاست و اراده که در ایه وارد شده ارادهٔ حتمی می باید باشد زیراکه
ارادهٔ تکلیفی با ایشان اختصاصی ندارد و ارادهٔ حتمی الهی تخلف نمیکند پس عصمت ایشان ثابت است
و هرکاه عصمت ثابت شد دروغ بر ایشان روا نیست و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت
کردند پس دعوای ایشان برحق باشد و تفصیل این سخنان را اینمقام کنجایش ندارد * تنویر چهارم
* در بیان فضیلت محبت اهل بیت عم است ابن بابویه بسند معتبر از امام محمد باقر از ابای کرام او عم روایت
کرده است که رسول خدا صم فرمود که محبت من و اهل بیت من نفع میکند در هفت موطن که اهوال انها
عظیم است در هنکام مردن و در قبر و در وقت مبعوث شدن و در هنکامی که نامها بدست راست و چپ
اید و در هنکام حساب و نزد میزان که اعمال خلایق را سنجند نزد صراط و روایت کرده است از حارث
همدانی که روزی بخدمت حضرت امیر المومنین عم رفتم پرسید که چه چیز ترا باین جا اورده کفتم محبت
تو یا امیر المومنین فرمود که ای حارث تو مرا دوست میداری کفتم بلی والله ای امیر المومنین فرمود که
وقتی که جانت بکلو میرسد مرا خواهی دید چنان که میخواهی چون به بینی مرا که دشمنان خود را از حوض
کوثر دور میکنم خوشحال خواهی شد چون به بینی که بر صراط میکذرم و علم حمد بدست من است



و پیش حضرت رسول صم میروم چنانچه مرا خواهی دید که مشعوف کردی و از ابو حمزهٔ ثمالی روایت
کرده است از حضرت امام محمد باقر عم که حضرت رسول صم فرمود که یا علی محبت تو در دل هر کس که
قرار کیرد اکر یک قدم او از صراط بلغزد البته قدم دیکر ثابت می ماند تا خدا او را بسبب محبت تو داخل بهشت
کرداند و از حضرت صادق عم منقولست که محبت ما اهل بیت کناهانرا می ریزد چنانچه باد تند برک را از
درختان میریزد و باسانید معتبره از حضرت امام رضا عم منقولست که حضرت رسول فرمود که چهار کسند
که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اکر چه باکناه اهل زمین امده باشند کسی که اعانت
اهل بیت من بکند و کسی که قضاء حوایج ایشان بکند در هنکامی که مضطر شده باشند و کسی که بدل
و زبان ایشانرا دوست دارد و کسی که بدست دفع ضرر از ایشان بکند و ایضا از انحضرت منقولست که
حضرت رسول صم فرمود که هرکه ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث
کرداند که هیچ خوف نداشته باشد و در کتاب بصایر الدرجات از امام جعفر صادق عم منقولست که
حضرت رسول صم فرمود که یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح بمن نمودند و کوچک و بزرک ایشان را دیدم
و بتو و شیعیان تو کذشتم و از برای شما استغفار کردم حضرت امیر المومنین فرمود که یا رسول الله دیکر از
فضایل شیعه بفرما فرمود که یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید امد و روهای شما مانند ماه شب
چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما بر طرف خواهد شد و در سایهٔ عرش الهی خواهید بود مردم
خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود و برای
شما خوان نعمتهای الهی می اورند و مردم مشغول حساب خواهند بود و باسانید معتبره از حضرت امام
رضا عم منقولست که پیغمبر صم فرمود که یا علی هرکه ترا دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجهٔ
ایشان در روز قیامت و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد اکر خواهد یهودی بمیرد و اکر خواهد نصرانی
بمیرد و فرمود که اول چیزی که در روز قیامت از مردم سوال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود
بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که والله که در اسمان هفتاد صنف ملائکه هستند که اکر
جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا نمی توانند کرد و ایشان خدا را بولایت ما عبادت
میکنند و شیخ طوسی علیه الرحمه از میثم تمار که از اصحاب اسرار امیر المومنین است روایت کرده که شبی
در خدمت حضرت امیر المومنین عم بودم فرمود که نیست بندهٔ که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد
مکر اینکه چون صبح میکند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می یابد و نیست بندهٔ که خدا بر او غضب
کرده باشد مکر اینکه چون صبح میکند دشمنی ما را در دل خود می یابد چون ما صبح میکنیم شاد میشویم
بمحبت دوستان خود و میدانیم دشمنی دشمنان خود را چون دوست ما صبح میکند منتظر رحمتهای الهیست
و دشمن ما که صبح میکند بر کنار جهنم ایستاده است همین که بمیرد داخل جهنم شود بدرستی که درهای

رحمت برای دوستان ما باز است کوارا باد ایشان را رحمتهای الهی و وای برحال دشمنان ما و دوست
ما نیست کسی که دشمن ما را دوست دارد دو دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یکدل جمع نمی شود کسی
که ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص کرداند چنانچه طلا را از غش خالص میکنند
ماییم نجیبان و برکزیدهای خدا و فرزندان ما فرزندان پیغمبرانند و منم وصی اوصیا و منم حزب
و یاور خدا و رسول و انان که با من محاربه میکنند کروه شیطانند پس کسی که خواهد حال خود را در
محبت ما بداند دل خود را امتحان نماید اکر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد بداند که خدا و جبرئیل
و میکائیل دشمن او یند و خدا دشمن کافرانست و روایت کرده از ابی عبد الله جدلی که حضرت
امیر المومنین ع کفت که میخواهی تو را خبر دهم بحسنهٔ که هرکه ان را داشته باشد در روز قیامت او را
هیچ ترس نباشد و خبر دهم بکناهی که هرکه ان را داشته باشد او را برو باتش اندازند کفتم بلی فرمود
که ان حسنه محبت ماست و ان کناه دشمنی ماست و از سلمان رحمه الله روایت کرده که روزی در
مسجد در خدمت حضرت رسول صم نشسته بودیم که حضرت امیر المومنین ع امد حضرت رسول سنک
ریزهٔ در دست داشت بدست ان حضرت داد ان سنک ریزه به سخن امد وکفت لا اله الا الله محمد رسول الله
راضی شدم بپروردکاری خدا و بپیغمبری محمد و بولایت علی بن ابی طالب حضرت رسول فرمود
که هرکه از شما صبح کند و بخدا و رسول و ولایت علی بن ابی طالب راضی باشد او از خوف عقاب
خدا ایمن است و ابن بابویه بسندهای بسیار از حضرت امام رضا ع روایت کرده است که او روایت
کرد از پدران بزرکوارش تا رسول خدا صم از جبرئیل از میکائیل از اسرافیل از لوح از قلم از
خداوند عالمیان فرمود که ولایت علی حصن و قلعهٔ من است هرکه داخل ان حصن شود از عذاب من
ایمن است و باسانید در کتب سنی و شیعه از رسول خدا صم منقولست که اکر مردمان بر ولایت علی مجتمع
میشدند خدا جهنم را خلق نمی فرمود و روایت کرده است از انس که حضرت رسول صم فرمود که
خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد کرداند که روهای ایشان از نور باشد
و بر کرسیهای نور خواهند نشست وجامها از نور خواهند پوشید و در سایهٔ عرش الهی خواهند بود مانند
پیغمبران و پیغمبر نیستند بمنزلهٔ شهدا و همکی شهید نخواهند بود بعد ازان دست بر سر حضرت امیر المومنین
کذاشت و فرمود که این و شیعیانش چنین خواهند بود و شیخ طوسی باسانید معتبره از حضرت امام
رضا ع از ابای اطهارش صلوات الله علیهم روایت کرده است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین
ع فرمود چون روز قیامت خدا از حساب خلایق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را بمن تسلیم نماید
و من بتو تسلیم کنم و کویم هرکرا خواهی بجهنم فرست و هرکرا خواهی ببهشت داخل کن ابن بابویه بسند
معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که چون قیامت قایم شود منبری بکذارند که جمیع خلایق



به بینند و حضرت امیر المومنین ع بران منبر براید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست
چپ او و ملک دست راست ندا کند که ای کروه خلایق این علی بن ابی طالب است هرکرا میخواهد داخل
بهشت میکند ملک دست چپ ندا کند که ای کروه خلایق این علی بن ابیطالب است هرکرا میخواهد داخل
جهنم میکند و از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین فرمود که
چون قیامت شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی او دیدها را خیره
کرداند پس ندا از جانب رب العزة برسد که کجاست خلیفهٔ محمد رسول الله تو کویی اینک منم پس ندا
فرماید ترا که یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن تویی قسمت کنندهٔ
بهشت و دوزخ از حضرت امام رضا ع منقولست که حضرت امیر المومنین ع فرمود که روزی با حضرت
رسول صم نزدیک کعبه نشسته بودیم مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بر چشمهایش
افتاده و عصایی در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن مویی پوشیده نزدیک حضرت امد و کفت
یا رسول الله دعا کن که خدا مرا بیامرزد حضرت فرمود که امید تو ناامید است و عمل تو فایده ندارد چون
پشت کرد حضرت فرمود که ای ابو الحسن شناختی این پیر را کفتم نه فرمود شیطان ملعون بود حضرت
امیر المومنین ع فرمود که از پی او دویدم او را کرفتم و بر زمین زدم و دست بر کلویش فشردم کفت دست
از من بدار ای ابو الحسن که مرا تا قیامت مهلت داده اند و الله یا علی من ترا دوست میدارم و هرکه دشمن
تواست با پدر او شریک شده ام در وطی مادرش و او حرامزاده است پس بخندیدم و او را رها کردم
منقولست از سلمان رحمة الله علیه که روزی شیطان کذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیر المومنین
ع میکردند نزد ایشان ایستاد پرسیدند که کیستی کفت من ابو مره ام کفتند شنیدی که ما چه کفتیم کفت بدا
حال شما که ناسزا بمولای خود علی بن ابیطالب میکفتید ایشان کفتند چه دانستی که او مولا و امام ماست
کفت از کفتهٔ پیغمبر شما که کفت هرکه من مولای اویم علی مولای اوست خداوندا دوست دار
هرکه او را دوست دارد و دشمن دار هرکه او را دشمن دارد و یاری کن هرکه او را یاری کند و فرو
کذار هرکه او را یاری نکند ایشان کفتند تو از شیعیان اویی کفت نه ولیکن او را دوست میدارم
و هرکه دشمن اوست در مال و فرزندش شریک میشوم کفتند ای ابو مره در فضیلت او چیزی میدانی
کفت ای کروه ناکثان و قاسطان و مارقان که پیمان او را شکسته اید و بظلم با او خروج کرده اید و از
دین بدر رفته اید بدرستیکه من عبادت خدا کردم در میان جان دوازده هزار سال چون خدا انها را
هلاک کرد تنهایی خود را در زمین بخدا شکایت کردم مرا باسمان اول عروج فرمود دوازده هزار سال
در انجا در میان ملائکه عبادت کردم روزی مشغول تسبیح وتقدیس خدا بودیم نور شعشعانی بسیار روشنی
بر کذشت ملائکه بسجده افتادند و کفتند سبوح قدوس این نور ملک مقربیست یا نور پیغمبر مرسلی

ندا از جانب رب العزة رسید که این نور طینت علی بن ابی طالب است منقولست از ابوهریره که شخصی
بخدمت رسول خدا صم امد و کفت فلان شخص بکشتی نشست با مایهٔ کمی و بچین رفت و زود برکشت
و مال بسیار اورده است که محسود خویشان ودوستان شده است حضرت فرمود که مال دنیا هرچند
زیاد میکردد بلا و محنت صاحب مال بیشتر میشود از روی حال صاحبان اموال مکنید مکر کسی که در راه
خدا صرف نماید بعد از ان فرمود که میخواهید شما را خبر دهم بکسی که مایه اش از ان سودا کر کمتر بوده
و زودتر برکشته غنیمت و فایده بیشتر بهم رسانیده و انچه را بهم رسانید در خزینهای عرش الهی برای
او حفظ کرده اند صحابه کفتند بفرما یا رسول الله فرمود که نظر کنید باین شخصی که می اید دیدیم ژنده پوشی
از انصار می اید فرمود امروز ثوابی از این مرد بالا برده اند که اکر بر جمیع اهل اسمان و زمین ان ثواب را
قسمت کنند حصهٔ کمتر ایشان ان خواهد بود که کناهانش امرزیده شود و بهشت او را واجب شود صحابه
از او پرسیدند که امروز چه کار کردهٔ بشارت باد ترا بکرامت الهی ان شخص کفت کاری بغیر این نکرده ام
که برای حاجتی از خانه بیرون امده ام و چون دیر شده بود کمان کردم که ان کار فوت شده است
با خود کفتم که بعوض این حاجت میروم و نظر بر روی علی بن ابیطالب میکنم چون از حضرت رسول شنیده
بودم که نظر کردن بروی علی عبادت است حضرت فرمود که بلی والله عبادتست و چه عبادت ای عبد الله
میرفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی و از تو فوت شد و بعوض ان نظر بروی علی
کردی از روی محبت و فضیلت او را امید انستی و این از برای تو بهتر است از اینکه تمام دنیا طلای
سرخ شود برای تو در راه خدا بدهی و شفاعت خواهی کرد بعدد هر نفسی که در ان راه کشیدهٔ در حق
هزار کس همه بشفاعت تو از اتش جهنم ازاد خواهند شد * تنویر پنجم در بیان انکه صحت عبادت مشروطست
باعتقاد بامامت ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله علیهم و بدون ان عبادت ثمرهٔ نمی بخشد بلکه باعث عقاب میشود
و این معنی اجماعی علمای شیعه است و احادیث در این باب متواتر است چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از
حضرت صادق عم روایت کرده است که چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان میدارند اول
چیزی که از او سوال میکنند از نماز و زکوة و روزه و حج و ولایت ما اهلبیت است پس اکر اقرار بولایت
کرد و بران حال مرد نماز و روزه و زکوة و حجش را قبول میکنند و اکر اقرار بولایت ما نکرد هیچ عملی
از اعمال او را قبول نمیکنند و بسند دیکر از انحضرت روایت کرده است که جبرئیل بر حضرت رسول صم
نازل شد و کفت خداوند عالم سلامت میرساند که من اسمانهای هفت کانه و زمینهای هفت کانه را
و انچه بر روی انهاست خلق کرده ام و هیچ محلی بهتر از رکن و مقام ابراهیم خلق نکرده ام اکر بنده مرا
در انجا بخواند از از روزی که اسمانها و زمینها را خلق کرده ام تا انقراض عالم و اقرار بولایت علی نداشته
باشد او را سرنکون در جهنم اندازم و در حدیث دیکر وارد شده که خداوند وحی فرمود بحضرت پیغمبر صم



که یا محمد اکر بندهٔ مرا عبادت کند تا از هم بپاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت
باشد او را در بهشت جا ندهم و بسایهٔ عرش خود در نیاورم و منقولست از حضرت علی بن الحسین عم که
حضرت رسالت پناه صم فرمود که بحق خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست که اکر بندهٔ در
روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد و از
ابوحمزهٔ ثمالی منقولست که حضرت علی بن الحسین عم پرسید از ما که کدام بقعه از جاهای زمین بهتر است
کفتیم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که بهترین بقعهای زمین میانهٔ رکن حجر و مقام
ابراهیم است و اکر کسی بقدر انچه نوح در میان قوم خود ماند هزار کم پنجاه سال عمر کند و در ان موضع
عبادت کند که روزها بروزه و شبها را بعبادت کذرانده و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند ان
عبادت هیچ نفع ندهد او را و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که هر که بمیرد و امام خود را
نشناسد کافر مرده است و بمرک جاهلیت و کفر مرده است * تنویر ششم * در بیان بعضی از صفات و علامات
امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت منوط بحکم امام است باید که عالم باشد
باحکام دین و واقف باشد بر خصوصیات ایات قرانی از محکم و متشابه و مجمل و مفصل و ناسخ و منسوخ
و عام و خاص و همچنین بر اخبار نبوی و بالجمله باید عالم بجمیع علوم باشد و باید کمال رای و شجاعت
داشته باشد تا از عهدهٔ مجاهده با اعدای دین بر تواند امد و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول
بر فاضل و تقدیم متعلم بر معلم و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلا چنانچه حق سبحانه و تعم در قران مجید
میفرماید * که افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی * یعنی ایا کسی که هدایت
میکند مردم را بسوی حق سزاوارتر است باینکه او را متابعت کنند یا انکس که هدایت نمی یابد مکر وقتی
که او را هدایت کنند و دیکران او را راه بنمایند و چکونه جایز باشد و حال انکه علم سرمایهٔ فضیلت
و کمال است و لهذا حقتعم بیان افضلیت حضرت ادم را بر ملائکه بعلم فرمود و باین سبب او را مسجود
ملائکه کردانید و همچنین طالوت را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود برکزید چنانچه
ظاهر است از ایهٔ کریمه که * ان الله اصطفاه علیکم و زاده بسطة فی العلم و الجسم * و ایضا در بیان تقدیم
رتبهٔ علما فرموده است که * هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون * که ایا مساویند انجماعتی
که عالمند و ان جماعتی که عالم نیستند و اکر کسی اندکی تامل نماید میداند که امام در جمیع صفات کمال
می باید که از امت افضل باشد چه غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف تکمیل افراد انسانیست
و نجات ایشان از نقایص و فایض کردانیدن بسعادات و کمالات و چون امام بنیابت پیغمبر مرشد طریقهٔ
استکمالست باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود
و باتفاق ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل خود زیادتی داشته اند و ابن بابویه رحمه الله

بسند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا ع روایت کرده است که امام را چند علامت است داناترین
مردم است واز جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است
و عبادتش از همه بیشتر است و ختنه کرده متولد میشود و در هنکام ولادت خون و کثافت با او نمی باشد
و از پی سر می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و او را سایه نمی باشد چون متولد میشود دست بر زمین
میکذارد و اواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دیده اش بخواب میرود و دلش بخواب نمیرود
و از انچه واقع میشود در خواب مطلع میباشد و ملك با او سخن میکوید و زره رسول خدا صم بر قامتش
درست می اید و هرکز بول و غایطش را کسی ندیده زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی
نه بیند و بدن او از مشك خوشبوتر میباشد و اولی است بمردم از جان ایشان یعنی می باید که جان خود را
فدای جان او کنند و بر مردم مهربان تر است از پدر و مادر ایشان و تواضع و فروتنی او از برای خدا
از همه کس بیشتر است و انچه از امور خیر که مردم را امر میفرماید خود بیش از دیکران باو عمل می نماید
و هر چه مردم را از ان منع میفرماید خود زیاده از دیکران از ان اجتناب میفرماید و دعای او مستجاب
میباشد حتی انکه اکر بر سنکی دعا کند دو نیم میشود و سلاح و حربهٔ حضرت رسول صم نزد او می باشد
و ذو الفقار نزد او میباشد و نزد او صحیفهٔ هست که نامهای شیعیان ایشان که تا قیامت بهم خواهند رسید
در ان صحیفه هست و صحیفهٔ دیکر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت بهم خواهند رسید در ان
نوشته است و جامعهٔ نزد او هست وان نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است که جمیع انچه بنی ادم بان
محتاجند از احکام الهی در ان هست و جفر اکبر و اصغر را دارد که یکی از پوست بز است و دیکری از پوست
کوسفند و در انها جمیع علوم هست حتی ارش خدشهٔ که کسی در بدن کسی بکند و حتی یك تازیانه
و نیم تازیانه و ثلث تازیانه و مصحف فاطمه نزد او هست و کلینی روایت کرده است از امام محمد باقر ع
که امام را ده علامت است متولد میشود پاکیزه و ختنه کرده چون بزمین می اید کف را بر زمین میکذارد
و اواز بشهادتین بلند میکند و محتلم نمیشود و دلش بخواب نمیرود و خمیازه و کمان کشی نمیکند و از
عقب می بیند چنانچه از پیش رو می بیند و مدفوع او از مشك خوشبوتر است و زمین موکل است که
بپوشاند و فرو برد او را و چون زره حضرت رسول صم را میپوشد موافق قامتش میباشد و اکر دیکری
پوشد خواه بلند باشد و خواه کوتاه یکشبر از او بلندتر میباشد و پیوسته ملك با او سخن میکوید تا از دنیا
برود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند قوی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی بخدمت
حضرت امام موسی ع رفتم و کفتم فدای تو شوم امام را بچه چیز میتوان شناخت فرمود بچند خصلت اما اول
انکه پدر او مردم را بامامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت که حجت بر مردم تمام شود همچنانچه
پیغمبر حضرت امیر المومنین را نصب فرمود دیکر انکه از هر چه پرسند عاجز نشود و جواب بکوید



و اکر نپرسند خود بیان کند و مردم را خبر دهد بانچه در اینده واقع خواهد شد و بهمه زبانی با مردم حرف
کوید بعد از ان فرمود که بنشین تا بتو علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطرت مطمئن کردد در این
حال مرد خراسانی از در در امد و بعربی از حضرت سوالی کرد حضرت بفارسی جوابش فرمود خراسانی
کفت من بزبان خود سخن نکفتم بکمان اینکه نمیدانی فرمود که سبحان الله اکر من ترا بزبان تو جواب نتوانم
کفت بر تو چه زیادتی خواهم داشت پس بامن کفت که ای ابو محمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچ یك
از مردم و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را میداند و باین علامتها امام را میتوان شناخت پس
اکر اینها در ان نباشد امام نیست و از ابن ابی بصیر منقولست که از حضرت امام رضا ع پرسیدم که بچه
چیز امام را میتوان دانست فرمود که بچند علامت اینکه بزرکتر فرزندان باشد و فضل و علم داشته باشد
و هر که بمدینه اید و پرسد که پدرش کرا وصی کرد کویند که او را و او فرمود که سلاح و شمشیر پیغمبر در
میان ما از بابت تابوتست در بنی اسرائیل در هر جا که سلاح هست امامت در انجاست چنانچه تابوت بنی
اسرائیل در هر خانهٔ که بود پیغمبری در انجا بود و منقولست از عبد الله بن ابان که عرض کردم بخدمت
حضرت امام رضا ع که از برای من و اهل بیت من دعا کن فرمود که مکر نمیکنم و الله که اعمال شما هر روز
و هر شب بر من عرض میشود راوی میکوید که این بر من بسیار عظیم نمود فرمود که مکر نخواندهٔ این ایه را
که بکو ای محمد که بکنید انچه میکنید که عنقریب خدا و رسول و مومنان عمل شما را می بینند و الله
که مومنان علی ابن ابی طالب و ائمهٔ فرزندان او یند و کلینی از ابو بصیر روایت کرده است که روزی
بخدمت حضرت صادق ع رفتم فرمود که رسول خدا صم بحضرت امیر المومنین ع هزار باب از علم تعلیم
فرمود که از هر بابی هزار باب کشوده میشد کفتم اینست و الله علم پس ساعتی سر بزیر افکند فرمود که این
علم عظیمی است اما همین نیست ای ابو محمد جامعهٔ نزد ما هست کفتم فدای تو کردم جامعه کدام است
فرمود که نامه ایست که طولش هفتاد ذرع است بذراع رسول الله صم و انحضرت فرموده و حضرت
امیر المومنین بدست خود نوشته و در ان هر حلال و حرامی و هر چه امت بان احتیاج دارند هست حتی
ارش خراشیدن بدن و دست بر من کذاشت و فرمود که رخصت میدهی کفتم من بندهٔ توام انچه خواهی
بکن پس بدن مرا فشرد و فرمود که حتی ارش این در انجا هست کفتم و الله که علم اینست فرمود که همین
نیست بعد از ساعتی فرمود که جفر نزد ماست و مردم چه میدانند که جفر چیست کفتم جفر کدام است فرمود
که ظرفیست از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای کذشته در ان هست
کفتم و الله که اینست علم فرمود که همین نیست بعد از ساعتی فرمود که نزد ما هست مصحف فاطمه و مردم
چه میدانند که چه چیز است مصحف فاطمه کفتم بیان فرما فرمود که مصحفی است سه برابر این قرانی که شما
دارید و یکحرف از قران شما در ان نیست کفتم و الله که این علم است فرمود که همین نیست بعد از زمانی

فرمود که علم گذشته و اینده تا روز قیامت نزد ماست گفتم فدای تو گردم اینست علم فرمود که همین نیست
گفتم پس دیگر علم چه چیز است فرمود که عمدهٔ علم انست که روز بروز و ساعت بساعت حادث میشود
تا روز قیامت و بسند دیگر از حماد بن عثمان روایت کرده است که شنیدم از حضرت صادق عم که زنادقه
در سال صد و بیست و هشت ظاهر خواهند شد در مصحف فاطمه چنین دیدم پرسیدم که مصحف فاطمه
کدام است فرمود که چون حضرت رسالت پناه صم از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو
نمود که خدا اندازه انرا میداند پس خدا ملکی را فرستاد که تسلی انحضرت بفرماید و قصه برای او بخواند پس
ان ملک میگفت و حضرت امیر المومنین عم مینوشت تا انکه کتابی جمع شد پس فرمود که دران کتاب چیزی
از حلال و حرام نیست علوم اینده است تا روز قیامت بسند معتبر روایت کرده است از ابی یحیی صنعانی که
حضرت صادق عم فرمود که ما را در شبهای جمعه شان و رتبهٔ عظیم هست گفتم فدای تو گردم چه شان است
فرمود که رخصت میفرمایند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی که در میان شماست که
ایشان عروج نمایند باسمان تا بعرش میرسند ارواح ایشان پس هفت مرتبه طواف عرش میکنند و نزد هر
قایمهٔ از قوایم عرش دو رکعت نماز میگذارند پس بدنهای خود بر میگردند و پر میشوند انبیا و اوصیا
از سرور و خوشحالی و علوم بسیار بر علوم امام شما می افزاید و از سیف تمار مرویست که حضرت صادق عم
فرمود که اگر من در میان موسی و خضر می بودم ایشانرا خبر میدادم که از هر دو داناترم و علمی چند بایشان
میگفتم که ایشان خبر نداشتند زیرا که ایشان علم گذشته را میدانستند و علم اینده را نمی دانستند و ما
میدانیم علم گذشته و اینده را تا روز قیامت و از پیغمبر بما میراث رسیده و در حدیث دیگر فرمود که خدا
از ان کریم تر است که بر بندگان خود اطاعت بندهٔ را واجب گرداند و خبرهای اسمان را از او باز دارد
بلکه هر صبح و شام خبرهای اسمان بما می رسد و ایضا از حضرت صادق عم منقولست که جبرئیل دو انار
بخدمت حضرت رسول صم اورد حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی را
خود تناول فرمودند و نصفی را بعلی بن ابی طالب عم دادند پس فرمودند که ای برادر دانستی که این دو
انار چه بود انار اول پیغمبری بود ترا دران بهرهٔ نیست و انار دویم علم بود تو شریک منی در علم راوی
گفت که چگونه شریک انحضرت بود در علم فرمود که خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر این که
او را امر فرمود که بعلی یاد دهد و این علوم همه بما منتهی شده است و منقولست از ابو بصیر که از حضرت
صادق عم سوال کردم از روح که خدا میفرماید که * و یسئلونك عن الروح قل الروح من امر ربی * فرمود
که روح خلقیست عظیم تر از جبرئیل و میکائیل با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت
رسول صم که با او بود با امه می باشد و خبرها بایشان میگوید و تسدید ایشان می نماید و در بعضی
روایات وارد شده است که چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا میخواستند از یک دیگر جدا شوند



مرغی پیدا شد و قطرهٔ از اب برداشت بجانب مشرق انداخت و قطرهٔ دیگر بجانب مغرب انداخت و یکقطره
بجانب اسمان انداخت و یکی بسوی زمین و قطرهٔ پنجم را بدریا افکند هر دو حیران ماندند در این حال
صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت در امر مرغ تفکر می نمایید شما دو پیغمبر تاویل کار او نمیدانید
و من که مرد صیادم میدانم گفتند ما نمیدانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید صیاد گفت که ان مرغیست
در دریا میباشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره باین بود که پیغمبری در اخر الزمان خواهد امد که
علم اهل مشرق و مغرب و اهل اسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا و پسر عم و وصی
او وارث علم او خواهد بود پس ان صیاد غایب شد دانستند که ملکی بود از جانب خدا ایشانرا متنبه ساخت
و کلینی از عبد الاعلی روایت کرده که حضرت جعفر بن محمد عم فرمود که من کتاب الهی را میدانم از
اول تا اخر چنانچه گویا همه در کف منست و در قران است خبر اسمان و خبر زمین و خبرهای گذشته
و خبرهای اینده چنانچه فرموده است که * فیه تبیان کل شیء * و ایضا بسند معتبر از حضرت صادق عم
روایت کرده است که خدا بحضرت عیسی دو اسم اعظم تعلیم فرموده بود که باو اثار از او ظهور می امد
و موسی چهار اسم داشت و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت و نوح پانزده اسم داشت و ادم بیست و پنج
اسم داشت و خدا جمیع انها را تعلیم پیغمبر اخر الزمان فرمود و بدرستی که اسماء اعظم الهی هفتاد و سه
اسم است هفتاد و دو اسم را تعلیم انحضرت فرمود و یک اسم را تعلیم هیچ کس نکرد و از امام علی نقی
عم منقولست که خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است یک اسم از انها اصف میدانست که تخت
بلقیس را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت و ما هفتاد و دو اسم را میدانیم و یک اسم مخصوص
خداست که دیگری نمیداند و بسند موثق از امام محمد باقر روایت کرده است که عصای
موسی از ادم بود و بشعیب رسید و از شعیب بحضرت موسی منتقل شد و ان عصا نزد ماست و در این
زودی انرا مشاهده کردم و هنوز سبز است بهیات ان روزی که از درخت جدا کرده اند و چون با ان
سخن میگویی جواب میگوید و از برای قایم ما مهیاست که چون خروج کند انچه موسی بان میکرد انحضرت
نیز خواهد کرد و چون انرا امر کند که چیزی را برباید دو شعبه میشود که یک کامش در زمین است و یکی
در سقف بقدر چهل ذراع و چیزها را بزبان خود میرباید و در حدیث دیگر حضرت صادق عم فرمود که
الواح موسی و عصای موسی نزد ماست و ماییم وارث پیغمبران و در حدیث دیگر حضرت باقر عم فرمود
که چون قایم ال محمد از مکه ظاهر شود و ارادهٔ کوفه نماید منادی انحضرت ندا کند که کسی با خود
توشه و اب برندارد پس سنگ موسی را بر دارند که بار یک شتر است و در هر منزلی که فرود ایند چشمهٔ
از ان جاری شود که هر گرسنهٔ که از ان بخورد سیر شود و هر تشنهٔ که بخورد سیراب شود و توشهٔ ایشان
همین باشد تا بصحرای نجف فرود ایند و ایضا بسند معتبر از انحضرت منقولست که حضرت امیر المومنین

عم شبی از خانه بیرون امدند بعد از خفتن و اهسته میفرمودند که در این شب تاریک امام شما بیرون
امده است پیراهن ادم در بر و عصای موسی و انکشتری سلیمان در دست و بسند دیکر از مفضل روایت
کرده که حضرت صادق عم پرسید که میدانی چه چیز بود پیراهن یوسف کفتم نه فرمود که چون اتش از
برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامهٔ از جامهای بهشت اورد و بر انحضرت پوشانید که سرما و کرما
بر او تاثیر نکند و حضرت ابراهیم در وقت وفات ان پیراهن را تعویذی کرد بر حضرت اسحق او بخت
و همچنین اسحق بیعقوب داد چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب ان پیراهن را تعویذ او کرد و با او
بود در همه احوال و در مصر انرا کشود که از برای پدر بفرستد بوی ‌اش بمشام یعقوب رسید چنانچه کفت که
*انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون* بوی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود کفتم فدای
تو شوم اخر ان پیراهن بکه منتقل شد فرمود که باهلش رسید بعد از ان فرمود که هر پیغمبری که علمی
یا غیر علم چیزی از او بمیراث ماند بال محمد منتهی شد و الحال نزد ایشانست و از سعید سمان روایت
کرده است که حضرت صادق عم فرمود که نزد من است شمشیر رسول خدا صم و علمهای انحضرت
و زرهها و خود انحضرت نزد من است الواح و عصای موسی و انکشتر سلیمان و نزد من است ان طشتی
که موسی در ان قربانی میکشت نزد منست ان نامی که چون حضرت رسول صم میان مسلمانان و کفار
میکذاشت تیر لشکر کفار بمسلمانان نمیرسید و مثل سلاح حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در
میان بنی اسرائیل که در هر خانهٔ که تابوت در ان خانه بود پیغمبری در انجا بود و هر که از اهل بیت سلاح نزد
او ست امامت با او ست و محمد بن الحسن الصفار باسناد خود از مسمع روایت کرده است که بخدمت
حضرت صادق عم عرض نمودم که کوفتی مرا عارض شده و هرکاه طعام دیکران را میخوردم ازار میکشم چون
طعام شما را میخوردم ازار نمیکشم فرمود که تو طعام جمعی را میخوردی که ملائکه با ایشان مصافحه میکنند در
فراشهای ایشان عرض کردم که ملائکه بر شما ظاهر میشوند فرمود که باطفال ما مهربان ترند از ما و بسند
معتبر از حسین بن ابی العلا روایت کرده است که فرمود یا حسین خانهای ما محل نزول ملائکه است و محل
وحی الهی است بعد از ان دست زدند بر پشتی که در ان خانه بود و فرمودند که پشتیهاست والله که بسیار
تکیه بر انها کرده اند ملائکه و بسیار است که ما از پر ایشان بر می چینیم و از ابو حمزهٔ ثمالی نقل کرده است که
روزی بخدمت حضرت علی بن الحسین عم رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم چون داخل
شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین بر می چینند بعد از ان دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده
بود باو دادند کفتم فدای تو کردم این چه چیز بود که بر چیدید فرمود که پرهای ملائکه بود چون ایشان
بنزد ما می ایند ما پرهای ایشانرا جمع میکنیم و تعویذ برای اولاد خود میکنیم پرسیدم که ملائکه نزد شما
می ایند فرمود که پیوسته بر تکیه کاه ما تکیه میکنند و بسند دیکر از مفضل بن عمر روایت کرده است که



روزی بخدمت حضرت صادق عم رفتم چون بنشستم حضرت امام موسی عم امدند و در کردن انحضرت
قلادهٔ بود که در ان پرهای کنده بود حضرت را بوسیدم و در بر کرفتم از حضرت صادق پرسیدم که این
پرها چیست که در کردن حضرت امام موسی عم است فرمود که اینها از بال ملائکه است کفتم ملئکه بخدمت
شما می ایند فرمود که می ایند و رو بر فراش ما می مالند و انچه در کردن امام موسی است از بال ایشانست
ایضا روایت نموده که انحضرت فرمود که ملائکه در خانهای ما نازل میشوند و بر فراش ما میکردند و بر
خوان ما حاضر میشوند و هر کیاهی و میوهٔ را از تر و خشک از برای ما می اورند و بال خود بر ما و بر فرزندان
ما می مالند و جانوران را از ما و فرزندان ما دور میکردانند و در وقت هر نماز حاضر میشوند که با ما نماز
کنند و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب بما میرسانند هر پادشاهی که بمیرد و دیکری بجایش
منصوب کردد خبرش را بما میرسانند و سیرت طریقهٔ او را بما می کویند و بسند معتبر از سدیر صیرفی
روایت کرد است که در مدینه حضرة امام محمد باقر خدمتی چند بمن رجوع فرمود چون بفج الروحا رسیدم
شخصی را از دور دیدم که جامهٔ خود را حرکت میدهد بجانب او رفتم و کمان کردم که تشنه است مطهرهٔ
خود را باو دادم کفت نمیخواهم و نامهٔ بمن داد که مهری از کل بر ان بود و هنوز کل تر بود چون ملاحظه کردم
مهر حضرت امام محمد باقر عم بود کفتم در چه وقت از حضرت جدا شدی کفت در همین ساعت چون
کشودم خدمتی چند رجوع فرموده بودند چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم بخدمت حضرت که
رسیدم عرض کردم که نامهٔ تو در فلان موضع بمن رسید کل هنوز تر بود فرمود که چون ما امری را خواهیم
بتعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم با ایشان میفرمائیم بسند صحیح از ابو حمزهٔ ثمالی روایت کرده است
که در خدمت امام جعفر صادق عم بودم در ما بین مکه و مدینه ناکاه سک سیاهی پیدا شد حضرت
فرمود که خوش زود امدی چون نظر کردم بصورت مرغی شد کفتم این چه چیز است فدای تو شوم فرمود
که این پیکی است از جن هشام در این ساعت مرده است این پرواز میکند و در هر شهر خبر مرک او را
میرساند و کلینی علیه الرحمه از سعد اسکاف روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر عم
رفتم رخصت طلبیدم فرمود که باش انقدر ماندم که افتاب کرم شد پس جماعتی بیرون امدند بارو های
زرد و عبادت ایشان را نحیف کرده و کلاههای خزد در سر چون داخل شدم فرمود که ایشان برادران
شمایند از جن پرسیدم که بخدمت شما می ایند فرمود که بلی می ایند و از مسایل دین و حلال و حرام خود
سوال می نمایند و از حضرت باقر عم روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین عم بر منبر مسجد
کوفه نشسته بودند ناکاه اژدهائی از در مسجد داخل شد مردم برخواستند ان را بکشند حضرت فرمود
متعرض ان مشوید و امد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد حضرت اشاره فرمودند که باش
تا از خطبه فارغ شوم چون فارغ شدند پرسیدند که تو کیستی کفت منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن

خلیفه کرده بودی و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که بخدمت تو ایم و انچه رای تو اقتضا نماید بان عمل کنم
و امده ام که انچه فرمایی اطاعت کنم حضرت فرمود که تو را وصیت میکنم بتقوا و پرهیزکاری و امر میکنم که
برگردی و جانشین پدر خود باشی که من تو را از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم راوی بخدمت حضرت
باقر عم عرض نمود که اکنون عمر بخدمت تو می اید اطاعت تو بر او واجب هست فرمود که بلی بسند معتبر از
نعمان بن بشیر روایت کرده است که گفت من با جابر بن یزید جعفی هم کجاوه شدم چون از مدینه بیرون
امدیم بخدمت حضرت امام محمد باقر عم رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون امد و بجانب کوفه روان شدیم
در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم چون براه افتادیم مرد بلند گندم گونی پیدا شد و نامهٔ در
دست داشت نامه را بجابر داد جابر بوسید و بر دیده نهاد و ان نامه را حضرت بجابر نوشته بودند و مهر گلی
بران زده بودند هنوز تر بود گفت در این ساعت از خدمت انحضرت جدا شدم پرسید جابر که پیش از نماز
پیشین یا بعد از نماز گفت بعد از نماز چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد و دیگر او را خوش حال
ندیدیم تا بکوفه داخل شدیم در شبی چون روز شد رفتم که جابر را به بینم دیدم که از خوانه بیرون امد
قابی چند بر گردن او یخته و برنی سوار شده و میگوید که می یابم منصور بن جمهور را که در کوفه بر سر خود
امیر خواهد شد و بیتی چند از این باب میخواند چون نظر بمن کرد با من هیچ سخن نگفت و من از حال او
گریان شدم و اطفال و مردان گرد او برامدند و بیامد تا رحبهٔ کوفه و با اطفال میگردید و در کوفه
شهرت کرد که جابر دیوانه شده است بعد از چند روز نامهٔ هشام بن عبد الملک رسید بوالی کوفه که گردن
جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست والی از اهل مجلس پرسید که جابر بن یزید کیست گفتند مردی بود
عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود و در این اوقات دیوانه شده است و برنی سوار شده
و در رحبهٔ کوفه با اطفال بازی میکند والی گفت الحمد لله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم و بعد از
اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و انچه جابر میگفت بظهور امد و محمد بن الحسن الصفا بسند
صحیح از حضرت جعفر بن محمد عم روایت کرده است در تفسیر این ایهٔ کریمه که * وکذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات والارض ولیکون من الموقنین * که گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم اسمانهای
هفتگانه را تا بالای عرش نظر کرد و زمین را گشودند تا انچه در هوای زیر زمین بود دید و از برای
رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان بعد از او عم همه چنین کردند و باسانید معتبره بسیار از انحضرت
روایت کرده است که خدا را دو علم هست یک علم مخصوص او ست که باحدی تعلیم نفرموده است و یک
علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده پس انچه را تعلیم ایشان فرموده ما میدانیم و ایضا باسانید
معتبره از ائمه عم مرویست که علمی که با ادم فرود امد بالا نرفت و علم بمیراث میرسد و هر عالمی از دنیا که
میرود البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده میداند و جمیع علوم انبیا بما رسیده است و باسانید صحیحه



منقولست از ائمه عم که توریهٔ موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران
نزد ماست و نحوی که ایشان میخوانده اند ما میخوانیم و تفسیر انها را میدانیم و باسانید مختلفه از جویریه
بن مسهر منقولست که با حضرت امیر المؤمنین از جنگ خوارج برمیگشتیم چون بزمین بابل داخل شدیم
وقت نماز عصر داخل شد پس حضرت فرود امد و لشکر نیز فرود امدند حضرت فرمود که ای گروه مردم این
زمین ملعونست و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده اند و این اول زمینی است که عبادت بت در
اینجا شده است و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند شما نماز کنید مردم بجانب
راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر حضرت رسول سوار شدند و روانه
شدند من گفتم که والله من از پی امیر المؤمنین میروم و امروز نماز خود را تابع نماز او میگردانم و
از عقب حضرت میرفتم هنوز از جسر حله نگذشته بودیم که افتاب غروب نمود مرا وسوسه در خاطر
بهم رسید چون گذشتیم فرمود که ای جویریه اذان بگو و خود متوجه وضو شدند بعد از ان بسخنی متکلم
شدند که نمیفهمیدم و گمان من این بود که عبرانیست پس اقامه فرمودند پس نگاه کردم والله بافتاب که
از میان دو کوه بیرون امد و صدایی از ان ظاهر میشد تا رسید بجایی که وقت فضیلت نماز عصر بود
پس انحضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا بانحضرت کردم چون از نماز فارغ شدیم افتاب غروب کرد
و ستارها ظاهر شد پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که ای جویریه خدا میفرماید که * فسبح
باسم ربک العظیم * من خدا را بنام عظیمش خواندم افتاب را از برای من برگردانید و صفار بسند معتبر از
حارث اعور روایت کرده است که روزی با حضرت امیر المؤمنین عم بمنزلی رسیدیم که انرا عاقول
میگویند در انجا بدرخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده بود حضرت دست
بران زد و فرمود که برگرد باذن الهی در حال شاخها یش رویید میوه داد و میوه اش امرود بود چون
صبح امدیم باز سبز بود و میوه داشت و از حضرت صادق عم روایت کرده است که حضرت امام حسن عم با
شخصی از اولاد زبیر بعمره میرفتند برای حضرت در زیر درخت خرمایی فرش انداختند و برای ان
زبیری در زیر درخت دیگر و ان درختان خشک بود ان شخص گفت که اگر این درخت رطب میداشت
میخوردیم حضرت فرمود که میل رطب داری گفت بلی حضرت دست باسمان بلند کرد و دعایی خواند
بزبانی که ان شخص نفهمید در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت شتر داری که همراه ایشان
بود گفت والله که سحر کرد حضرت فرمود که سحر نیست دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد ایضا از سلیمان بن
خالد روایت کرده است که عبد الله بلخی در خدمت حضرت صادق عم بدرخت خرمایی بی میوه رسیدند
حضرت فرمود که ای نخله شنوندهٔ اطاعت کنندهٔ خدا ما را اطعام ده از انچه خدا در تو مقرر ساخته در ساعت
رطبهای رنگارنگ از درخت فرو ریخت و خوردند تا سیر شدند پس بلخی گفت که در باب شما بعمل

امد انچه در باب مریم شده بود در حدیث دیکر روایت کرده است که حسن بن عبد الله از حضرت امام
موسی عم معجزۀ طلبید و درخت ام غیلان در برابر بود حضرت فرمود که برو نزد این درخت بکو که موسی
بن جعفر میفرماید که بیا چون بیامد و کفت انچه فرموده بود درخت زمین را همه جا قطع کرد و امد بخدمت
حضرت ایستاد باز اشاره فرمود بمکان خود برکشت بسند حسن از ابو بصیر روایت کرده که روزی بخدمت
حضرت باقر عم رفتم و حضرت صادق عم نیز حاضر بودند کفتم نه شما هردو وارث پیغمبر اخر الزمان هستید
حضرت باقر عم فرمود که بلی کفتم رسول خدا صم وارث جمیع پیغمبران بود انچه ایشان میدانستند انحضرت
میدانست فرمود که بلی کفتم شما میتوانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را اشفا دهید فرمود که بلی باذن
الهی انکاه فرمودند که نزدیک من بیا پس دست بر چشم و روی من کشید من افتاب و زمین و اسمان
و انچه در خانه بود همه را دیدم فرمود که میخواهی که روشن باشی و ثواب و عقابت مانند دیکران باشد
یا بحال اول برکردی و بهشت از برای تو واجب باشد کفتم حال اول را میخواهم بار دیکر دست بر چشم من
کشیدند بحال اول برکشتم بسند دیکر از ابو بصیر روایت کرده است که حضرت صادق عم بار دیکر مرا
روشن کرد و فرمود که اکر نه از ترس شهرت می بود ترا چنین میکذاشتم پس مرا بحال اول برکردانید بسند
معتبر از علی بن المغیره منقولست که حضرت امام موسی کاظم عم در منی بزنی کذشتند که او و فرزندانش
میکریستند برای کاوی که داشتند و مرده بود حضرت بنزد ان زن رفتند و از سبب کریه سوال نمودند
ان زن کفت که این فرزندان من یتیم اند و معیشت من و ایشان از این کاو بود الحال راه حیله بر من بسته
شده است حضرت فرمود که میخواهی که برای تو زنده کنم کفت بلی حضرت دو رکعت نماز کذاردند
و دست بدعا برداشتند بعد از ان برخواستند و پا بر کاو زدند برخواست و ایستاد چون زن این حال را
دید فریاد زد که بحق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است حضرت در میان ازدحام مردم خود را از ان زن
مخفی کردانید از داود بن کثیر روایت کرده که شخصی از اصحاب ما بحج رفت چون بخدمت حضرت صادق
عم رسید عرض کرد که پدر و مادرم فدای تو باد زنی داشتم فوت شد و تنها مانده ام حضرت فرمود که
بسیار او را دوست میداشتی کفتم اری فدای تو شوم فرمود که چون بخانه خواهی رفت خواهی دید او را
در خانه که چیزی میخورد در او ی کفت که چون بخانه برکشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول
مینماید بسند صحیح از حسن بن علی وشاء روایت کرده که حضرت امام رضا عم در خراسان فرمود که رسول
خدا صم را در انجا دیدم او را در بر کرفتم از حضرت جعفر بن محمد عم روایت کرده است باسانید بسیار که
چون ابو بکر غصب خلافت نمود حضرت امیر المومنین عم او را دید و حجتها بر او تمام کرد در اخر کفت
میخواهی که رسول خدا صم در میان ما و تو حکم باشد کفت چکونه انحضرت حکم میشود حضرت دست ان
ملعون را کرفت و او را بمسجد قبا اورد دید که حضرت رسول صم در مسجد نشسته و باو کفت که برو و ترک



کن ظلم حضرت امیر المومنین را بر روایت دیکر فرمود که نکفتم که حق را بعلی تسلیم کن و متابعت او
بکن چون این را شنید ترسان برکشت بعمر رسید و حقیقت حال را کفت عمر کفت که تو هنوز سحر بنی
هاشم را ندانستی منقولست از حضرت امام موسی کاظم عم که روزی ردیف پدرم بودم و بجانب
عریض میرفت در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده پدرم فرود امد و میان دو
چشم و دستش را بوسید و میکفت فدای تو کردم وان مرد او را موعظه و نصیحت میفرمود پس چون ان
پیر برفت پدرم سوار شد کفتم که انچه با این مرد کردی از شکستکی و احترام نسبت بهیچ کس نکردی فرمود
که پدرم امام محمد باقر عم بود و از سماعه منقولست که روزی بخدمت حضرت صادق عم رفتم بعد از
وفات امام محمد باقر عم فرمود که میخواهی پدرم را ببینی کفتم بلی فرمود که داخل این خانه شو چون رفتم
حضرت را دیدم در انجا نشسته پس فرمود که جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیر المومنین عم بخدمت
حضرت امام حسن عم امدند و سوالی چند از انحضرت نمودند بعد از ان حضرت فرمود که اکر امیر المومنین
را ببینید می شناسید کفتند بلی فرمود که پرده را بردارید چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند
که نشسته است و از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون حضرت امیر المومنین عم را بمسجد
اوردند از برای بیعت ابو بکر لعنه الله حضرت رو بقبر حضرت رسول صم ایستاد و فرمود که * یابن عم ان
القوم استضعفونی وکادو یقتلوننی ای برادر این کروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که بکشند پس
دست از قبر بلند شد بجانب ابو بکر که شناختند که دست حضرت است و صدائی از قبر برامد که شناختند که
صدای انحضرتست و این ایه را شنیدند که * اکفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلا
* ایا کافر شدی بان خدائی که ترا از خاك افرید پس از نطفۀ افرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و مردی
کرد و در حدیث دیکر وارد شده است که چون دست ظاهر شد این ایه بر ان دست نوشته بود و از
حضرت صادق عم بسند معتبر روایت کرده است که حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه بجانب صفین
متوجه شدند چون از فرات عبور فرمودند و نزدیك بکوهی رسیدند در صفین وقت نماز شام داخل شد
مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان کفتند چون از اذان فارغ شدند کوه شکافته شد و سری بیرون
امد موی سر و ریش سفید کردیده و بسخن امد و کفت السلام علیك یا امیر المومنین و رحمة الله و برکاته
مرحبا بوصی خاتم پیغمبران و قاید روسفیدان و دست و پا سفیدان بیهشت و فایز کردیده بثواب صدیقان
و بهترین اوصیا حضرت فرمود و علیك السلام ای برادر من شمعون بن حمون وصی عیسی بن مریم چه
حال داری کفت بخیر است رحمت الهی بر تو باد منتظر حضرت عیسی یم که فرود اید برای نصرت فرزند
تو و نمیدانم کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا کردیده باشد و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکو
تر و رتبه اش بلند تر نخواهد بود صبر کن ای برادر تا انکه خدا را ملاقات نمائی بدرستیکه دیروز بود که

دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل ازارها کشیدند و پاره ایشانرا بریدند و برچوبها حلق کشیدند اگر این
جماعت که با تو جنگ میکنند بدانند که چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده دست کوتاه خواهند کرد و این
روهای نورانی که ترا یاری مینمایند اگر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا گردیده هر اینه ارزو
کنند که بمقراض بدن ایشان پاره پاره شود والسلام علیك یا امیرالموءمنین و رحمة الله و برکاته پس کوه
بهم امد و حضرت متوجه نماز شد پس عمار بن یاسر و ابن عباس و مالك اشتر و هاشم بن عقبه و ابوایوب
انصاری و قیس بن سعد و عمرو بن الحمق و عباده بن الصامت و ابوالهیثم بن التیهان پرسیدند که
این مرد که بود فرمود که شمعون وصی حضرت عیسی بود پس عباده بن الصامت و ابوایوب گفتند پدر
و مادر خود را فدای تو میکنیم و ترا یاری میکنیم چنانچه برادرت حضرت رسولرا یاری کردیم و تخلف
نمیکند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقیی پس حضرت ایشانرا دعای خیر فرمود ایضا از عبایه
اسدی روایت نموده که روزی بخدمت حضرت امیرالمومنین عم رفتم دیدم شخصی نزد حضرت نشسته
و حضرت متوجه اوست و با او سخن میگوید چون برفت پرسیدم که این مرد که بود که شمارا از ما مشغول
ساخته بود فرمود که وصی حضرت موسی بود و در اخبار مستفیضه از حضرت امیرالموءمنین عم منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و انچه خواهی از من
بپرس که جواب خواهی شنید و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که روزی
با پدرم در وادی ضجنان که در میان مدینه و مکه است میرفتیم ناگاه استر پدرم رم کرد نظر کردم مرد
پیر را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود میکشید گفت مرا اب ده ان شخص
که زنجیر را داشت گفت اتش مده خدا او را اب ندهد از پدرم پرسیدم که کی بود فرمود که معاویه
بود و بطرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که با پدرم براه مکه میرفتیم و هردو بر شتر سوار
بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون امد و بر گردنش زنجیری بود بر زمین میکشید گفت
یا ابا جعفر مرا اب ده خدا ترا اب دهد شخص دیگر از عقبش امد و زنجیرش را کشید و گفت یا بن رسول الله
اتش مده خدا او را اب ندهد انگاه پدرم رو بمن کرد و فرمود که این مرد را شناختی معاویه بود و از یحیی
بن ام الطویل نیز منقولست که در خدمت حضرت علی بن الحسین براه مکه میرفتم چون بوادی ضجنان رسیدم
چنین واقع شد و حضرت فرمود که معاویه بود و از ابوحمزهٔ ثمالی روایت کرده است که در خانهٔ حضرت
علی بن الحسین بودم در انجا گنجشکی چند فریاد میکردند فرمود که میدانی چه میگویند گفتم نه فرمود که
تسبیح پروردگار خود میکنند و طلب روزی از او می نمایند بعد از ان فرمود که ای ابوحمزه زبان مرغان
را تعلیم ما کرده اند و همه چیز ما داده اند و از فضیل بن یسار روایت کرده است که در خدمت حضرت
صادق عم بودم دیدم که یك جفت کبوتر بیامدند و نر با ماده حرفی گفت فرمود که میدانی چه گفت گفتم نه



فرمود که میگفت ای انیس من و ای جفت من هیچ خلقی نزد من از تو محبوب تر نیست مگر مولای من جعفر
بن محمد و باسناد معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر عم
بودم ناگاه یك جفت کبوتر بنزد حضرت امدند و بزبان خود صدائی کردند و حضرت جوابی چند ایشانرا
فرمود بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در انجا نر با ماده حرفی چند گفتند و برفتند
از حقیقت ماجرای ایشان سوال کردم فرمود که یا بن مسلم هر چیز خدا خلق کرده است از مرغان و حیوانات
و هر صاحب روحی اطاعت ما زیاده از بنی ادم میکنند این کبوتر نر گمان بدی بجفت خود برده بود و او
سوگند یاد میکرد که من بری ام از گمانی که بمن می بری و او قبول نمی کرد پس گفت که راضی میشوی
بمحاکمهٔ محمد بن علی گفت بلی چون بنزد من امدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست میگوید و بی گناهست
قبول کرد و رفتند و از سلیمان جعفری روایت کرده است که روزی در خدمت حضرت امام رضا عم
بودم در باغی از باغهای انحضرت ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش انحضرت در زمین افتاد و فریاد میکرد
و اضطراب می نمود حضرت فرمود که میدانی چه میگوید گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند
فرمود که میگوید که ماری امده است که جوجهٔ مرا بخورد در این خانه این عصا را بردار و باین خانه برو
و مار را بکش چون بخانه داخل شدم ماری دیدم بگرد خانه میگردد انرا کشتم و از احمد بن هرون
روایت کرده که روزی حضرت امام موسی عم بخیمهٔ من در امدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از
طنابهای خیمه انداختند و نشستند بعد از ساعتی اسب صدائی کرد حضرت تبسم فرمودند و گفتند بفارسی
که برو و بول کن ان اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت پس حضرت فرمود که
خدا ابداود و بر ال داود کرامتی نکرده مگر انکه بمحمد و ال محمد زیاده از ان کرامت فرموده بسند معتبر از
محمد بن مسلم روایت کرده است که در خدمت امام محمد باقر عم بودم در مابین مکه و مدینه من بر الاغی
سوار بودم و حضرت بر استری ناگاه گرگی از سر کوه دوید و به نزدیك استر انحضرت امد و دست را
بر قربوس زین گذاشت و گردن کشید حضرت سر را نزدیك دهان ان گرگ اوردند و بعد از ساعتی
فرمودند که برو چنین کردم انگرگ شادی کنان برگشت گفتم فدای تو گردم عجیب چیزی دیدم فرمود که
میدانی چه گفت گفتم خدا و رسول و فرزند رسول بهتر میدانند فرمود که میگفت یا بن رسول الله زن من
در این کوه در زائیدن بر او دشوار شده است دعا کن که خدا بر ان اسان گرداند و دعا کن که خدا هیچ
یك از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند من چنین دعا کردم مستجاب شد باسانید
معتبره روایت کرده که حضرت علی بن الحسین عم روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که
اهوئی نزد انحضرت امد و دست بر زمین میزد و صدائی میکرد فرمود که میدانید چه میگوید گفتند نه
فرمود که میگوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است و از من التماس میکند که

از ان قرشی سوال کنم که فرزندرا بان دهد که شیرش بدهد باز باو سپارد و برود پس حضرت باصحاب
فرمود که برخیزید تا بخانهٔ ان شخص رویم و حاجت این اهو برا اوریم چون بخانهٔ ان مرد امدند و بیرون
امد حضرت فرمود که اهو بچه را که امروز شکار کردهٔ بیاور که مادر شران را شیر دهد چون بیاورد مادر
ان را شیر داد و کذاشت حضرت از ان شخص التماس فرمود که این اهو بره را بما به بخش او بحضرت بخشید
و حضرت انرا بمادرش رخصت فرمود اهو می رفت و دم را حرکت میداد بزبان خود سخنی می کفت فرمود
که میدانید که چه میکوید کفتند نه فرمود که میکوید که خدا غایبان شما را بشما برساند و علی بن الحسین
را بیامرزد چنانچه فرزند مرا بمن رسانید بسند معتبر از یونس بن طبیان و جمعی از اصحاب مرویست که
روزی در خدمت حضرت صادق عم بودیم فرمود که خزاین زمین در دست ماست اکر بپای خود اشاره
کنم کنجهای خود را ظاهر میکرداند پس یك پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست
دراز کردند و شمشی از طلا بیرون اوردند بقدر یك شبر و فرمودند که نکاه کنید چون نظر کردیم
شمشهای بسیار دیدیم بر روی یك دیکر ریخته می درخشید یکی ازما کفت که فدای تو کردم اینها همه را
دارید شما و شیعیان شما اینقدر محتاجند فرمود که خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است و ایضا
منقولست که حضرت امیرالمومنین عم با اصحاب خود در مسجد کوفه نشسته بودند شخصی کفت که پدر
و مادرم فدای تو باد من تعجب دارم از این دنیایی که در دست دشمنان شماست و در دست شما نیست
فرمود که کمان داری که ما دنیا را میخواهیم و خدا بما نمی دهد انکاه دست زدند و مشتی از ریك بر کرفتند
تمام جواهر قیمتی شد پرسیدند که این چیست کفت که از همه بهترین جواهر است فرمود که اکر خواهیم همهٔ
زمین را چنین می توانیم کرد اما نمی خواهیم پس بر زمین انداختند باز ریك شد و ایضا صفار باسانید
معتبره از حضرت صادق عم روایت کرده است که انحضرت فرمود که شخصی از ما نماز خفتن را در مدینه
کرد و بشهر جابلقا و جابلسا که قوم موسی در انجا ساکنند رفت و منازعه در میان ایشان بود فصل کرد
و در همانشب بر کشت و نماز صبح را در مدینه کرد حضرت خود را می فرمود و از جابر جعفی روایت
کرده است که روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر عم نشسته بودم فرمود که ای جابر الاغی داری
که در یك شب از مشرق بمغرب برود کفتم نه فدای تو شوم فرمود که من شخصی را می شناسم در مدینه
که الاغی دارد که سوار می شود و یك شب بمشرق و مغرب میرود خود را می فرمود بسند معتبر از
سدیر صیرفی روایت کرده است که امام محمد باقر عم فرمود که من میشناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت
بسوی ان جماعتی که خدا فرموده است که * و من قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون * که در
مشرق و مغرب می باشند و منازعه در میان ایشان بود اصلاح نمود و بر کشت و بر نهر فرات کذشت و از
اب فرات تناول نمود و از در خانهٔ تو کذشت و در زد و نه ایستاد که بکشایند از ترس شهرت و به شخصی



کذشت که او را در بند کشیده بودند و دو کس بر او موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمهٔ
افتاب میداشتند و اتش دور او می افروختند و در زمستان اب سرد بر او میریختند و او را برهنه میداشتند
و او قابیل فرزند ادم بود و محمد بن مسلم کفت که مراد حضرت از ان شخص که در مدینه است خودش
بود و از عبد الصمد بن علی روایت کرده است که شخصی نزد حضرت علی بن الحسین عم امد حضرت از او
پرسیدند که تو کیستی کفت منم منجم فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بیك کسی که از ان وقت که تو امدهٔ نزد ما
تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیاست و از جای خود حرکت نکرده است
ان شخص کفت که انمرد کیست فرمود که منم و اکر خواهی ترا خبر دهم بانچه خوردهٔ و در خانه پنهان کردهٔ بسند
معتبر از ابان بن تغلب روایت کرده است که منجمی از اهل یمن بخدمت حضرت جعفر بن محمد عم رسید
حضرت پرسید که علماء یمن علم ایشان در چه مرتبه است کفت از علم نجوم برد و ماهه راه حکم میکنند در
یك شب حضرت فرمود که عالم مدینه اعلم است از عالم شما در یك ساعت از روز بقدر انچه یك سال افتاب
طی کند قطع می نماید و سیر میکند دو از ده هزار عالم را که هر یك از ان عالمها مثل این عالم است که ایشان
نمیدانند که ادم و شیطان خلق شده اند پرسید که اهل ان عالمها شما را می شناسند فرمود که بلی خدا واجب
نکردانیده است بر ایشان مکر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما و از علی بن حسان روایت کرده است
که من در سر من رای بودم شنیدم که شخصی را محبوس کرده اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از
شام اورده اند رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را بان مرد رسانیدم و از قصهٔ او سوال نمودم کفت
من در شام می بودم در موضعی که محل سر مبارك حضرت امام حسین است عبادت الهی میکردم ناکاه شخصی
پیدا شد و کفت برخیز برخواستم و با او روان شدم چون اندك زمانی برامد خود را در مسجد کوفه دیدم
پرسید که این مسجد را می شناسی کفتم بلی مسجد کوفه است پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم بعد از
زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول صم کردیم پس
انکاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه بجا اوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در
شام دیدم و ان شخص ناپیدا شد و چون سال دیکر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود
بهمان مواطن برد و چون از افعال حج فارغ شدیم مرا بشام بر کردانید و خواست از من جدا شود کفتم بحق
ان خدایی که ترا چنین قدرتی کرامت فرموده است بکو که تو کیستی ساعتی سر بزیر افکند انکاه نظر بمن
کرد و فرمود که محمد بن علی بن موسی ام پس این خبر شهرت کرد و خبر بعبد الملك رسید و مرا در
زنجیر کرد و باین جا فرستاد کفتم تو نامهٔ بنویس و احوال خود را بمحمد بن عبد الملك بنویس شاید ترا رها
کند دوات و قلمی برای او حاضر کردم و او قصهٔ خود را نوشت او در جواب نوشت که انکسی که ترا
یکشب از شام بان اماکن برد بکو که ترا از زندان نجات دهد راوی میکوید که من چون جواب را

خواندم کریستم و پارهٔ او را تسلی دادم و بیرون امدم و صبح روز دیکر رفتم که احوال او را بکیرم دیدم
که زندان بانان و لشکری در تفحص ان مردند از حقیقت حال پرسیدم کفتند دیشب ان مرد که دعوی
پیغمبری میکرد ناپید اشده است و درها بسته بود نمیدانیم بزمین فرو رفته است یا باسمان بالا رفته است
واز حفص تمار روایت کرده است که در ان ایام که معلی بن خنیس را بدار کشیده بودند بخدمت حضرت
صادق عم رفتم فرمود که من معلی را بامری امر فرمودم و مخالفت من کرد و خود را بکشتن داد و یدرستیکه
من روزی باو نظر کردم او را مغموم یافتم کفتم ای معلی اهل و عیال خو در ابخاطر اورده و از مفارقت
ایشان محزونی کفت بلی کفتم نزدیک من بیا پس دست بر روی او کشیدم از او پرسیدم که اکنون در کجایی
کفت خود را در خانهٔ خود می بینم و اینک زن من است و اینها فرزندان منند من از خانه بیرون امدم
تا ایشانرا سیر دید و با زن خود مقاربت کرد بعد از ان او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم و پرسیدم
که خود را در کجایی بینی کفت با شما در مدینه ام و اینک منزل شماست کفتم ای معلی هرکه حدیث ما را
حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ میکند ای معلی اسرار ما را نقل مکنید که خود را
اسیر مردم کنید ای معلی هرکه احادیث صعب ما را کتمان کند خدا نوری در میان دو چشم او ساطع
کرداند و او را عزیز کرداند در میان مردم و هرکه افشا کند نمیرد مکر انکه الم حربه و سلاح باو برسد
یا در زنجیر و بند بمیرد ای معلی تو کشته خواهی شد مستعد باش و از عبد الله بن سنان روایت کرده است
که حضرت صادق عم فرمود که ما را حوضی هست از ما بین بصره تا صنعای یمن میخواهی به بینی کفتم بلی
فدای تو شوم پس دست مرا کرفتند و مرا به بیرون مدینه اوردند و پا بر زمین زدند نکاه کردم نهری
دیدم که ساحلش پیدا نیست مکر انجایی که ما بران ایستاده ایم که مانند جزیره ایست در میان این نهر پس
در این جزیره نهری دیدم که در یکطرفش ابی جاریست از برف سفیدتر و در طرف دیکرش شیری
جاریست از برف سفیدتر و در میانش شرابی جاریست از یاقوت رنکین تر و هیچ یک بدیکری ممزوج
نمیشود و ان سرخی در میان این دو سفیدی بمثابهٔ خوش نماست که هرکز چنین چیزی ندیده بودم کفتم
فدای تو کردم این نهر از کجا بیرون می اید فرمود که این چشمهائیست که خدا در قران وصف فرموده است
در بهشت و در کنار این نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته موهای ایشان بحسنی که هرکز
ندیده بودم و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت که هرکز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت
بظرفهای دنیا نداشت پس حضرت نزدیک یکی از ایشان رفتند و اشاره فرمود که اب بده دیدم خم شد
و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد بحضرت داد و باز درخت راست شد پس حضرت بمن عطا فرمود من
بخوردم هرکز بان لذت و لطافت چیزی نخورده بودم و بویش بمثابهٔ بوی مشک بود چون در کاسه نظر
کردم سه لون از شربت در ان بود عرض کردم که فدای تو کردم هرکز چنین حالی مشاهده نکرده بودم



نمیدانستم که این قسم غرایب در عالم می باشد حضرت فرمود که این کمتر چیزیست که خدا برشیعیان ما
مهیا کرده است چون مومن از دنیا میرود روحش را باینجا می اورند در این باغها سیر میکند و از این
شرابها میخورد و دشمن ما که میمیرد روحش را بوادی برهوت میبرند که صحرائیست در حوالی یمن
و همیشه در عذاب می باشد و از زقوم و حمیم میخورد پس پناه کیرید بخدا از شران وادی از جابر جعفی
روایت کرده است که از حضرت امام جعفر صادق سوال نمودم از فرمودهٔ خدا که * و کذلک نری ابراهیم
ملکوت السموات و الارض * چکونه ملکوت اسمان و زمین را بحضرت ابراهیم نمود و من سرم در زیر
بود حضرت بدست مبارک بجانب بالا اشاره نمود و فرمود که بجانب بالا نظر کن چون سر بالا کردم دیدم که
سقف خانه شکافته و حجابها برخواسته نوری عظیم دیدم که دیده ام حیران شد پس حضرت فرمود که
حضرت ابراهیم ملک اسمان و زمین را چنین مشاهده نمود انکاه فرمود که بزیر نکاه کن پس فرمود که بیالا
نظر کن چون نظر کردم سقف را بحال خود یافتم پس دست مرا کرفتند و بخانهٔ دیکر بردند و جامهایی که
پوشیده بودند کندند و جامهای دیکر پوشیدند و فرمودند که چشم برهم کذار و باز مکن بعد از ساعتی
فرمودند که میدانی در کجایی کفتم نه فدای تو شوم فرمود که الحال در ظلماتی که ذو القرنین بانجا رسیده
بود کفتم فدای تو کردم رخصت میدهی که دیده بکشایم فرمود که بکشا اما چیزی را نخواهی دید چون
چشم کشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم باز اندکی راه رفتند و فرمودند که میدانی در کجایی کفتم
نه فرمود که بر کنار اب زندکانی ایستادهٔ که خضر از این اب خورده است پس از این زمین و از این عالم
بیرون رفتیم و بعالم دیکر در امدیم چون پارهٔ راه رفتیم مثل این عالم خانها و بناها و مردمان دیدیم
و از ان عالم بدر رفتیم و بعالم سیم داخل شدیم شبیه بان دو عالم تا بر پنج عالم کذشتیم انکاه فرمود که این
ملکوت زمین بود و ابراهیم همهٔ اینها را ندیده بود همین ملکوت اسمان را دیده بود و ملکوت زمین
دوازده عالم است هر عالمی مثل ان عالم اول و هر امامی از ما که از دنیا میرود در یکی از ان عالمها ساکن
میشود تا امام اخر که صاحب الامر است در عالم اول ساکن شود انکاه فرمود که چشم برهم کذار چشم برهم
کذاشتم و دست مرا کرفتند ناکاه خود را در همان خانه دیدم که بیرون رفته بودیم پس ان جامها را
کندند و جامهای اول را پوشیدند و بجای خود نشستند پرسیدم که فدای تو کردم چند ساعت از
روز کذشته است فرمود که سه ساعت و بسند معتبر از ابو بصیر روایت کرده است که روزی در خدمت
حضرت امام جعفر صادق عم بودم پا بر زمین زدند پس دریایی عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار
ان دریا ایستاده یکی از ان کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا بمحلی رسیدیم که در انجا خیمها
از نقره زده بودند و انحضرت داخل هر یک از ان خیمها شدند و بیرون امدند و فرمودند ان خیمهٔ که
اول داخل شدم خیمهٔ رسول خدا صم بود و دویم از حضرت امیر المومنین و سیم از حضرت فاطمه و چهارم

از خدیجه و پنجم از حضرت امام حسن و ششم از حضرت امام حسین و هفتم از حضرت علی بن الحسین و
هشتم از پدرم و نهم بمن تعلق داشت و هر یکی از ماکه از دنیا میرود خیمهٔ دارد که در انجا ساکن میشود
و از صالح ابن سعید روایت نموده که حضرت امام علی نقی ع را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند
بخدمت حضرت رفتم و گفتم ایشان چندان سعی در تضییع تو و هتك حرمت تو کردند تا انکه در چنین
جائی تراساکن کردانیدند فرمود که یا بن سعید تو هنوز در این مرتبهٔ از معرفت ما پس دست بجانبی حرکت
دادند چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشروی خوشبو و غلامان پاکیزه مانند مروارید و
طبقهای رطب و انواع میوها مشاهده نمودم که دیده ام حیران شد فرمود که ما هر جا که هستیم اینها از برای
ما مهیا است و باسانید معتبره از حضرت صادق ع منقولست که تمام دنیا در دست امام از بابت پارهٔ
کردکانیست که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست و انچه خواهد در ان میتواند کرد و بچند سند معتبر
از حضرت باقر ع روایت کرده است که ذو القرنین را مخیر کردانیدند میان سحاب ذلول و سحاب صعب
پس سحاب ذلول و نرم را که پست تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تند و تر و شدید
تر است برای ائمهٔ ال محمد کذاشت گفتم که صعب کدام است فرمود که انست که رعد و برق و صاعقه دارد
و حضرت صاحب الامر بران سوار خواهد شد و باسمانهای هفت کانه و زمینهای هفت کانه که پنج
زمینش معمور است و دو تا خراب خواهد کردید و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که حضرت
امیر المومنین ع مالك شدند انچه در زمین است و انچه در زیر زمین است و دو ابر را بر حضرت عرض
کردند صعب را اختیار فرمود و بران سوار شد و بر هفت زمین کذشت پنج را معمور دید و دو را خراب
و باسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که چون حقتعالی اراده میفرماید که امامی را خلق
کند قطرهٔ از اب مزن فرو میفرستد که بر کیاهی یا میوهٔ بنشیند و والد او انرا تناول میکند و جماع میکند
پس ان نطفه در رحم قرار میکیرد و خدا امام را از ان خلق میفرماید پس در شکم مادر صدا می شنود و
مفهمد چون بزمین می اید بر بازوی راستش می نویسند که * و تمت کلمة ربك صدقا و عدلا لا مبدل
لکلماته و هو السمیع العلیم * چون بسخن در امد عمودی از نور برای او نصب میکنند که اعمال
جمیع خلایق را میداند و می بیند و کلینی وغیره باسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق ع
که چون خداوند عالمیان میخواهد که امام را خلق نماید ملکی را میفرستد که شربتی از اب تحت عرش
برمیدارد و بامام میدهد که تناول میفرماید و از ان اب نطفه منعقد میشود چون برحم منتقل شد تا چهل
روز سخن نمیشنود بعد از چهل روز انچه کویند می شنود پس چون متولد شد خدا همان ملك را میفرستد
که ایه را بر بازوی پیش نقش مینماید چون بمنصب امامت فایز کردید از برای او مناری از نور بلند میکنند
که بان اعمال خلایق را میداند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون مادران اوصیای



پیغمبران بایشان حامله میشوند مادر را سستی بهم میرسد مانند غش و تمام ان روز یا شب چنین میباشد
پس بحال خود می اید و از جانب راست خود از یکطرف خانه او ازی میشنود که کسی میکوید که حامله
شدی بخیر و خوبی و عاقبت امر تو بخیر خواهد بود بشارت باد ترا بفرزند بردبار دانا بعد از ان دیکر هیچ
سنکینی و المی و اثر حمل در خود نمی یابد تا چون ماه نهم میشود او از ها از خانهٔ که می باشد میشنود چون
شب ولادت میرسد نوری در ان خانه ساطع میشود که بغیر او و پدر امام نمی بیند چون متولد میشود
چهار زانو نشسته از پا بر می اید چون بزمین میرسد رو بقبله میکند و سه مرتبه عطسه میکند و بانکشت
اشاره مینماید و الحمد لله میکوید و ناف بریده و ختنه کرده متولد میشود دندانهای پیش دهانش همه
روییده می باشد و از پیش رو و پس نوری میباشد مانند سبیکهٔ طلا و در تمام ان شب و روز از دستهایش
نور ساطع است همچنین پیغمبران نیز چنین متولد میشوند و صفار از حضرت صادق ع روایت کرده است
که حضرت امیر المومنین ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت مغرب که انرا جابلقا میکویند در ان
شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امتند و هرکز معصیت خدا نکرده اند و هیچ کار
نمیکنند و هیچ چیز نمیکویند مکر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان و ولایت اهل بیت رسول خدا
ص و از هشام بن سالم روایت کرده است که حضرت صادق ع فرمود که خدا را شهری هست در پشت دریا
که وسعت ان بقدر سیر چهل روز افتابست و در ان شهر جمعی هستند که هرکز معصیت الهی نکرده اند
و شیطان را نمی شناسند و نمیدانند که شیطان خلق شده است و در هر چند کاه ما ایشانرا می بینیم و انچه
احتیاج دارند از ما سوال می نمایند و از ما سوال می نمایند کیفیت دعا را و ما تعلیم ایشان می نماییم و میپرسند
که قایم ال محمد کی ظهور میکند و در عبادت و بندکی سعی بسیار میکنند و شهر ایشان دروازه های
بسیار دارد از هر دری تا دری صد فرسخ مسافت است و ایشانرا تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار
هست که اکر ایشانرا به بینید عبادت خود را سهل خواهید شمرد و در میان ایشان کسی هست که یکماه
سر از سجود بر نمیدارد و خوراك ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برك درختان است و روهای
ایشان از نور روشن است چون یکی از ما را می بینند بر کرد او بر می ایند و از خاك قدمش بر میکیرند
برای برکت چون وقت نماز ایشان میشود صداهای ایشان بلند میشود مانند باد تند و در میان ایشان
جمعی هستند که هرکز حربه از خود نیند اخته اند برای انتظار قایم ال محمد و از خدا میطلبند که بخدمت او
مشرف شوند عمر هر یك از ایشان هزار سالست اکر ایشانرا به بینی اثار خشوع و شکستکی و فروتنی از
ایشان ظاهر است پیوسته طلب میکنند امری را که موجب قرب بخدا باشد چون ما بنزد ایشان میرویم
بخدا تقرب میجویند که مبادا از غضب الهی باشد پیوسته منتظر انوقت هستند که وعدهٔ ملاقات ما و ایشانست
و هرکز از عبادت سست نمیشوند و بتنك نمی ایند و بنحوی که ما قران را تعلیم ایشان کرده ایم تلاوت

می نمایند ودرمیان ان قران چیزی چند هست که اکر براین مردم بخوانیم کافر میشوند و اکر چیزی از قران
برایشان مشکل شود ازمامی پرسند چون بیان میکنیم سینهای ایشان کشاده ومنور میشود ازخدا میطلبند
که مارابرای ایشان باقی دارد میدانند که خدا بوجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد وقدر ما را می شناسند
و ایشان باقایم ال محمد صم خروج خواهند کرد و جنکیان ایشان بر دیکران سبقت خواهند کرفت و همیشه
از خدا همین را میطلبند و در میان ایشان پیر و جوان هستند چون جوانی پیری را می بیند نزد او بمثابه
بندکان می نشینند و تا رخصت نفرماید بر نمیخیزد و ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام میکنند و هر امری
که امام ایشانرا بان داشت ترک نمیکنند تا امر دیکر بفرماید و اکر ایشانرا بر خلق مابین مشرق و مغرب
بکمارند در یکساعت همه را افانی میکنند و حربه در ایشان کار نمیکند و خود شمشیرها از اهن دارند
غیر این اهن که اکر بر کوه بزنند دو نیم میکنند و امام با این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که
در مابین جابلقا و جابرساست جنک خواهد کرد و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و دیکری
در مغرب و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند اول ایشانرا بخدا و رسول و دین اسلام بخوانند و هر
که مسلمان نشود او را بکشند تا انکه در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد و باسانید
معتبره از حضرت امام حسن عم منقولست که فرمود خدا را شهری هست در مشرق و شهری هست در مغرب
و بر هر یک از این دو شهر حصاری هست از اهن که در هر حصاری هفتاد هزار در است و از هر دری
هفتاد هزار طایفه داخل میشوند که هر یک بلغتی سخن میکویند که دیکری نمیداند و من جمیع ان لغتها را
میدانم و در ان شهرها و در مابین ان شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم و ما ها حجت
خداییم بر ایشان * واعلم یا اباذر ان الله عز و جل جعل اهل بیتی فی امتی کسفینة نوح من رکبها نجا و من رغب
عنها غرق و مثل باب حطة فی اسرائیل من دخله کان امنا * و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل
بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح کردانیده که هر که سواران کشتی شد نجات یافت و هر که نخواست
انرا و داخل ان کشتی نشد غرق شد هم چنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان
می نشیند از کرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد و هر که از جانب ایشان بسوی دیکر میل میکند در
دریای شقاوت غرق میشود و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند که در بنی اسرائیل بود که خدا
امر فرمود که داخل ان در شوند و هر که داخل ان در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد هم چنین
در این امت هر که چنک در دامان متابعت ایشان میزند و از درکاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب
میکند از جملهٔ ایمان است و الاطعمهٔ شیطان و مستحق عذاب و خذلان است بدانکه خداوند عالمیان
امر فرمود بنی اسرائیل را که * ادخلوا الباب سجدا و قولوا حطة نغفر لکم خطایاکم * و جمعی از مفسرین
کفته اند که مراد از در در قریهٔ بیت المقدس است یعنی در اید بدری از درهای قریه بیت المقدس



از روی خضوع و شکستکی یا چون در کوچک است خم شوید و بر کوع داخل شوید یا بعد از داخل شدن
سجده کنید و استغفار کنید و بکویید خداوندا از کناهان ما بکذر تا بیامرزیم کناهان شما را و بعضی
کفته اند که در قریه اریحا مراد است و جمعی از محققین را اعتقاد اینست که مراد در ان قبه ایست که در
تیه برای قبلهٔ ایشان مقرر کرده بودند و رو بان نماز میکردند پس بعضی ابا کردند از درهای دیکر داخل
شدند یا داخل نشدند و بعضی که از ان در داخل شدند ان عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند
و بجای حطة حنطة کفتند و کندم طلبیدند پس خدا طاعونی بر ایشان کماشت که در یکساعت بیست و چهار
هزار یا هفتاد هزار کس ایشان بمردند و بدانکه مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است
در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این میکند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود
و پا از جادهٔ متابعت ایشان بدر نباید کذاشت بهمین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود کذارند و در اعمال
و اعتقادات از طریقهٔ ایشان بدر روند بلکه ایشانند وسیله میان خلق و خدا و هدایت از غیر ایشان
حاصل نمیشود چنانچه ابن بابویه علیه الرحمه شیخ طبرسی بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده اند
که حضرت فرمود که بلیهٔ مردم برای ما عظیم شده است اکر ایشانرا میخوانیم اجابت ما نمیکنند و اکر ایشانرا
وا میکذاریم بغیر ما هدایت نمی یابند شیخ طوسی بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که ماییم سبب
و وسیله میان شما و خدا و شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است از عبد الله بن سلیمان که
من در خدمت حضرت امام محمد باقر عم بودم شخصی از اهل بصره امد و کفت حسن بصری میکوید که ان
جماعتی که علم خود را کتمان میکنند شکمهای ایشان اهل جهنم را متاذی خواهد کرد حضرت فرمود که اکر
حسن راست میکوید پس هلاک شده است مؤمن ال فرعون و خدا او را بکتمان ایمان و علم مدح کرده است
و همیشه علم مکتوم بود از ان روز که خدا نوح را به پیغمبری مبعوث کردانید حسن بصری اکر میخواهد
بجانب راست برود و اکر میخواهد بجانب چپ برود که علم یافت نمیشود مکر نزد ما و ابن بابویه علیه الرحمه
بسند معتبر از اسحق بن اسمعیل روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری عم باو نوشت که بدرستیکه
خداوند عالمیان برحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب کردانید نه از برای انکه خود محتاج بود
بعبادت شما بلکه از برای احسان و تفضل تا انکه ممتاز کرداند بد را از نیک و بدکردار را از فرمان بردار
و تا ظاهر کرداند انچه در سینها مخفی است و دلها را پاکیزه کرداند از بدیها و از برای انکه سبقت جویید
برحمتهای او و منزلتها و رتبهای شما در بهشت رفیع کردد پس واجب کردانید بر شما حج و عمره و نماز
و روزه و زکوة و ولایت اهل بیت رسول صم را و از برای شما دری مقرر ساخت که بان در درهای
فرایض بر شما کشوده میشود که ان ولایت و متابعت اهل بیت است و از برای شما کلیدی از برای کشودن
درهای قرب و راههای معرفت قرار داده که پیروی ایشانست اکر نه محمد و اوصیای او صلوات الله

علیهم می بودند شما حیران میبودید از باب بهایم و حیوانات که هیچ فریضهٔ از فرایض خدا را نمید انستید
ایا داخل شهر میتوان شد از غیر راهش چون خدا بر شما منت گذاشت بنصب اماما ن بعد از پیغمبر شما فرمود
که امروز دین شما را کامل گردانیدم و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم
و برگزیدم و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین عم فرمود که من
شهرستان علمم و تو دران شهرستانی و داخل شهر نمیتوان شد مگر از درش و اخبار در این باب زیاده
از حد و حصر است چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود ایشان نه همین سفینهٔ نجات این امتند بلکه جمیع
ملائکه و پیغمبران ببرکت و ولایت ایشان بسعادات فایز گردیده اند و در جمیع شداید بانوار ایشان پناه
برده اند و ایشانند علت غائی ایجاد جمیع اسمانها و زمین و عرش و کرسی و ملک و جن و انس چنانچه در
احادیث بسیار وارد شده است که خطاب به محمد و علی فرمودند که *لولاک لما خلقت الافلاک* اگر نه
شما میبودید من افلاک را خلق نمیکردم و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمزیست که موجب انکشاف
این معنی میشود بدانکه خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی فیض وجود است
اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضهٔ ان فیض عقلا قبیح نباشد و کسی که قابل ان باشد که
چنین بنائی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمانخانهٔ برای او مرتب سازند و در میدان
وسیع عرصهٔ ایجاد چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع بر پا کنند و چندین هزار از سرادق رفعت و حجب
جلال را باوتاد قدرت و اطناب عزت استوار گردانند و این عرصهٔ ظلمانی را بچراغهای نورانی از افتاب
و ماه و ستارگان روشن سازند و صفایح افلاک و لوح خاک را بانواع زینتها و الوان نقشها بیارایند
و مایدهٔ احسانی که تمام عالم را فرا گرفته برای او بکشند و الوان نعمتها و میوها و گلها و ریاحین برای او
حاضر سازند و نشاهٔ اخرت که این نشاهٔ دنیا نمونهٔ حقیریست از ان یعنی بهشت اعلا را بانواع حور و قصور
بیارایند و غیر متناهی از ملائکهٔ مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم او خادم او گردانند بزرگواری
میباید باشد که این کرامتها سزاوار باشد و این کرامتها لایق باشد پس اگر دیگران بطفیل او از این
خوان بهرهٔ برند نزد عقلا پسندیده است و اگر نه امثال ما ها لایق این کرامتها نیستیم و برای ما تنها این
قسم تشریفات نزد عقلا قبیح است چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستائی ناقصی جاهلی نزد پادشاه
عظیم الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای
پادشاهانه برای او حاضر گردانند و جمیع امرای خود را بخدمت او باز دارد جمیع عقلا او را مذمت میکنند
که اداب پادشاهانه نبود و این مرد قابل این کرامت نبود نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر
با کمتر باو بدهند و او را در مجلس حضور هم راه ندهند و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم الشانی بیاید
و این قسمها برای او بکنند و بطفیل او چندین هزار کرد و روستائی سیر کنند و بخورند بد نمانست و جمیع



عقلا مدح میکنند و هم چنین در این ماده چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صم اشرف مکونات
و زبدهٔ ممکناتند و نهایت انچه رتبهٔ امکانی از کمالات و استعدادات گنجایش داشته باشد در ایشان
مجتمع است ایشان مادهٔ قابلهٔ جمیع فیوض و رحمتهایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فایض میگردد
و بطفیل ایشان بمواد قابلهٔ دیگر سرایت میکند در خور استعدادات ایشان چنانچه نعمت ایجاد که اول
نعمتهاست اول بر ان حضرت فایض گردید بعد از ان بر دیگران چنانچه فرمود که *اول ما خلق الله نوری
*و هم چنین معنی نبوت اول از برای انجناب حاصل شد و ببرکت او بدیگران رسید چنانچه فرمود که*
کنت نبیا و ادم بین الماء و الطین *من پیغمبر بودم و ادم در میان اب و گل بود و فرمود که ما ییم اخران
سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم و اینست معنی شفاعت کبری
که از روز اول تا ابد اباد جمیع خیرات و کمالات بوسیلهٔ ایشان بجمیع خلق فایز گردیده و میگردد
و اینست سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب باید اول بر ایشان صلوات فرستاد بعد از ان حاجت خود
را طلبید تا بر اورده شود زیراکه یک علت نا روائی حاجت عدم قابلیت تو است چون صلوات فرستادی
و برای ان مادهای قابله رحمت طلبیدی مانعی نیست در حق انحضرت و اهل بیتش البته مستجاب
میشود و همینکه اب بسر چشمه امد هر کس در خور قابلیت او از سر چشمه باو بهرهٔ می رسد در خور
راهی که بان سر چشمه دارد کسی باشد که نهر عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از ان منبع خیرات
و سعادات بسوی خود کنده باشد از هر رحمتی که بانجا میرسد در خور ان نهر و گنجایش ان بهرهٔ می برد
و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه می یابد پس معلوم شد که انتفاع انبیا و مقربان
از انوار مقدسهٔ ایشان زیاده از دیگرانست و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا
زیاده بر عوام ناس است چون سخن باین جا کشید این مطلب را از این نازک تر بیان میتوان کرد بدانکه
این معلوم است که چند انکه مناسبت میان فاعل و قابل و مفیض و مستفیض بیشتر است افاضه بیشتر میشود
بلکه جمعی را اعتقاد اینست که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمی تواند شد پس این ناقصان که در نهایت
مرتبهٔ نقصند در استفاضهٔ ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطهٔ که از جهات کمال با جناب
ذو الجلال یک نوع ارتباطی داشته باشد و از جهت امکان و عوارض ان مناسبتی با ممکنات ناقصه
داشته باشد که افاضه و استفاضه باین دو جهت بعمل اید چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و
حقایق بخلق این دو جهت ضرور است و اشارهٔ مجملی باین معنی در ابواب نبوت شد و در بیان معنی
قرب نیز اشاره شد و بدانکه چون ایشان مظهر صفات کمالیهٔ الهیند و بنمونهٔ از صفات جلال و جمال او
متصف گردیده اند ایشان را کلمات الله و اسماء الله میگویند و احادیث در این باب بسیار است و چنانچه
اسماء الهی دلالت بر کلمات او میکنند ایشان نیز از این حیثیت که پرتوی از صفات او متصف گردیده اند

دلالت بر صفات او میکنند مثل اسم رحمن که دلالت بر اتصاف الهی بصفت رحمت میکند چون رحمت و شفقت رسول خدا صم را مشاهده میکنی ترا دلالت میکند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت با این بسیاری قطرهٔ از دریای رحمت اوست و هم چنین در جمیع کمالات بلکه دلالت ایشان بران کمالات زیاده از دلالت اسماست و اسماء مقدس الهی از این جهت تاثیرات بر ایشان مترتبست که دلالت بران مسمی میکنند لهذا بر ایشان نیز اثار عجیبه در عالم ظاهر میکردد که اسماء مقدس الهیند و مظهر قدرت و کمالات اویند چنانچه پیش دانستی که ذات و صفات را دانستن محالست و لیکن در انحاء وجوهات صفات و تعبیرات از ان عارفان را درجات مختلفه میباشد و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از ان اسم بهرهٔ می یابد مثلا بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف می باشد یک مرد کردی میباشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد ارادهٔ دوشاب او را میسر است و اکر خواهد هزار دینار بی زحمت بکسی میتواند داد این مرد پادشاه را بصفات استاد حلوایی و استاد بزاز شناخته اکر پادشاه با او احسانی کند در خور شناخت او احسان خواهد کرد و هم چنین تا بمرتبهٔ ان شخصی که از عظمت پادشاه انقدر دانسته که او قادر بر عطای حکومتهای عظیم هست و منصبی میتواند بخشید که در سالهای الاف الوف تحصیل میتوان کرد پادشاه بچنین شخصی در خور معرفت او میدهد هم چنین عارفان را در مراتب معرفت بلا تشبیه این تفاوت هست یک لفظ رحمن را هر عارفی بمعنی میفهمد و در خور ان معنی فایده می برد تا ان عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته برحمن فیض ازل و ابد را برای ممکنات می طلبد و میرساند و هم چنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمهٔ معصومین عم که اسماء مقدس الهیند در خور شناخت و معرفت ایشان از توسل بایشان منتفع میتوان شد یک شخص علی را مردی شناخته است که هر مسئلهٔ که میپرسی میداند و علی را در مرتبهٔ علامه شناخته بلکه علی را وسیله نکرده علامه را وسیله کرده و دیکری علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را می تواند کشت او علی را نشناخته مالک اشتر را شناخته و یکی علی را چنین شناخته که اکر شفاعت کند خدا هزار تومان باو میدهد تا بمرتبهٔ ان بزرکی که علی را در مرتبهٔ کمال شناخته اکر نام علی را بر اسمان نخواند از یک دیکر می پاشد و اکر بر زمین بخواند می کدازد چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند عرش قرار کرفت و بر کرسی نوشتند بر پا ایستاد و بر اسمانها نوشتند بلند شدند و بر زمین نوشتند قرار کرفت و بر کوهها نوشتند ثابت کردیدند و دوستان ایشان را بتجربه معلوم است که در وقت دعا در خور ان ربط و معرفت و توسلی که بایشان حاصل میشود همان قدر استنفاع بایشان نفع میکنند و اکر این معنی را از این نازکتر ذکر کنیم سخن دقیق میشود و مطلب مخفی تر میشود بعضی تمثیلی ذکر کرده اند از برای وضوح این معنی که یک فیلی را بردند بشهر کوران چون شنیدند که چنین خلق عظیمی بشهر ایشان امده



بسیر ان جمع شدند و دست بران می مالیدند یکی از ایشان دست بر کوش ان مالید و یکی دست بر خرطوم ان مالید و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دمش را چون فیل را بردند انها با یک دیکر نشستند و بوصف ان شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد انکه کوشش را لمس کرده بود کفت فیل یک چیز پهنیست از باب کلیم دیکری که خرطومش را یافته بود کفت غلط کردی از بابت ناودان دراز راست و میان تهی و هر یک بانچه از ان یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان بطول انجامید مرد بینایی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و کفت هیچ یک انرا نشناخته اید اما هر یک راهی بان برده اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب الوجود و دوستان او که متخلق باخلاق او شده اند چنین حالتی هست و در این مقام کنجایش زیاده از این سخن نیست و این مضامین از اخبار بسیار ظاهر میشود چنانچه ابن بابویه بسند معتبر از حضرت امام رضا عم روایت کرده است که حضرت امیر المومنین عم فرمود که حضرت رسول صم فرمود که خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و کرامی تر باشد نزد او کفتم یا رسول الله تو افضلی یا جبرئیل فرمود که یا علی خدا انبیای مرسل را افضل کردانیده است از ملائکهٔ مقرب و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است و بعد از من ترا و ائمهٔ بعد از ترا بر همه تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمت کاران ما و خدمت کاران دوستان مایند یا علی انهایی که حاملان عرشند و بر دور عرش می باشند تسبیح و تمجید خداوند خود میکنند و استغفار میکنند برای ان جماعتی که ایمان بولایت ما اورده اند یا علی اکر نه ما ها بودیم خدا نه ادم را خلق میکرد و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه اسمان و نه زمین را و چکونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال انکه ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه خدا کردیم زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود پس ما را کویا کردانید بتوحید و تمجید خود که او را بیکانکی یاد کنیم و حمد او بکنیم بعد از ان ملائکه را خلق کرد و ارواح ما یک نور بود چون ارواح ما را ملائکه دیدند بسیار عظیم نمود در نظر ایشان پس کفتیم سبحان الله تا انکه ملائکه بدانند که ما خلق افریدهٔ خداییم و خدا منزه است از این که بما شباهتی داشته باشد یا انکه صفات ممکنات در او باشد پس ملائکه چون تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزه از صفات دانستند چون بزرکواری شان ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله کفتیم تا بدانند ملائکهٔ که خدا شریک در بزرکواری و عظمت ندارد و ما بنده کان خداییم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم پس ایشان کفتند لا اله الا الله چون رفعت محل و درجهٔ ما را دیدند ما کفتیم الله اکبر تا بدانند ملائکه خدا از ان عظیم تر است که کسی بدون توفیق و تایید او نزد او رتبه و منزلت تواند بهم رساند انکاه کفتند الله اکبر چون قوت و قدرت و غلبهٔ ما را مشاهده کردند کفتیم *لا حول و لا قوة الا بالله* تا بدانند که قوت و قدرت و توانایی ما از خداوند ماست چون دانستند که

خداچه نعمتها بما کرامت فرموده واطاعت مارا بر جمیع خلق لازم کردانید ما کفتیم الحمد لله تا بدانند ملائکه
که خدا از جانب ما مستحق حمد وثناست بر این نعمتهای عظیم که بما انعام فرموده پس ملائکه کفتند
الحمد لله پس ببرکت ما هدایت یافتند ملائکه بتسبیح و تحلیل و تمجید و توحید و تمجید خدا پس حق تعم
حضرت ادم را خلق فرمود و ما را در صلب او بودیعه سپرد و امر فرمود ملائکه را که حضرت ادم را سجده
کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب ادم بودیم و سجود ایشان سجدهٔ بندکی خدا بود و سجده
تکریم و اطاعت ادم بود چون ما در صلب وی بودیم پس چکونه ما افضل از ملائکه نباشیم وحال انکه
جمیع ملائکه سجدهٔ ادم از برای تکریم ما کردند و بدرستی که چون مرا باسمانها عروج فرمودند جبرئیل
اذان و اقامه کفت و کفت یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم من کفتم که یا جبرئیل من بر تو تقدم بجویم کفت
اری زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل داده است و ترا به خصوص بر جمیع خلق تفضیل
داده است پس من مقدم شدم و با من نماز کذاردند و فخر نمیکنم چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل
کفت که پیش برو یا محمد که من در اینجا میمانم کفتم در چنین جایی مرا تنها میکذاری جبرئیل کفت که
یا محمد این نهایت اندازه ایست که خدا برای من مقرر ساخته است و اکر از این حد در کذرم بالهای من
میسوزد پس فرو رفتم در دریاهای نور و رسیدم بانجایی که خدا می خواست از اعلای درجات ملکوت
و ملک پس ندا بمن رسید که یا محمد کفتم *لبیک ربی و سعدیک تبارکت و تعالیت* پس ندا رسید که
ای محمد تو بندهٔ منی و من پروردکار توام مرا عبادت کن و بس و بر من توکل کن در جمیع امور بدرستیکه
نور منی در میان بندکان من و فرستادهٔ منی بسوی خلق و حجت منی بر جمیع خلایق از برای تو و متابعان
تو بهشت را خلق کرده ام و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب کردانیده ام و از برای شیعیان
ایشان ثواب خود را لازم ساخته ام کفتم خداوندا اوصیای من کیستند ندا رسید که ای محمد اوصیای
تو انهایند که بر ساق عرش من نام ایشان نوشته است چون نظر بساق عرش کردم دو از ده نور دیدم بر هر
نوری سطری سبز بود که بر او نام وصیی از اوصیای من نوشته بود اول ایشان علی بن ابیطالب و اخر
ایشان مهدی امت من کفتم خداوندا اینها اوصیای منند بعد از من ندا رسید که یا محمد اینها اولیاء و دوستان
و اوصیاء و برکزیدکان منند و حجتهای منند بعد از تو بر جمیع خلایق و ایشان اوصیاء و خلیفهای تواند
و بهترین خلق منند بعد از تو بعزت و جلال خودم سوکند که بایشان دین خود را ظاهر کردانم و کلمهٔ
حق را بایشان بلند کردانم و باخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک کردانم او را بر مشرق و مغرب
زمین مسلط کردانم و بادها را مسخر او کنم و ابرهای صعب را ذلیل او کردانم و او را بر اسمانها بالا برم
و او را بلشکرهای خود یاری کنم و ملائکه را مددکار او کردانم تا انکه دین حق بلند شود و جمیع خلق
بیکانکی من اقرار کنند پس ملک و پادشاهی او را دایم کردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان



من بدر نرود و بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که چون جبرئیل بنزد حضرت رسول
صم می امد در خدمت انحضرت مانند بندکان می نشست و تا رخصت نمیفرمود انحضرت او داخل نمیشد
و از حضرت امام حسن عسکری عم روایت کرده است که از حضرت رسالت پناه صم پرسیدند که علی بن
ابیطالب افضلست یا ملائکه حضرت فرمود که ملائکه شرف نیافتند مکر به محبت محمد و علی و قبول ولایت
ایشان و هرکس از محبان علی که دل خود را از غش و دغل و کینه و حسد و کناهان پاک کند او افضل است
از ملائکه و بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که یهودی بخدمت حضرت رسول صم
امد و کفت تو افضلی یا موسی بن عمران حضرت فرمود که خوب نیست که ادمی تعریف خود کند و لیکن
مرا ضرور است میکویم چون حضرت ادم خطیه از او صادر شد توبه اش این بود که خداوندا از تو سوال
میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا بیامرزی پس خدا توبه اش را قبول فرمود و نوح چون بکشتی نشست
و از غرق ترسید کفت خداوندا از تو سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از غرق نجات دهی پس خدا
او را نجات داد و ابراهیم را چون باتش افکندند کفت خداوندا سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا از
اتش نجات دهی پس خدا اتش را بر او سرد و سلامت کردانید و موسی چون عصا یش را انداخت و ترسید
کفت خداوندا سوال میکنم بحق محمد و ال محمد که مرا ایمن کردانی پس خدا فرمود که مترس که تو بر
ایشان غالبی ای یهودی اکر موسی مرا در می یافت و ایمان به پیغمبری من نمی اورد ایمان او هیچ نفعی
نمیداد او را و پیغمبری او را فایده نمیکرد ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون
اید عیسی بن مریم از اسمان برای یاری او فرود اید و او را مقدم دارد و در پی او نماز کذارد و ایضا
بسند معتبر روایت کرده است که رسول خدا صم بحضرت امیر المومنین عم کفت که یا علی حقتعم مرا از میان
جمیع مردان عالمیان برکزید و بعد از من ترا از جمیع مردان عالم اختیار کرد پس ایمه فرزندان ترا از جمیع مردان
عالم اختیار کرد پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد و در احادیث معتبره وارد شده است که در
روزی که از ذریت ادم پیمان میکرفتند از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق باین نحو پیمان کرفتند
که ایا من پروردکار شما نیستم و محمد پیغمبر شما نیست و علی امام شما نیست و امامان هادیان از فرزندان
او امامان شما نیستند همه کفتند بلی هر که سبقت کرفت باین اقرار عزم بر نکاه داشتن این پیمان بیشتر داشت
از پیغمبران اولو العزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد* یا باذر احفظ ما اوصیک به
تکن سعیدا فی الدنیا و الاخرة یا باذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس الصحة و الفراغ یا باذر اغتنم
خمسا قبل خمس شبابک قبل هرمک و صحتک قبل سقمک و غناک قبل فقرک و فراغک قبل شغلک و حیوتک
قبل موتک یا باذر ایاک و التسویف باملک فانک بیومک و لست بما بعده فان یکن غد لک فکن فی الغد کما
کنت فی الیوم و ان لم یکن غد لک لم تندم علی ما فرطت فی الیوم یا باذر کم مستقبل یوما لا یستکمله

وصیت باباذر
وصیت باباذر

و منتظر عد الا یبلغه یا باذر لو نظرت الی الاجل و مسیره لابغضت الامل و غروره یا باذر کن کانك فی الدنیا
غریب او کعابر سبیل و عد نفسك من اصحاب القبور یا باذر اذا اصبحت فلا تحدث نفسك بالمساء و اذا امسیت
فلا تحدث نفسك بالصباح و خذ من صحتك قبل سقمك و من حیوتك قبل موتك فانك لا تدری ما اسمك
غدا یا باذر ایاك ان تدركك الصرعة عند العزة فلا تمکن من الرجعة و لا یحمدك من خلفت بما ترکت و لا
یعذرك من تقدم علیه بما اشتغلت به یا باذر ما رایت کالنار نام هاربها و لا مثل الجنة نام طالبها یا باذر کن علی
عمرك اشح علی درهمك و دینارك یا باذر هل ینتظر احد کم الا غنی مطغیا او فقرا منسیا او مرضا مفسدا او
هرما مقنیا او موتا مجهزا او الدجال فانه شر غایب او الساعة ینتظر و الساعة ادهی و امر * ای ابوذر حفظ کن
انچه من ترا بان وصیت میکنم و عمل نما تا سعادتمند کردی در دنیا و اخرت ای ابوذر دو نعمت است که
غبن دارند دران دو نعمت بسیاری از مردم یکی صحت بدن و اعضا و جوارح و یکی فراغ و فرصت
و مجال یعنی درین دو نعمت فریب میخورند و غنیمت نمیشمارند و میگذارند که از دستشان میرود
و بعد از ان حسرت میخورند و فایده ندارد و در احادیث دیگر مفتون بفاوار د شده است یعنی باعث
فتنهٔ ایشانست و ایشانرا از خدا غافل میگردانند ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج
چیز جوانی را پیش از پیری که چون پیر شدی بندگی نمیتوانی کرد و حسرت خواهی خورد و غنیمت دان
صحت و تن درستی را پیش از بیماری که چون بیمار شوی عبادت نمیتوانی کرد چنانچه در صحت میتوانی
کرد و قدر بدان توانگری را پیش از انکه فقیر شوی و انچه خواهی در راه خدا توانی داد و حسرت
توانگری را بری یا بعلت فقر از عبادت باز مانی و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از انکه مشغول شوی
بچیز چند که بسبب ان فرصت عبادت نداشته باشی و مغتنم دان زندگی را پیش از مرك که بعد از مرك
هیچ چاره نتوانی کرد ای ابوذر زینهار که تاخیر کارهای خیر مکن بطول امل و ارزوها که بعد از این
خواهم کرد بدرستیکه این روز که در دست تواست همین را داری و بعد ازین را نمیدانی که خواهی
داشت پس امروز را صرف کار خود کن که اگر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بودی
و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال انکه اخر عمر تو بود ای
ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و ان روز تمام نکرده بمیرد چه بسیار کسی که
انتظار فردا برد و باو نرسد ای ابوذر اگر به بینی اجل خود و تندی رفتار انرا که چه زود می اید و عمر
بسرعت میگذرد هر اینه دشمن خواهی داشت ارزوهای دور و دراز خود را و فریب ان نخواهی
خورد ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که بغربتی در اید و انرا وطن خود نشمارد یا مسافری که
منزلی فرود اید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان و در تعمیر
و ابادانی ان همت بگمار ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را امده و شام را از عمر خود



حساب مکن چون شام کنی خیال صبح و اندیشهٔ انرا در خاطر مگذران و از صحت خود توشه بگیر پیش از
بیماری و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمیدانی فردا چه نام خواهی داشت نام زندگان خواهی
داشت یا نام مردگان یا انکه در روز قیامت نمیدانی که نام سعدا خواهی داشت یا نام اشقیا ای ابوذر
بپندیش مبادا که از پادرایی و بیمری در هنگام غفلت در جمع دنیا پس ترا رخصت برگشتن نباشد که کار
خود درست کنی و وارث تو ترا مدح نکند بانچه از برای او گذاشتهٔ و انخداوندی که بنزد او رفتهٔ ترا
معذور ندارد در انچیزهایی که مشغول انها شدهٔ و بندگی او را برای انها ترك کردهٔ ای ابوذر ندیدم
چون اتش جهنم چیزی را که گریزندهٔ از ان خواب کند و غافل باشد زیرا که کسی که از امر سهل خایف
و گریزان است از خوف ان خواب نمیکند و اتش جهنم با این عظمت جمعی که دعوای خوف از ان میکنند
بخواب میروند بلکه همیشه در خوابند و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب کننده و خواهان ان خواب
کند زیرا که مردم از برای لذتهای سهل دنیای فانی خواب را بر خود حرام میکنند و سعی در تحصیل ان
می نمایند و طالبان بهشت ابدی و نعیم نامتناهی پیوسته در خوابند ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر
خود بخیل تر باش که ضایع نشود از دینار و درهم ای ابوذر هر یك از شما یکی از چند چیز را انتظار میبرید
و در پیش دارید یا توانگری که بهم رسانید و طاغی شوید و بسبب ان از سعادت ابد محروم شوید
یا فقر و بی چیزی که بسبب ان خدا را فراموش کنید یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح باز دارد
یا پیری که شما را از کار بیندازد یا مرگی که بسرعت در رسد و مهلت ندهد یا فتنهٔ دجال که شریست
غایب و میرسد یا قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است توضیح این کلمات طریفه و مواعظ
شریفه در ضمن سه مقصد بیان می نماید * مقصد اول * بدانکه مفاد این نصایح شافیه اهتمام در عمل
و احتراز از طول امل است و طول امل از امهات صفات ذمیمه است و مورث چهار خصلت است * اول
* کسل و ترك طاعت زیرا که شیطان او را از این راه فریب میدهد که فرصت بسیار است و عمر دراز است
در هنگام پیری عبادت میتوان کرد ایام جوانی را صرف عیش و طرب می باید کرد * دویم * انکه باعث
ترك توبه میشود و تاخیر میکند توبه را بگمان اینکه مهلت خواهد یافت تا مرك بنا گاه او را بگیرد و مهلت
ندهد * سیم * انکه باعث حرص بر جمیع مال و تحصیل و امور لازمهٔ ان میشود برای انکه چون گمان عمر
بسیار بخود دارد باندازهٔ ان تحصیل ما یحتاج خود میکند چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمیداند که
اگر خدا خواهد او را زود فقیر میکند و انچه تحصیل کرده است بکار او نمی اید و اگر خدا مصلحت داند
اگر بکار خدا باشد خدا او را توانگر می کند * چهارم * انکه باعث قساوت قلب و فراموشی اخرت
میگردد و این صفات ذمیمه مایهٔ شقاوت ابدیست چنانچه از حضرت امیر المؤمنین عم باسانید معتبره
منقولست که فرمود خصلتی که از ان بیشتر بر شما میترسم دو خصلت است یکی متابعت خواهشهای نفس

کردن و یکی طول امل اما متابعت هوای نفسانی پس ادمی را از قبول حق و متابعت ان منع میکند و باز
میدارد و اما طول امل پس موجب فراموشی اخرت میکردد و ایضا از انحضرت منقولست که هرکه املش
دراز است عملش نیکو نیست و از حضرت رسول صم منقولست که صلاح اول این امت بزهد و یقین است
و فساد اخر ایشان ببخل و طول امل است ایضا از انحضرت منقولست که بحضرت امیر المومنین فرمود که یا علی
چهار خصلت است که از شقاوت ناشی میشود خشکی دیده و سنکینی دل و درازی امل و محبت بقای
بسیار در دنیا و در حدیث دیکر فرمود که پیر میشود فرزندان ادم و جوان میشود در او دو خصلت حرص
و طول امل و بدانکه معالجه این درد مزمن بیسیاری یاد مرک و شداید بعد از مرک و تفکر در عدم اعتبار
عمر و سرعت انقضای ان میشود چه ظاهر است که مرک را پیر و جوان یک نسبت است بلکه بجوانان
نزدیکتر است و هر روز یکشخصی از هم سنان اینکس میمیرد در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من
بجای او مرده باشم و اکنون حسرتهای عظیم داشته باشم و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی
و انهدام است هر روز یک قوتی از قوی و عضوی از اعضای او باطل و ضعیف میشود هر لحظه چندین
پیک مرک باو میرسد و مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از رسول و ائمه عم رسیده و بدیدهٔ ایمان
نظر نماید و بسمع یقین قبول کند زیرا که ایشان طبیب نفوس خلایقند و مواعظ و حکمی که از ایشان رسید
نسخهای معالجهٔ دردهای نفوس خلایق است و بمقابر برود از احوال ایشان پند بکیرد چنانچه منقولست
از عبایة بن ربعی که جوانی بود از انصار بسیار می امد بمجلس عبد الله بن عباس و عبد الله او را کرامی
میداشت و نزدیک خود می نشانید روزی بعبد الله کفتند که تو این جوان را اینقدر اکرام می نمایی و این
مرد بد یست شبها میرود و قبرها را می شکافد و کفن مردها را می دزدد عبد الله شبی برای استعلام این
حال بقبرستان رفت و پنهان شد دید که این جوان امد و یک قبر کنده داخل شد و در لحد خوابید و او از
بلند کرد که وای بر من در روزی که تنها داخل لحد شوم و زمین از زیر من کوید که تراو سعت مباد
و خوش مباد منزل تو تو که بر روی من راه میرفتی من ترا دشمن میداشتم چون ترا خواهم که در میان من
درامدهٔ وای بر من در روزی که از قبر بیرون ایم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند در
انروز مرا از عدالت تو کی نجات خواهد داد و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده ام مرا کی رها خواهد
کرد و از اتش جهنم کی مرا امان خواهد بخشید که معصیت کرده ام خداوندی را که سزاوار ان نبود که
او را معصیت کنم و مکرر با او عهد کردم که کناه نکنم و از من راستی و وفا ندید و امثال این سخنان را
مکرر میکفت و میکریست چون از قبر بیرون امد عبد الله او را در بر کرفت و دست در کردنش کرد
و کفت که نیکو نباشی تو چه خوب کناهان و خطاها را نبش میکنی و میشکافی و از هم جدا شدند و از
حضرت امیر المومنین عم منقولست که بسیار یاد کنید مرک را و بیرون امدن از قبرها را و ایستادن نزد

خداوند خود را در مقام حساب تا مصیبتهای دنیا بر شما اسان شود و فرمود که هرکه فردا را از اجل خود
حساب کند مصاحبت مرک را نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنکام وفات
فرمود کفت ای فرزند امل و ارزوهای خود را کوتاه کن و مرک را یاد کن و دنیا را ترک کن بدرستیکه
تو در کرو مرکی و نشانهٔ بلاهای دنیایی و مغلوب دردها و محنتهایی و باهل مصر نوشتند که ای بندکان
خدا کسی از مرک نجات نمی یابد پس حذر کنید از ان پیش از انکه شما را رسد و تهیهٔ ان را درست کنید
بدرستیکه بر همه احاطه کرده است اکر می ایستید شما را میکیرد و اکر می کریزید در می یابد و او از
سایه بشما نزدیکتر است و مرک بر پیشانی همه بسته است و دنیا را از پی شما بر هم می پیچند و عنقریب تمام
شده است پس هرکاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرک را و مرک از برای موعظه
و پند کافی است و رسول خدا صم بسیار وصیت میفرمود اصحابش را بیاد مرک و میکفت که بسیار بخاطر
اورید مرک را بدرستیکه ان شکنندهٔ لذاتست و حایلست میان شما و خواهشهای نفسانی و از حضرت
رسول صم منقولست که فرمود که اکر حیوانات از مرک انقدر که شما میدانید میدانستند یک کوشت فربه از
ایشان نمیخوردید و از یاد مرک لاغر میشدند و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که
فرزند ادم را چون اخر روز دنیا و اول روز اخرت میرسد مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را
در نظر او می اورند پس انکاه رو بمال میکند و میکوید که والله که من بسیار حریص بودم در جمع
تو و بخیل بودم در صرف کردن تو الحال چه مدد میکنی مرا جواب کوید که کفن خود را از من بکیر پس بجانب
فرزندان التفات نماید و کوید که والله که شما را بسیار دوست میداشتم و حمایت شما میکردم امروز برای
من چه خبر دارید کویند که ترا بقبر میرسانیم و در خاک پنهان میکنیم پس رو بعمل خود کند و کوید که
والله که خواهان تو نبودم و بر من کران و دشوار بودی امروز مرا چه مدد می نمایی کوید که قرین توام در
قبر تو چون محشور میشوی با توام تا من و ترا بر خدا عرض کنند پس اکر دوست خدا باشد شخصی بنزد او
می اید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامهای فاخر پوشیده و میکوید که بشارت باد ترا بنسیم
و کلهای بهشت و نعمت ابدی خوش امدهٔ میپرسد که تو کیستی میکوید من عمل صالح توام چون از دنیا
بدر میروی جای تو بهشتست چون مرد غسل دهنده اش را میشناسد قسم میدهد انها را که جنازه اش را
برداشته اند که مرا زود ببرید پس چون او را داخل قبر میکنند دو ملک می ایند که موها یشان بر زمین
می کشند و بپای خود زمین را می شکافند صدای ایشان مانند رعد بلند او از و چشمهای ایشان
مثل برق بسیار روشن میکویند کیست خدای تو و چیست دین تو و کیست پیغمبر تو و کیست امام تو پس
چون جواب کفت میکویند خدا ترا ثابت بدارد در انچه دوست میداری و پسندیدهٔ تست پس قبر او را
فراخ میکنند انقدر که چشم کار کند و دری از بهشت بقبر او میکشایند و میکویند که خواب کن با فرح

و شادی و راحت و اگر دشمن خدا باشد شخصی بنزد او می اید در نهایت زشتی و بدبوئی و میگوید بشارت باد ترا بحمیم و اتش جحیم و غسل دهندهٔ خود را می شناسد و قسم میدهد حاملان نعش را که او را نگاه دارند و نبرند پس چون داخل قبر میشود و ملک بنزد او می ایند و کفن را از او دور میکنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او می پرسند میگوید که نمیدانم میگویند که هرگز ندانی و هدایت نیابی پس گرزی بر او میزنند که هیچ جانوری نیست که صدای انرا نشنود و نترسد مگر جن و انس و دری از جهنم بقبر او میکشایند و میگویند بخواب بدترین حالی و چنان قبر بر ان تنگ میشود و او را فشاری میدهد که مغز سرش از ناخنهای پایش بدر میرود و بر او مسلط میگردانند حقتعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود و از بسکه در شدت است ارزو میکند که قیامت قایم شود و حضرت باقر عم فرمود که حضرت رسول صم میفرمود که من قبل از نبوت گوسفندان میچرانیدم و هیچ پیغمبری نیست مگر اینکه گوسفند چرانیده پس من گاهی میدیدم که جمیع گوسفندان بی سببی خایف میشدند و از چرامی ایستادند چون جبرئیل نازل شد از سبب ان پرسیدم فرمود که کافر را در قبر ضربتی میزنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای انرا می شنوند و ترسان میشوند و بسند معتبر از رسول خدا صم منقولست فرمود که چون دشمن خدا را برمیدارند و بجانب قبر میبرند ندا میکند حاملان خود را که ای برادران نمیشنوید شکایت میکند بشما برادر شقی شما دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و بلا انداخت و الحال بفریاد من نمیرسد و قسم میخورد که خیرخواه منست و مرا فریب داد و شکایت میکنم بشما دنیا را که مرا مغرور کرد چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت و شکایت میکنم بشما دوستانی را که بخواهش نفس یار خود کرده بودم مرا امید ها دادند امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند و شکایت میکنم بشما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم و ایشانرا بر جان خود اختیار کردم و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند و شکایت میکنم بشما مالی را که حق خدا را از ان ندادم و وبال و عذابش بر من است و نفعش را دیگران میبرند و شکایت میکنم خانهٔ را که مایهٔ خود را صرف تعمیر ان کردم و دیگران در ان ساکن شدند و شکایت میکنم بشما بسیار ماندن در قبری را که ندا میکند که منم خانه که بدنها در ان کرم میشود منم خانهٔ تاریکی و وحشت و تنگی ای برادران تا میتوانید مرا نگاهدارید و دیر ببرید و شما حذر کنید از انچه من بان مبتلا شده ام بدرستیکه مرا بشارت داده اند باتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار و احسرتا بر انچه تقصیر کردم در فرمان خدا و دوستان او پس نالها و گریهای دراز که در پیش دارم نه شفاعت کنندهٔ دارم که سخنش را شنوند و نه دوستیکه مرا رحم کند کاشکی مرا برمیگردانیدند تا داخل مؤمنان میشدم از حضرت صادق عم منقولست که قبر هر روز مردم را ندا میکند که منم خانهٔ غربت منم خانهٔ تنهائی و وحشت منم خانهٔ کرم



و جانوران منم قبر که باغی ام از باغهای بهشت یا کوهی از کوهای جهنم از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که رسول خدا صم فرمود که زینهار زینهار مرگ را یاد کنید که چارهٔ از مرگ نیست اینک مرگ رسید با روح و راحت و نعمت ابدی از برای انانکه از برای بهشت سعی کردند و با شقاوت و ندامت و عذاب ابد برای انانکه فریب دنیا خوردند و برای ان سعی کردند کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است اجل او در میان دو چشم او ست و امل او در پس پشت او و کسی را که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده ارزوهای او در میان دو چشم او ست و اجل او در پس پشت او و از انحضرت پرسیدند که کدام یک از مؤمنان زیرکترند فرمود که انکس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه انرا بیشتر کیرد و از ابی صالح منقولست که حضرت صادق عم فرمود که ای ابو صالح هر وقت که جنازهٔ را برداری چنان باش که تو در میان ان جنازهٔ از خدا میطلبی که ترا بدنیا برگرداند که تدارک گذشتها بکنی و خدا طلب ترا قبول کرد و برگردانید در ان حال چه خواهی کرد اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن بعد از ان فرمود که عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشانرا بردند و برنگردانیدند و بقیه را ندای رحیل در میان ایشان زدند که روانه می باید شد و باز مشغول لعب و بازیند منقولست از جابر جعفی که از حضرت امام محمد باقر عم پرسیدم از نظر کردن ملک موت ببنی ادم فرمود که نمی بینی جماعتی در مجلسی نشسته اند و همه یکمرتبه خاموش میشوند ان وقتیست که ملک موت بایشان نظر میکند و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی امد و دعا کرد که خدا او را زنده کند چون زنده شد از قبر بیرون امد بعیسی گفت که از من چه میخواهی گفت میخواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی گفت یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است میخواهی مرا بار دیگر بدنیا اوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم پس او را گذاشت که بقبر برگشت و از امام محمد باقر عم منقولست که جوانی چند از پادشاه زادهای بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند و عبادت ایشان این بود که در زمین سیر میکردند و عبرت میگرفتند روزی بقبری رسیدند بر سر راهی که مندرس شده بود و خاک بر روی ان نشسته بود و بغیر از علامتی از ان نمانده بود گفتند بیائید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او بپرسیم که بچه نحو چشیده است مزه مرگ را پس دعا کردند و دعای ایشان این بود که تو اله مائی ای پروردگار ما و مارا بجز تو خالقی و معبودی نیست تو بدید اورندهٔ چیزهائی و همیشه هستی و هرگز غافل نمیشوی و زندهٔ و هرگز ترا مرگ نمیباشد و هر روز ترا شانی و کاریست غریب و همه چیز را میدانی و محتاج بتعلیم نیستی زنده کن این میت را بقدرت خود پس از ان قبر میتی سر بیرون کرد موی سر و ریشش سفید و خاک از سرش فرو میریخت ترسان و دیده بسوی اسمان باز کرده بایشان گفت که برای چه بر سر قبر من ایستاده اید گفتند دعا کردیم که خدا ترا زنده

کند که از تو سوال کنیم که چون یافتهٔ مزهٔ مرگ را بایشان گفت که نود نه سال است که در این قبر ساکنم
و هنوز الم و محنت و کرب مرگ از من بر طرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از کلوی من بیرون
نرفته است از او پرسیدند روزی که مردی موهای تو چنین سفید بود گفت نه اما چون الحال صدا
شنیدم که بیرون بیا و خاکها و ریزهای بدنم جمع شد و روح در ان داخل شد و ترسان با این سرعت
بیرون امدم از هول قیامت موی سر و ریشم سفید شد از امام جعفر صادق عم منقولست که هر که کفن
او در خانه اش مهیا باشد او را از غافلان نمی نویسند و هر وقت که نظر بان میکند او را ثواب میدهند
و از امام محمد باقر عم منقولست که منادی هر روز فرزند ادم را ندا میکند که متولد شو برای مردن و جمع
کن برای فانی شدن و بنا کن برای خراب شدن و از امام جعفر صادق عم منقولست که بندهٔ مومن را
وسعتی در امر او هست تا چهل سال چون سن او بچهل رسید حقتعالی وحی می فرماید بان دو ملک که بر او
موکلند که من این بنده را از برای عبرت مدتی عمر دادم اکنون کار را بر او سخت کیرید و نیکو اعمالش
را ضبط کنید و اندک و بسیار و خورد و بزرک اعمالش را بنویسید و از امام محمد باقر عم منقولست که
چون چهل سال بر بندهٔ کذشت باو میکویند که باخبر باش و تحیهٔ خود را درست کن که دیکر تو معذور
نیستی از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هر روز که داخل میشود فرزند ادم را ندا میکند که ای
فرزند ادم من روز تازه ام و بر تو کواهم پس در من خیر بکو و عمل خیر بکن که برای تو کواهی دهم در
روز قیامت بدرستی که مرا بعد از این نخواهی دید منقولست که قیس بن عاصم بخدمت حضرت رسول
صم امد و کفت یا رسول الله ما را موعظه بکو که در بیابانها می باشیم و احتیاج بموعظه بسیار داریم فرمود که
یا قیس بدرستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست و با هر زنده کانی مردنی هست و با دنیا اخرت هست
و بر هر چیز حساب کنندهٔ و کواهی هست و هر حسنهٔ را ثوابی هست و بر هر کناهی را عقابی هست و هر اجلی
را اندازهٔ هست ای قیس بدان که البته با تو قرینی خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد و تو با او
مدفون شوی و مرده باشی و ان عمل تست پس ان قرین تو اکر کریم است و نیکوست ترا کرامی خواهد
داشت و اکر لئیم است و بد است ترا وا خواهد کذاشت و بدانکه ان قرین با تو محشور خواهد شد و از
تو نخواهند پرسید مکر از ان قرین پس قرین خود را عمل صالح کردان تا انس بان داشته باشی و اکر
غیر صالح باشد از غیر ان وحشت نخواهی داشت و حضرت صادق عم بجابر جعفی کفت که سلام مرا بشیعیان
من برسان و بایشان بکو که میان ما و خدا خویشی نیست و تقرب بخدا نمی توان جست مکر بطاعت خدا ای
جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد او شیعهٔ ماست و کسی که معصیت خدا کند محبت ما باو
نفع نمیدهد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هر که خواهد که بدون عشیره و قوم عزیز باشد و بی
سلطنت و حکم صاحب مهابت باشد و بی مال غنی و بی نیاز باشد و مردم اطاعتش کنند بدون انکه مالی



بایشان دهد پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون اید و بعزت اطاعت و فرمان برداری خدا داخل
شود که انها همه برای او حاصل است بسندهای معتبر از حضرت رسول صم منقولست که قدمهای هیچ
بندهٔ در روز قیامت از جای خود حرکت نمی کند تا سوال نکنند از او از چهار چیز از عمرش که در چه
چیز فانی کرده است و از جوانیش که در چه چیز کهنه کرده است و از مالش که از کجا بهم رسانیده و در چه
چیز صرف کرده است و از محبت ما اهل بیت و از حضرت صادق عم منقولست که در توریة نوشته است که
ای فرزند ادم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل تو را پر کنم از غنا و بی نیازی از خلق و ترا بسعی
و طلب خود نکذارم و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم و اکر خود را برای
عبادت من فارغ نسازی دل ترا پر کنم از شغل دنیا و رفع احتیاج تو نکنم و ترا بسعی خود بکذارم و از
حضرت علی بن الحسین عم منقولست که فرمود بدرستی که دنیا پشت کرده است و پشت کرده است و میرود
و اخرت بار کرده است و رو کرده است و می اید و هر یک از دنیا و اخرت را فرزندان و اصحاب هست پس
شما از فرزندان اخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا ای کروه از زاهدان در دنیا باشید و بسوی
اخرت رغبت نمایید بدرستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط خود میدانند و خاک را فرش خود قرار
داده اند و اب را بوی خوش خود میدانند و بان خود را می شویند و خوش بو می سازند و خود را جدا
کرده اند و بریده اند از دنیا بریدنی بدرستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوتهای دنیا را فراموش
میکند و کسی که از اتش جهنم می ترسد البته مرتکب محرمات نمی شود و کسی که ترک دنیا کرده مصیبتهای
دنیا بر او سهل می شود بدرستی که خدا را بندکان هست که در مرتبهٔ یقین چنانند که کویا اهل بهشت را در
بهشت دیده اند که مخلدند و کویا اهل جهنم را در جهنم دیده اند که معذبند مردم از شر ایشان ایمنند
و دلهای ایشان پیوسته از غم اخرت محزون است نفسهای عفیف است از محرمات و شبهات و کارهای
ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده اند چند روزی اندک صبر کردند پس در اخرت راحتهای
دور و دراز غیر متناهی برای خود مهیا کردند چون شب می شود نزد خداوند خود بر پا می ایستند و اب
دیدهٔ ایشان بر رو ایشان جاری میکردد و تضرع و زاری و استغاثه بپرورد کار خود میکنند و سعی
میکنند که بدنهای خود را از عذاب الهی ازاد کنند چون روز شد بردبارانند حکیمانند دانایانند
نیکوکاران و پرهیزکارانند از بابت تیر باریک شده اند خوف الهی بعبادت ایشان را چنین تراشیده و
نحیف کردانیده چون اهل دنیا بایشان نظر میکنند کمان میکنند که ایشان بیمارند و ایشان را بیماری بدنی
نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبتند و بعضی کمان میبرند که عقل ایشان بدیوانکی مخلوط شده است
و نه چنین است بلکه بیم اتش جهنم در دل ایشان جا کرده است و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که حضرت عیسی بر قریهٔ کذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند فرمود که اینها

نمرده اند مکر بعذاب الهی اکر متفرق بودند یک دیکر را دفن میکردند حواریان کفتند که یا روح الله خدا
را بخوان که اینها را زنده کرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند که ما ان اعمال را بدانیم و ترک کنیم که
مستحق عذاب الهی نشویم پس عیسی دعا کرد ندا رسید که ایشان را ندا کن جواب خواهند داد چون
شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد کفت ای اهل قریه یکی از ایشان جواب کفت که لبیک یا روح الله
حضرت فرمود که بکویید که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید کفتند که طاغوت و باطل و کمراهان را
اطاعت میکردیم و دنیا را بسیار دوست میداشتیم و از خدا کم می ترسیدیم و املها و ارزوهای دراز
داشتیم و غافل بودیم و پیوسته مشغول لهو و لعب بودیم فرمود که چکونه بود محبت شما دنیا را کفت مانند
محبت طفل مادر خود را هرکاه که رو بما میکرد خوشحال می شدیم و اکر پشت میکرد می کریستیم و محزون
میشدیم فرمود که اطاعت طاغوت چون میکردید کفت اطاعت کناهکاران میکردیم فرمود که چکونه بود
عاقبت کار شما کفت شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه دیدیم فرمود که هاویه
چیست کفت که سجین است فرمود که سجین کدام است کفت که کوههاست از اتش که بر ما می افروزند
تا روز قیامت فرمود که شما چه کفتید و ایشان بشما چه کفتند کفت که ما کفتیم که ما را بر کردانید بدنیا تا ترک
دنیا بکنیم و بندکی کنیم خدا را ایما کفتند که دروغ میکویید فرمود که در میان اینها چرا همین تو با من سخن
کفتی و غیر تو سخن نکفت کفت یا روح الله لجامهای اتش در سر ایشان است و در دست ملائکهٔ غلاظ
شداد است و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فرا
کرفت من بیک مو اویخته ام در کنار جهنم نمیدانم که در اتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت حضرت
عیسی رو بحواریین کرد و فرمود که ای دوستان خدا نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی
مزبلها خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عافیت دنیا و اخرتست منقولست از حضرت صادق عم که چون
حضرت داود ترک اولی از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز میکریست و سر
از سجده برنمیداشت مکر وقت نماز تا انکه پیشانیش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری کردید
بعد از چهل روز ندا باو رسید که ای داود چه میخواهی ایا کرسنهٔ ترا سیر کردانیم یا تشنهٔ ترا اب دهیم
یا عریانی ترا بپوشانیم یا ترسانی ترا ایمن کردانیم کفت پروردکارا چکونه ترسان نباشم و حال انکه میدانم که
تو خداوند عادلی و ظلم ظالمان از تو نمیکذرد خدا باو وحی فرمود که ای داود توبه کن پس روزی
داود بیرون رفت بجانب صحرا و زبور میخواند و هرکاه که انحضرت زبور میخواند هیچ سنکی و درختی
و کوهی و مرغی و درنده نمی ماند مکر انکه با او موافقت میکردند در فغان و کریه تا انکه بکوهی رسید
و بر ان کوه غاری بود که در انجا پیغمبر عابدی بود که او را خرقیل میکفتند چون صدای کوهها و حیوانات را
شنید دانست حضرت داود است داود کفت ای خرقیل رخصت میدهی که بالا بیایم کفت نه تو کناهکاری



داود کریست بخرقیل وحی امد که سرزنش مکن داود را بر ترک اولی و از من عافیت را طلب کن که
هرکرا من بخود واکذارم البته بخطائی مبتلا میشود پس خرقیل دست داود را کرفت و بنزد خود برد داود
کفت ای خرقیل هرکز ارادهٔ کناهی بخاطر کذرانیدهٔ کفت نه کفت هرکز عجب هم رسانیدهٔ از این حالی که
داری از عبادت کفت نه کفت هرکز میل دنیا و شهوات ان در خاطرت خطور کرده است کفت بلی کاهست
که این خیال در دل من در می اید پرسید که انرا چه علاج میکنی کفت باندرون این شکاف کوه داخل
میشوم و از انچه در انجاهست عبرت میکیرم داود با او داخل شعب شدند دیدند که تختی از اهن کذاشته است
و بر روی ان تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از اهن نزد ان تخت کذاشته است داود
لوح را خواند نوشته بود که منم اروای بن شلم هزار سال پادشاهت کردم و هزار شهر بنا کردم و هزار
دختر را بکارت بردم و اخر کار من این شد که خاک فرش من شد و سنک بالش و تکیه کاه من شد و مار
و کرم همسایکان و مصاحبان من شدند پس کسی که مرا به بیند فریب دنیا نخورد * مقصد دویم * در
بیان دجال بدانکه یکی از فتنهای اخر الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر
صلوات الله علیه خروج خواهد کرد چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول
صم متولد شد و حضرت بنزد او رفتند و با حضرت سخن کفت و حضرت باو تکلیف اسلام کرد قبول
نکرد و کفت تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی و هرزها کفت و دعواهای بزرک کرد حضرت باو
فرمود که دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و بارزوی خود نخواهی رسید و غیر انچه از برای
تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت باصحابش فرمود که هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مکر
اینکه قوم خود را از فتنهٔ دجال حذر فرموده است و خدا او را تا اخیر فرموده و در این امت ظاهر کردانید پس
اکر دعوای خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما اعور و یک چشم
نیست و بیرون خواهد امد و بر خری سوار خواهد شد که ما بین دو کوش الاغ او یکمیل باشد یعنی
ثلث فرسخ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از اب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان
و زنان و بادیه نشینان خواهند بود و کرد عالم خواهد کشت و داخل افاق زمین خواهد شد بغیر از مکه
و مدینه و دو سنکستان مدینه که داخل انها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمه از نزال بن سبره روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین عم در خطبه فرمود سه مرتبه که ای کروه مردم انچه خواهید
از من سوال نمایید پیش از انکه مرا نیابید پس صعصعه بن صوحان برخواست و کفت یا امیر المؤمنین چه
وقت دجال خروج میکند حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیکر ظاهر
میکردد و علامتش انست که مردم نماز را ضایع کنند و امانت ها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند
و ربا خورند و رشوه کیرند و بناهای عالی سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها را بسفیهان فرمایند

در بیان دجال

و بمشورهٔ زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند از پی خواهشهای نفس روند و خون مردم را سهل شمارند
و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود شمارند و امیران ایشان فاجر و بد
کردار باشند و وزیران امرا ظالم باشند و روءسای ایشان خاین باشند و قاریان قران فاسقان باشند
و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد و زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه بجا اورند و مصحفها را
زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و منارهای بلند سازند و بدانرا گرامی دارند و صفهای ایشان
بر پا باشد اما دلهاشان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص
دنیا و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشانرا بشنوند و بزرگ هر قومی پست ترین ایشان باشد و از
فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان و دروغگو را تصدیق نمایند و خاینانرا امین کردانند و کنیزان
خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زین سوار شوند و زنان
بمردان شبیه باشند و مردان در زی زنان در ایند و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض
دهند و علوم غیر علم دین یاد گیرند و کار دنیا را بر اخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلهای مانند
گرگ کشند و دلهای ایشان از مردار گندیده تر باشد و از صبر تلخ تر باشد در این هنگام قیامت بسیار
نزدیک باشد پس برخواست اصبغ بن نباته و گفت یا امیر المومنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید
است و شقی انکسی است که او را تصدیق نماید و سعادتمند کسی است که تکذیب او کند از شهری
خروج کند که انرا اصبهان گویند از دهی که مشهور بیهودیه باشد چشم راستش کور باشد و چشم چپش
در پیشانی او باشد و مانند ستارهٔ صبح درخشد و میان چشمش مانند پارهٔ خونی باشد و در میان دو
چشمش نوشته باشد کافر بخطی که همه کس تواند خواند بر روی دریاها رود و در پیش رو پس
کوهی از دود باشد و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنیست و در سالی
خروج کند قحط عظیم در میان مردم باشد و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یکمیل باشد و زمین
از زیر پایش پیچیده شود و بهر ابی که بگذرد ان اب فرو رود و باواز بلند فریاد کند که همه کس شنوند
که دوستان من بنزد من ایید منم ان خداوندی که شما را خلق کرده ام و اعضاء شما را درست کرده ام
و تقدیر امور شما کرده ام و شما را براهها راه نموده ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ میگوید اودشمن
خدا است و یک چشم است و طعام میخورد و جسم است در راه میرود و خداوند شما از این صفات منزه است
و اکثر متابعان او در ان زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود خدا او را در شام
خواهد کشت بر گردنگاهی که انرا عقبهٔ افیق میگویند بعد از سه ساعت از روز جمعه بر دست انکسی که
عیسی در عقب او نماز خواهد کرد بعد از ان بلیه عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المومنین
فرمود که بیرون خواهد امد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان



و عصای موسی را انگشتر را بر پیشانی مومن میگذارد نقش میگیرد که *هذا مومن حقا* و عصا را
بر پیشانی کافر می نهد نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی انکه مومن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر
میگوید که خوشا حال تو ای مومن کاش من امروز مثل تو بودم و بسعادت عظیم فایز میشدم پس در ان
هنگام دابه سر خود را بلند میکند که همه کس او را می بینند بامر الهی و این بعد از انست که افتاب از مغرب
طلوع نماید و در این هنگام توبه نفع نمیدهد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده
باشد ایمان او فایده نمیکند پس انحضرت فرمود که از حال بعد از این میپرسید که حضرت پیغمبر فرموده که
بغیر اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که انکه در عقب او عیسی نماز
خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان حضرت امام حسین است و امام دوازدهم است و او افتابیست که
از مغربش طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد و زمین را از کافران پاک
خواهد کرد و ترازوی عدالت را بر پا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه از احادیث
معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المومنین است بعد از انقضای ملک حضرت صاحب الامر ع م
ظاهر خواهد شد و متصل بقیام قیامت خواهد بود * مقصد سیم * در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از
احوال ان که این حدیث اشاره بدان دارد بدانکه معاد عبارتست از زنده گردانیدن حقتعم خلایق را در
روز قیامت از برای مکافات و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبرانست و از راه ایات صریحهٔ قرانی
و اخبار متکثرهٔ نبوی و اجماع امت بنحوی بظهور رسیده که قابل شک نیست و شبههٔ در ان راه ندارد
و انکار کردن ان یا تاویل کردن که روح لذتها میدارد اما این بدن بر نمیگردد موجب کفر و زندقه است
و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و یقین بداند که اخر تزلزل در بنای اسمان و زمین راه خواهد
یافت و اسمانها بامر الهی در نوردیده خواهد شد و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید حقتعم بدنهای همه را
از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت و اعضای پوسیدهٔ متفرق شدهٔ از هم پاشیده را جمع خواهد
کرد بقدرت کاملهٔ خود و حیات خواهد بخشید و ارواح خلایق را با ان بدنها امیزش خواهد کردانید
زیرا که این امور ممکن است و ایات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده بنحوی که اصلا قابل
تاویل نیست و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامهای اعمال و امثال
اینها متحقق خواهد گشت و بعد از ان حقتعم بمقتضای وعد بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد
داشت با حور و قصور و بساتین و غلمان و غیر اینها از انچه ادمی بان لذت میبرد و دوزخی را بعذاب
الیم دوزخ که مشتملست بر اتش و مار و عقرب و زقوم و حمیم و امثال اینها از موذیات و مولمات گرفتار
خواهد کرد و جمیع اینها از ایات و احادیث متحقق و ثابت گردیده و قابل تاویل نیست و دیگر باید دانست
که بمقتضای ایات و احادیث خصوصیات بعد از موت از عذاب قبر و سوال منکر و نکیر و امثال اینها

در بیان معاد

حق است و نفوس در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که انرا برزخ گویند موجودند در ساعت
اول همین بدن تعلق میگیرند و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سوال میکنند و ضغط و فشار
قبر که اگر موتی دائمی باشد در همین بدنست و بعد از ان ارواح مومنان در بدنهای مثالی در میان
هوا طیران میکنند و در بهشت دنیائی باشند و از نعمتهای ان متنعم میباشند و گاهی در وادی السلام
که صحرای نجف اشرفست حاضر میشوند و بر قبر خود و زیارت کنندگان خود اطلاع دارند و روح
کافران در بدنهای مثالی معذب میباشند در وادی برهوت یا غیران ایشانرا عذاب میکنند تا هنگامی
که محشور شوند و شبهای ملاحده را در این بابها گوش نمی باید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق که
موجب کفر و ضلالت است و راه تاویل را در هر باب می باید بست که بزودی اینکس را بالحاد میرساند
چنانچه منقولست از حبهٔ عرنی بسند معتبر که شبی در خدمت حضرت امیرالمومنین بصحرای نجف رفتم
که انرا وادی السلام میگویند حضرت در انجا ایستادند چنانکه گویا با جماعتی سخن میگویند من هم
ایستادم انقدر که مانده شدم پس نشستم انقدر که دلگیر شدم پس برخواستم و ایستادم انقدر که تنگ
امدم باز نشستم انقدر که دلتنگ شدم پس برخواستم و ردای خود را جمع کردم و گفتم یا امیرالمومنین
میترسم که از بسیاری ایستادن ازار بکشی اندک استراحتی بفرما فرمود که با مومنان صحبت میدارم
یا ایشان انس میگیرم گفتم یا امیرالمومنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفتگو توان کرد حضرت
فرمود بلی و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشانرا که حلقه حلقه نشسته اند با یکدیگر سخن میگویند
گفتم بدنهای ایشان در این جا حاضر است یا روح ایشان فرمود که روحهای ایشان و هیچ مومنی نیست
که بمیرد در بقعهٔ از بقعهای زمین مگر اینکه روحش را میگویند که ملحق شو بوادی السلام و این
وادی بقعه ایست از جنة عدن و منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض کرد که برادر من
در بغداد است و میترسم که در انجا بمیرد حضرت فرمود که چه باک داری هر جا که خواهد بمیرد بدرستیکه
هیچ مومنی در مشرق و مغرب زمین نماند مگر اینکه خدا روح او را بوادی السلام میرساند راوی
گفت وادی السلام کجاست فرمود که پشت کوفه گویا می بینم ایشانرا که در ان صحرا حلقه حلقه نشسته اند
و با یکدیگر صحبت میدارند و بسند معتبر از ابی ولاد منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض کردم
چنین روایت میکنند که ارواح مومنان در حوصلهٔ مرغان سبز است که در دور عرش می باشند فرمود
که نه مومن از ان عزیزتر و گرامی تر است نزد خدا که روحش را در حوصلهٔ مرغ کند و لیکن روح
ایشان در بدنیست مثل همین بدن که داشتند و از ابو بصیر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که
ارواح بصفت بدنهای خود در درخت بهشتند با یکدیگر سخن میگویند و اشنائی میکنند پس روحی که
تازه بر ایشان وارد شد میگویند که ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است پس از



احوال یاران و اشنایان از او سوال میکنند هرگاه میگویند که زنده گذاشتیم امیدوار میشوند که شاید چون
بمیرد بنزد ما اید و هرگاه میگویند که مرده میدانند که حالش بد بوده که بنزد ایشان نیامده میگویند که *
هوای هوای * یعنی بزیر رفت و بجهنم واصل شد بسند معتبر از ابو بصیر منقولست که از حضرت صادق
عم سوال کردم از ارواح مومنان فرمود که در حجرهای بهشتند و از طعام و شراب بهشت میخورند
و میگویند خداوندا قیامت را برای ما برپا کن و انچه وعده فرمودهٔ بما کرامت فرما و مومنانی که بعد از ما
مانده اند بما ملحق ساز و بسند معتبر از ضریس کناسی منقولست که از حضرت امام محمد باقر عم پرسیدم
که مردم میگویند که فرات ما از بهشت بیرون می اید این چگونه است فرمود که خدا را بهشتی هست که
در مغرب خلق کرده است و اب فرات از انجا بیرون می اید و هر شام ارواح مومنان از قبرهای خود بانجا
میروند و از میوهای ان میخورند و تنعم میکنند در انجا با یکدیگر ملاقات میکنند و یکدیگر را می شناسند
چون صبح میشود در میان زمین و اسمان پرواز میکنند و می ایند و میروند و از قبر خود خبر میگیرند
و خدا را اتشی هست در مشرق که ارواح کفار را در انجا معذب میگرداند و از زقوم ان میخورند و از
حمیم ان می اشامند در شب چون صبح شود ایشانرا بوادی برهوت که در یمن است میبرند و در انجا حرارت
بیش از ان اتش بایشان میرسد و باز شب ایشانرا باتش میبرند و در این حال هستند تا روز قیامت و علی
بن ابراهیم بسند معتبر از ثویر بن ابی فاخته روایت کرده است که از حضرت علی بن الحسین عم سوال کردند
از کیفیت نفخ صور فرمود که اما نفخهٔ اولی پس خدا امر میفرماید اسرافیل را که بزمین می اید و صور را
با خود دارد و صور او دو شعبه و دو طرف دارد و دوری هر طرفی از طرف دیگر مثل مابین اسمان
و زمین است پس چون ملائکه می بینند که اسرافیل بزیر میاید با صور میگویند که فرمان الهی شده است
که اهل اسمان و زمین همگی بمیرند پس فرود می اید اسرافیل در حظیرهٔ بیت المقدس و رو بکعبه
میکند چون اهل زمین او را می بینند میگویند که خدا رخصت فرموده است بهلاک اهل زمین پس یکمرتبه
میدمد صدا از طرفی که بجانب اهل زمین است بیرون می اید هیچ صاحب روحی در زمین نیست
مگر اینکه میمیرد و صدا از طرفی که بجانب اسمانست بیرون میرود پس هر صاحب حیاتی که در اسمانهاست
میمیرند پس خداوند عالم باسرافیل میفرماید که بمیر او نیز میمیرد و بر این حال میمانند انقدر که خدا خواهد
پس امر میفرماید اسمانها را که مضطرب شوند و از یکدیگر بپاشند و امر میفرماید کوهها را که روان شوند
و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار و زمین را بدل میکنند بزمین دیگر که بر روی ان گناه نشده
باشد و گشاده باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی ان نباشد چنانچه در روز اول پهن
کرده بود و عرش را بر روی اب قرار میدهد چنانچه اول کرده بود و بی حاملی بقدرت خود انرا
نگاه میدارد و در این هنگام ندا میفرماید خداوند جبار در اطراف اسمان و زمین که از کیست امروز

ملك و پادشاهی پس هیچ کس نباشد که جواب بگوید پس خود میفرماید که پادشاهی از خداوند یگانه
قهار است منم که همهٔ خلایق را قهر کردم و بعدم بردم و میراندم منم خداوندی که بجز من خداوندی
نیست و شریك و وزیر ندارم بدست قدرت خود جمیع خلایق را خلق کردم و بمشیت و ارادهٔ خود
همه را میراندم و بقدرت خود همه را زنده میگردانم پس خداوند عالمیان بقدرت خود چنان میکند
که صدایی از صور بیرون می اید که اهل اسمانها زنده میشوند و میکائیل میدمد و همهٔ اهل زمین
زنده میشوند حاملان عرش عرش را بر میدارند ملائکهٔ بهشت و دوزخ را حاضر میگردانند و خلایق
از برای حساب محشور میشوند اینرا فرمود حضرت مشغول گریه شد در حدیث دیگر از رسول خدا صم
منقولست که چون روز قیامت شود خداوند عالمیان بملك موت فرماید که ای ملك موت بعزت و جلال
خودم سوگند که مزهٔ مرگ را بتو بچشانم چنانچه همهٔ بندگان من چشانیدی از حضرت صادق عم منقولست
که چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را فرماید که اسمان چهل روز بر زمین ببارد
پس بندها را بپیوندد و گوشت برویاند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست بسند معتبر که فرمود در
تفسیر این ایه که * هذا یوم ینفع الصادقین صدقهم * که چون روز قیامت میشود مردم را برای حساب
محشور میگردانند میگذرند بر اهوال قیامت تا بعرصهٔ حساب میرسند و در این مقام از کثرت ازدحام شدت
و مشقت عظیم میکشند پس اول ندا میکنند بندایی که جمیع خلایق بشنوند و میطلبند محمد بن عبد الله
پیغمبر قرشی عربی را چون بیاید او را بجانب راست عرش میدارند پس حضرت امیر المومنین و ائمهٔ
معصومین صم را میطلبند و در دست چپ حضرت رسول صم میدارند پس امت انحضرت را میطلبند در
دست چپ ایشان میدارند بعد ازان هر پیغمبری را با امتش میطلبند و در جانب چپ عرش باز میدارند
پس اول مرتبه قلم را در صورت شخصی میاورند در برابر عرش بمقام حساب میدارند پس ندا میفرماید
حقتعالی که ای قلم انچه ما گفتیم و ترا الهام کردیم و بسوی تو وحی کردیم در لوح نوشتی قلم گوید که بلی
خداوندا تو میدانی که انچه فرمودی در لوح نوشتم پس فرماید که کی برای تو گواهی میدهد گوید که
پروردگارا تو میدانی و گواهی و بر از مخفی تو دیگری مطلع نبود فرماید که حجت خود را تمام کردی پس
لوح را طلبند و بیاید بصورت ادمیان بنزد عرش و از او پرسد حقتعالی که ایا قلم در تو ثبت کرد انچه ما باو
الهام کردیم و وحی نمودیم گوید که بلی پروردگارا و انچه او در من نقش کرد من باسرافیل رسانیدم پس
اسرافیل اید و بصورت ادمیان با ایشان بایستد و از او سوال نماید که لوح بتو رسانید انچه قلم باو رسانیده
بود از وحی گوید بلی خداوندا من بجبرئیل رسانیدم همه را پس جبرئیل را طلبند و بیاید و در پهلوی
اسرافیل بایستد و خداوند عالمیان از او پرسد که اسرافیل تمام وحیهای مرا بتو رسانید گوید که بلی ای
پروردگار من انچه بمن رسید بجمیع پیغمبرانت رسانیدم و انچه از فرمان تو بمن رسید بایشان تبلیغ کردم



و ادای رسالات تو بهر پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیها و حکمتهای ترا یك یك از ایشان خواندم
و اخر کسی که بر او وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام ترا خواندم محمد بن عبد الله بود حبیب
تو پس اول کسی که از فرزندان ادم را بسوال طلبند محمد بن عبد الله صم باشد و خدا او را در انروز
در مرتبهٔ قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سوال نماید که یا محمد جبرئیل بتو رسانید انچه من
وحی بسوی تو کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود حضرت فرماید که بلی خداوندا
جمیع را بمن رسانید فرماید که همه را بامت خود رسانیدی حضرت فرماید که همه را بایشان رسانیدم
و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم پس خطاب رسد که کی از برای تو گواهی میدهد حضرت را
فرماید که پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالات تو کردم و ملائکهٔ تو گواهند و نیکوکاران امتم گواهند
و گواهی تو مرا کافیست پس ملائکه را طلبد و گواهی بر تبلیغ رسالت انحضرت بدهند پس امت انحضرت
طلبد و سوال کند که ایا محمد رسالتهای مرا بشما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند
پس همه گواهی دهند انگاه ندا بحضرت رسول رسد که چون از میان ایشان رفتی خلیفهٔ در میان ایشان
گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هرچه در ان اختلاف کنند برای ایشان
ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو حضرت فرماید بلی علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که
برادر من بود و وزیر من بود و وصی و بهترین امت من بود و در حیات خود او را برای ایشان نصب
کردم و مردم را باطاعت او خواندم و خلیفهٔ خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند پس
علی بن ابی طالب را طلبد و ندا فرماید که ایا محمد ترا وصی خود گردانید و خلیفهٔ خود کرد و در حیات
خود ترا نصب کرد و تو بعد از او در میان امت بامر امامت قایم شدی علی گوید که خداوندا محمد مرا وصی
و خلیفهٔ خود گردانید و در حیات خود مرا نصب کرد چون انحضرت را بجوار رحمت خود بردی امت او
انکار امامت من کردند و مرا ضعیف گردانیدند و نزدیك شد که مرا بکشند و جمعی را که سزاوار تقدیم
نبودند بر من مقدم داشتند و سخن مرا نشنیدند و اطاعت من نکردند پس من شمشیر کشیدم و در راه
تو جهاد کردم تا کشته شدم پس ندا فرماید که یا علی خلیفهٔ برای خود نصب کردی در میان امت محمد که
بندگان مرا بدین من بخواند و براه من هدایت نماید گوید بلی خداوندا امام حسن را که فرزند من بود
و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم و همچنین هر امامی را طلبند و اهل عالمش را و جمیع پیغمبران را
تا حجت همه بر امتشان تمام شود بعد ازان حقتعالی فرماید که امروز نفع میکند راستگویان را راستی ایشان
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حق سبحانه وتعالی خلایق را برای حساب جمع کند
نوح را طلبد و پرسد که ایا تبلیغ رسالات ما کردی گوید که بلی گویند که برای تو که گواهی میدهد گوید
که محمد بن عبد الله گواه من است پس نوح اید بنزد حضرت رسول صم و انحضرت بر بلندی با حضرت

امیرالموءمنین عم ایستاده باشند و کوید که یا محمد خداوند عالمیان ازمن کواه بر تبلیغ رسالت طلبید • حضرت فرماید که ای جعفر و ای حمزه بروید و از برای نوح کواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد پس دران روز جعفر و حمزه کواه پیغمبران خواهند بود راوی عرض کرد که فدای تو کردم علی در کجاست که ایشان کواهی میدهند فرمود که رتبهٔ او از این عظیم تراست که تکلیف این شهادت باو بکنند و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فرمود که حساب نفس خود را بکنید پیش از انکه شمار احساب کنند بدرستی که در قیامت بنجاه موقفست و در هر موقفی هزار سال جمعی را میدارند چنانچه حقتعم می فرماید که در روزی که مقدار ان بنجاه هزار سالست وحضرت امام محمد باقر عم فرمود که چون این ایه نازل شد که *وجیء یومئذ بجهنم* از رسول خدا صم تفسیر این را پرسیدند فرمود که جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و اخرین را در محشر جمع نماید بفرماید که جهنم را بمحشر در اورند و ان را اکشند بهزار مهار و هر مهاری را صد هزار ملك داشته باشند از ملائکهٔ غلاظ شداد و جهنم فریاد کند از خشم بر کناهکاران و حمله کند چون بان صحرا در اید زفیری کند که اکر نه خدا حفظ نماید همکی از شدت ان صدا هلاك شوند پس کردنی بکشد که جمیع محشر را فرا کیرد دران حال هیچ بندهٔ از بندکان خدا نه ملك و نه پیغمبر مرسل نباشد مکر این که فریاد بر اورد که نفسی نفسی یعنی خداوندا بفریاد من برس وجان مرا از عذاب ازاد کن و تو یا محمد فریاد بر اوری که امتی امتی یعنی امت مرا نجات ده امت مرا از عذاب ازاد کن پس صراط را بر روی جهنم کذارند از دم شمشیر نازك تر و برنده تر و دران سه قنطره باشد یکی صلهٔ رحم و امانت دویم نماز و سیم عدالت خدا در مظالم بندکان پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بکذرند پارهٔ را رحم و امانت نکاه دارد که اکر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیمانهای او را اشکسته باشند در این جا بمانند وانچه از این جا نجات یابند نماز ایشان را نکاهدارد و هرکه در نماز تقصیر نکرده باشد از انجا بکذرد بمقام مظالم عباد بدارند چنانچه می فرماید که *ان ربك لبالمرصاد* پروردکار تو در کمینکاه صراط است و ایشان را در انجا باز میدارد و سوال میکند و مردمان بر صراط میروند بعضی چسبیده اند و بعضی قدمهای شان میلغزد و بعضی یکقدم می لغزد و یکی بند می شود و ملائکه در دور ایشان فریاد می کنند که ای خداوند حلیم بردبار بیامرز ایشان را و از کناه ایشان در کذر و بفضل خود با ایشان سرکن و ایشان را بسلامت بکذران و مردم میریزند از صراط بجهنم مانند پروانه پس کسی برحمت الهی نجات یابد و بکذرد از صراط کوید که الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از انکه مایوس شده بودم بفضل واحسان خود بدرستی که پروردکار ما امرزنده ومزد دهنده است و حضرت صادق عم فرمود که کذشتن مردم بر صراط مختلف است و صراط از مو باریك تر و از شمشیر تند تراست پس بعضی هستند که مانند برق میکذرند و بعضی مانند اسب تندرو و بعضی مانند پیاده که



راه رود و بعضی بدست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد و بعضی او یخته باشند پارهٔ از ایشان را اتش کیرد و پارهٔ را نکیرد و از حضرت امیرالموءمنین عم منقولست که چون بنده را بمقام حساب باز دارند خداوند عالم فرماید که به سنجید نعمتهای مرا با عمل او پس نعمتها عمل را فرا کیرد فرماید که نعمتها را باو بخشیدم نیك و بدش را باهم به سنجید پس اکر مساوی باشد فرماید که به بهشتش برند و اکر خیرش زیاده باشد خدا تفضلها و احسانها نسبت باو بفرماید و اکر بدیش زیاده باشد اکر از اهل ایمان باشد و شرك نیاورده باشد او محل رحمت ومغفرت الهیست اکر خواهد تفضل می فرماید و می بخشد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پرسیدند از تفسیر این ایه که ترجمه اینست که این کروه را خدا بدل میکند سیئات ایشان را بحسنات و خدا امرزنده و مهربان است فرمود که روز قیامت موءمن و کناهکاران بمقام حساب بیاورند پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیکری بر بدیهای او مطلع نشود پس بکناهان خود اقرار کند حقتعم بکاتبان اعمالش فرماید که بعوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر کردانید چون مردم نامهٔ عمل او را به بینند کویند که این بنده هیچ کناه نداشته پس خدا امر فرماید که او را ببهشت برند وهمینست تاویل این ایه وفرمود که این مخصوص کناه کاران شیعیان ماست و از حضرت صادق عم منقولست که چون روز قیامت شود دو بندهٔ موءمن را بنزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیکری توانکر پس فقیر کوید که خداوندا مرا برای چه باز میداری بعزت تو قسم میدانی که مرا ولایت و حکومتی نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم و مالی نداده بودی که حقی در ان مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم روزی مرا همیشه بقدر کفاف میدادی حق تعم فرماید که راست میکوید بندهٔ من بکذارید که ببهشت رود و ان توانکر را انقدر نکاه میدارند که از او انقدر عرق بریزد که اکر چهل شتر بخورند سیراب شوند پس او را به بهشت برند پس فقیر باو کوید که چرا این قدر ماندی کوید که درازی حساب و بسیاری ان مرا اینقدر مکث فرمود در هر ساعت یك چیزی پیش می امد که مستحق عذاب بودم و خدا می بخشید دیکر از چیز دیکر می پرسیدند هم چنین تا خدا مرا برحمت خود فرا کرفت و بتوبه کاران ملحق کردانید و امرزید پس پرسید که تو کیستی کوید که منم ان فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستاده بیم کوید که نعیم بهشت تو را تغییر کرده است که من ترا نشناختم و از حضرت صادق عم منقولست که چون خداوند عالمیان خلایق را جمع کند در روز قیامت نامهٔ عمل هر کس را بدست او دهند پس جمعی از اشقیا انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم پس ملائکه که کاتبان عملند کواهی دهند ایشان کویند که خداوندا اینها ملائکهٔ تواند و برای تو کواهی میدهند وقسم خورند که ما این کارها را نکرده ایم چنانچه خدا می فرماید که *یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم* یعنی روزی که خدا همهٔ ایشان را مبعوث کرداند پس سوکند خورند

برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما میخوردند و حضرت فرمود که اینها جماعتی اند که حق حضرت
امیرالمومنین را غصب کرده اند پس در این هنگام خدا مهر بر زبان ایشان نهد و اعضا و جوارح ایشانرا
گویا کند پس گوش گواهی دهد بانچه از چیزهای حرام شنیده است و چشم گواهی دهد بانچه به حرام
دیده است و دستها گواهی دهند بانچه گرفته اند و پاها گواهی دهند بانچه بحرام سعی کرده اند و فرج گواهی
دهد بانچه بحرام مرتکب شده است پس خدا زبان ایشانرا گویا کند باعضای خود گویند که چرا بر ما گواهی
دادید انها گویند که گویا کرد مارا خداوندی که همه چیزهارا گویا کرده است و شمارا اول مرتبه خلق
کرده است و بازگشت شما بسوی اوست و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که چون قیامت برپا
شود خداوند عالم جمیع خلایق اولین و اخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پابرهنه و برراه
محشر ایشانرا انقدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود و مدتی چنین بمانند پس
منادی از جانب رب العزة از پیش عرش ندا کند که کجاست پیغمبر امی پس بار دیگر ندا کند که کجاست
پیغمبر رحمت محمد بن عبد الله انگاه انحضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید بحوض
کوثر که طولش از میان ایله که موضعیست در حوالی شام و صنعا یمن باشد و بر سر ان حوض بایستد پس
حضرت امیرالمومنین عم بیاید در پهلوی انحضرت بایستد و مردم را بعضی اب دهند و بعضی را ملائکه
ربایند و دور کنند پس حضرت رسول صم بیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور میکنند
بخطاهای ایشان حضرت بگریه در اید و گوید خداوندا ایشان شیعیان علی اند پس حقتعم ملکی را
بفرستد و گوید که یا محمد چرا گریه می کنی فرماید که چگونه گریه نکنم که می بینم جمعی از شیعیان برادرم
علی بن ابی طالب را از حوض کوثر منع میکنند و بسوی جهنم می برند پس ندا رسد که یا محمد من ایشانرا
از برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان در گذشتم و ایشانرا بتو و بان جمعی از فرزندان تو که ایشان
ولایت انهارا داشتند ملحق ساختم و ایشانرا در زمرهٔ شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم
و شفاعت ترا در حق ایشان قبول کردم پس حضرت امام محمد باقر فرمود که در ان وقت چه بسیار مرد
و زنی که گریان شوند پس جمیع دوستان و شیعیان مارا ببخشند و از ابو ایوب انصاری منقولست که
از حضرت رسالت پناه صم پرسیدند از حوض کوثر فرمود که ان حوضیست که خدا بمن اکرام فرموده و مرا
بان زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته و ان حوض از مابین ایله و صنعاست و در کنار ان
ظرفها بعدد ستارهای اسمان مهیاست و دو نهر عظیم از پای عرش در ان میریزد و ابش از شیر سفیدتر
و از عسل شیرین تر است و سنگریزه اش از زمرد و یاقوتست و زمینش از مشک خوشبوست و گیاهش
زعفرانست و خدا با من شرط کرده است که وارد ان حوض نشوند مگر انان که دلهای ایشان از شرک
و نفاق پاک باشد و نیتهای ایشان صحیح باشد و انقیاد و متابعت وصی من علی بن ابی طالب کرده باشند



و دور خواهد کرد غیر شیعیانش را از حوض همچنانچه شتر صاحب جیره از میان شتران بدر میکنند
و هرکه از ان بخورد دیگر هرگز تشنه نمیشود و در اخبار متواتره از رسول خدا صم منقولست که فرمود که هر
که ایمان بحوض کوثر نداشته باشد خدا او را بان حوض نرساند و هرکه ایمان بشفاعت من نداشته باشد
خدا او را بشفاعت من فایز نگرداند و فرمود که شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من
و اما نیکوکاران پس بر ایشان اعتراضی نیست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که مردم را در
شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق بدهان ایشان برسد پس گویند که بیایید بنزد حضرت ادم
رویم شاید مارا شفاعت کند چون بیایند گوید که من هم گناهکارم بروید بنزد حضرت نوح و همچنین
نزد هر پیغمبری که ایند ایشانرا بنزد دیگری فرستند تا بنزد حضرت عیسی ایند گوید که بخدمت پیغمبر
اخر الزمان روید چون بخدمت انحضرت ایند فرماید که با من بیایید و بیاورد ایشانرا بدر بهشت و رو
بدرگاه رحمت بسجده در اید پس ندا رسد که سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبولست و اینست
تفسیر ان ایه که فرموده است که * عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا * و بسند معتبر منقولست که شخصی
بخدمت حضرت باقر صلوات الله علیه امد و گفت که شما حرف شفاعت بسیار میگویید و مردم را مغرور
میکنید فرمود که گمان تو اینست که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشتهٔ و بشفاعت محمد احتیاج نداری
والله که اگر فزعهای روز قیامت را ببینی محتاج بشفاعت خواهی شد و شفاعت از برای جماعتیست که
مستحق اتش شده باشند و هیچکس از اولین و اخرین نیست مگر اینکه بشفاعت انحضرت محتاج است در
روز قیامت پس فرمود که حضرت رسول صم برای امت خود شفاعت خواهد کرد و ما برای شیعیان خود
شفاعت خواهیم کرد و شیعیان ما برای اهالی و دوستان خود شفاعت خواهند کرد و گاه باشد که مومنی
شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را که دو قبیلهٔ عظیمند و مومن شفاعت میکند حتی از برای
خدمتکارش میگوید خداوندا حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه میداشت و از حضرت
رسول منقولست که سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد اول پیغمبران دیگر علما دیگر شهیدان
و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت امیرالمومنین عم از حضرت رسول صم پرسید از تفسیر این ایه
که * یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا * که ترجمه اش اینست که روزی که محشور گردانیم پرهیزکارانرا
بسوی خداوند بسیار بخشندهٔ ایشان حالگونی که وارد شوندگان باشند بر خداوند خود با سواران
باشند حضرت فرمود که یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی
الهی کرده اند پس خدا ایشانرا دوست داشته و مخصوص خود گردانیده اعمال ایشانرا پسندیده و
ایشانرا متقیان نام کرده یا علی بحق ان خدایی که حبه را شکافته و گیاه از ان بیرون اورده و خلایق را
خلق کرده که ایشان از قبرها بیرون خواهند امد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد

بود و جامهای سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر و نعلهای طلا در پا داشته باشند و بند ان نعلها از مروارید
درخشان باشد و ملائکه باستقبال ایشان اورند ناقههای بهشتی راکه جهاز انها از طلا باشد و بمروارید
و یاقوت مرصع کرده باشند و جلهای ان شتران از استبرق و سندس بهشت باشد و مهار شان از زبرجد
باشد این شتران ایشانرا برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند و با هر یك از ایشان هزار ملك همراه
باشد از پیش رو و جانب راست و چپ و ایشانرا در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا در کاه بزرك بهشت
و بر ان درکاه درختی باشد که هر برکی از ان صد هزار کس را سایه کند و از جانب راست درخت چشمهٔ
باشد مطهر و پاکیزه از ان چشمه شربتی بایشان دهند که خدا دلهای ایشانرا از حسد و کینه پاك کرداند
و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد چنانچه خدا میفرماید که * وسقاهم ربهم شرابا طهورا * ان
شراب پاك کننده را از این چشمه می اشامند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا میکرداند پس می ایند
بر سر چشمهٔ دیکر از دست چپ ان درخت و در ان چشمه غسل میکنند و این چشمهٔ زندکانیست که
چون در ان غسل کردند هرکز نمیمیرند پس ایشانرا نزدیك عرش می اورند و حال انکه از جمیع دردها
و بلاها و کرما و سرما ایمن شده اند پس حقتعالی بملائکه ندا میفرماید که دوستان مرا بهشت برید و ایشانرا
با سایر خلایق باز مدارید که من همیشه از ایشان خوشنود بودم و رحمت من برای ایشان لازم کردیده
پس ایشانرا ملائکه ببهشت اورند پس چون بدر بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند و اوازی از ان
بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است بشنوند انکاه حوریان شادی کنند
و یکدیکر را بشارت دهند که دوستان خدا امدند پس چون در را بکشایند و ایشان داخل بهشت شوند
زنان ایشان از حوریان و ادمیان از قصرها مشرف شوند و کویند مرحبا و خوش امده اید و چه بسیار
مشتاق شما بوده ایم پس دوستان خدا نیز بمثل این سخن جواب ایشان کویند پس حضرت امیر المومنین
فرمود که یا رسول الله ایشان چه جماعتند فرمود که شیعیان خالص تواند و تو امام و پیشوای ایشانی و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که در روز قیامت منادی از جانب رب العزة
ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که کجایند اهل صبر کروهی از مردم برخیزند ملائکه استقبال ایشان
کنند و کویند چه کونه بود صبر شما جواب کویند که نفس خود را بر مشقت و طاعت و ترك معصیت
صبر فرموده ایم پس منادی ندا کند که راست میکویند بکذارید که بی حساب ببهشت روند پس منادی
دیکر ندا کند که کجایند اهل فضل پس کروهی برخیزند ملائکه ایشانرا استقبال کنند و پرسند که چه
فضیلت است که شما را باین کرامت رسانید کویند که بر ما سفاهت و بیخردی میکردند و ما حلم میکردیم
و بدی نسبت بما میکردند و برای خدا عفو میکردیم ندا رسد که راست میکویند بکذارید که بی حساب
ببهشت روند دیکر منادی ندا کند که کجایند همسایکان خدا پس کروهی برخیزند و ملائکه استقبال



ایشان کنند و کویند چه بود عمل شما که امروز خدا شما را بجوار خود نسبت داد کویند که ما برای خدا
برادران و مومنان دوستی میکردیم و خالصا لوجه الله بایشان عطاهایی کردیم و مدد و اعانت ایشان
میکردیم ندا رسد که راست میکویند بکذارید که بجوار رحمت و قرب من در ایند بی حساب پس حضرت
فرمود که ایشان همسایکان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند مردم میترسند از اهوال قیامت و ایشان
نمیترسند و مردم را حساب میکنند و ایشان را حساب نمیکنند و حضرت صادق عم فرمود که خداوند
عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در ان رحمت و باسانید
معتبره از رسول خدا صم منقولست که فرمود که یا علی تو یی اول کسی که داخل بهشت میشود و در دست
تو خواهد بود علم و لواء حمد و ان هفتاد شقه است که هر شقهٔ از افتاب و ماه بزرکتر است و در حدیث
دیکر وارد شده است که انحضرت فرمود که اول مرتبه یا علی ترا میطلبند در روز قیامت و بتو می دهند
علم مرا که ان لواء حمد است و دو صف می ایستند اهل محشر و تو از میان ایشان میروی و ادم و جمیع
خلایق در زیر علم من خواهند بود و طولش هزار ساله راهست سرش از یاقوت سرخست و چوبش از
نقرهٔ سفید است و تهش از در سبز است و سه ذوابه دارد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در میان
دنیا و بر ان سه سطر نوشته است سطر اول بسم الله الرحمن الرحیم سطر دویم الحمد لله رب العالمین سطر سیم
لا اله الا الله محمد رسول الله و طول هر سطری هزار سالست و عرضش هزار سال پس تو یا علی علم را بر
میداری و روان میشوی و حضرت امام حسن از دست راست تو و امام حسین از دست چپ تواند و
می ایی نزد من و ابراهیم در سایهٔ عرش الهی پس حله سبزی از حلهای بهشت در تو می پوشانند پس
منادی از جانب رب العزة مرا ندا میکند که نیکو پدر یست برای تو ابراهیم و نیکو برادر یست برادر
تو علی بن ابیطالب و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسالت پناه صم میفرمود هرکاه
که از برای من چیزی از خدا طلب نمایید وسیله را از برای من بطلبید پس از حضرت سوال کردند از
وسیله که چه چیز است فرمود که ان درجهٔ من است در بهشت و ان هزار پایه دارد از هر پایهٔ تا پایه هزار
سال راه بدو یدن اسب تندرو و پایها یکی از جواهر است و یکی از زبرجد و یکی از یاقوت و یکی از
مروارید و یکی از طلا و یکی از نقره پس بیاورند در روز قیامت و با درجهٔ پیغمبران نصب کنند و ان
در میان درجهٔ سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارکان پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان
کویند خوشا حال ان بندهٔ که این درجهٔ او باشد پس منادی از جانب رب العزة ندا کند که جمیع خلایق
بشنوند که این درجهٔ محمد است پس بیایم من جامهٔ از نور را از خود کردانیده و تاج ملك و پادشاهی
و کلیل کرامت و بزرکواری بر سر داشته باشم و علی بن ابی طالب در پیش من رود و علم من لواء حمد در
دست او باشد و بر ان علم نوشته باشد که * لا اله الا الله محمد رسول الله المفلحون هم الفائزون بالله * پس

بیاییم تا بر ان درجه بالا روییم و من بر پایهٔ بالا بایستم و علی یکپایه بعد از من پس جمیع پیغمبران و صدیقان
و شهیدان کویند که خوشا حال این دو بنده چه بسیار کرامی اند نزد خدا پس ندا رسد که اینک حبیب
من است محمد و این ولی و دوست من است علی خوشا حال کسی که او را دوست دارد و وای بر حال
کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او ببندد انکاه حضرت رسول صم فرمود که هیچ مؤمنی نماند که
ترا دوست دارد مکر اینکه از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد کردد و نماند کسی که
دشمن تو باشد یا با تو حرب کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مکر اینکه روی او سیاه شود و پاهای او
بلرزه در اید پس در این حال دو ملک بیایند یکی رضوان خازن بهشت و دیکری مالك خازن جهنم پس
رضوان بیاید و بکوید السلام علیك یا احمد من کویم السلام علیك ای ملك تو کیستی چه بسیار خوشبویی
کوید که منم رضوان خازن بهشت اینست کلیدهای بهشت جناب رب العزة برای تو فرستاده بکیر ای
احمد من کویم که قبول کردم از پروردکار خود او راست حمد بر اینکه مرا بر همه خلق زیادتی و فضیلت داد
باین کرامت بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس رضوان برکردد و مالك بیاید و بکوید السلام علیك ای
احمد من کویم السلام علیك ای ملك تو کیستی چه بسیار مهیب و عجیبی کوید منم مالك خازن جهنم و اینست
کلیدهای جهنم جناب رب العزة برای تو فرستاده بکیر کویم که قبول کردم و او را حمد میکنم بر این کرامت
بده ببرادرم علی بن ابی طالب پس مالك برمیکردد و علی متوجه میشود با کلیدهای بهشت و کلیدهای
جهنم و می اید و بر کنار جهنم می ایستد در حالتی که شررهای ان در پرواز است و فریاد میکند و میخروشد
و زبانه اش بلند میکردد و علی مهارش را بدست میکیرد جهنم می کوید که بکذر یا علی که نور تو اتش
مرا خاموش کرد علی میکوید که قرار بکیر ای جهنم و انچه میکویم بشنو اینرا بکیر که دشمن من است و اینرا
بکذار که دوست من است پس حضرت رسول فرمود که والله جهنم در ان روز اطاعت علی زیاده میکند
از غلامان شما نسبت بشما اکر خواهد جهنم را بجانب راست میفرستد و اکر خواهد بجانب چپ میفرستد
و جهنم اطاعت و فرمان برداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در انچه او فرماید * یا باذر ان شر الناس
منزلة عند الله یوم القیمة عالم لا ینفع بعلمه و من طلب علما لیصرف به وجوه الناس الیه لم یجد ریح الجنة یا باذر
من ابتغی العلم لیخدع به الناس لم یجد ریح الجنة یا باذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه فقل لا اعلمه تنج من تبعته
و لا تفت الناس بما لا علم لك به تنج من عذاب الله یوم القیمة یا باذر یطلع قوم من اهل الجنة الی قوم من اهل
النار فیقولون ما ادخلکم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تادیبکم و تعلیمکم فیقولون انا کنا نامر بالخیر و لا نفعله
* ای ابوذر بدترین مردم و پست مرتبه ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت عالمیست که مردم از
علم او منتفع نشوند یا خود از علم خود منتفع نشود و کسی که طلب علم کند برای اینکه روی مردم را بسوی
خود بکرداند و مرجع ایشان باشد بوی بهشت را نشنود ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای اینکه



مردم را فریب دهد نیابد بوی بهشت را ای ابوذر اکر از تو پرسند از علمی که ندانی بکو که نمیدانم تا نجات
یابی از کناه انکه بر خلاف واقع چیزی را بیان کند و فتوی مده مردم را بچیزی که علم بان نداشته باشی
تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت ای ابوذر مشرف میشوند و نظر میکنند جماعتی از اهل بهشت
بسوی کروهی از اهل جهنم پس از ایشان میپرسند که چه چیز باعث این شد که شما بجهنم رفتید و حال انکه
ما ببرکت تعلیم و تادیب شما داخل بهشت شده ایم کویند که ما مردم را امر بخوبیها میکردیم خود بجا نمی اوردیم

در بیان فضیلت علم و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علما

توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده است * قاعدهٔ اول * در بیان فضیلت علم و یاد کرفتن و یاد دادن
ان و فضل علماست بدانکه علم از اشرف سعادات و افضل کمالاتست و ایات و اخبار در فضیلت ان
بسیار است و قدری از ان در اصول و فروع دین واجب عینی است و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات
بعلم و سرمایه جمیع کمالات دیکر است چنانچه باسانید معتبره از رسول خدا صم منقولست که طلب علم
واجب است بر هر مسلمانی بدرستی که خداوند عالمیان دوست میدارد طالبان علم را و از حضرت
امام موسی کاظم عم پرسیدند که ایا جایز است مردم را که سوال نکنند از چیزهایی که بانها محتاجند فرمود که
نه و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن بان
بدرستیکه طلب علم بر شما لازم تر است از طلب مال زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن
شده اند انرا از برای شما خداوند عادلی قسمت کرده است و ضامن شده است و البته وفا میکند بضمان
خود و علم را نزد اهلش سپرده اند و شما را امر کرده اند که از ایشان طلب کنید پس طلب نمایید تا بیابید
و حضرت صادق عم فرمود که کسی که علوم دین را یاد نکیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت بسوی او
نفرماید و اعمال او را قبول نکند و فرمود که چون خدا خیر بندهٔ را خواهد او را دانا میکرداند در دین
خود و فرمود که حضرت رسول صم فرمود که خیری نیست در زندکانی مکر دو کس را عالمی را که اطاعت
او کنند یا شنوندهٔ که حفظ کند و عمل نماید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که عالمی که مردم بعلم او منتفع
شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد از معاویه بن عمار منقولست که بحضرت صادق عم عرض کردم که یك
شخصی هست که روایت کنندهٔ حدیث شماست که میان مردم احادیث شما را پهن میکند و دلهای شیعیان
را بان محکم میسازد و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد کدام بهترند فرمود که ان بسیار روایت
کنندهٔ حدیث ما که دلهای شیعیان ما را بان محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که یا عالم
باش یا طلب کنندهٔ علم باش یا دوست اهل علم باش و قسم دیکر مباش که بدشمنی ایشان هلاك میشوی
و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هر که در راهی رود بطلب علم خدا
راهی برای او بسوی بهشت بکشاید و بدرستیکه ملائکه بالهای خود را بر زمین میکذارند برای طالب
علم از روی رضا و خوشنودی و استغفار میکند برای طلب کنندهٔ علم هر که در اسمانهاست و هر که در

زمین است حتی ماهیان در یا و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماهست بر ستارکان در شب چهارده
و بدرستی که علما وارثان پیغمبرانند و پیغمبران میراث طلا و نقره نکذاشتند بلکه علم میراث ایشانست
پس هرکه بهرهٔ از ان کیرد بهرهٔ تمام کیرد و از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که بد حال ترین یتیمان
شیعه ایست که از امام خود دور مانده باشد و دستش باو نرسد و در شرایع دین حیران باشد پس کسی
از شیعیان ما که عالم بعلوم باشد ان جاهل بشریعت ما که از ما دور مانده است مانند یتیمی است در دامن
او اکر او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید با ما خواهد بود در رفیق اعلی چنین خبر
داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا صم و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هرکه از شیعیان ما که
عالم بشریعت ما باشد و ضعیفان شیعیان ما را از ظلمت جهل بنور علمی که از ما باو رسیده است برساند
بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات را و حله پوشیده باشد که
برابری نکند با یک تار ان تمام دنیا پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که ای بندکان خدا این عالمیست
از شاکردان ال محمد پس هرکس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون اورده باشد در این
روز بنور او چنک زند تا او را از ظلمت و حیرت عرصات بنزهتکاه جنات رساند پس هرکه از او هدایتی
یافته باشد همراه او ببهشت در اید و فرمود که حضرت فاطمه عم فرمود که از پدرم شنیدم فرمود که علمای
شیعیان ما چون محشور میشوند بقدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلایق را حلهای کرامت بر ایشان
می پوشانند حتی اینکه کاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بپوشانند و منادی از جانب
خداوند عالم ندا کند که ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان ال محمد را و ایشانرا برداشتید و رعایت و هدایت
کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشانند جدا مانده بودند ان یتیمان را که شاکردان
شما بودند بقدر انچه علم از شما فرا کرفته اند بر ایشان خلعت بپوشانید پس بقدر تعلم ایشان بر ایشان خلعت
بپوشانند تا انکه یکی را صد هزار خلعت دهند و همچنین ایشان خلعت بپوشانند جمعی دیکر را که از ایشان
یاد کرفته اند پس ندا رسد که خلعتها که بخشیده اند بایشان عوض بدهید و مضاعف کردانید پس
حضرت فاطمه عم فرمود که هرتاری از ان خلعتها بهتر است از انچه افتاب بران می تابد هزار هزار مرتبه
و حضرت امام حسن عم فرمود که فضیلت کسی تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبه را بر ایشان
واضح کرداند بر کسی که یتیمان دیکر را اب و طعام دهد مثل فضیلت ماهست بر سهاکه مخفی ترین
ستارهاست و فرمود که هر متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت و از علومی که باو رسیده است او را
هدایت کند و در علوم ما با او مواسات کند خداوند عالمیان او را ندا کند که ای بندهٔ کریم که مواسات
کردی من اولایم بکرم از تو ای ملائکه در بهشت بعدد هرحرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر
باو بدهید و در ان قصرها انچه مناسب انهاست از نعمتها برای او مقرر سازید و حضرت علی بن الحسین



عم فرمود که حق تعم وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مردمانرا دوست من کردان و مرا دوست ایشان
کن کفت خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند فرمود که بیاد ایشان اور نعمتهای مرا تا مرا دوست
دارند بدرستی که اکر یک کس را که از درکاه من کریخته باشد از ساحت عزت من کم شده باشد بسوی
من بر کردانی بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها بروزه باشی و شبها برپا ایستاده باشی
موسی کفت که ان بندهٔ کریخته کدام است فرمود که کناهکاران و انها که فرمان من نمی برند پرسید که کم
شده کیست فرمود که ان جاهلی که شریعت را نمیداند و طریق عبادت و بندکی و راه خوشنودی مرا
نمی داند و حضرت امیر المومنین فرمود که بشارت دهید علمای شیعیان ما را بثواب عظیم و جزاء کامل
و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از ان
روشنی یابند که بروشنی شمع او بینا میشود برای او دعای خیر میکند همچنین عالم با او شمعی هست که
تاریکی و ظلمت حیرت را بر طرف میکند پس هرکه از او نوری یابد از ازادکردهای اوست از اتش
جهنم و خدا میدهد باو ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد و حضرت جعفر بن محمد
عم فرمود که علمای شیعیان ما رابطان و نکاهبانانند در سرحدی که جانب شیطان و اتباع و لشکر او ست
که منع میکنند از این که شیطان و اتباع او از جن و انس بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را کمراه کردانند
بدرستیکه هرکه از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی
که جهاد کند با ترک و روم و خزر هزار هزار مرتبه زیرا که ان عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما
میکند و این جهادکننده دفع ضرر از بدنهای ایشان میکند و حضرت موسی بن جعفر عم فرمود که یک
فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان کران تر است از هزار عابد زیرا که عابد
همتش انست که خود را خلاص کند و عالم همتش مصروفست بر خلاصی خود و بندکان خدا از دست
شیطان و کمراه کنندکان اتباع او و در روز قیامت ان فقیه را ندا کنند که ای انکسی که کفالت یتیمان ال
محمد میکردی و ضعیفان شیعیانرا هدایت مینمودی باش تا شفاعت کنی انهایی را که از تو علم اخذ کرده اند
پس بایستد و بشفاعت او داخل بهشت شوند فئامی و فئامی قاده فئام که هر فئامی صد هزار کس باشد که
بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاکردان او و بعضی از شاکردان شاکردان او و همچنین
تا روز قیامت و امام محمد باقر عم فرمود که بعد از غیبت قایم ما اکر علما نمیبودند که مردم را بر امام دلالت کنند
و بسوی او خوانند و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب هر اینه کسی از شیعیان
نماند مکر اینکه مرتد میشدند و لیکن ایشان مهار دلهای ضعیفان شیعه را دارند چنانچه کشتی بان
لنکر کشتی را نکاه میدارد ایشان بهترین مردمانند نزد خدا و از حضرت رسول صم منقولست که کسی که از
خانهٔ خود بطلب علم بیرون اید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند و حضرت

امام رضا عم از ابای کرامش عم روایت نموده که رسول خدا صم فرمود که طلب علم واجب است بر هر مسلمانی
پس طلب نمایید علم را از محلش و اقتباس نمایید انرا از اهلش بدرستیکه از برای خدا علم را یاد دادن
حسنه است و طلب نمودنش عبادت است و مذاکره نمودن ان ثواب تسبیح دارد و تعلیم نمودنش بکسی
که نداند صدقه است و باهلش عطا نمودن موجب قرب بخدا است زیراکه بعلم دانسته میشود حلال
و حرام الهی و موجب وضوح و روشنی راه بهشتست و مونس است در وحشت و مصاحب است در
غربت و وحدت و همزبان است در تنهایی و خلوت و راهنماست در شادی و غم و حربه است برای
دفع دشمنان و زینت است نزد دوستان خدا بعلم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند
در خیر و مردم پیروی ایشان نمایند و بافعال ایشان هدایت یابند و برای ایشان عمل کنند و ملائکه
رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مالند و در هنگام نماز بر ایشان استغفار نمایند
هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریا و درندگان و حیوانات صحراها و بدرستیکه علم زندگانی
دلهاست از جهالت و نور دیدهاست از ظلمت و قوت بدنهاست از ضعف بنده را میرساند بمنازل بر
کزیدگان و در می آرد در مجالس نیکوکاران و در درجات عالیه در دنیا و اخرت و تذکر و تفکر در ان
برابر است باروزه داشتن و مدارسه و مباحثه اش ثواب نماز کذاردن دارد بعلم اطاعت و بندگی خدا
میتوان کرد و بان صلهٔ رحم کرده میشود و حلال و حرام دانسته میشود علم پیشوای عمل است و عمل تابع
اوست علم را الهام مینمایند بسعادتمندان و محروم میکردد از ان اشقیا پس خوشا حال کسی که از ان بهرهٔ
خود را کرفته باشد و محروم نشده باشد و فرمود که عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردکان
و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون روز قیامت میشود و خداوند عالمیان جمیع خلق را
در یکصحرا جمع مینماید و ترازوی اعمال را بر پا میکنند می سنجند مدهای علما را با خونهای شهیدان در بیان اصناف علم
پس مد قلمهای علما بر خون شهیدان زیادتی میکند * قاعدهٔ دویم * در بیان اصناف علم و انچه از ان
نافع است بدانکه طالب علم را بعد از اخلاص در نیت که بعد از این مذکور خواهد شد ضرور است که
علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل ان هست و موجب سعادت
ابدی میکردد چه ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست چنانچه اگر کسی علم سحر یا علم کهانت را
برای عمل یاد کیرد موجب ضلالت اوست و اصل یاد کرفتنشان حرام است و از مقدمات سابقه که در
مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافعی که موجب نجاتست علومیست که از اهلبیت رسالت
بما رسیده زیراکه محکمات قرانی همه در احادیث مفسر شده است و اکثر متشابهات نیز تفسیرش بما
رسیده و بعضی که نرسیده تفکر در انها خوب نیست و از سایر علوم انچه فهم کلام ایشان بر انها موقوفست
لازم است و غیر انها یا لغو و بی فایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهاتست در نفس



که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است و هیچ عاقلی خود را در
چنین مهلکهٔ بدر نمی اورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه قطع نظر از انکه عمر را ضایع میکند و در
هر لحظه سعادتهای ابدی تحصیل میتوان نمود چنانچه از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که رسول
خدا صم روزی داخل مسجد شدند جماعتی را دیدند که بر کرد شخصی برامده اند فرمود که این شخص
کیست کفتند علامه است یعنی بسیار داناست فرمود که چه علم را میداند کفتند که داناترین مردم است
بنسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است
و اشعار و عربیت را خوب میداند حضرت فرمود که این علمیست که ضرر نمیرساند کسی را که نداند
و نفع نمی بخشد کسی را که داند بعد از ان فرمود که علم همین سه علم است یا ایهٔ واضحة الدلالة محکمه را
بدانند یا فریضه و واجبی را که خدا بعدالت مقرر فرموده یا سنتی را که باقیست تا روز قیامت و انچه
غیر اینهاست زیادتیست و بکار نمی اید و از حضرت صادق عم منقولست که لقمان بپسرش کفت که عالم
را سه علامت است * اول * اینکه خدای خود را اشناسد * دویم انکه بداند که خدا چه چیز را میخواهد
و دوست میدارد که بعمل اورد * سیم * انکه بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمیخواهد تا ترک
نماید بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود علوم که مردم را بکار ایشان می اید منحصر در
چهار چیز یافتم * اول * اینکه خداوند خود را بشناسی * دویم * انکه بدانی که چه نعمتها بتو کرامت
فرموده * سیم * انکه بدانی که خدا از تو چه چیز خواسته و طلبیده * چهارم * اینکه بدانی که چه چیز ترا از
دین بیرون می برد و بسند صحیح از زراره و محمد بن مسلم و برید منقولست که شخصی بحضرت صادق
عم عرض کرد که من پسری دارم و میخواهد سوال کند از شما از حلال و حرام و از چیزی که فایده برای
او ندارد سوال نکند فرمود که ایا مردم از چیزی سوال میکنند که از حلال و حرام بهتر باشد * قاعدهٔ سیم
* در شرایط و اداب علم و عمل نمودن بان و بیان اصناف علما بدانکه چون علم اشرف عبادت است
باید که شرایط عبادت را در ان بر وجه اکمل رعایت نمایند تا مثمر کمالات و سعادات کردد و سابقا مذکور
شد که عمدهٔ شرایط قبول عمل اخلاص نیت است پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل
رضای حقتعالی باشد و نفس را از اغراض فاسده و نیات دنیه خالی کرداند و پیوسته بجناب اقدس الهی
متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید تا علوم حق از جانب فیاض مطلق بر او فایض کردد و خیالات
شیطانی با ان ممزوج نباشد و چون هر چند عمل نفیس تر است شیطان را در تضییع ان سعی بیشتر است
لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال در اکثر اوقات مشوب باغراض
باطله می باشد زیراکه در سایر عبادات چندان اثری در اینکس نمیماند که بحسب دنیا موجب فخر باشد و
علم بحسب دنیا نیز کمالیست و در بعضی امور موجب ترجیح میکردد و ثمرهٔ ان ظاهر میباشد و از این جهت

شیطان را وساوس بسیار در این باب می باشد چنانچه باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که
هرکه طلب حدیث از برای منفعت دنیا کند او را در اخرت بهرهٔ و نصیبی نباشد و کسی که مطلبش
خیر اخرت باشد خدا او را خیر دنیا و اخرت کرامت فرماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه
طلب علم کند برای اینکه با علما مباهات ومفاخرت نماید یا برای اینکه با سفیهان و بیخردان مباحثه ومجادله
نماید یا برای اینکه روی مردم را بجانب خود بکرداند پس جای خود را در جهنم مهیا داند دیگر از شرایط
علم انست که نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاك کرداند و ریشهٔ حسد وکبر وریا و بغض
ومحبت دنیا و امثال اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان حقایق کردد چنانچه علم وحکمت را تشبیه
کرده اند بدانهٔ که بر زمین پاشند بعضی از ان بر روی سنك می افتد وازان حاصل هیچ بر نمایدوبعضی
از ان برخاك می افتد اما در زیرش سنك هست زود ریشه اش بسنك میرسد و خشك میشود و بعضی
در زمین شوره می افتد و زمین ناقابل است حاصل نمیدهد و بعضی در زمینی می افتد که خارها
و کیاههای بی نفع در ان ریشه کرده ریشهٔ این دانه بار یشهٔ انها ضم میشود و چنانچه باید حاصل نمیدهد
و اینست سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور میشود در بعضی که دل
ایشان از سنك سخت تراست هیچ تاثیر نمیکند و در بعضی که اندکی دل ایشان بمواعظ و نصایح و عبادات
نرم شده است اندك تاثیری میکند و چون ریشه اش بسنك رسید خشك میشود و برطرف میشود
و اثری از انچه شنیدند در نفس ایشان نمی ماند و در بعضی ثمره اش بیشتر می ماند اما چون حقد وحسد
و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دار دمانع میشود از اینکه ریشهٔ ان محکم شود و اثار خوب ازان بظهور
اید و جمعی که دل خود را از ان مواضع پاك و مصفا کرده اند همین که کلمهٔ حکمت و موعظه را شنیدند
در دل ایشان ریشه میکند و اثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر میشود و بوما فیوما اثار خیر بیشتر از
ایشان ظاهر میشود چنانچه از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که بدرستیکه دلهای مؤمنان پیچیده
شده است بایمان پیچیدنی پس چون خداوند عالمیان خواهد که ان دل را روشن کرداند میکشاید انرا
بوحیهای خود پس میکارد در ان دل حکمت را او خود درو میکند و تشبیه دیکر کرده اند علم وحکمت
را بغذاهای مقوی بدن زیراکه چنانچه بدن بغذاهای موافق قوت می یابد و حیات ان باین غذاهاست
هم چنین روح بحکم و معارف قوت می یابد و حیات روح بانهاست چنانچه حقتعم در بسیار جایی از قران
کافران و نادانان را مردن وصف کرده چنانچه فرموده * اموات غیر احیاء و ما یشعرون * که ترجمه اش
اینست که کافران مردکانند نه زندکان ولیکن نمیدانند واز حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که راحت
دهید نفسهای خود را بحکمتهای تازه بدرستیکه انها را کلال و واماندکی حاصل میشود چنانچه
بدنها را سستی و کلال هم میرسد و در اخبار بسیار وارد شده است که علم حیات وزندکانی دلهاست



و در بدن وقتی که مادهٔ فاسدی هست غذاهای صالح مقوی باعث طغیان مرض وقوت ان ماده فاسد
میشود چنانچه بیمار را تا مادهٔ مرض باقیست از کوشت و چربیها و شیرینیها که باعث قوت صحیح است منع
میکنند و اول علاج ان مادهٔ فاسد میکنند و بعد از ان غذاهای مقوی میدهند هم چنین طبیبان نفوس
و ارواح اول امراض نفسانیه را از نفس زایل میکردانند و بعد از ان انرا تقویت بعلم و حکمت میکنند
چنانچه می بینی که جمعی که باین امراض مبتلایند علم باعث زیادتی فساد ایشان میشود و شیطان با ان علم
مرتبهٔ شقاوت را بکمال رسانیده و تشبیه دیکر کرده اند علم را بنور چراغ و افتاب که در دیدهٔ اعمی هیچ
اثر از ان ظاهر نمیشود و دیدهای دیکر در خور نور دیده از ان منتفع میشوند پس اول علاج چشم دل
میباید کرد تا علم نفع دهد چنانچه حقتعم وصف حال جماعتی از اشقیا فرموده که دیدهای سر ایشان کور نیست
ولیکن دیدهای دلهایی که در سینهای ایشان است کور است چون سخن باینجا کشید اکر مجملی از احوال
قلب و صلاح و فساد ان و معنی نور و ظلمت ان و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسبست بدانکه
قلب را بر دو معنی اطلاق میکنند یکی بر این شکل صنوبری که در پهلوی چپ است و دیکری بر نفس
ناطقهٔ انسانی بدانکه حیات بدن ادمی بروح حیوانیست روح حیوانی بخار لطیفیست که حاملش خونست
و منبعش قلبست و از قلب بدماغ متصاعد میشود و از انجا بواسطهٔ عروق بجمیع اعضا و جوارح سرایت
میکند و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات ان موقوف ببدنست و این بدن الت انست
باین بدن تعلقی دارد و او لابجیزی که باعث حیات بدنست تعلق دارد چون حیات بدن بکار او می اید
پس بروح حیوانی اول تعلق میکیرد چون منبع ان قلب است بقلب زیاده از جوارح دیکر تعلق دارد لهذا
تعبیر از نفس در اکثر ایات و اخبار بقلب واقع شده است مدار صلاح و فساد بدن بر قلب باین معنی است
و هر صفتی که در نفس حاصل میشود از علوم و سایر کمالات باین بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت
میکند و چندان صفت در نفس کاملتر میشود اثرش در بدن بیشتر ظاهر میشود چنانچه روح ظاهری
و روح بدنی هر چند ماده اش در قلب صنوبری بیشتر بهم میرسد قوت ان در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر
میشود مانند سر چشمهٔ که نهرها از ان جدا کرده باشند هر چند اب در سر چشمه بیشتر بهم میرسد نهرها
معمورتر میباشد چندین نهر از دل صنوبری می اید بجمیع بدن و چندین نهر از دل روحانی میرسد که
از ان نهرها حیوانهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا بیك نسبت قسمت میشود و این هر دو سر
چشمه از دریاهای فیض نامتناهی حقتعم جاری میکردد اما بتوفیق الهی بنده را در کار است که حفر این
نهرها بکند و خس و خاشاك و شبههای باطل و کناهان و مواد فاسدهٔ بدنی بکند تا صاف و بیکدورت
جاری کردد چنانچه از رسول خدا صم منقولست که در ادمی پارهٔ کوشتی هست که هرکاه ان سالم و صحیح
باشد سایر بدن صحیح است وهرکاه ان بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است و ان دل ادمیست

وصیت حضرت امیر عم بجناب امام حسن عم

و بسند معتبر منقولست که فرمود که هرکاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است وهرکاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است و حضرت امیر المومنین عم بحضرت امام حسن وصیت فرمود که از جملهٔ بلاها فاقه و فقر است و از ان بدتر بیماری بدنست و از ان بدتر بیماری دل است از جملهٔ نعمتها وسعت در مال است و از ان بهتر صحت بدنست و از ان بهتر پرهیزکاری دلست و از امام محمد باقر عم منقولست که دلها بر سه قسمند یکدل سرنکونست که هیچ خیری در ان جا نمیکند و ان دل کافر است و یکدل انست که خیر و شر هر دو در ان در می اید هر یك که قوی تر است بر ان غالب میشود و یکدل هست که کشاده است و در ان چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور میدهد و تا قیامت نورش بر طرف نمیشود و ان دل مومن است و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که منزلهٔ قلب از بدن ادمی منزلهٔ امام است نسبت بسایر خلق نمی بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلبند و همه از جانب او متحرکند و مردم را خبر میدهند از احوال ان و هر چه دل اراده میکند فرمان انرا قبول میکنند هم چنین امام را در عالم چنین میباید اطاعت کنند و تابع او باشند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که دل مومن در میان دو انکشت قدرت خداست بهر طرف که میخواهد میکرداند و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که بنده را چهار چشم میباشد دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را بانها می بیند و دو چشم در دل اوست که امور اخرت را بانها می بیند پس بندهٔ را که خدا خیر او را خواهد دو چشم دل او را بینا میکرداند پس امور غیب را بانها می بیند و عیبهای خود را بانها میراند و اکر کسی شقی باشد ان دو چشم دلش کور میماند و حضرت صادق عم فرمود که دل را دو کوشست روح ایمان در یك کوشش خیرات وطاعات را میکوید و شیطان در کوش دیکرش بدیها و شرور را تلقین مینماید پس هر یك که بر دیکری غالب شد میل بان میکند و حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود که هیچ چیز دل را فاسد نمیکرداند مانند کناه بدرستیکه دل مرتکب کناه میشود تا وقتی که کناه بر او غالب میشود وانرا سرنکون میکند که خیری در ان جا نکند و از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم بحضرت موسی وحی فرمود که ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن که ترك یاد من موجب قساوت وسنکینی دلست و حضرت امیر المومنین فرمود که اب دیده خشك نمی شود مکر بسبب سنکینی و قساوت قلب نمی باشد مکر بسیاری کناهان ای عزیز چون فی الجمله اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال ان بهمرسانیدی بدانکه از ایات و احادیث بسیار ظاهر میشود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می باشد و از بسیاری از احادیث ظاهر میشود که اعمال جزو ایمان است و هر عضوی از اعضا را حصهٔ و بهرهٔ از ایمان هست و اعتقادات ایمان دلست و هر عضوی از اعضا ایمانش انست که فرمان برداری الهی بکند در انچه متعلق بان است از تکالیف الهی و احادیث بسیار هست که مومنی که مرتکب کبیرهٔ می شود روح ایمان از او مفارقت می نماید و تصحیح این ایات و اخبار بیکی از دو وجه میتوان نمود اول انکه قابل شویم باینکه



ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفه میدارد و انچه از اکثر اخبار ظاهر میشود انست که ایمان را اطلاق میکنند بر اعتقادات حق با ترك کبایر و فعل فرایضی که ترك انها کبیره است مثل نماز و زکوة و روزه و حج و جهاد و امثال اینها و یك معنی دیکر از ایمان اعتقاداتست با فعل جمیع واجبات و ترك جمیع محرمات چنانچه از بعضی اخبار ظاهر میشود و یك معنی دیکر از ایمان اعتقادات کاملهٔ یقینیه است با فعل واجبات و سنتها و ترك محرمات و مکروهات و یك معنی ایمان مرادف اسلام است که همین محض عقاید ضروریه باشد با عدم انکار انها یا اقرار بانها ظاهرا و اسلام را ابراعم از این هم اطلاق میکنند که همین تکلم بکلمتین نماید که منافق باشد و بدل اعتقاد نداشته باشد و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر میشود چنانچه از حضرت امام رضا عم منقولست فرمود که اصحاب کبایر نه مومنند و نه کافر بلکه محل شفاعتند و مسلمانانند و باسانید مستفیضه از حضرت امام رضا عم وایمهٔ دیکر عم منقولست که ایمان اقرار بزبانست و معرفت بدلست و عمل کردن باعضا و جوارح است و بر هر یك از معانی اسلام و ایمان ثمرهٔ مترتب میشود اسلام بمعنی کفتن کلمتین که اعتقاد نداشته باشد در اخرت فایده نمی دهد و در دنیا فایده میدهد که خون ایشان محفوظ می باشد و نکاح ایشان جایز است و میراث از مسلمانان می برند و پاکند اما عذاب ایشان در اخرت ابدیست مثل کفار بدتر و سنیان و سایر فرقهای اسلام غیر شیعهٔ دوازده امامی داخل این فرقه اند و ایمان بمعنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار انها کردن در اخرت این فایده میکند که همیشه در جهنم نباشد و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد و اعمالش صحیح باشد و عباداتش باطل نباشد انچه در اخبار و ایات دلالت بر این میکند که مومن مرتکب کناهان کبیره می باشد و مومن در جهنم معذب میباشد باین معنی است و بعضی احادیث واقع شده است که بارتکاب کبیره از ایمان بدر میرود محمول بر معنی اولست و بعضی که دلالت بر این میکند که بارتکاب جمیع کناهان از ایمان بدر میرود محمول بر معنی دویم است انچه واقع شده است در احادیث از صفات مومن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمی شود انها محمول بر معنی سیم است و تحقیقش انست که فعل جمیع عبادات و تحصیل جمیع کمالات و ترك جمیع منهیات و ازالهٔ جمیع صفات ذمیمه و نقایص اجزاء ایمانند اما اجزای شیء مختلف میباشند بعضی اجزا بانتفای انها کل منتفی میشود و بعضی نه چنین است مثل اعضای ادمی که سر از جملهٔ اعضاییست که بزوال ان شخص زایل میشود هم چنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که بزوال ان عمدهٔ انتفاعات ان بر طرف میشود و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت ان انتفاع بسیاری فوت نمیشود هم چنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت بایمان از بابت ان اعضاییست که بزوال انها شخص فانی میشود هم چنین ایمان بزوال انها مطلقا بر طرف میشود و فعل فرایض و ترك کبایر از بابت انست که شخصی را دستش را ببرند باز زنده است و انسان است اما انسان ناقصی است و حیاتش بسبب این در معرض زوال است

اما بمحض این زایل نمی شود هم چنین اکر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند پس کسی که جمیع فرایض را
ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را بجا اورد از بابت شخصی است که دست و زبان و کوش و چشم و پایش را
بریده باشند و زنده باشد چنین زندهٔ در حکم مرده است و ایمان او از بابت حیات الشخص است همچنانچه
حیات او چندان بکارش نمی اید این ایمان هم چندان ثمرهٔ ندارد چنانچه حیات چنین کسی زود بر طرف
میشود اصل ایمان این شخص هم باندک چیزی زایل میکردد زیراکه هر یک ازین اعمال حصاریند برای
دفع شیاطین و بلاهای که مورث زوال ایمانست چنانچه در حدیث وارد است که شیطان از ادمی خایف
و ترسانست مادام که مواظبت بر نمازهای پنجکانه می نماید چون ترک انها کرد با سبک شمرد بر او مسلط میشود
و او را در بلاها و کناهان می اندازد زیراکسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که
لازم عباداتست از خود دور کرد شیطان زود او را بمهالک می اندازد و این بعینه از بابت انست که کسی
دزدی را در برو یش بکشاید و بخانه در اورد و بکوید که چیزهای سهل را ببر و چیزهای نفیس را
از برای ما بکذار و خود غافل بخوابد دزد اول انچه نفیس تر است میبرد اینست که ارباب معاصی زود
فریب کم راه کنندکان را میخورند و بنادانی کافر میشوند و بجهنم میروند و ان مستحبات و صفات حسنه
از بابت زینتهای صورت ادمی و غذاهای مقویست که باعث قوت روح ایمان میشود هم چنانچه روح
بدنی از کوشت قوت می یابد روح ایمانی از نماز شب مثلا قوت می یابد و حفظ ایمان بیشتر میتواند کرد *
وجه دویم انکه کویم ایمان همان اصل اعتقاد است و اعتقاد و ایمان در تزاید میباشد و باعمال وطاعات
کامل میکردد تا بمرتبهٔ یقین میرسد و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبهٔ از مراتب ایمان و یقین
لازمی چند و کواهی چند از اعمال و عبادات دارد مثل انکه یک شخصی در خانهٔ نشسته باشد طفلی بیاید
و بکوید که ماری متوجه است و باین خانه می اید یک خوفی در نفس او حاصل میشود اما چندان اعتنا
نمیکند پس اکر بعد از او دیکری بیاید و همین حرف را بکوید اعتقادش بیشتر میشود و حذر بیشتر
میکند تا بحدی که میکریزد و از جاهای بلند خود در امی اندازد از ترس ان مار هم چنین در مراتب ایمان
ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر میشود شوقش باموری که موجب ثواب است وحذرش از اموری
که موجب عقابست زیاده میکردد پس اعمال اثار و شواهد ایمانند چنانچه از حضرت صادق عم منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که ایمان باراستن خود و بارزوها درست نمیشود ایمان انست که خالص
صاف شود در دل و اعمال تصدیق ان کنند و کواهی بر حصول ان در دل بدهند پس بهمان تحقیق
که در باب قلب مذکور شد هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل میشود
منبعش در قلبست و باعضای و جوارح جاری میشود و اثارش از انها ظاهر میکردد پس چند انکه علم
او بخدا و عظمت و جلال او و بیهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن انها و بدی کناهان



و قبح انها و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیمه بیشتر میشود و یقینش کاملتر میشود شعبهای که
از ان چشمه باعضا و جوارح میرسد بیشتر میشود و چندانکه در اعضا و جوارح انها بیشتر صرف میشود
چشمه زاینده تر میشود و ابش صاف تر و کواراتر میشود پس عمل باعث کمال علم و ایمان میکردد و کمال
ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال میشود چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که روزی رسول
خدا صم در مسجد نماز صبح کذاردند پس نظر کردند بسوی جوانی که او را حارثه بن مالک میکفتند
دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی بزیر می اید و رنک رویش زرد شده و بدنش نحیف کشته
و چشمهایش در سرش فرو رفته حضرت از او پرسیدند که بر چه حال صبح کردهٔ و چه حال داری ای
حارثه کفت صبح کرده ام یا رسول الله با یقین حضرت فرمود که بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی
و کواهی هست حقیقت یقین تو چیست کفت حقیقت یقین من یا رسول الله اینست که پیوسته مرا محزون و
غمکین دارد و شبها مرا بیدار دارد و روزهای کرم مرا بروزه میدارد و دل من از دنیا روکردانیده
و انچه در دنیاست مکروه دل من کردیده و یقین بمرتبهٔ رسیده که کویا می بینم عرش خداوندم را که برای
حساب در محشر نصب کرده اند و خلایق همه محشور شده اند و کویا من در میان ایشانم و کویا می بینم اهل
بهشت را که تنعم می نمایند در بهشت و در کرسیها نشسته با یکدیکر اشنایی میکنند و صحبت میدارند و تکیه
کرده اند و کویا می بینم اهل جهنم را که در میان جهنم معذبند و استغاثه و فریاد میکنند و کویا زفیر و
او از جهنم در کوش من است پس حضرت باصحاب فرمود که این بنده ایست که خدا دل او را بنور ایمان
منور کردانیده است پس فرمود که بر این حال که داری ثابت باش انجوان کفت یا رسول الله دعا کن که خدا
شهادت را روزی من کرداند حضرت دعا فرمود چند روزی که شد حضرت او را با جعفر بجهاد فرستاد
و بعد از نه نفر او شهید شد و از حضرت صادق عم منقولست که علم مقرونست باعمال پس هر که دانست
عمل میکند و هر که عمل میکند عالم است و علم او را میکند عمل را اکر اجابت او کرد و بجانب ان امد علم
می ماند و اکر عمل نیامد علم میرود و نمیماند و از حضرت امیر المومنین عم منقولست فرمود که ای طلب
کنندهٔ علم بدرستیکه علم را فضایل بسیار هست پس سر علم تواضع و فروتنی است و چشم او بیزاری
از حسد است و کوش ان فهمیدن است و زبانش راست کوئیست و حافظه اش تفحص کردن است و
دلش نیکی نیت است و عقلش دانستن اشیاست و دستش رحمت بر خلایق است و پایش زیارت کردن
علماست و همتش سلامتی مردم است از ضرر او و حکمتش ورع و پرهیزکاریست و مستقر و قرارکاهش
نجاتست و قاید و کشاننده اش عافیت از بدیهاست و مرکبش وفا بعهود خدا و خلق است و حربه اش
نرمی سخن است و شمشیرش راضی بودن از خلق است و کمانش مدارا کردن با دشمنانست و لشکرش
صحبت داشتن با علماست و مالش ادبست و ذخیره اش اجتناب از کناهانست و توشه اش نیکی است و

ماوی و محل ارامش مصالحهٔ باخلق است و راهنمایش هدایت است و رفیقش دوستی نیکانست*
قاعدهٔ چهارم* در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که متابعت او میتوان نمود از حضرت صادق عم
منقولست که هرگاه بیند عالمی را که دنیا را دوست میدارد او را متهم دانید بردین خود و دین خود را
باو وامگذارید بدرستیکه هرکه چیزی را دوست میدارد انچیز را جمع میکند و طلب می نماید که محبوب
اوست گاه باشد که دین شما را بدنیای خود ضایع کند بدرستیکه خداوند عالمیان وحی فرمود بحضرت
داود که میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد که ترا از راه محبت من برمیگرداند
بدرستیکه ایشان راه زنان بندکان منند که رو بمن دارند کمتر چیزی که نسبت بایشان میکنم انست که
شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان برمیدارم و حضرت صادق عم از رسول خدا صم روایت
نمود که دو صنفند از امت من که اگر ایشان صالحند جمیع امت صالحند و اگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند
پرسیدند صحابه که یا رسول الله کیستند فرمود که فقیهان و پادشاهان وحضرت امیرالموءمنین عم فرمود که
میخواهید خبر دهم شما را بکسی که سزاوار فقیه بودن است گفتند بلی یا امیرالموءمنین فرمود که انکسی است
که مردم را از رحمت الهی ناامید نگرداند و از عذاب الهی ایمن نگرداند و بمعصیت خدا مردم را رخصت
ندهد و قران را ترك نکند برای رغبت بچیزهای دیگر از حضرت صادق عم منقولست که طالبان علم
بر سه قسمند پس بشناس ایشان را بصفات و علامات ایشان یکصنف انست که علم را طلب میکند از برای
بیخردی و جدل کردن و یکصنف طلب علم مینماید برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم و یك صنف
طلب علم میکند برای دانستن و عمل کردن پس ان صنف اول موذی مردم است و مجادله میکند و
متعرض گفتگو میشود در مجالس و دانش و حلم خود را بسیار یاد میکند و خشوع را بر خود می بندد و
حالیست از ورع و پرهیزکاری پس خدا برای این عمل بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند و انکه
برای تکبر و مکر طلب میکند صاحب مکر فریب و حیله است چون با مثال خود از علما میرسد استطاله و
گردن کشی و زیادتی میکند چون باغنیا می رسد شکستگی و فروتنی میکند و چرب و شیرین ایشان
را میخورد و دین خود را برای ایشان ضایع میکند پس خدا بینایی او را کور گرداند و اثر او را از میان
علما برطرف کند و ان صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزنست و شبها بعبادت بیدار است و تحت الحنك
می بندد بر کلاهی که بر سر دارد و در تاریکی شب بعبادت می ایستد عبادت بسیار می کند و پیوسته
ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد از عقوبت الهی خایف است پیوسته مشغول دعا و تضرع است
و رو بکار خود کرده متوجه اصلاح احوال خود است و اهل زمانه خود را می شناسد و از معتمدترین
برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند پس خدا ارکان او را محکم گرداند
و از خوفهای قیامت او را امان دهد* قاعدهٔ پنجم* در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق عم منقولست



که کسی که بی بصیرت و علم عمل میکند مانند کسی است که بی راهه میرود هر چند بیشتر میرود از
راه دورتر میشود و ایضا از انحضرت منقولست که حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت
و قبول نمی فرماید معرفتی را مگر با عمل پس کسی که عارف شد معرفت او را راهنمایی میکند بعمل
و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود با علم از او مسلوب میشود بدرستی که اجزاء ایمان بعضی
از بعضی حاصل میشود و بیك دیگر مربوطند و ایضا از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که
هرکه عمل نماید بغیر علم افساد او بیش از اصلاح او خواهد بود و این معنی ظاهر است که عقل ادمی مستقل
نیست در ادراك خصوصیات عباداتی که موجب نجاتست و اگرنه ارسال پیغمبران بی فایده خواهد بود و
هر عبادتی را شرایط بسیار هست که بفوت هر یك از انها ان عبادت باطل است پس بدون علم ظاهر است
که خدا را بنحوی که فرموده است عبادت نمی توان نمود و هرگاه راههای دنیا بدون قایدی
و رهنمایی نتوان طی نمود راه بندگی خدا را که خطیرترین راههاست و در هرگامی چندین چاه و چندین
کمین گاه هست و در هر کمینگاهی چندین هزار از شیاطین جن و انس در کمینند چون بدون
دلیلی و راهنمایی توان رفت و دلیل و راهنمای این راه شرع و اهالی انست از انبیا و ائمهٔ عم و علمایی
که از علوم ایشان بخیر و شر بینا شده باشند و طرق نجات و هلاك را دانند* قاعدهٔ ششم* در مذمت
فتوی دادن کسی که اهلیت ان نداشته باشد بدانکه چنانچه از ایات و اخبار ظاهر میشود بدترین گناهان
کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است بانکه حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم ان حکم از
ایات و اخبار نداشته باشد بیان کند بدون انکه نسبت دهد بکسی که او اهلیت این امر داشته باشد پس
اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او
روایت کند که از او چنین شنیده ام جایز است و بغیر این دو صورت هر چند موافق واقع گفته باشد خطا
گفته است و گناهکار است و حق سبحانه و تعالی می فرماید که کیست ظالم تر از کسی که افترا بر خدا ببندد
بدروغ و می فرماید که ان جماعتی که افترا بر خدا می بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز
قیامت و انجماعتی را که حکم بغیر ما انزل الله میکنند در یك جا کافر فرموده و در یك جا ظالم فرموده و در
یك جا فاسق فرموده بسند صحیح از عبد الرحمن بن حجاج منقولست که حضرت صادق عم فرمود که تراحذر
مینمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاك شده است هرکه هلاك شده است زینهار که فتوی
ندهی مردم را برای خود و زینهار که عبادت نکنی خدا را بچیزی که ندانی رضای خدا را در ان باید یعنی
که حقیقت انرا ندانی بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه فتوی دهد مردم را بغیر
علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد لعنت کنند او را ملائکهٔ رحمت و ملائکهٔ عذاب و باو ملحق شود
گناه انکسی که بفتوای او عمل نماید و فرمود که حق الهی بر مردم انست که انچه را دانند بگویند و انچه

ند انند توقف نمایند وساکت شوند وحضرت رسول صم فرمود که هرکه عمل بقیاس نماید خودرا ودیکران را
هلاك میکنند وهرکه فتوی دهد وناسخ ومنسوخ ومحکم ومتشابه قرانرا نداند خود هلاك شده است
ودیکرانرا هلاك کرده است یا باذر ان حقوق الله جل ثناوه اعظم من ان یقوم بها العباد وان نعم الله اکثر من
ان تحصیها العباد ولکن امسوا تائبین واصبحوا تائبین * ای ابوذر در حقوق الهی بر بندکان وانچه از
بندکی او برایشان لازم است از ان عظیم تر است که بندکان قیام بان توانند نمود وبندکی اورا چنانچه
سزاوار انست بجا توانند اورد وبدرستیکه نعمتهای خدا از ان بیشتر است که بندکان احصای انها
توانند نمود چون در بندکی واحصای نعمت وشکران ادمی عاجز است پس هر صبح وشام توبه کنید
تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بکذرد بدانکه این فقرات شریفه مشتملست بر چند خصلت از مکارم

در بیان اعتراف بتقصیر

خصال * خصلت اولی * عدم اعتراز بعبادت واعتراف بعجز است بدانکه بدترین صفات ذمیمه عجبست
وعمل خودرا خوب دانستن واین از جهل ناشی میشود زیراکه اکر کسی در شرایط قبول وکمال عبادت
چنانچه اشارهٔ مجملی در اول کتاب ببعضی از انها شد تفکر بکند ودر عیوب خود وپستیها وعجز ونقص
خود بدیدهٔ بصیرت نظر نماید وعظمت معبود خودرا اقدری بداند میداند که هیچ عبادت نکرده واعتماد
بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین است نمیتوان کرد چنانچه منقولست که حضرت امام موسی عم بیکی
از فرزندان خود فرمود که ای فرزند بر تو باد بجد واهتمام در عبادت وبیرون مبر هرکز نفس خودرا از
حد تقصیر در عبادت وطاعت الهی وهمیشه خودرا در ان درکاه صاحب تقصیر بدان بدرستیکه
خدارا عبادت نمیتوان کرد بنحوی که او سزاوار عبادتست وحضرت امام محمد باقر عم بجابر فرمود که ای جابر
خدا هرکز ترا از نقص وتقصیر بیرون نبرد یعنی چنین کند که همیشه دانی که مقصر وناقصی واز حضرت
امام رضا عم منقولست که عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدارا عبادت کرد وبعد از ان قربانی کرد و
قربانی او مقبول نشد زیراکه علامت قبول قربانی ایشان ان بود که اتشی می امد وانرا میسوخت چون دید
که قربانیش مقبول نشد بانفس خود خطاب کرد که تقصیر همه از تست وناقص بودن عمل از تقصیر
وکناه تواست پس خدا وحی بسوی او فرستاد که مذمتی که نفس خودرا کردی در درکاه ما بهتر بود از
عبادت چهل سالهٔ تو وحضرت امام موسی عم فرمود که هر عبادتی که از برای خدا کنی در ان عبادت در
پیش نفس خود صاحب تقصیر باش بدرستیکه بندکان همه در عملهایی که میکنند در میان خود وخدا
مقصرند مکر کسی که خدا اورا معصوم کردانیده باشد واز حضرت صادق عم منقولست که خدا امید انست
که کناه از برای مومن از عجب بهتر است واکر نه این بود نمیکذاشت که هیچ مومنی بکناه مبتلا شود واز
انحضرت منقولست که کاهست که ادمی کناهی میکند واز ان نادم وپشیمان میباشد وبعد از ان عمل
خیری میکند ومسرور وخوشحال میشود واز ان ندامت وپشیمانی باز میماند پس اکر بران حال اول



میماند برای او بهتر بود از حالی که اخر بهم رسانید وحضرت صادق عم فرمود که عالمی بنزد عابدی امد و
پرسید که نماز تو چونست کفت کسی از نماز من پرسیده است وحال انکه من سالهاست که عبادت میکنم
پرسید که کریهٔ تو چون است کفت انقدر میکریم که از روی من جاری میشود ان عالم کفت که اکر خنده
کرده بودی والحال ترسان بودی بهتر بود از کریهٔ که باعث اعتماد واعتقاد تو بعبادتت شده است
بدرستیکه عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمیرود واز امام محمد باقر عم منقولست
که دو کس داخل مسجد شدند یکی عابد ودیکری فاسق چون بیرون امدند عابد فاسق ونیکوکار
شده بود زیراکه عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود وخودرا از نیکان میدانست واین عجب در خاطر او
بود وفاسق در فکر کناه خود بود نادم وپشیمان بود واستغفار میکرد از کناهان خود واز حضرت صادق
منقولست که حضرت رسول صم فرمود که شیطان روزی بنزد حضرت موسی امد وکلاهی برنکهای
مختلف در سر داشت چون نزدیك رسید کلاه را از سر برداشت ودر برابر ایستاد وسلام کرد موسی کفت
تو کیستی کفت منم ابلیس فرمود که خدا خانهٔ ترا از همه کس دور کرداند کفت امده ام ترا سلام کنم برای
قرب ومنزلتی که نزد خدا داری موسی پرسید که این کلاه چیست که بر سر داری کفت باین میربایم دلهای
بنی ادم را فرمود که بکو کدام کناهست که چون فرزند ادم مرتکب ان میشود تو براو مسلط وغالب میشوی
کفت وقتی که از خود راضی باشد وعملهای خیر خودرا بسیار داند وکناهانش در چشم او اندك

در بیان شکر نعمت

نماید پس حضرت صادق عم فرمود که خداوند عالمیان بداود خطاب نمود که ای داود بشارت ده کناه
کارانرا وبترسان صدیقانرا بشارت ده کناه کارانرا که توبهٔ ایشانرا قبول می نمایم وکناه ایشانرا عفو میفرمایم
وبترسان صدیقانرا که عجب نورزند بعملهای خود هر بندهٔ را که من اورا بمقام حساب دراورم وبعدالت
حساب او کنم هلاك میشود * خصلت دویم * شکر نعمت است وشکر از امهات صفات حمیده است وضدش
که کفرانست از اصول صفات ذمیمه است وشکر هر نعمتی موجب مزید ان نعمت است وکفرانش مورث
حرمانست چنانچه حقتعالی میفرماید که اکر شکر نعمت کنید نعمت را زیاد میکردانم واکر کفران نمایید عذاب
من شدید وعظیم است وحضرت صادق عم فرمود که هرکه را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نکردانیدند
کسی را که راه دعا دادند اورا از اجابت محروم نکردند وکسی را که راه استغفار دادند توبهٔ اورا
قبول کردند وکسی را که شکر دادند اورا از زیادتی نعمت محروم نکردانیدند وکسی را که صبر کرامت
کردند اورا از اجر وثواب محروم نمیکردانند ودر حدیث دیکر فرمود که سه چیز است که با انها هیچ ضرر
نمیرساند دعا کردن در هنکام شداید والحاح استغفار نزد کناه وشکر در وقت نعمت وحضرت رسول صم
فرمود که طعام خورندهٔ شکر کننده ثوابش مثل ثواب روزه داریست که از برای خدا روزه داشته باشد
وصاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که ببلا مبتلا باشد وصبر کند ومالداری

که شکر کند در ثواب مثل محرومی است که قانع باشد و بدانکه شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است *
اول * انکه منعم خود را بشناسد و چیزی که لایق ان نباشد در ذات و صفات نسبت باو ندهد و انکار
وجود او ننماید و هر چه مقابل این معنی است کفرانست چنانچه حقتعم در بسیاری از ایات کافرانرا بکفر
ان نعمت مذمت فرموده است که انکار وجود منعم خود کرده اند و شریك از برای او قرار داده اند *
دویم انکه بداند که این نعمت از جانب کیست و نعمتهای خدارا از جانب دیکران نداند چنانچه از
حضرت صادق عم منقولست که هر که خدا نعمتی باو کرامت فرماید و ان نعمت را بدل خود بشناسد و
بداند که از خدا باو رسیده پس شکر ان نعمت را ادا کرده است * سیم * انکه اظهار ان نعمت بکند وثنای
منعم بزبان بجا اورد چنانچه باسانید معتبره منقولست از حضرت صادق عم هر نعمتی که خدا انعام فرماید
خواه خورد باشد و خواه بزرك و بنده بکوید الحمد لله شکر ان نعمت را ادا کرده است * چهارم انکه نعمترا
در چیزی صرف کند که رضای منعم در انست حقی که خدا در ان نعمت بر او واجب کردانیده ادا کند مثل انکه
نعمت زبان شکرش انست که چیزهایی را که خدا الفتن انرا واجب یا مستحب کردانیده بکوید انرا از چیزهایی
که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد و هم چنین است شکر چشم و کوش و دست و پا و ساير
اعضا و جوارح و قوی و شکر مال انست که انرا در مصرفی صرف کند که منعم بان راضی باشد و حقوقی
که خدا در مال واجب کردانیده ادا کند و شکر علم انست که بذل کند بطالبانش و عمل بان بکند
و وسیلهٔ باطل نکرداند و در هر یك از اینها هر چند که صرف میکند حقتعم بر وفق وعدهٔ خود عوض را
کرامت میفرماید و بدانکه در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی بعمل می اید
خواه در اصول دین و خواه در فروع دین مثلا وجود پیغمبر اخر الزمان صم و بعثت انحضرت اعظم نعمتهای
الهی است بر بندکان که انحضرت را وسیلهٔ سعادات ابدی و واسطهٔ نعمتهای دنیوی و اخروی
کردانیده و هم چنین او صیای انحضرت و شکر این نعمت انست که اقرار ببزرکواری ایشان بکنند و
اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند پس انکار ایشان بدترین افراد کفران نعمت ایشانست و بعد از
اقرار در هر کناهی کفران این نعمت عظیم کرده است وان کناه البته بعضوی از اعضا میشود پس کفران نعمت
ان عضو کرده است و عقل و نفس و مشاعر و قوی و عضلات و رباطات و سایر ادواتی که در تحریك
ان عضو دخل دارند هر یك نعمتی از نعمتهای الهی اند و در غیر مصرف ایشانرا صرف کرده و کفران هر
یك از این نعمتها کرده و ان غذایی که خورده که باعث این قوت شده که بسبب ان فعل از او صادر شده
با ان امور غیر متناهی از عرش و کرسی و سموات و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی ادم که مدخلیت
در تحصیل ان غذا داشته اند همه نعمتهای الهیست و کفران همه کرده است وان علمی که خدا باو کرامت
فرموده بقبح این عمل انرا نیز کفران کرده است پس در هر معصیتی اکر تفکر نمایی کفران نعمتهای غیر متناهی



از خدا بعمل اید چنانچه حضرت صادق عم فرمود که شکر نعمت اجتناب از محارم و ترك کناهانست
و تمام شکر انست که کوید الحمد لله رب العالمین و بدانکه از جملهٔ شکر منعم تفکر در نعمتهای منعم است
و اقرار باینکه احصای انها نمیتوان نمود و اکر کسی تفکر نماید در خوردن یك لقمه نان که خدارا چه
نعمتها بر او هست از اموری که سبب ساخته از برای حصول این لقمه که باین حد رسیده است که میتوان
خورد و بعد از خوردن چه نعمتها دار دبر او از اسبابی که در بدن برانکیخته تا جزو بدن ان بشود از
دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه و دافعه و جاذبه و تدبیراتی که در
هر حالتی از حالات غذا میفرماید و قسمتهایی که باخلاط اربعه منقسم میکرداند و هر یك را از راه عروق
و شراینن محل خود میفرستد جزو از عضو میکرداند اعتراف میکند که عد نعمتهای الهی کردن محالست بلکه
اکر نیکو تفکر نماید میداند هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز اینها نعمت است زیرا که
ادمی بدنی بالطبع است همه را بیکدیکر احتیاجست پس هر نعمتی که خدا بر ان جولای هندی دارد از اعضا
و جوارح و تغذیه و تنمیه و سایر نعم همه بر تو نعمت است زیرا که اکر این نعمتها نسبت باو نمیشد
وان پارچه را نمیبافت که تو با جماعتی که تو با ایشان محتاجی منتفع شوید و هر نعمتی که بر پدر
ان جولاه کرده اند همه در وجود ان جولاه دخیلست پس انها نیز بر تو نعمت است واز این راه که ملاحظه
میکنی هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان ادم تا زمان تو شده است همه در وجود و بقا و کمالات
تو مدخلیت دارند و کسی که در کلستان منعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید الوان کلهای حقایق
بفضل الهی بر روی عقل او شکفته میشود واز این دریای بی پایان بهرهٔ میبرد این تفکر است که ممدوح است
و امر کرده اند ائمه عم که تفکر در نعمتهای الهی بکنید واین تفکر فواید بی نهایت دارد زیرا که موجب مزید
معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود میکردد و محرك بر عبادات و صارف از محرمات میشود
و موجب رضا بقضای الهی و عدم کفران نعمتهای او میشود چنانچه از حضرت امام محمد تقی عم منقولست
که سلمان روزی ابوذر را بخانهٔ خود طلبید و دو کردهٔ نان نزد او حاضر کردانید ابوذر نانها را بدست
کرفت و میکردانید و نظر میکرد سلمان کفت که ای ابوذر برای چه ملاحظهٔ ان نانها میکنی کفت میخواستم
ملاحظه کنم که خوب پخته است سلمان بسیار در غضب شد و کفت بسیار جرات می نمایی که نعمت الهی را
سبك می شماری والله که در این نان عمل کرده است ابی که در زیر عرش است و ملائکه عمل کرده اند
تا ان ابرا بباد داده اند و باد انرا در ابر ریخته و ابر در ان کار کرده تا انرا بر زمین باریده و رعد و ملائکه
در ان عمل کرده اند تا بجاهای خود قطرهای بارانرا کذاشته اند و در این نان زمین و چوب واهن و
حیوانات و اتش و هیزم و نمك بکار رفته و در ان عمل کرده و انچه در ان دخل دارد احصا نمیتوان نمود
پس چکونه تو این شکر را میتوانی کرد ابوذر کفت از سخن خود توبه کردم و استغفار می نمایم و عذر ترا

نیز میخواهم و فرمود که مرتبهٔ دیکر سلمان ابوذر را بضیافت طلبید و پارهٔ نان خشککی چند از انبان خود بدر اورد و در حسینی اب فرو برد و ترکرد نزد ابوذر کذاشت ابوذر کفت چه نیکو نانیست کاشکی باین نان نمکی میبود سلمان رفت و حسینی خود را کرو کرد و نمکی کرفت و حاضر ساخت ابوذر نمک بران نان میپاشید و میخورد و میکفت حمد و سپاس خداوندی را که مارا این قناعت روزی کرده است سلمان کفت که اکر قناعت میداشتی حسینی من بکرو نمیرفت و بدانکه چون کمال هر صفت کمالی در ممکن بان نمیشود که اقرار بعجز از ادراک ان کمال بکند هم چنین در مراتب شکر هر چند ادمی بیشتر شکر میکند چون تفکر مینماید در نعمتهایی که خدا در وقت شکر براو دارد و در اینکه ادوات و الات وانچه موقوف علیه این شکر است همه از خداست و توفیق شکر هم از اوست میداند که در هر شکری چندین هزار شکر دیکر براو لازم میشود و اقرار مینماید که از عهدهٔ شکر او بیرون نمیتوان امد چنانچه منقولست که حضرت صادق فرمود که حقتعالی وحی نمود بحضرت موسی که ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر منست موسی کفت خداوندا چکونه ترا شکر کنم چنانچه حق شکر تست و حال انکه هر شکری که ترا کنم ان شکر هم نعمتیست از نعمتهای تو خطاب رسید که ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از منست و از شکر عاجزی * خصلت سیم * توبه است بدانکه توبه از جملهٔ نعمتهای عظیمی است که حقتعالی باین امت کرامت فرموده است و ببرکت پیغمبر اخر الزمان و اهل بیت او صلوات الله علیهم بر این امت اسان کرده است زیرا که در امم سابقه توبهای دشوار بود چنانچه در توبهٔ کوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیکر را بکشند تا توبهٔ ایشان مقبول شود و بر این امت بر پوشانیدن کناهان و توسعه در توبهٔ ایشان نعمتهای عظیم فرموده است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که چون بندهٔ ارادهٔ حسنه میکند اکر ان حسنه را نکرد بمحض ان نیت خیر خدا یک حسنه در نامهٔ عمل او مینویسد واکر بجا اورد ده حسنه در نامهٔ عملش مینویسد و چون ارادهٔ کناهی میکند اکر بجا نیاورد بر او چیزی نمینویسند و اکر بجا اورد تا هفت ساعت او را امهلت میدهند و ملک دست راست که کاتب حسناتست بملک دست چپ که کاتب سیاتست میکوید تعجیل مکن و زود منویس شاید که حسنه بکند که این کناه را محو کند زیرا که خدا میفرماید که بدرستیکه حسنات سیات را بر طرف میکند یا شاید که استغفاری بکند که کناهش امرزیده شود پس اکر کفت که * استغفر الله الذی لا اله الا هو عالم الغیب والشهادة العزیز الحکیم الغفور الرحیم ذا الجلال والاکرام واتوب الیه * بر او چیزی نمی نویسد و اکر هفت ساعت کذشت و حسنه واستغفار هیچیک نکرد ملک دست راست بدیکری میکوید که بنویس بر این شقی محروم و از حضرت صادق عم مرویست که چون بندهٔ توبهٔ نصوح میکند که عزم داشته باشد که دیکر ان کناه را نکند و تدارک مافات بکند خدا او را دوست میدارد و در دنیا و اخرت بر او ستر مینماید راوی کفت که چکونه بر او ستر مینماید فرمود که

در بیان توبه



فراموش میکند از خاطر ملکین انچه را براو نوشته اند از کناه و وحی میفرماید باعضا و جوارح که کناهان او را کتمان نماید و وحی میفرماید بیقعهای زمین که ان کناهانی که بر روی شما کرده است کتمان نمایید چون بمقام حساب می اید هیچ چیز بر او بکناه کواهی نمیدهد و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که شادی و فرح و خوشنودی خدا از توبه بنده اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله و توشه اش را کم کرده باشد و بعد از ان بیابد و حضرت صادق عم فرمود که خدا دوست میدارد بندهٔ را که فریب خورد و کناه کند و هر چند که کناه کند توبه کند و کسی که در اصل کناه نکند بهتر است و لیکن خدا ان کناه کنندهٔ توبه کننده را نیز دوست میدارد و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که وحی نمود بحضرت داود که برو بنزد بنده ام دانیال و بکو باو مرا معصیت کردی و ترا امرزیدم و باز معصیت کردی و ترا امرزیدم و دیکر معصیت کردی و ترا امرزیدم اکر مرتبهٔ چهارم معصیت میکنی ترا نمی امرزم چون داود امد و تبلیغ رسالت نمود دانیال کفت که ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که ای پروردکار من داود پیغمبر تو رسالتی بسوی من اورد بعزت و جلالت قسم که اکر تو مرا نکاه نداری و حفظ نکنی هر اینه معصیت خواهم کرد و دیکر معصیت خواهم کرد و دیکر معصیت خواهم کرد و از حضرت رسول صم باسانید معتبره منقولست که فرمود که هر که توبه کند پیش از مرکش بیکسال توبهٔ او مقبولست پس فرمود که یک سال بسیار است هر که توبه کند قبل از مردنش یک ماه توبهٔ او مقبولست پس فرمود که یک ماه بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش یک هفته خدا توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که هفته بسیار است هر که توبه کند پیش از مردنش یک روز توبه اش را قبول میفرماید پس فرمود که یک روز بسیار است هر که توبه کند پیش از انکه معاینه امور اخرت بکند توبه اش مقبولست و منقولست که هر دردی را دوایست و دوای درد کناهان استغفار و توبه است و حضرت صادق عم فرمود که کاه هست که مؤمن کناهی میکند و بعد از بیست سال بخاطر می اورد و توبه میکند و امرزیده میشود و کافر کناهی میکند که همانساعت فراموش میکند و فرمود که هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بکوید خدا هفتصد کناه او را می امرزد و خیری نیست در بندهٔ که هر روز هفتصد کناه کند و فرمود که حضرت عیسی بر جماعتی کذشت که میکریستند پرسید که این جماعت بر چه چیز می کریند کفتند بر کناهان خود فرمود که ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد و حضرت رسول صم فرمود که هیچکس نزد خدا محبوب تر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که عجب دارم از کسی که ناامید میشود از رحمت خدا و محو کنندهٔ کناهان با اوست پرسیدند که کدام است محو کنندهٔ کناهان فرمود که استغفار و فرمود که خود را معطر و خوشبو کنید باستغفار تا بوهای بد کناهان شما را رسوا نکند و منقولست که روزی معاذ بن جبل کریان بخدمت حضرت رسول صم امد

و سلام کرد حضرت جواب فرمود و کفت یا معاذ سبب کریهٔ تو چیست کفت یا رسول الله در این در جوان
پاکیزهٔ خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود کریه میکند مانند زنی که فرزندش مرده باشد و میخواهد
بخدمت تو بیاید حضرت فرمود که بیاورش چون بیامد سلام کرد حضرت جواب فرمود و پرسید که ای
جوان چرا کریه میکنی کفت چون نکریم که کناهان کرده ام که اکر خدا ببعضی از انها مرا مواخذه نماید مرا
بجهنم خواهد برد و کمان من اینست که مرا مواخذه خواهد کرد و نخواهد امرزید حضرت فرمود که بخدا
شرک اورده کفت پناه میکیرم بخدا از این که باو مشرک شده باشم فرمود که کسی را بناحق کشتهٔ کفت نه
حضرت فرمود که خدا کناهانت را می بخشد اکر چه مانند کوهها باشد در عظمت کفت کناهان من از کوهها
عظیم تر است فرمود که خدا کناهانت را می امرزد اکر چه مثل زمین های هفت کانه و دریاها و درختان و انچه
در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد کفت از انها نیز بزرک تر است فرمود که خدا کناهانت را می امرزد
اکر چه مثل اسمانها و ستارکان و مثل عرش و کرسی باشد کفت از انها نیز بزرک تر است حضرت غضبناک
بسوی او نظر فرمود و کفت ای جوان کناهان تو عظیم تر است یا پروردکار تو پس ان جوان بررو در افتاد
و کفت منزه است پروردکار من و هیچ چیز از پروردکار من اعظم نیست و او از همه چیز بزرکوار تر است
حضرت فرمود که مکر می امرزد کناهان عظیم را بغیر از پروردکار عظیم جوان کفت که نه والله یا رسول الله
و ساکت شد حضرت فرمود که ای جوان یکی از کناهان خود را نمی کویی کفت هفت سال بود که قبرها را
می شکافتم و کفن مردها را می دزدیدم پس دختری از انصار مرد و او را دفن کردند چون شب درامد
رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون اوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر کذاشتم
و برکشتم در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت میداد و میکفت ایا سفیدی بدنش را
ندیدی فربهی رانش راندیدی و مرا چنین وسوسه میکرد تا برکشتم و باو وطی کردم و او را با ان حال
کذاشتم و برکشتم ناکاه صدایی از پی سر خود شنیدم میکفت که ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت
روزی که من و تو بمخاصمه نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردکان کذاشتی و از قبرم بدر
اوردی و کفنم را دزدیدی و مرا کذاشتی که با جنابت محشور شوم پس وای بر جوانی تو از اتش جهنم پس
جوان کفت که من با این اعمال کمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرکز حضرت فرمود که دور شو ای فاسق
که میترسم که باتش تو بسوزم چه بسیار نزدیکی تو بجهنم حضرت مکرر این امیفرمودند تا ان جوان
بیرون رفت پس ببازار مدینه امد و توشه کرفت و بیکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی پوشید
و مشغول عبادت شد و دستهایش را در کردن غل کرد و فریاد میکرد که پروردکارا اینک بندهٔ تو است
بهلول و در خدمت تو ایستاده و دستش را در کردن خود غل کرده پروردکارا تو مرا می شناسی و کناه مرا
میدانی خداوندا پروردکارا پشیمان شده ام بنزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم مرا دور کرد و خوف



مرا زیاده کرد پس سوال میکنم از تو بحق نامهای بزرکوارت و بجلال عظمت پادشاهیت که مرا از امید من
نا امید نکردانی ای خداوند من و دعای مرا باطل نکردانی و مرا از رحمت خود مایوس نکنی تا چهل شبانه
روز این امیکفت و میکریست و درندکان و حیوانات براو میکریستند چون چهل روز تمام شد دست
باسمان بلند کرد و کفت خداوندا حاجت مرا چه کردی اکر دعای مرا مستجاب کردانیدهٔ و کناه مرا امرزیدهٔ
بپیغمبرت وحی فرما که من بدانم و اکر دعای من مستجاب نشده و امرزیده نشده ام و میخواهی مرا عقاب
کنی پس اتشی بفرست که مرا بسوزد یا بعقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص
کن پس خداوند عالمیان این ایه را فرستاد که انجماعتی که فاحشه میکنند یعنی زنا و ظلم برخود می کنند
بمرتکب شدن کناهان بزرکتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن و خدا را یاد می اورند پس استغفار
میکنند از کناهان خود یعنی از خدا میترسند و بزودی توبه میکنند و کی می امرزد کناهان را بغیر از خدا
خداوند عالمیان میفرماید یا محمد بندهٔ من بنزد تو امد تایب و پشیمان او را راندی و دور کردی پس
بکجا رود و رو بکه اورد و از که سوال کند غیر از من که کناهش را بیامرزد بعد از ان در ایه فرمود که
بعد از کناهان مصر نیستند بر کردهای خود و میدانند بدی اعمال خود را جزای ایشان امرزش
پروردکار ایشانست و بهشتها که جاری میشود از زیر انها نهرها حال کونی که خالدند در ان بهشتها و هرکز
از ایشان برطرف نمیشود و بسیار نیکوست مزد عمل کنندکان از برای خدا چون این ایه نازل شد حضرت
بیرون امدند و میخواندند و تبسم میفرمودند و احوال بهلول را میپرسیدند معاذ کفت یا رسول الله شنیدیم
که در فلان موضع است حضرت با صحابه متوجه ان کوه شدند و بر ان کوه بالا رفتند دیدند که انجوان
در میان دو سنک ایستاده و دستها را در کردن بسته و رویش از حرارت افتاب سیاه شده مژهای
چشمش از بسیاری کریه ریخته و میکوید ای خداوند من خلق مرا نیکو ساختی و مرا صورت نیکو خلق
کردی کاش میدانستم که نسبت بمن چه اراده داری ایا مرا در اتش خواهی سوزانیدن یا در جوار خود
در بهشت مرا ساکن خواهی کردانیدن الهی احسان نسبت بمن بسیار کردهٔ و نعمت بسیار بر من داری
در یغا میدانستم که اخر امر من چه خواهد بود ایا مرا بعزت ببهشت خواهی برد یا بمذلت بجهنم خواهی فرستاد
الهی کناه من از اسمانها و زمین و کرسی واسع و عرش عظیم بزرکتر است چه بودی اکر میدانستم که کناه مرا
خواهی امرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد از این باب سخنان میکفت و میکریست و خاک بر سر میریخت
و حیوانات و درندکان بردورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در کریه باو
موافقت میکردند پس حضرت بنزدیک او رفتند و دستش را از کردنش کشودند و خاک را بدست مبارک
از سرش پاک کردند و فرمودند که ای بهلول بشارت باد که تو ازاد کردهٔ خدایی از اتش جهنم پس بصحابه
کفتند که همچنین تدارک کناهان بکنید چنانچه بهلول کرد و ایه را بر او خواندند و او را ببهشت بشارت

فرمودند و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث هست اول باعث توبه که ادمی را بر توبه میدارد انست
که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است و در عظمت کناهانی که مرتکب انها شده است
و در عقوبات کناهان و شیجهای دنیا و اخرت انها که در ایات و اخبار وارد شده است و شمهٔ از انها بعد
از این بیان خواهد شد و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه بسبب کناهان از او فوت شده است تا این
تفکرات باعث این شود که او را تالم و تاسف حاصل شود از فوت ان محبوبات و تحصیل ان عقوبات و این
ندامت او را باعث میشود بر سه چیز که توبه مرکب از اینهاست * اول * از انها تعلق بحال دارد که الحال ترک
ان کناهان که مرتکب انها بوده است بکند و * دویم * متعلق است باینده که عزم جزم بکند که بعد از این
عود باین کناهان نکند تا اخر عمر * سیم * متعلق است بکذشته که پشیمان باشد از کذشتها و تدارک کذشتها
بکند اکر تدارک داشته باشد و بدانکه کناهانی که از ان توبه واقع میشود بر چند قسم است * اول *
انکه کناهی باشد که مستلزم حکمی دیکر بغیر از عقوبت اخرت نباشد مانند پوشیدن حریر و در توبهٔ این
کناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافیست برای برطرف شدن عقاب اخروی * دویم * انست که
مستلزم حکم دیکر هست ان بر چند قسم است یا حق خداست یا حق خلق اکر حق خداست یا حق مالیست
مثل انکه کناهی کرده است که می باید بندهٔ را ازاد کند پس اکر قادر بر ان باشد تا بعمل نیاورد بمحض ندامت
رفع عقاب از او نمیشود و واجب است که ان کفاره را ادا کند یا حق غیر مالیست مثل انکه نماز یا روزه از
او فوت شده است می باید قضای انها را بجا اورد اکر کاری کرده است که حدی خدا بر ان مقرر ساخته است
مثل انکه شراب خورده است پس اکر پیش حاکم شرع ثابت نشده است اختیار دارد میخواهد توبه میکند
میان خود و خدا و اظهار ان نمیکند و میخواهد نزد حاکم اقرار میکند که او را حد بزند و اظهار نکردن
بهتر است و اکر حق الناس باشد اکر حق مالیست واجب است که بصاحب مال یا وارث او برساند و اکر حق
غیر مالی باشد اکر کسی را کمراه کرده است می باید او را ارشاد نماید و اکر قصاص باشد مشهور میان علما
انست که می باید بمستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص
شده ام و تمکین خود بکند که اکر صاحب حق خواهد او را قصاص کند و اکر حدی باشد مثل اینکه فحش
کفته است پس اکر ان شخص عالم باشد باینکه این اهانت نسبت باو واقع شده است می باید تمکین خود
بکند از برای حد و اکر ندانند خلافست میان علما و اکثر را اعتقاد اینست که کفتن باو باعث ازار و اهانت
او ست و درکار نیست هم چنین اکر غیبت کسی کرده باشد و در باب غیبت مذکور خواهد شد و اکثر
علما را اعتقاد اینست که اینها واجبی چند ند بر سر خود و شرط توبه نیستند و اصل توبه بدون اینها متحقق
میشود و بترک اینها عقاب خواهد داشت ظاهر بعضی احادیث اینست که اینها شرط قبول توبه اند و توبه
کامل انست که تدارک مافات مهما امکن بکند و انچه از ثمرات کناهان در نفس او حاصل شده انها را



از اله نماید چنانچه حضرت رسول در حدیث کذشته اشاره بان فرمود که اول یکسال تجدید فرمود که در
توبه کامل شرط است که یکسال بعد از ان بریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند و بعد از ان توبه از
ان ناقص تر یکماه هست هم چنین تا یکروز و اقل مرتبه اجزاء توبه انست که معاینه امور اخرت نشده باشد
که بعد از انکه معاینه امور اخرت شد دیکر توبه مقبول نیست و از حضرت امیر المومنین ع منقولست
که شخصی در حضور انحضرت کفت استغفر الله حضرت فرمود که میدانی که استغفار چیست استغفار
درجهٔ علیین است و ان اسمیست که بر شش چیز اطلاق میکنند و شش جزو دارد * اول * پشیمانی
بر کذشته * دویم * عزم بر اینکه دیکر عود نکنی هرکز * سیم * انکه حق مخلوقین را بایشان برسانی که چون
خدا را ملاقات نمائی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمهٔ تو نباشد * چهارم * انکه هر واجب که از
تو فوت شده باشد بجا اوری * پنجم ان کوشتی که بحرام در بدن تو روییده انرا باندوه و حزن و مشقت
بکدازی تا پوست باستخوان بچسبد و کوشت تازهٔ در میان پوست و استخوان بروید * ششم * انکه
بیدن خود الم طاعت بچشانی انقدر که لذت معصیت را بان چشانیدهٔ * یا باذر انک فی ممر اللیل و النهار
فی اجال منقوصة و اعمال محفوظة و الموت یاتی بغتة و من یزرع خیرا یوشک ان یحصد خیرا و من یزرع شرا
یوشک ان یحصد ندامة و لکل زارع ما زرع * ای ابوذر تو در کذرکاه شب و روزی و شب و روز
بر تو میکذرند و از اجل و عمر تو کم میکنند و خدا و ملائکه عملهای ترا حفظ می نمایند و ثبت میکنند
و مرک ناکاه و بیخبر میرسد و هرکه تخم خیر و نیکی میکارد در دنیا زود در اخرت حاصل نیکی و سعادت
درو میکند و هرکه تخم بدی در این دنیا می پاشد عنقریب حاصل ندامت و پشیمانی درو میکند و هر
زراعت کنندهٔ مثل انچه زراعت میکند می یابد * یا باذر لا یسبق بطیء بحظه و لا یدرک حریص ما لم یقدر
له و من اعطی خیرا فالله اعطاه و من وقی شرا فالله وقاه * ای ابوذر کسی که سستی ورزد در طلب
روزی دیکری بهرهٔ او را نمیبرد و کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق زیاده
از انچه خدا مقدر کرده است باو نمیرسد و هرکه خیری باو میرسد خدا باو عطا فرموده است و باید که
از جانب خدا داند و کسی که شری و بدی از او دور میشود خدا از او دور کردانیده و او را حفظ کرده
باید که خدا را شکر کند بدانکه بمقتضای ایات و احادیث بسیار روزی که عبارت از چیزی چند است که
صاحب حیات بان منتفع شود خواه خوردنی باشد و خواه پوشیدنی و خواه غیر انها مقدر است از جانب
حق سبحانه و تعالی از برای هرکس یک قدری بر وفق حکمت و مصلحت و خلاف است که ایا حرام روزی
مقدر است یا نه و حق اینست که خدا از برای هرکس از مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اکر
متوجه حرام نشوند بایشان برسد و بقدر انچه از حرام متصرف میشوند از روزی حلال ایشان باز میکیرد
و بایشان نمیرسد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول صم در حجة

لوداع رہود کہ بدرستیکہ روح الامین در دل من دمید کہ ہیچ نفسی نمیمیرد تا روزی مقدر
خود را اتمام صرف نکند پس از خدا بترسید و تقوی و پرہیزکاری را پیشۂ خود کنید و اجمال کنید
در طلب روزی و بسیار سعی مکنید و اگر چیزی از روزی دیر بشما برسد شما را باعث نشود کہ از راه
حرام طلب کنید و معصیت خدا وسیلۂ تحصیل روزی گردانید بدرستیکہ خدا روزیرا حلال قسمت
کرده است و حرام قسمت نکرده است پس کسی کہ تقوی ورزد و گناهانرا ترک نماید و بر تنگی روزی
صبر کند روزی او از حلال باو میرسد و کسی کہ پردۂ ستر الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را
اخذ کند تقاص میکند خدا از روزی حلال او و در روز قیامت حساب از او بطلبند و بدانکہ احادیث
در طلب رزق بسیار است و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است و کسی گمان نکند کہ
چون روزی مقدر است سعی و دعایی فایده است زیراکہ بعضی از روزی چنان مقدر شده است کہ
بی سعی حاصل شود و بعضی چنان مقدر شده است کہ با سعی حاصل شود و بعضی مقدر شده است کہ
باد عابدست اید پس ادمی میباید کہ موافق فرمودۂ خدا سعی بکند و مبالغۂ بسیار در سعی نکند و سعی را
مانع عبادت و بندگی خدا نکند و با وجود سعی توکل بر خدا داشته باشد و بداند کہ از سعی بدون مشیت
الهی چیزی حاصل نمیشود و بزیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادات الهی نمودن چیزی بر مقدر
نمی افزاید و دعا نیز بکند و بداند کہ دعا دخیلست و از جملۂ اسباب تقدیر روزی است و اگر نه ترک
تجارت و سعی کردن مذموم است و احادیث متواتره براینمضمون وارد است و اینضا باید کہ روزی را
کہ از جانب خدا داند و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را کہ از او داند باعث این نشود کہ اگر کسی را
خدا واسطه کند و احسانی باو بکند شکر احسان او نکند بلکہ می باید کہ هر کہ از خلق باو نیکی و احسان
کند حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای
خوشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند و بداند کہ خدا او را واسطه کرده است کہ این روزی
باو رسیده است و اگر خدا نمی خواست او قادر بر ایصال این نعمت نبود چنانچہ از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست کہ حقتعم در روز قیامت بیندۂ از بندگانش فرماید کہ ایا شکر کردی فلان شخص را گوید
کہ نه بلکہ ترا شکر کردم فرماید کہ چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی پس حضرت فرمود کہ شکر
کنندترین شما کیست کہ شکر مردم را بیشتر کند و از حضرت صادق عم منقولست کہ از درستی یقین
مرد مسلمان انست کہ راضی نگرداند مردم را بغضب الهی و ملامت نکند مردم را بر چیزی کہ خدا باو
نداده بدرستیکہ روزی را حرص حریص نمیکشاند و نخواستن و کراهیت کسی دور نمیگرداند و اگر
کسی از روزی خود بگریزد چنانچہ از مرگ میگریزد هر اینه روزی او را در یابد چنانچہ مرگ او را
در می یابد و بسند معتبر از حسین بن علوان منقولست کہ گفت در مجلسی بودیم کہ طالبان علم در انجا



حاضر بودند در بعضی از سفرها و نفقه ام منتهی شده بود بعضی از اصحاب بمن گفت کہ از برای رفع این
پریشانی کرا گمان داری و امید بکی داری گفتم بفلان شخص گفت پس والله کہ حاجتت بر اورده نمیشود
و بامید خود نمیرسی گفتم چه میدانی کہ چنین خواهد بود گفت کہ حضرت امام جعفر صادق عم فرمود کہ در
بعضی از کتب سماوی خواندم کہ خداوند عالمیان میفرماید کہ بعزت و جلال و مجد و بزرگواری
و رفعت خودم سوگند میخورم کہ قطع میکنم امل و امید هر کسی را کہ از غیر من امیدی داشته باشد بیاس
و ناامیدی و بر او می پوشانم جامۂ مذلت و خواری را نزد مردم و از ساحت قرب خود او را دور میگردانم
و از فضل خود او را محروم میگردانم ایا در سختیها او شدتها امید از غیر من میدارد و حال انکہ شدایدو
بلاها بدست من است و امید از غیر من دارد و بفکر خود در دیگران را میکوبد و حال انکہ کلید همه
درها بدست من است و درها همه بسته است و درگاه من برای دعا کنندگان باز است کی امید بمن
کرد در بلاها و رو بمن اورد کہ او را محروم کردم و کی از برای مطلب عظیمی بدرگاه من امد کہ امید
او را قطع کردم ارزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کرده ام کہ در روز احتیاج باشان
برسانم بحفظ من راضی نیستند پر کرده ام اسمانها را از جماعتی کہ هرگز از تسبیح من ملال و سستی بهم نمیرسانند
و امر کرده ام ایشانرا کہ درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند پس اعتماد بقول من
نمیکنند ایا نمیداند کسی کہ بلائی از بلاها بر او نازل شود کسی غیر از من رفع ان نمیتواند کرد مگر باذن
من چرا این بنده از من چنین غافلست عطا کردم باو از جود و رحمت خود چیزی چند را کہ از من نطلبیده
بود چون از او باز گرفتم از من نمیطلبد کہ باو رد کنم و از دیگران سوال میکند ایا گمانش اینست کہ من
نطلبیده میدهم بعد از طلبیدن و سوال کردن نخواهم داد ایا من بخیلم کہ بنده مرا بخیل میداند ایا جود و
کرم از من نیست ایا عفو و رحمت بدست من نیست مگر من نیستم محل ارزوهای خلایق و امیدگاه
بندگان پس کی امید ایشانرا از من قطع میتواند کرد ایا از من نمیترسند انهائی کہ از غیر من امید دارند و طلب
می نمایند اگر اهل اسمانها و اهل زمین همه از من ارزو بخواهند و حاجت بطلبند و بهریک از ایشان انچه
همه طلبیده اند بدهم از ملک پادشاهی من مثل یک عضو مور چه کم نمیشود و چگونه کم شود ملکی کہ من
پادشاه ان ملک باشم پس بدا حال کسی کہ از رحمت من ناامید شود و بدا حال کسی کہ معصیت چون من
خداوندی کند و از من نترسد * یا اباذر المتقون سادة و الفقهاء قادة و مجالستهم زیادة ان المؤمن لیری
ذنبه کانه تحت صخرة یخاف ان تقع علیه و ان الکافر لیری ذنبه کانه ذباب مر علی انفه یا اباذر ان الله تبارک
و تعالی اذا اراد بعبد خیرا جعل الذنوب بین عینیه ممثلة و الاثم علیه ثقیلا وبیلا و اذا اراد بعبد شرا انساه
ذنوبه یا اباذر لا تنظر الی صغر الخطیئة و لکن انظر الی من عصیت یا اباذر ان نفس المؤمن اشد ارتکاضا من
الخطیئة من العصفور حین یقذف به فی شرکه یا اباذر من وافق قوله فعله فذلک الذی اصاب حظه و من

حالف قوله فعله فانما یوبخ نفسه باباذ ران الرجل لیحرم رزقه بالذنب یصیبه ای ابوذر متقیان وپرهیزکاران
بزکوارانند وفقها وعلما قاید و رهنمای مردمانند و هم نشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمالاتست
و بدرستی که مومن کناه خودرا چنان عظیم می بیند و از ان درحذر است که کو یا در زیر سنکی است که
می ترسد که برسرش فرود اید و به تحقیق که کافر کناه خودرا چنان سهل میداند که کو یا مکسی بربینی او
نشست و کذشت ای ابوذر بدرستی که هرکاه حق تعالی خیر و سعادت بندهٔ را خواهد کناهان او را پیوسته
در میان دو چشم او ممثل میکرداند که منظور نظر او باشد و کناه را بر او کران و دشوار میکرداند و اکر
سعادت بندهٔ را نخواهد و او شقی باشد کناهرا از خواطر او فراموش میسازد ای ابوذر نظر مکن بکوچکی
و خورد بودن کناه و لیکن نظر کن ببزرکواری و عظمت خداوندی که معصیت او کردهٔ ای ابوذر نفس
مومن اضطرابش از کناهان بیشتر است از اضطراب کنجشکی که در دام افتاده باشد ای ابوذر هرکه کفتارش
باکردارش موافق بوده باشد پس او بهرهٔ خودرا از سعادت یافته است و اکر نه چنین باشد که قولش
نیکو و کردارش بد باشد در قیامت خودرا سرزنش و ملامت خواهد کرد ای ابوذر بسیار است که کسی
از روزی خود محروم میکردد بسبب کناهی که از او صادر میشود بدانکه تقوی درجهٔ رفیعیست از درجات
مقربان و بعد از این مجملی از احوال متقیان انشاءالله مذکور خواهد شد و مجالست و هم نشینی علمای
ربانی که بشرایط علم عمل کرده باشند و باثار انچه دانسته اند متصف شده باشند موجب سعادت دنیا و
اخرتست چنانچه از حضرت امام موسی عم منقولست که با عالم کفتکو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبلها
بهتر است از سخن کفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه کاههای زیبا بسند معتبر منقولست
از حضرت رسول صم که حواریان بحضرت عیسی کفتند که با چه جماعت هم نشینی کنیم فرمود که با کسی
بنشینید که خدا را یاد شما اورد دیدن او و علم شما را بیفزاید سخن کفتن او و دیدن عمل او شما را باخرت
راغب کرداند منقولست که لقمان بفرزند خود کفت که ید بدهٔ بصیرت نظر کن و از روی بینایی مجالس را
برای خود اختیار کن پس اکر ببینی جماعتی را که خدا را یاد میکنند با ایشان بنشین پس اکر تو عالم باشی
علم تو برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس و اکر جاهل باشی انجماعت ترا تعلیم خواهند کرد و کاه باشد
که رحمتی از خدا نازل کردد بر ایشان و ترا با ایشان فراکیرد و اکر جماعتی را ببینی که دریاد خدا نیستند
با ایشان منشین اکر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو بتو نفع نمیدهد و اکر جاهل باشی جهل ترا زیاده
میکردانند و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل کردد و ترا فراکیرد و بدانکه مفاسد کناهان هرچند صغیره
باشند عظیم است و موجب جرات شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان میکردد باعث قساوت قلب و
سیاهی دل و دوری از رحمت الهی میشود بلکه مکروهات را سهل نمی باید شمرد که ارتکاب مکروهات
موجب دخول در محرمات و کناهان صغیره میشود و بر کناهان صغیره که مصر شدند و از انها توبه نکردند



خود کبیره میشوند زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرات بر کناهان کبیره نیز میکردند وارتکاب
کبایر ادمی را بکفر و شرک میرساند نعوذ بالله منه پس باید کناهان را خورد نشمارند و نظر بعظمت
پروردکار کنند که معصیت سهل نمی باشد چنانچه حضرت امیرالمومنین عم فرمود که صغیره خورد نمی باشد
چیزی که در روز قیامت نفع دهد صغیره نمیباشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند از حضرت امام رضا
عم منقولست که کناهان صغیره راهها یند بکناهان کبیره و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم
نمی ترسد و اکر خدا مردم را ببهشت و دوزخ نمی ترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت
او نکنند برای تفضلهایی که بایشان فرموده و احسانها که نسبت بایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق
بر ایشان فرستاده و حضرت رسول صم فرمود که حقیر مشمارید چیزی از بدی را هرچند خورد نماید در
نظر شما و اعمال خیر خودرا بسیار مدانید هرچند بسیار نماید در نظر شما بدرستی که کبیره باقی نماند با استغفار
و صغیره صغیر نیست با اصرار و امام محمد باقر عم فرمود که از جمله کناهانی که امرزیده نمیشود انست که کسی
بکوید که کاشکی مرا مواخذه نمی کردند مکر بهمین کناه و حضرت امیرالمومنین فرمود که هیچ بندهٔ نیست
مکر اینکه بر او چهل پرده پوشیده است تا هنکامی که چهل کناه کبیره بکند پس تمام ان پرده ها از او دریده
میشود پس ملائکهٔ حافظان اعمال میکویند که خداوندا این بندهٔ تو پردهای ستر تو همه از او کشوده شد
خدا بایشان وحی میفرماید که او را ببالهای خود بپوشانید پس هیچ قبیحی را نمیکذارد مکر اینکه مرتکب
میشود خودرا بافعال قبیحهٔ خود در میان مردم می ستاید پس ملائکه میکویند که خداوندا این بنده هیچ
کناهی را ترک نمیکند و ما را شرم می اید از کارهای او پس خدا وحی می فرماید که بالهای خودرا از
او بردارید پس بعد از ان اظهار عداوت ما اهلبیت می نماید و در این هنکام خدا او را در اسمان و زمین
رسوا میکند پس ملائکه میکویند که خداوندا این بندهٔ تو چنین پردهٔ دریده و رسوا ماند میفرماید که
اکر من خیری در او میدانستم نمی کفتم که شما بال خودرا از او بردارید و ایضا منقولست انحضرت فرمود
که ترک کناه کردن اسانتر است از طلب توبه کردن چه بسیار شهوت یک ساعت که باعث اندوه دور
و دراز میشود و مرک دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نکذاشته است
و حضرت صادق عم فرمود که اکر خدا خیر بندهٔ را میخواهد و او کناهی میکند او را ببلایی مبتلا میکرداند
که استغفار را بیاد او ردد و توبه کند و کسی را که خیر در او نمی بیند چون کناهی کرد استغفار را از
خاطر او محو می نماید و او را در نعمت میدارد چنانچه می فرماید که ما استدراج و ازمایش میکنیم ایشان را
از جهتی که نمی دانند یعنی در هنکام معاصی بایشان نعمت میدهیم و حضرت صادق عم فرمود که خدا
دوست میدارد بندهٔ را که در کناهان عظیم رو بدرکاه او ردد و از او طلب امرزش نماید و دشمن
میدارد بندهٔ را که اندک کناهی کرده باشد و انرا حقیر و خفیف شمارد و ایضا فرمود که بپرهیزید از کناهان

حقیر شمرده شده که انها امرزیده نمیشود پرسیدند که کدام گناهانست فرمود که این که کسی گناهی کند
و کوید خوشا حال من اکر غیر این گناه نداشته باشم و فرمود که حضرت رسول صم بصحرای خشك سادهٔ
رسیدند بصحابه فرمودند که هیزم جمع نمایید صحابه کفتند که یا رسول الله در این زمین هیزم نیست فرمود
که هر چه بدست اید بیاورید پس اوردند تا بسیار جمع شد حضرت رسول فرمود که گناهان باین نحو جمع
میشود پس فرمود که زینهار که سهل مشمارید گناهان را که هر گناهی را طلب کنندهٔ هست و جمع گناهان را
نوشته است و در نامهٔ اعمال ثبت کرده است و حضرت صادق عم فرمود که ادمی که گناهی میکند در دل او
نشان سیاهی پیدا میشود پس اگر توبه کرد بر طرف میشود و اگر دیگر گناه کرد زیاده میشود تا دلش را تمام فرا
میگیرد دیگر بعد از ان هرگز رستکار نمی شود و حضرت باقر عم فرمود که گاه هست که بندهٔ از خدا سوالی
می نماید و نزدیك میشود که حاجتش براورده شود پس گناهی میکند و خدا وحی میفرماید بملك که حاجت
او را بر میاور که او متعرض غضب من شد و مستوجب حرمان گردید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ سالی
باران از سال دیگر کمتر نمی اید و لیکن خدا هر جا که خواهد می فرستد بدرستی که هرگاه جماعتی معصیتها
کردند ان قدری از باران که برای ایشان مقدر شده است حق تع از ایشان باز میگیرد در بیابانها و
دریاها و کوههای بارد و گاه هست که جعل را خدا عذاب میفرماید در سوراخش بسبب نیامدن باران
برای گناهان ان جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است و خدا ان را راه داده است که بمحلهٔ دیگر جا بگیرد
بعد از ان حضرت فرمود که عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها و حضرت صادق عم فرمود که گاه هست که
شخصی گناهی میکند و بسبب ان از نماز شب محروم میگردد و بدرستی که عمل بد تاثیرش در صاحبش
تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت و فرمود که کسی که گناهی را اراده کند بعمل نیاورد و بسیار هست
که کسی گناهی میکند پس خدا میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که ترا نیامرزم هرگز حضرت
رسول صم روایت فرمود که گاه باشد که بندهٔ را بر گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند
و او نظر کند بزنانش که در بهشت متنعمند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که حقتعالی قضای حتم فرموده
نعمتی که بندهٔ را کرامت فرماید از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال
نعمت گردد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچ دردی برای دلها دردناکتر از گناهان نیست و هیچ
خوفی بدتر از مرگ نیست از برای تفکر احوال گذشتگان کافیست مرگ از برای موعظه بس است حضرت
امام جعفر صادق فرمود گناهی که تغییر نعمت میدهد بغی و تکبر و فساد است گناهی که مورث ندامت میشود
قتل نفس است و گناهی که موجب نزول غضب الهی است ظلم است و گناهی که موجب رسوایی و دریدن
پردهاست شراب خوردنست و گناهی که باعث منع روزیست زناست و گناهی که باعث زود فنا شدنست
قطع رحم است و گناهی که دعا را مردود میگرداند و هوا را تاریك میگرداند عقوق پدر و مادر است *



یا اباذر دع مالست منه فی شیء و لا تنطق فیما لا یعنیك و اخزن لسانك کما تخزن ورقك یا اباذر ان الله جل
ثنائه لیدخل قوما الجنة فیعطیهم حتی یملوا و فوقهم قوم فی الدرجات العلی فاذا نظروا الیهم عرفوهم فیقولون
ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا فلم فضلتهم علینا فیقال هیهات هیهات انهم کانوا یجوعون حین تشبعون
و یظمئون حین تردون و یقومون حین تنامون و تشخصون حین تحفظون * ای ابوذر ترك کن کاری
را که از ان فایدهٔ بتو عاید نمیگردد و سخن مگو در امری که از ان منتفع نمیشوی و زبان خود را حفظ کن
چنانچه زر خود را ضبط می نمایی ای ابوذر حق سبحانه و تع جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و انقدر از
نعمت بایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیك شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد و بالا
تر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالیهٔ بهشت پس چون ایشان نظر بانجماعت کنند بشناسند ایشانرا
و چون حال ایشانرا از حال خود بهتر یابند گویند که پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان
میبودیم بچه سبب ایشانرا بر ما زیادتی دادهٔ ندا در جواب ایشان رسد که هیهات هیهات مرتبهٔ شما کجا و
مرتبهٔ ایشان کجا ایشان گرسنه میبودند در هنگامیکه شما سیر بودید و تشنه میبودند در وقتی که شما
سیراب بودید و بعبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید و مسافر میشدند و از خانها
بیرون میرفتند از برای خدا در راههای خیر در هنگامیکه شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید بدانکه
از زبان به سخن گفتن سعادتها تحصیل میتوان نمود و ممکن است بیك کلمهٔ شقاوت ابدی برای انکس
حاصل شود یا بحسب دنیا مفاسد مترتب شود که اصلاح پذیر نباشد چنانچه اگر بردهٔ متکلم شود کافر میشود
و بر او خلود در جهنم واجب میشود و ممکنست که در مجلسی حرف شری بگوید که باعث قتل چندین
هزار نفس بشود و ممکن است که کلمهٔ خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود
پس چون مفاسد سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات ادمی بی تفکر سخن میگوید و مفاسد دنیا و اخرت
بسیار بر سخن گفتن مترتب میشود لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد خاموشی از
سخنیست که خیریت انرا ندانند پس اگر زبانش باذکار و ادعیه و تلاوت قران جاری باشد یقین که
بهتر از خاموشی است و مورث سعادت ابدیست و اگر سخنان دیگر گوید باید که اول تفکر نماید و رعایت
فواید و مفاسد ان بکند و بعد از انکه بداند که فایدهٔ اخروی یا اصلاح دنیوی در ان هست بگوید و الا
ساکت باشد که سلامتی و نجات در این است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که حضرت لقمان
بفرزند خود وصیت فرمود که ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است پس بدان که ساکت بودن
از طلاست و حضرت رسول صم فرمود که نجات مرد مسلمان در نگاهداشتن زبان خود است و حضرت
امام محمد باقر عم فرمود که ابوذر میگفت که ای طلب کنندهٔ علم این زبان هم کلید خیر است و هم کلید
شر است پس بر زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر میزنی و حضرت صادق عم فرمود که حضرت

عیسی میفرمود که بسیار سخن مکوئید در غیر یاد خدا بدرستیکه انجماعتی که بسیار سخن میکویند دلهای
ایشان قساوت دارد و نمیدانند و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که زبان فرزند ادم هر صبح مشرف
میشود بر سایر اعضا و جوارح او و میپرسد که بر چه حال صبح کرده اید میکویند که حال ما خیر است اکر
تو ما را بحال خود بکذاری و ببلائی مبتلا نکردانی و او را قسم بخدا میدهند و مبالغه میکنند که ما را
ببلائی مبتلا مکن و میکویند که ما بسبب تو ثواب میبریم و بسبب تو معاقب میشویم و روایت کرده اند که
شخصی بخدمت حضرت رسول صم امد و کفت یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را حفظ کن
باز کفت که یا رسول الله مرا وصیتی بفرما فرمود که زبان خود را نکاه دار باز کفت که یا رسول الله مرا وصیتی
بفرما حضرت فرمود که زبان خود را حفظ کن و فرمود که مکر مردمان را برو در اتش میافکند بغیر از درو
کردهای زبان ایشان و در حدیث دیکر فرمود که کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند کناهان
او بسیار و عذابش مهیاست و حضرت جعفر بن محمد از حضرت رسول صم روایت فرمود که خدا زبان
را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را انچنان عذاب نکند پس زبان خواهد کفت که خداوندا
چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی خطاب رسد که یک کلمه از تو صادر شد بمشرق و مغرب عالم
رسید و خونهای حرام بسبب ان ریخته شد و مالها بسبب ان بحرام غارت شد بعزت و جلال خودم سوکند
که ترا عذابی بکنم که هیچ یک جوارح را از عذاب نکنم و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که هیچ چیز سزاوار
تر نیست بیسیار حبس کردن از زبان و فرمود که خوشا حال کسی که زیادتیهای مال خود را در راه خدا
انفاق نماید و زیادتی سخن را امساک کند و نکاهدارد و از حضرت امام زین العابدین عم پرسیدند از
سخن کفتن و خاموشی که کدام یک بهترند حضرت فرمودند که هر یک را افتها هست پس اکر هر دو از افت
سالم باشند سخن کفتن بهتر از خاموشیست زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشانرا بخاموشی
نفرستاد بلکه بسخن امر فرمود و مستحق بهشت نمیتوان شد بخاموشی و مستوجب محبت الهی نمیتوان شد
بسکوت و از اتش جهنم خلاصی نمیتوان یافت بسکوت جمیع اینها بسخن کفتن میشود هرکز من ماه را با افتاب
برابر نمیکنم تو فضل خاموشی را بسخن بیان میکنی و فضل سخن را بخاموشی بیان نمیتوانی کرد و حضرت
امیر المؤمنین عم فرمود که جمیع خوبیها در سه چیز جمع شده اند در نظر کردن و ساکت بودن و سخن کفتن
پس هر نظری که در ان عبرت کرفتن نباشد بکار نمی اید هر خاموشی که در ان تفکری نباشد از غفلت است
و هر سخنی که در ان یاد خدا نباشد ان لغو است پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد
و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که بکار او اید و سخن او همه یاد خدا باشد و بر کناهان خود
بکرید و مردم از شر او ایمن باشند و حضرت صادق عم فرمود که خواب راحت بدنست و سخن کفتن
راحت روح است و خاموشی راحت عقلست * یا اباذر جعل الله جل ثناؤه قرة عینی فی الصلوة و حبب الی



الصلوة الجائع الطعام و الی الظمآن الماء و ان الجائع اذا اکل شبع و ان الظمآن اذا شرب روی و انا لا اشبع
من الصلوة یا اباذر ان الله عز و جل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیة و بعثت بالحنیفیة السمحة و حبب الی النساء
و الطیب و جعل فی الصلوة قرة عینی یا اباذر ایما رجل تطوع فی کل یوم و لیلة اثنتی عشرة رکعة سوی
المکتوبة کان له حقا واجبا بیت فی الجنة یا اباذر انک ما دمت فی الصلوة فانک تقرع باب الملک الجبار و من
تکثر قرع باب الملک یفتح له یا اباذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تناثر علیه البر ما بینه و بین العرش و وکل به
ملک ینادی یا ابن ادم لو تعلم ما لک فی الصلوة و من تناجی ما انفتلت * ای ابوذر حقتعالی روشنی چشم مرا
در نماز مقرر فرموده و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه کرسنه را دوستدار طعام و تشنه را خواهان اب
کردانیده است و بدرستیکه کرسنه چون طعام میخورد سیر میشود و میلش از ان بر طرف میشود و تشنه
چون اب میخورد سیراب میشود و رغبتش زایل میکردد و من هرکز از نماز سیر نمیشوم و همیشه خواهان
انم ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را برهبانیت مبعوث کردانیده بود و در شریعت او بود ترک معاشرت
خلق و دوری از زنان و ترک لذتها و مرا مبعوث کردانیده است بادینی پاکیزه و مائل از اعوجاج
و انحراف بجانب استقامت و در نهایت اسانی که تکلیفهای شاق در ان نیست و مرا محبت زنان و بوی
خوش داده اند و لیکن فرح و شادی و روشنی دیدهٔ من در نماز است ای ابوذر هر که در شبانروزی
دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بکذارد بر خدا لازم و واجب است که خانهٔ در بهشت او را
کرامت فرماید ای ابوذر مادام که در نمازی در کاه فیض و فضل و رحمت خداوند جبار را میکوبی و هر
که بسیار در کاه پادشاه را میکوبد البته برای او میکشایند ای ابوذر هیچ مؤمنی بنماز نمی ایستد مکر
انکه بر او فرو میریزد رحمت از میانهٔ او تا عرش و ملکی را بر او موکل میکردانند که او را ندا میکند که ای
فرزند ادم اکر بدانی که ترا در نماز چه ثوابها و رحمتها هست و با چه خداوندی مناجات میکنی هرکز از
نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمائی توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه بظهور می اید * لمعه اول
* در بیان فضیلت صلواتست بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میکردد بعد از عقاید ایمانی از افعال
بدنی هیچ فعلی بفضیلت نماز نیست و نماز از جمیع افعال افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان
متواتر است بر اینمعنی دلالت دارد و کسی اینرا استبعاد نکند که چون میشود که نماز از عملهای بسیار
دشوار افضل باشد چنانچه عمر علیه اللعنه بعقل شوم خود انکار اینمعنی کرد و نهی کرد مردم را از کفتن
حی علی خیر العمل در اذان زیرا که کمال و نقص عبادات ما را ما بعقول ناقصهٔ خود نمیتوانیم دانست و حکیم
علی الاطلاق میداند که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما بجناب اقدس او بیشتر دخیلست و
بسیاری و کمی مشقت را چندان دخلی در فاضل و مفضول بودن عمل نیست چه ظاهر است که اکر کسی
بکوه بسیار صعبی بالا رود و پاهای خود را به بندد و خود را بکرو زیاوه یزد از نماز دشوار تر است و

در بیان فضیلت نماز است

شهوت دار یم توانیم فهمید بلکه عقول انبیا و اوصیا باینها میتواند رسید چنانچه کشیش نصرانی را گمان اینست که بان عبادت و ریاضتی که میکشد او را قرب حاصل میشود و حال انکه هر چند عبادت بان طریقه میکند کفر و عنادش بیشتر میشود و از خدا دور میگردد و بدانکه بدعت عبارت از انست که یك امری در دین حرام کنند که خدا حرام کرده باشد حلال کنند یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد یا امر برا واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد یا امر برا مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد اگر چه باعتبار یك خصوصیتی باشد مثل انکه خدا فرموده است نماز در همه وقت مستحب است اگر کسی باین عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یك وقتیست از ان وقتها پس من در اینوقت نماز میکنم ثواب دارد و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب افتاب بجا اورد بعنوان اینکه در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است بدعت میشود و حرام است چنانچه عمر علیه اللعنه در خصوص چاشت شش رکعت مقرر ساخت که در این وقت میباید کرد بعنوان سنت و باینجهة بدعت و حرام شد و ائمه ما عم از ان نهی فرمودند و هم چنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت بیك سلام بکند چون این هیئت در نماز سنت از پیغمبر بما نرسیده بدعت و حرام است یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع بجا اورد حرام است هم چنین کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح هزار و پانصد مرتبه سنت است و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب شارع مقرر داند یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند بدعتست و بدعت در دین بدترین معاصیست و امتیاز شیعه از سنی همیشه باین بوده است که شیعه بفرمودهٔ ائمهٔ خود عمل مینموده اند و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند بعقلهای خفیف خود بدعتها در دین میکردند و بان عمل می نمودند و ائمه ما عم ایشانرا باین مذمت میفرمودند چنانچه کلینی و غیر او بسندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی عم روایت کرده اند که هر بدعتی ضلالت و گمراهیست و هر ضلالتی راهش بسوی اتش است و کلینی بسند معتبر از یونس روایت کرده است که از حضرت امام موسی عم پرسید که بچه چیز خدا را بیگانگی بپرستم فرمود که ای یونس بدعت در دین مکن و صاحب بدعت مباش که هر که برای خود در دین نظر کند هلاك میشود و هر که اهل بیت پیغمبر را و فرمودهٔ ایشانرا ترك کند گمراه میشود و هر که کتاب خدا و گفتهٔ پیغمبر را ترك کند کافر است و از حضرت امام محمد باقر روایت کرده است که هر که فتوی دهد مردم را برای خود پس خدا را عبادت کرده است بچیزی که نمیداند و دین خدا را مقرر ساخته است برای خود و بنادانی و هر که چنین کند با خدای خود مضاده کرده است و ضد معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است از حضرت امیر المؤمنین عم روایت کرده است که هر کس بدعتی میکند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترك کرده است و بسند معتبر از حضرت رسول



صم روایت کرده است که فرمود که هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که ان بدعت است و اگر نه ان ملعونست بلعنت الهی و فرمود که هر که برود بنزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید سعی کرده است در خرابی اسلام و فرمود که خدا توبهٔ صاحب بدعت را قبول نمیکند گفتند یا رسول الله چرا توبهٔ او مقبول نیست فرمود که زیرا که در دل او محبت ان بدعت جا کرده است و از دلش بدر نمیرود و ابن بابویه علیه الرحمه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم روایت کرده است که شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد بدستش نیامد و از حرام نیز طلب کرد او را میسر نشد پس شیطان بنزد او امد و او را وسوسه کرد که میخواهی ترا بیك چیزی دلالت کنم که اگر انرا بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند گفت اری شیطان گفت که دینی اختراع کن و مردم را بسوی ان دین بخوان پس او چنین کرد خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار بهم رسانید بعد از مدتی بفکر خود افتاد که چکار بود که کردم دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم توبهٔ من مقبول نخواهد شد تا انهارا که گمراه کرده ام برنگردانم بنزد هر یك که می امد و میگفت که دین من بدعت بود و باطل بود برگردید در جواب میگفتند که دروغ میگوئی دین حق بود و الحال شك بهم رسانیدهٔ در دین و هیچ یك برنگشتند چون دید که ایشان برنمی گردند رفت و زنجیری در گردن خود بست و سرش را بر میخی بست و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبه اش را قبول کند پس خدا وحی فرمود بپیغمبری که در ان زمان بود که بگو بان صاحب بدعت که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر انقدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای ترا مستجاب نکنم و توبهٔ ترا قبول نکنم تا زنده کنی انهائی را که بر دین تو مرده اند و از ان دین برگردانی بسند صحیح از حلبی روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که ادمی بان کافر میشود فرمود که اینکه بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در ان بدعت همراهی کند دوست دارد و هر که مخالفت او کند از او بیزاری جوید بسند معتبر دیگر از ابو الربیع شامی روایت کرده است که از حضرت صادق عم پرسیدم که ادنی چیزی که بندهٔ را از ایمان بدر میبرد کدام ست فرمود که انکه برائی برخلاف حق قایل شود و بران بماند بسند صحیح دیگر از برید عجلی روایت کرده است که از انحضرت پرسیدم که چه چیز است کمتر چیزی که ادمی بان کافر میشود حضرت سنگریزهٔ از زمین برداشتند و فرمودند که انست که سنگریزهٔ را بگوید هستهٔ خرماست یعنی هر امر خلاف حقی را که اقرار دهد حتی این امر سهل و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر و دشمنی با مخالفان خود در این امر باطل بکند پس او ناصبی است و با ما دشمنی کرده است و بخدا مشرك شده است و کافر شده است بنادانی بسند دیگر روایت کرده است که از حضرت امیر المؤمنین عم پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت فرمود سنت انچیزیست که رسول خدا صم جاری فرموده و بیان کرده است و بدعت انچیزیست که بعد از انحضرت

بد اکرده اند وجماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان می باید بود اهل حقند اکر چه اند کی باشند وفرقت
که پیغمبر نهی از متابعت ان فرموده اهل باطلند اکر چه بسیار باشند و کلینی علیه الرحمه از حضرت امام
محمد باقر عم روایت کرده است که خدا هیچ امری را که امت بان محتاج باشند نکذاشته است مکر اینکه در
قران فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده و از برای هر چیز اندازهٔ مقرر فرموده و بران دلیلی مقرر
فرموده و از برای هر کس که از ان اندازه بدر رود حدی مقرر ساخته است بسند صحیح از حضرت
علی بن الحسین عم روایت کرده است که بهترین اعمال نزد حقتعم انست که در ان عمل بسنت پیغمبر عمل
کنند و اکر چه اند کی باشد بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم روایت کرده است که حضرت رسول
صم فرمود که کفتار بکار نمی اید مکر اینکه با کردار نیك باشد و کفتن و کردن هر دو بی فایده است اکر موافق
سنت و طریقهٔ پیغمبر نباشد منقولست که چون شیطان از سجدهٔ حضرت ادم ابا نمود و محل عذاب شد کفت
خداوندا مرا از سجدهٔ ادم معاف دار و من ترا عبادتی بکنم که هیچ ملك مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد
حقتعم فرمود که مرا احتیاج بعبادت تو نیست از ان راهی که من میخواهم و میفرمایم مرا عبادت می باید کرد
شیخ طوسی بسند معتبر از حضرت صادق روایت کرده است که حضرت رسول صم فرمود که بر شما باد بمتابعت
سنت من که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند بسند معتبر از
حضرت امام محمد باقر عم روایت کرده است که اکر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود توقف کنید و بما
عرض نمایید تا برای شما شرح نماییم و بیان کنیم و در این باب احادیث بسیار است و در این کتاب همه را
احصا نمیتوان نمود و بعضی احادیث که در این مطلب دخیلست در باب عمل بی علم ذکر کردیم و بر اصحاب
بصیرت بعد از ملاحظه انچه ذکر کردیم پوشیده نمیماند که هر عملی هر چند دشوار و مشکل باشد چنین
نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد و عمل بدعت موجب ضلالتست و کسی که رجوع
باخبار اهل بیت عم تواند نمود و معانی کلام ایشانرا تواند فهمید باید که نیت خود را خالص کرداند و رجوع
بکلام ایشان کند البته بمقتضای ایه کریمهٔ * والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا * خداوند او را براه حق
هدایت میفرماید و جمعی که این رتبه را ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند
بجماعتی که راویان اخبار ائمهٔ معصومین عم اند و علوم ایشانرا امید اند و تابع دنیای باطل نیستند چنانچه
کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحق بن یعقوب عریضهٔ بخدمت حضرت صاحب الامر عم
نوشت که اموری که بر ما مشتبه شود چکنیم حضرت فرمان همایون نوشتند که در حادثهایی که بر شما وارد
شود و چیزهایی که بر شما مشتبه شود رجوع کنید بروایت کنندکان حدیث ما که ایشان حجت منند بر شما و
من حجت خدایم بر همه و در احادیث معتبره وارد شده است در امری که در میان شما منازعه بشود
نظر کنید بسوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد و احکام ما را



دانسته باشد راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده ایم پس اکر او
حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده اید و سبك شمرده اید و حکم ما را بر ما رد کرده اید
و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است و رد حکم خدا کردن در مرتبهٔ شرك بخدا است و باید دانست که
خدا ترا در روز قیامت در متابعت همه کس معذور نمیدارد تا انکه بدانی که او عالم است بعلوم اهل بیت
و از کفتهٔ ایشان خبر میدهد و بدانی که درد دینی دارد که کلام ایشانرا برای دنیا تاویل نمیکند چنانچه از
حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که حضرت علی بن الحسین عم فرمود که هر کاه مردیرا ببینید که
نیکو مینماید علامات و طریقهٔ او و هیئات او بهیئات اهل خیر میماند و در سخن کفتن ملاحظه بسیار میکند
و باحتیاط سخن میکوید و خضوع و شکستکی در حرکات خود اظهار مینماید پس زود فریب او را
مخورید که بسیار است که کسی عاجز میشود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات برای سستی نیست
و پستی نفس و ترسی که در دل او هست پس دین را دام و تلهٔ تحصیل دنیای حرام میکرداند و مردم را
پیوسته بظاهر نیك خود میفریبد چون مال حرامی او را میسر شد خود را در ان می افکند و اکر ببینید که بمال
حرام هم که میرسد عفت میورزد و ضبط خود میکند باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای
خلق مختلف میباشد و چه بسیار است که کسی از مال حرام هر چند که بسیار باشد میکذرد اما اکر بحرام
دیکر از مشتهیات نفس میرسد مرتکب میشود و اکر ببینید که از انها نیز عفت میورزد باز زود فریب او را
مخورید تا ملاحظهٔ عقل و عملش بکنید زیرا که بسیار است که ترك اینها همه میکند اما عقل متینی ندارد
و انچه را بنادانی فاسد میکرداند زیاده از ان چیزهائیست که بعقل خود اصلاح مینماید و اکر عقلش را هم
متین یابید باز زود فریبش مخورید تا انکه ملاحظه کنید که در هنکامی که هواهای نفس بر او غالب
میشود تابع انهامی باشد یا تابع عقل و ببینید که چونست محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل و
مطاع مردم بودن و زهد او در ترك ریاستهای باطل در چه مرتبه است زیرا که در میان مردم جمعی هستند
که زیان کار دنیا و اخرتند و دنیا را از برای دنیا ترك میکنند و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او
بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال پس جمیع لذتهای حلال را ترك میکند برای ریاست و بزرکی
و اعتبار بعد از ان حضرت ایهٔ خواندند که مضمونش اینست که چون باو میکویند که بترس از خدا میکیرد
او را غیرت و حمیت جاهلیت باینکه مرتکب شود کناهی را که او را از ان ترسانیده اند و بجهت لجاج و عناد
بیشتر بان مشغول شود پس بس است او را جهنم برای مکافات او و بد فراشیست اتش جهنم برای او پس
او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد خبطها میکند و خطاها از او صادر میکردد مانند خبط شتر کوری
که براهی رود و اول باطلی که مرتکب میشود او را بنهایت مرتبهٔ زیان کاری و خسارت میرساند پس
پروردکار او بسبب بدی کردار او منع لطف خود از او مینماید و او را در طغیان او میکذارد پس او

حلال میکند چیزی چند را که خدا حرام کرده است و حرام میکرداند چیزهایی را که خدا حلال کردانیده است
پروا نمیکند هر چه قدر از دین او که فوت شود هر کاه سالم باشد برای او ریاست دنیائی که تقوی و ترس
الهی را برای تحصیل ان بمردم ظاهر میکردانید پس این کروه جماعتی اند که خدا بر ایشان غضب کرده است
و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کنندهٔ مهیا کردانیده است و لیکن مرد تمام و مرد
بهترین مردان کسی است که هوا و خواهشهای خود را تابع فرمودهٔ خدا کرداند و قوای خود را در رضای
الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اکر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی اخرتست و عزتی
که بسبب باطل بهم میرسد زود منقضی میشود و بداند که اندک مشقتی که در دنیا باو میرسد برای
تابع حق بودن او را بنعیم ابدی عقبا میرساند در بهشتی که هرکز کهنکی و زوال ندارد و بداند که
خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس باو میرسد زود او را میکشاند
بعذابی که انقطاع و انتها ندارد و اینچنین کسی مرد است و تمام مرد پس باو متمسک شوید و پیروی
طریقهٔ او بکنید ببرکت او بخدا توسل جوئید که دعای او از درکاه خدا رد نمیشود و حاجات او بر اورده است
و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین عم فرمود که پشت مرا شکستند دو کس در این دنیا مرد
دانای زبان اور فاسق و مرد نادان کوردلی که عبادت بسیار میکند ان اول بزبانی که دارد مردم را
بسبب فسق و محوز از راه حق بر میکرداند و دویم بسبب جهل از راه عبادتی که میکند مردم را از حق
باز میدارد پس بپرهیزید از علمای فاسق و از جاهلان متعبد که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر کمراهی
اند بدرستیکه من از حضرت رسول صم شنیدم که فرمود که هلاک امت من بر دست هر منافق زبان دانیست
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که با بو حمزهٔ ثمالی فرمود که زنهار که بپرهیز از ریاست و متبوع
بودن و سرکرده بودن و زنهار که از پی مردم مرو کفت که فدای تو کردم ریاست را میدانم و اما دو ثلث
انچه میدانم انست که از پی مردم رفته ام و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده ام فرمود که ان مراد نیست که
تو فهمیدی بلکه پیروی مردم انست که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی هر چه کوید تصدیقش
کنی چون دانستی که بمتابعت کفتهٔ هر کس نجات حاصل نمیشود و هر عملی ادمی مستحق ثواب نمیکردد
و هر مشقتی قرب خدا بدست نمی اید و نیک و بد اشیا را بکفتهٔ خدا و رسول و ائمهٔ معصومین صلوات الله
علیهم میتوان دانست و پیروی طریقهٔ ایشان باعث نجاتست در چند لمعهٔ بعد از این بعضی از بدعتها که
مخالف شرعست و بعضی از سنن و طریقهٔ اهل بیت عم را بیان میکنم و از احادیث ایشان برای تو واضح
میسازم و حجت خدا را بر تو تمام میکنم و خود را از لعنت الهی خلاص میکنم اکر عمل کنی شاید خدا بفضل
خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خبر شده ام و اکر عمل نکنی کناه تو بر من نخواهند نوشت چنانچه
حق تعالی میفرماید که * قل یا ایها الناس قد جاءکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل



فانما یضل علیها و ما انا علیکم بوکیل * بکو ای محمد که ای کروه مردم بدرستیکه حق از جانب خدا بسوی
شما امد و بر شما ظاهر شد پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت ان نماید پس بجز این نیست
که هدایت برای خود یافته است و نفعش باو عاید میکردد و هر که کمراه شود و متابعت حق نکند پس
کمراه شده است بر نفس خود و ضرر ان بخودش میرسد و من وکیل شما نیستم که اعمال شما را از من
سوال نمایند یا باید که من شما را بجبر براه حق بدارم * لمعهٔ سیم * در بیان انکه رهبانیت در این امت نمیباشد
و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعتست بدانکه رهبانیت امریست مرکب از ترک زنان و عزلت
اختیار نمودن از مردمان و ترک مطعومات و مشروبات لذیذه و ملبوسات فاخره و در امت حضرت عیسی
اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی میکرده اند و در غارها و کوهها جا میکرفته اند و رختهای
خشن و کنده میپوشیدند و سنت پیغمبر ما بر خلاف اینها جاری کردیده و رهبانیت مذموم است
و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت موکد است چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال بسند معتبر از
حضرت رسول صم روایت کرده است که در امت من رهبانیت نیست و دنیا کردی و سیاحت و عبادت
و خاموشی در امت من نیست و در حدیث دیکر فرمود که رهبانیت امت من جهاد در راه خدا است و خصی
کردن امت من در روزه داشتن است و کلینی بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم روایت
کرده است که زن عثمان بن مظعون بخدمت رسول خدا صم امد و کفت یا رسول الله عثمان شوهرم
روزها روزه میدارد و شبها همه شب عبادت میکند حضرت نعلین خود را بر داشتند و غضبناک بخانهٔ
عثمان بن مظعون امدند دیدند که او نماز میکند چون فارغ شد حضرت فرمود که ای عثمان خدا مرا
برهبانیت نفرستاده است و بدین مستقیم اسان فرستاده است من روزه میدارم و نماز میکنم و با زنان
نزدیکی میکنم پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که بسنت من عمل نماید و از جملهٔ سنتهای من
نکاح زنان است بسند معتبر دیکر از حضرت صادق عم روایت کرده است که روزی حضرت رسول صم
بخانهٔ ام سلمه در امدند بوی خوشی شنیدند فرمودند که مکر زن احول امده است ام سلمه کفت بلی
شکایت از شوهر خود دارد پس ان زن بیرون امد و کفت پدر و مادرم فدای تو باد شوهرم از من
دوری میکند حضرت فرمود که دیکر بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن شاید بتو رغبت کند
کفت هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم و فایده نکرد حضرت فرمود که اکر میدانست که بنزدیکی
تو چه قدر ثواب دارد هرکز از تو دوری نمیکرد پرسید که چه ثواب در ان هست فرمود که چون رو بتو
میکند دو ملک او را فرا میکیرند و بمنزلهٔ کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند چون
مشغول جماع میشود کناهان از او میریزد چنانچه برک از درختان میریزد چون غسل میکند از جمیع کناهان
بیرون می اید بسند معتبر دیکر از جعفر بن محمد الصادق عم روایت کرده است که سه زن بخدمت حضرت

در بیان انکه رهبانیت در این امت نمیباشد

رسول صم امدند و یکی از ایشان کفت که شوهر من کوشت نمی خورد و دیکری کفت که شوهر من بوی خوش نمیکند و دیکری کفت که شوهرم باز نان نزدیکی نمیکند پس رسول خدا صم از خانه بیرون امدند و ردای مبارک را از غضب بر زمین میکشیدند تا انکه بر منبر رفتند و بعد از حمد وثنای الهی فرمودند که چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من کوشت نمیخورند و بوی خوش نمیبویند و بنزد زنان خود نمی ایند بدرستی که من کوشت میخورم و بوی خوش می بویم و بنزد زنان میروم پس هرکه سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من نیست و حضرت صادق عم فرمود که از اخلاق پیغمبران است محبت زنان و فرمود که کمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاده کردد مکر انکه محبت او بزنان بیشتر میشود بسند صحیح از ابراهیم بن عبد الحمید منقولست که سکین بن اسحق نخعی متعبد شد و متوجه ریاضت شد و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضهٔ بخدمت حضرت صادق عم نوشت که معلوم کند که این کار او خوبست یا نه حضرت در جواب نوشتند که اما ترک زنان پس میدانی که حضرت رسول صم چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت میفرمود و اما ترک طعام لذیذ پس حضرت رسول صم کوشت و عسل تناول میفرمود حضرت امام رضا عم فرمود که سه چیز است که از سنت پیغمبران است خود را خوشبو کردن وموهای زیادرا از بدن ازاله کردن و بسیار جماع کردن و باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که دو رکعت نماز که کدخدا بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب بکند وفرمود که هرکه زن میکند نصف دین خود را حفظ میکند و از حضرت رسول صم روایت فرمود که بدترین مردهای شما عزبانند و حضرت صادق عم فرمود که شخصی بنزد پدرم امد پدرم از او پرسید که ایا زن داری کفت نه پدرم فرمود که دوست نمیدارم که دنیا و مافیها از من باشد و من یکشب بی زن بخوابم پس فرمود که دو رکعت نماز که کدخدا میکند بهتر است از عبادت عزبی که شبها بعبادت ایستد و روزها روزه دارد پس پدرم هفت درهم باو داد که باین زر زنی بخواه و فرمود که رسول خدا صم فرمود که زن بهم رسانید که باعث زیادتی روزی شماست و علی بن ابراهیم بسند صحیح روایت کرده است در تفسیر این ایه که یا ایها الذین امنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم * ای کروه مومنان حرام مکردانید برخود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال کردانیده است که این ایه در باب حضرت امیر المومنین عم و بلال وعثمن بن مظعون نازل شد که حضرت امیر المومنین قسم خورده بودند که شبها هرکز خواب نکنند و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد وعثمن قسم خورده بود که هرکز وطی نکند پس زن عثمن بنزد عایشه امد و در نهایت جمال و حسن بود عایشه باو کفت که چرا زینت نکردهٔ کفت از برای که زینت کنم مدتهاست که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است پس چون حضرت رسول صم داخل خانه شدند عایشه حقیقت حال عثمن را عرض کرد



حضرت چون اینرا شنیدند بمسجد امدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند و بر منبر برامدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده اند بدرستیکه من در شب خواب میکنم و جماع میکنم و در روز افطار میکنم و همه روز روزه نمیباشم پس هرکه بعد از این ترک سنت من کند و از طریقهٔ من کراهت داشته باشد از من نیست پس انجماعت برخواستند وکفتند یا رسول الله ما سوکند خود را چه کنیم حضرت فرمود مرا خدا فرستاد که شمارا مواخذه نمیکند خدا در سوکندهای لغو که بی اختیار از شما صادر شود و در ان کفاره نیست ولیکن مواخذه میکند بانچه بعمد و قصد سوکند خورید که در ان کفاره هست و بعد از ان کفارهٔ قسم را بیان فرمود و ابن بابویه روایت کرده است که پسری از عثمن بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمکین شد حتی انکه در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در انجا عبادت کند پس چون این خبر بحضرت رسول صم رسید او را طلبید و فرمود که ای عثمن خدا برما رهبانیت ننوشته است و رهبانیت این امت جهاد در راه خدا است * لمعهٔ چهارم * در بیان اعتزال از خلقست بدانکه چنانچه از احادیث متواتره ظاهر میشود اعتزال از عامهٔ خلق در این امت ممدوح نیست چنانچه از احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مومن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن بجنازهٔ مردهای ایشان و قضای حوایج ایشان واقع شده است و هیچیک از اینها با عزلت جمع نمیشود و ایضا باجماع و احادیث متواتره جاهل را تحصیل مسایل ضروریه واجب است و بر عالم هدایت خلق و امر بمعروف و نهی از منکر واجب است و هیچ یک از اینها با عزلت جمع نمیشود چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده که شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض کرد که شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است و اعتقاد خود را درست کرده است و در خانهٔ خود نشسته است و بیرون نمی اید و با برادران خود اشنایی نمیکند حضرت فرمود که این مرد چکونه مسایل دین خود را یاد میکیرد و بسند معتبر از انحضرت روایت کرده است که بر شما باد بنماز کردن در مساجد و با مردم نیکو مجاورت کردن و کواهی برای ایشان دادن و بجنازهٔ ایشان حاضر شدن بدرستیکه ناچار است شمارا از معاشرت مردم و تا ادمی زنده است از مردم مستغنی نیست و مردم همکی بر یکدیکر محتاجند و حضرت رسول صم فرمود که کسی که صبح کند و اهتمام بامور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست و کسی که بشنود که کسی استغاثه میکند و از مسلمانان اعانت میطلبد و اجابت او نکند او مسلمان نیست واز انحضرت پرسیدند که محبوب ترین مردم نزد خدا کیست فرمود که کسی که نفعش بمسلمانان بیشتر رسد و بسند معتبر از حضرت صادق منقولست که فرمود که مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب هست که هر یک از انها اکر ترک کند از دوستی خدا و طاعت او بدر میرود و خدا را در او نصیبی و بهرهٔ نیست بعد از ان فرمود که کمتر حقی که او را

در بیان اعتزال از خلق است

بدانکه مسلمان را بر مسلمان هشت حق واجب است

بر توهست انست که از برای برادر موءمن بخواهی انچه از برای خود میخواهی واز برای او نخواهی انچه از برای خود نخواهی و *حق دویم* انست که از ازردگی وخشم او احتراز نمایی و پیروی خوشنودی او بکنی واطاعت امر او بکنی *حق سیم* انست که او را اعانت کنی بنفس و مال و زبان ودست و پای خود *حق چهارم* انست که دیدهٔ او و راهنمای او و اینهٔ او باشی *حق پنجم* انست که توسیر نباشی وحال انکه او کرسنه باشد و توسیراب نباشی و او تشنه باشد و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد *حق ششتم* انکه اکر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامهٔ او را بشوید و طعام او را مهیا کرداند و رخت خواب از برای او بکستراند *حق هفتم* انست که قسمش را اجابت کنی ودعوتش را قبول کنی و بیمارش را عیادت کنی و بجنازه اش حاضر شوی و اکر بدانی که حاجتی دارد پیش از انکه از تو سوال کند حاجتش را براوری پس اکر اینها همه را بکنی ولایت و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود و در حدیث دیکر فرمود که هرکه زیارت برادر موءمن خود از برای خدا بکند خداوند عالمیان هفتاد هزار ملك را موکل کرداند که او را ندا کنند که خوشا حال تو وکوارا باد بهشت از برای تو و بسند معتبر از خشیمه روایت کرده است که بخدمت حضرت امام محمد باقر عم رفتم که انحضرت را وداع کنم فرمود که ای خشیمه هرکس از شیعیان ودوستان ما را که به بینی سلام من بایشان برسان وایشانرا از جانب من وصیت کن بپرهیزکاری خداوند عظیم واینکه نفع رسانند اغنیاء شیعیان بفقراء ایشان و اعانت نمایند اقویاء ایشان ضعفا را وحاضر شوند زندکان ایشان بجنازهٔ مردکان و در خانها یکدیکر را ملاقات کنند بدرستیکه ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیاء امر تشیع میشود خدا رحم کند بندهٔ را که مذهب ما را زنده دارد و حضرت صادق عم فرمود باصحاب خود که بایکدیکر برادران باشید و بایکدیکر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید و بر یکدیکر رحم کنید و یکدیکر را ملاقات نمایید و در امر دین مذاکره کنید و احیاء مذهب حق بکنید و در حدیث دیکر فرمود که سعی کردن در حاجت برادر موءمن نزد من بهتر است از اینکه هزار بنده ازاد کنم و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و بجهاد فی سبیل الله فرستم و بدانکه در هر یك از این امور احادیث متواتره وارد شده است که انشاء الله بعضی از انها در این رساله در موضعشان مذکور شود و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل است و بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد از انها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نکردد و ضرر دینی باینکس رسانند واکرنه معاشرت با نیکان و هدایت کمراهان شیوه پیغمبرانست و از افضل عباداتست بلکه ان عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است و ان معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز میباشد زیرا که مفسدهٔ معاشرت خلق میل بدنیا و تخلق باخلاق ایشان و تضییع عمر بمعاشرت اهل باطل



و مصاحبت ایشانست و بسیار است که کسی معتزل از خلق است و شیطان در ان عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا کردانیده است و هرچند از ایشان دور است اما بحسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشانرا در نفس خود تقویت میکند و چه بسیار کسی که در میان مجالس اهل دنیا باشد و از اطوار ایشان بسیار مکدر باشد و ان معاشرت باعث زیادتی اکاهی و تنبه او و نفرت او از دنیا کردد و در ضمن ان معاشرت چون غرض او خداست از هدایت ایشان یا غیر ان از اغراض صحیحه ثوابهای عظیم حاصل کند چنانچه بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که خوشا حال بندهٔ خاموش کم نامی که مردم زمانهٔ خود را شناسد و بیدن با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان بدل مصاحبت ننماید پس او را بظاهر شناسند و او ایشانرا در باطن شناسد پس انچه مطلوبست از عزلت انست که دل معتزل باشد از اطوار ناشایستهٔ خلق و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد و پیوسته توکل بخداوند خود داشته باشد و از فواید ایشان منتفع کردد و از مفاسد ایشان محترز باشد و اکرنه پنهانی از خلق چارهٔ کار ادمی نمیکند بلکه اکثر صفات ذمیمه را قوی تر میکند مانند عجب زیرا که ان کوشه کیر چون بمیان مردم نمی اید کمان او اینست که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است اما اکر بمیان مردم بیاید و در مجلسی اندکی او را حرمت ندارند همان ساعت اهل ان مجلس را بباطن میرنند وقصد بد قتل میکند ایشانرا و تا قیامت از ایشان راضی نمیشود و شیطان اینرا برای مردم توجیه میکند که این عالم جلال در ویشانست و باعث نقص ایشان نیست وان بیچارهٔ که در میان مردم است چون بسیار باین قسم مهالك افتاده است نفس خود را شناخته است و ان عجب را ندارد و از تکرار این خفت که باو رسیده است نفسش ملایم شده است و تکبرش کمتر است و از این قسم اهانتی اتفاق از جا بدر نمی اید و همچنین ریا در نفس ان کوشه کیر مخفی است چون کسی را نمی بیند که عبادت خود را باو بفروشد کمانش اینست که عبادتش خالص شده است و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از ان رمزها غافلست که شیطان بر کوش دلش میخواند در شبهای تار که مردم میدانند که تو باین کوشه امدهٔ و ترك خلق کردهٔ البته عبادت میکنی و خوش شهرتی در افاق کردی و ترا در همه عالم به نیکی یاد میکنند و عنقریب خاك پایت را بتبرك برخواهند داشت و ان بیچاره که در میان معرکه است چون بسیار از نفس خود انها را دیده است پارهٔ نفس خود را شناخته است و چون در میان میباشد مردم بسیار هم عمل او را مدح نمیکنند بلکه مذمتش می کنند و مرایی و سالوسش میکویند و از این جهت از ریا فارغ تر است و همچنین در باب توکل و عدم توکل معاشرت مردم این فایده دارد که بمعاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم بر او بیشتر ظاهر میکردد و یاس از ایشان بیشتر حاصل میشود و همچنین در جمیع صفات اکر کسی تامل کند و بعین بصیرت نظر کند میداند کسی که در مقام اصلاح نفس باشد و بخدا توسل نماید بفضل الهی در ضمن معاشرت خلق نفس او بکمالات

بیشتر متصف میتواند شد مگر نمیدانی معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان وشنیدن پندهای پسندیدهٔ
ایشان چه دوا ئیست برای دردهای نفس قطع نظر از انکه بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند
خود میباید باشد وانچه فرموده اند می باید عمل کند و بتصرف خود کار نداشته باشد و بعضی از تحقیق
اینمقام انشاءالله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد * لمعهٔ پنجم * در بیان طلب مال از حلال نمودن

در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است ع

و قدر انفاق کردن است بدانکه چنانچه از احادیث معتبره ظاهر میشود طلب مال از مصرف حلال کردن
خوبست بلکه واجب و لازم است اما ان طلب را مانع عمل بسنتهای پیغمبر کردن یا اعتماد بر طلب خود
کردن خوب نیست بلکه می باید عمل بفرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده اند قدری از سعی
بکند و بداند که با وجود سعی معطی خداست و از او طلب نماید و بسبب این سعی از یاد او غافل
نشود چنانچه حقتعالی مدح کرده است ایشانرا که مردانی که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا او
از اقامت صلوة و دادن زکوة بعد از تحصیل بانچه بهمرسد باید قناعت کرد و اگر از حلال کم بهمرسد بر خود
مشقت می باید گذاشت و در این صورت ترک لذتها کردن و جامهای درشت و کهنه پوشیدن خوبست
که متوجه حرام نباید شد و اگر خداوسعت و فراخی در روزی دهد بعد از ادای حقوق واجبهٔ الهی
توسعه بر خود و عیال و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد و در همه باب وسط را رعایت می باید
کرد که انقدر بفقرا ندهد که خود محتاج شود و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد و
انچه را نگاه دارد هم تعلق بان نداشته باشد و روزی خود را منحصر در ان نداند وانچه از برای خود
صرف کند بر عیال تنگ نگیرد و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند بمؤمنان و جامهای نفیس بپوشد و
بپوشاند اما بقدری که بحد اسراف نرسد اما اگر قدری از مال داشته باشد که بان طعام لذیذ تواند خرید
و فقیری را محتاج داند و خود بقلیلی قناعت کند و زیادتی را باو دهد ایثار کرده است و ایثار درجهٔ
مقربان است و حاصل انست که اصل ترک لذتها فی نفسه کمال دانستن خوب نیست که در مجلسی وارد
شوند و بطعام لذیذی ایشانرا دعوت نمایند نخورند که ما ریاضت میکشیم و اینهارا نمیخوریم این مذموم است
اما اگر برای فقر و بیچیزی اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوبست و همچنین در مرکب و خانه و غیر اینها
از ما یحتاج اینکس چنانچه کلینی بسند معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری بخدمت حضرت امام
جعفر صادق امد دید که انحضرت جامهٔ در نهایت سفیدی و نزاکت پوشیده اند مانند پردهٔ که درز پر پوست
تخم می باشد سفیان گفت که این جامه جامهٔ تو نیست که پوشیدهٔ و جامهٔ باین نفاست نمی باید بپوشی حضرت
فرمودند که بشنو از من وانچه میگویم حفظ کن که در دنیا و اخرت برای تو خوبست اگر بر سنت پیغمبر بمیری
و ترک بدعتها بکنی بدان که حضرت رسول صم در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار
بود این بود که باین نحو که شنیدهٔ سلوک میکردند اما وقتی که دنیا و گندم و فراخی در روزی بهمرسد



سزاوارترین مردم بصرف کردن نعمتها ابرار و نیکوکارانند نه فجار و بدان و مؤمنانند نه منافقان و
مسلمانانند نه کافران پس چرا جامهٔ مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری والله که با این لباس و این حال
که از من بینی از روزی که خود را شناخته ام هیچ صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال
من حقی مانده باشد که نداده باشم بمصرفش صرف نکرده باشم چون سفیان رفت جمعی دیگر از صوفیهٔ ان
زمان که اظهار زهد میکردند و مردم را بترک دنیا و درشت پوشی میخواندند چون شنیدند که سفیان از
جواب حضرت عاجز شده است بخدمت حضرت امدند و گفتند که سفیان جواب ترا در خاطر نداشت که
بگوید و عاجز شد حضرت فرمود که شما حجتهای خود را بیان کنید ایشان گفتند که حجت ما از کتاب خداست
حضرت فرمود که بگویید که کتاب خدا سزاوارتر است بعمل کردن گفتند که خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را
مدح فرموده است که * و یؤثرون علی انفسهم و لو کان بهم خصاصة و من یوق شح نفسه فاولئك هم
المفلحون * که ترجمه اش اینست که اختیار میکنند و ترجیح میدهند دیگرانرا بر نفس خود و از خود باز
میگیرند و بایشان میدهند هر چند که ایشانرا نهایت فقر احتیاج هست بانچیزی که ایثار میکنند و هر که
نگاهداشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل پس ایشان رستگارانند پس خدا مدح
کرده است فعل ایشانرا در جای دیگر میفرماید که * و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا * که
ترجمه اش اینست که میخورانند طعام را بد وستی خدا یا با دوستی طعام و احتیاج بان مسکین بی چیز و یتیم
بی پدر و کسی که در جنگ اسیر کرده اند و گفتند که ما در حجت بر تو بهمین اکتفا میکنیم حضرت فرمود که
ای گروه ایا شما علم دارید بناسخ و منسوخ قران و محکم و متشابه قران که هر که گمراه و هلاك شده است
از این امت بسبب این جهالت شده است گفتند بعضی را می دانیم اما همه را نمیدانیم حضرت فرمود که باین
سبب گمراه شده اید همچنین است احادیث حضرت رسول صم که ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه دارد
شما نمیدانید پس انچه گفتید که خدا جمعی را بایثار مدح کرده است اول جایز و حلال بود و هنوز ایشانرا نهی
نکرده بودند و بکردهٔ خود مثاب شدند و در اخر خدا ایشانرا نهی از ان فرمود برای ترحم بر ایشان و
رعایت مصلحت ایشان تا ضرر بخود و عیال خود نرسانند در میان عیال طفلان خورد و مردان پیر و زنان
پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمیتوانند کرد پس اگر من یك گردهٔ نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته
باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد لهذا حضرت رسول صم فرمود که پنج خرما یا پنج
قرص نان یا پنج درهم یا دینار که ادمی داشته باشد بهترین انها انست که صرف پدر و مادر میشود دویم را
صرف خود و عیال می باید بکند و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند و چهارم را صرف همسایگان
فقیر خود کند و پنجم را در راه خدا صرف کند و این پنجم ثوابش از انها کمتر است و یکی از انصار فوت شد
در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشته است ازاد کرده بود بغیر ایشان چیز برا مالك نبود حضرت

رسول صلعم فرمود که اگر مرا خبر میکردید نمیگذاشتم اورا در میان مسلمانان دفن کنید که اطفال صغیر خود را
محتاج بگدایی کرده است و پدرم فرمود که حضرت رسول میفرمود که در نفقه ابتدا بعیال خود کن بعد از ان
هر که نزدیکتر باشد و انچه خدا در قران برخلاف ان ایات فرموده است که نسخ انها کرده است که *
والذین اذا انفقوا لم یسرفوا و لم یقتروا و کان بین ذلك قواما * که ترجمه اش اینست که انجماعتی که چون
نفقه میدهند و مال را صرف میکنند اسراف نمیکنند که در زیادتی از حد اعتدال بدر روند و تنگ
نمیگیرند و در میان این دو حالت وسط و اعتدال را مرعی میدارند پس نمی بینید که خدا در این ایه
بخلاف انچه شما مردم را امر میفرمایید مدح فرموده است و انچه شما میگویید اسراف شمرده است و در بسیار
جایی از قران فرموده است که خدا اسراف کنند کانرا دوست نمیدارد پس خدا مردم را از اسراف
و تقتیر هر دو نهی فرموده است و میانه روی امر فرموده است پس نباید که جمیع انچه دارد بدهد و بعد از
ان دعا کند که خدا او را روزی دهد و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق ان حدیثی که از پیغمبر
رسیده است که چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمیشود شخصی که بر پدر و مادر
خود نفرین کند و شخصی که مالی بکسی بقرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مال شرا ببرد و بر او نفرین
کند و شخصی که بر زن خود نفرین کند و خدا طلاق را بدست او گذاشته و شخصی که در خانهٔ خود
نشسته باشد و دعا کند که خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند پس خداوند
عالمیان میفرماید که ای بندهٔ من ترا اراده داده ام بطلب روزی و حرکت کردن در زمین و اعضا و جوارح
صحیح بتو داده ام بایست که برای متابعت فرمودهٔ من طلب میکردی که اگر مصلحت میدانستم در روزی
تو وسعت میدادم و اگر صلاح میدانستم روزی بر تو تنگ میکردم و تو نزد من معذور بودی و شخصی
که خدا او را مال بسیاری روزی کند و او همه را صرف نماید و دعا کند که پروردگارا مرا روزی
بده حقتعالی در جواب او میفرماید که من روزی فراخ بتو دادم چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی
و حال انکه ترا از اسراف نهی کرده بودم و شخصی که نفرین بر خویشان کند پس خدا پیغمبر خود را تعلیم
فرمود که چگونه انفاق نماید باین سبب که روزی نزد انحضرت یك اوقیهٔ طلا که چهل مثقال باشد بهم رسید
و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد انحضرت حاضر نبود و سایلی امد و
سوال کرد و چون حضرت چیزی نداشتند که باو بدهند ملامت کرد حضرت را و حضرت از این حال
ازرده و مغموم شدند که چیزی بان سایل نتوانستند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند پس حقتعالی
انحضرت را تعلیم و تادیب فرمود که * و لا تجعل یدك مغلولة الی عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما
محسورا * که ترجمهٔ ظاهرش اینست که دست خود را در گردن خود مبند که هیچ صرف ننمایی و مگشای دست
خود را تمام گشودن که اسراف کنی و همه را صرف نمایی پس بنشینی ملامت کرده شده درمانده شده و محتاج



یعنی که مردمان از تو سوال می نمایند و ترا معذور نمیدارند پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق
نمیتوانی کرد پس ان احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی قران تصدیق انها میکند و اهل قران که عالم
بعلوم قرانند تصدیق قران مینمایند و ابو بکر که شما باو اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که بخمس مال
وصیت میکنم و خمس هم بسیار است و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان امیدانید اما سلمان
پس چون وظیفهٔ مقرر او باو میرسید قوت سال خود را برمیداشت و زیادتی را در راه خدا میداد باو
میگفتند که تو با این زهد چنین میکنی گاه باشد که امروز یا فردا بمیری جواب میگفت که چنانچه احتمال
مردن هست احتمال زیستن هم هست ای جاهلان مگر نمیدانید که ادمی اگر قوت خود را نداشته باشد
نفس با او معارضه می نماید و اضطراب میکند و چون قوت را ضبط کرد اطمینان بهم میرساند و اما ابوذر
پس چون او شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشانرا میدوشید و معاش میکرد در هنگامی که مردمش
گوشت میخواستند یا مهمانی بر او وارد میشد یکی از انها را میکشت و اگر میدید که جماعتی که با او
بر سر یك اب میبودند فقیرند از شتر و گوسفند انقدر میکشت که انجماعت را کافی باشد و از برای خود
مثل حصهٔ یکی از ایشان برمیداشت و از این دو بزرگ کی زاهدتر است و حال انکه حضرت رسول صلعم در
شان ایشان فرمود انچه فرمود و با ان زهد چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند و بدانید ای
گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت میکرد که حضرت رسول صلعم در روزی فرمود
که از هیچ چیز انقدر تعجب نمیکنم که از حال مؤمن تعجب دارم که اگر در دنیا بدن شرا بمقراضها ببرند
از برای خیر است و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است و هر چه خدا نسبت باو
میکند از برای او خیر است پس حضرت صادق عم بعد از چند حجت دیگر فرمودند که پس بدانید که بد
مذهبی اختیار کرده اید و مردم را بان میخوانید بسبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث انحضرت
که کتاب خدا تصدیق انها میکند و ان احادیث را رد میکنید بجهالت و نظر در غرایب قران نمیتوانید
کرد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی قران را نمیدانید ای گروه چرا نظر در حال حضرت
سلیمان نمیکنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد و خدا باو کرامت فرمود و حق
میگفت و عمل بحق میکرد و خدا و هیچیك از مؤمنان او را عیب بر این امر نکردند و پیش از او داود
پیغمبر را پادشاهی و سلطنت داشت و یوسف پادشاهی مصر تا یمن داشت و عمل بحق میکرد و هیچکس
او را مذمت نکرد و ذو القرنین بندهٔ بود که خدا او را دوست میداشت و خدا او را دوست میداشت
و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را باو داد و حق میگفت و بحق عمل میکرد
و هیچکس او را بر این پادشاهی عیب نکرد پس ای گروه عمل نمایید باداب الهی که برای مؤمنان مقرر
فرموده است و اکتفا بامر و نهی خدا بکنید و انچه بر شما مشتبه است که علم بان ندارید بگذارید و علم را

باهلش رد کنید و بنادانی اعتراف نماید تا انکه ماجور کردید و نزد خدا معذور باشید و طلب کنید علم
ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرانرا و حلال و حرام الهی را یاد کیرید که شمارا این علم بخدا نزدیك
میکرداند و از جهل دور میکرداند و جهالترا باهلش واکذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کمند و
خدا فرموده است که بالاتر از هر صاحب علمی دانائی هست و در حدیث دیکر از حضرت رسول صم روایت
کرده است که چه نیکویاریست بر پرهیزکاری خدا توانکری و غنا و حضرت صادق عم فرمود که خیری
نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید که روی خودرا از مذلت سوال نکاهدارد و قرض
خودرا ادا نماید و رحم و خویشانرا اعانت کند و فرمود که چه نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل اخرت و از
حضرت صادق عم منقولست که محمد بن المنکدر روزی پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در
ساعت بسیار کرمی و انحضرت مرطوب و سنکین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند و در خاطر
کذرانید که سبحان الله مردی پیری از پیران قریش در این ساعت باینحال مشقت طلب دنیا میکند
میروم که او را موعظه کنم پس کفت نزدیك امدم و سلام کردم جواب فرمود و عرق از انحضرت میریخت
کفتم تو پیری از پیران قریش و در چنین وقتی با چنین حالی بطلب دنیا بیرون امدهٔ اکر اجل تو در
اینحال برسد چه خواهی کرد حضرت فرمود که اکر اجل در اینحال برسد در حالی رسیده خواهد بود که
بطاعتی از طاعتهای الهی مشغولم و کاری میکنم که خود و عیال خودرا از تو و از دیکران مستغنی میکنم
من در وقتی باید از مرك بترسم که در معصیت الهی باشم پس کفت راست میفرمائی خواستم ترا موعظه کنم
تو مرا موعظه کردی و در حدیث دیکر حضرت صادق عم فرمود که حضرت امیر المومنین عم بهبیل کار
میکرد و زمینها ابادان میکرد و رسول خدا صم هستهٔ خرما بدهان میبرد و تر میکرد و در زمین میکشت
هما نساعت سبز میشد و امیر المومنین عم هزار بنده از کد خود ازاد فرمود و بسند معتبر از اسباط بن سالم
منقولست که بخدمت حضرت صادق عم رفتم از احوال عمر بن مسلم سوال فرمود کفتم صالح است و لیکن
اما ترك تجارت کرده است حضرت سه مرتبه فرمودند که کار شیطانست مکر نمیدانند که حضرت رسول صم
تجارت فرمود قافلهٔ از شام امده بود متاع ایشانرا خرید و انقدر نفع بهم رسید که قرض خودرا ادا فرمود
و بر خویشان قسمت نمود خدا میفرماید که مردانی را که غافل نمیکرداند ایشانرا تجارت و بیع از یاد خدا و
اقامت صلوة و دادن زکوة علمای اهل سنت که قصه خوانانند میکویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمیکردند
و دروغ میکویند تجارت میکردند اما نماز را ترك نمیکردند در وقت فضیلت و چنین کسی افضل است
از کسی که بنماز حاضر شود و تجارت نکند بسند معتبر منقولست که عمر بن یزید بخدمت حضرت صادق
عم عرض کرد که شخصی هست میکوید که در خانهٔ خود مینشینم و نماز میکنم و روزه میدارم و عبادت
پروردکار خود میکنم و روزی البته بمن میرسد حضرت فرمود که این یکی از ان سه نفر است که دعای



ایشان مستجاب نیست و بسند معتبر از معلی بن خنیس مرویست که حضرت صادق عم از احوال شخصی
سوال فرمود کفتند پریشانست فرمود که در چه کار مشغولست کفتند که در خانه مشغول عبادتست فرمود
که قوتش از کجاست کفتند که برادران مومنش باو میرسانند فرمود که انهائی که او را قوت میدهند
عبادتشان بیشتر و بهتر از او که در خانه عبادت میکند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هر که طلب دنیا
میکند برای اینکه محتاج بسوال نباشد و بر اهل خود توسعه نماید و مهربانی بهمسایکان بکند در روز
قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد و حضرت رسول صم فرمود که عبادت هفتاد
جزو است و بهترین جزوهایش طلب حلال است و منقولست که سدیر صراف بخدمت حضرت صادق عم
عرض نمود که برادمی در طلب روزی چه چیز لازم است فرمود که چون دردکانرا کشودی و متاع
خودرا پهن کردی انچه بر تو لازم است بجا اوردهٔ * لمعهٔ ششم * در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره
و اسبان و خانهای نفیس و امثال اینهاست کلینی بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صم روایت
کرده است که خداوند عالمیان جمیل و نیکوست و جمال و زینترا دوست میدارد و دوست میدارد
که اثر نعمت او بر بندهاش ظاهر باشد و از حضرت صادق عم منقولست که هرکاه خدا نعمتی کرامت
فرماید به بندهٔ پس ان نعمترا ظاهر کرداند و خودرا بان بیاراید ملائکه میکویند که دوست خداست و
بیان نعمت خدا کرده است و اکر بر خود ظاهر نکند میکویند دشمن خداست تکذیب نعمت خدا کرده است
و حضرت امام رضا عم فرمود که حضرت علی بن الحسین عم دو جامه میپوشیدند در تابستان که پانصد
درهم قیمت انها بود و بسند معتبر از یوسف بن ابراهیم روایت کرده است که بخدمت حضرت صادق عم
رفتم و جبهٔ خزی پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم پس کفتم فدای تو کردم جبه و کلاه من خز است
چه میفرمائید فرمود که قصوری ندارد کفتم اکر تارش ابریشم باشد چونست فرمود که قصوری ندارد و فرمود
که چون حضرت امام حسین عم شهید شدند جبهٔ خزی پوشیده بودند انکاه فرمود که عبد الله عباس را
چون حضرت امیر المومنین عم بنزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند عبد الله بهترین جامهای
خودرا پوشید و بهترین بوهای خوش خودرا خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت و در
برابر ایشان ایستاد ان خارجیان کفتند که یا بن عباس تو بهترین ماها بودی حالا رخت جباران را پوشیدهٔ
و بر اسب ایشان سوار شدهٔ عبد الله بر ایشان این ایه را خواند که * قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده
والطیبات من الرزق * بکوای محمد که کی حرام کرده است زینت خدارا که برای بندکان بیرون
اورده است و خلق فرموده است و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را پس حضرت فرمود که بپوش
و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینترا دوست میدارد اما باید که از حلال باشد و بسند
معتبر روایت کرده است که سفیان ثوری در مسجد الحرام میکذشت حضرت امام جعفر صادق عم را دید

در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره و اسبان و خانهای نفیس و امثال انها

که جامهای نفیس باقیمت پوشیده اند گفت والله که میروم واو را بر پوشیدن این جامها سرزنش میکنم پس بنزدیک حضرت امد و گفت والله یا بن رسول الله که پیغمبر مثل این جامها نپوشید و علی بن ابیطالب و هیچیک از پدرانت چنین لباس نپوشیدند حضرت فرمود که حضرت رسول در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود لهذا بر خود تنگ میگرفتند و بعد از ان وسعت بهم رسید پس سزاوار ترین اهل دنیا بصرف کردن نعمتهای خدا نیکوکاران اند پس این ایه را خواندند که قل من حرم الله زینة پس ما سزاوارتریم از دیگران باینها بعد از ان فرمود که ای ثوری این جامها که می بینی از برای لذت نفس نپوشیده ام از برای مردم پوشیده ام بعد از ان دست سفیان را گرفتند و بنزد خود کشیدند و جامۀ که بر بالا پوشیده بودند دور کردند و باو نمودند جامۀ را که ملاصق بدن ایشان بود جامۀ بسیار کندۀ بود فرمودند که این جامۀ کنده را از برای خود پوشیده ام وان جامۀ نفیس را برای زینت نزد مردم پس دست انداختند و جامۀ کندۀ سفیان بر بالای جامها پوشیده بود دور کردند جامۀ ملاصق بدنش جامۀ بسیار نرمی بود فرمود که این جامۀ بالا را تو برای ریای مردم پوشیدۀ و جامۀ نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیدۀ و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم فرمودند که روزی مزدر طواف بودم ناگاه دیدم که کسی جامۀ مرا میکشد چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری بود گفت ای جعفر تو مثل این جامها را میپوشی در چنین مکانی با ان ربطی که بعلی بن ابیطالب داری گفتم این جامۀ قرقبیست یعنی جامۀ کتانی که از مصر می اورده اند بیکدینار خریده ام و حضرت امیر المؤمنین در زمانی بودند که چیزی چند در ان زمان میتوانست کرد که در این زمان نمیتوان کرد اگر در این زمان من مثل ان جامها بپوشم میگویند که مرائیست مثل عباد و منقولست از عبد الله بن القداح که حضرت صادق عم تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند و در ان حال عباد بن کثیر رسید حضرت دو جامۀ نیکو از جامهای مرو پوشیده بودند عباد گفت که تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند این جامهای با زینت چیست که پوشیدۀ اگر از این پست تر جامها بپوشی بهتر است حضرت فرمود که وای بر تو ای عباد کی حرام کرده است زینتهائی را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است و روزیهای نیکو و پاکیزه را خدا چون نعمتی ببنده کرامت میفرماید دوست میدارد که ان نعمت را بر ان شخص ببیند و هیچ قصوری ندارد این زینت وای بر تو ای عباد من پارۀ تن پیغمبرم مرا ازار و ایذا چرا میکنی و عباد دو عبای کنده پوشیده بود و منقولست از حماد بن عثمان که نزد حضرت صادق عم بودم شخصی بان حضرت عرض نمود که شما فرمودید که علی بن ابیطالب جامهای درشت میپوشیدند و پیراهنی بچهار درهم میخریدند و می بینم شما جامهای نیکو می پوشید حضرت فرمود که علی بن ابی طالب در زمانی بودند که ان جامه بد نمینمود اگر در چنین زمانی میپوشیدند بان جامه مشهور میشدند پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل ان



زمانست اما چون حضرت صاحب الامر عم ظهور خواهد کرد جامه را بروش حضرت امیر المومنین خواهد پوشید و بسیرت انحضرت عمل خواهد فرمود و حمیری در کتاب قرب الاسناد بسند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا عم از من پرسیدند که چه میگوئی در پوشیدن رختهای خشن و درشت گفتم چنین شنیده ام که پیشتر می پوشیده اند و شنیده ام که حضرت امام جعفر صادق جامۀ نو را در اب فرو میبرده اند و میپوشیده اند فرمود که بپوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین عم جبۀ خزی بپانصد درهم میخریدند و میپوشیدند و ردای خز به پنجاه دینار میخریدند و زمستان را در اینها میگذرانیدند و چون زمستان میگذشت میفروختند و قیمتش را تصدق میفرمودند بعد از ان این ایه را خواندند که *قل من حرم زینة الله* تا اخر ایه و ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که سه چیز است که خدا مومن را بر انها حساب نمیکند طعامی که میخورد و جامۀ که میپوشد و زن صالحۀ که او را اعانت مینماید و فرج او را از حرام نگاه میدارد و در حدیث دیگر فرمود که خدا زینت و اظهار زینت را دوست میدارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد و دوست میدارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند کسی پرسید که چگونه نعمت را ظاهر گرداند فرمود که جامۀ خود را پاکیزه دارد و بوی خوش بر خود بزند و خانۀ خود را نیکو کند و ساحۀ خانه را جاروب کند حتی انکه چراغ را پیش از غروب افتاب افروختن فقر را برطرف میکند روزی را زیاده میگرداند و کلینی و غیر او بسندهای مختلف روایت کرده اند که در بصره ربیع بن زیاد شکایت نمود بحضرت امیر المومنین عم حال برادرش عاصم بن زیاد را که عبا پوشیده و جامهای نرم و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش بسبب این بسیار مغموم و محزونند حضرت او را طلبیدند چون بیامد رو ترش کردند و فرمودند که ای دشمن نفس خود شیطان خبیث ترا حیران کرده است ایا حیا از اهل خود نکردی ایا رحم بر فرزندان خود نکردی تو چنین گمان میکنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حلال کرده است و کراهت دارد که تو از انها بر داری و منتفع شوی تو نزد خدا از ان پست تری که چنین تکلیفی نسبت بتو بکند مگر خدا نفرموده است که *والارض وضعها للانام فیها فاکهة والنخل ذات الاکمام* که ترجمه اش اینست که زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید از برای انتفاع مردمان و در زمین انواع میوها هست و خرما که شکوفۀ انها در میان غلافها حاصل میشود ایا نفرموده است که *مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا یبغیان* و فرموده است که *یخرج منهما اللؤلؤ والمرجان* پس در اول بمیوها و خلق انها بر خلایق منت نهاده و در ثانی بدر یا مروارید و جواهر که از دریا بیرون می اید منت نهاده پس حضرت فرمود که بخدا سوگند که نعمت خدا را بفعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوب تر است از بیان کردن بقول و حال انکه امر فرموده است که *واما بنعمة ربك فحدث* حدیث کن بنعمتهای پروردگارت و بیان کن انها را پس عاصم گفت

که یا امیر المومنین پس تو چرا در خود شها اکتفا کردهٔ بر طعامهای ناکوار و در پوشش بر جامهای کنده
حضرت فرمودند که من مثل تو نیستم خدا واجب کردانیده است بر امامان حق که خود را بر ضعیفان و
فقیران مردم بسنجند و بروش ایشان سلوك نمایند تا بر فقیران فقر زور نیاورد چون امام خود را بمثل حال
خود بینند بحال خود راضی شوند پس عاصم عبا را انداخت و جامهای نرم پوشید و کلینی بسند معتبر
روایت کرده است که معلی بن خنیس بحضرت صادق عم کفت که اکر خلافت باشما باشد ما باشما بر فاهیت
تعیش خواهیم کرد حضرت فرمود که هیهات هیهات ای معلی اکر با ما باشد مدار بر سیاست و تدبیر در شب
با عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز بجهاد خواهد بود و پوشش ما جامهای درشت و خورش
ما طعامهای غیر لذیذ خواهد بود پس خلافت ظاهر برا از ما غصب کردند و کما نشان اینست که بر ما ستم
کرده اند و ما را بر فاهیت انداخته اند ای عزیز بدانکه احادیث در این ابواب بسیار است و احادیث
بسیار نیز در فضل سواری اسبان نفیس و نکاهداشتن غلامان زینت ایشان واقع شده است احادیث
نیز در مدح فقر و فقرا و جامهای کهنه پوشیدن و بر روی فرشهای سهل نشستن وارد شده و حضرت
رسول صم بر الاغ سوار میشدند و جامهای زبون می پوشیدند و اکر بصیرتی داری از این اخباری
که نقل شد و از معارضات و کفتکوها که در میان ائمهٔ علیه السلام و صوفیهٔ آنزمانها شده است حق را
می یابی و میدانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید باینها بودن خوب نیست و هم چنین مقید بزینتها
و رفاهیتها بودن خوب نیست بلکه اکر خدا توسعه دهد توسعه بر خود و مومنان خوبست و اکر فقیر باشد
باید بفقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد و آنچه
حاضر باشد بخورد همه را از جانب خداوند خود داند و اکر خواهد تکبر را علاج کند و کاهی برای آن
رختهای زبون بپوشد خوبست اما در صورتی که آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود مثلا در
زمانی که اعتبار در شال پوشی باشد علاج تکبر بترك شال پوشیست و در صدر اسلام که نخوت و عصبیت
باب بود و این چیزها را اعتبار نمیکردند تواضع و فروتنی در شال پوشی و کهنه پوشی بود چنانچه حضرت
رسول صم در اخر این وصیت باین معنی اشاره فرموده است که ای ابوذر در اخر الزمان جماعتی بهم خواهند
رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند و باین سبب خود را افضل از دیکران دانند پس ایشان را
لعنت میکنند ملائکهٔ اسمانها و ملائکهٔ زمین و عقل نیز حکم میکند که بنده باید فرمان بردار باشد اکر
خز و پرنیان اقا برایش بفرستد بپوشد و اکر شال فرستد بپوشد و در هر دو حال از اقا راضی باشد و بیان
خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقرهٔ شریفه که در اخر حدیث می اید خواهد شد انشاء الله
تعم * لمعهٔ هفتم * در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است بسند معتبر از حضرت
امیر المومنین عم منقول است که شستن سر دفع کثافت و چرك میکند و درد چشم را دور میکرداند و

در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است



شستن جامه غم و حزن را برطرف میکند و پاکیزکیست برای نماز و فرمود که خود را باب پاکیزه کنید از
بوهای بدی که مردم بانها متاذی میشوند و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و باحوال
خود بپردازید بدرستیکه خدا دشمن میدارد از بندکان شران قاذوره کثیف بدبویی را که در پهلوی
هر کس که بنشیند از او متاذی شود و حضرت امام رضا عم فرمود که سزاوار اینست که ادمی هر روز بوی
خوش بکند و اکر قادر نباشد یکروز بکند و یکروز ترك کند و اکر قادر نباشد هر جمعه یکبار بکند و
اینرا البته ترك نکند و حضرت صادق عم فرمود که خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب
و ناخن بیکرد و بقدری از بوی خوش خود را خوشبو کند و حضرت امام رضا عم فرمود که بوی خوش
از اخلاق پیغمبرانست و حضرت صادق عم فرمود که بوی خوش باعث قوت دلست و فرمود که یکنماز
با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی بوی خوش و فرمود که هر چیز که در بوی خوش صرف می نمایی
اسراف نیست و فرمود که حضرت رسول صم در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف میکردند و احادیث
در فضیلت طیب و انواع ان و فضل روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است و در این رساله بهمین
اکتفا می نماییم * لمعهٔ هشتم * در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترك کوشت و حیوانی نمودن است بعضی
از احادیث در این باب سبق ذکر یافت و کلینی و غیر او بسندهای معتبر از حضرت رسول و ائمه عم
روایت کرده اند که سید و بهتر طعامهای دنیا و اخرت کوشت است بسند معتبر از عبد الاعلی منقولست
که بحضرت صادق عم عرض نمود که روایت بما رسیده است از حضرت رسول صم که حق تعم دشمن
میدارد خانهٔ پر کوشت را حضرت فرمود که دروغ میکویند حضرت مذمت کوشت نفرمود مذمت خانه
کرد که در ان خانه کوشت مردم را بغیبت خورند و پدرم کوشت را دوست میداشت و بسیار تناول
میفرمود و روزی که فوت شد در استین ام ولدش سی درهم بود که برای کوشت خریدن باو داده
بود و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که کوشت خوردن در بدن کوشت میرویاند و کسی که
چهل روز کوشت را ترك کند کج خلق میشود و هر که کج خلق شود اذان در کوشش بکویید و در حدیث
دیکر فرمود که اذان در کوش راستش بکویید و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که ما
کروه انبیا کوشت را دوست میداریم و بسیار میخوریم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
حضرت رسول صم فرمود که هر که چهل روز او را کوشت میسر نشود قرض کند و بخورد که خدا قرضش را
ادا می نماید و منقولست که پیغمبری از پیغمبران بخدا از ضعف شکایت کرد وحی امد که کوشت با شیر
بخور یا با ماست و حضرت امیر المومنین عم در نامهٔ که باهل مصر نوشتند در هنکامی که محمد بن ابی بکر را
بسوی ایشان میفرستادند بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران واستدلال بایات بسیار
براینکه خدا بسبب تقوی در دنیا با ایشان نعمتها کرامت میفرماید و در اخرت ایشانرا حساب نمیکنند برانها

در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک کوشت است

فرموده اند که ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و اخرت را شریک کند با اهل دنیا در
دنیای ایشان و اهل دنیا با ایشان در اخرت شریک نیستند خدا برای متقیان حلال کردانیده است انچه
ایشانرا کافی باشد و غنی کرداند ایشانرا از دیگران چنانچه فرموده است که بگوای محمد که کیست که حرام
کردانیده است زینت و ارایشی را که خدا بیرون اورده است برای بندگان خود و کیست که حرام
کرده است روزیهای پاکیزه را بگوای محمد زینت و روزیهای طیب برای انجماعتی است که ایمان
اورده اند در زندگانی دنیا و کفار و فجار تبعیت شریک ایشانند و جمیع انها خالص است برای مؤمنان
در روز قیامت و مخصوص ایشانست و دران نشاء غیر ایشان با ایشان شریک نیستند چنین تفصیل میکنیم
و بیان می نماییم ایات خود را برای کسانی که عالمند و میفهمند بعد از ذکر این ایه حضرت فرمود که متقیان
ساکن شدند در دنیا بیهترین سکناو خوردند بهترین خوردنیها را و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای
ایشان پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان میخوردند و اشامیدند شربتهای پاکیزه را که
ایشان می اشامیدند و پوشیدند بهترین جامهارا که ایشان میپوشیدند و ساکن شدند در بهترین مسکنها
که ایشان ساکن میشدند و تزویج کردند بهترین زنانرا و سوار شدند بهترین مرکوبات و اسبانرا و
تمام لذتهای دنیارا با اهل دنیا بردند در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود و انچه از خدا
طلبند با ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ مطلب ایشانرا رد نخواهد نمود و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشانرا
در انجا کم نخواهد کرد پس ای بندگان خدا بسوی چنین امری مشتاق باشید و انرا طلب نمایید که ان
تقوی و پرهیزکاری از منهیات خداست و موجب این سعادتهاست و بدانکه در مدح شیرینیها و انواع
میوهها و اصناف گوشتها و سایر ماکولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است اما کم
خوردن بسیار ممدوح است و اخبار بسیار در مذمت بسیار خوردن که ادمی سنگین شود و از عبادت
باز ماند و انکه با سیری طعام خورده وارد شده است و حریص در اینها بودن و پیوسته طالب اینها
بودن عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است اما مقید بترک اینها بودن هم خوب نیست
و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل و قوی ضعیف شود خوب نیست زیرا که بدن الت و مطیهٔ
نفس است در جمیع احوال در تحصیل هر کمال و بدن که ضعیف شد نفس معطل میشود بلکه در عبادات
همه بر بدن بسیار زور نمی باید اورد که بسیار ضعیف شود مثل انکه شخصی در سفری اسبی داشته باشد
اگر روزی پنج فرسخ او را براه برد و در بعضی منازل هم توقفی برای قوت ان بکند چیزهای مقوی
بان بخوراند او را بمنزل میرساند و اگر در یکروز انرا سی فرسخ یا چهل فرسخ براند در همان روز از کار
می ماند و بمنزل نمیرسد چنانچه بسند معتبر از حضرت باقر عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که این
دین متین و محکم است پس سیر کنید و قطع مسافت ان نمایید برفق و مدارا و همواری و بسیار بار



عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه طبع بندگان خدا کنید پس از بابت کسی باشید
که مرکوب خود را انقدر براند که باز ماند و نه سفر را قطع کرده باشد و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد
و حضرت صادق عم فرمود که عبادات خدا را مکروه نفس خود مکنید و در حدیث دیگر فرمود که پدرم
روزی بر من گذشت در اوایل سن و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم
و عرق از من میریخت فرمود که ای فرزند خدا بندهٔ را که دوست میدارد داور را داخل بهشت میکند و
باندک عملی از او راضی میشود و در این باب احادیث بسیار است و ایضا باید عقل را سخیف و ضعیف
نکنند بترک حیوانی و مثل انها زیرا که مدار تمیز امور بر عقلست و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل
باطل را میخورد چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار باین بود و ظاهرا که شیطان این عبادت ترک گوشت
و حیوانی را که مخالف طریقهٔ شرعست از برای همین برای بعضی از مبتدعین صوفیه مقرر ساخته است
که چون چهل روز در سوراخی نشستند و عقل و قوی را ضعیف کردند اوهام و خیالات بر عقل
ایشان مستولی میشود و از راه وهم چیزها در خیال ایشان هم میرسد از بابت کسی که بمرض سرسام مبتلا
باشد و باعتبار ضعف عقل گمان میکنند که کمالیست و انچه پیر با ایشان گفته است چون پیوسته در ان
سوراخ تاریک همین معنی در نظر شانست بتدریج باز دیاد قوت وهمی و ضعف عقل حالی ایشان میشود
و بیرون که امدند اگر پیر میگوید که دیشب پنج مرتبه بعرش رفتم تصدیقش میکنند بدون بینه و برهان
و اینها همه از ضعف عقلست و بدانکه حدیثی از حضرت رسول صم منقولست که هر که در چهل صباح
عمل خود را از برای خدا خالص کرداند خدا چشمهای حکمت را از دلش بر زبانش جاری کرداند و
در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص
کرداند یا چنین فرمود که هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز خدا او را زاهد کرداند در دنیا و او را
بدردو دوای دنیا بینا کرداند و حکمت را در دل او جا دهد و زبان او را بحکمت گویا کرداند بعد از
ان حضرت ایهٔ خواندند که ترجمه اش اینست که انان که گوساله را خدای خود اخذ کردند عنقریب بایشان
خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار خود ایشان و خواری در زندگانی دنیا و چنین جزا میدهیم
جماعتی را که افترا بر خدا می بندند پس فرمود که هر صاحب بدعتی را که بینی البته ذلیل و خوار است
و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت می بندد البته ذلیل و بیمقدار است و صاحبان بدعت از روی
جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده اند در برابر اهل حق و نمیدانند که این هیچ دخلی بمطلب ایشان
ندارد زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی اخلاص عمل انست که از شوایب ریا عمل را پاک کرداند و
سعی کند که انچه از او صادر شود از اعمال و افعال و اقوال او همه موافق رضای الهی باشد و نیت او
در این عملها مشوب بغرضهای فاسد نباشد بلکه عملهای مباحش را همه بنیت عبادت کند مثل انکه

اکر به بیت الخلا رود باخود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد
عبادت را باحضور قلب کند و باین نیت ان عمل عبادت میشود اکر در نیت صادق باشد واکر ببازار
رود برای این رود که خدا فرموده است که ببازار روم و طلب روزی بکنم برای فرمودهٔ خدا میروم
و هم چنین در جمیع کارها و اخلاص از برای خدا وقتی میشود که کاری را که خدا فرموده باشد از برای
خدا بکند و اکر نه اکر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است پس اول باید
دانست که کدام کار را خدا میخواهد و اخران کار را از برای خدا کرد و در فصلهای پیش این معنی راٴ
واضح ساختیم پس لفظ چهل روز بیچه کاران صاحب بدعت می اید چه ظاهر است که اکر کسی چهل روز
ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود و حضرت در اخر حدیث دو بیم که مذمت بدعت
فرموده اند اشعار باین معنی نموده اند و بعد از ان معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم میدانی که چهل
روز باان حال بودن چه بسیار دشوار است و ظاهر است که کسی که بان سعادت فایز شود که از روی
علم و دانایی عملش را برای خدا خالص کرداند و بدعت در اعمالش نباشد چشمهای حکمت بر زبانش
جاری میشود و اکر بروفق بدعت عمل کند چشمهای ضلالت بر زبانش جاری میشود از جانب شیطان
که عالم را کمراه کند و اکر در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده اند و ایشانرا داخل صوفیه
نشمرده اند چون بر طریقهٔ حق مستقیم بوده اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندکی خدا را داشته اند
مانند سلطان العلماء و المحققین و برهان الاصفیاء والکاملین شیخ صفی الدین وسید الافاضل بن طاوس
و زبدة المتعبدین ابن فهد حلی و شهید سعادتمند شیخ زین الدین رضوان الله علیهم اجمعین وغیر ایشان
از زهاد که طریقهٔ ریاضت و عبادت و بندکی بقانون شریعت مقدس نبوی داشته اند بعد از کمال
در علوم دین متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده اند و علوم حق را درس میکفته اند و بدعتی
از ایشان نقل نکرده اند لهذا ملاجامی در نفحات هیچ یك از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه
ندانسته بااینکه از افتاب مشهورتر بوده اند و از اثار اولاد امجاد و تصانیف ایشان عالم منور کردیده و
تاقیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور است و در ترویج دین ائمهٔ اثنا عشر صلوات الله
علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند و انجماعت دیکر از صوفیهٔ باطل برخلاف
ایشان در خرابی دین سعیها کردند و شنیدی که صفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه
باائمه چه معارضات کردند و بعد از عصر ائمهٔ پیوسته باعلمای دین اثنی عشر معارضها و مجادلات
میکرده اند واکنون هم میکنند امید که خدا جمیع طالبان حق را براه حق هدایت نماید بمحمد واله الطاهرین
* لمعهٔ نهم در بیان حرمت غناست بدانکه در حرمت غنا میان علمای شیعه خلافی نیست و شیخ طوسی و
علامه وابن ادریس رحمه الله همه نقل اجماع کرده اند بر حرمتش همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است

در بیان حرمت غناست



حرمت غنا و در میان سنیان خلافیست بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام میدانند و بعضی از صوفیهٔ
ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته اند واحادیث در باب حرمت ان بسیار است وظاهر بعضی
احادیث انست که از کناهان کبیره است چنانچه کلینی بسند صحیح وسند حسن از حضرت صادق عم روایت
کرده است در تفسیر این ایه که حق تعالی مدح میفرماید جمعی را که حاضر نمیشوند نزد قول زور یعنی کفتار
باطل فرمود که مراد غناست و بسند حسن از امام محمد باقر عم منقولست که غنا از جملهٔ کناهانیست که خدا
بر انها وعید اتش فرموده است و بعد از ان این ایه را خواندند که * و من الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهین * که ترجمه اش اینست که از مردمان
کسی هست که میخرد سخن لهو و باطل و غافل کنندهٔ از خدا را تا کمراه سازد مردم را از راه خدا بنادانی
و استهزا میکند براه خدا و دین حق برای ان کروه مهیا شده است عذابی خوار کننده و در احادیث دیکر
وارد شده است که کناه کبیره انست که خدا وعید اتش بران کرده باشد پس معلوم میشود که غنا از کناهان
کبیره است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت فرمود که غنا داخل است در انچه خدا
فرموده است که * و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله * و بسند صحیح از حضرت
صادق عم منقولست که خانهٔ که در ان غنا میکنند ایمن نیست ان خانه از نزول بلاهای دردناك و دعا در
انجا مستجاب نمیشود و ملك داخل انخانه نمیکردد و بسند صحیح مرویست که ریان بن الصلت از حضرت امام
رضا عم پرسید که هشام بن ابراهیم از شما نقل میکند که شما رخصت فرموده اید در شنیدن غنا حضرت
فرمود که دروغ میکوید ان زندیق او از من پرسید من باو کفتم که شخصی از حضرت امام محمد باقر سوال
نمود از غنا حضرت فرمود که اکر حق و باطل متمیز شود غنا در کدام طرف خواهد بود ان شخص کفت که در
طرف باطل فرمود که درست حکم کردی و بسند معتبر از امام جعفر صادق عم منقولست که فرمود که مجلس
غنا مجلسیست که خدا نظر رحمت بسوی اهل ان مجلس نمیکند و غنا داخلست در ان ایه که * و من الناس
من یشتری لهو الحدیث * و بسند صحیح از مسعدة بن زیاد منقولست که در خدمت حضرت صادق عم
بودم شخصی عرض نمود که پدر و مادرم فدای تو باد من داخل بیت الخلا میشوم و همسایکان دارم که
ایشان کنیزان دارند که غنا میکنند و عودمی نوازند و بسیار من طول میدهم نشستن را از برای استماع
اواز ایشان حضرت فرمود که چنین مکن انشخص کفت که من بپای خود برای این نمیروم همین میشنید نیست
که بکوش خود میشنوم حضرت فرمود که توبه کن مکر نشنیدهٔ که خدا میفرماید که کوش و چشم و دل
از همهٔ ایشان سوال خواهند کرد کفت والله که کویا که هرکز این ایه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی
و بعد از این دیکر بان عمل عود نخواهم کرد و الحال استغفار و توبه میکنم حضرت فرمود که برخیز و غسل
بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی چه بسیار بد بود حال تو اکر بر انحال میمردی و خدا را

شکر کن و از خدا طلب که توبه ات را قبول کند و توبه کن از جمیع بدیها و از هر چه خدا اظهار نمیخواهد که خدا چیزی را که قبیح است نمیخواهد و نهی فرموده است و قبیح را اماهلش بکذارد که هر فعلی را اهلیست که ان فعل مناسب ایشانست از حضرت صادق عم منقولست در تفسیر این ایه که * فاجتنبوا الرجس من الاوثان واجتنبوا قول الزور * اجتناب نمایید از رجس و پلیدی که ان بتانست و اجتناب کنید از قول زور و کفتهٔ باطل فرمود که مراد از قول زور غناست در حدیث دیکر فرمود غنا اشیانهٔ نفاق است در حدیث دیکر وارد است که از انحضرت پرسیدند از غنا حضرت فرمود که داخل خانهٔ چند مشوید که خدا از اهل انها اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان کردانیده است و در حدیث دیکر فرمود که شنیدن لهو و غنا در دل میرویاند نفاق را چنانچه اب کیاه را میرویاند و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که بخوانید قران را بلحن عرب و صوت ایشان واحتراز نمایید از لحنهای اهل فسق و فجور و صاحبان کناهان کبیره بدرستی که بعد از من جماعتی خواهند امد که ترجیع کنند او از خود را بقران مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت قران ایشان از کردن ایشان بالاتر نخواهد رفت و دلهای ایشان برکشته و سرنکونست و دلهای جماعتی که کار ایشان خوششان می اید نیز سرنکون است علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که حضرت رسول صم برای سلمان بیان فرمود چیزهای بدی را که در اخر الزمان بهم خواهد رسید و از علامات قیامت است از انجمله فرمود که تغنی بقران خواهند کرد و بعنوان غنا خواهند خواند و از حضرت صادق عم پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده فرمود که خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است و تعلیم کردن ایشان کفر است و کوش کردن خوانندکی ایشان نفاقست و در حدیث دیکر فرمود که زن غنا کننده ملعونست و هر که کسبش را میخورد ملعونست و در کتاب عیون اخبار الرضا روایت کرده است که از حضرت امام رضا عم پرسیدند از شنیدن غنا حضرت فرمود که اهل حجاز جایز میدانند و ان باطلست و لهواست نشنیدهٔ که خدا میفرماید در مدح جماعتی که چون بلغو میکذرند کریمانه و بزرکانه میکذرند و کوش نمیدهند و از حضرت امام رضا عم بسند معتبره منقولست که هر که نفس خود را منزه کرداند از غنا و نشنود انرا پس بدرستیکه در بهشت درختی هست که خدا بادها را امر میفرماید که ان درخت را حرکت دهند پس از ان صدای خوشی خواهد شنید که هرکز نشنیده باشد و کسی که غنا شنیده باشد انرا نخواهد شنید علی بن ابراهیم بسند صحیح از عاصم بن حمید روایت کرده است که بحضرت صادق عم عرض نمودم که سوالی میخواهم بکنم حیا مانع میشود ایا در بهشت غنا خواهد بود فرمود که در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر میفرماید که میوزند و ان درخت را بنغمهٔ چند مترنم میسازند که خلایق بخوبی ان نغمها هرکز صدایی نشنیده باشند بعد از ان فرمود که ان عوض و ثواب کسیست که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است



که غنا مورث نفاق است و باعث فقر میشود بسند دیکر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بسیار کوش دادن بغنا باعث فقر و پریشانیست بسند معتبر روایت کرده است که از حضرت صادق عم سوال کردند از معنی قول زور که خدا از ان نهی فرموده است فرمود که از جملهٔ قول زور است انکه شخصی بکسی که غنا کند کوید که احسنت خوب خواندی احادیث دیکر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از انچه مذکور شد هم کافیست و بدانکه اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده اند بترجیع او ازی که شنونده را بطرب اورد و ترجیع را تفسیر کرده اند بتکریر و حرکت دادن او از در کلو و طرب را کفته اند که ان حالتیست که ادمی را از خوشحالی و از اندوه حاصل میشود و بعضی از لغویین و علما محض ترجیع اکتفا کرده اند و بطرب اوردن را در ان اخذ نکرده اند و غنا در فارسی سرود را میکویند و جمیع خوانندکیها را در فارسی سرود میکویند و در میان عرب الحال هم میشنویم که کسی را که میخواهند بکویند خوانندکی کن میکویند تغن یعنی غنا بکن پس ظاهر شد از انچه کذشت که هر خوانندکی که در ان تحریر او از باشد و اینکس را بحزن یا فرح اورد حرام است مکر انچه استثنا خواهد شد و اکر بطرب هم نیاورد بمذهب جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهرا نمی باشد زیرا که مطربی که کفته اند مراد اینست که ان نوع از او از شانش این باشد که بطرب اورد اکرنه کاه باشد که کسی بهم رسد که از هیچ او ازی بطرب نیاید چنانچه اکر عسل را تعریف کنند که چیز شیرینیست که ادمی از ان محظوظ و ملتذ میشود اکر بندرت کسی را عسل بد اید خلل در ان تعریف ندارد بلی یکقسم از او از هست که اصل جوهر او از خوشی دارد پس اکر قران را از استه بخواند و تحزینی در صوت بکنند که در صدا حزنی بهم رسد اما تکریر او از و تحریر در ان نباشد ان ظاهرا غنا نیست و اینکه در بعضی احادیث وارد شده است که قران را بحزن بخوانید بر این معنی محمولست و هم چنین احادیثی که دلالت دارد بر اینکه ائمه عم بحزن تلاوت میفرموده اند و در بعضی احادیث که وارد شده است که ترجیع او از بکن بقران یا ان احادیث معارض مقاومت نمیتواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علمای ماندیده ایم که قران را در باب غنا استثنا کرده باشد و بدانکه اکثر علما حدی خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند و چون در مستندش ضعفی هست بعضی از علمای ما انرا نیز حرام میدانند و هم چنین خلافست در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان و مردان در میان ایشان داخل نشوند و جمعی از علما انرا حلال دانسته اند و ابن ادریس و علامه در تذکره این را نیز حرام دانسته اند ولیکن حلیتش حدیث معتبر دارد و هم چنین نوحهٔ زنان در ماتمها اکر دروغ نکویند تجویز کرده اند اکثر علما و احادیث دارد و شیخ علی علیه الرحمه ذکر کرده است که بعضی از علما مرثیهٔ حضرت امام حسین عم را جایز دانسته اند بتحریر خواندن و احتیاط در دین انست که از همهٔ اینها اجتناب نماید بمقتضای عموم احادیث بسیاری که کذشت * لمعهٔ

در بیان ذکرات

دهم * در بیان ذکر است بدانکه ذکر در لغت یاد کردن است و یاد کردن خدا انواع دارد اول یاد خداست
در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب ان شود و خدا را بیاد اورد و برای خدا ترک ان نماید دویم یاد
خداست در وقت طاعات که خدا را بیاد اورد و بسبب ان مشقت طاعت بر او اسان شود و بجا اورد سیم
یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت که وفور نعمت او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر ان بجا اورد
چهارم یاد خداست در هنگام بلا و محنت که در ان حالت بخدا تضرع نماید و بر ان بلا صبر کند پنجم ذکر
الهیست بدل که تفکر در صفات کمالیهٔ الهی و در الا و نعمای او بکند و تفکر در دین حق و معانی قران
و احادیث رسول و اهل بیت عم و تفکر در امور اخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که
خدا فرموده است اینها همه ذکر الهیست ششم ذکر بزبان است و ان انواع دارد مثل مذاکرهٔ علوم حق و ایات
و اخبار و درس گفتن و ذکرانچه سابقا مذکور شد و فضایل اهل بیت را بیان کردن و قران خواندن و دعا
خواندن و اسمای الهی که از شارع متلقی شده است مداومت نمودن اما باید که بادابی باشد که پسندیدهٔ
شارع است و بعنوان بدعت نباشد و دل اگاه باشد از انچه بر زبان جاری میگردد و براین مضامین
احادیث متواتره وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که اطاعت خدا
میکند یاد خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد و هر که معصیت خدا میکند
خدا را فراموش کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد و بسندهای معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که دشوارترین اعمال سه چیز است انصاف دادن برای مردم از نفس خود
که از برای مردم از نفس خود نه پسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم میپسندی و با برادران
موءمن مواساة نمودن در مال و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن و ذکر خدا بر همه حال کردن
نه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا
فرموده باشد بجا اوری و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد ترک نمایی و در حدیث
دیگر فرمود که در توریة نوشته است که ای فرزند ادم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا ترا یاد کنم در هنگام
غضب خود حضرت امام موسی عم فرمود که هیچ چیز شیطان و لشکر او را مجروح و خسته نمیکند مثل زیارت
برادران موءمن از برای خدا و بدرستیکه دو موءمن که بایکدیگر ملاقات میکنند و خدا را یاد مینمایند
و بعد از ان فضایل ما اهل بیت را یاد میکنند گوشتهای روی شیطان تمام میریزد و از بسیاری المی که
باو میرسد بفریاد می اید که ملائکه اسمانها و خازنان بهشت حال او را می یابند و بر او لعنت میکنند و
هیچ ملک مقربی نمیماند مگر انکه او را لعنت میکند پس بر زمین می افتد وامانده و رانده شده و بسند
معتبر از حضرت امیر الموءمنین صلوات الله علیه منقولست که صبر دو صبر است یکی صبر در هنگام مصیبت
و ان نیکو و جمیل است و بهتر از ان صبر بر ترک چیزهائیست که خدا احرام گردانیده است و ذکر خدا دو



ذکر است یکی ذکر در هنگام مصیبت و بهتر از ان یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از ان
گردد و حضرت صادق عم فرمود که هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند و ما را یاد نکنند
ان مجلس در قیامت باعث حسرت ایشان خواهد بود پس فرمود که یاد ما از جملهٔ ذکر خداست و یاد دشمنان
ما از جملهٔ شیطانست و در حدیث دیگر فرمود که صاعقه نمیرسد بکسی که ذکر خدا کند پرسیدند که ذاکر
کیست فرمود که کسی که صد ایه از قران بخواند چون حقیقت ذکر معلوم شد بدانکه دو نوع ذکر در
میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعتست و بهترین عبادات میدانند و خلاصهٔ اوقات عمر خود را در
انها ضایع میکنند و مردم را گمراه میگردانند اول ذکر جلی ان مشتمل بر چند چیز است اول انکه این نحو
عبادت از شارع متلقی نشده است و در ایات و اخبار کیفیت ذکر جلی بر خلاف این وارد شده است
زیرا که حق سبحانه و تعم فرموده است که * ادعوا ربکم تضرعا و خفیة انه لا یحب المعتدین * یعنی بخوانید
پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی بدرستیکه حقتعم دوست نمیدارد دانا را که از حد اعتدال
بیرون میروند و جای دیگر میفرماید که * و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خفیة دون الجهر من القول
بالغدو و الاصال و لا تکن من الغافلین * که ترجمه اش اینست که یاد کن پروردگار خود را در خاطر
خود از روی زاری و ترس و پست تر از بلند گفتن در اول روز و اخر روز و مباش از جملهٔ غافلان
و نقل کرده اند که حضرت پیغمبر صم شنید که جمعی فریاد بر اورده اند بتکبیر و تهلیل ایشان را منع بلیغ
نمود و فرمود که بدرستیکه ندا نمیکنید کسی را که نشنود یا دور باشد و با سانید صحیح منقولست از حضرت
صادق عم که حضرت موسی از خداوند خود سوال نمود که ای پروردگار من تو نزدیکی بمن که بروش
نزدیکان با تو راز گویم یا دوری که چون ترا خوانم بلند بخوانم خطاب رسید که من همنشین انکسی ام که
مرا یاد میکند یعنی فریاد در کار نیست بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که شیعهٔ ما جماعتی
اند که در خلوت و پنهانی خدا را بسیار یاد میکنند و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که حق سبحانه
و تعالی میفرماید که هر که مرا اهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه یاد کنم و بسند معتبر از حضرت
امیر الموءمنین عم منقولست که هر که خدا را در پنهانی یاد کند پس خدا را بسیار یاد کرده است بدرستیکه
منافقان خدا را اشکارا ذکر میکردند و در پنهان ذکر نمیکردند خدا در وصف ایشان فرمود که بریای
مردم کار میکنند و یاد خدا نمیکنند مگر اندکی و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که ذکری که ادمی در خاطر
خود بکند ثواب انرا بغیر از خدا کسی نمیداند از بزرگواری ان ذکر پس از این ایات و احادیث معلوم
شد که باین نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن در شرع پسندیده نیست و در تعریف بدعت دانستی
که این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و بعنوان عبادت کردن بدعت است *
دویم * انکه تحریرها و غنا میکنند و ذکر را بتصنیفها بر میگردانند و در میان ان اشعار عاشقانه و ملحدانه

بنغمه و ترانه میخوانند و این باجماع علمای ما حرام است چنانچه دانستی درباب غنا قطع نظر از اعمال شنیعهٔ
که در ضمن ان میکنند از دست بر دست زدن بنغمه واصول خدا کفار را در قران بان مذمت فرموده است
ورقص کردن که شرعا مذموم است وعقل همه کس حکم بقباحت ان میکند * ششم * انکه این اعمال را در
مساجد میکنند و شعرخواندن در مسجد مذموم است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که فرمود که اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر میخواند بگویید باو که خدا دهنت را بشکند مسجد را
برای قران خواندن ساخته اند و ایضا نهی کرده اند از اواز بلند کردن در مسجد و در اکثر ایشان این
اعمالرا در شب و روز جمعه واقع میسازند و شعرخواندن در شب جمعه مطلقا مکروهست و در روز
جمعه نیز مکروهست چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هر که در روز جمعه یک
بیت شعر بخواند نصیب و بهرهٔ او از ثواب ان روز همان بیت خواهد بود و چون بایشان میگویی که این
اعمال بدعت و تشریعست جواب میگویند که ما را از این قرب دیگر حاصل میشود و فریادها میکنند و
مانند حیوانات کف میکنند و اینرا در نظر عوام کالانعام از کمالات خود مینمایند و درباب قرب بیشتر معلوم
شد که این چیزها نیست که ما بوهم خود یابیم و راه قرب منحصر است در راه متابعت شرع و ان حرکاتی که
از ایشان صادر میشود و حالش نام میکنند بر چند قسم است یک قسم انست که خیالات باطله در نفس
ایشان از عشق مجاز هست این صداهای خوش را که شنیدند ان معنی طغیان میکند و باعث اضطراب
ایشان میشود و ان خصوصیتی بایشان ندارد در مجلس شراب وساز و تنبک هم ان شور و وجد و رقص
میباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که از ابای طاهرین خود صلوات الله علیهم
روایت فرمود که شیطان نزد انبیایی امد از زمان تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند و با ایشان
سخن میگفت و سوالها از ایشان میکرد و بحضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت روزی
حضرت یحیی باو فرمود که ای ابومره مرا بتو حاجتیست گفت که قدر تو از ان عظیمتر است که حاجت ترا رد توان
نمود انچه خواهی سوال نما که انچه فرمایی مخالفت نخواهم کرد حضرت فرمود که میخواهم که دامها و تلهای
خود را که بنی ادم را بان صید می نمایی بمن نمایی ان ملعون قبول کرد و بروز دیگر وعده کرد چون صبح
روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و ناگاه منتظر او بود دید که صورتی در برابرش ظاهر شد
رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک و طول چشمهایش در طول رویش و همچنین
دهانش در طول رویش و زقن ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد دو دست در سینه و دو
دست در دوش او رسته و پاهایش در پیش و انگشتان پایش در عقب و قبایی پوشیده و کمربندی
بر روی ان بسته و بران کمربند رشتها بالوان مختلف اویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز
و بهر رنگی رشتهٔ دران میان هست و زنگ بزرگی در دست دارد و خودی بر سر نهاده و بران خود



قلابی اویخته چون حضرت او را با این هیئت مشاهده فرمودند پرسیدند که این کمربند چیست که
در میان داری گفت این گبری و مجوسیت است که من پیدا کرده ام و برای مردم زینت داده ام فرمود که
این رشتهای الوان چیست گفت این اصناف زنان است که مردم را بالوان مختلفه و رنگ امیزیهای خود
می ربایند فرمود که این زنگ چیست که در دست داری گفت این مجموعه ایست که همه لذتها در
اینجاست از طنبور و بربط و طبل و نای و سرناها و غیر اینها چون جمعی بشراب خوردن مشغول شدند و لذتی
نمی یابند از ان من این جرس را بحرکت در می اورم مشغول خوانندگی و ساز میشوند چون صدای
انرا شنیدند از طرب و شوق از جا بدر می ایند و یکی رقص میکند و دیگری بانگشتان صدا میکند
و دیگری جامه بر تن میدرد پس حضرت فرمود که چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو میگردد
گفت زنان که ایشان تلها و دامهای منند چون نفرینها و لعنتهای صالحان بر من جمع میشود نزد زنان
میروم و از ایشان دل خوش میشوم حضرت فرمود که این خود چیست که بر سر تست گفت باین خود را
از نفرینهای صالحان حفظ میکنم فرمود که این قلاب چیست که بران اویخته است گفت باین دلهای
صالحان را میگردانم و بسوی خود میکشم فرمود که هرگز بمن یکساعت ظفر یافتهٔ گفت نه ولیکن در تو
یک خصلت می بینم که مرا خوش می اید فرمود که کدام است گفت اندکی بیشترک چیزی میخوری
در هنگام افطار و این موجب سنگینی تو میشود و دیرتر بعبادت بر میخیزی حضرت یحیی فرمود که باخدا
عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم شیطان گفت من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی را
دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم پس بیرون رفت دیگر بخدمت حضرت نیامد یکقسم دیگر انست
که از باب مکر و فریب وساختگیست چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در انحالت بر کنار بامی باشند در هنگام
اضطراب و شور خود را بطرف دیگر می اندازند و اثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است و یکقسم دیگر
مرضی است که باعتبار ترک حیوانی و ضبط نفس در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف
قلب و دماغ و مولد مواد سوداویه است حاصل میشود که باندک صدای خوشی یا صدای موحشی
با زیادتی فرحی یا زیادتی حزنی مدهوش میشوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر میشود و ان باعتبار
مرضی است که در بدن ایشان حاصل میشود و انرا بتنقیه جلاب و ترک ان بدعتها و خوردن دواهای
مقوی علاج می باید کرد و در زنان جمعی که باعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف میشود این حالات می باشد
اما فرقی که هست انست که انها کمال نمیدانند معالجه میکنند و اینها کمال میدانند و سعی در زیادتیش
میکنند و یک قسم دیگر انست که مبداش اختیاری ایشانست و اخر بی اختیار میشوند بسبب انکه گریه را
در ادمی برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در ادمی زیادتی کند بان دفع کند چنانچه عباد در
مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات این طریقه دارند و گاه هست که شوری و شوقی دارند که

از اول شب تا صباح زاری میکنند و هیچ این حالات ایشانرا رو نمیدهد زیراکه چون براه بندگی درست رفته اند شیطان بر ایشان دست ندارد و از ائمه ما صلوات الله علیهم این طریقه را نقل کرده اند و اما انجماعت میگویند که گریه کار پیره زنانست و کمال نیست و خودرا از گریه منع میکنند و خودرا بدست شوق و خیالات میدهند تا بیهوش میشوند و حرکات از ایشان صادر میشود و آخر علاجش را بگریه میکنند و اگر اول خودرا بگریه دهند بانجا منتهی نمیشود چنانچه کلینی و ابن بابویه بسند معتبر از جابر روایت کرده اند که بخدمت حضرت امام محمد باقر عم عرض نمودم که جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرانرا یاد کردند یا کسی بر ایشان خواند بیهوش میشوند و چنین می نمایند که اگر کسی دست و پای ایشانرا ببرد خبر نمیشوند حضرت فرمود که سبحان الله این از شیطانست خدا ایشانرا باین امر نفرموده است چیزی که بان مامور شده اند و بکار ایشان می اید نرمی و رقت و گریه و ترس است ای عزیز شاهدی برای بدعت بودن این اطوار از این بهتر نیست که یك کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین عم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت ایشان هرگز مطربی داشته اند و برای ایشان زمزمه میکرده است یا حلقهٔ ذکری منعقد میساخته اند یا اصحاب خودرا باین امر میکرده اند و اگر این عبادت چنین اهتمام در شان میبود چرا ایشان باصحاب خود نفرمودند بلکه بدعتها شیرین می باشد و عبادتها بر نفس گران نمی بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند که متواتر است که حضرت امام جعفر صادق فرموده است که هرکه در شب جمعه نماز جعفر بگذارد گناهانش امرزیده میشود و فضایل نامتناهی دارد از ده هزار کس یك کس بان رغبت نمیکند و اگر بقعهٔ بگذرند که چند جلف فریاد کنند که یارب من یارب مزدر حلقهٔ ایشان داخل میشوند برغبت تمام و تا صباح بر میجهند تو خود با نفس خود اندیشه نمیکنی که کدام روز نفس تو چنین راغب بخیرات بود و چرا در یك امر خیر دیگر این اهتمام را نداردا از انصاف مگذر هرگاه از اهل بیت رسالت صم قریب بهزار حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد چنانچه ابن طاوس علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است و در ان دعاها و اعمال چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشند و تو هیچیك نظر نکنی و تمام ان شب و روز را در چیزی صرف نمائی که تمام علمای عصر گویند که حرام است و خود اعتراف داشته باشی که خدا انفرموده است در روز قیامت چه عذر خواهی گفت و بچه جهت امید ثواب خواهی داشت و در هنگامی که میروی تعقیب نماز بخوانی چون اصل تعقیب سنت است چند بدعت باان ضم میکنی که مبادا از تو سنت خالصی بعمل اید و نعوذ بالله مستحق ثواب شوی زیراکه با انکه ببرکت اهل بیت رسالت صم قریب بصد هزار بیت از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد منقولست همه را ترك میکنی و اوراد فتحیه که چند سنی جمع کرده اند میخوانی که بحسب معنی رتبهٔ ندارد



و بحسب عربیت و اعراب اکثرش غلط است اخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر خدا را به از پیشوایان دین و برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای روی زمین میدانند پیغمبران ارزو میکردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعهٔ ایشان باشند ترا ننگ می اید که پیروی ایشان کنی و با زان اوراد و ابنغمه و اهنگ میخوانی که شاید غنا بعمل اید و از گناه خالی نباشد منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم امد و گفت دعائی اختراع کرده ام حضرت فرمود که اختراع خودرا بگذار انچه میگویم بخوان * دویم * ذکر خفی است و ذکر خفی بان معانی که سابقا مذکور شد خوبست و بهترین عباداتست که دل ادمی پیوسته بیاد خدا باشد بتفصیلی که گذشت اما ان نحو خاصی که ایشان اختراع کرده اند هیئات مخصوصی است و چنین هیئاتی تا بسند معتبری از شارع نرسیده باشد بعنوان عبادت کردن بدعتست چنانچه در تعریف بدعت دانستی و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه ان هیئات وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده ایم و ایشان نقل میکنند که اینرا معروف کرخی از حضرت امام رضا عم روایت کرده است و این بچند وجه باطل است * اول * انکه معروف کرخی معلوم نیست که بخدمت حضرت امام رضا عم رسیده باشد و اینکه میگویند که دربان حضرت بوده است البته غلطی باید باشد زیراکه جمیع خدمتکاران و ملازمان انحضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط کرده و سنیان متعصبی که بخدمت انحضرت تردد داشته اند و روایت حدیث میکرده اند نامشانرا ذکر کرده اند اگر این مرد دربان انحضرت میبود البته نقل میکردند * دویم * انکه پیر طریقت او را در تذکرهای داود طایی نقل کرده اند و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی بخدمت ائمه نداشته است * سیم * انکه سندی که باعتقاد ایشان باو منتهی میشود در این باب جمعی در ان سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال انها را ذکر کنیم مناسب نیست مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب الزمانم و گفت اتفاق اهل دل براین شده است و غیر او از جماعتی که همیشه تعصبات و بدعتها معروفند * چهارم * انکه از مشایخ ایشان شنیده ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی که هر طایفهٔ بیك نحوی انرا از پیران خود اخذ کرده اند و اگر منقول باشد یکی از انها منقول خواهد بود * پنجم * انکه این چنین عبادتی را که بهترین عبادات میدانید و میگویید پیش از نماز از ان قرب حاصل میشود ائمه ما چرا ضنت میکردند و همین معروف کرخی میگفتند و بیك کس دیگر از اصحاب نمیگفتند و اگر میگویید که دیگران قابل نبودند هرگاه در میان صد هزار کس از اصحاب حضرت امام رضا عم همین یك معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند پس شما چرا هر لری تعلیم می نمایید * ششم * انکه هرگاه چنین سری را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند پس از ایشان بهتر خواهد بود بلکه بایست بازای پانصد حدیث بلکه هزار حدیث که در شان سلمان وارد شده است دو حدیث هم در شان معروف وارد میشد و یك کس او را از خواص

انحضرت میشمرد * هفتم انکه بر تقدیری که این وارد شده باشد یک حدیث مجهولی خواهد بود و شرط
دین داری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند
روایت کرده باشند و ما در این باب همین اکتفا میکنیم که تطویل سخن موجب ملال است و اگر کسی خود را
از غرضهای نفسانی و وسوسهای شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا کرداند و بدیدهٔ
انصاف نظر نماید انچه در این ده لمعه بروجه اختصار بیان شد برای هدایت او کافیست و اگر پای تعصب
و عناد و لجاجت بمیان اید زیاده از این هم فایده نمیدهد چه ظاهر است که این مطلب را واضح تر از حقیت
مذهب تشیع نمیتوان کرد و اکثر مسلمانان بسبب عناد و تعصب از دیدن حقیت ان کورند و از راه تسنن
بجهنم میروند چندین برابر مسلمانان ارباب مذاهب باطله هستند که بجهنم میروند بکفر و عناد اگر شیطان
ترا فریب دهد که اکثر عالم باین راه میروند و رفته اند این دلیل بطلان نیست نه حقیت چنانچه حضرت امیر
المؤمنین عم میفرماید که وحشت مکیرید از راه هدایت بسبب کمی اهلش پیوسته اهل باطل بسیار بوده اند
و اهل حق اندکی بوده اند و حقتعم در اکثر قران قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است
حقتعم شاهد است و کفی بالله شهیدا * که این ذرهٔ حقیر را با هیچ یک از سالکان ان طریق عداوت دنیوی
نبوده و نیست از راه اعتبارات فانی مشارکتی در میان ما و ایشان نیست و در نوشتن این امور و بیان این معانی
بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست چون غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام
از فضل کریم لایزال چنین امید دارم که باین مواعظ وافیه و نصایح شافیه بسیاری از سالکان مسالک جهالت
هدایت فرماید ما و ایشان و جمیع مؤمنین را بدرجات سعادات و کمالات فایز کرداند انه علی کل شیء قدیر
در بیان مسجد رفتن
یا باذر طوبی لاصحاب الالویة یوم القیمة یحملونها فیسبقون الناس الا وهم السابقون الی المساجد بالاسحار و
غیر الاسحار یا باذر الصلوة عماد الدین واللسان اکبر و الصدقة تمحوا الخطیئة واللسان اکبر * ای ابوذر خوشا
حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت که ان علمها را بر خواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند
کرفت بدرستیکه ایشان جماعتی اند که سبقت میکیرند در دنیا برفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرهای
ابوذر نماز ستون دین است و زبان بزرکتر است یعنی انچه از زبان صادر میشود از عقاید حق و شهادتین و ذکر
خدا بزرکتر از نماز است و این اشاره است بانچه حق تعم فرموده است که * ان الصلوة تنهی عن الفحشاء
و المنکر و لذکر الله اکبر * که بتفسیر بعضی از مفسرین مراد اینست که نماز نهی و منع می نماید از کناهان و
بدیها و یاد خدا بزرکتر از نماز است و تصدق کردن محو می نماید کناهان را و زبان بزرکتر است یعنی انچه
بزبان صادر میشود از امر بخیرات و مبرات بیان علوم و حقایق بزرکتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است
بدانکه مساجد را حقتعم خانهٔ خود خوانده است خداوند عالمیان را مکان نمی باشد جاهائی را محل قرب رحمت
و خانهٔ خود مقرر فرموده اکر کسی از مخلوقی توقع احسانی دارد بخانهٔ او میرود و در مساجد رحمت و فیض سبحانی



زیاده از جاهای دیکر میباشد در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن انها در مساجد
بیشتر است چنانچه در زکوة واجب بعلانیه دادن ان بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم ریا در ادا
نمودن ریا نمیباشد و در نماز سنت و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث انست که مخفی کردن بهتر باشد
چنانچه از بعضی احادیث ظاهر میشود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است از این حدیث و از بعضی
از احادیث دیکر ظاهر میشود که نافلهٔ شب بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و ممکنست که
خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بران نمیشود با انکه نسبت بکسی
که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد و اکر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر
باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم از جبرئیل پرسیدند که کدام
یک از بقعهای زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان فرمود که مسجدها و محبوبترین اهل مسجدها
بسوی خدا انکسی است که پیش از دیکران داخل شود و بعد از دیکران بیرون رود و منقولست که
در توریة نوشته است که حقتعم میفرماید که بدرستی که خانهای من در زمین مسجدهاست پس خوشاحال
بندهٔ که در خانهٔ خود طهارت بکیرد و مرا در خانهٔ من زیارت کند بدرستیکه بر زیارت کرده شده البته
لازم است که کرامی دارد زیارت کنندهٔ خود را البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب بسوی
مسجدها میایند که در روز قیامت ایشانرا نور ساطع خواهد بود و بسند معتبر منقولست که حضرت
صادق عم فرمود که بر شما باد بدر امدن در مسجدها بدرستی که انها خانهای حقتعم است در زمین و کسی
که با طهارت بمسجد در اید خدا او را از کناهان پاک کرداند و او را از زیارت کنندکان خود
بنویسد پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعهٔ
در روز قیامت برای نماز کذارنده شهادت میدهد و حضرت رسول صم فرمود که هر که قران سخن او و
مسجد خانهٔ او باشد خدا در بهشت برای او خانه بنا کند فرمود که چون حقتعم جماعتی را می بیند که کناهان
بسیار میکنند و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست ایشان را ندا میکند که ای کروهی که معصیت
من بسیار میکنند اکر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که بجلال من با یکدیکر مهربانی میکنند و
زمین من و مسجدهای مرا بنماز خود معمور میکردانند و در سحرها استغفار میکنند از ترس من هر اینه
عذاب خود را بسوی شما میفرستادم و پروا نمیکردم و حضرت صادق عم فرمود که سه چیز در روز قیامت
بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهل ان مسجد در ان نماز نکنند و عالمی که در میان جاهلان
باشد و حرمت او را ندارند و مصحفی که غبار بران نشیند و انرا تلاوت نکنند و حضرت رسول صم فرمود
که نشستن در مسجد عبادت است مادام که غیبت مسلمانی نکنند و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که
همسایهٔ مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود در صورتی که شغلی نداشته

باشد و صحیح باشد و بسند معتبر منقولست از فضل بقباق که حضرت صادق عم فرمود که ای فضل نمی اید
بمسجد از هر قبیلهٔ مگر پیشرو ان قبیله و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب ایشان ای فضل بر نمیگردد
کسیکه بمسجد میرود بکمتر از یکی از سه چیز یا دعائی که بکند وخدا بان سبب اترا داخل بهشت گرداند
یا دعائی بکند و بسبب ان بلائی از بلاهای دنیا از او دفع شود یا برادری از برای خدا بگیرد و فرمود که
هرکه برود بسوی مسجدی از مساجد پای خود در ابر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح کویند
تا زمین هفتم و حضرت امیر المومنین عم فرمود که نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است ونماز در مسجد
جامع و بزرگ شهر با صد نماز برابر است و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است ونماز در
مسجد بازار با دوازده نماز برابر است و نماز در خانه یکنماز محسوبست واز حضرت صادق عم منقولست
که نماز در مسجد الحرام با صد هزار نماز برابر است ونماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است
و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هرکه مسجدی بنا کند خدا
خانهٔ در بهشت برای او بنا کند و حضرت صادق عم از حضرت رسول صم روایت فرمود که هرکه مسجد را
جاروب کند حقتعم ثواب یک بنده ازاد کردن برای او بنویسد وکسی که از خاک و به بدر برد بقدر
داروئی که بچشم میباشند خدا او بهرهٔ عظیم از رحمت باو کرامت فرماید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه
مسجد برادر روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و بقدر داروی چشم خاکروبه بدر برد حقتعم
کناهانش را بیامرزد و حضرت صادق عم فرمود که مسجدهای خودرا اجتناب فرمایید از خریدن و
فروختن و از داخل شدن دیوانکان و خوردسالان و فریاد زدن برای کم شده واحکام جاری کردن
و فرمود که هرکه اب دماغ را برای حرمت مسجد فرو برد و بمسجد نیندازد موجب دفع دردهای او کردد
و حضرت رسول صم فرمود که هرکه در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد پیوسته ملائکه وحاملان
عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از ان چراغ در ان مسجد باشد بدانکه احادیث بسیار در فضیلت
تصدق کردن و انواع ان وارد شده است در این کتاب بایراد چند حدیث اکتفا مینماییم حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که نیکی به پدر و مادر و خویشان و تصدق نمودن بر فقیران فقر را برطرف میکند و عمر را
زیاده میکرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع میکند و در حدیث دیگر فرمود که یک حج بکنم دوست
تر میدارم از اینکه هفتاد بنده ازاد کنم و اگر اهل یکخانه از مسلمانانرا گرسنهٔ ایشانرا سیر کردانم و عریان
ایشانرا بپوشانم و روی ایشانرا از سوال خلق نکاهدارم دوست تر میدارم از اینکه هفتاد حج بکنم حضرت
صادق عم فرمود که دوا کنید بیماران خودرا بتصدق و دفع نمایید بلاهارا از خود بدعا و روزیرا بجانب
خود فرود اورید بتصدق و بدرستیکه تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می اید که هریک مانع ان
میشوند و هیچ چیز بر شیطان کرانتر نیست از تصدق کردن بر مومن و اول بدست خدا در می اید یعنی



قبول میفرماید پیش از انکه بدست سایل در اید و حضرت رسول صم فرمود که زمین قیامت همه اتش است
بغیر از سر سایهٔ مومن که تصدق بر او سایه می افکند و حضرت صادق عم فرمود که مستحب است که بیمار
بدست خود بسایل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید و حضرت رسول صم فرمود که بامداد تصدق نمایید
که بلا از ان در نمیگذرد و از حضرت صادق عم منقولست که یهودی بر حضرت رسول صم گذشت و
گفت السام علیک یعنی مرگ بر تو حضرت در جواب فرمود که بر تو باد صحابه گفتند که بر تو سلام بمرگ کرد
و مرگ از برای تو طلبید فرمود که من نیز همانرا بر او رد کردم و امروز ماری پشت سرش را خواهد گزید و
خواهد مرد و ان یهودی هیزم کش بود پس رفت بصحرا و پشتهٔ هیزمی جمع کرد و بر پشت بست و برکشت
چون بیامد حضرت فرمود که این پشتهٔ هیزم را بر زمین گذار چون بگذاشت ماری در ان میان ظاهر شد
که چوبی را بدندان داشت حضرت پرسید که ای یهودی امروز چکار کردی گفت بغیر از این کاری
نکردم که دو کردهٔ نان داشتم و یکی را بسایل دادم و یکی را خوردم حضرت فرمود که همان تصدق
خدا ان بلارا از ان دفع کرد که چوب دهان ان مار را گرفت پس فرمود که صدقه دفع مینماید مرگهای بد را
از ادمی و حضرت صادق عم فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هرکه خواهد که خدا از او دفع نماید
نحوست روزش را باید که در ابتدای ان روز افتتاح نماید بتصدقی و هرکه خواهد نحوست شب از او
زایل کردد باید که در اول شب افتتاح نماید بتصدقی و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول
خدا صم فرمود که تصدق پنهان اتش غضب خداوند عالمیانرا فرو مینشاند و در حدیث دیگر بعمار ساباطی
فرمود که ای عمار تصدق پنهان به از تصدق اشکار است و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت
اشکار است و منقولست که حضرت صادق عم چون نماز خفتن میگذاشتند و پارهٔ از شب میگذشت انبانی
پر از نان و گوشت و زر بر دوش خود میگرفتند و بخانهای فقرای مدینه میگشتند و بر ایشان قسمت مینمود
ند و کسی انحضرت را نمیشناخت چون حضرت از دنیا رحلت فرمود و ان خیر از ایشان منقطع شد دانستند
که از انحضرت بوده است و بسند معتبر منقولست از معلی بن خنیس که شب تاری که بارشی شده
بود حضرت صادق عم از خانه بیرون امدند و متوجه ظلهٔ بنی ساعده شدند و من اهسته از عقب حضرت
روان شدم در اثنای راه چیزی از انحضرت افتاده فرمود که بسم الله خداوندا بر ما برگردان در این حال
من نزدیک امدم و سلام کردم فرمود که تو یی معلی گفتم بلی فدای تو شوم فرمود که بدست تفحص نما و انچه
بیابی بمن ده چون دست مالیدم دیدم نان بسیاری پراکنده شده است انچه می یافتم بحضرت می دادم دیدم
که انبان بزرگی پر از نان با انحضرت هست که من نمیتوانم برداشت گفتم فدای تو گردم بده من بر سر گیرم
فرمود که من سزاوارترم بیرداشتن از تو ولیکن با من بیا چون بظلهٔ بنی ساعده رسیدیم دیدم جماعتی
خوابیده اند و حضرت اهسته در زیر بالین هریک یک گرده و دو گردهٔ نان میگذاشتند تا بهمه رسانیدند

و برکشتیم پس عرض کردم که فدای تو کردم اینها حق را می شناسند و شیعه اند فرمود که اکر شیعه بودند
با ایشان مواسات میکردم در مال که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت میکردم حتی در نمك
و بدان که خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مکر انکه خزینه داری و حافظی برای ان مقرر فرموده است
بغیر از تصدق که خدا خود او را حفظ میفرماید پدرم هرکاه تصدق میفرمود چیزی را اکر در کف سایل
میکذاشت پس پس میکذاشت و میبوسید و می بویید و باز در دست او میکذاشت بدرستی که تصدق شب
فرو می نشاند غضب پروردکار را و محو میکند کناهان عظیم را و اسان میکرداند حساب قیامت را و تصدق
روز مال و عمر را زیاد میکند بدرستی که حضرت عیسی بر کنار دریا کذشت و یك کردهٔ نان از قوت
خود را در اب انداخت بعضی از حواریان کفت یا روح الله چرا چنین کردی این از قوت تو بود فرمود که
چنین کردم که جانوران دریا بخورند و ثوابش نزد خدا عظیم است و در حدیث دیکر فرمود که تصدق
باعث ادای دین و زیادتی برکت میشود و فرمود که از حضرت رسول صم سوال نمودند که کدام تصدق
بهتر است فرمود که تصدق بر خویشی که دشمنی کند و حضرت رسول فرمود که تصدق را ده برابر ثواب
میدهند و قرض را هجده برابر و صله و احسان ببرادر مومن را بیست برابر و صله رحم و اعانت خویشان را
بیست و چهار برابر بسندهای معتبر روایت کرده اند که حضرت علی بن الحسین عم انبان نان بر دوش
میکرفتند در شب بخانهای فقرا میرسانیدند و در هنکام عطا فرمودن رو را میپوشیدند که انحضرت را
نشناسند و در بعضی روایات انست که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار میبودند که
معاش ایشان بتصدق شبهای حضرت علی بن الحسین میکذشت و نمیدانستند چون حضرت بدار بقا
رحلت فرمود انها قطع شد دانستند که انحضرت می اورده اند و بسیار بود که بر در خانهای ایستادند
و انتظار می بردند چون حضرت پیدا میشد شادی میکردند که صاحب انبان امد و در کتب سنی
و شیعه روایت کرده اند که چون انحضرت را غسل میدادند بر کتف مبارك انحضرت پینها بود مانند پینه
که بر زانوی شتر میباشد از بسیاری بارهای کران که بر دوش خود بخانهٔ فقرای بردند و از برای
فقراء همسایکان در شبها اب می کشیدند و منقولست که انحضرت روزی که روزه میداشتند میفرمودند
که کوسفندی را میکشتند و پاره پاره میکردند و می پختند چون شام میشد رو را بر ان دیك میداشتند
و از بوی ان مرق قوت می یافتند پس میفرمودند که کاسهها بیاورید و انرا بر فقرا و همسایکان قسمت
می نمودند خود بر نان و خرما افطار میفرمودند * یا اباذر الدرجة فی الجنه فوق الدرجة کما بین السماء
و الارض و ان العبد لیرفع بصره فیلمع له نور یکاد یخطف بصره فیفزع لذلك فیقول ما هذا فیقال هذا
نور اخیك فیقول اخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا و قد فضل هکذا فیقال له انه کان افضل منك عمل ثم
یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی * ای ابوذر بلندی درجهٔ بهشت از درجهٔ دیکر مانند بلندی اسمان است



برزمین و بدرستی که بندهٔ نظر بجانب بالا میکند نوری از برای او لامع میکردد که از بسیاری
روشنی نزدیکست که دیدهٔ او را بربایدو کور کند پس ترسان میشود و میکوید که این چیست میکویند
که این نور فلان برادر مومن تست میکوید که ما و او در دنیا با یکدیکر عبادت میکردیم چرا در این جا
اینقدر بر من زیادتی دارد میکویند که او از تو عملش بهتر بود پس در دل او خوشنودی میکذارند که
بمرتبهٔ خود راضی باشد و الم نداشته باشد * یا اباذر الدنیا سجن المومن و جنة الکافر و ما اصبح فیها
مومن الا حزینا و کیف لا یحزن و قد اوعده الله جل ثناوه انه وارد جهنم و لم یعده انه صادر عنها
و لیلقین امراضا و مصیبات و امورا تغیضه و لیظلمن فلا ینتصر یبتغی ثوابا من الله تعالی فما یزال فیها حزینا
حتی یفارقها فاذا فارقها افضی الی الراحة و الکرامة یا اباذر ما عبد الله علی مثل طول الحزن * ای ابوذر
دنیا زندان مومنان است و بهشت کافران است و هیچ مومنی صبح نمیکند در دنیا مکر محزون و مغموم
و چکونه محزون نباشد و حال انکه خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد و وعده
نفرموده است که از ان بیرون خواهد امد و نجات خواهد یافت و در دنیا ملاقات مینماید و باو میرسد
مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را بخشم می اورد و ظلم بر او میکنند و کسی نصرت و یاری
او نمیکند و در ان مظلوم بودن امید ثواب از خدا دارد پس مومن باین جهتها در دنیا حزین است تا از
دنیا مفارقت نماید چون از دنیا بیرون رفت میرسد براحت و کرامت و نعمت ای ابوذر هیچ عبادتی از
عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه بدانکه حق سبحانه و تعالی دنیا را برای
راحت مومن خلق نکرده است و در خور مراتب ایمان بلاها و احزان بایشان میرسد و برای دانستن
حقیقت این مقال نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهلبیت رسول خدا صم کافیست و بحسب تجربه
معلوم است که هیچ چیز نفس ادمی را اصلاح نمیکند و هوا را ملایم نمیکرداند مانند بلاها و مصائب و موجب
زهد در دنیا و توجه بجناب اقدس ایزدی میکردد چنانچه حضرت رسول صم فرمود که بر بلاهای عظیم
اجر عظیم کرامت میفرمایند چون خدا بندهٔ را دوست دارد او را ببلای عظیم مبتلا میکرداند پس اکر راضی
باشد او را نزد خدا رضا و خوشنودی خواهد بود و اکر بسخط اید برای او سخط الهی خواهد بود و
عبد الله بن بکر از حضرت صادق عم پرسید که ایا مومن مبتلا میشود بخوره و پیسی و مثل این مرضها فرمود
که مقرر نکرده اند بلا را مکر از برای مومن در حدیث دیکر فرمود که خدا ایمان مومن را اکرفته است
بر این که قولش را قبول نکنند و سخنش را تصدیق ننمایند و از دشمنش انتقام نتوانند کشید و خشم
خود را فرو نتوانند نشانید مکر بفضیحت خود زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام و در حدیث دیکر
فرمود که مومن از چهار خصلت خالی نمی باشد همسایهٔ که او را ازار کند و شیطان که در مقام کمراه کردن
او باشد و منافقی که پیروی او نماید و مومنی که حسد او را برد و این اخر از همه بر او دشوار تر است

در بیان اندوه

زیرا که افترا برادمی بندد و مردم قبول میکنند بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم میفرماید
که اگر نه این بود که شرم میدارم از بندهٔ موءمن خود بر او کهنه نمیکذاشتم که عورت خود را بان ستر نماید
و بندهٔ که ایمانش کامل شد او را امتلا میکردانم بضعف قوت و کمی روزی پس اگر دلتنك شد باو
بر میکردانم و اگر صبر نمود باو مباهات می نمایم با ملائکهٔ خود و حضرت صادق عم فرمود که در کتاب حضرت
امیر الموءمنین عم نوشته است که مبتلا ترین مردم ببلاها پیغمبرانند و بعد از ایشان اوصیای ایشان پس
هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلا تر است و مبتلا میشود موءمن بقدر اعمال نیکوی خود پس هر که
ایمانش درست و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است زیرا که حقتعم دنیا را ثواب موءمن
قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است و هر که دینش سست است و عملش ضعیف است
بلایش کم است و بلا نزدیك تر است بموءمن پرهیزکار از باران بزمینها و حضرت صادق عم فرمود که اگر
موءمن در قلهٔ کوهی باشد که البته حقتعم کسی را بسوی او برمی انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب
بدهد و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم دو ملك را بسوی زمین میفرستاد در
هوا یکدیگر را ملاقات کردند یکی بدیگری گفت که بچه مطلب میروی گفت حقتعم مرا فرستاده است
بدریای ایل که یکجاری از جباران ماهی ارزو کرده ان ماهی را برانم و بدام صیادان جبار در اورم که
برای او شکار کند تا ان کافر در دنیا بمنتهای ارزوهای خود برسد پس او از دیگری پرسید که ترا بچه
کار فرستاده است گفت مرا بکاری عجیب تر فرستاده است یك بندهٔ موءمنی که روزها روزه میدارد
و شبها عبادت میکند و دعای او و صدای او در اسمانها معروفست دیکی برای افطار خود بربار کذاشته است
میروم که دیك او را سرنکون کنم تا ان موءمن بسبب ایمانش بنهایت مرتبهٔ ابتلا و امتحان برسد و حضرت
صادق عم فرمود که حقتعم دوستش را در دنیا نشانهٔ تیر بلای دشمنش کردانیده است و از سماعه منقولست
که در خدمت حضرت صادق عم بودم شخصی امد از پریشانی بانحضرت شکایت کرد حضرت فرمود که
صبر کن که عنقریب خدا فرجی میدهد پس بعد از ساعتی از ان شخص پرسیدند که زندان کوفه چگونه است
گفت بسیار تنك و بدبوست و اهلش ببدترین حالی گرفتارند فرمود که تو در زندانی و میخواهی که
در راحت و نعمت باشی مگر نمیدانی که دنیا زندان موءمن است در حدیث دیگر فرمود که خدا را در زمین
بندکان خالص هست که هیچ تحفهٔ بزمین نمیفرستد مگر انکه از ایشان باز میدارد و هیچ بلائی نمیفرستد مگر
انکه بسوی ایشان میفرستد و فرمود که خداوند هرا که دوست میدارد او را فرو میبرد فرو بردنی و ما و
شما شیعیان صبح و شام در بلائیم و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هرگاه خداوند هرا دوست دارد
غوطه میدهد او را در بلا غوطه دادنی و بر او فرو میریزد بلا را ریختنی پس دعا میکند حقتعم میفرماید که
لبیك ای بندهٔ من من قادرم که انچه میطلبی زود بسوی تو بفرستم اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از



برای تو و حضرت صادق عم فرمود که بر موءمن چهل شب نمیکذرد مگر انکه او را امری عارض میشود که
باعث اندوه او شود بسبب ان متذکر و آگاه شود در حدیث دیگر فرمود که شخصی حضرت رسول صم را
بطعامی دعوت نمود چون بخانه او در امدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری تخم کرد و ان
تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست پس حضرت از ان حال تعجب نمودند
ان شخص گفت که از این تخم تعجب میفرمایید بحق انخدائی که ترا براستی فرستاده است که هرگز نقصانی بمن
نرسیده است حضرت چون اینرا شنیدند برخواستند و از طعام او تناول نفرمودند و گفتند که هر که نقصی
باو نمیرسد خدا را در او حاجتی نیست و در او خیری نیست و بدانکه قطع نظر از این بلاها اگر موءمن در
رفاهیت و نعمت باشد دنیا سجن اوست زیرا که نسبت بنعمتها و منازلی که حقتعم در اخرت برای او مقرر
فرموده اگر تمام دنیا را باو دهند که برای او زندانست و اگر کافر بجمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد نسبت بان
عذابها که در اخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود چنانچه منقولست که حضرت امام حسن عم
با جمعی از خویشان و اصحاب با جامهای فاخر بر اسبان سوار شده براهی میرفتند در عرض راه پیر یهودی
خارکشی برخورد و گفت ای فرزند رسول پیغمبر شما گفته است که دنیا زندان موءمن و بهشت کافر است
پس چرا تو بان رفاهیت سواری و من باین محنت گرفتارم حضرت فرمود که اگر جای مرا در اخرت مشاهده
کنی میدانی که این برای من زندان است و اگر جای خود را به بینی میدانی که اینحال که داری بهشت
تست و اما انچه جناب نبوی صم فرموده اند که وعید نموده اند که وارد جهنم خواهد شد اشاره است بانکه
حقتعم میفرماید که * و ان منکم الا واردها کان علی ربك حتما مقضیا ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین
فیها جثیا * که ترجمه اش بقول اکثر مفسران انست که نیست از شما ادمیان مگر که وارد جهنم میشود و این
ورود مردمان بر جهنم بر پروردکار تو جزم و لازم است و حکم کرده شده است بران یعنی وعده ایست
که البته واقع خواهد شد پس نجات میدهیم پرهیزکاران او میکذاریم ستمکاران را در اتش در حالتی
که بزانو در امدکان باشند از شدت و هول ان و بدانکه خلافست که ورود در اینجا بمعنی دخولست
یا انکه نزد جهنم حاضر شوند یا بر روی ان کذرند بعضی را اعتقاد اینست که ورود بمعنی دخولست و
همه از موءمن و کافر داخل جهنم خواهند شد و لیکن بر موءمنان برد و سلام خواهد کردید و با ایشان ضرر
نخواهد رسانید چنانچه مفسران از جابر بن عبد الله روایت کرده اند که حضرت رسول صم فرمود که ورود
بمعنی دخولست و هیچ بر و فاجر نماند مگر انکه در دوزخ در اید و لیکن دوزخ بر موءمنان سرد و سلامت
باشد چنانچه بر ابراهیم عم بود و بعد از ان موءمنان را بیرون اورند و کافران را در ان بکذارند و بعضی
گفته اند که مراد از ورود انست که بر کنار جهنم حاضر شوند و این مضمون بسند معتبر از حضرت صادق
عم منقولست و حضرت فرمود که نمیشنوی از عرب که میکویند وارد اب بنی فلان شدیم یعنی بر کنار ان

رسیدیم نه که داخل ان شدیم و بعضی گفته اند که مراد از ورود گذشتن بر صراطست که بر روی
جهنم است و انچه حضرت فرموده اند که وعدهٔ بیرون رفتن انرا نکرده است بنابر اینست که در این ایه
متقیانرا وعدهٔ نجات فرموده است و هر مؤمنی جزم نمیتواند کرد که از جملهٔ متقیانست و اکثر مفسران متقی
را تفسیر کرده اند بمتقی از شرك و کفر والله یعلم * یا اباذر من اوتی من العلم مالا یبکیه لحقیق ان یکون
اوتی علم مالا یعمل به مالا ینفعه لان الله عز و جل نعت العلماء فقال ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی
علیهم یخرون للاذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للاذقان یبکون
و یزیدهم خشوعا یا اباذر من استطاع ان یبکی فلیبك و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن و لیتباك ان القلب
القاسی بعید من الله و لکن لا یشعرون * ای ابوذر هر کرا علمی بدهند که باعث خوف و گریهٔ او نشود
او سزاوار است باینکه علمی یافته باشد که از ان منتفع نگردد زیرا که خدای عز و جل وصف نموده است　در بیان گریستن
علما را باینکه فرموده است که انان که علم بایشان داده بودند و متصف بعلم گردیده بودند پیش از نزول
قران یعنی ایمان داشتند بکتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند بانها مانند نجاشی و اصحاب و غیر ایشان
مثل سلمان و ابوذر چون خوانده میشود قران بر ایشان می افتند بر زنخهای خود بسجده برای تعظیم امر الهی
یا بجهت شکر بر ایجاز وعدهٔ الهی که در کتب خود خوانده بودند از ارسال محمد صم و انزال قران و سجدهٔ
بر زنخ یا سجدهٔ ایشان بوده پیش از نزول قران یا مراد سجدهٔ بر روست و باین عنوان تعبیر نمودن برای
اینست که ابتدای زنخ از سایر اعضای رو بزمین نزدیك میگردد و میگویند منزه است پروردگار ما از
انکه مشرکان باو نسبت میدهند یا از خلف وعدهٔ که در کتب سابقه کرده است بدرستیکه وعدهٔ
پروردگار ما واقع است و تخلف نمیدارد و می افتند بذقنهای خود در سجده و میگریند در حالت
سجود و زیاده میگرداند شنیدن قران خشوع و فروتنی و تضرع ایشان را ای ابوذر کسیکه قادر بر گریه
باشد باید که از خوف الهی بگرید و کسیکه قادر نباشد حزن و اندوه را اشعار دل خود گرداند و خود را
بجهد بگریه بدارد بدرستیکه دل سخت با قساوت دور است از خدا و لیکن نمیدانند بدانکه
از جملهٔ صفات حمیده و خصال پسندیده رقت قلب و تضرع و گریه است و ان بکثرت یاد مرگ و عذابهای
الهی و اهوال قیامت و احتراض نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است
حاصل میشود و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدانست
چنانچه احادیث در این باب گذشت و اقرب راههای قرب بسوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه
و مناجات است و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوباتست چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
علی نقی عم منقولست که حضرت موسی در هنگام مناجات از حقتعم سوال کرد که الهی چیست جزای کسیکه
چشمان او از ترس تو گریان شود وحی رسید که ای موسی روی او را از گرمی اتش نگاه میدارم و



از خوف و فزع روز قیامت او را ایمن میگردانم و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم فرمود که
هر که چشمان او پر اشك شود از خوف الهی خدا بازای هر قطرهٔ که از دیدهٔ او میریزد قصری در بهشت
باو کرامت فرماید که مزین باشد بمروارید و جواهر و در ان قصر از نعمتهای الهی بوده باشد انچه چشم
ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد و حضرت صادق عم فرمود که بسیار است که
میان ادمی و بهشت زیاده از مابین تحت الثری تا عرش دوری هست از بسیاری گناهان پس گریه میکند
از ترس الهی و از روی پشیمانی از گناهان تا انکه نزدیکتر میشود ببهشت از پلك چشم بچشم و در حدیث
دیگر فرمود که چه بسیار کسی که بلهو و لعب خندهٔ او در دنیا بسیار باشد و در روز قیامت گریهٔ او بسیار
باشد و چه بسیار کسی که در دنیا بر بسیاری گناهان خود گرید و ترسان باشد و در روز قیامت در
بهشت شادی و خندهٔ او بسیار باشد و در حدیث دیگر فرمود که هیچ چیزی نیست مگر انکه انرا کیلی
و وزنی هست مگر قطرات اشك که قطرهٔ از ان دریاهای اتش را فرو می نشاند چون چشم کسی پر از اب
شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری ننشیند چون پر رو جاری گردد خدا ان رو را بر اتش جهنم
حرام گرداند و اگر بندهٔ در میان امتی گریه کند خدا ان امت را ببرکت ان گریه کننده رحم نماید و حضرت
باقر عم فرمود که هیچ قطرهٔ محبوبتر نیست نزد حقتعم از قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی
بیرون اید و غرض از ان غیر خدا نباشد و باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که هر دیدهٔ
گریانست در روز قیامت مگر سه چشم دیدهٔ که پوشیده شده باشد از چیزهائی که خدا حرام کرده است
و دیدهٔ که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی و دیدهٔ که گریسته باشد در دل شب از ترس حقتعم و
بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که بحضرت صادق عم عرض کردم که میخواهم بگریم و نمی اید و
بسیار است که بعضی از مردگان خود را یاد میکنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید ایا جایز است این
فرمود که بلی ایشان را یاد کن چون بگریه در امدی خدا را بخوان و در حدیث دیگر فرمود که اگر ترا گریه
نیاید خود را بگریه بدار پس اگر اشك بیرون اید مثل سر مگس به به بسیار خوبست و از حدیث دیگر
فرمود که اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی
چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بگریه
بدار اگر چه بقدر سر مگسی باشد بدرستیکه پدرم میگفت که اقرب احوال بنده بخدای عز و جل وقتیست
که در سجده باشد و گریان باشد و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که هیچ قطرهٔ نزد خدا محبوبتر نیست
از دو قطره قطرهٔ خونی که در راه خدا ریخته شود و قطرهٔ اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد
و از حضرت رسول صم منقولست که هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که
سایهٔ بغیر از او نباشد امام عادلی و جوانی که در عبادت نشو و نما کند و شخصی که بدست راست تصدق

کند و از دست چپ مخفی دارد و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده اش از خوف الهی
جاری کردد و شخصی که برادر مومن خود را به بیند و بکوید که ترا از برای خدا دوست میدارم و شخصی
که از مسجد بیرون اید و در نیت او باشد که باز بسوی مسجد بر کردد و شخصی که زن صاحب جمالی
او را بنزد یکی خود بخواند و او بکوید که من از پروردکار عالمیان میترسم * یا باذر یقول الله تبارك و تعالی
لا اجمع علی عبد خوفین و لا اجمع له امنین فاذا امنی فی الدنیا اخفته یوم القیمة و اذا خافنی فی الدنیا امنته
یوم القیمة یا باذر لو ان رجلا کان له کعمل سبعین نبیا لاحتقره وخشی ان لا ینجو من شر یوم القیمة یا باذر ان
العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیمة فیقول اما انی کنت مشفقا فیغفر له یا باذر ان الرجل لیعمل الحسنة فیتکل
علیها و یعمل المحقرات حتی یاتی الله و هو علیه غضبان و ان الرجل لیعمل السیئة فیفرق منها فیاتی الله عز
و جل امنا یوم القیمة یا باذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنة فقلت و کیف ذلك بابی انت و امی یا رسول الله
قال یکون ذلك الذنب نصب عینیه تائبا منه فارا الی عز و جل حتی یدخل الجنة یا باذر الکیس من اداب نفسه
و عمل لما بعد الموت و العاجز من اتبع نفسه و هواها و تمنی علی الله عز و جل الامانی * ای ابوذر خداوند
عالمیان میفرماید که من جمع نمیکنم بر بندهٔ خود دو خوف را و جمع نمیکنم برای او دو ایمنی را پس اکر در
دنیا از من ایمن است و خایف نیست در روز قیامت او را میترسانم و اکر از من ترسانست در دنیا او را
در روز قیامت ایمن میکردانم ای ابوذر اکر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد میباید انرا حقیر شمارد
و ترسان باشد از اینکه مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت ای ابوذر بدرستیکه بندهٔ را عرض میکنند
بر او کناهانش را در روز قیامت پس او میکوید که پیوسته ترسان بودم از این کناهان پس بسبب این
خدا او را می امرزد ای ابوذر بدرستیکه بندهٔ حسنه میکند و اعتماد بر ان میکند و کناهان میکند و حقیر
و سهل میشمارد تا انکه چون قیامت بنزد خدا می اید بر او خشمناکست و بدرستیکه شخصی کناهی میکند
و از ان میترسد و در حذر است پس در قیامت ایمن نزد خدا می اید و باك ندارد ای ابوذر بدرستیکه
کاه بندهٔ کناهی میکند و بسبب ان داخل بهشت میشود ابوذر کفت که چکونه چنین میشود پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله فرمود که ان کناه پیوسته در برابر چشمان او ست و از ان توبه میکند و از عذاب
ان بخدا میکریزد و پناه میبرد تا بسبب ان داخل بهشت میشود ای ابوذر زیرك ان کسی است که نفس
خود را بتعب دارد و کار کند از برای اهوال بعد از مرك و عاجز ان کسی است که متابعت نفس و خواهشهای
ان کند و بر خدا ارزوها کند و با متابعت هوا ارزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد از این کلمات
در بیان خوف و رجاست
قدسیه که از شجرهٔ طیبه رسالت صادر کردیده چند ثمره عارفانرا حاصل میشود * ثمرهٔ اول * خوف و رجاست
بدانکه مومن را از اتصاف باین دو خصلت چارهٔ نیست و می باید که در دل مومن خوف و رجا هردو
بر وجه کمال بوده باشد و هر یك مساوی دیکری باشد و نا امید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از



عذاب الهی از جملهٔ کناهان کبیره است و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن و خوف و مایوس بودن
بدانکه رجا عبادتست از امید داشتن برحمت الهی و طالب ان بودن و اثار صدق رجا در اعمال ظاهر میشود
پس کسی که دعوای رجا کند و ترك اعمال خیر نماید او کاذبست در ان دعوی بلکه این غرو است و از
بدترین صفات ذمیمه است مثل انکه اکر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد و کوید که من امید
دارم که این زراعت بر اید این عین سفاهت است نه رجا و امید اکر انچه زراعت ضرو راست بعمل اورد
و تخم بپاشد و اب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و کوید که امید دارم که حقتعم کرامت فرماید
امید او بجاست و در دعوای خود صادقست هم چنین در زراعتهای معنوی کسی که اعمال صالحه را
با شرایط بجا اورد و بر عمل خود اعتماد نکند و بفضل الهی امیدوار باشد او صاحب رجاست و هم چنین
در خوف اکر خوف او را باعث یاس از خدا شود و ترك عمل کند این نا امید از رحمت الهیست و در مرتبهٔ
شرکست و اکر خوف او را باعث شود که ترك محرمات کند و در عبادات اهتمام نماید این خوف صادقست
زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسانست البته از ان کریزانست و ان شق اول بمثل از بابت انست که
شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان ان کند و کوید من از ان میترسم پس کسی که راست
کوید که از عذاب الهی میترسد چرا مرتکب امری چند میشود که موجب عذابست ادمی می باید طبیب
نفس باشد و اکر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل کردد بتفکر در عقوبات
الهی و تذکر ایات و احادیث خوف خود را متذکر کرداند و اکر خوف بر او غالب شود و ترسد که باین سبب
ترك عمل نماید بایات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار کرداند و کسی توهم نکند
که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد زیرا که محل خوف و رجا یك چیز نیست که بزیادتی هر یك
دیکری کم کردد بلکه محل رجا جناب ایزدی است و او محض فضل و رحمتست و از او هیچ کونه خوف
نمی باشد و محل خوف نفس ادمی و شهوات و خواهشها و کناهان و بدیهای او ست پس ادمی از خود
میترسد و از خداوند خود امید میدارد و چندانکه در بدیها و عیوب خود تفکر می نماید خوفش زیاده
میکردد و چندانکه در فضل الهی و نعمتهای او تفکر می کند امیدش زیاده میکردد و چنانچه حضرت
سید الساجدین عم در دعاها در بسیار جائی اشاره باین معنی فرموده اند که ای مولای من هر کاه کناهان
خود را می بینم ترسان میشوم چون در عفو تو میتکرم امیدوار میشوم و بر این مضامین احادیث و ایات
بسیار وارد شده است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که لقمان فرزند خود را وصیت
فرمود که ای فرزند از خدا چنان بترس که اکر ثواب جن و انس داشته باشی ترا عذاب خواهد کرد و از او
چنان امید دار که اکر با کناه جن و انس بدرکاه او روی ترا رحم خواهد کرد بعد از ان حضرت فرمود
که پدرم میکفت هیچ مومنی نیست مکر انکه در دل او دو نور هست یکی نور خوف و دیکری نور رجا

که هر یك را که یاد بکری بسنجند بران زیادتی نمیکند و بسند معتبر از اسحق بن عمار منقولست که حضرت صادق عم فرمود که ای اسحق چنان از خدا بترس که کویا او را می بینی پس اکر تو او را نمیبینی او ترا می بیند پس اکر کمان میکنی که او ترا نمیبیند کافر میشوی و اکر میدانی که در همه حال ترا میبیند واحوال ترا میداند و در حضور او معصیت او میکنی پس او را از جمیع نظر کنند کان سهل تر شمرده و در حدیث دیکر فرمود که هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او میترساند و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز میترساند و در حدیث دیکر فرمود که هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان میباشد و هر که از خدا میترسد نفس او بدنیا رغبت نمیکند و شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که جمعی از شیعیان شما هستند که کناهان میکنند و میکویند ما امید برحمت خدا داریم حضرت فرمود که دروغ میکویند ایشان شیعهٔ ما نیستند بارزوهای نفس خود مایل شده اند و کمان میکنند که امید دارند هر که امید چیزی میدارد از برای تحصیل ان کار میکند و هر که از چیزی میترسد از ان کریزان میباشد و در حدیث دیکر فرمود که مومن در میان دو خوف میباشد ترس از کناهان کذشته که نمیداند که خدا انها را امرزیده است یا نه و ترس از ایندهٔ عمرش که نمیداند که چه کناهان و مهالك کسب خواهد کرد پس او در هیچ روزی صبح نمیکند مکر خایف و ترسان و او را اصلاح نمی اورد مکر خوف حقتعم و در حدیث دیکر فرمود که مومن با یمان فایز نمیکردد تا ترسان و امیدوار نباشد و امیدوار نمی باشد تا کار نکند برای انچه از ان میترسد و امید میدارد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حقتعم شانه میفرماید که اعتماد نکنند عمل کنندکان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من میکنند بدرستیکه اکر سعی کنند و خود را تعب فرمایند در تمام عمرهای خود در عبادت من هر اینه مقصر خواهند بود و بکنه عبادت من نرسیده خواهند بود و مستحق نخواهند بود انچه را طلب می نمایند از کرامتها و ثوابهای من و مستحق بهشت و درجات عالیه ان نخواهند بود و لیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد و امید و ار فضل من باشند و بکمان نیکی که بمن دارند مطمین شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان میشود و خوشنودی من بایشان میرسد وامرزش من جامهٔ عفو در ایشان میپوشاند بدرستیکه منم خداوند بسیار بخشندهٔ بسیار مهربان و در حدیث دیکر فرمود که در کتاب علی عم نوشته است که حضرت رسول صم در منبر فرمود که بحق خداوندی که بجز او خداوندی نیست که بمومنی خیر دنیا واخرت نمیرسد مکر بحسن ظن و کمان نیکی که بخداوند خود دارد و امیدی که از پروردکار خود دارد و حسن خلق در معاشرت مردم و ترك غیبت مومنان کردن و بحق خداوند که بجز او خداوندی نیست که خدا عذاب نمیکند مومنی را بعد از توبه و استغفار مکر بسبب کمان بدی که بپروردکار خود داشته باشد و در امید بخدا تقصیر نماید و بید خلقی با مردم و غیبت مومنان کردن و بحق خداوندی که بجز او خداوندی



نیست که هیچ بندهٔ کمانش بخدا نیکو نیست مکر انکه خدا بر وفق کمان او با او عمل می نماید زیرا که حقتعم کریم است و بدست قدرت اوست جمیع خیرات و بدیها و حیا میکند و شرم میدارد از اینکه بندهٔ مومن با او کمان نیك داشته باشد و بخلاف ظن او با او عمل نماید وامید او را باطل کرداند پس بخداوند خود کمان نیکو بدارید و بثوابهای او بطاعات و عبادات رغبت نمایید و از حضرت صادق منقولست که حسن ظن بخدا انست که امید از غیر خدا نداری و نترسی مکر از کناه خود و از حضرت رسول صم منقولست که هر کرا کناهی با شهوتی رو دهد و از ان اجتناب نماید از خوف الهی خدا بر او اتش جهنم را حرام کرداند و از فزع اکبر روز قیامت او را ایمن کرداند و انچه در قران وعده فرموده است با و کرامت فرماید چنانچه فرموده است که * ولمن خاف مقام ربه جنتان * کسیکه از مقام حساب وایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست که حقتعم با و کرامت خواهد فرمود و حضرت جعفر بن محمد صم فرمود که در حکمت ال داود وارد شده است که ای فرزند ادم چکونه بکلام هدایت متکلم میشوی و حال انکه هشیار نشدهٔ از مستی کناهان و بدیها ای فرزند ادم صبح کرده است دل تو با قساوت و تو عظمت پروردکار خود را فراموش کردهٔ اکر بپروردکار خود عالم بودی و عظمت و بزرکواری او را می شناختی همیشه از او ترسان بودی و وعدهای او را امیدوار بودی بیچاره فرزند ادم چرا یاد نمیکنی لحد خود را و تنهایی خود را در ان مکان و حضرت صادق عم فرمود که از خدا امیدوار امیدی که ترا بر معاصی جرات ندهد و بترس از او ترسی که ترا از رحمت او نا امید نکرده اند و در حدیث دیکر فرمود که خایف کسی است که خوف الهی برای او زیادتی نکذاشته باشد که سخن کوید و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود اخر بندهٔ را که حقتعم امر فرماید که باتش جهنم برند بندهٔ باشد که چون او را بجهنم برند نکاهی بعقب کند پس حقتعم فرماید که برش کردانید پس از او سوال نماید که چرا بقفا نظر میکردی کوید خداوندا من این کمان بتو نداشتم که مرا بجهنم فرستی فرماید که چه کمان بمن داشتی کوید پروردکارا کمان من این بود که کناهان مرا بیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن کردانی پس خداوند جبار تعم شانه فرماید که ای ملائکهٔ من بعزت و جلال و نعمتها و بزرکواری و رفعت شان خود سوکند میخورم که این بنده یکساعت از عمر خود کمان نیك بمن نداشته است و اکر یکساعت بمن این کمان میداشت او را باتش نمی ترسانیدم باین دروغی که میکوید او را ببهشت برید پس حضرت رسول صم فرمود که هر بندهٔ که ظن نیکو بپروردکار خود داشته باشد خدا با او بکمان او عمل میکند چنانچه حقتعم میفرماید که * ذالکم ظنکم الذی ظننتم بربکم اردیکم فاصبحتم من الخاسرین * که ترجمه اش اینست که این کمان بدیست که بپروردکار خود داریید شما را هلاك کرد پس صبح کردید از جملهٔ زیانکاران * ثمرهٔ دویم * در بیان بعضی از قصص خائفان که ذکر احوال ایشان موجب تنبه مومنان است * قصهٔ اول * کلینی بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم

در بیان بعضی از قصص خائفان

روایت کرده است که شخصی با اهلش در کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل ان کشتی
غرق شدند مکر زن انمرد که بر تختهٔ بند شد و بجزیرهٔ از جزایر بحر افتاد و دران جزیره مردی راهزن فاسقی
بود که از هیچ فسقی نمیکذشت چون نظرش بر ان زن افتاد کفت تو از انسی یا از جن کفت از انسم پس
دیکر بان زن سخن نکفت و براو چسپید و بهیئت مجامعت در امد چون متوجه ان عمل قبیح شد دید که
ان زن اضطراب میکند و میلرزد پرسید که چرا اضطراب میکنی اشاره باسمان کرد که از خداوند خود
میترسم پرسید که هرکز مثل این کار کردهٔ کفت نه بعزت خداسوکند که هرکز زنا نکرده ام کفت تو هرکز چنین
کاری نکردهٔ چنین از خدا میترسی و حال انکه باختیار تو نیست و ترا بجبر براین کار داشته ام پس من
اولایم بترسیدن و سزاوارترم بخایف بودن پس برخواست و ترک ان عمل نمود و هیچ باز زن سخن نکفت
و بسوی خانهٔ خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند و پشیمان بود از کردهای خود در اثنای راه
براهبی برخورد و با او رفیق شد چون پارهٔ راه رفتند افتاب بسیار کرم شد راهب بانجوان کفت که افتاب
بسیار کرم است دعاکن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند جوان کفت که مرا نزد خدا حسنه نیست و کار
خیری نکرده ام که جرات کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم راهب کفت من دعا میکنم تو امین بکو چنین کردند
بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایهٔ ان میرفتند چون بسیاری راه رفتند راه ایشان
جدا شد و جوان براهی رفت و راهب براه دیکر رفت و ان ابر با جوان روان شد و راهب در افتاب ماند
راهب با او کفت که ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد
بکو چکار کردهٔ که مستحق این کرامت شدهٔ جوان قصهٔ خود را نقل کرد راهب کفت که چون از خوف
خدا ترک معصیت او کردی خدا کناهان کذشتهٔ ترا امرزیده است سعی نما که بعد از این خوب باشی * قصهٔ
دویم کلینی بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق عم روایت کرده است که پادشاهی در میان
بنی اسرائیل بود و ان پادشاه قاضی داشت و ان قاضی برادری داشت که بصدق و صلاح موسوم بود
و ان برادر زن صالحهٔ داشت که از اولاد پیغمبران بود و پادشاه شخصی را میخواست که بکاری فرستد
بقاضی کفت که مرد ثقهٔ معتمدی را طلب کن که بان کار بفرستم قاضی کفت که کسی معتمدتر از برادر خود
کمان ندارم پس برادر خود را طلبید و تکلیف ان امر با و نمود او ابا کرد و کفت من زن خود را تنها
نمیتوانم کذاشت قاضی بسیار اهتمام کرد و مبالغه نمود چون مضطر شد کفت ای برادر من هیچ چیز تعلق و
اهتمام ندارم مثل زن خود و خاطر من با او بسیار متعلق است پس تو خلیفهٔ من باش در امر او و بامور او
برس و کارهای او را بساز تا من بر کردم قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت و ان زن از رفتن
شوهر راضی نبود پس قاضی بمقتضای وصیت برادر مکرر بنزد ان زن می امد و از حوایج او سوال
می نمود و بکارهای او اقدام می نمود و محبت ان زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد ان زن امتناع



و ابا کرد قاضی سوکند خورد که اکر قبول نمیکنی من بپادشاه میکویم که این زن زنا کرده است کفت انچه
میخواهی بکن من این کار را قبول نخواهم کرد قاضی بنزد پادشاه رفت و کفت زن برادرم زنا کرده است
و نزد من ثابت شده است پادشاه کفت که او را سنکسار کن پس امد بنزد زن و کفت پادشاه مرا امر کرده است
که ترا سنکسار کنم اکر قبول میکنی میکذرانم و الا ترا سنکسار میکنم کفت من اجابت تو نمیکنم انچه خواهی
بکن قاضی مردم را خبر کرد زن را بصحرا برد و کودی کند و او را سنکسار کرد تا وقتی که کمان کرد که او
مرده است باز کشت و در ان زن رمقی باقی مانده بود چون شب شد حرکت کرد و از کود بیرون امد
و بر روی خود راه میرفت و خود را میکشید تا بدیری رسید که در انجا دیرانی میبود بر در ان دیر خوابید
تا صبح شد چون دیرانی در را کشود ان زن را دید و از قصهٔ او سوال نمود زن قصهٔ خود را باز کفت دیرانی
بر ان رحم کرد او را اندرون برد و ان دیرانی پسر خوردی داشت و غیر ان فرزند نداشت مال و جمعیتی
داشت پس دیرانی ان زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مندمل شد و فرزند خود را با او داد که تربیت کند
و ان دیرانی غلامی داشت که او را خدمت میکرد ان غلام عاشق ان زن شد و با او در اویخت و کفت
اکر بمعاشرت من راضی نمیشوی جهد در کشتن تو میکنم کفت انچه خواهی بکن این امر ممکن نیست که
از من صادر شود پس ان غلام بیامد و فرزند دیرانی را بکشت و بنزد دیرانی امد و کفت این زن زنا
کار را اوردی و فرزند خود را با او دادی الحال فرزند ترا کشته است دیرانی بنزد زن امد و کفت
چرا چنین کردی میدانی که من بتو چه نیکیها کردم زن قصهٔ خود را باز کفت دیرانی کفت که دیکر نفس من
راضی نمیشود که تو در این دیر باشی بیرون رو و بیست درهم برای خرجی با او داد در شب او را از
دیر بیرون کرد و کفت این زر را توشه کن و خدا کارساز تست ان زن در انشب راه رفت تا صبح بدهی
رسید دید مردی را بردار کشیده اند و هنوز زنده است از سبب انحال سوال نمود کفتند که بیست در
هم قرض دارد و نزد ما قاعده چنان است که هر که بیست درهم قرض دارد او را بردار میکشند و تا ادا
نکند او را فرو نمی ارند پس زن ان بیست درهم را داد و انمرد را اخلاص کرد انمرد کفت که ای زن
هیچ کس بر من مثل تو حق نعمت ندارد مرا از مردن نجات دادی هر جا که میروی در خدمت تو می ایم
پس همراه بیامدند تا بکنار دریا رسیدند در کنار دریا کشتیها بود و جمعی میخواستند بر ان کشتیها سوار
شوند مرد بان زن کفت که تو در این جا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها مزد کار کنم و طعامی
بکیرم و بنزد تو اورم پس انمرد بنزد اهل ان کشتیها امد و کفت در این کشتی شما چه متاع هست کفتند
انواع متاعها و جواهر و عنبر و سایر چیزها هست و این کشتی دیکر خالیست که ما خود سوار میشویم کفت
قیمت این متاعهای شما چند میشود کفتند بسیار میشود حسابش را نمیدانیم کفت من یک چیزی دارم که
بهتر است از مجموع انچه در کشتی شماست کفتند چه چیز است کفت کنیزکی دارم که هرکز باین حسن و جمال

ندیده اید گفتند بما بفروش گفت میفروشم بشرط انکه یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر
بیاورد شما انرا بخرید که ان کنیز زنده اند و زر بمن بدهید تا من بروم اخر او را تصرف کنید ایشان قبول کردند
و کسی فرستادند خبر اورد که چنین کنیزی هرگز ندیده ام پس انزن را بده هزار درهم بایشان
فروخت و زر گرفت و چون او برفت و ناپیدا شد ایشان بنزدان زن امدند و گفتند که برخیز و بیا بکشتی
گفت چرا گفتند ترا از اقای تو خریده ایم گفت ان اقای من نبود گفتند اگر نمی ائی ترا بزور میبریم بناچار
برخواست و با ایشان بکنار دریا رفت چون بنزدیک کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن
نبودند انزنرا بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر امدند و کشتیها را روان
کردند چون بمیان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با ان جماعت همه غرق شدند
و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را بجزیره برد از کشتی فرود امد و کشتی را بست و بر گردان
جزیره برامد دید مکان خوشیست و ابها و درختان میوه دار دیدا با خود گفت که در این جزیره میباشم و از
این اب و میوها میخورم و عبادت الهی میکنم تا مرگ در رسد پس خدا وحی فرمود بپیغمبری از پیغمبران
بنی اسرائیل که در ان زمان بود که برو بنزد ان پادشاه و بگو که در فلان جزیره بندهٔ از بندگان من هست
باید که تو و اهل مملکت تو همه بنزد او بروید و بگناهان خود نزد او اقرار کنید و از او سوال کنید که از
گناهان شما در گذرد تا من گناهان شما را بیامرزم چون پیغمبران پیغام را بان پادشاه رسانید پادشاه
با اهل مملکتش همه بسوی ان جزیره رفتند و در انجا همان زن را دیدند پس پادشاه بنزد او رفت و
گفت این قاضی بنزد من امد و گفت زن برادرش زنا کرده است و من حکم کردم که او را سنگسار کنند
و گواهی نزد من گواهی نداده بود میترسم که بسبب ان جرمی کرده باشم میخواهم که برای من استغفار نمائی
زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین پس شوهرش امد و او را نمیشناخت گفت من زنی داشتم در نهایت
فضل و صلاح و از شهر بیرون رفتم و او راضی نبود برفتن من و سفارش او را ببرادر خود کردم چون
برگشتم و از احوال او سوال کردم برادرم گفت که او زنا کرد او را سنگسار کردیم و میترسم که در حق ان
زن تقصیر کرده باشم از خدا طلب که مرا بیامرزد زن گفت که خدا ترا بیامرزد بنشین و او را در پهلوی
پادشاه نشاند پس قاضی پیش امد و گفت برادرم زنی داشت و عاشق او شدم و او را تکلیف بزنا کردم
قبول نکرد نزد پادشاه او را متهم بزنا ساختم و بدروغ او را سنگسار کردم از برای من استغفار کن زن
گفت خدا ترا بیامرزد پس رو بشوهرش کرد که بشنو پس دیرانی امد و قصهٔ خود را نقل کرد و گفت
در شب انزنرا بیرون کردم و میترسم که درندهٔ او را دریده باشد و کشته شده باشد بتقصیر من گفت خدا
ترا بیامرزد بنشین پس غلام امد و قصهٔ خود را نقل کرد زن بدیرانی گفت که بشنو پس گفت خدا ترا بیامرزد
پس ان مرد دار کشیده امد و قصهٔ خود را نقل کرد زن گفت که خدا ترا بیامرزد چون او بی سبب در



برابر نیکی بدی کرده بود پس ان زن عابده بشوهر خود رو کرد و گفت من زن توام و انچه شنیدی
همه قصهٔ من بود و مرا دیگر احتیاجی بشوهر نیست میخواهم که این کشتی پر مال را متصرف شوی و مرا در این
جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم می بینی که از دست مردان چه کشیده ام پس شوهر او را گذاشت
و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند * قصهٔ سیم * ابن بابویه علیه الرحمه
بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم روایت کرده است که در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این
بود که قبر مردم را میشکافت و کفن مردگان را میدزدید پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که
بمیرد و ان کفن دزد کفن او را برباید او را طلبید و گفت من با تو چون بودم در همسایگی گفت همسایهٔ
نیکی بودی برای من گفت بتو حاجتی دارم گفت بگو که حاجت تو برآورده است پس دو کفن را بنزد او
گذاشت و گفت هر یک را که میخواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در ان
کفن کنند و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر پس ان نباش از گرفتن کفن ابا کرد و بسیار
مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت چون ان شخص مرد و او را دفن کردند نباش با خود گفت که این مرد
بعد از مردن چه میداند که من کفنش را برداشته ام یا گذاشته ام پس امد و قبرش را شکافت ناگاه صدائی
شنید که کسی بانگ بر او میزند که مکن پس او ترسید و کفن را گذاشت برگشت و بفرزندان خود گفت
که من چون پدری بودم برای شما گفتند نیکو پدری بودی گفت حاجتی بشما دارم میخواهم حاجت
مرا براورید گفتند بگو انچه فرمائی چنین خواهیم کرد گفت می خواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید چون
سوخته شوم استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد تندی اید نصف ان خاکستر را بجانب صحرا بباد
دهید و نصف دیگر را بجانب دریا گفتند چنین خواهیم کرد چون مرد انچه وصیت کرده بود بجا اوردند
در ان حال حق تعم بصحرا فرمود که انچه در تست جمع کن و بدریا فرمود که انچه در تست جمع کن پس ان
شخص را زنده کرد و باز داشت و فرمود که ترا چه باعث شد که چنین وصیتی کردی گفت بعزت تو که از
ترس تو چنین کردم حقتعم فرمود که چون از خوف من چنین کردی خصمان ترا از تو راضی میکردانم و
خوف ترا بایمنی مبدل میسازم و گناهان ترا میامرزم * قصهٔ چهارم * ابن بابویه نقل کرده است که روزی
حضرت رسول صم در سایهٔ درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی ناگاه شخصی امد و جامهای
خود را کند و در زمین گرم میغلطید و گاهی شکم خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم میمالید و میگفت
ای نفس بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است و حضرت رسول صم باو نظر میفرمود پس او جامهای
خود را پوشید حضرت او را طلبیدند و فرمودند که ای بندهٔ خدا کاری از تو دیدم که از دیگری
ندیده ام چه چیز ترا باعث بر این شد گفت ترس الهی مرا باعث این شد و بنفس خود این گرمی را چشانیدم
که بداند که عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد پس حضرت فرمود که از خدا ترسیدهٔ

انچه شرط ترسیدن است و بد دستیکه پروردکار تو مباهات کرد بتو باملائکه سموات پس باصحاب
خود فرمود که بنزدیك این مرد روید تا برای شما دعا کند چون بنزدیك او امدند کفت خداوندا جمع کن
امر همه را بر هدایت و تقوی را توشهٔ ما کردان و بازکشت ما را بسوی بهشت کردان * قصهٔ پنجم * ابن
بابویه از حضرت رسول صم روایت کرده است که در زمان پیش سه نفر براهی میرفتند در میان راه
ایشانرا باران کرفت بغاری پناه بردند ناکاه سنکی از کوه فرود امد و در غار را کرفت و راه ایشانرا مسدود
کرد یکی از ایشان کفت که والله که شمارا از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمید هد بیایید هریك از
ما عملی بدرکاه خدا عرض کنیم که خدا داند که راست میکوییم پس یکی از ایشان کفت که خداوندا
اکر تو میدانی که من مزدوری داشتم که برای من کاری کرده بود که قدری از برنج در عوض بکیرد و
مزد خود را نکرفت ناپیدا شد پس من ان برنج را برای او زراعت کردم و حاصل انرا برای او کاوها
خریدم چون مزد خود را از من طلب کرد کفتم ان کاوها از ان تست بیر کفت من از تو اندکی برنج طلب
دارم کفتم این کلها همه از حاصل ان برنج بهم رسیده است و همه مال تست و همه را بتصرف او دادم
خداوندا اکر میدانی که ان کار را از ترس تو کرده ام این بلا را از ما دفع کن پس اندکی ان سنك دور
شد دیکری کفت که خداوندا اکر میدانی که من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر کوسفندان خود
را برای ایشان و عیال خود می اوردم شبی دیر امدم و پدر و مادرم بخواب رفته بودند و اهل و عیالم
از کرسنکی فریاد میکردند و هر شب تا پدر و مادر نمیخوردند بایشان نمیدادم پس نخواستم که ایشانرا بیدار
کنم و نخواستم که پیشتر بفرزندان دهم و نرفتم که مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم
پس تا صبح با ان حال انتظار ایشان کشیدم خداوندا اکر میدانی که ان کار را از ترس تو کردم ما را فرجی
کرامت فرما پس سنك اندکی دیکر دور تر شد سیم کفت که خداوندا اکر میدانی که من دختر عمویی
داشتم و بسیار او را دوست میداشتم و خواستم او را بفریبم کفت تا صد دینار نیاوری تن در نمیدهم
پس صد دینار بهم رسانیدم و باو دادم چون راضی شد و در میان پای او نشستم کفت از خدا بترس و مهر
خدا را بناحق مشکن پس برخواستم و از صد دینار کذشتم اکر میدانی که از ترس تو کرده ام این بلا را از ما
دور کردان پس ان سنك دور کردید و بیرون امدند * قصهٔ ششم * کلینی بسند حسن از حضرت صادق
عم روایت کرده است که روزی حضرت امیر المومنین عم با جمعی از صحابه نشسته بودند شخصی بخدمت
انحضرت امد و کفت یا امیر المومنین با پسری عمل قبیحی کرده ام مرا پاك کردان و حد الهی را بر من جاری
کن حضرت فرمود که برو بخانه بلکه جنونی ترا طاری شده است که چنین سخنی میکویی تا انکه چهار مرتبه
امد و چنین اقرار کرد مرتبهٔ چهارم که ثابت شد حضرت فرمود که حضرت رسول صم در مثل تو سه حکم
مقرر فرموده است هریك را که میخواهی اختیار کن کفت ان سه حکم کدام است فرمود که بایك ضربت



شمشیر که بر کردنت بزنند یا ترا از کوهی دست و پا بسته بیندازند یا ترا باتش بسوزانند کفت یا امیر
المومنین کدام دشوار تر است فرمود که باتش سوزانیدن کفت من او را اختیار میکنم که دشوار تر است
یا امیر المومنین حضرت فرمود که مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم پس برخواست و دو رکعت نماز کذارد
و چون فارغ شد کفت خداوندا کناهی کردم که میدانی و از عقاب تو ترسیدم و بنزد وصی و پسر عم
پیغمبرت امدم و از او سوال نمودم که مرا پاك کند پس او مرا مخیر کردانید در میان سه صنف از عذاب
خداوندا من دشوار تر را اختیار کردم خداوندا از تو سوال مینمایم که اینرا کفارهٔ کناه من کردانی و مرا
باتش اخرت نسوزانی پس کریان برخواست و رفت در میان کویی که از برای او کنده بودند و اتش
بر دور ش برافروخته بودند نشست پس حضرت امیر المومنین عم با اصحاب همکی کریان شدند و حضرت
فرمود برخیز ای جوان که ملائکهٔ اسمانها را و ملائکهٔ زمین را بکریه دراوردی خدا توبهٔ ترا قبول
فرمود برخیز و دیکر چنین کاری مکن * قصه هفتم * بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی اسرائیل را مفتون خود ساخته بود
روزی بعضی از این جوان کفتند که اکر فلان عابد مشهور اینرا ببیند فریفته خواهد شد ان زن چون
این سخن را شنید کفت والله که بخانه نروم تا او را از راه نبرم پس در همان شب قصد خانهٔ ان عابد کرد
و در را کوفت و کفت ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را بروز اورم عابد ابا نمود زن کفت
که بعضی از جوانان بنی اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان کریخته ام و اکر در نمیکشایی ایشان
میرسند فضیحت بمن میرسانند عابد چون این سخن را شنید در را کشود چون زن بخانه در امد جامهای
خود را افکند چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی اختیار شد و دست باو رسانید
و در حال متذکر شد و دست از او برداشت و دیکی در بار داشت که اتش در زیران میسوخت رفت
و دست خود را در زیر دیك کذاشت زن کفت که چکار میکنی کفت دست خود را میسوزانم بجزای ان
خطائی که صادر شد پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را میسوزاند چون
بیامدند دستش تمام سوخته بود * قصه هشتم * بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که عابدی در
بنی اسرائیل بود شبی زنی مهمان او شد پس شیطان او را وسوسه کرد و هر چند بر او زور می اورد
یك انکشت از انکشتان خود را باتش میداشت تا ان خیال از نفسش بیرون میرفت و پیوسته در این کار
بود تا صبح چون صبح شد بان زن کفت که بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما * قصه نهم * از
حضرت رسول صم منقولست که زهد حضرت یحیی عم در این مرتبه بود که به بیت المقدس امد نظر کرد بعباد
و رهبانان و احبار که پیراهنها از مو پوشیده اند و کلاهها از پشم بر سر کذاشته اند و زنجیرها در کردن
کرده و بر ستونهای مسجد بسته اند چون اینجماعت را مشاهده نمود بنزد مادرش امد و کفت ای مادر از

برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بباف تا بروم به بیت المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان مادر گفت که صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و باو مصلحت کنم چون حضرت زکریا امد سخن یحیی را نقل نمود زکریا گفت که ای فرزند چه چیز ترا باعث شد است که این اراده نمائی و تو هنوز طفل خوردی یحیی گفت ای پدر مگر ندیدهٔ از من خورد سال ترکه مرگ را چشیده است گفت بلی پس زکریا بمادر یحیی گفت که انچه میگوید چنان کن پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت و پوشید و رفت به بیت المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا انکه پیراهن مو بدن شریفش را خورد پس روزی نظر کرد بیدن خود دید که بدنش نحیف شده گریست پس خطاب الهی باو رسید که ای یحیی ایا گریه میکنی از اینکه بدنت کاهیده شده است بعزت و جلال خودم سوگند که اگر یکنظر بجهنم بکنی پیراهن اهن خواهی پوشید بعوض پلاس پس حضرت یحیی گریست تا انکه از بسیاری گریه رویش مجروح شد بحدی که دندانهایش پیدا شد چون این خبر بمادرش رسید با زکریا بنزد او امدند و عباد بنی اسرائیل بگرد او برامدند و او را خبردادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است گفت من باخبر نشدم زکریا گفت ای فرزند چرا چنین میکنی من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد گفت ای پدر تو مرا باین امر کردی گفتی که در میان بهشت و دوزخ عقبهٔ هست که نمیگذرند از این عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی گفت بلی ای فرزند من چنین گفتم جهد و سعی کن در بندگی خدا که ترا بامر دیگر امر فرموده اند پس مادر باو گفت که ای فرزند رخصت میدهی که دو پارهٔ نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بپوشاند و اب چشمت را جذب نماید گفت تو اختیار داری پس ان دو پارهٔ نمد را برای او ساخت و بر رویش گذاشت و استینهایش را فشرد از اشک چنان تر شده بود که اب از میان انگشتانش جاری شد چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو بسوی اسمان کرد و گفت خداوندا این فرزند منست و این اب دیدهٔ اوست و تو از همه رحم کنندگان رحیم تری پس هرگاه که زکریا می خواست بنی اسرائیل را موعظه بگوید بجانب چپ و راست نظر میفرمود پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ نمیبرد پس روزی یحیی حاضر نبود شروع بموعظه کرد یحیی سر خود را در عبائی پیچیده امد در میان مردم نشست و حضرت زکریا او را ندید فرمود که حبیب من جبرئیل مرا خبرداد که حق تعالی میفرماید که در جهنم کوهی هست که انرا سکران مینامند و در پایین کوه وادی هست که انرا غضبان میگویند زیرا که از غضب الهی افروخته شده است و در ان وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق انست و در ان چاه تابوتها از اتش هست و در ان تابوتها صندوقها و جامها و زنجیرها و غلها از اتش هست چون یحیی اینرا شنید سر برداشت و فریاد براورد که واغفلتاه چه بسیار غافلیم از سکران برخواست و بی خبرانه متوجه



بیابان شد پس زکریا از مجلس برخواست و بنزد مادر یحیی رفت فرمود که یحیی را طلب نما که میترسم او را نه بینی مگر بعد از مرگ او پس مادر بطلب حضرت یحیی بیرون رفت تا بجمعی از بنی اسرائیل رسید ایشان از او پرسیدند که ای مادر یحیی به کجا میروی گفت بطلب فرزندم یحیی میروم که نام اتش جهنم که او شنیده رو بصحرا رفته است پس رفت تا بجوپانی رسید از ان سوال نمود که ایا جوانی را باین هیئت و صفت دیدی گفت بلکه یحیی را می خواهی گفت بلی گفت الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در اب دیده اش فرو رفته بود و سر بسوی اسمان بلند کرده میگفت که بعزت تو ای مولای من که اب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو به بینم چون مادر بیامد و نظرش بر وی افتاد بنزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را بخدا سوگند داد که با او بخانه رود پس با او بخانه رفت و مادر از او التماس کرد که ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم بپوشی که ان نرم تر است یحیی قبول نمود و پیراهن پشم پوشید مادر از برای او عدسی پخت و انحضرت تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد پس در خواب باو ندا رسید که ای یحیی خانهٔ به از خانهٔ من می خواهی و همسایهٔ به از من میطلبی چون این ندا بگوشش رسید از خواب برخواست و گفت خداوندا از لغزش من در گذر بعزت تو سوگند که دیگر سایهٔ نطلبم بغیر از سایهٔ بیت المقدس و بمادرش گفت که ای مادر پیراهن مو را بیاور مادر پیراهن را باو داد و در او اویخت که مانع رفتن شود حضرت زکریا باو گفت که ای مادر یحیی او را بگذار که پردهٔ دلش را گشوده اند و بعیش دنیا منتفع نمیشود پس برخواست یحیی و پیراهن موئین و کلاه پشمینه را پوشید و به بیت المقدس رفت با احبار و رهبانان عبادت میکرد تا شهید شد * قصهٔ دهم * ابن بابویه از عروة بن الزبیر روایت کرده است که گفت روزی در مسجد رسول صم با جمعی از صحابه نشسته بودیم پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر و اهل بیعة رضوان را ابوالدردا گفت که ای قوم می خواهید خبر دهم شما را بکسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود گفتند کیست ان شخص گفت علی بن ابیطالب چون اینرا گفت همگی رو از وی گردانیدند پس شخصی از انصار باو گفت که سخنی گفتی که هیچ کس با تو موافقت نکرد او گفت که من انچه دیده بودم گفتم شما نیز هرچه دیده اید از دیگران بگوئید من شبی در نخلستان بنی النجار بخدمت انحضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و با واز حزین و نغمهٔ دردناک میفرمود که الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر انها نعمت فرستادی و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامهٔ اعمال عظیم شد پس من از غیر امرزش تو امید ندارم و بغیر خوشنودی تو ارزو ندارم پس از پی ان صدا رفتم دانستم که حضرت امیرالمومنین است پس

در پشت درختان پنهان شدم و انحضرت رکعات بسیار نماز کذاردند چون فارغ شدند مشغول
دعا و کریه و مناجات شدند و از جملهٔ انچه میفرمودند این بود که الهی چون در عفو و بخشش تو فکر میکنم
کناه من بر من اسان میشود چون عذاب عظیم ترا بیادمی اورم بلیهٔ خطاها بر من عظیم میشود اه اکر بخوانم
در نامهای عمل خود کناهی چند را که فراموش کرده ام و تو انها را احصا فرمودهٔ پس بکویی بملائکه که
بکیرید او را پس وای بر چنین کرفته شدهٔ و اسیری که خویشان او را نجات نمیتوانند بخشید و قبیلهٔ او
بفریادش نمیتوانند رسید و جمیع اهل محشر براو رحم میکنند پس فرمود که اه از اتشی که جکرها را
بریان میکند اه از اتشی که جمیع احشار افرو میریزد اه از دریاهای افروخته از اتشهای جهنم پس بسیار
کریستند تا انکه دیکر صدا و حرکت از انحضرت نشنیدم با خود کفتم که البته خواب بر انحضرت غالب شد از
بسیاری بیداری بنزدیک رفتم که برای نماز صبح انحضرت را بیدار کنم چندانکه حرکت دادم حرکت
ننمود و بمثابهٔ چوب خشک جسد مبارکش بی حس افتاده بود کفتم انا لله و انا الیه راجعون ودویدم بجانب
خانهٔ انحضرت و خبر را بحضرت فاطمهٔ عم رسانیدم فرمود که قصه چون بود عرض کردم فرمود که والله ای
ابودردا این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو میدهد پس ابی اوردند و بر روی
انحضرت پاشیدند بهوش باز امدند و نظر بسوی من فرمودند من میکریستم فرمود که از چه میکریی
ای ابودردا کفتم از انچه می بینم که تو با خود میکنی فرمود که اکر به بینی مرا که بسوی حساب بخوانند در
هنکامی که کناهکاران یقین بعذاب خود داشته باشند و ملائکهٔ غلاظ و زبانیهٔ تندخو مرا احاطه کرده
باشند و نزد خداوند جبار مرا بدارند و جمیع دوستان در انحال مرا و اکذارند و اهل دنیا همه بر من
رحم کنند هر اینه در انروز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری براو
پوشیده نیست پس ابودردا کفت که والله که چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر صم ندیدم * ثمرهٔ سیم
* در مدح مخالفت نفس و خواهشهای ان و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدانکه نفس امارهٔ انسان
ضررش زیاده از شیطانست چنانچه حقتعالی میفرماید که حضرت یوسف عم فرمود که بدرستی که نفس
امر کننده است ببدی مکر انکه را خدا رحم فرماید و در جای دیکر میفرماید که هر که از خداوند عالمیان
و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد و نهی کند نفس را از خواهشهای او بدرستی که بهشت ماوای
اوست و در جای دیکر میفرماید که در قیامت شیطان بکمراهان خواهد کفت که مرا بر شما سلطنتی نبود
مکر اینکه شما را خواندم و اجابت من کردید پس مرا ملامت مکنید نفسهای خود را ملامت کنید و بدانکه
مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر و دشوارتر است از ان و یک ثمره از
ثمرات مجاهدهٔ با نفس جهاد با کفار است و مجاهدهٔ نفس انست که بعقل مستقیم با نفس و اراداتی که
مخالف شرع باشد معارضه نماید و باستعانت الهی و تذکر ایات و احادیث و مواعظ او را منقاد حق کرداند

در بیان مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفسانی



تابع شرع سازد مانند اسب چموشی که از ابتدا بیرو تعلیم رهوار کردانند و تحمل بارهای کران
بر ان اسان کردد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم لشکری
بجهاد فرستادند چون بر کشتند فرمودند که مرحبا بجماعتی که جهاد کوچک را بجا اوردند و جهاد بزرکتر
بر ایشان باقی مانده است پرسیدند که یا رسول الله جهاد بزرکتر کدام است فرمود که جهاد نفس پس فرمود
که بهترین جهادها کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست و از حضرت صادق
عم منقولست که فرمود که حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود چنانچه حذر میکنید از دشمنان خود
بدرستیکه هیچ چیز دشمن تر نیست از برای مرد از متابعت هواهای خودشان و درو کردهای زبانشان
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول خدا صم فرمود که حقتعالی میفرماید که بعزت
و جلال و بزرکواری و نور علو شان و رفعت مکان خود سوکند میخورم که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند
خواهش نفس خود را بر خواهش فرمودهٔ من مکر انکه امور او را متفرق میسازم و دنیا را بر او مشتبه
میکردانم و دل او را باو مشغول میکردانم و نمیرسانم باو مکر انچه از برای او مقدر کرده ام از دنیا و بعزت
و جلال و بزرکواری خودم سوکند که هیچ بندهٔ اختیار نمیکند فرمودهٔ مرا بر خواهش خود مکر انکه ملائکه را
بحفظ او موکل میکردانم و اسمانها و زمین را متکفل روزی او میکنم و تجارت هر تاجری را بسوی او
میفرستم و حضرت صادق عم فرمود که نفس را با خواهشهای خود مکذار بدرستیکه خواهش نفس در
هلاکی انست و نفس را با هوا کذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است و نفس را از خواهشهای خود باز
داشتن دوا و درمان دردهای نفس است * یا اباذر ان اول شیء یرفع من هذه الامة الامانة والخشوع
حتی لا یکاد یری خاشعا * ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته میشود امانت و خشوع است تا
انکه از هیچیک از ایشان خشوع و شکستکی و تضرع نمیتوان دید و بدانکه امانت عبارت از عفت
ورزیدن در اموال و عرض مردم است و خیانت در برابر انست و امانت اشرف صفات کمالست و خیانت
موجب نقص و وبال چنانچه بسند معتبر از امام جعفر صادق عم منقولست که حقتعالی هیچ پیغمبری نفرستاد
مکر انکه مردم را امر فرمود براستی در سخن و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکار و باسانید معتبره از
انحضرت منقولست که نظر مکنید بطول دادن رکوع و سجود مردم که این چیزیست که عادت بان کرده اند
و اکر ترک کنند وحشت بهم میرسانند و لیکن نظر کنید براستکویی و ادا کردن امانت مردم بایشان و حضرت
امام زین العابدین عم فرمود که بر شما باد بادا کردن امانت مردم بدرستیکه اکر کشندهٔ پدرم مرا امین کند
بر شمشیری که پدرم را بان کشته باشد و ان شمشیر را امین سپارد البته باو رد نمایم و حضرت صادق عم
فرمود که هر که را امین کند بر امانتی و او بصاحبش رد نماید هزار عقده از عقدهای اتش از کردن خود
کشوده است پس مبادرت نمایید بادای امانت بدرستیکه امانتی که بکسی میسپارند ابلیس صد

در بیان امانت و خشوع و خضوع

شیطانرا بر او میگمارد از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند مگر کسی
که خدا او را نگاه دارد و در حدیث دیگر فرمود که هر که حق مومنی را حبس نماید خدا در روز
قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد تا انکه نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا
ندا کند که این ظالمیست که حق خدا را حبس کرده است پس چهل روز او را سرزنش کنند پس او را
بجهنم برند و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ظلم کند بر مزدوری و مزدش را ندهد خدا ثواب
او را حبط نماید و بوی بهشت را بر او حرام کرداند با انکه بویش از پانصد سال راه شنیده میشود و کسی
که از همسایه اش یک شبر از زمین را خیانت کند و داخل خانهٔ خود کند خدا ان زمین را تا هفتم طبقهٔ
زمین طوقی کند در گردن او در روز قیامت و بان هیئت بمقام حساب در اید و فرمود که هر که خیانت کند
امانتی را در دار دنیا و بصاحبش ندهد تا مرگ او را در یابد بر غیر ملت من مرده است و خدا را که ملاقات
نماید از او خشمناک باشد و فرمود که هر که خیانتی را بخورد دود اند که این مال خیانتست کناه او مثل کناه
انکسی هست که ان خیانت را کرده است و فرمود که هر که حق مسلمانی را حبس کند و بصاحبش
ندهد خدا برکت روزی او را بر او حرام کرداند و فرمود که هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش
طلبد و او تاخیر کند و ندهد هر روز بر او کناه عشاری نوشته میشود و بسند صحیح از امام جعفر صادق
عم منقولست که هر که چیزی از مال برادر مومنش را بظلم متصرف شود و باو پس ندهد پاره از اتش
در روز قیامت برای خود کسب کرده است و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت
رسول صم فرمود که هر که مال مومنی را بغصب متصرف شود پیوسته حقتعالی از وی روی رحمت کردانیده
اعمال او را دشمن دارد و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که کرفته است بصاحبش
رد نماید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هر که ظلم کند بر کسی البته خدا او را بکیرد یا در جانش یا در
مالش و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد چون توبه کند خدا او را می امرزد و در
حدیث دیگر فرمود که ظلم بر سه قسم است ظلمی که خدا می امرزد و ظلمی که خدا نمی امرزد و ظلمی که
خدا نمیکذارد اما ظلمی که نمی امرزد ان شریک از برای او قرار دادن است و اما ظلمی که میامرزد
ظلمیست که ادمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا و اما ظلمی که نمیکذارد و نمیکذراند ان حق
الناس است که مردمان از یکدیکر میطلبند * یا اباذر و الذی نفس محمد بیده لو ان الدنیا کانت تعدل
عند الله جناح بعوضة او ذباب ماسقی الکافر منها شربة من ماء یا اباذر الدنیا ملعونة ملعون مافیها الا ما ابتغی
به وجه الله و ما من شیء ابغض الی الله تعالی من الدنیا خلقها ثم اعرض عنها فلم ینظر الیها و لا ینظر الیها
حتی تقوم الساعة و ما من شیء احب الی الله عز و جل من ایمان به و ترک ما امر ان یترک یا اباذر ان الله تبارک
و تعالی وحی الی اخی عیسی عم یا عیسی لا تحب الدنیا فانی لست احبها و احب الاخرة فانما هی دار المعاد



یا اباذر ان جبرئیل اتانی بخزائن الدنیا علی بغلة شهباء فقال لی یا محمد هذه خزائن الدنیا و لا ینقصک من
حظک عند ربک فقلت حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها اذا شبعت شکرت ربی و اذا جعت سالته یا اباذر اذا
اراد الله عز و جل بعبد خیر فقهه فی الدین و زهده فی الدنیا و بصره بعیوب نفسه یا اباذر ما زهد عبد فی
الدنیا الا انبت الله الحکمة فی قلبه و انطق بها لسانه و بصره عیوب الدنیا داءها و دواءها و اخرجه منها سالما الی
دار السلام یا اباذر اذا رایت اخاک قد زهد فی الدنیا فاستمع منه فانه یلقی الیک الحکمة فقلت یا رسول الله
من ازهد فی الناس قال من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینة الدنیا و اثر ما یبقی علی ما یفنی و لم یعد
غدا من ایامه و عد نفسه فی الموتی * ای ابوذر بحق ان خداوندی که جان محمد بدست قدرت او ست
سوکند که اکر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشهٔ یا پر مکسی کافر را در دنیا یکشربت اب نمیداد ای ابوذر دنیا
ملعونست و انچه در دنیاست ملعونست مکر چیزی که مطلب از ان رضای الهی باشد و هیچ چیز از خدا
دشمن نمیدارد مانند دنیا حقتعالی دنیا را خلق فرمود و از ان اعراض نمود و نظر لطف بسوی ان نفرمود
و نخواهد فرمود تا قیام قیامت و هیچ چیزی نزد خدا پسندیده تر و محبوبتر نیست از ایمان بخدا و ترک کردن
چیزی چند که خدا امر فرموده است بترک انها ای ابوذر حقتعالی وحی فرمود ببرادرم عیسی عم که ای
عیسی دوست مدار دنیا را بدرستیکه من انرا دوست نمیدارم و دوست دار اخرت را که بازکشت
همه بانجاست ای ابوذر جبرئیل بنزد من امد و خزینهای دنیا را برای من اورد و بر استر اشهبی سوار
بود پس کفت ای محمد اینها خزینهای دنیاست بتو میدهم و از بهرهٔ تو نزد حقتعالی و نعیم اخرت تو چیزی کم
نمیشود بسبب متصرف شدن خزاین دنیا من کفتم ای حبیب من جبرئیل مرا احتیاجی باین خزاین نیست
هرکاه که سیر میشوم پروردکار خود را شکر میکنم چون کرسنه میشوم از او سوال می نمایم ای ابوذر چون
خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را بمسایل دین خود فقیه و عالم میکرداند و رغبت او را از دنیا بر طرف
میکرداند و او را زاهد میکند و او را بعیبهای نفس خود بینا میکند ای ابوذر هیچ بندهٔ بزهد و ترک
دنیا متصف نمیکردد مکر انکه حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت میکرداند و زبان او را بحکمت
و معارف کویا میسازد و بینا و کویا میکرداند او را بعیبها و دردها و دواهای دنیا و او را سالم از کفر و معاصی
از دنیا بیرون میبرد و بخانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشتست داخل میکرداند ای ابوذر چون برادر
مومن خود را بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت بان ندارد سخن او را کوش بده که او حکمت و علوم
ربانی را بسوی تو القا میکند من کفتم که یا رسول الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است فرمود که
کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را
و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی اخرت را بر لذتهای فانی دنیا و فردا را از عمر خود حساب نکند
و خود را از مردکان شمارد در توضیح این فصل سه باب ایراد می نمائیم * باب اول * در مذمت دنیا بدانکه

در بیان مذمت دنیا

باب اول در مذمت دنیا

هر چند بدیها و عیبهای دنیا ازان ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد اما چون شیطان در نظر عالمیان
او را مزین ساخته است و غفلت عقل و مشاعر را از ملاحظهٔ قبایح ان صرف نموده است ذکر بعضی از
مواعظ و امثال که از مقربان بارگاه ذو الجلال وارد شده است موجب بیداری و هشیاری میشود از
حضرت صادق عم منقولست که حقتعم جمیع خیرات را در خانهٔ جمع کرده است و کلید انخانه را زهد در دنیا
کردانیده است و فرمود که حرام است بر دلهای شما شناختن شیرینی و لذت ایمان تا ترك دنیا نکنید
و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچ خلقی معین و یاوردین نیست مانند ترك دنیا و زهد در ان
و فرمود که علامت رغبت بثواب اخرت ترك زینتهای دنیاست بدرستی که زهد در دنیا کم نمیکند از انچه
خدا از برای اینکس قسمت فرموده است و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمیکند انچه را خدا
برای ایشان قسمت فرموده است پس کسی غبن دارد که بهرهٔ اخرت را از برای دنیا ترك نماید و حضرت
صادق عم فرمود که روزی حضرت رسول صم محزون از خانه بیرون امد ملکی بر انحضرت نازل شد و
کلیدهای خزاین و کنجهای زمین را از برای انحضرت اورد کفت ای محمد این کلید کنجهای دنیاست
پروردکارت میفرماید که بکشا خزینهای دنیا را و انچه خواهی بردار و از مرتبهٔ تو نزد ما چیزی کم
نمیشود حضرت فرمود که دنیا خانهٔ کسیست که در اخرت خانه نداشته باشد و از برای دنیا جمع میکند که
عقلی نداشته باشد ملك کفت که بحق خداوندی که ترا براستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی
شنیدم که در اسمان چهارم میکفت در هنکامی که کلیدها را بمن میدادند و در حدیث دیکر فرمود که
حضرت رسول صم کذشتند بر بزغالهٔ مردهٔ کوش بریدهٔ که در مزبله افتاده بود پس باصحاب خود فرمود که
این بزغاله بچند می ارزد کفتند که اکر زنده بود یکدرهم نمی ارزید حضرت فرمود که بحق ان پروردکاری
که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش و حضرت صادق
عم فرمود که هرکاه حقتعم خیر بندهٔ را خواهد او را زاهد در دنیا میکرداند و بمسایل دین خود او را عالم
میکرداند و عیبهای دنیا را باو می شناساند و کسی را که خدا این کرامت ها باو بفرماید خیر دنیا و اخرت
باو داده است و فرمود که هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترك دنیا و این ضد ان چیزیست
که طلب میکنند دشمنان حق از رغبت در دنیا پس فرمود که کجاست صبر کنندهٔ صاحب کرمی که در این
چند روز اندك از سر دنیا بکذرد بدرستی که مزهٔ ایمان را نمی یابید شما و حرام است لذت ایمان تا زاهد
در دنیا نبوده باشید و فرمود که مومن خود را از محبت دنیا خالی کند بلند مرتبه و رفیع قدر میشود و لذت
و چاشنی محبت الهی را هرکاه می یابد و او نزد اهل دنیا چنانست که کویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط
شده است و لیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و باین سبب بغیر خدا
مشغول نمیشود و فرمود که دلی از محبت و کدورتها صاف و خالص شد زمین بر او دلتنك میشود تا میل



باسمان میکند و بجانب رفعت پرواز میکند و حضرت رسول صم فرمود که طلب دنیا باخرت ضرر میرساند
و طلب اخرت بدنیا ضرر میرساند پس بدنیا ضرر رسانیدن سزاوارتر است بضرر رسانیدن اخرت
و بسند معتبر منقولست که جابر جعفی بخدمت امام محمد باقر عم امد حضرت فرمود که ای جابر والله که من
محزونم و دل من مشغول است جابر کفت فدای توشوم مشغولی دل و اندوه تو از چه چیز است فرمود که
ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا در دل او در امد مشغول میکرداند دل او را از غیر خدا ای
جابر چه چیز است دنیا و چه چیز میتواند بود دنیا مکر هست بغیر از طعامی که بخوری یا جامهٔ که بپوشی یا زنی
که با او مقاربت نمایی ای جابر بدرستی که مومنان مطمئن نمی باشند بدنیا و دل نمی بندند بماندن
در دنیا و در هیچ وقت از مرك ایمن نیستند ای جابر اخرت خانهٔ دایمیست و دنیا خانهٔ فنا و نیستی است
و لیکن اهل دنیا در غفلتند و مومنان پیش از این زمان دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند ایشان را
از یاد خدا کر نمیکرد چیزهایی که از امور دنیا می شنیدند و کور نمیکرد ایشان را از یاد خدا چیزهایی که از
زینتها میدیدند پس چنانچه باین علم فایز شده بودند بثواب اخرت فایز کردیدند و بدان ای جابر که اهل
تقوی و پرهیزکاران مونت و خرج ایشان از اهل دنیا اسانتر است و اعانت و یاری ایشان نسبت بتو
بیشتر است اکر تو در یاد خدا باشی ترا بران یاری میکنند و اکر خدا را فراموش میکنی ترا اکاه میکنند و بیادت
میاورند بیان کنند کانند امرهای خدا را عمل کنند کانند بانها بمحبت خدا قطع محبت از غیر او کرده اند
و از دنیا وحشت کرفته اند بسبب طاعت و بندکی اقای خود و بدلهای خود نظر بخدا و دوستی او
انداخته اند و میدانند که چیزی که سزاوار است بمنظور داشتن و دل باو بستن خداوند عظیم الشانست
پس دنیا را بمنزلهٔ منزلی دان که فرود ائی و بار کنی یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی
در دست تو نباشد این مثل را برای تو باین سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت سایهٔ
درختیست که لحظهٔ در ان قرار کیری و برطرف شود ای جابر پس حفظ کن انچه را خدا امر فرموده است ترا
برعایت انها از دین و حکمت او و سوال مکن از انچه تو نزد او داری از روزی و بطلب توفیق بر تکالیفی را
که او از تو میطلبد و منقولست که ابوذر کفت که ای طلب کنندهٔ علم ترا فرزندان و مال از حال خود
مشغول نسازد بدرستیکه روزی که از ایشان مفارقت مینمائی مانند میهمانی خواهی بود که شب در خانه
بماند و روز بمنزل دیکر رود دنیا و اخرت بمنزلهٔ دو منزلست که از یکی بار کنی و بدیکری نزول
نمائی از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم بحضرت موسی عم وحی نمود که ای موسی دل خود را بدنیا
مایل مکردان مثل میل کردن ظالمان و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر
خود اخذ کنی ای موسی اکر تو را بخود بکذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا
و زینتهای ان ای موسی پیشی بکیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر و ترك کن از دنیا انچه را بان احتیاج

نداری و دیدهٔ خودرا میفکن بسوی هرکه فریب دنیا خورده است و او رانخود کذاشته ام بدآن
بدرستیکه هرفتنهٔ ابتدای ان محبت دنیاست و ارزو مکن حال کسی راکه مال بسیار دارد که بسیاری
مال بسیاری کناه می باشد بسبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد وارزو مکن حال کسی راکه مردمان
ازاو راضیند تاندانی که خدا از او راضی است و ارزو مکن حال کسی راکه مردم اطاعت او مینمایند
بدرستی که اطاعت کردن مردم او را و متابعت او نمودن برخلاف حق باعث هلاك او و متابعان اوست
و در حدیث دیکر فرمود که حضرت امیرالموءمنین عم ببعضی از اصحاب خود نوشتند که وصیت میکنم ترا و
خودرا بتقوی و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست وامید از غیر او نمیتوان داشت و بینیازی
حاصل نمیشود مکر بفضل او بدرستی که کسی که از مناهی خدا پرهیزد عزیز و باقوت و سیر و سیراب
میشود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر میشود پس بدنش با اهل دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینهٔ
اخرتست فرو مینشاند بنور دلش محبت انچه را چشمهایش میبیند از زینت دنیا پس حرام دنیا در نظر او
نجس و قبیح شده است و از شبهای دنیا اجتناب میکند و از حلال خالص نیز خود را منتصر نمی باید مکر
بقدر ضرورت از پارهٔ نانی که پشتش بان قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامهٔ که عورت خود را بان
بپوشاند از هر قسم که بیابد اکرچه کنده و درشت باشد و بران قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد
بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیاست و چندان جد و سعی در عبادت میکند که دندهای او ظاهر
کردیده است و دیدهای او در سرش فرو رفته است پس خدا بعوض انچه از قوت خود در عبادت
خدا صرف کرده است قوتی از جانب خود بیدن او کرامت فرموده و عقل او را اشدید و محکم کردانیده است
و انچه در اخرت برای او مقرر فرموده زیاده از انهاست که در دنیا باو عوض داده است پس ترك کن دنیا را
که محبت دنیا ادمی را از حق کور و کر و کنك و کردن را ذلیل میکرداند و تدارك کن در بقیه عمر خود و
تاخیر مکن عمل را بفردا و پس فردا بدرستیکه هلاك شدند انان که پیش از تو بودند بطول امل و ارزوها
و تاخیر اعمال خیر تا انکه مرك ناکاه بایشان رسید و ایشان غافل بودند پس برجوبها ایشانرا برداشتند
و بقبرهای تاریك و تنك نقلشان فرمودند و فرزندان و اهالی ایشانرا ترك نموده بحال خود پرداختند پس
بخدا از خلق منقطع شو بادلی ترك دنیا کرده و بپرورد کار خود پیوسته و باعزمی درست که دران سستی
و شکستکی نباشد خدا امار او ترا اعانت نماید بر طاعت خود و توفیق دهد ما و ترا بر چیزی چند که موجب
خوشنودی اوست و از حضرت امام رضا عم منقولست که عیسی بن مریم عم بحواریان کفت که ای بنی
اسرائیل از رده مباشید بر انچه از دنیای شما فوت میشود چنانچه اهل دنیا ازرده نمیباشند از فوت دین خود
اکر دنیای ایشان سالم باشد و حضرت امیرالموءمنین صلوات الله علیه فرمود که چکویم در وصف خانهٔ
که اولش مشقت و عناست و اخرش نیستی و فناست و در حلالش حسابست و در حرامش عقاب است



هرکه غنی میشود در ان مفتونست و هرکه محتاج میشود محزونست و هرکه از برای ان سعی میکند بدستش
نمی اید و هرکه ترکش میکند رو باو می اورد و هرکه خواهد از احوال او عبرت کیرد و بینا شود او را بعیوب
خود بینا میکرداند و کسی که برغبت بسوی ان نظر نماید کورش میکند و در خطبهٔ دیکر فرمود که نظر کنید
بسوی دنیا بدیدهٔ زهد و از ان اعراض نمایید بخدا سوکند که بعد از اندك زمانی ساکنان خود را که رحل
اقامت در ان افکنده اند بیرون میکند و انانکه بنعمتهای ان مغرور کردیده ایمن اند بفجایع و مصیبتها
مبتلا میکرداند انچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمیکردد و انچه اینده است نمیتوان دانست که چه مقدار است
که انتظار ان توان برد شادی و سرورش امیخته است باندوه و حزن و جلادت و قوت شجاعانش
اینست بسستی و ضعف پس فریب ندهد شمارا بسیاری انچه شمارا خوش می اید از زینتهای که اندك
زمانی باشما خواهد بود خدا رحم کند کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت کیرد پس بعیبهای
دنیا بینا شود انچه از دنیا در پیش است عنقریب از ان اثری مانده است و انچه از اخرت در پیش است
بزودی میرسد و زوال ندارد و بر عمر اعتماد مکن که هرچه بعد در می اید بزودی بسر می اید و انچه
اینده است بزودی حاضر میشود و نزدیکست و در خطبه دیکر فرمود که شمارا حذر میفرمایم از دنیا
بدرستیکه ان شیرینست و سبز و خوش اینده است مردم را محب خود میکرداند باندکی از لذتهای عاجل
که بایشان میرساند و باندك زینتی خود را خوش مینماید و امیدها و ارزوها از برای خود ساخته است
و بحیله و فریب خود را زینت کرده است و نعمت و زینت ان بقا ندارد و از مصیبتهای ان ایمن نمیتوان
بود فریب دهنده است ضرر رساننده است مانع از خیراتست بزودی زایل میکردد و فانیست ساکنانش
را میخورد در اه رو انش را میرنزد هیچکس از ان بزینتی اراسته نشد مکر انکه بعد از ان او را عبرت دیکران
کردانید و رو بکسی نیاورد براحت مکر انکه پشت کرد بسوی او بمحنت چه بسیار کسی که بران اعتماد
کرد و دل او را ابدرد اورد و چه بسیار کسی که بان مطمئن شد و او را بر زمین زد و بسی صاحب
شوکت را بخاری انداخت و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت پادشاهیش مذلت است و عیشش
ناکوار است شیرینیش تلخ است و غذاءش سم است زنده اش در معرض موتست و صحیحش در عرصهٔ
بلاست پادشاهیش بزودی برطرف میشود و عزیزش مغلوب میکردد و کسی که از ان بسیار جمع کرده
منکوب میشود و کسی که بان پناه برده مخذول میشود ایا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که
پیش از شما بوده اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده و اثار ایشان بیشتر باقی مانده و املهای
ایشان درازتر بوده و لشکر و تهیهٔ ایشان فراوانتر بوده است دنیارا پرستیدن چه پرستیدنی و انرا اختیار
کردند چه اختیار کردنی چون بدر رفتند توشهٔ بایشان نداد که بمنزل رسند و مرکوبی نداد که ایشان را
بجایی رساند هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد یا ایشانرا اعانتی کرده باشد یا با ایشان

مصاحبت نیکو کرده باشد بلکه با ایشان فرود اورد بلاهای کران او سست کرد بنیاد ایشانرا بفتنها و متزلزل
ساخت اساس ایشانرا بمصیبتها و بینی ایشانرا بمذلت بر خاک مالید و ایشانرا پامال حوادث کردانید و یاری
نمود مرگ را بر ایشان بدرستیکه دید جزای منکری را که داد جمعی را که منقاد او بودند و انرا اختیار
میکردند و امید اقامت دران داشتند که چون خواستند که ازان مفارقت ابدی کنند توشه نداد بایشان
بغیر از کرسنگی و تشنگی و نفرستاد ایشانرا مکر بتنگی و تاریکی و برای ایشان حاصل نکرد مکر ندامت و
پشیمانی ایا چنین بیوفائی را اختیار میکنید و یار خود می پسندارید و دل بان می بندید و بران حرص
میورزید پس بد خانه ایست این خانه برای کسی که انرا متهم نداند و ازان در ترس و اندیشه نباشد
پس بدانید و خود هم میدانید که این دنیا را ترک خواهید کرد و ازان بخانه دیکر بار خواهید کرد و پند
بکیرید در این دنیا از احوال جمعی که میکفتند کی قوتش از ما بیشتر است ایشانرا بقبرها بردند و در
زیر خشت و خاک پنهان کردند همسایهٔ استخوانهای پوسیده شدند پس ایشان همسایه چندند که بفریاد
یکدیکر نمیرسند و دفع ضرری از یکدیکر نمیتوانند نمود در یکجا مجتمع اند و هر یک تنها و فردند و همسایه
یکدیکرند و از یکدیکر دورند و نزدیکانند که بزیارت یکدیکر نمیروند و مجاورند که بنزدیک
یکدیکر نمی ایند حلیمان و بردبار اند که کینها ایشان بر طرف شده است و جاهلانند که حسدها ایشان
مرده است از ضرر ایشان ترسی نیست و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست پشت زمین را بدل کرده اند
بزیر زمین و از وسعتها بتنگی رفته اند و از روشنائی بدر رفته بظلمت قرار کرفته اند و باز بزیر زمین
بر خواهند کشت بنحوی که مفارقت کرده اند پا برهنه و عریان و با اعمال خود باز کشت خواهند کرد بسوی
حیات دایمی و خانه باقی چنانچه حقتعم میفرماید که چنانچه ابتدا کردیم در اول خلق ایشانرا بر خواهیم کردانید
وعده ایست بر ما لازم و البته چنین خواهیم کرد و ابن بابویه علیه الرحمه روایت کرده است که چون حضرت
رسول صم از سفری مراجعت میفرمودند اول بخانه فاطمه عم تشریف میبردند و مدتی می ماندند بعد ازان
بخانه زنان خود میرفتند پس در بعضی از سفرهای انحضرت حضرت فاطمه دو دست رنج و قلادهٔ و دو
کوشواره از نقره ساختند و پردهٔ در خانه او یختند چون حضرت مراجعت فرمودند بخانه فاطمه داخل
شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و انحالرا مشاهده فرمودند غضبناک بیرون رفتند بمسجد در امدند
و بنزد منبر نشستند و حضرت فاطمه کمان بردند که برای ان زینتها حضرت رسول چنین بغضب امدند
پس کردن بند و دست رنجها و کوشوارها را کندند و پرده را کشودند و همه را بنزد حضرت فرستادند
و بان شخص که اینها را برد کفتند که بکو که دخترت سلام میرساند و میکوید که اینها را در راه خدا بده
چون بنزد انحضرت اوردند سه مرتبه فرمود که کرد انچه میخواستم پدرش فدای او باد دنیا از محمد و ال
محمد نیست و اکر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشهٔ می بود خدا در دنیا کافری را شربتی از اب نمیداد



پس برخواستند و بخانه حضرت فاطمه داخل شدند و روایت کرده اند که روزی حضرت امیر المومنین
عم در بعضی از باغهایلی در دست داشتند و اصلاح ان باغ میفرمودند ناکاه زنی پیدا شد در غایت حسن
و جمال و کفت ای فرزند ابوطالب اکر مرا تزویج نمائی ترا غنی میکنم از این مشقت و ترا دلالت میکنم به کنجهای
زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت حضرت فرمود که نام تو چیست کفت نام من دنیاست حضرت
فرمود که برکرد و شوهری غیر از من طلب کن که ترا در من بهرهٔ نیست و باز مشغول بیل زدن شدند و حضرت
رسول صم فرمود که غافل ترین مردم در دنیا کسی است که از تغیر احوال دنیا پند نکیرد و قدر کسی در
دنیا عظیم تر است که دنیا را نزد او قدری نباشد و فرمود که حقتعم وحی فرمود بدنیا که بتعب انداز کسی
را که ترا خدمت کند و خدمت کن کسی را که ترا ترک کند و فرمود که رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن
و اندوه است و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است و حضرت صادق عم فرمود که محبت دنیا
سر جمیع کناهان و خطاهاست و حضرت رسول صم فرمود که هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند
بهشت او را واجب میشود هر که سالم باشد از داخل شدن در دنیا و متابعت خواهشها و شهوة شکم و
شهوت فرج * باب دویم * در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه غفلت زدکان
مسالک حسرت بیان فرموده اند * تمثیل اول * در بیان انکه هر چند ادمی بدنیا مشغول میکردد خلاصی
ازان دشوار تر است از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که مثل
کسی که حریص است بر جمع دنیا از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند
راه در رفتنش بسته تر میشود و خلاصش مشکل تر است تا بمیرد که دران میان از غم میمیرد پس حضرت
صادق عم فرمود که از جملهٔ موعظهائی که حضرت لقمان پسر را فرمود این بود که ای فرزند مردم برای
اولاد خود جمع کردند پیش از تو نه انها که جمع کردند باقی ماند و نه کسانی که برای ایشان جمع میکردند و
بدرستیکه تو بندهٔ مزدوری که بکاری چند ترا امر کرده اند و مزدی بر انها برای تو وعده کرده اند پس
عمل خود را اتمام کن و مزد خود را بکیر و مباش در این دنیا از بابت کوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد
و بخورد تا فربه شود و انرا بکشند و هلاکش در فربهی ان باشد و لیکن دنیا را بمنزلهٔ پلی دان که بر نهری
بسته باشند که ازان پل بکذری و انرا کذرانی و هرکز بسوی ان بر نکردی دنیا را خراب بکذار و عمارت
ان مکن بدرستی که ترا امر بابادانی ان نکرده اند و بدانکه فردا چون نزد حقتعم بایستی از چهار چیز از
تو سوال خواهند کرد از جوانیت که در چه چیز انرا کهنه کردی و از عمرت که در چه چیز انرا فانی کردی
و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی پس مهیا شو و تهیهٔ جواب خود را بکیر و محزون
مباش از انچه از تو فوت میشود از دنیا بدرستی که اندک ان بقا ندارد و بسیارش بلاهای بسیار دارد
پس تهیهٔ اخرت خود را بکیر و سعی کن در بندکی و پردهٔ غفلت را از رو بکشا و خود را در معرض نیکهای

در بیان تمثیلی چند در مذمت دنیا

پروردکار خود در او رو در دل خود توبه را تازه کن و تا فارغی در عمل و عبادت سعی کن پیش از
انکه اجل رو بتو اورد و قضاهای الهی بر تو جاری شود و مرگ میان تو وانچه اراده داری حایل کردد
*تمثیل دویم* در بیان انکه هرچند تحصیل دنیا بیشتر می نمائی حرص بران زیاده میشود وبسند معتبر از
تمثیل دویم
حضرت امام رضا ع منقولست که مثل دنیا مثل اب شور دریاست که هرچند ادمی بیشتر میخورد تشنه
تر میشود تا هنکامی که او را بکشد *تمثیل سیم در بیان انکه ظاهر دنیا خوش اینده و باطنش کشنده است
بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقولست که در کتاب حضرت امیر المومنین ع نوشته است که
سیم
مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش پر است از زهر کشنده
عاقل از زهرش حذر می نماید و طفل نادان بنرمی وخط و خالش میل میکند و باان بازی میکند *تمثیل
چهارم* در فنا و سرعت انقضای دنیا حضرت رسول صم فرمود که مرا چکار است با دنیا مثل من و دنیا
چهارم
مثل سواره ایست که در روز بسیار کرمی بدرختی برسد و در سایهٔ اندرخت قیلوله کند و برود و ان
درخت را بکذارد *تمثیل پنجم* در بیان بی وفائی دنیا از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که دنیا
پنجم
از برای حضرت عیسی ع متمثل شد در صورت زن ازرقی حضرت ازان پرسید که چند شوهر کرفتهٔ کفت
بسیار پرسید که همه ترا طلاق کفتند کفت نه همه را کشتم حضرت عیسی فرمود وای برحال شوهرهای
باقی مانده چرا عبرت نمیکیرند از حال شوهرهای کشته شده ات *تمثیل ششم* در بیان کیفیت نجات از
تمثیل ششم
دنیا از حضرت امام موسی ع منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که ای فرزند دنیا
دریائیست عمیق و کروه بسیاری در این دریا غرق شده اند پس باید که کشتی تو در این دریا تقوی
و پرهیزکاری باشد انچه در این کشتی پر کنی از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد و بادبان ان
توکل برخدا ان کشتی براه نمیرود و ناخدای ان کشتی عقل باشد ومعلم ان علم باشد ولنکرش صبر باشد
*تمثیل هفتم* در بیان پستی دنیا و انکه سربلندی در این خانهٔ پست ضرر میرساند از حضرت امام
هفتم
موسی ع منقولست که دنیا بمثابهٔ خانه ایست که سقفش را پست پوشیده باشند اکر سربلندی میکنی و
تکبر مینمائی سر بر طاق می اید و میشکند و اکر سر بزیر می افکنی و تواضع و شکستکی میکنی بسلامت
بدر میروی *تمثیل هشتم* در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صم منقولست که مثل دنیا مثل
هشتم
طعامهای لذیذ است که ادمی تناول مینماید و در هنکام خوردن لذیذ است چون بمعده رسید متعفن
و بدبو میشود هرچند طعام لذیذتر و چرب و شیرین تر است مدفوعش بدبوتر و کثیف تر است ازار و
مفسدهٔ خوردنش بیشتر و درد و الم بر اکلش مترتب میشود همچنین از دنیا هرچند بیشتر و بهتر متصرف
میشوی که در هنکام مردن که وقت دفع انست بدی و ضررش بیشتر ظاهر میشود یا مانند خانهٔ که دزد
بران زند هرچند متاع ان خانه بیشتر و نفیس تر است حسرت صاحبش بیشتر است همچنین دزد اجل



که برخانهٔ مال میزند هرچند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش شدید و صعب تر است *تمثیل
نهم* در بیان انکه دنیا و اخرت با یکدیکر جمع نمیشوند و محبت دنیا مانع خیرات و سعادات است از حضرت
در بیان انکه دنیا و اخرت بایکدیکر جمع نمیشوند
رسول صم منقولست که مثل صاحب دنیا مثل کسیست که در میان اب راه رود چنانچه هرکه در اب راه
میرود البته قدمش تر میشود همچنین هرکه داخل دنیا میشود البته الوده میشود و دروغ میکوید کسی
که دعوی مینماید که من داخل دنیا میشوم و از ان احتراز مینمایم منقولست که حضرت عیسی ع فرمود
که بحق و راستی بشما میکویم که اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی ان برطرف نمیشود هم
چنین تا دل را نرم نکنی بیاد مرگ و مشقت عبادت قساوتش برطرف نمیشود و منقاد حق نمیکردد بحق و
راستی بشما میکویم که چنانچه بیمار که بسوی طعام نظر میکند از مرض والم بان میل نمینماید همچنین بیمار
محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندکی را نمی یابد *تمثیل دهم* در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است
تمثیل دهم قصهٔ بلوهر و یوذاسف است
بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا و در این مقام قصهٔ بلوهر و یوذاسف که مشتمل بر حکم شریفه انبیا علیهم
السلام و مواعظ لطیفهٔ حکماست ایراد می نمایم چون بر فواید بی نظیر محتوی و مشتملست بسبب طول قصه
ناظران این کتاب را از برکات ان محروم نمیکردانم ابن بابویه علیه الرحمه در کتاب کمال الدین و تمام النعمه
بسند خود از محمد بن زکریا روایت کرده است که پادشاهی بود در ممالک هندوستان بالشکر فراوان
و مملکت وسیع و مهابت عظیم از او در نفوس رعیت او قرار کرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می یافت
و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای دنیا و لهو و لعب و از متابعت هواهای نفسانی دقیقهٔ
فرو نمیکذاشت و محبوبتر و خیرخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر اعمال ناشایست ستایش می نمود
و قبایح او را در نظر او زینت میداد و دشمن و بدخواه ترین مردم نزد او کسی بود که او را بترک انها امر
میفرمود و او در حداثت سن و ابتدای جوانی بمنصب فرمانروائی فایض کردیده بود و صاحب رای
اصیل و زبان بلیغ بود و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال ایشان بغایت عارف بود و چون مردم او را
باین اوصاف شناخته بودند لاجرم همکی منقاد او کردیده بودند و هر سرکشی و رامی او را خاضع و مطیع
بود و برای او جمع کردیده بود مستی جوانی و مستی سلطنت و جهانبانی و بیهوشی و شهوت و خودبینی
و ظفر یافتن او بر دشمنان و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی ان مستیها
کردیده بود پس تکبر و تطاول مینمود مردمانرا حقیر میشمرد بسبب وفور مدح و ستایش مردم اعتمادش
بر تمامی عقل و رای خود زیاده میشد و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود و باسانی او را میسر میشد
انچه را میطلبید و میخواست از دنیا و لیکن فرزند پسر نمیشد او را و جمیع فرزندانش دختر بودند و پیش
از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند پس شیطان دشمنی دین
و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار ایشان کماشت و از ترس زوال ملک خود ایشان را از

مملکت خود دور کردانید و بت پرستان را مقرب خود کردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت
و ایشانرا تفضیل و تشریف بر دیکران داد و بتهای ایشانرا سجده کرد پس چون مردم این حال را از او
مشاهده نمودند مسارعت نمودند بعبادت بتان و استخفاف باهل دین پس روزی پادشاه سوال نمود
از حال شخصی از اهل بلاد خود که ان مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود و غرض پادشاه
ان بود که باو استعانت جوید بر بعضی از امور خود و باو احسان نماید جواب کفتند که ای پادشاه
او لباس خواهش دنیا را از بر کنده و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده و بعبادت پیوسته است پس این سخن
بر پادشاه بسیار کران امد و او را طلب نمود چون حاضر شد و نظرش بر وی افتاد او را در زی عباد و
زهاد دید او را منع کرد و دشنام داد و کفت تو از بندکان من و از اعیان مملکت من بودی خود را رسوا
کردی و اهل و مال خود را ضایع کذاشتی و تابع اهل بطالت و زیان کاری شدی و خود را در میان
مردم مضحکه و مثل ساختی و حال انکه من ترا برای کارهای عظیم خود مهیا کردانیده بودم میخواستم بتو
استعانت جویم بر اموری که مرا پیش اید عابد کفت ای پادشاه اکر مرا بر تو حقی نیست و لیکن عقل ترا بر
تو حق هست پس بشنو سخن مرا بی انکه بخشم ایی بعد از ان امر کن بانچه خواهی بعد از فهمیدن انچه میکویم
و تفکر نمودن در ان بدرستیکه ترک تامل و تدبیر دشمن عقلست و حایل میشود میان ادمی و فهمیدن
اشیا پادشاه کفت که انچه میخواهی بکو عابد کفت میپرسم از تو ای پادشاه که ایا عتاب تو با من برای کناهیست
که بر نفس خود ضرر رسانیده ام یا در خدمت تو تقصیری و جرمی دارم پادشاه کفت که جرم تو بر نفس
خود نزد من بدترین کناهانست و من چنین نیستم که هر کس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند او را
بخود واکذارم بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل انست که دیکری از رعیت مرا هلاک کرده اند و چون
من اهتمام در امر رعیت دارم حکم میکنم بر تو از برای تو و مواخذه مینمایم ترا برای تو زیرا که ضایع کردانیدهٔ
خود را عابد کفت که ای پادشاه از حسن ظنی که بتو دارم کمان دارم که مرا مواخذه نمایی مکر به حجتی که
بر من تمام سازی و حجت جاری نمیشود مکر نزد قاضی و حاکمی و کسی که از مردم بر تو قاضی نیست
و لیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشانرا جاری میسازی و من بعضی از ان قاضیان را اضیم و از
بعضی ترسانم پادشاه کفت که کدامند قاضیان که میکویی عابد کفت که اما ان قاضی که بحکم او راضیم عقل
تست و اما قاضی که از او ترسانم هوا و خواهشهای نفس تست پادشاه کفت که انچه خواهی بکو و راست
بکو خبر خود را بمن که در چه وقت این رای ترا سانح شد و کمراه کردانید ترا عابد کفت اما خبر من
بدرستیکه در حداثت سن سخنی شنیدم و در دل من جا کرد ان سخن مانند دانهٔ که بکارند و پیوسته
نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می بینی و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که میکفت که نادان
امری را که اصل ندارد و بکار نمی اید چیزی میداند و بان اعتقاد دارد و امری را که اصل دارد و بکار



می اید ناچیز و باطل می انکارد و تا ادمی امر باطل و ناچیز را ترک ننماید بان امر ثابت و اصیل نمیرسد و کسی
که نیکو نه بیند و ادراک ننماید حقیقت ان امر حق و ثابت را ترک ان ناچیز و باطل بر او کوارا نمیشود و ان
امر اصیل و باقی اخرتست و ان امر باطل و ناچیز دنیاست چون این کلمه حق را شنیدم در نفس من مستقر
کردید زیرا که چون تامل کردم حیات دنیا را مرک یافتم و توانکری دنیا را فقر و درویشی دیدم و شادی
دنیا را اندوه دانستم و صحت دنیا را بیماری شناختم و قوت دنیا را ضعف دانستم و عزت دنیا را خواری
دیدم و چکونه حیات ان مرک نباشد و حال انکه زندکانی ان برای مردن است و ادمی در ان زندکانی
یقین بمردن دارد و بی اعتماد است بر زندکی و پیوسته مترصد رحلت است و چکونه توانکری دنیا فقر و
درویشی نباشد و حال انکه انچه در دنیا برای ادمی حاصل میشود برای اصلاح بچیزی دیکر محتاج
میشود بلکه احتیاج بچیزهای بسیار بهم رساند که برای انچیز اول ناچار است از انها مثل انکه ادمی برای
سواری بچهارپایی محتاج میشود چون تحصیل ان نمود محتاج میشود بعلف ان و بمهتر و یراق ضروری ان
چهارپا و بسبب هر یک از اینها بچندین چیز دیکر محتاج میشود پس کجا بنهایت میرسد حاجت کسی که بر این
حال باشد و چکونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال انکه چشم هر کس را بحصول مطلبی روشن کردانید
در کمین او ست که چندین برابر ان خوشحالی اندوه و غم باو برساند چنانچه اکر کسی بوجود فرزندی
شاد شود انچه اندیشه میبرد از اندوه و مرک ان فرزند و بیماری او و پراکندکی احوال او چندین برابر ان
شادیست که باو رسیده است بسبب وجود او و اکر بمالی خوشحال کردد از بیم تلف ان مال اندوه بر او
راه میابد زیاده از ان سروری که بان مال بهم رسانیده است پس هرکاه حال دنیا چنین باشد سزاوارترین
مردم بترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال و چکونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال
انکه تندرستی در دنیا از اخلاط اربعه است و صحیح ترین اخلاط و دخیل ترین انها در حیات خونست و
در هنکامی که ان قوی تر است و اعتماد ادمی بر ان بیشتر است سزاوارتر است ادمی را از ان بمرک ناکهان
و ورم کلو و طاعون و مرکی و خوره و ورمهای سینه و چکونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال انکه اسباب
قوت همکی موجب ضرر و هلاک بدنند و چکونه عزت دنیا خواری نباشد و حال انکه هرکز کسی عزتی
در دنیا ندیده است که بعد از ان خواری و مذلتی نباشد و ایام عزت کوتاهست و ایام خواری دراز پس
سزاوارترین مردم بمذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او کشوده باشند و مهیا کرده باشند
و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشد زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسانست از انکه
افتی بمال او برسد و انرا فانی کرداند یا بنا کاه بلایی بخویشان و دوستان او برسد و ایشانرا بر باید یا فتنهٔ
بر جمعیت او برخورد و بغارت برد یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بیخ برکند یا مرک او را در رسد
و او را از بادر اورد از مفارقت هر چیزی که بان بخل میورزید دردی بر دل او کذارد پس مذمت

قصهٔ بلوهر و یوذاسف

میکنم بسوی تو ای پادشاه دنیایی را که انچه عطا کرد باز میکیرد و وبال او را بر کردن ادمی میکذارد و بر
هر که جامهٔ پوشانید از او میکند و او را عریان میکرداند و هر کرا بلند کرد پست میکند و بجزع و بیتابی
می افکند و عاشقان و طالبان خود را ترک میکند و بشقاوت و محنت میرساند و کمراه کننده است کسی را
که اطاعت ان کند و مغرور ان شود و غدار و بازی دهنده است هر کس را که ایمن باشد از ان و اعتماد
بران داشته باشد بدرستیکه دنیا مرکبی است سرکش و بدرک و مصاحبیست خاین و بیوفا و راهیست
لغزنده و منزلیست در غایت کودی و پستی کرامیدارنده ایست که کرامی نداشته است کسی را مکر انکه
عاقبت خوار کرده است او را محبوبه ایست که هرکز محبت بکسی نداشته است ملازمت کرده شده ایست که
لازم هیچکس نکشته است با ان وفا میکنند و ان غدر و مکر میکند و با ان راست میکویند و ان دروغ
میکوید و وفا میکنند با ان در وعده و ان خلف وعده میکند کج است با کسی که با ان راستست بازی
کننده است با کسی که مطمین خاطر است بان در اثنای اینکه طعام و غذا میدهد کسی را ناکاه او را طعمهٔ
دیکری میکند و در هنکامی که او را خدمت میکند ناکاه او را خادم دیکران میکرداند و در اثنای
اینکه میخندند او را ناکاه بر او میخندد و در زمانی که او را بر دیکران شماتت میفرماید ناکاه بر او شماتت
میکند و در اثنای انکه او را بر دیکران میکریاند ناکاه دیکران را بر او میکریاند کاه دستش را بعطا
میکشاید و کاهی بسوال و در عین عزت ذلیل میکرداند و در هنکامی که او را مکرم دارد باهانت و
مذلت میرساند و در اثنای بزرکی حقیر میشمارد و در اثنای رفعت بپستی می اندازد و بعد از اندک
فرمان برداری نافرمانی میکند و بعد از سرور بحزن می افکند و بعد از سیری بکرسنکی مبتلا میکرداند
و در اثنای زندکی می میراند پس اف باد بر خانهٔ که حال ان این باشد و کردار ان بر این منوال بوده باشد تاج
سروری بر سر شخصی میکذارد صبحکاه و روی او را بر خاک مذلت میمالد شبانکاه صبح دستش را
بدستبرنج طلا زینت میدهد و شام دستش را در بند میکشد بامداد بر تخت پادشاهیش می نشاند و
پسین بزندانش میکشاند شب فرشی مخمل برایش میکستراند و روز بر خاک خاریش می نشاند در اول
روز الات لهو و لعب برایش مهیا میکند و در اخر روز نوحه کران را بنوحه اش میدارد شب او را بحالی
میدارد که اهلش باو تقرب میجویند و روز او را بمحنتی می افکند که اهلش از ان کریزان میشوند
بامداد او را خوشبو میدارد و شبانکاه او را جیفهٔ کندیده میکرداند پس ادمی در دنیا پیوسته در بیم
سطوتها و قهرهای انست و از بلاها و فتنهای ان نجات ندارد و برخوردار میکردد و نفس از چیزهای
تازهٔ دنیا و دیده از امور خوش ایندهٔ دنیا و دست از جمعیت و اسباب دنیا پس بزودی مرک در میرسد
و دست خالی میماند و دیده خشک میشود و کذشتنی میکذرد و باطل شدنی باطل میشود و هلاک
میشود انچه هلاک میشود و دنیا جمعی را که هلاک کرد دیکران را بعوض ایشان میکیرد و هر کس بدل هر



کسی راضی میشود و از رفتن کسی پروا ندارد کروهی را در خانهای کروهی جا میدهد و ماندهٔ
جمعی را بجمعی میخوراند و اراذل را بجای افاضل و عاجز را در مکان دوراندیشان عاقل می نشاند و
کروهی را از تنکی عیش بفراخی نعمت میکشاند و از پیاده روی بر مرکب می نشاند و از شدت بنعمت
و از تعب باستراحت میرساند پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها کردانید منقلب میسازد احوال
ایشان را و لباس نعمت را از ایشان میکند و قوت ایشان را بعجز مبدل میکرداند و ایشان را بنهایت بدحالی و
فقر و احتیاج مبتلا میکرداند و اما انچه کفتی ای پادشاه در ضایع کردانیدن من اهل خود را و ترک کردن
ایشان خطا کفتی من ضایع نکردانیده ام اهل خود را و ترک ایشان نکرده ام بلکه پیوند کرده ام با ایشان و از
هر چیز بریده ام برای ایشان ولیکن مدتی بر دیدهٔ من و غفلت او یخته بود کو یا دیدهٔ مرا السحر و جادو بسته
بودند اهل و غریبه را از یکدیکر نمیشناختم و دوست و دشمن خود را نمیدانستم چون پردهٔ سحر از پیش
دیدهٔ من برخواست و دیدهٔ من صحیح و بینا کردید تمیز کردم میان دوست و دشمن و یار و بیکانه و دانستم
که اقربایی را که اهل و دوست و برادر و اشنا میشمردم جانوران درنده بودند که همکی در مقام اضرار
من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن مصروف بود و لیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر
رسانیدن بحسب اختلاف قوت و ضعف پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت و بعضی مانند
کرک بودند در غارت کردن و بعضی مانند سک بودند در فریاد زدن و بعضی مانند روباه بودند
در حیله و دزدی پس همکی مقصود اضرار من بود لیکن از راههای مختلف ای پادشاه بدرستیکه
تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمان بران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی
و اطاعت کنندکان اکر نیک نظر نمایی در حال خود میدانی که تنها و بیکسی و یک یار دوست نداری از
جمیع اهل روی زمین زیرا که میدانی که جمعی که فرمان بردار تو نیستند از جمیع طوایف دشمن تواند و این
جمعی که رعیت و فرمان بردار تواند حشوی چند ند از اهل عداوت و نفاق که دشمنی ایشان مر ترا بسی
زیاده است از عداوت جانوران درنده و خشم ایشان مر ترا از طوایف دیکر که مطیع تو نیستند بیشتر است
پس اکر نیکو تامل کنی و نظر نمایی در حال جمعی که یاری دهندکان و خویشان تواند یابی که ایشان جمعی اند
که کار ترا میکنند برای مزد و همکی در مقام اند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر بکیرند چون نظر
نمایی بمخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود کروهی را می یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار کسب
خود را برای ایشان بر خود کذاشته و نسبت با ایشان بمنزلهٔ غلامی کردیدهٔ که انچه کسب کند قدری مفرد
باقای خود دهد با این حال هیچ یک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت
نمایی و اکر مفردی ایشان را از ایشان باز کیری البته با تو دشمن خواهند شد پس معلوم شد ترا ای پادشاه
که بی کس و تنهایی و بی مال و اسبابی و اما من پس بدرستی که صاحب اهل و مال و برادرانم و

قصهٔ بلوهر و یوذاسف

دوستانم که مرا نمیخورند و برای خوردن مرا نمیخواهند من دوست ایشانم و ایشان دوست منند و
هرگز دوستی میان من و ایشان برطرف نمیشود و ایشان ناصح و خیرخواه منند و من ناصح و خیرخواه ایشانم
و نفاق در میان من و ایشان نیست ایشان بمن راست میگویند و من با ایشان راست میگویم و دروغ در
میان ما نمی باشد و یاری یکدیگر میکنیم و دشمنی در میان ما نیست و در بلاها یکدیگر را فرو نمیگذاریم
طلب می نمایند خیر و خوبی را که اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من بر ایشان غلبه کنم و
خیر ایشانرا از ایشان باز گیرم و بتنهائی متصرف شوم بلکه آن خیر بهم میرسد بی آنکه از دیگری کم شود
و آن خیر سعادت اخرویست و باین سبب در میان ما و ایشان فسادی و نزاعی و حسدی نیست ایشان
برای من کار میکنند و من برای ایشان کار میکنم بسبب اخوت و برادری ایمانی که هرگز برطرف شدن
ندارد و این یاری از میان ما هرگز زایل نمیگردد و اگر من گمراه شوم هدایت من میکنند و اگر نابینا شوم
دیده ام را نور می بخشند و اگر دشمنی قصد من کند حصار منند و اگر تیری بسوی من آید سپر من میشوند
و یاری دهندگان منند اگر از دشمنی ترسم من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش آنرا از دل
بدر کرده ایم ذخیرها و اسباب دنیا را ترک کرده ایم و برای اهل دنیا گذاشته ایم پس در کثرت مال با کسی
نزاع نمیکنیم و بر یکدیگر ظلم نمیکنیم و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخواسته است
پس این جماعتند ای پادشاه اهل و برادران و خویشان و دوستان من که دوست میدارم ایشان را و
از دیگران قطع کرده ام و با ایشان پیوند کرده ام و ترک کرده ام جماعتی را که بدیدهٔ جاه و رسیده با ایشان
نظر میکردم چون ایشانرا شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان ای پادشاه اینست حقیقت دنیائی که خبر
دادم ترا که ناچیز است و اینست حسب و نسب دنیا و عاقبتش آنست که شنیدی چون دنیا را باین اوصاف
شناختم ترک آن کردم و شناختم امر اصیل باقی را که آخرت است و آنرا اختیار کردم اگر خواهی ای پادشاه که
تعریف کنم برای تو آنچه را دانسته ام از اوصاف آخرت که آن امر باقیست پس مهیای شنیدن آن شو تا
بشنوی غیر آنچه شنیده باشی پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت دروغ میگوئی چیزی
نیافتهٔ و بغیر تعب و رنج و مشقت بهرهٔ نبردهٔ بیرون رو و در مملکت من مباش که تو خود فاسدی و
دیگرانرا نیز فاسد میگردانی و متولد شد در این ایام از پادشاه بعد از آنکه ناامید شده بود از فرزند نرینه
پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل مانند او در حسن و جمال و چندان از حصول آن فرزند شاد
شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود و گمان کرد که بتانی که در آن ایام بعبادت آنها مشغول بود
آن فرزند را باو بخشیده اند پس جمیع خزاین خود را بر بت خانها قسمت نمود و امر کرد مردم را بعیش و شادی
یکسال و آن پسر را یوذاسف نام نهاد و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظهٔ طالع مولود او
بعد از تامل و ملاحظه عرض کردند از طالع این فرزند چنین ظاهر میشود که از شرف و منزلت بمرتبهٔ رسد



که هیچکس بآن مرتبه نرسیده باشد در زمین هند و همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند الا یکی
از منجمان که گفت گمان من اینست که این شرف و بزرگی در طالع این پسر است نیست مگر بزرگی و شرف
آخرت و گمان میبرم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه
بوده باشد زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده میکنم بشرافتهای دنیا نمیماند پس پادشاه از این سخن
بسیار محزون گردید نزدیک بود که شادی او بحصول آن فرزند باندوه مبدل گردد منجمی که این سخن از
او صادر شد نزد پادشاه از جمیع منجمان معتمدتر و راستگوتر و داناتر بود پس امر کرد که شهری را برای
آن پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود
و سفارش نمود بایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا و زوال مذکور
نسازند تا آنکه زبان ایشان بترک این سخنان معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو گردد و امر کرد
ایشانرا که چون آن پسر بحد تمیز رسد از این باب سخنان نزد او مذکور نسازند که مبادا در دل او تاثیر کند
قصهٔ بلوهر و یوزاسف
و بامور دین و عبادت راغب گردد و مبالغهٔ تمام در اجتناب از این قسم سخنان بخدمتکاران نمود تا بحدی
که هر یک را اید یگری جاسوس و نگهبان کرد و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده
گردید از ترس آنکه مبادا پسر او را بجانب خود راغب گردانند و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل
امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود و با او خیانت نمیکرد و با او دروغ عرض
نمینمود و بر خیرخواهی او هیچ چیز را اختیار نمیکرد و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل نمینمود زید
و هیچ کاری از کارهای او ضایع و مهمل نمیگذاشت و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود و
بخیر و خوبی معروف بود و همگی رعیت از او خوشنود بودند و او را دوست میداشتند و لیکن امرا و
مقربان پادشاه حسد او را میبردند و بر او تفوق میطلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان
گران بود روزی از روزها پادشاه بعزم شکار بیرون رفت و آن وزیر در خدمت او بود پس وزیر
در میان درهٔ بمردی رسید که زمین گیر شده بود و دو پای در ختی افتاده بود و یارای حرکت نداشت
وزیر از حال او سوال نمود گفت جانوران درنده مرا ضرر رسانیده اند و باین حال افکنده اند پس
وزیر براو رقت کرد آن مرد گفت که ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای بدرستیکه از من نفع عظیم
خواهی یافت وزیر گفت که من ترا محافظت می نمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد و لیکن بگو که چه منفعت
از تو متصور است که مرا بآن وعده میکنی آیا کاری میکنی یا عملی داری آن مرد گفت که من رخنهٔ سخن را
می بندم که از راه فسادی بر صاحبش مترتب نشود پس وزیر بسخن او اعتنائی ننمود و امر فرمود که او را
بخانه بردند و معالجهٔ نمودند تا آنکه بعد از زمانی امراء پادشاه شروع در حیله کردند برای دفع وزیر و
تدبیرها براندیشیدند تا آنکه رای همگی بر این قرار گرفت که در پنهانی یکی از ایشان بپادشاه گفت که این

وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود و پیوسته احسان و نیکی میکند بمردم و تهیهٔ این مطلب را
درست میکند و اگر خواهی که صدق این مقال بر تو ظاهر گردد بوزیر بگو که مرا این اراده سانح گردیده است
که ترک پادشاهی کنم و باهل عبادت به پیوندم پس هرگاه این سخن را باو وزیر میگویی از شادی و
سرور باین اراده راستی سخن من بر تو ظاهر میگردد و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب او را
میدانستند در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ و میدانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار میکند و
محبت بسیار با ایشان دارد پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می یابند پس پادشاه گفت که
اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم براستی تو پس وزیر بخدمت
پادشاه امد پادشاه گفت که تو میدانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی در
این وقت یاد کردم ایام گذشتهٔ خود را و هیچ نفعی از ان با خود نمی یابم و میدانم که اینده نیز مثل گذشته
خواهد بود و عنقریب همگی زایل خواهد گردید و در دست من هیچ چیزی نخواهد ماند و اکنون اراده
دارم که از برای اخرت سعی تمام نمایم مثل ان سعی که برای تحصیل دنیا میکردم و میخواهم که با اهل عبادت
ملحق شوم و پادشاهی را باهلش واگذارم ای وزیر رای تو در این باب چیست پس وزیر از استماع این
سخنان رقت عظیم کرد و گفت ای پادشاه انچه باقیست و زوال ندارد اگر چه بدشواری بدست اید
سزاوار است بطلب کردن و هر چه فانیست اگر چه اسان بدست اید سزاوار تراست بترک کردن ای
پادشاه نیکو رایی دیدهٔ و امید دارم که حقتعم برای تو شرف دنیا و اخرت را جمع کند پس این سخن بسیار
گران امد بر پادشاه و کینهٔ او را در دل گرفت اما اظهار نکرد و لیکن وزیر اثار گرانی طبع و انحراف مزاج
از چهرهٔ پادشاه استنباط نمود و بخانه خود غمگین و محزون بازگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود
و کی این مکر را برای او ساخته بود و فکرش بچارهٔ این کار نمیرسید پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش
نبرد پس بیادش امد سخن ان مرد که میگفت من شکاف سخن را می بندم و او را طلب نمود و گفت تو یک
روزی میگفتی که من رخنهٔ سخن را اسد میکنم ان مرد گفت مگر باینگونه چیزی محتاج شدهٔ وزیر گفت
بلی خبر میدهم ترا که من مصاحبت این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و فرمان
روایی در بهمدت دلگیری از من بهم نرسانید زیرا که میدانست که من خیرخواه و مشفق او یم و در همه
امور خیر او را بر خیر خود اختیار میکنم و لیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف یافتم و گمان ندارم
که بعد از این با من بر سر شفقت اید ان مرد گفت که از برای این امر هیچ سببی و علتی گمان میبری گفت
بلی دیشب مرا طلبید و انچه گذشته بود وزیر نقل کرد ان مرد گفت اکنون رخنهٔ این سخن را دانستم و ان
رخنه را اسد میکنم که فسادی از ان حاصل نشود انشاء الله تعم بدان ای وزیر که پادشاه گمان برده است
بتو که میخواهی پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهیت را بعد از او متصرف شوی چاره اش انست



که چون صبح شود جامها و زینتهای خود را بینداز و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را در پوشی
و موی سر خود را بتراشی و باین حال بدر خانه پادشاه روی بدرستیکه پادشاه ترا خواهد طلبید و
از علت این فعل از تو سوال خواهد نمود پس جواب بگو که همان چیزیست که دیروز مرا بان میخواندی و
سزاوار نیست که کسی رایی را برای دوست و مصاحب خود بپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر
مشقت ان صبر نکند و گمان من انست که انچه باو دعوت نمودی دیروز محض خیر و صلاح است
و بهتر است از این حالی که داریم ای پادشاه من مهیا شدهام هر وقت که اراده میفرمایی برخیز که متوجه ان
کار شویم پس وزیر بفرمودهٔ انمرد عمل نمود و بسبب ان از دل پادشاه بدر رفت انچه باو گمان برده
بود پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمود ایشانرا همگی گریختند
و مخفی شدند پس پادشاه روزی بعزم شکار بیرون رفت چشمش برد و شخص افتاد از دور امر
باحضار ایشان فرمود چون بیاوردند ایشانرا دو عابد بودند بایشان گفت چرا از بلاد من بیرون نرفته اید
گفتند که رسولان تو امر ترا بما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم پادشاه گفت که چرا پیاده
میروید ایشان گفتند که ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم باین سبب دیر از ملک تو بیرون رفته ایم
پادشاه گفت که از مرگ کسی که میترسد چنین شتاب میکند در بیرون رفتن و بی توشه و مرکب ایشان
گفتند که از مرگ نمیترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگست پادشاه گفت که چگونه از مرگ
نمیترسید و حال انکه خود میگویید که رسولان تو امدند و وعدهٔ کشتن بما دادند و ما اینک در عزم
بیرون رفتنیم همین است گریختن از مرگ ایشان گفتند که گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگست گمان
مبر که ما از تو میترسیم و لیکن از ان میگریزیم که مبادا خود بدست خود خود را بکشتن دهیم و نزد خدا
معاقب گردیم پس پادشاه در غضب شد و فرمود که ان دو عابد را باتش سوختند و امر کرد بگرفتن عابدان
و اهل دین در مملکت خود و فرمود که هر جا که ایشانرا بیابند باتش بسوزانند پس رئیسان بت پرستان
همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عباد و زهاد و جمعی کثیر از ایشانرا باتش سوختند و باین
سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را باتش بسوزانند تا امروز باقی مانده است این سنت در
میان ایشان و در جمیع ممالک هند قلیلی از عباد اهل دین ماندند که نخواستند که از ان بلاد بیرون
روند و غایب و مختفی شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند پس بزرگ شد پسر
پادشاه و نشو و نما کرد بنهایت قوت و قدرت و حسن و جمال و عقل و علم و کمال و لیکن هیچ چیز از اداب
باو تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان بان محتاج می باشند از اداب ملوک و ذکر مرگ و زوال
و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند و حق تعم بان پسر از دانش و دریافت و حفظ مرتبهٔ کرامت
فرموده بود که عقلها در ان حیران بود و مردم از ان تعجب می نمودند و پدر او نمیدانست که از اینحالت

قصهٔ بلوهر و یوذرسف

ومرتبهٔ ان پسر خوشحال باشد یا از رده زیرا که میترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول ان امری شود
که منجم دانا در شان او خبر داده بود پس چون پسر بفراست دریافت که او را در ان شهر محبوس
کردانیده اند و از بیرون رفتن او مضایقه میکنند و از کفت و شنید مردم بیکانه او را منع مینمایند
و پاسبانان بحراست و حفظ او قیام نموده اند شکی در خاطر او بهم رسید و در سبب ان حیران ماند و ساکت
شد و در خاطر خود کفت که این جماعت صلاح مرا بهتر میدانند و چون سن و تجربه اش زیاده شد و علمش
افزونتر شد با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانایی نیست و مرا در امور تقلید
ایشان نمودن سزاوار نیست پس اراده کرد که چون پدرش بنزد او اید این امر را از او سوال نماید باز
اندیشه کرد که البته این امر از جانب پدر منست و او مرا بر این سر مطلع نخواهد کردانید پس باید که از کسی
معلوم کنم که امید استکشاف این امر از او داشته باشم و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران
مهربانتر بود نسبت باو و پسر پادشاه باو انس زیاده از دیکران داشت و امید داشت که این خبر را از او
معلوم تواند نمود پس ملاطفت و مهربانی را نسبت باو زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت همواری و
ملایمت با او اغاز سخن کفتن کرد و کفت تو مرا بمنزلهٔ پدری و مخصوص ترین مردمی بمن و بعد از ان
سخن را کاه از روی تطمیع و کاه از روی تهدید میکفت تا انکه کفت کمان من انست که پادشاهی بعد از
پدر بمن تعلق خواهد داشت و در انحال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت یا منزلت و قرب تو نزد من
از همه کس بیشتر خواهد بود یا بدحالترین مردم خواهی بود نزد من ان مرد کفت که بچه سبب من خوف
این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو کفت اکر امری از تو سوال کنم و حقیقت انرا بمن نکویی و از
دیکران معلوم من شود بدترین عقابها که بران قادر باشم از تو انتقام بکشم ان مرد اثار صدق از فحاوی
کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا بوعدهٔ خود خواهد نمود پس حقیقت حال را تمام از کفتهٔ منجمان
و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیکانه نزد او امدن عرض نمود پسر پادشاه او را
شکر فرمود و تحسین نمود و این سر را اخفا کرد تا روزی که پدر نزد او امد کفت ای پدر اکرچه من کودکم
اما بتحقیق که میدانم و می بینم خود را و اختلاف احوال خود را و میدانم که پیوسته در اینحال نخواهم ماند
و تو نیز بر این منوال پایدار نخواهی ماند زود باشد که روزکار ترا از خود بکرداند پس اکر مراد تو اینست
که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری این امر بر من پوشیده نیست و اکر حبس کردهٔ مرا از
بیرون رفتن و مانع شدهٔ مرا از امیزش مردم که تا مشتاق نشود نفس من بغیر این حالت که دارم پس بدان
که نفس من بیقرار است از شوق انچیزی که میان من و او حایل شدهٔ بحدی که هیچ خیالی دیکر بغیر
ان ندارم و دل من بهیچ امر دیکر الفت نمیکیرد ای پدر مرا از این زندان خلاصی ده و بکو که در بیرون
رفتن من چه مفسده دانستهٔ تا از ان احتراز نمایم و رضای ترا بر همه چیز اختیار نمایم چون پادشاه از پسر



این سخنان را استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال اکاه کشته است و حبس و منع او موجب زیادتی
حرص و خواهش او بر خلاصی میکردد پادشاه کفت ای پسر مطلب من از منع کردن تو این بود که ازاری
بتو نرسد و چیزی که مکروه طبع تو باشد بنظر تو در نیاید و نه بینی مکر چیزی را که موافق طبع تو باشد
نشنوی مکر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو کردد و هرکاه خواهش تو در غیر اینست من هیچ
چیز را بر رضای تو اختیار نمیکنم پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت و دور کردانند از
راه او هر امر ناخوشی و قبیحی را و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر انها مهیا
کنند پس چنین کردند و او سوار شد و بعد از ان بسیار سوار میشد روزی موکلان از او غافل
شدند بر راهی عبور نمود و دو کس را از کدایان که یکی از انها ورم کرده بود بدنش و رنکش زرد
شده بود و اب و رنکش رفته بود و نظرش بسیار قبیح و سمج کردیده بود و دیکری نابینا کردیده بود و
کسی دست او را کرفته بود براه میبرد چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید و از حال ایشان
سوال نمود کفتند که صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در او ظاهر کردیده است و ان
دیکر افتی بدیدهای او رسیده است و نورش برطرف شده است پرسید که ایا این کوفتها و علتها در میان
مردم بسیار می باشد کفتند بلی کفت ایا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد کفتند نه پس در ان روز
غمکین و محزون و کریان بخانه باز امد و بزرکی و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود و
چند روز در این حال و اندیشه بود بعد از چند روز دیکر که سوار شد در اثنای راه مرد پیری را
مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود و هیاتش متغیر کردیده موهایش سفید شده بود و رنکش سیاه
شده و پوستهای بدنش در هم کشیده شده بود و کامهار اکوتاه میکذاشت از ضعف پیری از دیدن
او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید کفتند این حالت پیریست کفت در چند وقت ادمی باین مرتبه
میرسد کفتند در صد سال یا مثل ان پرسید که بعد از این دیکر چه حال می باشد کفتند مرک کفت ادمی انچه
از عمر خواهد برای او میسر نیست کفتند نه بلکه در اندک وقتی باین حال میشود که می بینی پس پسر
پادشاه کفت که ماه سی روز است و سال دوازده ماهست و انقضای عمر صد سالست پس چه زود
تمام میکند روز ماه را و چه زود باخر میرساند ماه سال را و چه بسرعت فانی میکرداند سال عمر را پس
بخانه باز کردید و این سخن را مکرر میکفت و در تمام شب خواب نکرد و او دل زندهٔ پاک و عقل مستقیمی
داشت که بفکر امری که می افتاد غافل نمیشد و فراموش نمیکرد پس باین سبب حزن و اندوه بر او غالب
شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا کذاشت و با ان حال با پدر خود مدارا میکرد و حال خود را از
او مخفی میداشت و لیکن هر که سخنی میکفت کوش میداد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او کردد
پس روزی خلوت کرد با ان شخصی که راز خود را از او پرسیده بود از او پرسید که ایا کسی را می شناسی

که حال او غیر حال ما باشد و طریقهٔ دیگر غیر طریقهٔ ما داشته باشد ان مرد گفت بلی جماعتی بودند که
ایشان را عباد میگفتند ترک دنیا کرده بودند و طلب اخرت میکردند و ایشان را سخنان و علمها بود که
دیگران اشنای انها نبودند ولیکن با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را باتش سوختند
و پادشاه همگی ایشان را از ملک خود بیرون کرد و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد
زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند که تا چون بعنایت الهی امر دین رواج
گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین
بوده اند و سنت و طریقهٔ ایشان همین بوده است پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر
و حزن و اندوه او بطول کشید و مانند کسی بود که چیزی گم کرده باشد که بدون انچیز چاره نداشته
باشد و در تفحص ان باشد و اوازهٔ عقل و علم و کمال و تفکر و تدبر و فهم و زهد و ترک دنیای ان
پسر در اطراف عالم منتشر شد و این خبر بمردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر میگفتند در
زمین سراندیب و انمردی بود عابد و حکیم و دانا پس بدریا نشست و بجانب سولابط امد و قصد در
خانهٔ پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت و در زی تجار برامد و امد شد میکرد بدر
خانهٔ پسر پادشاه تا انکه شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند
چون بر حکیم ظاهر شد که ان مرد که صاحب سر پسر پادشاه بود تقربش نزد او زیاده از دیگرانست سعی
در اشنایی نمود و در خلوت باو گفت که من مردی ام از سوداگران سراندیب و چند روز است که باین
ولایت امده ام و متاعی دارم بسیار گران بها و پر قیمت و بسیار نفیس و صاحب قدر و محل اعتماد میخواستم
که انرا باو اظهار کنم و ترا برای اظهار اینمعنی پسندیدم و متاع من بهتر است از کوگرد احمر که اکسیر است
و کور را بینا میکند و کر را شنوا میگرداند و دوای همهٔ دردهاست و از ضعف ادمی را بقوت می اورد
و از دیوانگی حفظ میکند و بر دشمن یاری میدهد و کسی را سزاوارتر ندیدم باین متاع از این جوان
که پسر پادشاهست اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن اگر متاع من بکار او اید مرا بنزد
او ببر تا باو بنمایم که اگر متاع مرا او ببیند قدرش را خواهد دانست ان مرد بحکیم گفت که تو سخنی میگویی که
ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده ایم و نیکو و عاقل مینمایی ولیکن مثل ما تا حقیقت چیزی را ندانند نقل
نمیکند تو متاع خود را بمن بنما اگر قابل عرض دانم بخدمت پسر پادشاه عرض نمایم حکیم گفت که من مردی
ام طبیب و در دیدهٔ تو ضعفی مشاهده میکنم میترسم که اگر بمتاع من نظر نمایی دیدهٔ تو تاب دیدن ان نیاورد
و ضایع شود ولیکن پسر پادشاه دیده اش صحیح است و جوانست و بر دیدهٔ او این خوف ندارم نظری
بکند بمتاع من اگر او را خوش اید در قیمت با او مضایقه نمیکنم و اگر نخواهد نقصانی و تعبی برای او
نخواهد بود و این متاع عظیمست گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را باو



برسانی پس انمرد بنزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد پسر پادشاه در دلش افتاد که همان
مطلب که دارد از بلوهر حاصل میشود گفت چون شب شود البته ان مرد تاجر را بنزد من بیاور و در پنهانی
او را بیاور که اینچنین امر عظیم را سهل نمیتوان شمرد پس ان مرد امر کرد بلوهر را که مهیا شو برای ملاقات
پسر پادشاه بلوهر با خود برداشت سبدی را که کتابهای خود را در ان سبد گذاشته بود و گفت متاعهای من
در این سبد است پس او را برد بخدمت پسر پادشاه و چون داخل شد سلام کرد و پسر پادشاه در نهایت
تعظیم و تکریم سلام او را جواب گفت و ان مرد بیرون رفت حکیم بخلوت در خدمت پسر پادشاه نشست
و گفت ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلادت تحیت فرمودی پسر پادشاه گفت ترا
برای این تعظیم کردم که امید واری عظیم از شما دارم حکیم گفت که اگر تو اینگونه با من سلوک کردی پس
بدرستیکه پادشاهی در بعضی از افاق زمین که بخیر و خوبی معروف بود روزی با لشکر خود براهی
میرفت در عرض راه دو کس را دید که جامهای کهنه پوشیده بودند واثر فقر و درویشی بر ایشان ظاهر
بود چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب فرود امد و ایشانرا تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد و چون
وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و بنزد برادر پادشاه امدند چون بسیار جرات
داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن و گفتند که امروز پادشاه خود را خوار و خفیف کرد و اهل
مملکت خود را رسوا کرد و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بیقدر سزاوار انست که او را
ملامت نمایی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند برادر پادشاه بگفتهٔ وزرا عمل نمود پادشاه را ملامت
کرد پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که بسمع رضا شنید یا از سخن او رنجید و برادر
بخانهٔ خود بازگشت تا چند روز بر این گذشت پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ
میگفتند تا ندای مرگ در خانهٔ برادر در دهد و طریقهٔ ان پادشاهان بود که هر گرا ارادهٔ کشتن او داشتند
چنین میکردند پس از این ندا نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد و او جامهٔ مرگ پوشیده بدر
خانهٔ پادشاه امد و میگریست و موی ریش خود را میکند چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود چون
حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد و او یلاه و وا مصیبتاه بر اورد و دست خود را بلند کرد بتضرع و زاری
پادشاه او را نزد خود خواند و گفت ای بی خرد جزع می نمایی از منادی که ندا کرده است بر در خانهٔ
تو بامر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر تست و بتحقیق میدانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن
باشی با این حال مرا ملامت میکنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم
و من داناترم از شما بگناهانی که نزد پروردگار خود دارم برو که من دانستم که وزرای من ترا برانگیخته اند
و فریب داده اند و زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از
چوب ساختند و امر فرمود که دو تا را بطلا زینت کردند و دو تا را بقیر اندودند پس دو تابوت قیر را از

طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و مو پر کرد و سرهر دو را
محکم بست پس جمع نمود وزرا و اشراف را که کمان میبرد که ایشان او را بر این عمل ملامت کرده اند و
تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که اینها را قیمت کنید ایشان کفتند که بحسب ظاهر حال و دریافت ما
این دو تابوت طلا قیمت دارند از زیادتی شرافت و خوبی و ان دو تابوت قیر قیمت ندارد بسبب پستی و
زبونی پادشاه کفت که این حکم شما برای ان مرتبهٔ پستی است از علم که شما دارید و اشیا را بان علم میدانید
پس امر فرمود که تابوتهای قیر را کشودند بسبب جواهری که در انها بود خانه روشن شد پس کفت مثل
این دو تابوت مثل ان دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشانرا و ظاهر ایشانرا سهل دانستید
و حال انکه باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکویی و سایر صفات کمال که کمالات معنوی
بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر پس امر فرمود که تابوتهای طلا را کشودند اهل مجلس
از کثافت و ذلت انچه در اندرون انها بود برخود بلرزیدند و از کند و تعفن انها متاذی شدند پس
پادشاه کفت که این دو تابوت مثل قومیست که زینت یافته است ظاهر ایشان بجامه و لباس و باطن ایشان
مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیع
تر و بدنماتر است از این مردارها پس همهٔ وزرا و اشراف کفتند که منظور شما را یافتیم و خطای خود را
فهمیدیم و پند کرفتیم ای پادشاه بلوهر کفت که این بود مثل تو ای پسر پادشاه در ان تحیت و اکرامی که مرا
فرمودی پسر پادشاه تکیه زده بود چون این سخن را شنید راست نشست و کفت زیاده کن مثل را برای
حکایت
من ای حکیم بلوهر کفت که دهقان بیرون می اورد تخم نیکویی را برای کاشتن چون کفی از ان بر کرفت و
پاشید بعضی از ان دانها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی مرغان انرا میربایند و بعضی بر سنکی
می افتد که اندک خاکی بر روی ان نشسته است پس سبز میشود و بحرکت می اید چون ریشه اش بسنک
رسید خشک میشود و باطل میکردد و بعضی از ان بر زمین پر خاری می افتد که چون میروید خوشه
میکند و نزدیک میرسد ببار دادن خارها بر ان می پیچد و انرا ضایع و باطل میکند و انچه از ان تخم بر زمین
افتاد که پاکست هر چند اندکی باشد سالم میماند و برومند میکردد ای پسر پادشاه دهقان مثل حامل
حکمت است و تخم مثل انواع سخنان حکمت است و اما انچه افتاد بر کنار راه و مرغان انرا میربایند مثل ان
سخنی است که بر کوش خورد و در دل اثر نکند و اما انچه بر سنک افتاد و سنک ریشه اش را خشک کرد مثل
ان سخنیست که کسی انرا بشنود و خوش اید او را و دل باو بدهد و دریابد و بفهمد انرا اما ضبط ان ننماید
و مالک ان نشود و اما انچه رویید و خار انرا باطل کردانید مثل سخنیست که شنونده انرا دریابد و ضبط
نماید و چون هنکام ان شود که بان عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع کردد
از عمل نمودن بان حکمت ان حکمت را باطل کرداند و اما انچه سالم ماند و بار امد مثل سخنیست که



عقل انرا دریابد و حافظه انرا ضبط نماید و عزم نیکو انرا جاری ساخته بعمل اورد و این در وقتی میشود
که ریشهٔ شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه را از دل برکنده باشد و مصفا کردانیده باشد نفس
خود را از بدیها بوذاسف کفت که ای حکیم من امید دارم که ان تخم حکمتی که در دل من کشتی از ان قسمی
باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و افت نداشته باشد پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل
حکایت
دنیا بیان فرما بلوهر کفت که شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود و ان میکریخت و فیل از پی ان
میشتافت تا انکه باو رسید انمرد مضطر شد و خود را در چاهی در او یخت و دو شاخ در کنار انجا روییده
بود در انجا چنک زد و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان ان چاه سر بر اورده بودند چون
بان دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرک مشغولند بکندن ریشهای ان دو شاخ یکی سفید و دیکری
سیاه چون نظر بزیر پای خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده اند چون نظر
بقعر چاه انداخت دید که اژدهایی دهان کشاده است که چون در چاه افتد او را فرو برد چون سر بالا
کرد دید که در سر ان دو شاخ اندکی از عسل الوده است پس مشغول شد بلیسیدن ان عسل و لذت
و شیرینی ان عسل او را غافل کردانید از ان مارها که نمیداند چه وقت او را خواهند کزید و از فکر ان
اژدها که نمیداند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام او درافتد اما ان چاه دنیاست که پر است از
افتها و بلاها و مصیبتها و ان دو شاخ عمر ادمی است و ان دو موش شب و روزند که عمر ادمی را از
بیخ میکنند و فانی میکنند و ان چهار افعی اخلاط چهار کونه اند که بمنزلهٔ زهرهای کشنده اند از سودا
و صفرا و بلغم و خون که نمیداند ادمی که در چه وقت بهیجان می ایند که صاحب خود را هلاک کنند و ان
اژدها مرکست که منتظر است و پیوسته در طلب ادمی است و ان عسل که او فریفته شده بود و از همه
چیز او را غافل کردانیده بود لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیاست از لذت خوردن و اشامیدن
و بوییدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن بوذاسف کفت که این مثل بسیار عجب است بسی مطابق است
باحوال دنیا دیکر مثلی بفرما برای دنیا و اهل ان که فریب انرا خورده اند و سهل و حقیر میشمارند در
حکایت
دنیا چیزی چند را که بایشان نفع می بخشد بلوهر کفت که نقل کرده اند که مردی را سه رفیق بود که انمرد یکی
از ایشان را برکزیده بود بر جمیع مردم و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدتهای بسیار میشد و برای او
خود را بمهلکهایی انداخت و شب و روز در کار او مشغول بود و رفیق دویم در منزلت نزد او از اول
پست تر بود اما دوست میداشت او را و کرامی و ملاطفت میفرمود باو و خدمت و اطاعت او می نمود هرکز
از او غافل نبود و رفیق سیم را جفا میکرد و حقیر میشمرد و بر خاطرش کران بود ان رفیق و از محبت و مال
بهرهٔ نداشت مکر اندکی ناکاه انمرد را واقعهٔ رو داد که محتاج باعانت ان رفیقان شد و میران غضب پادشاه
در رسیدند که او را بحضور پادشاه برند ان مرد پناه برد برفیق اول و کفت میدانی که من ترا چکونه بر

گزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می نمودم امروز روزیست که مرا احتیاج بتو افتاده است
چه مدد از تو بمن میتواند رسید رفیق گفت که من مصاحب تو نیستم و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار
ایشانم و امروز ایشان سزاوارترند بمن از تو لیکن از تو نزد من دو جامه هست که از ان منقطع نمیتوان شد
شاید ان دو جامه را بتو دهم پس انمرد پناه برد برفیق دویم و گفت بر تو معلوم است مکرمت و ملاطفت من
نسبت بتو پیوسته مسرت و شادی ترا طلب می نمودم و امروز روز احتیاج مراست بتو نزد تو چه نفع هست
برای من ان رفیق گفت که ان قدر بکار خود گرفتارم که بتو نمیتوانم پرداخت خود فکری از برای خود
بکن و بدانکه اشنائی میان من و تو بریده شد والحال طریقهٔ من غیر طریقهٔ تست شاید که من گامی چند
با تو رفاقت کنم که نفعی از ان بتو عاید نگردد بعد از ان بر گردم و مشغول امری چند شوم که بانها اهتمام بیش
از تو دارم پس پناه برد برفیق سیم که باو جفا میکرد و او را حقیر میشمرد و باو التفات نداشت در ایام وسعت
و راحت و باو گفت که من بسی از تو شرمنده ام و منفعلم ولیکن احتیاج و اضطرار مرا بسوی تو اورده است
ایا در این روز چه نفع بمن میرسانی گفت که همراهی و محافظت تو می نمایم و از تو غافل نمی باشم پس بشارت
باد ترا و چشمت روشن باد که من مصاحبی ام که ترا فرو نمیگذارم و دلگیر مباش از تقصیراتی که در باب
احسان و ملاطفت من کردهٔ بدرستیکه انچه از تو بمن عاید شده است برای تو ضبط نموده ام بلکه بهمین
راضی نشده تجارت از برای تو کرده ام و نفعهای بسیار بهم رسانیده ام اکنون چندین برابر انچه بمن دادهٔ
از برای تو نزد من موجود است بشارت باد ترا که امید دارم که انچه نزد منست از تو باعث رضای پادشاه
گردد از تو در این روز و باعث خلاصی تو شود از این بلیهٔ عظیم که ترا پیش امده است پس ان مرد
چون احوال ان رفیقان را مشاهده نمود گفت نمیدانم برکدام یك از این دو امر حسرت بیشتر خورم بر تقصیری
که در باب رفیق نیك کرده ام یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده ام پس بلوهر گفت که رفیق اول
مال است و رفیق دویم اهل و فرزندان و رفیق سیم عمل صالح یوذاسف گفت این سخنی است حق و
ظاهر پس مثلی دیگر بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب انرا خورده اند و دل بدان بسته اند بلوهر گفت
حکایت که یك شهری بود که عادت مردم ان شهر ان بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت
پیدا میکردند و بر خود یکسال پادشاه و فرمان فرما میکردند و ان مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود گمان
میبرد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود چون یکسال میگذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی
و بی چیز بدر میکردند و ببلا و مشقتی مبتلا میشد که هرگز بخاطرش خطور نکرده بود و پادشاهی در ان
مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او میگردید پس اهل انشهر در یکسال مرد غریبی را بر خود امیر و
پادشاه میکردند ان مرد بفراستی که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریبست باین سبب با ایشان
انس نمیگرفت و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال اهل ان شهر باخبر بود در باب


معامله خود با اهل ان شهر باو مصلحت کرد ان مرد گفت که بعد از یکسال این جماعت ترا از این شهر
بیرون خواهند کرد و بفلان مکان خواهند فرستاد صلاح تو در انست که انچه می توانی و استطاعت داری
از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی بان مکان که ترا بعد از سال بانجا خواهند فرستاد
که چون بانجا روی اسباب عیش و رفاهیت تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی پس پادشاه
بفرمودهٔ ان شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از شهر بیرون کردند از اموال خود متنفع
گردید و بعیش و نعمت روزگار میگذرانید پس بلوهر گفت که ای پسر پادشاه من امید دارم
که تو ان مردی باشی که بغریبان و بیگانگان انس نگیری و بپادشاهی چند روزه فریب نخوری
و من انکس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی و من ترا راه نمائی میکنم و احوال دنیا
و اهل ان را بتو می شناسانم و تر امدد و اعانت میکنم یوذاسف گفت که راست گفتی ای حکیم بدرستیکه
من همان پادشاه غریبم و توان کسی که من پیوسته در طلب او بودم پس وصف کن از برای من احوال
اخرت را که بجان خود سوگند میخورم که انچه در باب دنیا گفتی محض صدق و واقع است و من نیز از احوال
دنیا امری چند مشاهده کرده ام که دانسته ام زوال و فنای او را و ترك ان در خاطرم قرار گرفته در نظرم
پندیات بسیار حقیر و بیقدر گردیده است بلوهر گفت که ای پسر پادشاه ترك دنیا کلید درهای سعادت اخرتست
پس هر که طلب اخرت نماید و درش را که ترك دنیاست بیابد بزودی پادشاهی ان نشاه را می یابد و چگونه
زهد نورزی در دنیا و حال انکه حقتعالی عقلی چنین بتو کرامت کرده است و می بینی که دنیا هر چند بسیار
باشد جمع کردن ان برای این بدنهای فانیست و بدن نه ثبات دارد و نه قوام و هیچ ضرری را از خود
دفع نمیتواند کرد و گرمی انرا میگدازد و برودت انرا منجمد میسازد و بادهای سموم انرا از هم می پاشد
و اب غرقش میکند و افتاب میسوزاندش و هوا بتحلیلش میبرد و جانوران درنده او را میدرند
و مرغان انرا بمنقار سوراخ میکنند و باهن بریده میشود و بصدمه از هم می شکند و قطع نظر از عوارض
خارجی معجونیست مرکب از بیماریها و دردها و المها و مرضها و در گرد این بلاهاست و منتظر انهاست و
پیوسته از انها ترسانست و سلامتی خود را احتمال میداند و ایضا بهفت افت قرینست که از انها خلاصی
ندارد هیچ بدنی یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ و اما انچه از ان سوال نمودی
از امر اخرت پس بدرستیکه امید دارم که انچه را اندك یابی در این دنیا بسیار یابی در اخرت یوذاسف
گفت گمان میبرم انجماعتی که پدرم ایشانرا باتش سوزاند و از بلاد خود اخراج کرد اصحاب و یاران
تو بودند و طریقهٔ ترا داشتند گفت بلی یوذاسف گفت که شنیدم که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت
و مذمت ایشان بلوهر گفت که چنین بود یوذاسف گفت ایا سبب این چه بود ای حکیم بلوهر گفت اما انچه
گفتی در بدگوئی مردم نسبت بایشان چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دروغ

نیکو پند و دانا باشند و جاهل نباشند و از ازایشان بمردم نرسد و نماز بسیار کنند و خواب کم کنند و
بانواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت کیرند و دل بمال و اهل نبسته
حکایت
باشند و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند بوذاسف کفت که چکونه اهل دنیا در عداوت ایشان
متفق شدند و حال انکه در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند بلوهر کفت که مثل ایشان در این باب
مثل سکی چند است مختلف و رنکارنک که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن ان مردار
و بر روی یکدیکر فریاد میکنند و در یکدیکر زنند و در این هنکام مردی بنزدیک ایشان رسد همکی
دست از نزاع برمیدارند و متفق میشوند و بران حمله می اورند و بر روی او میجهند و فریاد میکنند
باانکه ان مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعهٔ در ان جیفه ندارند و لیکن چون ان
مرد را غریب و بیکانه دیدند از طور خود از او وحشت میکنند و بایکدیکر انس و الفت میکیرند
و بایکدیکر اتفاق میکنند هرچند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند پس بلوهر کفت که ان مردار
مثل متاع دنیاست و ان سکهای رنکارنک مثل انواع اهل دنیاست که برای دنیا با یکدیکر نزاع میکنند
و خون یکدیکر را میریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات ان صرف می نمایند و ان شخص که
سکان بر او حمله می اورند و او را بجیفهٔ ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است
و از دنیا بکنار رفته است و با ایشان در امر دنیا منازعه ندارد و دنیا را با ایشان کذاشته است و با این حال
اهل دنیا با او دشمنی میکنند برای بیکانکی که از ایشان دارد ای پسر پادشاه اکر تعجب میکنی تعجب کن
از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروفست بر جمع دنیا و بسیاری ان و مفاخرت کردن باعتبارات ان و
غلبه جستن در ان چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان کذاشته است و از دنیا دوری
کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه میکنند پس
چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعهٔ این جماعت بوذاسف کفت ای حکیم بر سر مطلب مزای و از ان کونه
پند
سخن بکو بلوهر کفت که چون طبیب مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسده ضایع کرده است و خواهد تقویت
بدن کند و انرا فربه کرداند اول مبادرت نمی نماید بغذاهایی که مورث قوت و مولد کوشت و خونست
زیرا که میداند که با وجود اخلاط فاسده در بدن این غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد
بدن میشود و نفعی برای قوت نمی بخشد بلکه اول او را امساک و پرهیز میفرماید و برای دفع اخلاط
فاسده دواها برای او تدبیر میکند چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل کردانید باو تجویز طعامهای
مقوی میکند و در این هنکام مزهٔ طعام را می یابد و فربه میشود و قوت می یابد و متحمل بارهای کران
حکایت
میتواند شد بمشیت الهی بوذاسف کفت که ای حکیم مرا خبر ده از چکونکی اکل و شرب خود بلوهر کفت که
حکما نقل کرده اند که پادشاهی بود با ممالک وسیع و لشکر بسیار و مال بیشمار و برای زیادتی ملک و



مال متوجه جنک و قتال شد با پادشاه دیکر و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان
بجانب ملک ان پادشاه روان شد و بعد از انعقاد معرکهٔ قتال پادشاه مخالف بر او ظفر یافت و بسیاری از
ایشان را کشتند و پادشاه با بقیهٔ لشکر منهزم شدند و با زن و فرزندان میکریخت تا چون شب درامد در
نیستانی که در کنار نهری بود با عیال خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا باو از اسبان دشمن
بر مکان ایشان مطلع کردد و شب با نهایت خوف در ان نیستان بسر بردند و هر لحظه صدای سم اسبان
دشمن بکوش ایشان میرسید و موجب زیادتی خوف ایشان میکردید چون صبح شد در انجا محصور ماند
که بیرون نمیتوانست امد زیرا که عبور از ان نهر ممکن نبود و از ترس دشمن بجانب صحرا بیرون
نمیتوانست امد پس او و عیالش در انجای تنک ماندند با نهایت ازار و مشقت از سرما و کرسنکی و طعامی
و توشهٔ با خود نداشتند و فرزندان خورد او از سرما و کرسنکی میکریستند و فریاد میکردند و دو روز
در این حال ماندند تا انکه یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد او را در اب انداختند و یکروز
دیکر بر انحال کذرانیدند پس ان پادشاه با زن خود کفت که ما همه مشرف بر هلاک شده ایم اکر بعضی
از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از اینکه همه بمیریم مرا بخاطر رسیده که یکی از این طفلانرا بکشیم و او را
قوت خود و باقی اطفال خود کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجات بخشد و اکر این امر را تاخیر اندازیم همکی
طفلان لاغر و ضعیف میشوند که از کوشت ایشان سیر نتوان شد و چندان ضعیف شویم که اکر فرجی
رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم پس ان زن رای پادشاه را پسندید و یکی از
فرزندان خود را کشتند و در میان کذاشتند و کوشت او را خوردند بلوهر کفت ای پسر پادشاه چه
کمان داری در چنین حالی با این مرد مضطرب ایا بسیار خواهد خورد از بابت کرسنه که بطعام فراوان
رسد یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که بضرورت لقمهٔ را خورد بوذاسف کفت که بلکه کمان من
اینست که اندکی از انرا با نهایت دشواری خواهد خورد حکیم کفت که خوردن و اشامیدن من در دنیا همین
نحوست بوذاسف کفت که ای حکیم بکو که این امری که مرا بسوی ان میخوانی ایا چیزیست که مردم او را
بعقل خود یافته اند و بر همه خیر اختیار کرده اند از برای خود یا حق سبحانه و تعالی مردم را بان خوانده است
و اجابت او کرده اند بلوهر کفت که این امری که من ترا بان دعوت می نمایم از ان بلندتر و لطیفتر است
که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان بعقل خود تدبیر ان توانند کرد زیرا که کار اهل دنیا اینست که
مردم را باعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای ان
بخوانند بلکه انچه من میکویم امریست بیکانهٔ اطوار اهل دنیا و دعوتیست اسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و
هویدا و هدایتیست براه راست که اعمال اهل دنیا را درهم میشکند و مخالف طریقهٔ ایشان است و زشتی
و بدی اعمال ایشانرا ظاهر میکرداند و ایشانرا از هوا و هوس و خواهشهای خود بعبادت پروردکار

خودمی کشاند و کسی که ادراک این امر نمود خدا او را هدایت نموده است این امر نزد او بسیار ظاهر و
روشن است ولیکن از غیر اهلش مخفی میدارد و پنهان میکرداند ازانا انکه حقتعم را ظاهر و هویدا
کرداند بعد از پنهانی و خفا و دین حق را رفعت بخشد و بلند کرداند و مذهب باطله اهل جهل
وفساد را پست کرداند و برخاک مذلت نشاند بوذاسف کفت که راست کفتی ای حکیم بلوهر کفت که بعضی
از مردم هستند که بفترت مستقیم و فکر درست پیش از امدن پیغمبران حق را می یابند و بان راغب
میکردند و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت ایشان اطاعت می نمایند و توای
پسر پادشاه انکسی که بعقل و فراست خود رو بمقصد اصلی کردهٔ بوذاسف کفت که ایا جمع دیکر هستند
غیر از کروه شما که مردم را بترک دنیا خوانند بلوهر کفت که در این بلاد کمان ندارم اما در غیر این بلاد جمعی
هستند که بزبان اظهار حق مینمایند و اعمال ایشان باعمال حق نمی ماند و باین سبب راه ما و ایشان مختلف
شده بوذاسف کفت که بچه سبب حقتعم شمارا بحق سزاوارتر کردانیده است از ایشان و حال انکه ان امر
غریب اسمانی از یک محل و منبع بشمار سیده است بلوهر کفت که جمیع راههای حق از جانب خدا است
و حقتعم جمیع بندکان را بسوی خود خوانده است پس جمعی قبول کرده اند و بشرایط ان عمل نموده اند و
دیکران را بان راه حق بفرمودهٔ الهی هدایت نموده اند ظلم نمیکنند و خطا نمیکنند و دقیقهٔ از دقایق شرع
و دین را فرو نمیکذارند و جمعی دیکر قبول کرده اند انرا اما انرا چنانچه باید برپا نمیدارند و بشرایط ان عمل
نمینمایند و باهلش نمیرسانند و ایشان را در اقامت حق و عمل نمودن بشرایع ملت عزمی و اهتمامی نیست
پس اداب ملت و قوانین شریعت را ضایع میکنند و برطبعهای ایشان کرانست و فرق درمیان این دو
کروه بسیار است زیراکه کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که ان را محافظت نماید و کسی که
امور ملت را فاسد کرداند مثل کسی نیست که انها را باصلاح اورد و کسی که برشدتها صبر نماید در راه
حق مثل کسی نیست که جزع کند و بسبب انها ترک حق نماید و از این جهت است که ما بحق سزاوارتریم
از ان جماعت باز بلوهر برسر این سخن امد و کفت برزبان ان جماعت جاری نمیشود امری از امور دین
و ترک دنیا و دعوت نمودن مردم بسوی خدا مکر انکه فرا کرفته اند انها را از اهل حق چنانچه ما از ایشان اخذ
کرده ایم ولیکن فرق در میان ایشان انست که ایشان بدعتها در دین احداث کرده اند و طالب دنیا
کردیده اند و دل بر اعتبار ان بسته اند و تفصیل این حال و حقیقت این مقال انست که پیوسته سنت
الهی چنین جاری بود که پیغمبران بسوی خلق می فرستاد در هر قرنی از قرنهای کذشته بزبانهای مختلف
که خلایق را بدین حق دعوت می نمودند و چون دین ایشان رواج میکرفت و اهل حق با ایشان
میکرویدند و همه بر یک امر مستقیم میبودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت ان پیغمبر درمیان
ایشان ظاهر بود و هیچ کونه اختلاف و نزاع درمیان ایشان نبود و چون پیغمبران رسالتهای پروردکار



خود را اتمام بخلق میرسانند و حجت الهی را بر ایشان تمام میکرد و معالم دین و احکام شریعت را برای ایشان
برپا میداشت و ظاهر میکردانید و اجل ان پیغمبر منتهی میشد حقتعم او را بجوار رحمت خویش میبرد
و اندک زمانی بعد از رحلت ان پیغمبر امت او بر طریقهٔ او می ماندند و دین او را تغییر نمیدادند و بعد از
مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی کردیده بدعتها در ان دین احداث میکردند و اهل جهالت بر اهل علم
غالب میشدند و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان
میکرد و علم خود را ظاهر نمیکردانید و چنان بود که نامش را میدانستند و بمنزل و ماوایش پی نمیبردند
و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشانرا سبک می شمردند و باین سبب روز
بروز علم پنهان میشد و جهل ظاهر میکردید و هر چند قرنها بیشتر میکذشت و بعد از عهد ان پیغمبر
زیاده میشد جهالت زیاده میشد تا بحدی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جهال غالب تر میشدند و
علما کمتر و مخفی تر میشدند پس معالم دین الهی و احکام شریعت ان رسول را تغییر میدادند و از جادهٔ
شریعت منحرف میکردیدند و با این حال دست از کتاب و دین برنمیداشتند و اقرار بکتاب الهی می نمودند
تحریف ٢٨
اما بتاویلات باطله موافق غرضهای خود معانی انرا تغریف میکردند و اصل دین را دعوی میکردند
و حقیقت انرا ترک می نمودند و احکام شریعت را ضایع میکردند و باین سبب پیوسته اختلاف در میان
هر دین بهم رسیده است پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران اورده اند در اصل ان ما با ان جماعت
موافقت داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت ان با او مخالفیم و در هر امری که مخالفت ما نموده اند
ما را بر ایشان حجتهای واضح هست و بر بطلان طریقهٔ ایشان کواهان عادل داریم از کتابهایی که خدا
فرستاده است و در دست ایشان است پس هر یک از ایشان که بحکمتی متکلم میشود ان حجت ماست
بر ایشان و انچه از اثار دین و کلمات حکمت بیان میکنند کواه ماست بر بطلان ایشان زیراکه ان صفات
همه موافق سیرت و صفت و طریقهٔ ماست و مخالف اداب و طریقهٔ ایشان است پس از کتاب الهی نمیدانند
مکر لفظی را و از یاد خدا نمیدانند مکر اسمی را و حقیقت دین را نمیدانند که انرا برپا توانند داشت بوذاسف
کفت که چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث میشوند و در بعضی زمانها مبعوث نمیشوند و چرا در
حکایت
هر عصری پیغمبر نمیباشد بلوهر کفت که مثل این مثل پادشاهی است که زمین خرابی داشته باشد که هیچ
ابادانی در ان نباشد و ارادهٔ تعمیر و ابادانی ان زمین نماید و مرد کاردان ساعی امین خیرخواهی را بان
زمین فرستد و او را امر نماید که ان زمین را ابادان کند و اصناف درختان بکارد و انواع زراعتها بعمل
اورد و درخت مخصوصی چند و تخم معینی چند باو دهد و مبالغه نماید که بغیر انچه پادشاه فرموده دیکر
چیزی در ان زمین بعمل نیاورد و بفرماید که در ان زمین نهرهای جاری کرداند و حصاری
بر کرد ان زمین براورد و از فساد و خرابی مفسدان انرا محافظت نماید پس ان مرد بیاید و ان زمین را

بدیهاست اب حیات است که هرکه از ان بیاشامد هرکز نمیرد و شفای جمیع دردهاست که هرکه خود را بان
مداوا کند هرکز خسته نکردد راه راستیست که هرکه بدان راه برود هرکز کمراه نشود ریسمان محکمیست
از جانب خدا او یخته که هرکز کهنه نمیشود و هرکه در دست دارد انرا هرکز کور نکردد و هرکه چنك دران
زند رستکار کردد و هدایت یابد و پیوند او با حقتعم هرکز نکسلد یوذاسف کفت که چرا این حکمت
وعلم که انرا باین درجه از فضل و شرف و رفعت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم
ازان منتفع نمیکردند حکیم کفت که مثل حکمت مثل افتابست که بر جمیع مردم از سفید و سیاه و کوچك
و بزرك طالع میکردد پس هرکه خواهد از ان منتفع کردد نفع خود را ازاو منع نمی نماید و از دور و نزدیك
هرکه باشد او را از روشنی خود محروم نمی کرداند پس اکر کسی نخواهد از افتاب منتفع شود او را افتاب
حجتی نخواهد بود زیراکه افتاب منع فیض خود از کسی نکرده است و همچنین است حکمت در میان مردم
که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است و لیکن انتفاع مردم از ان
متفاوتست چنانچه مردم از انتفاع بنور افتاب بر سه قسمند بعضی بینایند و دیدهٔ روشن دارند و از ضوء
افتاب بروجه کمال نفع می یابند و اشیا را بان می بینند و بعضی کورند و احساس نور نمیکنند بحدی که
کرچه بر ایشان افتاب بتابد از ان بهرهٔ نمی برند و بعضی ضعیف البصرند که ایشان را نه کور میتوان شمرد
و نه بینا همچنین سخن حق و کلام و حکمت افتابیست که بر دلها می تابد بعضی که صاحب بصیرتند و دیدهٔ
دل ایشان روشن است اثر امی یابند و بان عمل می نمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت میکردند
و بعضی که دیدهٔ دل ایشان کور است بسبب انکار حق سخن حق را قبول نمیکنند و بان عمل نمی نمایند
مانند انکور بچشم ظاهر که از افتاب بهره نمی برد و بعضی که دلهای ایشان باقتهای نفسانی بیمار کردیده و
دیدهٔ دل ایشان ضعیف و کند کردیده است از نور خورشید علم و حکمت بهرهٔ ضعیفی میبرند و علم
ایشان پست و عمل ایشان اندکست و چندان تمیز میان نیك و بد و حق و باطل نمیکنند بدانکه اکثر مردم
در بینایی خورشید علوم و معارف کورانند که از ان هیچ بهرهٔ نمیبرند یوذاسف کفت که ایا کسی میباشد
که اول که سخن حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید بلوهر
کفت بلی حال اکثر مردم بحکمت چنین است یوذاسف کفت که ایا پدرم هرکز از این سخنان حکمت چیزی
شنیده است بلوهر کفت که کمان ندارم که شنیده باشد شنیدن درستی که در دل او جا کرده باشد
و خیرخواه مهربانی در این باب با او سخن کفته باشد یوذاسف کفت که چرا حکما در این مدت مدید
پدرم را بر این حال کذاشته اند و امثال این سخنان حق را با او نکفته اند بلوهر کفت زیراکه ایشان محل
سخن خود را امین اند و بسیار باشد که ترك کنند سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش
... تر باشد و بیشتر قبول کند برای این که او را قابل سخن او ندانند و بسیار است که دانایی با کسی در

حکایت



حکایت

تمام عمر معاشرت نماید و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد و میان ایشان در هیچ چیز
جدایی نباشد الا در دین و حکمت و ان حکیم دانا غم خورد بر او و برای حال او غمکین باشد و بسبب
اینکه او را قابل نداند اسرار حکمت را با او نکوید چنانچه نقل کرده اند که پادشاهی بود در نهایت عقل و
فطرت و مهربانی داشت با رعیت و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و بامور ایشان میرسید و ان
پادشاه وزیری داشت موصوف بصدق و راستی و صلاح و در اصلاح امور رعیت اعانت او می نمود
و محل اعتماد و مشورهٔ او بود و وزیر در کمال عقل و دینداری و ورع و پرهیزکاری بود و بترك
دنیا راغب بود و بخدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود و سخنان حق از ایشان فرا کرفته بود
و فضل و بزرکی ایشان را دانسته بود و محبت ایشانرا بدل و جان قبول کرده بود و او را نزد پادشاه قرب
و منزلت عظیم بود و پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمیداشت و وزیر نیز با پادشاه برین منوال بود و لیکن از
امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی با او اظهار نمی نمود و بر این حال سالها با یکدیکر کذرانیدند و
وزیر هرکاه بخدمت پادشاه می امد بظاهر سجدهٔ بتان میکرد و تعظیم انها می نمود و غیر ان از امور باطل
و لوازم کفر را ارتکاب می نمود از برای تقیه و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه و وزیر از غایت اشفاق
و مهربانی که بان پادشاه داشت پیوسته از کمراهی و ضلالت او دلکیر و غمکین بود تا انکه روزی
با برادران و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود ایشان کفتند
که در حذر باش که مبادا تاثیری در او نکند و ضرر بتو و اهل دین تو برساند پس اکر یابی که قابل
هدایت هست و سخن تو در او تاثیر خواهد کرد در امر دین با او سخن بکو و از کلمات حکمت او را اکاه
ساز و اکرنه با او سخن مکو که موجب ضرر او بتو و اهل دین تو میکردد زیراکه پادشاهان مغرور میباید
شد و از قهر ایشان ایمن نمیباید بود و بعد از ان پیوسته وزیر در این اندیشه بود بپادشاه اظهار خیرخواهی
و اخلاص مینمود و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید و پادشاه
با ان کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت پروری و اصلاح امور و
تفقد احوال ایشان بود و بعد از مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال کذشت شبی از شبها بعد از
انکه مردم همکی بخواب رفته بودند پادشاه با وزیر کفت که بیا سوار شویم و در این شهر بکردیم و به بینیم
که احوال مردم چونست و مشاهده نماییم اثار بارانها که در این ایام بر ایشان باریده است وزیر کفت
بلی بسیار نیك است و هردو سوار شدند و در نواحی شهر میکشتند و در اثنای سیر بمزبلهٔ رسیدند و
نظر پادشاه بروشنی افتاد که از طرف ان مزبله میتافت بوزیر کفت که از پی این روشنایی میباید رفت که
خبر انرا معلوم کنیم پس از مرکب فرود امدند و روان شدند تا بنقبی که از انجا روشنی میتافت چون نظر
کردند مرد درویشی بدقیافهٔ دیدند که جامهای بسیار کهنهٔ پوشیده از جامهایی که در مزبلها انداز ند

و متکایی از فضله و سرکین برای خود ساخته بران تکیه زده است و در پیش روی او ابریقی سفالین
پر از شراب کذاشته و طنبوری در دست کرفته مینوازد و زنی برشتی خلقت و بدی هیئت و کهنکی لباس
شبیه بخودش در برابرش ایستاده است و هرکاه که شراب میطلبد انزن ساقی او میشود و هرکاه که طنبور
مینوازد انزن برایش میرقصد و چون شراب مینوشد زن او را تحیت میکند و ثنا میکوید بنوعی که
پادشاهانرا استایش کنند و ان مرد نیز زن خود را تعریف میکند و سیدة النسا میخواند او را و بر جمیع زنان
تفضیلش میدهد و ان هردو یکدیکر را بحسن و جمال میستایند و در نهایت سرور و فرح و خنده و طرب
عیش میکنند پادشاه و وزیر مدتی مدید چنین بر پا ایستاده بودند در حال ایشان نظر میکردند و از لذت
و شادی ایشان از ان حال کثیف تعجب مینمودند بعد از ان برکشتند و پادشاه بوزیر کفت که کمان ندارم
که ما و ترا در تمام عمر اینقدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال
خود دارند در این شب و کمان دارم که هر شب در این کار باشند پس وزیر چون این سخنان اشنا از
پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد کفت ای پادشاه میترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت
و سروری که باین لذتهای دنیا داریم در نظر جماعتی که پادشاهی دایمی را امید انند مثل این مزبله و این
دو شخص نماید و خانهای ما که سعی در بنا و استحکامش میکنیم در نظر جماعتی که مساکن سعادت
و منازل باقی اخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما مینماید و بدنهای ما نزد ان کسانی
که پاکیزکی و نظارت و حسن و جمال معنوی را فهمیده اند چنان نماید که این دو بدقیافهٔ زشت در
نظر ما مینمایند و تعجب ان سعادتمندان از لذت و شادی ما بعیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت
این دو شخص بحال ناخوش که دارند پادشاه کفت که ایا میشناسی جمعی را که باین صفت که بیان کردی
موصوف باشند وزیر کفت بلی پادشاه کفت که کیستند ایشان وزیر کفت که ایشان جمعی اند که بدین الهی
کرویده اند و ملک و پادشاهی اخرت و لذات انرا دانسته اند و پیوسته طالب سعادتهای اخرتند پادشاه
کفت که ملک اخرت کدامست وزیر کفت که ان نعیم و لذتیست که شدت و جفا بعد از ان نمیباشد
و توانکریست که بعد از ان فقر و احتیاج نمیباشد و شادیست که هرکز در عقب ان اندوهی نیست و صحتیست
که بیماری از پیش نیست و خوشنودی است که هرکز باندوه و خشم زایل نمیکردد و ایمنی است که
بترس مبدل نمیشود و زندکیست که مرک بعد از ان محالست و پادشاهی بیزوال است اخر خانه هستی
و بقاست و دار زندکی و حیات بی انتهاست تغییر احوال در ان نمیباشد خدا از ساکنان دار اخرت
برداشته است درد و پیری و تعب جفا و بیماری و کرسنکی و تشنکی و مرک را ای پادشاه اینست صفت
ملک اخرت که بیان کردم پادشاه کفت که ایا برای داخل شدن ان خانه و فایز شدن بان سعادت فرزانه
راهی و وسیلهٔ و سببی و حیله میدانی وزیر کفت بلی ان خانه مهیاست برای هرکه انرا از راهش طلب



نماید و هرکه از درکاهش بدر اید البته بان ظفر می یابد پادشاه کفت که چرا تو پیش از این مرا بچنین خانه
راه نمی نمودی و اوصاف انرا برای من بیان نمیکردی وزیر کفت که از جلالت و هیبت پادشاهی تو حذر
میکردم پادشاه کفت که اکر این امری که تو وصف کردی البته واقع باشد سزاوار نیست که ما او را ضایع
کنیم و خود را از ان محروم کردانیم و سعی در تحصیل ان ننماییم بلکه باید که جهد کنیم تا خبر انرا مشخص
نماییم و بان ظفر یابیم وزیر کفت که رخصت می فرمایی که مکرر وصف اخرت را برای تو بیان کنم تا یقین
تو زیاده کردد پادشاه کفت که بلکه ترا امر میکنم که شب و روز در این کار باشی و نکذاری که من بامر
دیکر مشغول کردم و دست از این سخن برنداری بدرستیکه این امر عجیب غریبیست که انرا سهل نمیتوان
شمرد و از چنین امر عظیمی غافل نمیتوان شد و بعد از این سخنان وزیر و پادشاه راه نجات پیش کرفته
بسعادت ابدی فایض کردیدند بوذاسف کفت که من از اندیشهٔ این راه نجات هیچ امر دیکر مشغول
نخواهم شد تا انرا بدست اورم و با خود چنین اندیشه کرده ام که در میان شب با تو بکریزم هر وقت که ارادهٔ
رفتن نمایی بلوهر کفت که کجا تو را طاقت ان هست که با من بیایی و کی صبر می توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت
من و حال انکه مرا خانه و ماوایی نیست و چهارپایی و بار برداری ندارم و مالک نقره و طلایی نیستم
و از وقتی چاشت و شامی با خود برنمیدارم و بغیر این کهنه که پوشیده ام جامهٔ ندارم و در شهرها قرار
نمیکیرم مکر اندک زمانی و از شهر بشهر میکردم و هرکز از منزلی کردهٔ نانی با خود بمنزل دیکر نمیبرم بوذاسف
کفت که امید دارم انکس که بتو توانایی و صبر بر این حال داده است بمن نیز کرامت فرماید بلوهر کفت که
اکر البته مصاحبت مرا اختیار میکنی و بغیر این راضی نمیشوی مانند ان توانکری خواهی بود که دامادی
حکایت
ان مرد فقیر را اختیار کرد بوذاسف کفت که ان قصه را بیان فرما که چون بوده است بلوهر کفت که نقل کرده اند
که جوانی بود از فرزندان اغنیا و دختر عمی داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال و پدرش
اراده نمود که ان دختر را بعقد او در اورد و ان جوان از این معنی کراهت داشت و عدم رضای خود را
بپدر اظهار نه نمود و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیکر شد و در عرض راه کذار انجوان
بخانهٔ مرد فقیری افتاد بدر ان خانه دختری را دید که ایستاده است و دو جامهٔ کهنه در بر دارد ان
دختر او را خوش امد و از او سوال نمود که تو کیستی کفت من دختر مرد پیری ام که در این خانه میباشد
ان جوان انمرد پیر را طلب نمود و چون بیرون امد دختر او را برای خود خواستکاری نمود انمرد کفت که
تو از فرزندان اغنیا و توانکری و دختر فقرا و مسکینان را نمی توانی خواستن جوان کفت که دختر تو مرا بسیار
خوش امده است و دختر صاحب حسب و مال و جمال را میخواستند که بمن تزویج نمایند من از ان کریخته ام
برای انکه او را نمی خواستم و فقر تو را پسندیدم دختر خود را بعقد من در اور که انشاء الله از من
خیر و خوبی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم بود مرد پیر کفت که چکونه دختر خود در

بتو دهم و حال آنکه راضی نمیشوم که دختر مرا از پیش ما بیرون بری و گمان ندارم که اهل تو راضی باشند که این دختر را بنزد ایشان بری جوان گفت که من نزد شما می مانم و دختر شما را بیرون نمیبرم مرد پیر گفت که زیب و زیور خود را بیفکن و جامهٔ در خور ما در پوش و بخانهٔ ما در آ آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامهای ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست پس آن مرد پیر از احوال او سوال نمود و با او صحبت میداشت که تا عقل و دانش او را بیازماید تا آنکه بر او ظاهر شود که عقلش کامل است و آن کار را از روی سفاهت و بیخردی نکرده است پس باو گفت که چون تو ما را اختیار کردی و بما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی برخیز و با من بیا پس او را بسردابهٔ برد چون آنجوان بسردابه در آمد دید که در پشت خانه آن مرد خانها و مسکنهاست در نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود و او را بسر خزانها برد که آنچه آدمی بآن محتاج میباشد در آنها مهیا بود پس کلید تمام خزاین خود را بآن جوان داد و گفت جمیع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق بتو دارد و اختیار همه با تست و آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی و آنجوان بسبب ترک خواهش بتمام خواهشها رسید بوذاسف گفت که امید دارم که من نیز مثل آنجوان باشم و طریقهٔ او را اختیار نمایم و آن مرد پیر عقل آن جوان را از مود تا بر او اعتماد نمود و چنین می یابم که تو نیز در مقام تفتیش و امتحان عقل من هستی بفرما که در باب عقل من چه بر تو ظاهر گشته است بلوهر گفت که اگر این امر بدست من میبود از امتحان عقل تو بمحض دیدن اکتفا میکردم و لیکن بر گردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقهٔ که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته اند که در استعلام توفیق هر یک بنهایت باید رسید و رازهای مکنون سینها را بلطایف حیل و تجارت استعلام میباید نمود و من میترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم و من امشب از پیش تو میروم و هر شب بدر خانهٔ تو می آیم پس تو با خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبر کن و هر چیز از و تصدیق مکن و بهر فکری زود راضی مشو تا آنکه بعد از تامل و تانی و تفکر بسیار حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد و در حذر باش که مبادا هواهای نفسانی و شبههای شیطانی ترا از حق بگیرانند و بباطل میل دهد و در مسایلی که ترا در آن شبههٔ عارض شود بعد از تامل بسیار با من مطارحه کن و هر گاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش و در این شب بهمین اکتفا نمود و بوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت و شب دیگر بنزد او آمد و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و بنشست و از جملهٔ دعاهای او این بود که سوال میکنم از خداوندی که اولست و قبل از همه اشیا بوده است و هیچ چیز پیش از او نبوده است و آخر است و بعد از همه چیز خواهد بود و هیچ چیز با او باقی نمی ماند باقیست که هرگز فنا باو راه نمی یابد و عظیم و بزرگواریست که عظمت او را نهایت نیست یکتا و یگانه ایست که احدی در خداوندی با او شریک نیست و قاهریست که او را



همتا نیست و از نو پدید آورنده ایست که در آفرینش کسی را شریک خود نساخته است و قادر و توانائیست که ضد و معاضی هرگز نداشته است صمدیست که هر کس را باو احتیاج است مانندی و شبیهی ندارد و پادشاهیست که در پادشاهی معاونی ندارد که ترا پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین سازد و بگرداند ترا قاید مردم بسوی تقوی و پرهیزکاری و روشنی بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی و ترک و زهد دنیا ترا کرامت فرماید و ترا دوستدار صاحبان عقل و حیرت و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند تا آنکه برساند ما و ترا بآنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبران از درجات عالیهٔ بهشت و منازل رفیعهٔ رضا و خوشنودی بدرستیکه که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویداست و خوف و ترس او در دل مکنون و مخفی است و دیدهای ما بسوی کرامت او باز است و گردنهای ما نزد اطاعت او خاضع و ذلیل است و جمیع امور بتوفیق و هدایت اوست پس بوذاسف را از استماع این سخنان رقت عظیم حاصل شد و رغبت او بسوی خیر و کمال بسی زیاده گردید و از کمال حکمت و دانایی آن حکیم متعجب گردیده پرسید که ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است گفت دوازده سال بوذاسف از این سخن متعجب شد و گفت فرزند دوازده ساله طفل میباشد و من ترا در سن کهولت و شصت سالگی می بینم حکیم گفت که از ولادت من نزدیک بشصت سال گذشته است و لیکن تو از عمر من سوال نمودی و عمر زندگانیست و زندگانی نمی باشد مگر در دین حق و عمل بخیرات و ترک دنیا و از آن زمان که باین حالات موصوف گردیده ام تا حال دوازده سال است و پیش از آن بسبب جهالت و قلت عمل از بابت مردگان بودم و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمیکنم پسر پادشاه گفت که ای حکیم چگونه کسی را که میخورد و می آشامد و حرکت میکند مرده می نامی حکیم گفت که برای آن مرده اش میخوانم که با مردگان شریکست در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی نیازی چون در صفات با مردگان شریکست در نام هم می باید نیز موافق ایشان باشد بوذاسف گفت که هرگاه تو این حیات ظاهری را حیوة نمیدانی و باین قسم زندگانی چندان مسرور و نیستی می باید که بر طرف شدن این حیوا ترا هم مرگ ندانی و از آن کراهت نداشته باشی با وجود حیات معنوی که داری بلوهر گفت که اگر باین زندگانی اعتمادی نمودم و از زوال این کراهت میداشتم خود را بچنین مهلکه نمی افکندم که بنزد تو آیم با وجود آنکه میدانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین خشم دارد و در مقام اضرار و قمع ماست پس از این جا بدان که این مرگ را مرگ نمیدانیم و این زندگانی را حیات نمی شماریم و از مرگ کراهت نداریم و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذتها و بهرهای خود از آن زندگی کرده باشد و چگونه گریزد از مرگ کسی که نفس خود را از دست خود کشته باشد ای پسر پادشاه مگر نمی بینی که آنان که در دین کامل گردیده اند چیزهایی را که مردم زندگی دنیا را برای آنها میخواهند از اهل و مال ترک کرده اند

و از مشقت عبادت چندان متحمل شده اند که جز بمرگ از آن نمی آسایند و فارغ نمیگردند پس کسی که
از لذتهای زندگانی متمتع نگردد زندگانی بچه کار او می آید و کسی که او را راحت نباشد مگر از مرگ
چرا از مرگ گریزان باشد یوذاسف گفت که راست میگوئی ای حکیم آیا مسرور میشوی که فردا مرگ ترا
در یابد بلوهر گفت که اگر امشب مرگ را بیابم خوشحالتر میشوم از آنکه فردا بمن رسد بدرستیکه کسی که
نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را نزد حقتعالی دانسته البته ترک میکند عمل بد را از بیم عقاب و بعمل
می آورد نیک را بامید ثواب و کسی که یقین بوجود خدا و یگانه دانستن و بوعدهای او تصدیق
کرده است البته مرگ را دوست میدارد برای امیدوارها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود
دارد و دنیا را نمیخواهد و از آن کراهت دارد از ترس آنکه مبادا بشهوتهای دنیا فریفته شود و مرتکب معصیت
حقتعالی گردد پس مرگ را برزودی میخواهد که از شر فتنهٔ دنیا ایمن گردد و بسعادت عقبی فایز شود یوذاسف
گفت که چنین کسی که تو میگوئی گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک گرداند برای امید نجات
و رسیدن بسعادات ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در
حکایت
عبادت بتهای خود بلوهر گفت که مردی باغی داشت که در آبادانی آن میکوشید و سعی تمام در خدمت آن
باغ مینمود ناگاه روزی گنجشکی را دید که بر روی درختی از درختان بوستان او نشسته و میوهٔ آنرا
میخورد از آن بخشم آمد و تلهٔ نصب کرد آن گنجشک را شکار کرد چون قصد کشتن آن نمود حقتعالی بقدرت
کاملهٔ خود آن گنجشک را بسخن در آورد و بصاحب باغ گفت که تو همت بر کشتن من گماشتهٔ و در من
آنقدر گوشت نیست که ترا از گرسنگی سیر گرداند یا از ضعف قوت بخشد بیا تراهدایت نمایم بامری که از
برای تو بهتر باشد از کشتن من گفت آن چه چیز است گنجشک گفت که مرا رها کن تا من ترا سه کلمه تعلیم نمایم
و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمائی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو آن مرد وعده کرد که چنین
خواهم کرد مرا خبر ده از آن سخنان گنجشک گفت که آنچه بتو میگویم حفظ نما و عمل کن اندوه مخور بر آنچه از
تو فوت شود و باور مکن چیزی را که محالست و از عقل دور است و طلب مکن چیزی را که بدست
تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود آنمرد چون این سخنانرا شنید گنجشک را رها کرد پس پرواز نمود و بر شاخ
درختی نشست و بآن مرد گفت که اگر بدانی از رها کردن من چه چیز از دست تو بدر رفته است هر آینه
خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه محروم گشتهٔ آن مرد گفت که آن چه چیز است گنجشک گفت که
اگر مرا میکشتی از حوصلهٔ من مروارید بیرون می آوردی بقدر تخم غاز و بسبب آن در تمام عمر
بی نیاز میشدی و سرمایهٔ عظیم بهم میرسانیدی آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن آن ندامت
بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار ننمود و گفت از گذشته سخن مگوی که گذشته گذشت بیا تا من
ترا بخانه برم و ترا گرامی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم گنجشک گفت که ای جاهل من میدانم که چون



بر من ظفر یابی مرا نگاه نخواهی داشت و از آن سخنان که من بفدای خود بتو گفتم هیچ منتفع نشدی من
نگفتم که بر گذشته تاسف مخور و امری که شدنی نیست تصدیق مکن و آنچه را بآن نتوانی رسید طلب مکن
و الحال تو اندوه میخوری بر امری که گذشته است و از دست بدر رفته است و طلب میکنی باز گشتن
مرا بسوی خود و میدانی که ترا میسر نمیشود و تصدیق میکنی که در چینه دان من مرواریدی باشد
بقدر تخم غاز و حال آنکه جمیع بدن من بقدر تخم غاز نیست بلوهر گفت که همچنین این گروه گمراه بتها
بدست خود ساخته اند و میگویند که اینها ما را خلق کرده اند و خود محافظت آن بتها می نمایند از ترس اینکه
مبادا دزد آنها را ببرد و گمان میکنند که بتان حافظ و نگهدارندهٔ ایشانند و اموال و مکاسب خود را خرج
اصنام میکنند و گمان میکنند که بتان رازق ایشانند پس طلب می نمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان
حاصل نمیگردد و بآنها نمی رسند و بامر محالی که عقل حکم ببطلانش میکند تصدیق می نمایند پس آنچه
بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت و ملامت بر ایشان نیز لازم می آید یوذاسف گفت که راست میگوئی
ای حکیم بدرستی که من همیشه حال این بتها را بعقل خود میدانستم و هرگز میل بعبادتشان نکردم و امید
خیری از ایشان نداشتم پس خبر ده مرا از آن چیزی که مرا بسوی آن میخوانی و برای خود آنرا پسندیدهٔ
آن چه چیز است بلوهر گفت که مدار آن دینی که من ترا بآن میخوانم بر دو چیز است یکی شناخت حق جل و
علی و دیگری عمل نمودن بامری چند که موجب خوشنودی اوست یوذاسف گفت که حق جل و علی را
در شناختن خدا
چگونه باید شناخت حکیم گفت که ترا دعوت می نمایم که بشناسی خداوند خود را باینکه یکتاست و شریک
ندارد و همیشه در یگانگی خود پروردگار بوده و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریدهٔ اویند و آنکه
او قدیم است و هر چه غیر اوست حادث است و او صانع اشیاست و هر چه غیر اوست مصنوع و ساخته
شدهٔ اوست و آنکه او تدبیر کنندهٔ امور است و جمیع اشیا غیر او تدبیر کرده شدهٔ اویند و او باقیست و آنچه
غیر اوست فانیست و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است و آنکه او خواب ندارد و غافل نمیشود
و نمی خورد و نمی آشامد و ضعیف نمیشود و کسی بر او غالب نمی شود و عاجز نمیگردد و آنچه خواهی
می یابد و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت اویند و آنکه اشیا را از کتم
عدم بی ماده و مدت خلق نموده است و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه
ندارد و محل حوادث نمی باشد و احوال مختلفه در او بهم نمی رسد و بگذشتن زمانها تغییر در او حادث
نمیشود و از حالی بحالی نمیگردد و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکان نیست و نسبتش بجمیع
مکانها نسبت مساویست و بمکانی نزدیکتر از مکانی دیگر نیست داناییست که هیچ چیز بر او مخفی نیست
تواناییست که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادلست و برای
اطاعت کنندگان خود ثوابها مهیا گردانیده است و برای عاصیان عقابها مقرر فرموده است و باید که عمل

نمائی بامودی که موجب رضا و خوشنودی او میگردد و اجتناب نمائی از چیزهائی که باعث غضب و خشم او میشود بوذاسف گفت که کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانهٔ آفرینندهٔ اشیا میگردد بلوهر گفت که رضای الهی در آنست که اطاعت او کنی و معصیت و نافرمانی نکنی و بمردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان بتو رسانند و از مردم باز داری آنچه را میخواهی که ایشان از تو باز دارند و عدالت نمودن با خلق موجب خوشنودی اوست و متابعت آثار انبیا و رسل نمودن و از سنت و طریقهٔ ایشان بدر نرفتن بعین رضای پروردگار است بوذاسف گفت که ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا

در بیان زهد و ترک دنیا

بگو و مرا از احوال آن باخبر گردان بلوهر گفت که چون دیدم دنیا را که در تغیر و زوال و تقلب احوالست و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب و بلاهایند و همگی در گرو مرگ و فنایند و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست و جوانیش به پیری و فنا و توانگریش بفقر و درویشی مبدل میگردد و فرحش باندوه و عزتش بمذلت و راحتش بشدت منقلب میگردد و امنیتش بخوف و حیاتش بموت منتهی میشود و دیدم که عمرها بسی کوتاهست و مرگ در کمین است و قدر اندازان تقدیرات ایزدی تیرهای قضا بسوی هرکس در کمان پیوسته اند و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانیند و از هیچ بلائی امتناع و اباء ندارند و رفع هیچ بلیه از خود نمی توانند کرد و از مشاهدهٔ این احوال دانستم بیقین که دنیا منقطع و زایل است و کهنه میگردد و فانی میشود و آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و آشکار و پنهانش را شناختم و از گذشته اش حال آینده اش را مشخص کردم پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم و چون عیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم ای بوذاسف می بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک میبرند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی و رشک فرمای عالمیانست در زیبائی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت ملک و نعمت که ناگاه دنیا از او برمیگردد در هنگامی که در عین سرور و بهجت و زینت و راحت است و از همه احوال خوش وقت تر است پس بدل میکند عزتش را بمذلت و شادیش را باندوه و نعمتش را بید حالی و توانگریش را بدرویشی و فراخی نعمتش را بتنگی و شدت و جوانیش را بپیری و رفعتش را به پستی و حیاتش را بمرگ پس او را میافکند در سوراخی تنگ پر وحشت تنها و بیکس و غریب و از دوستان جدا میگردد و ایشان از آن مفارقت می نمایند و برادران و یاران او را میگذارند و از ایشان حمایتی نمی یابد و فریب خورده بود از دوستی دوستان و در این حال دفع مضرتی از او نمی نمایند و عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را بغارت میبرد کسی که بعد از او بر سریر ملک می نشیند و چنان در خاطرها فراموش میگردد که گویا هرگز در دنیا نبوده و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده



و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده و هرگز مالک بهره از زمین نگشته پس ای پسر پادشاه دنیا را خانهٔ خود مدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن آنرا ترک کن اف بر او و تف بر روی او باد بوذاسف گفت که اف بر دنیا و بر کسی که فریب آنرا بخورد با این رسوائی احوال آن و رقت نمودن او و گفت ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینهٔ من است بلوهر گفت که بدرستیکه عمر بسی کوتاه است و شب و روز آن را بزودی طی میکنند و رحلت از دنیا بزودی و سرعت دست میدهد و عمر هرچند دراز باشد آخر مرگ میرسد و هرکه در دنیا رحل اقامت انداخته البته بسفر آخرت رحلت می نماید پس آنچه برای دنیا جمع کرده است پراکنده میشود و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع میشود و بناها که محکم ساخته خراب میگردد و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف میشود و حسبش کم میشود و بدنش میپوسد و شرفش بپستی مبدل میگردد و تنعمهای دنیا وبال او میشود و کسبهای دنیا باعث زیانکاری او میگردد و پادشاهی او بمیراث بدیگران میرسد و فرزندانش بخواری مبتلا میشوند و زنانش را دیگران بتصرف در می آورند و امانهاش و پیمانهاش شکسته میشود و آثارش مندرس میگردد و مالش را قسمت میکنند و بساطش را برمیچینند و دشمنانش شاد میشوند و ملکش خراب میشود و تاج سلطنتش را دیگری بر سر مینهد و بر سریر دولتش دیگری مینشیند و از خانهای خود بیرونش میبرند برهنه و خار و بی معاون و یار تا در گودال قبرش می افکنند در تنهائی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت از خویشان جدا گشته و دوستان او را تنها گذاشته هرگز از آن وحشت بدر نمی آید و از آن غربت نمی آساید بدان ای پسر پادشاه که مرد عاقل دانا را سزاوار آنست که در سیاست و تادیب نفس خود مانند امام عادل دوراندیش باشد که تادیب میکند عامهٔ خلق را و باصلاح می آورد امور رعیت را و امر میفرماید ایشانرا بامودی که صلاح ایشان در آنهاست و نهی میفرماید ایشانرا از چیزهائی که باعث فساد ایشان است و عقاب میکند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد و نوازش میکند کسی را که فرمان او برد همچنین سزاوار آنست که عاقل نفس خود را تادیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او و بدارد او را بر امری که باو نفع می بخشد هرچند از آنها کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد و خبر نماید او را بر اجتناب کردن از اموری که باو ضرر میرساند و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید و از جملهٔ چیزهائی که لازم است بر صاحب عقل که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد میشود و بعد از تفکر آنچه را موافق حق و صواب داند بآن عمل نماید و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را از آن منع فرماید و باید که خود را و علم و رای و دانش خود را احقر شمارد تا بر او عجب و خودبینی مستولی نگردد بدرستیکه حقتعم مدح

فرموده است اهل عقل را و مذمت فرموده است اهل جهل و خودبینی را و بعقل هر چیز را ادراک میتوان
نمود بتوفیق الهی و بجهل هلاک میشوند مردم معتمدترین چیزها نزد صاحبان عقول انچیز نیست که عقل
ایشان ادراک ان نموده باشد و تجربهای ایشان بان رسیده باشد و بصیرتهای ایشان انرا دریافته باشد
در هنگامی که ترک هواها خواهشهای نفسانی کرده باشند و عقل باهوای نفس ممزوج نبواشد و صاحب
عقل را سزاوار نیست که انچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و بعمل تواند اورد انرا حقیر شمارد و
ترک کند هر گاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بران بلکه انچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می باید که
غنیمت شمارد این یکی از حربهای مخفی و سلاحهای پنهانی شیطانست که نمی بیند و ادراک نمینماید
او را مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبر نماید و از این مکر بسلامت نمیرهد مگر کسی که حقتعالی او را
نگاهدارد و از جملهٔ سلاحها و حربهای کشندهٔ شیطان دو حربه است که کشنده تر از حربهای دیگر اوست
یکی انکار عقلست که در دل مرد عاقل وسوسه مینماید که تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل
و دانائی نفعی بتو عاید نمیگردد و غرضش از این وسوسه انست که محبت علم و طلب علم را از خاطر او
بیرون کند و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید و زینت دهد برای او مشغول شدن بغیر علم را از
لهو و لعب دنیا پس اگر ادمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود بر او ظفر می یابد و دیگر از
دست او رهائی مشکل است و اگر در این باب قبول وسوسهٔ او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را
بر شیطان غالب گرداند بحربهٔ دیگر قصد او مینماید باینکه چون ادمی ارادهٔ عملی از اعمال خیر و قصد
تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش بان احاطه نموده و قادر بر تحصیلش هست بر او عرض مینماید
بسیاری از اعمال و کمالات و علوم که فوق طاقت و ادراک اوست تا او را بسبب عدم ادراک انها غمگین
و دلتنگ گرداند و باین سبب او را وسوسه میکند که عقل تو ضعیف است و طاقت این امور نداری و بر
دریافت تو اعتمادی نیست پس عبث خود در رنج میفرمائی و ثمره بر عمل تو مترتب نمیشود و باین وسیله
او را باز میدارد از تحصیل کمالی چند که در خور حوصله و طاقت اوست و باین حربه و سلاح بسیاری
از مردان این میدانرا بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است پس ای یوذاسف
برحذر باش از شر شیطان و ترک مکن علومی را که نمیدانی و در انچه دانستهٔ فریب شیطانرا مخور که بانها
عمل ننمائی بدرستیکه تو در خانهٔ ساکنی که شیطان بالوان حیلهای گوناگون بر اهل ان خانه مستولی
گردیده است و بانواع مکرها ایشانرا گمراه گردانیده و بعضی را پردها بر گوشها و عقلها و دلهای ایشان
اویخته است که ادراک حق نمیکنند و بر ضلالت خود مانده اند و بهر چیز که جاهلند طلب علم ان نمینمایند
مانند حیوانات و بدرستیکه عامهٔ خلق را مذهبها و طریقهای مختلف هست بعضی از ایشان سعی تمام
در ضلالت خود مینمایند بحدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده اند و گمراهی و باطل خود را در



لباسهای حق بمردم مینمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند و زینت میدهند ضلالت خود را در
نظر جمعی که ضعیف العقلند و از دین حق ایشانرا بر میگردانند پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام
میورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشانرا ملال و سستی در این کار نمی باشد و عدد لشکر
شیطانرا بغیر از حقتعالی کسی احصا نمیتواند نمود و جز بتوفیق و عون الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق
رفع مکرهای ایشان نمیتواند نمود پس از خدا سوال مینمائیم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و
بر دشمنان خود ما را نصرت دهد بدرستیکه یاری بر ترک معاصی و فعل طاعات از جانب حقتعالی است و
بدون توفیق او امری میسر نمیگردد یوذاسف گفت که ای حکیم حقتعالی جل شانه را برای من بنحوی وصف
کن انچنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم بلوهر گفت که خدای عز و جل دیدنی نیست و بدیدن
موصوف نمیگردد و عقلها بکنه وصف او نمیرسند و زبانها انچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام
نمیتوانند نمود و بندگان احاطه بعلمهای او نمیتوانند کرد مگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید بر
زبان پیغمبرانش از انچه از صفات کمالیهٔ خود بیان کرده است فهمهای خلایق ادراک عظمت پروردگاری
او نمیتوانند نمود جناب مقدس او از ان رفیع تر و منیع تر و بزرگوارتر و لطیف تر و پاکیزه تر است که عقلها
و وهمها نزدیک بارگاه جلال و کبریا معرفت و شناسائیش توانند گردید پس بتوسط پیغمبران از علوم
خود بر مردمان ظاهر گردانیده است انچه خواسته است و صلاح ایشانرا دانسته است و از وصف ذات
و صفات خود بیان فرموده است انچه اراده فرموده و عقلهای خلایق طاقت ادراک ان داشته است و ایشانرا
بر شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمائی فرموده است بایجاد اشیا از کتم عدم و معدوم
گردانیدن انچه ایجاد فرموده یوذاسف گفت که چه حجت هست بر وجود پروردگار بلوهر گفت که هرگاه
بینی امر مصنوع ساخته شدهٔ را و نه بینی انکسی را که انرا ساخته است البته عقل تو حکم میکند که کسی انرا
ساخته است همچنین اسمان و زمین و انچه در میان انهاست دلالت میکند بر صانعی که ایشانرا ساخته و
افریده است و چه حجت از این قوی تر و ظاهرتر می باشد یوذاسف گفت که بفرما ای حکیم که ایا بقضا
و قدر الهیست انچه بمردم میرسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و مکروهات بانه بلوهر گفت که اینها
همه بقضا و قدر حقتعالی است یوذاسف گفت که بفرما که کارهای بد و گناهان مردم هم بقضا و قدر است
یا نه بلوهر گفت که حقتعالی از اعمال سیئهٔ ایشان بیزار است زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان مقرر فرموده
و عذاب شدید در جزای عاصیان وعده نموده یوذاسف گفت که بفرما که کیست عادل ترین مردم
و کیست ظالم ترین مردم و کیست زیرکترین مردم و کیست احمق ترین مردم و کیست شقی ترین مردم
و کیست سعادتمندترین مردم بلوهر گفت که عادلترین مردم کسیست که برای مردم انصاف از نفس خود
بیشتر دهد و جابرترین و ظالمترین مردم کسیست که ظلم و جور خود را عدل داند و عدل اهل عدل را

در شناختن حقتعالی

جور و ظلم شمارد و زیرك ترین مردم کسیست که تهیه و استعداد اخرت خود را درست کند و بی خرد
ترین مردم کسیست که همکی همت خود را صرف دنیا نماید و کناهان و خطاها کار او باشد و سعادتمند
ترین مردم کسیست که عاقبت اعمال او بخیر باشد و شقی ترین مردم کسیست که ختم اعمال او بخیر نباشد
که موجب غضب و خشم پروردکار او کردد پس حکیم کفت که با مردم بنحوی معامله نماید و جزا دهد
ایشانرا که اکر با او ان نحو معامله نمایند و جزا دهد او را باعث هلاك و ضرر او کردد او خداوند خود را
بخشم اورده و مخالف رضای او نموده است و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اکر با او ان معامله
نمایند باعث صلاح او باشد او مطیع خداوند خود است و تحصیل رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب
نموده است بعد از ان کفت زینهار که امر نیك و حسن را بد مشمار و هرچند ان را در بدان بینی و کار
قبیح و بد را نیك مدان هرچند در نیکان مشاهده نمایی بوذاسف کفت که بفرما کدام یك از مردم سزاوار
تراند بسعادت و کدام یك از ایشان سزاوار ترند بید بختی و شقاوت بلوهر کفت که سزاوار ترین مردم
بسعادت کسیست بطاعتهای الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند و سزاوار ترین مردم بشقاوت
کسی است که معصیتهای الهی را بجا اورد و طاعتهای الهی را ترك نماید و شهوتهای نفس خود بر
رضای الهی اختیار کند بوذاسف کفت که کدام یك از مردم خدا را فرمان بردار ترند بلوهر کفت انکس
که بیشتر متابعت فرمودهٔ الهی کند و در دین حق راسخ تر باشد و از کناهان و اعمال قبیحه از همه کس
دورتر باشد بوذاسف کفت که بیان فرما حسنات و سیات را بلوهر کفت که حسنات صدق و راستی نیت
و کفتار و کردار است و سیات بدی نیت و بدی کفتار و کردار است بوذاسف کفت که نیکی و صدق
نیت کدام است بلوهر کفت که اعتدال و میانه روی در قصد و همت است بوذاسف کفت که چیست بدی
کردار کفت معصیت پروردکار نمودن بوذاسف کفت که بفرما که چکونه حاصل میشود میانه روی در
قصد و همت کفت باینکه پیوسته متذکر فنا و زوال دنیا باشی و همت کماری بر ترك اموری که موجب
غضب الهی و وبال اخروی میکردد بوذاسف کفت که سخاوت کدام است کفت که سخاوت و جوان
مردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی بوذاسف کفت که چه چیز است موجب کرامی بودن کفت
که تقوی و پرهیزکاری از انچه خدا از ان نهی فرموده است بوذاسف کفت کدام است بخل کفت که منع
کردن حقوق از اهلش و کرفتن اموال از غیر محلش پرسید که حرص کدام است کفت که میل کردن است
بسوی دنیا و نظر انداختن بسوی چیزهایی که باعث فساد این کس میشود و عقاب الهی بر انها مترتب
میشود پرسید که راستی کدام است کفت انست که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نکویی پرسید که
حماقت کدام است کفت انست که دل بدنیای فانی دهی و اخرت که دایم و باقی است ترك نمایی پرسید که
دروغ چیست کفت انکه ادمی با خود دروغ کوید و خود را بان فریب دهد و پیوسته بهواها و شهوات



نفس خود مشغوف و خوشحال باشد و امور دین خود را بتاخیر اندازد و بطول امل پرسید که کدام یك
از مردم کامل ترند در صلاح و شایستکی کفت انکس که عقلش کامل تر است و نظر در عواقب امور
بیشتر میکند و دشمنان خود را بهتر میشناسد و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت می نماید پرسید که ان
عاقبت که کفتی در ان نظر می باید کرد چیست و ان دشمنان که کفتی از ایشان حذر باید کرد کیستند کفت
عاقبت اخرت است و ان دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است
پرسید که کدام یك از این دشمنان که شمردی قوی تر است و احتراز از ان دشوارتر است کفت در حرص
خوشنودی نمی باشد و موجب شدت غضب میکردد و در غضب جور غالب است و شکر اندك و کم
موجب عداوت و دشمنی بسیار میکردد و حسد مورث فساد نیست و بدکمانی بخداوند خود میکردد
و حمیت باعث لجاجت عظیم و کناهان شنیع میشود و کینه سبب طول عداوت و سبب رحم و شفقت و شدت
قهر و سطوت می باشد و ریا از همه مکری بدتر است و بسیار مخفی می باشد و از همه دروغها بدتر است
و لجاجت زود ادمی را در خصومت عاجز میکند و حجت را قطع مینماید پرسید که کدام یك از مکرهای
شیطان در هلاك کردن تمام تر و تاثیرش بیشتر است کفت انکه بسبب شهوتهای نفسانی بر مردم مشتبه و
مخفی کرداند نیك و بد را و ثواب و عقاب را و عواقب امور ناشایست را پرسید که حقتعالی چه قوت بادمی
کرامت فرموده است که بان تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاك کننده
کفت ان قوت عقل و علم است و عمل کردن بهردو و صبر کردن نفس بر ترك خواهشهای خود و امید
داشتن بثوابهایی که در شرع وارد شده است و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرك و پیوسته در
حذر بودن که بسبب امور فانی دنیا امور باقی اخرت از اینکس فوت نشود و عبرت کرفتن از عاقبتهای
بدی که بر امور کذشتهٔ دنیا مترتب کردیده و خود را برادب و سنن اهل عقل داشتن و نفس را از عادتهای
بد باز داشتن و بعبادتهای نیك و خلقهای حسن عادت فرمودن و طول امل را از خود دور کردن
و صبر بر شداید نمودن و بقدر کفاف از روزی قانع شدن و بقضاهای الهی راضی بودن و تفکر
در شدت عقوبات اخرت نمودن و تسلی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از ادمی فوت میشود و ترك
ارتکاب اموری که باتمام نمی رسد و بینا شدن باموری که بازکشت او بانهاست از امور اخرت و راه
سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و یقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست و دانستن
حقوق الهی و خلق نیك خواه مردم بودن و نفس را از متابعت هواها و مرتکب شدن شهوتها نکاه داشتن
و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن که اکر فسادی بر ان مترتب شود چون تفکر و تدبر نموده معذور
باشد اینهاست قوتها و لشکرهایی که باینها بر ان دشمنان غالب میتواند شد بوذاسف کفت که کدام یك از
خلایق پسندیده تر و نایاب تر است بلوهر کفت که تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مومن پرسید

که کدام یك عبادت بهتراست کفت دل بیاد خداو محبت اوداشتن پرسید که کدام خصلت افضل است
کفت محبت صالحان پرسید که کدام سخن بهتراست کفت امر بمعروف و نیکیها ونهی از منکرو بدیها پرسید
که کدام دشمن است که دفعش دشوار تراست کفت کناهان پرسید که کدام یك از فضیلتها افضل است
کفت راضی شدن بانچه کافی باشد از روزی پرسید که کدام یك از اداب بهتراست کفت ادابی که از
دین و شرع ظاهر شود پرسید که کیست که جفا کارتر است کفت پادشاه ظالم و دلی که در ان رحم نباشد
پرسید که چه چیزاست که بنهایت نمی رسد کفت که چشم صاحب حرص که هرکز از دنیا سیر نمی شود پرسید
که کدامست چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتراست کفت متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که
موجب غضب الهیست پرسید که کدام چیزاست که زود تراز حالی بحالی میکردد و ثبات نمیدارد کفت
دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد پرسید که کدام یك از کناهان رسواتراست کفت پیمان
الهی را شکستن و باخدا مکر کردن پرسید که چه چیزاست که زودتر منقطع میکردد کفت محبت عاشق
پرسید که کدام چیز خاینتر است کفت زبان دروغ کو پرسید که چیزاست که بیشتر پنهان می باشد کفت
بدی ریاکننده که مردم را بظاهر خود فریب دهد پرسید که چه چیز شبیه تراست باحوال دنیا کفت خوابهای
پریشان پرسید که کدام یك از مردم پسندیده تراست کفت انکس که کمانش بپرورد کار خود نیکوتر
باشد و ترك محرمات الهی بیشتر نماید و غفلتش از یاد خداو یاد مرك و کوتاهی عمر کمتر باشد پرسید که
چه چیزاست که در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی میکردد کفت فرزند صاحب ادب و زن
سازکار موافقی که یاور باشد بر تحصیل اخرت پرسید که کدام درداست که علاجش مشکلتراست در
دنیا کفت فرزند بد و زن بد که خلاصی از این دو بلا حاصل نمیشود پرسید که در کدام اسایش راحت
بیشتراست کفت راضی بودن ادمی ببهرهٔ خود در دنیا و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن
بوذاسف کفت ای حکیم خاطر خود را بامن دار که میخواهم از تو سوال کنم از چیزی که اهتمام من بان از همه
چیز بیشتراست بعد از انکه حقتعم مرا بکار خود بینا کردانید و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمیدانستم
و روزی کرد مرا از امور دین چیز چند را که از انها نا امید بودم بلوهر کفت که بپرس از انچه خواهی بوذاسف
کفت که مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت بپادشاهی رسیده باشد و دین او بت پرستی باشد
و بلذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و بانها معتاد شده باشد و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد
تا سن پیری و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد و یك لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز
نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر انکه هر لذتی را بنهایت رساند و اقصای مراتب
هر شهوتی را تحصیل نماید و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد و رشد و صلاح خود را در غیر
انها نداند و چندانکه عمرش زیاده شود حرصش باین امور زیاده کردد و بدنیا فریفته تر کردد و ان


دین باطل در نفسش راسخ تر کردد و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد و امر اخرتش را نداند
و غافل باشد از ان و فراموش کرده باشد انرا بسبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد و روز
بروز عداوتش زیاده کردد نسبت بجماعتی که مخلف دین اویند و بر دین حق ثابتند و از ترس او حق را
اظهار نمی نمایند و از ظلم و عداوت او خود را پنهان کرده اند و انتظار فرج میکشند ایا چنین شخص
با این اوصاف را امید هست که در اخر عمر ان مذهب باطل را ترك نماید و از ان اعمال قبیحه نجات یابد
و میل کند بجانب امری که فضیلت ان ظاهر است و حجت حقیقت ان واضح است و فواید و بهرها در ان
بسیار است یعنی اختیار نماید انچه تو میدانی از دین حق و برسد بمرتبهٔ که کناهان کذشته اش امرزیده
شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد بلوهر کفت که دانستم که صاحب این اوصاف کیست و دانستم
که این سوال را برای چه کردی بوذاسف کفت که این دریافت و فراست از تو بعید نیست با ان درجهٔ
فهم که خدا بتو کرامت فرموده و ان رتبهٔ علم که ترا بان مخصوص کردانید بلوهر کفت که صاحب ان اوصاف
پادشاهیست که پدر تواست و باعث تو بر این سوال محبتی است که باو داری و اهتمامیست که در امر او
بعمل می اوری بسبب شفقت بر پدر و رعایت حق او از ترس انکه مبادا معذب شود در اخرت بعذابهایی
که حقتعم مثل انرا وعده فرموده است و میخواهی که مثاب شوی در این اهتمام و ادا کنی حقی را که خدای
تعم برای پدر بر تو لازم کردانیده است از شفقت بر او و کمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و
کد و اهتمام بجا اوری در هدایت پدر خود و خلاصی او از هولهای عظیم و عذابهای نامتناهی و
رسانیدن او بسلامت و راحت و نعمت ابدی که حقتعم در ملکوت سموات برای مطیعان مقرر فرموده است
بوذاسف کفت که یك حرف را خطا نکردی و انچه در خاطر من بود بیان فرمودی پس انچه اعتقاد داری
در امر پدرم بیان فرما که میترسم که او را مرك دررسد و بحسرت و ندامت کرفتار شود در هنکامی که
پشیمانی او را هیچ ثمرهٔ نبخشد و از من هیچ نفعی باو نتواند رسید پس مراد در این امر صاحب یقین کردان و
این عقده را از خاطر من بکشا که بسیار غمکینم در این امر و چاره اش نمیدانم بلوهر کفت که اعتقاد ما در این
باب انست که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردکار خود دور نمیدانیم و هیچ کسی را نا امید از لطف و احسان
او نمیکردانیم و امید هدایت هر کس داریم تا زنده است هر چند سرکش و طاغی و کمراه باشد زیرا که
حقتعم خود را برای ما وصف فرموده است برحمت و مهربانی و شفقت و ما باین نحو او را شناخته ایم و باین
اوصاف ایمان باو اورده ایم و امر فرموده است جمیع عاصیانرا باستغفار و توبه باین سبب ما امید واری
عظیم در حصول مقصود باو داریم اکر مشیت الهی بان تعلق کرفته باشد و بدان ای بوذاسف که نقل
کرده اند که پادشاهی بود در زمانهای کذشته که صیت علم و دانش او در افاق منتشر کردیده بود و
بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود و پیوسته در اصلاح ایشان میکوشید و مدتی در میان

ایشان بانهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد چون اجل او در رسید و بدار بقا رحلت
نمود رعیت بر او بسیار جزع کردند و او را فرزندی نبود اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان
حکم کردند که این فرزند پسر است ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت ان پسر میبردند
و وزرای پادشاه سابق امور مملکت را جاری میساختند پس موافق قول منجمان پسری متولد شد
و اهل ان مملکت بشادی و سروری که ایشانرا از تولد ان پسر حاصل شد تا یکسال بلهو و لعب و سازها
و انواع تنعمات تعیش کردند و بفسوق و معاصی روزگار گذرانیدند تا انکه جمعی از علما و دانشمندان
و حق شناسان که در میان ایشان بودند بان گروه گفتند که این فرزند عطیه بود که حقتعم بشما کرامت
فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت شما حقتعم را شکر کنید که معطی این نعمت است شما
باداء شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را
بخشم اوردید اگر اعتقاد شما اینست که غیر خدا این نعمت را بشما عطا کرده است پس شکر او بکنید ان گروه
در جواب گفتند که ما این عطیه را از خدا میدانیم و او بر ما باین نعمت منت گذاشته علما گفتند پس اگر
میدانید که خدا این نعمت را بشما کرامت فرموده پس چرا او را بخشم می اورید و دشمن او را راضی
میکنید رعیت گفتند که ای دانایان الحال انچه باید کرد ما را بفرمایید نصیحت شما را قبول و بفرمودهٔ شما عمل
نماییم علما گفتند که می باید ترک نمایید متابعت شیطانرا در خوردن مسکرات و مشغول گردیدن بسازها و
لهو و لعب و بطاعات و عبادات طلب خوشنودی پروردگار خود بکنید و چند برابر انچه شکر شیطان
و اطاعت او کرده اید شکر خداوند خود بجا اورید تا حقتعم گناهان شما را بیامرزد رعیت در جواب ایشان
گفتند که بدنهای ما تاب تحمل جمیع انچه شما فرمودید ندارد علما گفتند که ای اصحاب جهالت و ضلالت
چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت و معصیت میکنید کسی را که حق واجب لازم
بر شما دارد چون بود که قوت داشتید بر فعل کارهایی که سزاوار نبود و اظهار ضعف و ناتوانی میکنید در
اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است ایشان گفتند که ای پیشوایان علم و حکمت شهوتها در نفس
ما عظیم و قوی گردیده و لذتهای دنیا بر ما غالب شده چون این دواعی در نفس قوی است کارهای بد
بر ما اسان شده است و متحمل مشقتهای انها میتوانیم شد و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و باین سبب
مشقت طاعات بر ما گران و دشوار است پس از ما راضی شوید که بتدریج روز بروز از یک یک از اعمال
ناشایست خود برگردیم و بطاعات رو اوریم و بار را بر ما گران مکنید علما گفتند که ای گروه بیخردان شما
فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه ایشانید لهذا شقاوت و بدبختی بر شما اسانست
و سعادت و فیروزی بر شما گران رعیت گفتند که ای دانایان و پیشوایان و ای حکیمان رهنما از سرزنش
شما بامرزش پروردگار خود پناه می بریم و از شدت و عنف شما بپردهٔ عفو الهی میگریزیم پس شما سر



زنش مکنید ما را بضعف و سستی و عجب مگویید ما را بجهالت و پستی زیرا که پروردگار ما کریم
و مهربان و امرزنده است پس اگر اطاعت او نماییم از گناه ما عفو میفرماید و اگر اطاعت او کنیم عبادات
ما را مضاعف میگرداند پس ما سعی میکنیم در عبادت و بندگی او بقدر انچه از زمان مخالفت او کرده ایم
و پیروی خواهشها نموده ایم تا انکه حق تعم ما را با ارزوهای دنیا و عقبا برساند و بر ما رحم فرموده خلعت
مغفرت بر ما پوشاند چنانچه بی طلب ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت اباد عدم بساحت وجود کشانید
چون چنین گفتند علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و بگفتهٔ ایشان راضی شدند پس ایشان یکسال تمام
روزه داشتن و نماز و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف کردند چون یکسال منقضی شد کاهنان
گفتند انچه این گروه برای این مولود کردند دلالت بر این میکند که این پادشاه مدتی فاجر و بدکردار
باشد و مدتی صالح و نیکوکردار و در زمانی جبار و متکبر باشد و بعد از ان تواضع و شکستگی شیوهٔ او
گردد و منجمان نیز با ایشان در این قول اتفاق نمودند از ایشان پرسیدند که این حال را از کجا دانستید
و چگونه بر شما ظاهر شد کاهنان گفتند که چون رعیت بسبب این مولود در اول مشغول لهو و باطل شدند
و در اخر بعبادت و بندگی رو اوردند دانستیم که این مولود چنین خواهد بود و منجمان گفتند که چون
در مولود او زهره و مشتری هر دو در قوت بودند و زهره تعلق باهل طرب و بطالت دارد و مشتری
تعلق باهل علم و عبادت دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود پس ان طفل در نهایت قوت و
تنومندی و قدرت نشو و نما کرد چون نشئه پادشاهی یافت اغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و
جور و فساد تعدد و تطاول نمود و محبوب ترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید و
دشمن ترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید و مغرور شده بود
بجوانی و صحت و توانایی و ظفر بر مطالب و نصرت بر دشمنان و نخوت و خودبینی و سرور شادی او
بنهایت رسید و انچه میخواست و ارزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها دید و شنید تا انکه بسن سی و دو
سالگی رسید پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بی شمار که از اولاد پادشاهان نزد او جمع شده بودند
و پردگیان حرم خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر و کنیزان و خدمتکاران
خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را بانواع لباسها و الوان زینتها بیارایند و امر فرمود که
مجلسی در مقابل مطلع افتاب از برای او بنا کنند که زینتش از صحیفهای طلا باشد و اصناف جواهر در ان
بکار برند و طول ان مجلس صد و بیست ذرع و عرض ان شصت ذرع باشد و فرمود که سقف و
دیوارهای انرا بطلا زینت دهند و بالوان جواهر مرصع گردانند و امر فرمود که انچه در خزاین او بود از
نفایس اموال و جواهر و اسباب بیرون اورند و در مجلس او بترتیب بچینند و فرمان داد که جمیع
لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و یساولان و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و

دانشمندان اهل مملکت او همکی بانهایت زیب و زیور حاظر شوند و فرمود که شجاعان عسکر و دلیران
لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و
عامهٔ خلق مکانی مقرر فرمود که صفها بر کشیده در جاهای خود قرار کیرند و غرض او این بود که بر سر
منظر رفیعی بر اید و عظمت و پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین و وسعت مملکت و کثرت جند
و عساکر خود را بنظر در اورد تا ذوق عیش و طرب او زیاده کردد چون چنین مجلس را مرتب ساختند
بمجلس در امد و بر تخت خود بالا رفت و بر تمام مملکت خود مشرف شد و همکی او را سجده کردند
و او را از مشاهدهٔ ان اسبان بی پایان و کثرت مطیعان و فرمان برداران سرور عظیم حاصل کردید پس
ببعضی از غلامان خواص کفت که مملکت و رعیت خود را بر احسن وجوه مشاهده نمودم و شاد کردیدم
اکنون میخواهم که منظر خویش را بنظر در اورم و از مشاهدهٔ جمال خود مسرور کردم پس اینه طلب
کرد و در اثنای انکه در او می نکریست و مشاهدهٔ صورت خود مینمود نظرش بر موی سفیدی افتاد
که در میان موهای ریشش او ظاهر کردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار
باشد از مشاهدهٔ این حال بسیار خایف و هراسان و غمکین و ترسان کردید و اثر اندوه بر جبینش ظاهر
شد و شادیش باندوه مبدل کردید و با خود اندیشه کرد که این نشانهٔ اینست که جوانی باخر رسیده
ایام سلطنت و کامرانی بنهایت انجامیده و این موی سفید رسول نا امیدیست که خبر زوال پادشاهی را
بر من میخواند و پیش اهنك مرکیست که خبر مردن و پوسیدن را بکوش جانم میرساند هیچ دربانی مانع ان
نتوانست شد و هیچ نکهبانی دفع ان نتوانست کرد تا ناکاه بمن رسید و خبر مرك و زوال پادشاهیرا بمن
رسانید و بزودی سرورمرا باندوه بدل خواهد کرد و شادی و عیش مرا زایل خواهد کردانید و بنای
قوت و توانایی مرا درهم خواهد شکست و حصارهای محکم و لشکر فراوان برای دفع این نفعی نخواهد
بخشید اینست ربایندهٔ جوانی و قوت و زایل کنندهٔ توانکری و عزت اینست پراکنده کنندهٔ جمعیت
عزیزان و قسمت کنندهٔ میراث میان دوستان و دشمنان باطل کنندهٔ عیشها مکدر سازندهٔ لذتها و خراب
کنندهٔ عمارتها و متفرق سازندهٔ جمعیتها اینست پست کننده صاحبان رفعت و خوار کنندهٔ اصحاب
عزت و شوکت اینك در رسیده و بار خود را فرو اورده در در خانهٔ من و دام خود را برای صید من کسترده
در کاشانهٔ من پس ان پادشاه که در محملها بردوش کرفته بروی تختش رسانیده بودند بپای برهنه
مضطرب از تخت خود فرود امد و لشکری خود را جمع کرد و معتمدان خود را بنزدیك خود خواند و کفت
ای کروه من چکونه پادشاهی بودم شما را و با شما چه نوع سلوك کردم و در ایام دولت من شما بر چه حال
بودید ایشان در جواب کفتند که ای پادشاه پسندیده اطوار نیکو کردار حق نعمت بر ما بسیار داری و از
شکر نعمتهای تو عاجزیم و اینك جانهای خود را در راه فرمان برداری تو کذاشته ایم و انچه میخواهی بفرما



که بجان قبول میکنیم پادشاه کفت که دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم بسرای من در امده و هیچیك
از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی کردیده با انکه شما معتمدان من بودید و بشما امیدها داشتم ایشان
کفتند که ای پادشاه ان دشمن در کجاست و او را میتوان دید یا نه پادشاه کفت که خودش دیده نمیشود
اما اثار و علاماتش را میتوان دید ایشان کفتند که ما برای دفع دشمنان شما مهیا کرده ایم و حق نعمتهای
ترا فراموش نکرده ایم در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند دشمن خود را بما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم
پادشاه کفت که من فریب عظیم از شما خورده بودم و بخطا بر شما اعتماد کرده بودم و شما را بمنزلهٔ سپری
میدانستم برای دفع دشمنان خود و مالهای کرانمایه بشما بخشیدم و شما را بر همه کس بر کزیدم و شما را
بخود اختصاص تمام دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایید و برای اعانت و یاری
شما بر این امر شهرهای محکم بنا کردم و قلعها استوار کردانیدم و اسلحهٔ که برای دفع اعادی در کار است
بشما عطا کردم و غم تحصیل مال و روزی را از شما بر داشتم که شما را اندیشهٔ بغیر از محافظت من نباشد
و کمان من این بود که با وجود شما اسیبی بمن نخواهد رسید و انکه شما بر کرد من باشید رخنهٔ بر بنیان
وجود من راه نخواهد یافت و اکنون با وجود جمعیت شما چنین دشمنی بر من ظفر یافته است اکر این از سستی
و ضعف شماست که قدرت بر دفع ان ندارید پس من در استحکام کار و فکر در کار خود خطا کرده ام
که شما را با این ضعف یاور خود کردانیده ام و اکر شما قادر بر دفع ان بوده اید و غافل شده اید پس شما
خیرخواه و مشفق من نبوده اید ایشان کفتند که ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع ان داشته باشیم بسلاح
و حربه و اسپان و قوت تهیهٔ خود بمشیت الهی نخواهیم کذاشت که ضرر ان بتو برسد تا ما حیات داریم و اما
چیزی که پدید در نیاید ما علم بان نداریم و قوت ما بدفع ان وفا نمیکند پادشاه کفت که ایا من شما را
نکرفته ام برای انکه دفع دشمنان از من بکنید کفتند بلی پادشاه کفت پس چه قسم دشمنان مرا محافظت
می نمایید از دشمنی که ضرر بمن رساند یا دشمنی که ضرر بمن نتواند رسانید کفتند از دشمنی که ضرر
رساند پادشاه کفت که ایا از هر دشمن ضرر رسانده نکاه میدارید یا از بعضی از دشمنان ضرر رسانده
کفتند از هر دشمنی که ضرر رساند پادشاه کفت که اینك رسول مرك در رسیده و خبر خرابی و پوسیدکی
بدن و زوال ملك و پادشاهی بمن میدهد و میکوید که من میخواهم که انچه تو اباد ان کردهٔ ویران کردانم
و انچه بنا کردهٔ خراب کنم و انچه جمع کردهٔ پراکنده کردانم و انچه باصلاح اورده فاسد کنم و انچه اندوخته
قسمت کنم و کردههای تو را برهم زنم و تدبیرهای ترا باطل کردانم و این رسول خبر اورده از جانب مرك
که عنقریب دشمنانرا بر تو شاد خواهم کرد و از فنای تو دردها و کینهای سینهٔ ایشانرا دوا خواهم کرد
و زود باشد که لشکر ترا پراکنده کنم و انس ترا بوحشت مبدل کنم و ترا بعد از عزت خوار کردانم و فرزندان
ترا یتیم کنم و متفرق سازم جمعیت ترا و بمصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان ترا و پیوندهای

بدن ترا از هم بپاشم و دشمنان ترا در خانهای تو بنشانم ان کروه کفتند که ای پادشاه ما ترا از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت میتوانیم نمود اما مرک و کهنکی و زوال را ما چارهٔ نمیتوانیم کرد و قوت دفع انرا نداریم و از خود نیز انرا منع نمیتوانیم نمود پادشاه کفت که ایا چارهٔ برای دفع این دشمن هست کفتند نه پادشاه کفت دشمنان دارم از این دشمن خود دتر ایا دفع انها میتوانید کرد کفتند کدامند انها کفت دردها و بلاها و غمها کفتند ای پادشاه اینها بتقدیر خداوند عظیم الشان قادری نازل میشود و اسباب ایشان از بدن و نفس برانکیخته میشود و هیچکس بر دفع انها قادر نیست و بحاجب و دربان و حارس و نکهبان ممنوع نمیکردند پادشاه کفت ایا قادر هستید بر دفع اموری که بقضا و قدر الهی بر من مقدر شده است کفتند ای پادشاه کیست که پنجه در پنجهٔ قضا افکند و مغلوب ان نکردد و کیست که با قدر حقتعم ستیزه نماید و مقهور ان نشود پادشاه کفت که پس هرکاه شما چارهٔ قضا و قدر نمیتوانید نمود و جمیع امور بقضا و قدر است پس چه نفع از شما بمن میتواند رسید ایشان کفتند که ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم و تو توفیق یافتهٔ و بحقایق امور پی بردهٔ و انچه میکویی حق است اکنون بکو که چه اراده داری پادشاه کفت که اراده دارم که بعوض شما اصحاب و یاران بکیرم که مصاحبت ایشان با من دایمی باشد و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد و مرک پیوند من و ایشانرا قطع نکند و بعد از مندرس شدن بدن صحبت من و ایشان باقی باشد و مرا بعد از مرک تنها نکذارند و در زندکی ترک یاری من هرکز ننمایند و از من دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع ان عاجزید که ان مرکست کفتند ای پادشاه کیستند این جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی کفت ایشان کروهی چندند که ایشانرا برای اصلاح شما فاسد کردانیدم کفتند که احسان خود را از ما باز مکیر و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملاطفت کن که ما پیوسته اخلاق ترا پسندیده و کامل و مهربانیهای ترا عظیم و شامل یافته ایم کفت صحبت شما سم قاتل است و اطاعت شما موجب کری و کوریست و موافقت شما زبانزلال میکرداند کفتند چرا چنین است ای پادشاه کفت زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و اموال و اسباب دنیاست و موافقت شما با من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست و اطاعت شما مرا در امور یست که موجب غفلت از امور اخرت است و شما مرا از فکر اخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید اکر خیرخواه من بودید مرک را بیاد من می اوردید و اکر بمن مشفق و مهربان بودید زوال و نیستی و فنا و کهنکی را در خاطر من جا میدادید و امر باقی را برای من تحصیل می نمودید و مرا بامر فانی مشغول نمیساختید بدرستیکه انچه شما نفع میدانید برای من ضرر است و انچه کمان دوستی میکنید محض دشمنی است و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده اید همه را بشما کذاشتم و مرا بانها حاجتی نیست و بکار من نمی اید کفتند ای پادشاه پسندیده افکار نیکو کردار سخن ترا فهمیدیم و عزم داریم که انچه بفرمایی اجابت کنیم و ما را اصلا



بر تو حجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالبست ولیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شماتت دشمنان ما میکردد و بر ما کار بسیار دشوار شده است و در چارهٔ کار تو حیران شده ایم بسبب تغییر رایی که ترا سانح کردیده و این امری که تازه بران عازم شدهٔ پادشاه کفت که انچه شما را بخاطر میرسد بکویید و ایمن باشید از ضرر من و هر حجت که دارید بیان فرمایید و از من بیم و ترس مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط کردیده ام و تا امروز پادشاه شما بودم و لیکن بنده بودم امروز از بندکی ازاد شدم و شما را نیز از فرمان برداری خود ازاد کردم کفتند کیست انکه تو در زمان فرما نفرمایی بندهٔ او بودی کفت من در ان زمان بندهٔ خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی کشته بودم و بندکی و فرمان برداری شهوتهای خود میکردم امروز این بندکیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم و ازاد شدم کفتند بکو ای پادشاه که اکنون چه عزم داری کفت عزم دارم که بقدر ضرورت قناعت نمایم و در خلوتی مشغول تحصیل اخرت خود کردم و دنیای فریبنده را ترک نمایم و این بارهای کران را از پشت خود بیندازم و مهیای مرک شوم و تهیهٔ سفر اخرت بکیرم که اینک پیک مرک در رسیده و میکوید که فرموده اند که از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرک خود در رسد کفتند ای پادشاه ان پیک که از جانب مرک امد کدام است که ما او را نمی بینیم و او مقدمهٔ مرکست کفت اما رسول مرک این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر کردیده و بانک زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او نموده اند و اما مقدمهٔ مرک ان ضعف و سستی و شکشکتی است که این موی سفید نشانه انست کفتند ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل میکنی و رعیت خود را مهمل و سرکردان میکذاری و از وبال و کناه این نمیترسی که این کروه را معطل و ضایع بکذاری مکر نمیدانی که بهترین ثوابها باصلاح اوردن امور خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت و جماعتست و چکونه نمیترسی که کناهکار باشی و حال انکه در ضایع کردانیدن عامه خلق کناه زیاده از ان ثوابیست که در اصلاح نفس خود توقع داری ایا نمیدانی که بهترین عبادتها عملیست که دشوارتر باشد و دشوارترین عملها سیاست رعیت است بدرستیکه تو ای پادشاه بعدالت در میان رعیت سلوک کردهٔ و پیوسته بتدبیر صواب خود اصلاح امور ایشان نمودهٔ و بقدر انچه امور ایشان بصلاح پیوسته تو مستحق مزد ثواب کردیدهٔ ای پادشاه صلاح این کروه در دست تست و اکنون میخواهی که ایشانرا بکذاری که فاسد شوند و از فساد ایشان کناه بتو عاید میشود زیاده از ثوابی که بسبب اصلاح خود بتنهایی تحصیل می نمایی مکر نمیدانی ای پادشاه که علما و دانشمندان کفته اند که هرکه شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس خود کردیده و هرکه شخصی را باصلاح اورد موجب صلاح نفس خود شده و کدام فساد از این

شاملتر و بیشتر میباشد که تو ترک می نمائی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشانی و بدتر وی از میان
این گروهی که تو باعث انتظام امور ایشانی زنهار که از خود میفکن لباس این سلطنت را که وسیلهٔ شرف
دنیا و اخرت تواست پادشاه گفت فهمیدم انچه گفتید و ادراک کردم انچه بیان کردید اگر من پادشاهی را در
میان شما اختیار کنم برای اینکه عدالت در میان شما جاری سازم و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما
و داشتن شما از خیرات و خوبیهای اعوان و یاران که با من مهربانی کنند و بی وزرا که بعضی از امور مرا
متکفل شوند و ایشان نیز در ان مطلب خیرخواه و معاون من باشند گمان ندارم که بتنهائی چنین مطلبی
را در میان شما براه توانم برد و حال انکه همگی شما مایلید بدنیا و راغب گردیده اید بشهوتها و لذتهای
ان و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم بدنیائی که اکنون امید
دارم که ترک نمایم و با هلش واگذارم و فریفتهٔ ان گردم تا هنگامی که ناگاه مرگ در رسد و مرا از تخت
پادشاهی بر زمین رساند و بعد از جامهای حریر و دیبا و لباسهای مطرز بطلا جامه خاک در من پوشاند
و بعوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشاند و بعد از منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گرداند و
بپوشاند بمن بعد از خلع لباس مکرمت جامهٔ خاری و مذلت پس در انجا بمانم تنها و بیکس و هیچیک از
شما با من نباشید و مرا از ابادانی بدر برید و بمحل خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا جانوران زمین
و غیر ان واگذارید که گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده شود و عزت از
من بیگانه و خواری یار من گردد و دوست ترین شما نسبت بمن دران حال کسی باشد که زودتر مرا دفن
کند و مرا با کردهای بد خود واگذارد و برود و دران حال بغیر حسرت و ندامت ثمرهٔ بر این دوستان
و یاران مترتب نشود شما پیوسته مرا وعده میکردید که دشمنان ضرر رسانند را از من دفع نمائید و اکنون
اعتراف مینمائید که نفعی از شما بمن نمیرسد و قادر بر دفع ضرری از من نیستید و چارهٔ برای من نمیدانید
پس ای گروه من امروز چارهٔ کار خود میکنم چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده
بودید و خود را از مکر شما نجات میدهم ایشان گفتند که ای پادشاه نیکوکردار ما ان نیستیم که پیشتر بودیم
چنانچه توان نیستی که پیشتر بودی انکسی که ترا از حال بد بحال نیک اورده حال ما را نیز متبدل ساخته
و راغب بخیر و خوبی گردانیده پس توبهٔ ما را قبول فرما و خیرخواهی ما را ترک مفرما پادشاه گفت که تا شما
بر سر قول خود هستید من در میان شما می باشم و هرگاه برخلاف این وعده عمل نمائید از میان شما بیرون
میروم پس ان پادشاه در ملک خود ماند و لشکری او همگی بر سیرت او عمل نمودند و بعبادت و بندگی
حق سبحانه و تعالی مشغول گردیدند پس حقتعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان
ایشانرا مخذول گردانید و مملکت ان پادشاه زیاده شد و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان
ایشان پادشاهی کرد و برحمت ایزدی پیوست و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف انرا بظلم و



حکایت

فساد گذرانید و نصف دیگر را بصلاح و سداد بوذاسف گفت که بشنیدن این مثل بسی مسرور گردیدم
از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من گردد و شکر الهی را زیاده بجا اورم بلوهر
گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق و در میان رعیت او شدت و تفرقه و پراکندگی
بود و دشمنان بر ایشان مستولی بودند بسبب فسق و فساد ایشان و ان پادشاه را پسری بود در نهایت
صلاح و سداد و حق شناسی و خداترسی و ان رعیت را بخوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب
میگردانید و امر میفرمود ایشانرا بیاد کردن خدا در جمیع احوال و پناه بردن باو در دفع دشمنان و رفع
شدائد چون پدرش از دنیا برفت و او بر سریر سلطنت مستقر گردید حقتعالی دشمنان او را منکوب گردانید
و رعیتش برفاهیت و امنیت مجتمع گردیدند و ملکش ابادان و معمور گردید و امور پادشاهیش منتظم
شد و وفور این نعمتهای بی پایان باعث طغیان و غفلت و فساد او گردید بحدی که بندگی خدا را ترک
کرد و نعمتهای خدا را کفران مینمود و هر که با او عناد میورزید مسارعت بقتلش مینمود و بر این حال
پادشاهی او بطول انجامید و روز بروز فساد او و رعیت او زیاده میشد تا انکه همگی فراموش کردند ان
دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند و انچه او امر میفرمود از باطل و ظلم همگی اطاعت او مینمودند
و در ضلالت و گمراهی مسارعت میکردند و بر این حال ماندند تا انکه فرزندان ایشان بر این جهالت
و بطالت نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه برطرف شد و نام مقدس الهی بر زبان
ایشان جاری نمیشد و در خاطر ایشان خطور نمیکرد که خداوندی و معبودی بغیر پادشاه دارند و ان
پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی بنحوی بکند که هیچیک
از پادشاهان گذشته نکرده باشند و فرمان برداری خدا چندان بکند که فوق طاقت همه کس باشد چون
بپادشاهی رسید غرور سلطنت ان نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمان روائی چندان او را بیهوش
کرد که چشم نگشود و بجانب حق اصلا نظر نیفکند و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش
نزد ان پادشاه زیاده از دیگران بود و دلش بسیار بدرد امد و دلتنگ شد از ان گمراهی و ضلالت و مستی
و بطالت که در ان پادشاه میدید و میخواست که بیاد پادشاه بیاورد پیمانی را که او با خداوند خود کرده
بود و او را پند دهد و نصیحت کند و لیکن از شدت صولت و غفلت او حذر مینمود و جرات نمیکرد و
از اهل دین و صلاح در مملکت ان پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت
ان پادشاه مخفی بود و کسی نام و نشانش را نمیدانست پس روزی ان مرد مقرب جرات کرد و کلهٔ مردهٔ
پوسیده برداشت و در جامه پیچید و در مجلس پادشاه در امد و چون بر جانب راست پادشاه نشست ان
کله را بیرون اورد و در پیش خود گذاشت و پا بر ان میزد تا انکه ریزهای استخوان تمام ان مجلس را
کثیف کرد و پادشاه از ان عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند و جلادان شمشیرها

کشیدند ومنتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید اورا پاره پاره کنند پادشاه باان شدت غضب
وخشمی که او را از جابدر اورده بود ضبط خود مینمود وامر بقتل اونفرمود وپادشاهان انزمان شیوهٔ ایشان
این بود که باوجود تکبر و تجبر و کفر و ضلالت نهایت علم و بردباری مینمودو مبادرت بسیاستها وتادیبها
نمیکردبرای تالیف دلهای رعیت واباداني مملکت زیراکه انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان
سلطنت میکرددوخرابی مملکت موجب نقصاني مال وخراج پادشاه میشودو باین سبب پادشاه ساکت
ماند تاازمجلس برخواست وانمرددر روز دیکردرمجلس پادشاه همان عمل کرده و پادشاه بااو هیچ در
این باب سخن نکفت چون انمرد دید که پادشاه از سبب ان کار هیچ نمیپرسد در روز چهارم همان کله را
برکرفت باترازوی وقدری از خاك وچون بمجلس در امد وباکله انکرد که هرروز میکرد ترازو را
برکرفت و در یك کفهٔ ان درمی میکذاشت ودر کفهٔ دیکرخاك ریخت انقدرکه برابران درم شد پس انخاکرا
در چشم ان کله ریخت و یك کف خاك برداشت و در دهان ان کله ریخت درانحال پادشاه را دیکر طاقت
صبرنماند و بیتاب شد و کفت میدانم که باعث تو براین اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتست که
نزدمن داری ومیداني که تراعزیزو کرامی میدارم واز تومیکذرم چیزی چندراکه ازدیکران نمیکذرانم
وکمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی داری پس ان مرد برو در افتاد و پای پادشاه رابوسه
دادوکفت ای پادشاه ساعتی رو بمن دار و عقل خود راهمکی متوجه من کردان که باتوسخنی دارم
بدرستیکه مثل سخن حکمت مثل تیراست که اکر برزمین نرم اندازند مینشیند و جامیکند واکر بسوی
سنك سخت اندازند تاثیرنمیکند و جانمیکیرد و برمیکرددو هم چنین کلمهٔ حق مانند بارانست که اکر بر
زمین پاکیزه که قابل زراعت باشد ببارد ازان کیاه میروید واکر برزمین شوره ببارد ضایع میشودو
بدرستیکه در مردم هواها و خواهشهای مختلف میباشد پیوسته دردل ادمی عقل نورانی باخواهشهای
نفساني معارضه و مجادله مینماید پس اکرخواهش برعقل غالب کردید حق را قبول نمیکند و از جابدر
می اید و سفاهت و تندی میکند واکرعقل برشهوات نفس غالب شد ادمی حق رامی یابد و او را
لغزشی و خطایی حاصل نمیشودو بدانکه من از هنکام طفولیت تاحال دوستدار علم و دانش بودم و
بتحصیل علوم راغب بودم و برهمه چیزانرا اختیار مینمودم پس هیچ علمی نماند مکرانکه ازان بهرهٔ وافی
اخذ نمودم تاانکه روزی در میان قبرستان میکردیدم این کلهٔ پوسیده رادیدم که بیرون افتاده بود از
قبرهای پادشاهان و چون بپادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهدهٔ این کله براین حال و جداکردیدن
ان از بدن و افتادن ان برخاك مذلت و خواری پس متاثرشدم پس انرا برداشتم و در برکرفتم و بخانهٔ
خود بردم ودیباو حریر بران پوشانیدم و کلاب بران پاشیدم وبر روی فرش نیکوکذاشتم وباخود کفتم
که اکراین کله از سرهای پادشاهانست این اکرام دراو تاثیرمیکند و بحسن و جمال خود برمیکردد



واکراز سرهای فقراو درویشانست برهمین حال میماند واکرام من نفعی بان نمیرساند پس چند روز
بااو چنین سلوك کردم و در اکرام واحترام وزینت ان اهتمام کرده هیچ تغیردران نشد وهیچ جمالی انراحاصل
نکردید چون دیدم که کرامی داشتن دران تاثیری نمیکند طلبیدم یکی از غلامان خودرا که از سایر
غلامان نزدمن کم قدرتر بود فرمودم که خواری بیش از پیش بان سر رسانید دیدم که این حالت نیز
دران هیچ تاثیری نکرددانستم که اکرام نمودن واهانت فرمودن نسبت بحال ان سر یکسانست چون
اینحالت رادران مشاهده کردم بنزد حکما و دانایان رفتم واز احوال ان کله ازایشان سوال نمودم ایشان
نیزعلمی باحوال ان نداشتند چون میدانستم که پادشاه منتهای دانش وعلم و معدن بردباری وحلم است
بنزد توامدم که از توسوال نمایم واز جان خود میترسیدم وجرات سوال نمینمودم تاانکه خود سوال فرمودی
اکنون التماس دارم که مراخبردهی که این کله سر پادشاهانست یاکدایان بدرستیکه چون درمانده
شدم در تفکردرحال این کله باخوداندیشه کردم که دیدهٔ پادشاهانرا هیچ چیز پرنمیکند وحرص ایشان
بمرتبه ایست که اکرتمام زیراسمان بتصرف دراورند بان قانع نمیکردند و همت بر تسخیربالای اسمان
میکمارند و دیدهٔ ان کله را که ملاحظه کردم ازوزن یکدرم خاك پرشد وهم چنین نظرکردم بدهان این
کله که اکردهان پادشاهان باشد هیچ چیز پرنمیشود چون ملاحظه کردم ازوزن یکدرم خاك پرشد
پس اکرکه میکویی این سرمسکینی است حجت برتوتمام میکنم که این را از قبرستان پادشاهان برداشتم واکر
باورنمی کنی میروم و کلهای پادشاهان و مسکینان همه رابیرون میاورم و نزد توحاضر میکردانم اکر
فضیلتی و شرفی در کله های پادشاهان برمن ظاهر میسازی من بکفتهٔ توقایل میشوم واکرمیکویی که
این کله سرپادشاهی است پس بدان ای پادشاه که این کلهٔ اوست از شوکت و پادشاهی وزینت
ورفعت و عزت مثل انچه تو داری در حال حیوة خود داشته است واکنون باین حال رسیده ونمی پسندم
بتوای پادشاه روزیراکه تونیزباین حال افتاده باشی و پامال دوست و دشمن کردیده باشی و باخاك
یکسان شده باشی و کرم بدنت راخورده باشد وجمعیت بتنهایی و عزت بخاری بدل شده باشد
وترادرخانهٔ جادهند کمتراز چهار ذرع و پادشاهیت بمیراث ببرند و یادتوازمیان مردم و علمای
توتمام برهم خوردو فاسدشودو هرکرااکرامی داشته باشی خوار کرددو هرکراخوار کرده باشی کرامی کردد
و دشمنان توشادشوند و یارانت کریان شوند و خاك بروریت بریزند و بحالی کرفتارشوی که اکرتورا
اوازدهند نشنوی واکرتورااکرامی دارند نیابی واکرتراخوار کردانند بخشم نیایی و فرزندانت یتیم کردند
وزنانت بی کس شوند وکاه باشد که شوهران دیکربکیرند پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان
شد واشك از چشمش فروریخت و فریاد واویلاه براورد و بسیار بکریست چون ان مرد دید که
سخنش درپادشاه تاثیرکرد دیکر از امثال این سخنان بسیار کفت پس پادشاه کفت که خداتوراجزاءخیردهد

وابن جمعی که برکردمن برامده اند از بزرکان خدا ایشان را ببلای بد کرفتار کرده اند بجان خود سوکند
میخوردم که مطلب ترا فهمیدم و بخیر خود بینا کردیدم پس ترک شهوات و معاصی نمود و بطاعات و خیرات
راغب کردید و اوازهٔ نیکی و صلاح او در افاق منتشر شد و اهل فضل و علم از همه طرف رو باو اوردند
و عاقبت او بخیر و صلاح انجامید و براین حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود یوذاسف کفت که دیکر از اینکونه
مثلی بفرما بلوهر کفت که نقل کرده اند که در ازمنهٔ کذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از او
فرزند حاصل شود و هرکونه علاجی که کمان می برد براین مطلب خود را معالجه مینمود و فایده نمی بخشید
تا انکه در اخر عمر او یکی از زنان او حامله کردید و پسری از او متولد شد پس نشو و نما کرد و براه افتاد
روزی کامی برداشت و کفت بروز معاد و بازکشت خود جفا میکنید پس کام دیکر برداشت و کفت
پیر خواهید شد و کام سیم برداشت و کفت بعد از ان خواهید مرد پس بحال خود بازکشت و بطور اطفال
مشغول بازی و لهو شد پادشاه از مشاهدهٔ این حال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید و حال
ان فرزند را نقل کرد و کفت طالع فرزند مرا ملاحظه نمایید و در این اطوار او تامل کنید و احوال او را
برای من بیان کنید انکروه انقدر در استعلام احوال او اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او
چیزی استنباط نتوانستند نمود چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر او حیرانند او را بدایکان داد که
بشیر دادن او مشغول شدند و یکی از ان منجمان کفت که این طفل پیشوایی از پیشوایان دین خواهد شد
پس پادشاه نکهبانان بران فرزند کماشت که از او جدا نشوند تا انکه پسر بسن شباب رسید روزی
خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و ببازار امد ناکاه نظرش بر جنازهٔ افتاد پرسید که این چه چیز است
کفتند این ادمی است که مرده است پرسید که چه چیز باعث مرک او شده است کفتند که پیر شد و ایام
عمرش بسر امد و اجلش در رسید و مرد پرسید که پیشتر صحیح و زنده بود و میخورد و می اشامید
و راه میرفت کفتند بلی چون پارهٔ راه دیکر رفت نظرش بر مرد پیری افتاد از روی تعجب نظر بسیار برا او
میکرد و ملاحظهٔ احوال او مینمود پس پرسید که این چه چیز است کفتند مردیست که سن بسیار دارد پیری
او را در یافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل کردیده پرسید که این مرد اول طفل بوده و باین حال
رسیده است کفتند بلی پس از ان در کذشت ناکاه بمرد بیماری رسید از حال او پرسید کفتند مردیست
بیمار شده است کفت او صحیح بود و بعد از ان بیمار شد است کفتند بلی کفت والله که اکر شما راست میکویید
انچه میکویید همهٔ مردم عالم دیوانه اند ناکاه پرستاران و پاسبانان بفکر ان پسر افتادند و تفحص کردند
او را در خانه نیافتند بباز ار امدند و او را کرفتند و بخانه بردند چون بخانه در امد بر پشت خوابید پس
نظرش بچوبهای سقف خانه افتاد پرسید که اول این چوبها چکونه بوده است کفتند اول نهالی بوده از زمین
روییده و بعد از ان بزرک شده و درختی شده بعد از ان انرا بریده اند و دیوارهای این خانه را بلند



کردند و این چوبها را بر روی انها انداخته اند و در این سخن بودند که پادشاه فرستاد بنزد موکلان
که ملاحظه کنید که پسر من کو باشد به سخن امده است کفتند بلی سخن میکوید و سخنی چند میکوید
از بابت سخن سوداییان و وسواسیان چون ان سخنان را بپادشاه نقل کردند علما و منجمان را بار دیکر طلبیده
و از حال او سوال نمود ایشان حیران ماندند مکر همان منجم اول که باز کفت که او پیشوا و راه نمای اهل
دین خواهد بود و پادشاه را از سخن او خوش نیامد پس بعضی از دانایان کفتند ای پادشاه اکر زنی را
بتزویج او در اوری این حال سودا از او زایل میکردد و عاقل میشود و بکار خود بینا میشود پادشاه سخن
ایشانرا پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین و زنی با نهایت حسن و جمال که از ان بهتر نتوان بود برای
او بهم رسانید و بعقد او در اورد و برای زفاف او مجلس اراست و سازندکان و نوازندکان و بازی
کران بسیار جمع کرد و هریک بکار خود مشغول کردیدند چون نغمها و ترانهای ایشان بلند کردید پسر
پرسید که این صداها چیست کفتند که این ها ارباب نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرب اند که برای
عروسی تو ایشانرا جمع کرده اند که خاطر تو شاد کردد و پسر ساکت شد و جواب نکفت چون شب شد پادشاه
زن ان پسر را طلب نمود و کفت فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار او را عزیز میدارم میخواهم که چون
ترا بنزد او برند بشیوهٔ مهربانی و ملاطفت و بافسون شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را بسوی
خود مایل کردانی چون زنرا بنزد او بردند و خلوت شد زن بنزدیک او رفت و شروع در مهربانی
و ملاطفت نمود و پردهٔ حیا را از پیش برداشت و دست در کردنش در اورد پسر کفت که شتاب مکن که
شب دراز است و ایام صحبت بسیار است خدا بر تو مبارک کرداند این مواصلت را صبر کن تا بخوریم و
بیاشامیم و بصحبت مشغول شویم پس انجوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن
کردید و انقدر صبر کرد انجوان که مستی او را ربود و بخواب رفت پس دربانان و پاسبانان را غافل
کرد و از خانه بیرون امد و بشهر در امد و در کوچه ها میکردید تا انکه به پسری هم سن خود از اهل
ان شهر برخورد جامهٔ خود را انداخت و بعضی از جامهای ان پسر را پوشید که کسی او را نشناسد و ان
پسر را برداشت و بایکدیکر از انشهر بیرون رفتند و در تمام ان شب راه رفتند چون نزدیک صبح شد
ترسیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشانرا بیابند در کوشهٔ پنهان شدند چون صبح شد و خدمتکاران
پسر پادشاه بنزد دختر امدند او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند از عروس احوال داماد را پرسیدند
کفت الحال نزد من بود و من بخواب رفتم نمیدانم بکجا رفته است چندانکه او را طلب کردند نیافتند
چون شب در امد پسر پادشاه با رفیق خود از مسکن خویش بیرون امده و براه اوردند و پیوسته
چنین میکردند که روزها مخفی میشدند و شبها طی مسافت مینمودند تا انکه از مملکت ان پادشاه بیرون
رفتند و بملک پادشاه دیکر داخل شدند و ان پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال و از بسیاری

محبتی که بان دختر داشت عهد کرده بود با او که او را شوهر ندهد مگر بکسی که او بپسندد و اراده نماید
و باین سبب غرفهٔ بسیار رفیع و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام مشرف بود که ان دختر پیوسته در
انجا نشسته بود و بر مردمی که از ان شارع عبور مینمودند نظر میکرد که اگر کسی را به پسندد پدر خود را اعلام
نماید که او را بعقد او دراورد ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با انجامهای کهنه با رفیق خود سیر میکند
چون نور نجابت صوری و معنوی از جبین ان پسر ساطع بود محبت او در دل ان دختر قرار گرفت و نزد
پدر فرستاد که اینک من کسی را برای شوهری خود اختیار کرده ام اگر مرا بکسی تزویج خواهی کرد باین
جوان بده و الابد بکری راضی نخواهم شد درانحال مادر دختر بنزد او امد باو گفتند که دخترت شخصی
را پسندیده است برای شوهری خود و میگوید که بدیگری راضی نخواهم شد مادر بسی استماع این
سخن مسرور گردید و او نیز نظر کرد وان پسر را مشاهده نمود و بسرعت تمام بخدمت پادشاه رفت و حقیقت
حال را عرض نمود پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و بقصر دختر برامد و گفت انجوان را بمن بنمائید چون او را
نشان دادند از دور مشاهدهٔ او نمود از قصر فرود امد تغییر لباس نمود بنزد پسر امد با او سخن گفت و از
احوال او سوال نمود که تو کیستی و از کجا امدهٔ گفت ترا با من چه کار است و چه سوال از من میکنی من مردیم
از فقرا و مساکین پادشاه گفت که تو غریب مینمائی و رنگ تو رنگ مردم این شهر نمیماند پسر گفت که من
غریب نیستم پادشاه هر چند سعی نمود که او براستی احوال خود را بیان فرماید ابا نمود و بیان حال خود
نکرد پس پادشاه جمعی را موکل او گردانید که از احوال او باخبر باشند بنحوی که اوبدانند و مطلع باشند
که بکجا میرود و در کجا قرار میگیرد و بحرمسرای خود باز گشت و گفت جوانی را دیدم در نهایت عقل
و فراست و گویا پسر پادشاهست و چنان میبایم که او را میلی و خواهشی نباشد بانچه شما او را برای ان
میخواهید پس کس بطلب او فرستاد که او را حاضر گردانند ملازمان پادشاه بنزد او امدند و گفتند که
پادشاه ترا میطلبد پسر گفت که مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا میطلبد که مرا باو حاجتی نیست و
او مرا نمیشناسد ملازمان سخن او را گوش نکردند و باکراه او را بمجلس پادشاه حاضر ساختند پادشاه
او را گرامی داشت فرمود کرسی برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشاندند پادشاه فرمود که دختر و زنش
پس پرده امدند به پسر گفت که ای جوان ترا برای کار خیری طلبیده ام دختری دارم که ترا برای
شوهری خود پسندیده میخواهم که او را بعقد تو دراورم و از فقر و بیچیزی پروا مکن که ترا غنی میگردانم
و شراقت و بزرگی و رفعت بتوارزانی میدارم پسر گفت که مرا بانچه میگوئی احتیاجی نیست ای پادشاه
اگر میخواهی برای تو مثلی بیان کنم پادشاه گفت بگو انجوان گفت که نقل کرده اند که پادشاهی بود
و پسری داشت ان پسر مصاحبان و دوستان داشت روزی ان مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر
پادشاه را بضیافت طلبیدند چون بمجلس ایشان درامد بشراب خوردن مشغول شدند تا انکه همگی



مست شدند و افتادند پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانهٔ خود بر سرش
افتاد و بیرون امد که بخانهٔ خود باز گردد و هیچیک از ان مصاحبان ابیدار نکرد و مستانه براهی امد در
عرض راه گذارش بر قبری افتاد در عالم مستی و بیهوشی چنین بنظرش امد که ان قبر خانهٔ او ست پس
بان قبر داخل شد و گند مرده بمشامش رسید از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوشبست
که در خانه از برای او مهیا کرده اند و استخوانهای پوسیدهٔ که در ان قبر بنظرش امد گمان کرد که
فرشهای بزرگانه است که در منزل برای او گسترده اند و دید که مردهٔ تازهٔ دران قبر دفن کرده اند و متعفن
گردیده چنان بخیالش درامد که معشوقهٔ او ست دست تنگ بگردنش در اورد و تمام شب او را میبوسید
و با او بازی میکرد چون صبح شد و هوش باز امد و نظر کرد دست خود را در گردن مردهٔ گندیده دید و
جامهای خود را با نواع کثافات و چرک و ریم و خون الوده یافت و از گند بیتاب شد و از انحال دهشت
عظیم بهمرسانیده بیرون امد و بانهایت بد حالی متوجه شهر شد و از شرمندگی و انفعال انحال ناخوش
خود را از مردم پنهان میکرد تا بخانهٔ خود درامد و بسی شاد شد که کسی اثر انحال مشاهده نکرد پس
جامهای خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامهای نو پوشید و بوهای خوش خود را خوشبو
گردانید خدا ترا عمر دهد ای پادشاه کسی گمان داری که چنین حالی بر او گذشته باشد و دیگر
باختیار خود بچنین جائی میرود و چنین حالی را اختیار مینماید پادشاه گفت نه گفت حال من نیز مثل حال
ان پسر پادشاهست پس پادشاه بجانب زن التفات نمود و گفت نگفتم که این جوان بانچه شما میخواهید رغبت
نمی نماید مادر دختر گفت که او صاف و کمال دختر مرا چنانچه باید برای او بیان نفرمودی و باین سبب باو
رغبت ننمود اگر رخصت میفرمائی من بیرون ایم و با او سخن بگویم پادشاه بان پسر گفت که زن من میخواهد
که برابر تو اید و با تو سخن بگوید و تا امروز او بحضور کسی نیامده است و با کسی سخن نگفته پسر گفت
که اگر خواهد بیاید پس زن بیرون امد و نشست و گفت از این معامله ابا مکن که حقتعم خیر فراوان و
نعمت بی پایان بسوی تو فرستاده و در چنین نعمتی سزاوار نیست قبول کن که دختر خود را بعقد تو دراورم
بدرستی که اگر به بینی که پروردگار چه بهرهٔ از حسن و جمال و زیبائی و رعنائی و کمال باو کرامت
فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمائی محسود عالمیان خواهی شد پس پسر رو
بپادشاه کرد و گفت میخواهی برای این حال مثلی بیان کنم پادشاه گفت بلی انجوان گفت که جمعی از دزدان
بایکدیگر اتفاق کردند که بخزانه پادشاه روند بدزدی پس نقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند
متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند و در میان انها سبوی بزرگی بود از طلا و مهری از طلا بران زده
بودند بایکدیگر گفتند که در میان متاعهای این خزانه از این سبو بهتر چیزی نیست از طلا ساخته اند و مهر طلا
بران زده اند و انچه در این سبوست البته از سایر امتعهٔ این خزانه بهتر خواهد بود پس ان سبوی طلا را بر

کرفتند و بردند به نیستانی وهمکی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند چون دران سبو راکشودند
چند افعی کشندهٔ دران سبو بود بر انجماعت حمله کردند و همکی راکشتند خدا تراعمر دهد ای پادشاه
کمان داری که کسی که احوال انجماعت راشنیده باشد و حال ان سبو را داند دیکر بر سر ان سبو
میرود پادشاه کفت نه پسر کفت که حال من همین حال است پس دختر کفت بپدر خود که مرا رخصت فرما
که بیرون ایم و باو سخن کویم زیراکه اکر به بیند که حق تعم چه مرتبه از حسن و نیکویی و زیبایی بمن
عطا فرموده است البته بی اختیار قبول خواستکاری من خواهد کرد پادشاه بانجوان کفت که دختر من میخواهد
که بحضور تو اید و بی حجاب با تو سخن کوید و تاامروز در برابر کسی نیامد و با بیکانه سخن نکفته ان
جوان کفت که اکر خواهد بیاید پس دختر بانهایت حسن و جمال و غنج و دلال از پرده بیرون خرامید و باان
پسر کفت که ایا هرکز کسی مثل من دیدهٔ در نیکویی و خوش رویی و بهجت و نضارت و حسن و طراوت
و من ترا پسندیده ام و محبت تو را بجان خریده ام با من جفا مکن چون منی را بفراق خود مبتلا مکن جوان
رو بپادشاه کرد و کفت میخواهی برای تو مثلی بیان کنم که شاهد حال من باشد پادشاه کفت بلی جوان کفت
که نقل کرده اند که پادشاهی بود دو پسر داشت پس این پادشاه را با پادشاه دیکر محاربهٔ رو داد و در تمثیل
حربکاه یکی از ان دو پسر اسیر پادشاه دیکر شد پس فرمود که ان پسر را درخانهٔ حبس کردند و حکم
فرمود که هرکه بر او بکذرد و سنکی بر او بزند و ان پسر بر این حال مدتی در حبس ماند پس برادران
پسر بپدر خود کفت که رخصت ده مرا که بروم بجانب برادر خود شاید بحیلهٔ او را خلاص کنم پادشاه کفت
برو و انچه خواهی از اموال و امتعه و اسباب باخود بردار و تهیهٔ سفر خود را درست کن و اسباب و امتعهٔ
بسیار و زنان خواننده و نوازندهٔ بی شمار با خود برداشت و متوجه ملك ان پادشاه شد چون نزدیك شهر
پادشاه رسید پادشاه از قدوم او باخبر شد و مردم شهر را امر کرد که او را استقبال نمایند و در بیرون
شهر منزلی مناسب برای او تعیین فرمود چون پسر پادشاه دران منزل قرار کرفت و متاعهای خود را
کشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا و معامله با ایشان
مساهله نمایند و متاعها را بقیمت ارزان بایشان فروشند چون همکی مردم ان شهر بمعامله مشغول شدند
پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و بتنهایی بشهر در امد و زندان برادر خود را دانسته بود بنزد ان زندان
امد و سنکریزهٔ برداشت در ان زندان افکند که معلوم نماید که برادرش چه حالت دارد بانه چون سنك
ریزهٔ براو خورد فریاد براورد و کفت مرا کشتی پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که
چرا فریاد کردی و ترا چه پیش امد که چنین فزع نمودی و در این مدت ما ترا عذابها و سیاستهای عظیم
کردیم و مردم بر تو سنکهای کران انداختند جزع نکردی و بفریاد نیامدی اکنون از سنك ریزهٔ این
مرد چرا بفریاد امدی کفت انها بیکانه بودند و مرا نمی شناختند و این مرد اشنای ماند پس برادرش



بمنزل خود برکشت و بمردم شهر کفت که فردا نیز بیایید که متاعی برای شما بکشاییم که هرکز مثل ان ندیده
باشید چون روز دیکر شد تمام مردم شهر بسوی ان شتافتند برای سودا پس فرمود که متاعهایش را برای
ایشان کشودند و سازندها و نوازندها و بازیکران و لعبت بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب
را فرمود که هر یك بشیوهٔ مردم را مشغول خود کردانند چون دید که مردم همکی مشغول خرید و سودا و
عیش و تماشا کردیدند بمثل روز کذشته عمل نموده مخفی بشهر در امد و بزندان برادر داخل شد و زنجیرهای
او را برید و کفت غم مخور که ترا امداد میکنم و جراحتهای تو را مرحم میکذارم و او را برکرفته از شهر
بیرون اورد و بر جراحتهای او مرحم کذاشت و چون اندکی باصلاح امد و قدرت حرکت بهمرسانید
او را بر سر راه اورد و کفت برو از این راه که بدریا میرسی و کشتی مهیا کرده ام برای تو بران کشتی بنشین
و بجانب وطن خود روانه شو و چون ان برادر محبوس قدری راه امد بطالع منحوس خود راه را کم کرد
و در چاهی در افتاد که در ان چاه اژدهای عظیمی بود و در ان چاه درختی بود چون نظر بان درخت
افکند دید که بر سر درخت دوازده غول ماوا دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه
کرده اند و میبایست بران درخت بالا رود تا از چاه و اژدها خلاصی یابد پس سعی بسیار کرد با نواع
حیلها و از ساق ان درخت بالا رفت و خود را بشاخی از شاخهای ان درخت رسانید و بصد افسون از
ان غولان خلاصی یافت خود را رسانید بدریا رسید و بر کشتی سوار شده بخانهٔ خود رسید خدا عمر
ترا دراز کند ای پادشاه کمان داری که چنین کسی دیکر باختیار خود بچنین جایی بر کردد و خود را بچنین
مهلکه بیفکند پادشاه کفت که نه جوان کفت که حال من نیز مثل حال ان جوانست که حالش را شنیدی پس
پادشاه و زن و دختر همکی از قبول انجوان مایوس شدند در این حال ان پسری که رفیق پسر پادشاه
شده بود بنزد پسر پادشاه امد و سر در کوش او کذاشت کفت هرکاه تو ان دختر را قبول نمیفرمایی التماس
دارم که برای من خواستکاری نمایی شاید بنکاح من در اورند پسر پادشاه بپادشاه کفت که رفیق من
میکوید که اکر پادشاه مصلحت بیند این سایهٔ مرحمت را بر سر من افکنده دختر خود را بعقد من در اورد تمثیل
پس کفت که مثل این رفیق من بان مثل میماند که مردی رفیق جمعی شده بود پس همکی بکشتی نشستند
و کشتی را روانه کردند و چون پارهٔ راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیك جزیرهٔ که در ان جا غولان
بسیار بودند و رفیقان ان مرد همکی غرق شدند او را دریا بان جزیره افکند و ان غولان بر دریا مشرف
شده بودند و نظر میکردند پس غول ماده نزدیك ان مرد امد او را دید عاشق او شد او را بنکاح در اورد
و با او صحبت داشت تا صبح و چون صبح شد ان مرد را کشت و قسمت کرد اعضای او را میان یاران و
مصاحبان خود و بعد از زمانی که مثل این واقعه رو داد شخص دیکر را که دریا بان جزیره افتاد دختر پادشاه
غولان عاشق او شد او را برد در ان شب تا صبح او را تکلیف مباشرت مینمود ان مرد چون از واقعهٔ ان

مرد سابق خبر داشت تا صبح از ترس خواب نمیکرد و چون صبح شد ان غول بتهیهٔ قتل برخواست ان مرد
گریخت و خود را بساحل دریا رسانید اتفاق کشتی در کنار ان جزیره بوده حاضر شد پس فریاد زد
اهل ان کشتی را و با ایشان استغاثه نمود ایشان براو رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و باخود بردند
او را باهلش رسانیدند و چون صبح شد غولان بجانب ان غول امدند پرسیدند که چه شد ان مردی
که با او شب بروز اوردی گفت از من گریخت غولان تکذیب او نمودند و گفتند البته او را تنها خوردهٔ
و بما حصه ندادهٔ ما ترا در عوض او میکشیم اگر او را حاضر نسازی نزد ما ان غول بناچار بر روی اب سفر
کرد تا بخانهٔ انمرد امد و بنزد او نشست و گفت این سفر تو چون گذشت گفت در این سفر بلای عظیمی
رو داد و حقتعالی بفضل خود مرا از ان نجات بخشید و قصه غولانرا با او نقل کرد ان غول گفت که اکنون مشخص
از ایشان خلاص شدهٔ و خاطر جمع کردهٔ گفت بلی گفت من همان غولم که شب نزد من بودی و امده ام
که ترا ببرم ان مرد شروع بتضرع و استغاثه کرد ان غول را سوگند داد که از کشتن من بگذر که من بعوض
خود ترا بکسی دلالت میکنم که به از من باشد انغول براو رحم کرد و التماسش را قبول کرد و با یکدیگر
بخانهٔ پادشاه رفتند غول گفت که ای پادشاه سخن مرا بشنو و میان من و این مرد محاکمه کن من زن اینمردم
و او را بسیار دوست میدارم و او از من کراهت دارد از صحبت من دوری میکند ای پادشاه موافق
حق میان من و این مرد حکم کن چون پادشاه انزن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید
و او را فریفتهٔ او شد و ان مرد را بخلوت طلبید و گفت اگر تو این زنرا نمیخواهی بمن واگذار که من بسیار
فریفته و عاشق او شده ام گفت هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او برمیدارم و الحق لیاقت
صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاهانست و امثال ما مردم فقیر قابل او نیستیم پس پادشاه
او را بخانه برد و شب با او عیش کرد چون سحر پادشاه بخواب رفت غول او را پاره پاره کرد و گوشت
او را بجزیره برده میان یاران خود قسمت کرد ای پادشاه ایا گمان داری کسی را که چنین حالی را داند
و باز بان موضع برگردد و خود را گرفتار ان غولان گرداند پادشاه گفت نه چون ان پسر این سخن را از
پسر پادشاه شنید گفت من از تو جدا نمیشوم و این دختر را نمیخواهم و بکار من نمی اید پس هردو از پادشاه
مرخص شدند و بیرون امدند پیوسته عبادت حقتعالی میکردند و در اطراف زمین سیاحت مینمودند و از
احوال جهان عبرت میگرفتند تا انکه حقتعالی بوسیلهٔ ایشان گروه بسیار را براه دین هدایت فرمود و درجهٔ
ان پسر بسیار بلند شد و اوازهٔ علم و عبادت و زهد و ورع و کمالات او در افاق عالم منتشر شد
پس بفکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد رسولی بنزد پدر خود فرستاد چون
رسول بنزد پدر امد و گفت که فرزندت سلامت میرساند که حقتعالی ما را بدین حق فرموده و ما بتوفیق
الهی گروه بسیار را براه حق در اورده ایم و به بندگی الهی راه نمایی کرده ایم سزاوار نیست که تو در این



جهالت و ضلالت بمانی و از این سعادات محروم گردی پس پدر قبول نمود و با اهل بیت خود بخدمت او
شتافت و بدین او درامدند و طریقهٔ او را پیش گرفتند و بسعادات اخروی فایز گردیدند چون بلوهر
سخن را باین جا رسانید یوذاسف را وداع نمود و بمنزل خود مراجعت کرد چند روز دیگر بخدمت او
تردد مینمود تا انکه دانست که ابواب خیر و فلاح و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده و براه حق و
دین مبین هدایت یافته پس او را بالکلیه وداع نمود و از ان دیار بیرون رفت یوذاسف تنها و دلگیر و
غمگین ماند تا انکه هنگام ان شد که بجانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت نماید پس
حقتعالی ملکی از ملائکه را بسوی او فرستاد و در خلوت براو ظاهر شد و نزد او ایستاد و گفت بر تو باد خیر
و سلامتی از جانب حضرت ایزدی بدرستیکه تو انسانی در میان بهایم و حیوانات گرفتار شدهٔ که همگی
بفسق و ظلم و جهالت گرفتارند امده ام بسوی تو با تحیت و سلام از جانب حقتعالی که پروردگار جمیع خلایق است
فرستاده است مرا بسوی تو که ترا بشارت دهم بکرامتهای الهی و بتو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو
پنهانست از امور دنیا و اخرت پس بشارت مرا قبول کن و مشورهٔ مرا اختیار نما و از گفتهٔ من بیرون مرو
و لباس دنیا را از خود بیفکن و شهوتهای دنیا را از خود دور کن و ترک کن پادشاهی زایل و سلطنت
فانی را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت ان بجز پشیمانی و حسرت نیست و طلب کن پادشاهی را که زوال
ندارد و شادیرا که هرگز منقضی نمیشود و راحتی را که هرگز متغیر نمیگردد و راست گو باش در اقوال
و افعال و عدالت را پیشهٔ خود کن بدرستیکه تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشانرا بسوی بهشت
دعوت نمایی چون یوذاسف از ملک ان بشارتها شنید بسجده در افتاد و حقتعالی را شکر کرد و گفت من انچه را
پروردگار میفرماید اطاعت میکنم از فرمودهٔ او تجاوز نمی نمایم پس انچه صلاح من میدانی مرا بان امر فرما
که ترا حمد میکنم و پروردگار خود را که ترا برای اصلاح من فرستاده شکر میکنم زیرا که او بمن رحم
و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده و من پیوسته در اندیشهٔ همین امر بودم که تو
برای ان نازل گردیدهٔ ملک گفت که من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم امد و ترا بیرون خواهم برد
که مهیا باش از برای بیرون رفتن پس یوذاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی
همتش بران مصروف بود و هیچکس را بران معنی مطلع نساخت چون وقت بیرون رفتن درامد ان ملک
در نصف شب براو نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند و گفت برخیز که دیگر تاخیر جایز
نیست یوذاسف برخواست و افشای ان راز با احدی نفرمود بغیر از وزیر خود چون خواست که سوار
شود جوان زیباروئی که حاکم بعضی از بلاد ایشان بود بنزد او امد و او را سجده کرد گفت کجا میروی
ای پسر پادشاه که ما را در این ایام شدت و تنگی رو خواهد داد بدرستیکه تو مصلح احوال رعیت و دانا
و کامل بودی رعیت و ملک بلاد خود را میگذاری و ما را بمحنت می اندازی نزد ما باش که از انروز

که تو متولد شدهٔ تا حال ما با سایش و فراوانی و نعمت گذرانیده ایم و بلایی و آفتی و تنگی بما نرسیده
بوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک
نما و با ایشان مدارا کن و مرا بانجا که فرستاده اندمی باید رفت و بامری که فرموده اند عمل میباید نمود اگر
تو مرا در ان امر مدد و همراهی نمایی از عمل من بهره و نصیبی خواهی داشت اینرا بگفت و سوار شد
و انقدر راه که مامور شده بود که سواره برود رفت بعد از ان از مرکب فرود امد و پیاده براه افتاد وزیر
اسب او را میکشید و با واز بلند میگریست و بیتابی میکرد و میگفت که بچه رو پدر و مادر ترا به بینم و
چه جواب بایشان بگویم و ایا بچه عذاب مرا سیاست کنند و بچه خاری مرا بکشند و تو چگونه طاقت سختی
و مشقت و ازار خواهی داشت که هرگز بان عادت نکردهٔ و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که
هرگز تنها نبودهٔ و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن
خواهد داشت پس بوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمربند خود را باو بخشید
وزیر بر پای بوذاسف افتاد و پاهایش را میبوسید و میگفت ای سید و اقای من مرا وامگذار و با خود
ببر بهر جا که میروی که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود و اگر مرا بگذاری و
با خود نبری بصحراها خواهم رفت و هرگز بخانه نخواهم رفت که ادمی در انجا باشد بار دیگر بوذاسف او را
دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت بدی بخاطر خود راه مده که انشاء الله ضرری بتو نخواهد رسید بغیر
خیر و خوبی نخواهی دید و من کسی بنزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش ترا باو پیغام خواهم کرد که ترا
گرامی دارد و با تو نیکی و احسان نماید پس بوذاسف جامهای پادشاهانه را از بر خود کند و بوزیر
بخشید و گفت جامهای مرا بپوش و باو داد یاقوت گرانبهایی را که پیوسته بر سر میزد و بوزیر گفت که
اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و بنزد پادشاه رو و چون برسی او را از روی تعظیم سجده کن و این
یاقوت را باو بده و سلام مرا باو و همگی امرا و اشراف برسان و بگو باو که چون من در حال دنیای فانی
و اخرت باقی نظر کردم و در میان انها مترددشدم در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم چون اصل
و حسب خود را دانستم و دوست و دشمن خود را اشناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم دشمنان
و بیگانگان را ترک کردم و باصل و حسب خود پیوستم و بدان که پدرم چون این یاقوت را می بیند خاطرش
جمع میگردد و خوشحال میشود چون جامهای مرا در بر تو می بیند یادی او در مرا و محبت مرا نسبت بتو
اینمعنی او را مانع میشود از اینکه اسیبی و مکروهی بتو برساند پس وزیر بسوی شهر برگشت و بوذاسف
رو براه اورد تا انکه بصحرای گشادهٔ رسید و درخت عظیمی در انجا دید که بر لب چشمهٔ رسته چون
نزدیک امد چشمهٔ دید در نهایت صفا و پاکیزگی و درختی مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنایی که
هرگز بان خوبی درخت ندیده بود و ان درخت شاخهای بسیار داشت چون میوهٔ ان درخت را چشید



از جمیع میوهای عالم شیرین تر یافت دید که مرغان بی حد و احصا بر ان درخت جمع امده اند از مشاهدهٔ
ان احوال بسی شاد شد در زیر ان درخت ایستاد و باخود تعبیر این حال میکرد پس تشبیه نمود درخت را
ببشارت نبوت که باو رسیده بود و چشمهٔ اب را بعلم و حکمت و ان مرغان را بمردمی که نزد او جمع شوند
و از او حکمت و دانش اموزند و باو هدایت یابند بوذاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را
دید که در پیش روی او پیدا شدند و براه افتادند او از عقب ایشان روان شد پس او را بلند کردند
بسوی اسمان و حقتعالی از علوم و معارف انقدر براو افاضه نمود که احوال نشاهٔ اولی که عالم ارواح است
و نشاهٔ وسطی که عالم ابدان است و نشاهٔ اخری که قیامت است همگی براو ظاهر گردید و احوال امر اینده را
دانست پس او را بزمین اوردند و یکی از ان چهار ملک را حقتعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد و
مدتی در این بلاد ماند و مردم را بحق هدایت کرد بعد از ان برگشت بزمین سولابطه که مملکت پدرش
بود چون پدرش خبر قدوم او را شنید با اشراف امرا و اعیان مملکت باستقبال او بیرون امد و او را
گرامی داشتند و توقیر و تعظیم او نمودند و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل ان بلد جمیع بخدمت
او امدند و براو سلام کردند و نزد او نشستند پس سخنان بسیار با ایشان گفت و موانست و مهربانی
نسبت همگی نمود و گفت گوشهای خود را امن دارید و دلهای خود را از غرضهای فاسد فارغ سازید
برای استماع سخنان حکمت ربانی که نوربخش جانهاست و قوت یابید بعلمی که دلیل و راهنمای شماست
براه نجات و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جدا کنندهٔ حق و باطل
و ضلالت و هدایت است و بدانید که انچه من شما را بان دعوت می نمایم دین حقی است که حقتعالی بر انبیاء
و رسل فرستاده است در قرنهای گذشته و خدا مارا در این زمان بان دین امتیاز داده و مخصوص
گردانیده است بسبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد و بمتابعت این
دین خلاصی از اتش جهنم حاصل میشود و بدرستیکه کسی باسمانها نمیرسد و مستحق دخول بهشت
جاوید نمیگردد مگر بایمان و عمل صالح پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیوة
ابدی را و هر که از شما ایمان اورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب
عطا و بخششهای دنیوی نباشد بلکه باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سموات و پادشاهی نشاهٔ باقی
اخرت و امید خلاص از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن براحت و اسایش اخرت
باشد زیرا که ملک زمین و پادشاهی ان زایل و فانیست و لذتهای ان بزودی منقطع میگردد در هنگامی
که نزد جزا دهندهٔ روز جزا بایستید بدرستیکه او جزا نمیدهد مگر بحق و عدالت و بدانید که مرگ
قرین بدنهای شماست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماست که از بدنها برباید و بدنها را سرنگون
در گوهها در اندازد و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز

تا فردا مگر بقوه بینایی و دو بال و دو پا هم چنین ادمی قادر بر حیات ابدی و نجات دایمی نیست مگر بایمان
و اعمال صالحه و نیات حسنه پس اندیشه کنید و تفکر نمایید ای پادشاه و ای گروه اکابر و اشراف در
انچه شنیدید و بعقل درست بفهمید و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و میتوانید گذشتن
و راهرا قطع کنید مادام که راه نما و توشه و مرکب دارید و درین ظلمت اباد تا چراغ دارید غنیمت شمارید
و منزل را طی کنید و بمعاونت اهل دین و عبادت گنجها برای خود بینید و زید و شریک ایشان شوید در
اعمال صالحه و عبادات شایسته و نیکو متابعت ایشان نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید
ایشان را بکردارهای نیک خود تا شما را بعالم نور و سرای سرور برسانند و فرایض و واجبات الهی را
محافظت نمایید و باداب و شرایط بجا اورید و بر املها و ارزوهای دنیا اعتماد مکنید و بپرهیزید از شراب
خوردن و زنا کردن و از سایر اعمال قبیحه که حقتعالی از انها نهی فرموده است که انها هلاک کننده جان
و بدنند و بپرهیزید از حمیت و تعصب و غضب و عداوت و انچه راضی نباشید که نسبت بشما واقع
شود نسبت بهیچ کس واقع مسازید و دلهای خود را از صفات ذمیمه طاهر و مصفا گردانید و نیتهای
خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل در یابد بر راه راست باشید پس از انجا سفر کرد و
بشهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود تا اخر بشهر کشمیر رسید پس زمین کشمیر را اباد ان کرد
و تمام ان ولایت را هدایت نمود و در انجا ماند تا انکه اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت
نموده بعالم انوار پیوست و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را ابابید میگفتند و
پیوسته در خدمت و ملازمت ان بزرگوار میبود در علم و عمل کامل گردیده بود و صیت کرد باو و گفت
پرواز روح من بعالم قدس نزدیک شده است باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید و از
حق بباطل میل مکنید و چنگ زنید بعبادت و بندگی الهی پس ابابید را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی
بسازد و سر خود را بجانب مغرب گذاشت و پاهای خود را بجانب مشرق دراز کرد و بعالم بقا رحلت
فرمود ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریفه و امثال وافیه مشتمل است و گنجیست از گنجهای حکمت
ربانی اگر در مواعظ و حکمتهای ان نیکو تامل و تدبر کنی و بدیدهٔ بصیرت دران نظر نمایی برای قطع محبت
دنیا و رفع علایق ان و دانستن معایب ان کافیست حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان میفرموده اند
این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات و فوز بمثوبات و زهد دنیا و رغبت
باخرت میگردیده است نه دانستن مسئلهٔ هیولی و صورت و مانند ان که موجب تضییع عمر و تحصیل شقاوت
ابدی گردد چنانچه حق تعالی لقمان را بحکمت وصف فرموده و از حکمتهای او که نقل نموده معنی
حکمت ظاهر میشود که چیست امید که حقتعالی جمیع مومنانرا عقل میرا از شهوتها و دیدهٔ بینا و گوش شنوا و
زبان بحقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع گردند* باب سیم * در بیان

در بیان معرفت دنیا



معنی دنیاست بدانکه اکثر عالم مذمت دنیا میکنند و خود گرفتار ان هستند و بسیار است که امر حقی را دنیا
نام میکنند و انرا مذمت مینمایند و امر باطلی را ترک دنیا نام میکنند و خود را بان می ستایند پس تحقیق
معنی دنیایی که مذمت ان در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود بدانکه
مردم از دنیا چند معنی فهمیده اند انها خطاست اول حیات دنیا و زنده بودن درین نشاه است نه چنین است
که زندگانی درین نشاه بد باشد یا انکه اینرا دشمن باید داشت بلکه ارزوی مرگ کردن و طلب ان
نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است بلکه انچه مذموم است اینست که ادمی این
زندگانی را برای امور باطل خواهد یا انکه اعتماد بسیار براین زندگی داشته باشد و ارزوهای دور
و دراز کند و مرگ را فراموش کند و بسبب ان اعمال صالحه را بتاخیر اندازد و مبادرت باعمال بد نماید
و بارزوی اینکه اخر توبه خواهم کرد یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و
مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید بسبب اعتمادی که بتسویلات شیطان بر عمر ناقص
خود دارد باین سبب از اموری که بکار اخرت می اید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این
امور نماید برای استماع دنیا و از مرگ کراهت داشته باشد بسبب تعلقی که باولاد و اموال و اسباب خود
بهمرسانیده و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از انها متمتع شود یا از فدا کردن خود در راه خدا برای
محبت زندگانی ابا نماید و ترک جهاد کند یا ترک طاعات و عبادات کند برای اینکه مبادا اعضا و جوارح و
قوتهای او ضعیف شود این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بداست و موجب
شقاوت است اما اصل زندگانی این نشاه مایه تحصیل سعادت ابدیست و جمیع معارف و عبادات و علوم
و کمالات و خیرات و سعادات درین زندگانی بهم میرسد و زندگانی را برای تحصل این امور خواستن
و از خدا طلب نمودن مطلوبست چنانچه حضرت سید الساجدین عم میفرماید که خداوندا عمرده
مادام که عمر من صرف طاعت تو شود و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم بزودی
قبض روح من بکن پیش از انکه مستحق غضب و عقاب تو گردم و در دعاها طلب درازی عمر بسیاراست
و منقولست که حضرت امیرالمومنین عم شنیدند که شخصی مذمت دنیا می کند فرمودند که ای مذمت
کنندهٔ دنیا که فریفتهٔ ان گردیدهٔ و بازی انرا خوردهٔ ایا فریبش را میخوری و بعد از ان مذمتش
میکنی دنیا میتواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بران جرم اثبات نمیتوانی کرد کی ترا غافل گردانید
از احوال خود و بچه چیز ترا فریب داد و چگونه ترا فریب داد و حال انکه قبرهای پدران تو و استخوانهای
پوسیدهٔ ایشان و بخوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود و چه بسیار بیماران را متوجه معالجهٔ
ایشان شدی و بدست خود بیمار داری ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب می نمودی و طبیبان
بر سر ایشان حاضر میکردی و اشفاق و مهربانی تو هیچ نفع بایشان نبخشید و چند انکه حیله کردی بمطلب

خود نرسیدی و چند انکه سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد پس دنیا چون ترا فریب داده است و حال انکه ان بیمار را مثلی برای تو کردانید که تو از حال او بر حال خود اگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او و بر حال خود پند کیری و بمردن او مردن خود را یاد اوری بدرستیکه دنیا نیکو خانه ایست برای کسی که پندهای او را باور کند و خانهٔ عافیت است برای کسی که در احوال ان تدبر نماید و بفهمد و خانهٔ توانکریست برای کسی که توشهٔ اخرت خود را از ان برکیرد و محل تنبه اکاهیست برای کسی که از اوضاع ان پند کیرد دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در این جا نازل کردیده و ملائکهٔ حق تع در این خانه عبادت کرده اند و دوستان خدا در این نشاه خدا را پرستیده اند و برتبهٔ محبت فایز کردیده اند و بندکان خالص خدا در دنیا سوداکریها کرده اند و باعمال خود رحمت الهی را خریده اند و بهشت را بسود سوداهای خود برده اند پس کی مذمت دنیا میتواند کرد و حال انکه پیوسته مردم را از جدائی خود خبر میدهد و باواز بلند ندای نیستی و فنای خود را در میان مردم میزند و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم بزبان حال بیان میکند و ببلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای اخرت را برای مردم مثل میزند و بلذتها و شادیهای خود عیشها و راحتهای اخرت را بمردم می شناساند و ایشان را مشتاق انها میکرداند پس کسی را بعافیت میدارد و بامداد بمصیبت و محنت می اندازد که امیدوار میکرداند و کاه میترساند و کاهی تخویف مینماید و کاهی حذر می فرماید پس جمعی که پندهای انرا نشنیده اند و از موعظهای ان اکاه نکردیده اند در روز ندامت و حسرت انرا مذمت خواهند کرد و کروهی که از ان پندها کرفته اند و از ان توشها برداشته اند در روز قیامت انرا مدح خواهند کرد زیرا که انچه دنیا بیاد ایشان اورد از ان متذکر و اکاه شدند و از فنا و نیستی و بدیهای خود با ایشان کفت باور کردند و تصدیق ان نمودند و از موعظهای ان پند کرفتند و فایدها بردند * دویم * دینار و درهم و اسباب و اموال است و اینها نیز چنین نیست که همه قسمی از ان دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی از ان مذکور شد بلکه انچه از ان ادمی را از خدا غافل کرداند و بسبب تحصیل ان مرتکب محرمات کردد یا محبت بسیار بان داشته باشد که بان سبب در راه خدا انرا صرف ننماید و حقوق الهی از ان ادا نکند ان دنیاست و بد است اما برای کسی که انرا وسیلهٔ تحصیل اخرت کرداند ان بهترین چیزهاست چنانچه حقتعم بسیار جماعتی را در قران ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف مینمایند و بهشت از ان میخرید پس انها مایه ایست برای تحصیل سعادت اخرت و اصل انها بد نیست بلکه محبت این ها داشتن و بسبب ان ترک اخرت نمودن بد است چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که نیکو یاوریست توانکری بر تحصیل تقوی و پرهیزکاری و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که فرمودند که نیکو یاوریست دنیا بر تحصیل اخرت و بسند صحیح

در بیان دینار و درهم و اسباب و اموال



منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق عم امد و عرض نمود که ما طلب دنیا می نماییم و دوست میداریم که دنیا رو بما اورد حضرت فرمود که برای چه میخواهی انرا کفت که میخواهم که صرف خود و عیال خود نمایم و بان خویشان خود را نوازش کنم و تصدق کنم در راه خدا و بوسیلهٔ ان حج و عمره بجا اورم حضرت فرمود که این طلب دنیا نیست طلب اخرت است و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیاست دنیائی هست که ادمی را باخرت میرساند و دنیائی هست که ملعون است او در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات بیان کردیم * سیم * متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خانها و اسبان نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن است و تحقیق انها نیز در لمعات کذشت پس هرکاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام بعقل ناقص خود دنیا نام میکنند و دنیا و اخرت بیکدیکر بسیار مشتبه میباشد زیرا که پادشاهی حضرت سلیمان بحسب ظاهر دنیا می نماید و عین اخرتست و عبادت کافران و نماز تراویح سنیان و اعمال صاحبان بدعت و عبادت مرائیان اخرت می نماید و عین دنیاست پس باید که اول دنیا و اخرت را معلوم کنی و حقیقت هر دو را بدانی پس از دنیا رو بکردانی و باخرت رو کنی و اکر ندانی براه روی کاه باشد که از اخرت رو بدنیا اوری و ندانی پس بدانکه چنانچه از ایات و اخبار معلوم میشود دنیا امریست مرکب از جمیع اموری که ادمی را از خدا و محبت او و تحصیل اخرت باز دارد و دنیا و اخرت در برابر یکدیکرند پس هر چیز که باعث قرب بخدا میشود و موجب ثواب اخرت میکردد ان اخرت است اکر چه بحسب ظاهر از کارهای دنیا باشد و هر چیز که برخلاف این باشد دنیاست پس بسا باشد که تاجری تجارتی کند و غرض تحصیل نفقهٔ واجب یا اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد و ان تجارت عین اخرت باشد و بحسب ظاهر عوام او را طالب دنیا کویند و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند و عبادت او بدعت باشد یا غرض او از ان عبادت در تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد ان عبادت او عین دنیاست و کاه باشد که عابدی بظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد و جامهای پشمینه پوشیده باشد و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد و هر تاری از تارهای خرقهٔ او دام تزویری باشد برای تسخیر دلهای مردم و ریسمان و حدتش کمندی باشد برای جذب جمعیت و کثرت مریدان و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال او کردد و بمردم نماید که من ترک دنیا کرده ام و احوال او عین دنیا باشد و علم که اشرف کمالاتست بسا باشد که عالمی انرا وسیلهٔ دنیای خود سازد و از جمیع اشقیا بدتر باشد بسا باشد که فقیری که مال نداشته باشد محبت مال را زیاده از ان کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق بانها نداشته باشد پس معلوم شد که دنیا و اخرت خصوصیت بوضعی و عملی و جماعتی ندارد قاعدهٔ کلیش همانست که بیان کردیم و سابقا معلوم شد که ان قانون را از شریعت مقدس نبوی میتوان دانست پس انچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته

در بیان متمتع شدن از مستلذات دنیا و معاشرت کردن با مردم و خوانها و اسبان نفیس داشتن و جامهای فاخر پوشیدن

و طلبیده موجب خوشنودی او میگردد اگر باشرایط و اخلاص بجا اورند ان اخرت است خواه نماز باشد
و خواه تجارت و خواه مجامعت باشد و خواه معاشرت مردم باشد و دنیا انچیزیست که غیر اینها باشد و ان
هرچند قسمت دنیای حرامی میباشد که ادمی بسبب ارتکاب ان مستحق عقوبت الهی میگردد و ان باین
میشود که مرتکب یکی از محرمات الهی گردد خواه در عبادت و خواه در معاشرت و خواه در جمع اموال
و ارتکاب مناصب و غیر ان و دنیای مکروهی می باشد که مرتکب امری چند شود که انها نهی کراهت
فرموده و حرام نکردانیده و تحصیل زیادتیهای اموال و مساکن و اسباب ازممر حلال که ادمی را از کمالات
محروم گرداند و وسیلهٔ تحصیل اخرت نگردد ازین بابست و دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدن است
و غیر از چیزهایی که نه خدا بان امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده و اینها نیز غالب اوقات چون
مانع تحصیل کمالات و سعادات اخرویست بقسم دویم برمیگردد و گاه باشد که کسی اینها را بنیتهای
صحیح خود وسیلهٔ عبادتی و سعادتی گرداند و بقصد قربت واقع سازد و عبادت شود اکثر مباحات را
بقصد قربت عبادت میتوان کرد و گاه باشد که ترک این مباحات را بلکه مستحبات را بنادانی خود عبادتی
قرار دهد و ان را ترک دنیا نام کند و بسبب ان معاقب شود که بدعتی در دین کرده باشد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود زهد در دنیا ان نیست که مال خود را ضایع کنی نه اینکه
حلال را بر خود حرام گردانی بلکه زهد و ترک دنیا انست که اعتماد تو بر انچه در دست داری زیاده نباشد
از اعتماد تو بر خدا و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که فرمود که زهد در دنیا انست که طول امل را
از خود دور گردانی و بنعمتهای خدا شکر کنی و از محرمات الهی بپرهیزی و از حضرت امام جعفر صادق
عم پرسیدند از معنی زهد فرمود که انست که محرمات الهی را ترک نمایی و حضرت امیرالمومنین عم فرمود که
مردم بر سه قسمند زاهد و صابر و راغب اما زاهد پس اندوه و شادی دنیا از دل او بدر رفته پس
بچیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمیشود و بر خیری از دنیا که از او فوت شود تاسف نمیخورد و
محزون نمیشود و اما صابر پس ارزوی دنیا در دل او هست چون میسر شد نفس خود را لجام میکند و منع
مینماید از ان برای عاقبت بدی که از دنیا میداند و باین سبب ان را دشمن میدارد و اما راغب در دنیا
پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید از حلال یا حرام و پروا نمیکند که در تحصیل دنیا غرضش باطل
شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش بر طرف شود پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده اند و دست
و پا میزنند و اضطراب میکنند پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم اول بکند و معلوم
کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده و اثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله
علیهم را تتبع نماید یا از اهلش معلوم کند و سنت و طریقهٔ ایشان را پیش گیرد و واجبات و سنتها را بعمل
اورد و محرمات و مکروهات را ترک نماید در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در ان باب چه



تکلیف نموده انرا بعمل اورد و مباحات خود را بنیتهای صحیح چنانچه در باب نیت بیان کردیم بعبادت
بر گرداند چون در ارتکاب این امور شهوات نفسانی و وساوس شیاطین جن و انس معارض ادمی
میگردند باید که بتوسل بجناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات
نفس را رام و منقاد شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرعست در هر باب بمعارضه و مجادله از نفس
بیرون کند تا براه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد و اگرنه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و بسبب
جهالت و نادانی خود را موفق میدانند و تفصیل این مطلب موقوفست بر بیان تفاصیل اداب و سنن و
طریقه اهل بیت عم و ان در این کتاب میسر نمیشود انشاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود و غرض از
ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب میخورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای
متعارف می بینند بی انکه ملاحظه کنند که ان وضع موافق شرعست و پسندیدهٔ حق است متابعت مینمایند
و بسبب ان گمراه میشوند شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد باین کلمات هدایت یابد
اما اکثر ان جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته باینها هدایت نمی یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان
در باطل میگردد * والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم یا اباذر ان الله تبارک و تعالی لم یوح الی ان اجمع
المال ولکن اوحی الی ان سبح بحمد ربک و کن من الساجدین و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین یا اباذر انی
البس الغلیظ و اجلس علی الارض و العق اصابعی و ارکب الحمار بغیر سرج و اردف خلفی فمن رغب
عن سنتی فلیس منی یا اباذر حب المال و الشرف اذهب لدین الرجل من ذئبین ضارین فی ضرب الغنم
فاغارا فیها حتی اصبحا فما ذا ابقیا منها * ای ابوذر حق تعالی بسوی من وحی نفرستاده که من
مال جمع نمایم ولیکن بسوی من وحی فرستاد که تسبیح کن پروردگار خود را او را منزه دان
و بپاکی یاد کن از هر چیز که در ذات و صفات و افعال شایستهٔ او نیست و تسبیح را با حمد
پروردگار خود بجا اور که او را بر جمیع نعمتها که بتو کرامت فرموده بزبان و دل و اعضا و جوارح
شکر نمایی یا انکه چون توفیق تسبیح یابی انرا از جانب خدا بدان و او را برین نعمت شکر کن و از جملهٔ نماز
گذارندگان باش یا از جملهٔ سجده کنندگان باش در نماز و غیر نماز عبادت پروردگار خود بکن
بر هر حالی تا وقتی که در رسد ترا مرگ که متیقن است رسیدن ان بهر زندهٔ از مخلوقات یعنی تا زندهٔ ترک
بندگی مکن ای ابوذر من جامهای کنده می پوشم و بر روی خاک مینشینم و انگشتان خود را میلیسم در
هنگام طعام خوردن و بر الاغ بی زین و پالان سوار میشوم و دیگری را با خود ردیف میکنم پس هر که
سنت مرا ترک نماید و از ان کراهت داشته باشد از من نیست ای ابوذر محبت مال و شرف و بزرگی دنیا دین
ادمی را بیشتر تلف و ضایع میکند از تلف کردن دو گرگ گرسنهٔ درنده که در رمه گوسفندی شب در
ایند و تا صبح غارت کنند این دو گرگ از ان گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت همچنین این دو

کرك درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه در این شب تار غفلت و جهالت دین ادمی را چنین
بغارت میبرند چون پردهای غفلت را از دیده برمیگیرند بعد از مرك و صبح اکاهی طلوع میکند و
بمقتضای * الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا * از خواب غفلت بیدار میشوند معلوم میشود که چه ضررها بدین
رسانیده اند این کلمات شریفه مشتملست بر بیان سه خصلت * اول * محبت مال و جمع کردن درهم و
دینار از روی حرص و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد
میشود و چون دلرا یك محبوب بیش نمیباشد این محبت باعث این میشود که محبت الهی را از دل بیرون
میکند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین باشد و همین است معنی مال پرستیدن چنانچه در باب
نیت بیان کردیم و علاج این خصلت باین میشود که بعد از توسل بجناب مقدس الهی در فنا و نیستی دنیا
تفکر نماید و ملاحظه نماید که انچه جمع میکند بکار او نمی اید و انچه را در راه خدا صرف میکند ابد الاباد
بکار او خواهد امد و در عظمت رتبهٔ علم و عبادت و کمالات و اثاری که در دنیا و اخرت بر انها مترتب
میشود فکر کند تا براو معلوم شود که این امر سهل باطل را که بزودی از ادمی جدا میشود مانع تحصیل ان
قسم کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمیتوان نمود و تامل نماید در عقوبتهایی که خدا برای
کسب مال حرام مقرر فرموده و در اینکه مال حلال را هم حساب می باید داد و در ثواب صرف کردن
در راه خدا یك را ده و هفتصد را هفتصد هزار عوض میدهند در روزی که دست ادمی از جمیع چیزها و
وسیلها کوتاه شده است و بدانکه حقتعالی ضامن رزقست و اعتماد براوست نه بر مال و عبرت کیرد از احوال
جمعی که مالهای بسیار جمع کرده اند و هیچ بکار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند جمعی
متوجه عبادت و تحصیل اخرت شدند روزکار ایشان باحسن وجوه کذشت چنانچه حضرت صادق ع
فرمود کسی که یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال چرا میکند و در حدیث دیکر فرمود که در
میان بنی اسرائیل در زمان قحط عظیم بهمرسید بحدی که قبرهای مردهارا اشکافتند و کوشتهای
ایشانرا خوردند در یکی از ان قبرها لوحی یافتند که بران نوشته بود که من فلان پیغمبرم و قبرم افلان
حبشی نبش خواهد کرد بدانید که انچه را پیش فرستاده بودیم یافتیم و انچه را صرف کرده بودیم بر وجه
طاعت سود بردیم و انچه از عقب خود کذاشتیم زیان کردیم و بما نفعی ندارد و از عبد الله عباس منقولست
که اول درهم و دیناری را که بر روی زمین سکه زدند شیطانرا بر انها نظر افتاد پس برداشت
و بر دیده کذاشت و بر سینهٔ خود کرفت و از شادی فریادی زد و انها را در بر کرفت و کفت شماها باعث
روشنی چشم من و میوهٔ دل منید و بنی ادم که شمارا دوست دارند دیکر پروا ندارم از اینکه بت بپرستند
و مرا از ایشان همین کافیست که شمارا دوست دارند و از حضرت امام رضا ع منقولست که جمع نمیشود
مال مکر بپنج خصلت زشت بخل بسیار و امل دور و دراز و حرصی که بر ادمی غالب باشد و قطع کردن



رحم و اختیار کردن دنیا بر اخرت منقولست بسند معتبر از حضرت رسول خدا صم که بصحابه فرمودند که
کدام یك از شما مال وارث را از مال خود دوست ترمیدارید کفتند یا رسول الله هیچیك از ما چنین
نیستیم فرمود که بلکه همه این حال دارید بعد از ان فرمود که فرزند ادم میکوید که مال من و مال من از
مال بغیر از این از تو هست که طعامرا بخوری و فانی کنی و جامه را بپوشی و کهنه کنی یا مال را تصدق کنی
و از برای خود ذخیره کنی و انچه غیر اینهاست مال وارث است و در حدیث دیکر فرمود که هیچ تکلیفی
بربندکان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال و فرمود که دینار و درهم هلاك کرد جمعی را که
پیش از شما بودند و شما را نیز هلاك خواهد کرد و فرمود که هر که محبت این دو سنك را بر محبت خدا ترجیح
دهد با انها محشور خواهد شد و از حضرت امیر المومنین ع منقولست که فرمود که سه چیز است که باعث
فتنه و ضلالت مردم میشود اول محبت زنان است و ان شمشیر شیطان است دوم شراب خوردن است
و ان تلهٔ شیطان است سیم محبت دینار و درهم است و ان تیر شیطان است پس کسی که زنانرا دوست
دارد از زندکانی خود منتفع نمیشود و کسیکه شرابرا دوست دارد بهشت براو حرام است و کسیکه
دینار و درهم را دوست دارد بندهٔ دنیاست و فرمود که حضرت عیسی میفرمود که دینار درد دینست
و عالم طبیب دردهای دینست پس چون ببیند که طبیب درد را بسوی خود میکشد او را متهم دارید
و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هر کاه او خیر خود را نخواهد خیر
خواه دیکران نخواهد بود * دوم * محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست و این ضررش نسبت بخواص
زیاده از محبت دینار و درهم است و در نفس مخفی میباشد و بسیار کسی باشد که کمان کند که این معنی
را از نفس خود زایل کرده و بعد از مجاهدهٔ بسیار براو ظاهر شود که در نفس او اینمعنی کامنست و این
نیز از امهات صفات ذمیمه است و اخلاص در اعمال را باطل میکند و ادمی را مردم پرست میکند و بمهالك
عظیمه می اندازد و مرتکب مناصب باطل میکرداند و دین حق را و خدا را در نظر سهل میکند و اعتبارات
دنیا را در نفس قوی میکند و بتدریج ادمی را بکفر میرساند و علاج این نیز بعد از توسل بجناب مقدس
ایزدی انست که در بطالت مردم تفکر نماید و بتفکر صحیح بیابد که ایشان مالك ضرر و نفع او نیستند و در
دنیا و اخرت کار او بر پروردکار اوست و بداند که اعتبارات دنیا فانیست و بزودی زایل میشود
و عبرت کیرد از احوال جمعی که دنیا دو روز ایشانرا برمیدارد و بزودی برخاك مذلت می اندازد و
بعد از مردن ان اعتبارات وبال ایشان خواهد بود و اعتبارات واقعی که از علم و عمل بهم میرسد
هرکز زوال ندارد و پیوسته باقیست و در احادیث اهل بیت ع که در این باب وارد شده است تفکر نماید
و از پندهای ایشان مستفیض کردد چنانچه منقولست که از حضرت امام زین العابدین ع پرسیدند که
کدام عمل نزد حقتعالی افضل است فرمود که هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه ص بهتر از دشمنی

دنیانیست و بدرستیکه دنیا را شعبهای بسیار هست و کناهانرا نیز شعبهای بسیار هست پس اول
معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنکامی که شیطان از سجده حضرت ادم ابا نمود و تکبر کرد از جملهٔ
کافران شد دیکر حرص بود که ادم و حوا را باعث شد با اینکه حق تعم بایشان فرمود که از هر چه خواهید
از میوهای بهشت بخورید و بنزدیک شجرهٔ منهیه مروید که از جملهٔ ستمکاران بر خود خواهید بود اکر از ان
تناول نمایید پس با انکه احتیاج بمیوهٔ ان درخت نداشتند خوردند و اینمعنی در میان فرزندان ایشان
بهم رسید تا روز قیامت چنانچه می بینی که اکثر ان چیزهایی که فرزندان ادم مرتکب انها میشوند چیزی
چند است که بانها احتیاج ندارند دیکر حسد بود که از فرزند ادم قابیل صادر شد که برادر خود را کشت
از روی حسد و رشک پس از اینها شعبها بهم رسید از محبت زنان و محبت دنیا و محبت ریاست و بزرکی
و محبت راحت و محبت سخن کفتن باطل و محبت رفعت تفوق بر مردم و محبت بسیاری اموال و اسباب
پس اینها هفت خصلت بدند همکی جمع شده اند در محبت دنیا چون پیغمبران و علما اینرا دانستند کفتند
که محبت دنیا سر همهٔ بدیها و کناهان است و دنیا دو دنیاست یک دنیایی که ادمی را کافی باشد و زیاده
بران ملعون است بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را
هلاک میشود و در حدیث دیکر فرمود که زنهار که بپرهیزید از جماعتی که ریاست میطلبند و بزرکی را
بر خود میبندند والله صدای کفش بر پشت کسی بلند نمیشود بباطل مکر اینکه خودش هلاک میشود و دیکران
را هلاک میکند بسند صحیح منقولست که امام موسی کاظم شخصی را نام بردند فرمودند که او ریاست دوست
میدارد فرمودند که دو کرک درنده در کلهٔ کوسفند بیفتند شبانشان حاضر نباشد ضرر بان کله نمیرسانند
انمقدار که طلب ریاست ضرر بدین مسلمانان میرساند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق فرمود
هر که سرداری و ریاست مردم کند ملعونست و هر که طلب ان نماید ملعون است و هر که در خاطر خود انرا
داشته باشد و محبت ان در دلش باشد ملعونست بسند صحیح از محمد بن مسلم منقولست که حضرت
صادق عم فرمود که کمان میکنید که من نیکان و بدان شما را نمی شناسم والله که بدترین شما کسی است
که دوست دارد که مردم از پی او راه روند و سرکردهٔ ایشان باشد بدرستیکه چنین کسی یا دروغ
کوست یا بیعقل است و بسند معتبر از رسول صم منقولست که اول چیزی که خدا را بان معصیت کردند
شش خصلت بود محبت دنیا و محبت ریاست و محبت طعام و محبت زنان و محبت خواب و محبت راحت و
از حضرت صادق عم منقولست که بسفیان بن خالد فرمود که زنهار که طلب ریاست مکن که هیچ کس انرا
طلب نکرد مکر انکه هلاک شد او کفت فدای تو کردم پس ما همه هلاک شده ایم زیرا که هیچ یک از ما نیست
مکر انکه میخواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند حضرت فرمود که
ان مراد نیست که فهمیدی انچه بد است انست که شخصی را بغیر از امام بحق از برای خود پیشوا قرار دهی



و انچه از پیش خود کوید تصدیق نمایی و مردم را بمتابعت کفتهٔ او بخوانی * ششم * تواضع و فروتنی
و شکستکی است نزد خدا و خلق و رفع تکبر از خود نمودن و این از بهترین صفات کمال است زیرا که
ممکن ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرکواری مخصوص خداوند عالمیانست و چندانکه
ادمی شکستکی بیشتر میکند خدا او را بلندتر میکند و قابل کمالات بیشتر میشود چنانچه خاک باعتبار پستی
و شکستکی که دارد معدن صد هزار الوان معادن و نباتات و میوها و کلها و شقایق کردیده و از ان
انسان بظهور امده که کلستان انواع کمالات و معارف و حقایق است و مسجود ملائکهٔ سموات کردیده
و اشرف مخلوقات در میان ایشان بهم رسید و اتش کاران سرکشی و نخوت بود از ان شیطان بهم رسید
و مردود ازل و ابد شد پس ادمی باید که در جمیع امور از پوشیدن و خوردن و اشامیدن و نشستن
و برخواستن و با مردم معاشرت کردن و بندکی پروردکار خود کردن در مقام تواضع و شکستکی باشد
و در امری رفعت طلب نباشد تفوق در ان امور نطلبد و نظر باصل نسب و حسب خود بکند و ملاحظه
نماید که اصلش منی کندیده بوده و در مدتی غذایش خون حیض بوده و بعد از ان تا زنده است حامل
انواع کثافات و نجاساتست از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط که هر یک از انها که از او جدا میشود
خود از انها نفرت میکند و اخر کارش انست که جیفهٔ کندیدهٔ میشود که هیچ چیز از ان متعفن تر نمی باشد و
تمام بدنش چرک و ریم و کرم میشود اینها کثافتهای بدن ادمی است و کثافت روح بسبب اخلاق ذمیمه
و جهل و نادانی بصد هزار مرتبه از اینها بدتر است پس چنین کسی را کمان انست که بنقص و عجز و
شکستکی خود همیشه اعتراف داشته باشد و چندانکه ادمی کامل تر میشود علم او بیشتر و زبونی و بی
چارکی او بیشتر میشود و تواضع و فروتنی او بیشتر میشود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا عم معلوم است
و چون شکستکی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است چندانکه بنده در کار خود بیشتر
می افزاید خداوند کار خود را افزونتر میکند و او را بلندتر میکند و اکر خود خواهد که خود را بلند کند
چون کار او نیست چندانکه سعی میکند پست تر میشود چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق عم منقولست
که حقتعم دو ملک موکل کردانیده که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کنند و هر که
تکبر کند او را پست و ذلیل کنند و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم بحضرت داود وحی نمود که ای
داود چنانچه نزدیکترین مردم نزد من تواضع کنندکانند همچنین دورترین مردم از من متکبرانند و در
حدیث دیکر فرمود که حقتعم وحی نمود بحضرت موسی عم که ای موسی میدانی که چرا تو را از میان سایر
مردم برکزیدم و کلیم خود کردانیدم موسی عرض کرد که بچه سبب حق تعم فرمود که در میان مردمان نظر
کردم نیافتم کسی را که مذلت و شکستکی او نزد من زیاده از تو باشد ای موسی وقتی که نماز میکنی
پهلوی روی خود را نزد من بر خاک میکذاری بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از جملهٔ

تواضع انست که در مجلس به پست تر از مکان خود راضی شوی و بهر که برخوری بر او سلام کنی و ترک
جدل کنی هر چند محق باشی و نخواهی که مردم ترا ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا بسند معتبر از
حضرت امام رضا عم منقولست که تواضع انست که از حق مردم ادا کنی انقدر که میخواهی که از حق تو ادا
کنند و در حدیث دیگر منقولست که از انحضرت پرسیدند که کدام است اندازهٔ تواضع که بنده هرگاه
بان متصف گردد او را متواضع گویند فرمود که تواضع را درجات بسیار هست از جملهٔ انها انست که ادمی
قدر خود را بلند تر از مرتبهٔ خود قرار ندهد و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد و نخواهد که بکسی
برساند مگر چیزیرا که خواهد که مردم باو برسانند و اگر بدی از مردم به بیند تدارک ان بنیکی و احسان
بکند و خشم خود را از مردم فرو خورد و از بدیهای مردم عفو کند و خدا نیکوکاران را دوست میدارد
در حدیث معتبر دیگر منقولست که حضرت صادق عم نظر فرمود به شخصی از اهل مدینه که از برای خود
چیزی خریده بود و برداشته بخانه می برد چون ان شخص حضرت را دید شرم کرد حضرت فرمود که برای
عیال خود خریدهٔ و از برای ایشان برداشتهٔ که بخانه برسانی والله که اگر من از زبان اهل مدینه نمیترسیدم
دوست میداشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم و بسند معتبر از انحضرت منقولست که روزی
حضرت علی بن الحسین عم گذشتند بر جماعتی که مبتلا بخوره بودند و حضرت بر الاغی سوار بودند ایشان
مشغول چاشت خوردن بودند حضرت را تکلیف کردند بطعام خود حضرت فرمود که اگر من روزه نبودم
اجابت شما مینمودم چون حضرت بخانه تشریف اوردند فرمودند که طعام نیکویی برای ایشان مهیا کردند
و ایشانرا طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند منقولست که حضرت امیر المومنین عم حضرت امام حسن
عم را وصیت فرمودند که بر تو باد بتواضع و فروتنی که از بهترین عبادا تست و باسانید بسیار از حضرت
رسول صم منقولست که هیچکس تواضع و شکستگی نکرد مگر اینکه خدا او را بلند مرتبه گردانید و حضرت
علی بن الحسین عم فرمود که حسبی نیست هیچ قرشی و عربی را مگر بتواضع و بسند معتبر منقولست از
حضرت امام موسی کاظم عم که چون حضرت نوح بکشتی نشستند و انچه در کار بود در انجا دادند
کشتی مامور شد که هر جا که خدا فرماید برود پس بنزد خانهٔ کعبه رفت و هفت شوط طواف کرد و ان
طواف نسا بود و دیگر روان شد پس حقتعم وحی فرمود بکوهها که من کشتی بندهٔ خالص خود نوح را
بر یکی از شماها قرار خواهم داد پس همه سر بلندی و گردن فرازی کردند و هر یک را گمان این بود
که کشتی بر روی او خواهد نشست و جودی که تل نجف اشرف و نزد شماست تواضع و شکستگی
کرد و گفت من با این پستی کی قابل انم که کشتی بر روی من قرار گیرد پس کشتی بامر الهی امد و سینهٔ
خود را بر جودی گذاشت پس در ان وقت حضرت نوح بخدا استغاثه نمود بزبان سریانی * که یا ماری
اتقن یعنی ای پروردگار ما را باصلاح اور و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که در هنگامیکه



جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود چون بنزد او
امدند دیدند بر روی خاک نشسته و جامهای کهنه پوشیده است جعفر فرمود که چون او را بران حال
مشاهده نمودیم ترسیدیم پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت شکر و سپاس میکنم
خداوندیرا که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیدهٔ او را روشن گردانیده میخواهید شماها را
بشارت دهم گفتیم بلی ای پادشاه گفت در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما امد
و خبر اورد که حقتعم پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی
از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند و ملاقات ایشان در جایی واقع شده بوده است که انرا بدر
میگویند و درخت اراک بسیار در انجاهست و گویا ان موضع الحال در نظر من است که اقایی داشتم و
گوسفندان او را در ان وادی میچرانیدم پس جعفر گفت که ای پادشاه چرا بر خاک نشستهٔ و این
جامهای کهنه را پوشیدهٔ گفت ای جعفر از جملهٔ ادابی که حقتعم بحضرت عیسی فرستاده انست که
بدرستیکه از جملهٔ حقوق الهی بر بندگان انست که چون خدا با ایشان نعمتی تازه کرامت
فرماید تواضع و شکستگی بدرگاه او بیرند پس چون حقتعالی چنین نعمتی بپیغمبر ما کرامت
فرموده من این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار می نمایم پس چون این خبر بحضرت رسول صم
رسید باصحاب خود فرمود بدرستیکه صدقه باعث زیادتی و کثرت مال میشود پس بسیار تصدق
کنید تا خدا شما را رحم فرماید تواضع موجب زیادتی رفعت میگردد پس تواضع و شکستگی را پیشهٔ
خود کنید تا خدا در دنیا و اخرت شما را بلند مرتبه گرداند و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزتست پس
از جرمهای مردم عفو نمایید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند و از حضرت امام حسن عسکری منقولست
که شان و منزلت انکس نزد خدا اعظم تر است که حق برادران مومن خود را بیشتر شناسد و حرمت
ایشانرا بیشتر دارد کسیکه فروتنی و تواضع کند برای برادران خود او نزد حقتعم از جملهٔ صدیقانست
و از شیعهٔ خاص حضرت امیر المومنین عم و بدرستیکه پدری و پسری از مومنان بخانهٔ حضرت
امیر المومنین عم وارد شدند پس حضرت برخواستند و ایشانرا گرامی داشتند و در صدر مجلس ایشانرا
جا دادند و نزد ایشان نشستند و فرمودند که طعامی برای ایشان حاضر کردند چون ایشان تناول کردند
قنبر طشت و ابریق چوبی اورد و دستمالی که دست را خشک کنند پس حضرت برخواستند و ابریق را
گرفتند که اب بر دست پدر بریزند او بر خاک افتاد و گفت یا امیر المومنین من چون راضی شوم که خدا
به بیند که تو اب بر دست من بریزی حضرت فرمود که بنشین و دست بشو که میخواهم که خدا به بیند که
برادر مومن تو خدمت میکند ترا تا حق تعم او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمت
کاران و غلامان پس اینمرد نشست حضرت فرمود که قسم میدهم ترا بحق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان

خاطر دست بشوبی چنانچه اگر قنبر دست تو را می شست مطمین میبودی چون حضرت فارغ شدند ابریق
را بمحمد بن حنفیه دادند و فرمودند که ای فرزند اگر این پسر باید رش همراه نمیبود اب بر دست او
میریختم و لیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی کردانند چون بایکدیگر باشند
چون پدر اب بر دست پدر ریخت باید که پسر بر دست پسر بریزد پس محمد بن حنفیه اب بر دست پسر
ریخت پس حضرت امام حسن عسکری عم فرمود که هرکه متابعت امیر المومنین عم کند در این باب شیعهٔ
او ست حقا بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که جامهٔ حضرت رسالت پناهی کهنه شده بود شخصی
دوازده درهم بخدمت انحضرت اورد بحضرت فرمود که یا علی این دراهم را بگیر و برای من جامهٔ
بخر که بپوشم حضرت ببازار رفتند و بان دوازده درهم پیراهنی خریدند و بنزد حضرت رسول صم
اوردند حضرت فرمودند که یا علی جامهٔ از این پست تر مرا خوشتر می اید کمان داری که صاحبش پس
کیرد حضرت امیر المومنین عم فرمود که ببینم شاید راضی شود و ببازار رفتند و کفتند که حضرت
رسول این جامه را نپسندیدند و جامهٔ از این کم قیمت تر میخواهد اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را
بده ان مرد راضی شد و زر را داد حضرت انرا بخدمت حضرت رسول صم اوردند و جناب مقدس
نبوی با انحضرت باتفاق متوجه بازار شدند در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و کریه میکند
حضرت رسول از او پرسیدند که سبب کریهٔ تو چیست کفت یا رسول الله صاحب من چهار درهم بمن داد
که برای او چیزی بخرم و کم کردم و اکنون از ترس بخانه نمیتوانم رفت حضرت چهار درهم باو دادند
و فرمودند که بخانه خود برکرد و ببازار تشریف بردند پیراهنی بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد
الهی فرمودند چون از بازار بیرون امدند مرد عریانی را دیدند که میکوید که هرکه بر من جامه بپوشاند
حقتعالی از جامهای بهشت بر او بپوشاند حضرت ان پیراهن را کندند و بسایل دادند و ببازار برکشتند و
پیراهن دیکر بچهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و بجانب منزل روان شدند در
عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته از او پرسیدند که چرا بخانه نرفتهٔ کفت یا رسول الله دیر کرده ام
و میترسم که مرا بزنند حضرت فرمودند که پیش باش و راه خانه را بمن بنما تا بیایم و ترا شفاعت کنم و حضرت
رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند و فرمودند السلام علیکم ای اهل خانه ایشان جواب نکفتند بار دیکر
فرمودند جواب نکفتند در بار سیم کفتند علیک السلام یا رسول الله و رحمة الله و برکاته حضرت فرمود که
چرا در مرتبهٔ اول و دویم جواب نکفتید کفتند چون سلام ترا شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو
بر ما زیاده کردد پس حضرت فرمود که این کنیزک دیر بخانه امده است او را ازار مکنید ایشان کفتند
یا رسول الله از برای قدم تو او را ازاد کردیم حضرت فرمود که الحمد لله من هیچ دوازده درهمی ندیدم
که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد خدا باین زر دو مومن را پوشانید و بندهٔ را ازاد



کردانید و بسند معتبر منقولست که از محمد بن مسلم که روزی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم رفتم
حضرت طعام تناول میفرمودند مرا تکلیف نمودند و بعد از ان فرمودند که مکر کمان داری که حضرت
رسول صم از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرکز تکیه زده چیزی تناول فرموده اند
نه والله که هرکز چشمی ندید انحضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشد بعد از ان فرمود کمان
داری که ان حضرت از نان کندم سه روز پی در پی تناول فرموده باشد نه والله که سه روز متوالی از
نان کندم سیر نشدند از روزی که مبعوث برسالت شدند تا وقتی که برحمت ایزدی پیوستند من
نمیکویم که حضرت را این مقدور نبود بلکه کاه بود که بیک کس صد شتر عطا میفرمودند اکر میخواستند که
سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند میتوانستند بدرستیکه جبرئیل کلید کنجهای زمین را برای
انحضرت اورد سه مرتبه و مخیر کردانید انحضرت را در قبول ورد و کفت که اکر قبول کنی خدا از درجهٔ
تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد و در هر مرتبه انحضرت تواضع و شکستکی نزد خدا را اختیار فرمود و
هرکز از انحضرت چیزی سوال نکردند که بفرمایند نه اکر بود عطا میفرمود اکر نه بود میفرمود که چون بهم رسد
خواهیم داد و هرکز چیزی را از جانب حقتعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا نکند و کاه بود که بهشت را
ضامن میشدند و عطا میفرمودند و حقتعالی برای او تسلیم مینمود محمد بن مسلم میکوید که بعد از ان حضرت
دست مرا کرفتند و فرمودند که امام شما حضرت امیر المومنین بروش بندکان مینشستند و بروش بندکان
طعام تناول میفرمودند و بمردم نان کندم و کوشت اطعام میفرمودند و بخانه میرفتند و خود نان و زیت
تناول میفرمودند و دو پیراهن کنده سنبلانی میخریدند و بهترش را بغلام خود میپوشانیدند
و زبون تر را خود میپوشیدند و اکر استینها از انکشتان میکذشت میبریدند و اکر پیراهن
از کعب بلندتر بود کوتاه میکردند و هرکز دو امر بر انحضرت وارد نشد مکر انکه انچه بر بدن دشوارتر بود
اختیار میفرمودند پنج سال پادشاهی مردم کردند از برای خود اجری بر روی اجری و خشتی بر روی
خشتی نکذاشتند و هرکز زمینی را باقطاع خود نکرفتند سرخ و سفیدی از انحضرت بمیراث نماند مکر
هفتصد درهم که از عطاهای انحضرت زیاده مانده بود که میخواستند برای خود کنیزکی بخرند و هیچکس
طاقت عبادت انحضرت نداشت و حضرت علی بن الحسین عم مطالعه میفرمودند کتاب احوال حضرت
امیر المومنین صلوات الله علیه را و بر زمین میکذاشت و میفرمود کی طاقت این عمل دارد و بسند دیکر
منقولست که حضرت امیر المومنین عم روزی بنزد بزازی رفتند و فرمودند که جامهٔ بمن بفروش ان
مرد کفت که یا امیر المومنین انچه شما میخواهید من دارم چون دیدند که الشخص حضرت را شناخت
بدکان دیکر رفتند که پسری در ان دکان بود و حضرت را نمیشناخت و دو جامه خریدند یکی را بسه
درهم که حساب این زمان صد و هفتاد چهار دینار میشود و یکی را بدو درهم پس بقنبر فرمود که او را

که بسه درهم خریده ایم تو برادار واینرا که بدو درهم خریده ایم من بپوشم قنبر گفت که یاامیرالمؤمنین انکه بهتر است تو بان سزاوارتری که بر منبر میروی و در حضور مردم خطبه میخوانی حضرت فرمود که توجوانی و جوانانرا خواهش این امور میباشد و من از خدا شرم میدارم که در پوشش خود در ابر تو زیادتی دهم و از حضرت رسول صم شنیدم که میفرمود که از انچه میپوشید بغلامان خود بپوشانید و انچه میخورید بایشان بخورانید چون پیراهن را پوشیدند استینش را کشیدند در از بود بریدند و فرمودند که کلاهی برای فقرا ازان بدوزند چون پدران پسر بدکان امد یافت که انحضرت بان دکان تشریف اورده بودند و جامه خریده اند دو درهم رابرداشت و بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که پسر من شمارا نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است حضرت فرمود که بقیمتی راضی شدیم و خریدیم دیگر چیزی را پس نمیگیریم و منقولست که روزی عمرو بن حریث در هنگام چاشت بخدمت حضرت امیرالمؤمنین عم امد دید که فضه انبانی اورد که مهر مبارک حضرت بران بود و چون گشود از انجا نان خشک پر سبوسی بیرون اورد عمرو گفت که ای فضه چرا این ارد را نه بیخته و پاکیزه نکرده گفت پیشتر میکردم مرا نهی فرمود و گاهی طعام لذیذی در این همیان داخل میکردم برای همین مهر بران میزنند پس حضرت ان نانرا گرفتند و در کاسهٔ ریزه کردند و اب بران ریختند و نمک بران پاشیدند و تناول فرمودند بعد از ان فرمودند که این محاسن را برای خوردن باتش جهنم اشنا نمیکنم و این مرا کافیست و در حدیث دیگر منقولست سوید بن غفله در روز عیدی بخدمت حضرت امیرالمؤمنین عم امد دید که نان خشکی واردی باشیر پخته نزد حضرت گذاشته است گفت یاامیرالمؤمنین در روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشتهٔ فرمود که این عید است برای کسی که از گناه امرزیده باشد و حضرت صادق عم فرمود که حضرت امیرالمؤمنین عم هیزم و اب بدوش خود بخانه می اوردند و خانه را جاروب میکردید و حضرت فاطمه عم اسیا میکردند و نان می پختند و بسند دیگر مرویست که حضرت در کوفه خرمایی خریده بودند و بر کنار ردا کرده بودند و بخانه میبردند اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از انحضرت بگیرند و بخانه رسانند حضرت فرمود که صاحب سزاوارتر است ببار ایشان برداشتن از دیگران و بروایت دیگر فرمود که از کمال کامل چیزی کم نمیشود که نفعی خود بعیال خود برساند و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین عم در پنج وقت پای برهنه میرفتند و نعلین را بدست چپ میگرفتند در عید فطر و اضحی که بمصلی میرفتند و در روز جمعه که بنماز میرفتند و در هنگامی که بعیادت بیماری یا تشییع جنازهٔ میرفتند و میفرمودند که چون برای خدا میروم میخواهم که پابرهنه باشم و منقولست که پیاده و تنها در بازارها راه میرفتند و اگر کسی راکم کرده بود بر سر راهش میرسانیدند و اگر ضعیفی بر میخورد اعانتش میفرمودند و اگر از مردم بازار کسی قران را غلط میخواند می ایستادند تا تعلیمش میفرمودند و این ایه را



می خواندند که مضمونش اینست که ما خانهٔ اخرت برای جماعتی مقرر فرموده ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند و عاقبت نیکو برای پرهیزکاران است و منقولست که ابراهیم بن العباس گفت که ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا عم باشد هرگز باکسی بخلاف اداب معاشرت نفرمود و هرگز سخن کسی را قطع نفرمود که در میان سخن او سخن گوید و هرگز حاجت سایلی را از دنیی نمود و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس تکیه نمیفرمود و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمیداد و هرگز در خندهٔ انحضرت صدا ظاهر نمیشد و غلامان و مهتران و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان مینشانید و خواب بسیار کم میفرمود و اکثر شبها را تمام بعبادت احیا میفرمود روزه بسیار میداشت و تصدق بسیار مینمود و اکثر تصدقات انحضرت در شبهای تار بود و از محمد بن عباد منقولست که حضرت امام رضا عم در تابستانها بر روی حصیر مینشستند و در زمستانها بر روی پلاس و جامهای کهنه میپوشیدند و چون بمجلس مردم می امدند زینت میفرمودند و روایت کرده اند که روزی حضرت امام رضا عم داخل حمام شد شخصی در حمام بود که انحضرت را نمیشناخت بحضرت خطاب کرد که بیا مرا کیسه بکش حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند بعد از زمانی مردم در امدند و حضرترا شناخت و مشغول معذرت شد حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسهٔ او را تمام کشیدند و اخبار در بیان تواضع ایشان زیاده از انست که در این کتاب احصا توان نمود * قال قلت یارسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاکرون الله کثیرا هم یسبقون الناس الی الجنة قال لا و لکن فقراء المسلمین فانهم یتخطون رقاب الناس فیقول لهم خزنة الجنة کما انتم حتی تحاسبوا فیقولون بم تحاسب فوالله ما ملکنا فنجور ونعدل و لا افیض علینا فنقبض و نبسط و لکنا عبدنا ربنا حتی دعانا فاجبنا * ابوذر گفت که بخدمت رسول صم عرض کردم که یارسول الله ایا جمعی که از خدا خایف و ترسانند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند نزد خداوند خود و در مقام تواضع و شکستگی ثابتند با خدا و خلق و یاد خدا بسیار میکنند ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد حضرت فرمود که نه و لیکن فقراء مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد بدرستیکه ایشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت و صفهای ایشانرا خواهند شکافت و رو ببهشت روانه خواهند شد پس خازنان بهشت بایشان خواهند گفت که باشید تا حساب شما بکنند ایشان در جواب خواهند گفت که بچه چیز حساب ما را میکنند ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده ایم یا جور و ظلم کرده ایم و مال زیادتی بما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده ایم یا نگاه داشته ایم و لیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را بسوی خود خواند اجابت او کردیم و از دنیا بیرون امدیم بدانکه احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری

ابوذر گفت

ایشان بسیار است و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است و هم چنین در باب غنا احادیث بر مدح
و مذمت ان وارد شده است و اکثر محققین جمع میان این احادیث باین نحو کرده اند که فقری که ممدوح است
فقر الی الله است و فقری که مذموم است فقر الی الناس است و غنائی که ممدوح است غنای نفس است
و غنائی که مذموم است غنای بکثرت مال است که با حرص و طمع باشد و بعضی از احادیث ظاهر میشود که
فقری که مذموم است انست که ادمی در دین تنک مایه باشد و تحقیق این مقام انست که هر چیز که حق
سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است چون عالم تکلیف
و اختیار است هر چیز را دو جهت است و حقتعالی ان چیز را برای جهة خیر مقرر فرموده و مردم وسیلهٔ جهة
شر میکردانند مثل انکه مال را حقتعالی در دنیا خلق فرموده که انرا وسیلهٔ قوت بر عبادات و تحصیل سعادات
کردانند و جمعی بسبب ترک ان بانواع کمالات فایز کردند پس اکر مال نمیبود قوت بر عبادت بهم نمیرسید
و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب میشود حاصل نمیشد و اکر مال نمیبود ثوابی که بر ترک مال حاصل
میشود حاصل نمیشد و لیکن این مال را فتنهٔ هم ساخته است که باز تحصیل انواع بدیها میتوان نمود و این جهت
را در ان برای این مقرر فرمود است که بر ترکش مثاب شوند اما جمعی انرا وسیلهٔ غیر ان کاری میکنند که
برای ان مخلوق شده است و باعث شقاوت ایشان میشود پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است
بسبب ان جهة شریست که در ان هست و مردم انرا جهت شر میکنند و اکر نه اصل ان جهت را حقتعالی برای
وسیلهٔ خیری مقرر فرموده است و هر جا که مدح ان واقع شده است بسبب ان جهات خیریست که در ان
هست و هم چنین فقر و احتیاج وسیله ایست برای تحصیل سعادات که ادمی بر مشقت ان صبر نماید و
بثوابهای عظیم فایز کردد و رو بخدا اورد و از خدا طلب نماید و بسبب ان او را قرب حاصل شود و محتاج
بمحرمات نشود و از برای خدا ترک نماید و باعلی درجهٔ زهد و ورع برسد و لیکن کاهست که بر ان صبر
نمیکنند و بسبب ان مرتکب سوال از مخلوق میشوند و ان از بدترین نقایص و عیبهاست و کاهی بسبب
ان مرتکب محرمات میشوند و کاهی بسبب ان بخدا وند خود بد کمان میشوند و نسبت جور و ظلم بخدا
میدهند و بسبب ان کافر میشوند چنانچه در حدیث وارد شده است که فقر نزدیکست که کفر باشد پس
معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است و لیکن کاه هست که ادمی باختیار خود انرا وسیلهٔ شقاوت
میکرداند پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده اند و هر جا که مذمت وارد
شده است جهت شرش را مذمت فرموده اند و لیکن چون نسبت باکثر نفوس فقر و احتیاج موجب
صلاح است و غنا و توانکری مورث طغیان و فساد لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا
بیشتر فرموده اند چنانچه حقتعالی میفرماید که بدرستیکه ادمی طغیان بهم میرساند چون خود را مستغنی و
بی نیاز دید یا کمان کرد که بی نیاز است و فقیر را در این ایه نکتهٔ بخاطر رسیده که چون محالست که ادمی بی



نیاز شود بلکه هر چند غنی تر میشود احتیاجش بیشتر میشود لهذا نفرموده که وقتی که مستغنی میشود
بلکه فرموده که وقتی که خود را مستغنی دانست و کمان کرد که مستغنی شده است و هم چنین عبادات را
حقتعالی برای این مقرر فرموده که وسیلهٔ سعادات کردانند و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک انرا
وسیلهٔ سعادات کردانند و کاه باشد که کسی عبادتی را وسیلهٔ شقاوتی کرداند و معاصی را برای این
مقرر فرموده که ترک انرا وسیلهٔ سعادات کردانند یا اکر بغفلت از ایشان صادر شود بتوبه و ندامت از ان
بمرتبهٔ عالیه کمالات فایز کردند اکر معصیت نمیبود کی مردم بترک ان مثاب میشدند و ان شکستکی و انکسار
و عجز و توبه کاران از کجا بهم میرسید و اکر ترک اولای حضرت ادم و حضرت داود و سایر انبیا نمیبود ان
کریهها و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی کردید از کجا حاصل میشد چنانچه واقع شده است
که اکر شما کناه نمیکردید و قادر بر کناه نبودید خدا خلق دیکر میفرمود که قادر بر کناه باشند و کناه از
ایشان صادر شود و سخن در این جا بسیار نازک میشود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است
مجملا اکر درست تفکر کنی می یابی که هر چیز که حقتعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین اصلاح بندکان است
و همه لطف و رحمت است و لیکن بندکان بغیر مصرفش صرف میکنند مثلا اکر بزرکی خانه برای کسی
بفرماید و دیوانخانهٔ نفیس برای او مقرر سازد و ابریزی در انجا بفرماید که برای او بسازند و انواع
ما یحتاج او از مساکین بسازند اکر دیوانخانه را ابریز کند و ابریز را مسکن خود کند و برود در میان
ابریز بنشیند از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود و در این مسایل که فروع مسایل قضا و قدر است
تفکر نمودن بهتر است و مجمل دانستن که حقتعالی علیم حکیم است و ظالم نیست و انچه میکند عین عدالت و
حکمتست زیرا که تفکر در این باب موجب لغزشهاست و عقل اکثر مردم بان احاطه نمیتواند کرد و ائمه را از
تفکر در این باب نهی فرموده اند و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل
کنیم بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که فقراء مومنان در باغهای بهشت خواهند
کردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان بچهل سال بعد از ان فرمود که برای تو مثلی بیان
کنم مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری بکذرد و نظر کند یکی را ببیند که خالیست
و هیچ چیز ندارد میکوید که اینرا روانه کنید که برود و نظر کند بدیکری به بیند که پر از متاعست میکوید
که اینرا نکاه دارید تا عشور شرا حساب کنیم و از حضرت رسول صم منقولست که دو چیز است که فرزند
ادم از انها کراهت دارد مرک را کراهت دارد و راحت مومن از بلاها و فتنها در مرکست و از کمی مال کراهت
دارد هر چند مال کمتر است حساب سبکتر است و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هلاک کرد مردمان را
دو چیز خوف درویشی و فقر و طلب بزرکی و فخر بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست
که خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابیطالب و فرزندانش را صم بدرستیکه یکی از

ایشان در قیامت شفاعت میکند مثل ربیعه و مضر را که دو قبیلهٔ عظیمند از قبایل عرب از حضرت صادق
عم منقولست که مصیبتهای دنیا عطاهای حقتعم است و فقر را حقتعم برای مومن در خزاین خود ضبط
میفرماید و در حدیث دیگر از حضرت رسول صم روایت فرمود که فقر امانتیست که حقتعم بخلق میسپارد
کسیکه انرا پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی میدهد که روزها بروزه باشد و شبها بعبادت
ایستد کسی که انرا اظهار نماید بکسیکه قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند پس بدرستیکه او را کشته است
و نمیگویم که او را بشمشیر و نیزه کشته است و لیکن بسبب جراحتی که بدل او رسانیده او را کشته است
و از حضرت صادق عم منقولست که هر چند ایمان ادمی زیاده میشود تنگی معیشت او بیشتر میشود و فرمود
که اگر نه این بود که مومنان در طلب روزی بر خدا الحاح میکردند هر اینه ایشانرا از حالی که دارند
بحالی تنگتر و دشوارتر نقل میفرمود که حقتعم دنیا را بکسی عطا نفرمود مگر برای عبرت و از کسی دور
نفرمود مگر برای ازمایش و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر
نفرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشانرا اگر خواهند بمشرق روند و اگر خواهند بمغرب روند زیاده
از این بدستشان نمی اید و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم در روز قیامت التفات میفرماید بسوی فقرای
شیعیان مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد در حدیث دیگر مانند برادری که از برادری عذر
طلبد و میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای اینکه شما نزد من
خوار و ذلیل بودید و امروز خواهید دانست که با شما چه لطفها خواهم فرمود هر کس که بشما در دار
دنیا توشهٔ داده است و نیکی بشما کرده است دستش را بگیرید و داخل بهشت کنید پس یکی از فقرا گوید
که پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند زنان خوب خواستگاری نمودند و جامهای
ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانهای نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر
قیمت سوار شدند امروز بما عطا کن انچه بایشان عطا فرموده بودی حق سبحانه و تعم در جواب فرماید که
برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته ام هفتاد برابر انچه باهل دنیا عطا فرموده بودم از
روزی که دنیا را افریده ام تا هنگام انقضای دنیا و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که
روزی شخص مالداری که جامهای پاکیزه در بر داشت بخدمت رسول صم امد و نشست و بعد از او
مرد پریشانی که جامهای چرکین پوشیده بود امد و در پهلوی انمرد غنی نشست انمرد جامهای خود را جمع
کرد و از زیر دامن او کشید حضرت رسول صم فرمود که ترسیدی که از فقر او چیزی بتو بچسبد گفت نه
گفت ترسیدی که از توانگری تو چیزی باو برسد گفت نه فرمود که پس ترسیدی که جامه ات کثیف
و چرکین شود گفت نه فرمود که پس چرا چنین کردی گفت یا رسول الله مرا قرینی بدی هست که ان شیطان
یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت میدهد و هر حسن و نیکوئی را در نظر من قبیح و زشت



می نماید و اینک بتدارک این عمل نصف مال خود را باین مرد فقیر عطا کردم حضرت از ان مرد پریشان
پرسیدند که قبول میکنی گفت نه ان غنی از ان پرسید که چرا قبول نمیکنی گفت می ترسم که بان بلا مبتلا
شوم که تو مبتلا شدهٔ و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی هرگاه
بینی که فقر رو بتو اورده است بگو مرحبا بشعار صالحان چون بینی که توانگری رو بتو اورده است بگو
که گناهی کرده ام که خدا مرا در دنیا بعقوبت ان گرفتار کرده است بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که خوشا بحال مساکین که بر فقر خود صبر کنند ایشانند جمعی که ملکوت اسمان و زمین را مشاهده
میکنند و فرمود که این گروه مساکین بفقر خود راضی و خوشنود باشید و چنان کنید که خدا از دل شما
رضا بیابد تا حق تعم شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعم ندا کند که کجایند
فقرا پس گروهی بسیار از مردم برخیزند پس حقتعم ندا فرماید که ای بندگان من گویند لبیک ای
پروردگار ما پس فرماید که شما را در دنیا فقیر نکردم برای اینکه رتبهٔ شما نزد من پست بود و لیکن میخواستم
که درجهٔ شما را امروز بلند کنم بروید و روهای مردم را ملاحظه کنید هر کس که بشما نیکی و احسان
کرده است ان احسانرا بمن کرده است از جانب من شما بهشت را بمکافات عمل ایشان بدهید و از محمد
بن الحسین خزاز منقولست که حضرت صادق عم بمن فرمود که ایا ببازار که میروی میوها و غیر انها از چیزها
که میفروشند که قادر بر خریدن انها نیستی ازرده میکنی گفتم بلی فرمود که بعدد هر چیز که می بینی و
قدرت بر خریدن انها نداری یک حسنه در نامهٔ عملت می نویسند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر
صادق عم منقولست که چون روز قیامت میشود گروهی از مردم از صحرای محشر برمیخیزند و می ایند تا
در بهشت و در بهشت را میکوبند پس خازنان بهشت بایشان میگویند که شما کیستید میگویند که ماییم
فقرا ایشان میگویند که ایا پیش از حساب میخواهید که داخل بهشت شوید میگویند که چیزی بما نداده
بودید که ما را بران حساب کنید در این حال از جانب رب العزة ندا رسد که راست میگویند ایشانرا داخل
بهشت کنید و حضرت امام موسی کاظم عم فرمود که حق سبحانه و تعم میفرماید که من توانگرانرا غنی نکرده ام
برای این که نزد من گرامی بودند و فقیرانرا فقیر نگردانیدم برای این که نزد من بی مقدار بودند و لیکن
فقیرانرا وسیلهٔ ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند
و حضرت صادق عم فرمود که مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان پس از برای ما فقیرانرا
محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید بسند صحیح منقولست که امیر المومنین عم فرمود که فقر و بی چیزی
مومن را بیشتر زینت میدهد از لجام نفیسی که عذار اسب را زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که
فقر مرگ بزرگست و حضرت صادق عم فرمود که فقر مرگ سرخ است راوی عرض کرد که فقر از دینار و

درهم را میفرماید فرمود که نه ولیکن مراد فقر دین است و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه سبك
شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را بدرستی که حق تعم سبك شمرده است و خدااو را در روز قیامت
خفیف و سبك میدارد مکر اینکه از این عمل توبه کند و هرکه فقیر مسلمانی را کرامی دارد چون خدا را
در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد و حضرت امام رضاعم فرمود که هرکه ملاقات نماید فقیر
مسلمانی را و بر او سلام کند برخلاف سلامی که باغنیا میکند چون در قیامت خدا را ملاقات نماید یعنی
بمقام حساب اید از او در خشم باشد * یاباذر ان الدنیا مشغلة للقلوب و الابدان و ان الله تبارك و تعم
سائلنا عما نعما حلاله فکیف بما نعما فی حرامه یاباذر انی قد دعوت الله جل جلاله ان یجعل رزق من یحبنی
الکفاف و ان یعطی من یبغضنی کثرة المال و الولد * ای ابوذر بدرستی که دنیا مشغول کنندهٔ دلها و
بدنهاست از یاد خدا و کار خدا بدرستی که حق تعم از ما سوال خواهد کرد از انچه تنعم کرده باشیم در
حلال او پس چکونه سوال نباشد بانچه تنعم کرده باشیم در حرام او ای ابوذر من از خدا سوال کردم که
بکرداند روزی هرکس را که مرا دوست دارد بقدر کفاف و عطا فرماید بکسی که مرا دشمن دارد
بسیاری مال و فرزند بدانکه این حدیث دلالت میکند براینکه بر حلال نیز حساب می باشد سابقا احادیث
کذشت که بر صرف کردن هلال موءمنان را حساب نمیکنند و ممکن است که مراد از موءمنان در انجا
موءمنان خالص باشد و در این جا مراد از اینکه از ما سوال میکنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان
سوال میکنند یا انکه مراد از حساب نکردن ان باشد که تقاص از حسنات ایشان بازای ان نمیکنند و مراد
از سوال کردن این باشد که بفحص انها میفرماید و بدانکه احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است
چنانچه منقولست از حضرت علی بن الحسین عم که رسول خدا صم کذشتند بشبانی که شتری چند داشت و
میچرانید و از او شیر طلبیدند در جواب کفت که انچه در پستانهای شترانست چاشت مردم قبیله است و
انچه در ظرفهاست پسین میخورند حضرت فرمود که خداوندا مال و فرزندش را بسیار کن پس کذشتند
بشبان دیکر که کوسفندان خود را میچرانید و از او شیر طلبیدند او انچه در پستانهای شتران بود دوشید
با انچه در ظرفها بود بخدمت حضرت فرستاد و یك کوسفند نیز بهدیه فرستاد و کفت این نزد ما حاضر بود و
اکر زیاده احتیاج هست دیکر بفرستم حضرت فرمود که خداوندا بقدر کفاف او را روزی بده بعضی
از اصحاب عرض کردند که یارسول الله برای انکسی که سوال ترا رد کرد دعائی کردی که ما همه انرا می
خواهیم و برای انکسی که حاجت ترا برآورد دعائی فرمودی که همهٔ ما از ان کراهت داریم حضرت فرمود
که انچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از انچه زیاده باشد و ادمی را از یاد خدا غافل کرداند
خداوندا محمد و ال محمد را بقدر کفاف روزی بده بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
حضرت رسول صم فرمود که خداوندا روزی کن محمد و ال محمد را و هرکه محمد و ال محمد را دوست



دارد عفت از محرمات و شبهات و کفاف در روزی و روزی کن کسی را که دشمن محمد و ال محمد
باشد بسیاری مال و فرزند بسند دیکر از حضرت صادق عم منقولست که خداوند عز و جل میفرماید که
بندهٔ موءمن من محزون میشود از اینکه من روزی بر او تنك میکنم و حال انکه باعث زیادتی قرب او میشود
بسوی من و خوشحال میشود بندهٔ موءمن که روزی را بر او فراخ کردانم و حال انکه باعث دوری او
میشود از من و در حدیث دیکر فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بدرستی که خوشحالترین مردم
و مقرب ترین ایشان نزد من بندهٔ موءمنیست که بهرهٔ عظیم از صلاح داشته باشد و نیکو عبادت پروردکار
خود کند و در پنهانی بندکی خدا کند و در میان مردم کم نام باشد و انکشت نما نباشد و روزی او بقدر
کفاف باشد و صبر کند بران و بزودی مرك او را در رسد و میراثش کم باشد و کریه کنندکانش کم
باشند * یاباذر طوبی للزاهدین فی الدنیا الراغبین فی الاخرة الذین اتخذوا ارض الله بساطا و ترابها فراشا
و مائها طیبا و اتخذوا کتاب الله شعارا و دعائه دثارا یقرضون الدنیا قرضا یاباذر حرث الاخرة العمل صالح
و حرث الدنیا المال و البنون * ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده اند و ترك لذات
دنیا کرده اند و بسوی اخرت و اعمالی که موجب سعادت اخرت است رغبت نموده اند و ایشان کروهی اند
که زمین خدا را بساط خود ساخته اند و خاك زمین را فرش و بستر خود قرار داده اند و از بوی خوش
باب قناعت کرده اند که خود را اب از بوهای بد پاك میکنند و کتاب خدا را پیراهن تن خود کردانیده اند
و پیوسته تلاوت میکنند و بان عمل می نمایند و دعا و تضرع بدرکاه خدا را لباس خود ساخته اند که
هرکز از خود جدا نمیکنند و دنیا را از خود بریده اند بریدنی یا انکه قرض میدهند قرض دادنی که در اخرت
عوض بکیرند ای ابوذر زراعت اخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان حضرت در اینجا
اشاره فرموده بتفسیر ان ایه * که من کان یرید حرث الاخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنیا
نوءته منها و ماله فی الاخرة من نصیب * ترجمه اش اینست که هرکه اراده نماید در دنیا کشت اخرت را یعنی
که عمل چندی را که موجب ثواب اخرت باشد در این نشاه تحصیل نماید و تخم ایمان در بوستان دل
بکارد و باب اعمال صالحه انرا پرورش دهد تا در عرصهٔ قیامت حاصل انرا بردارد زیاده کنیم برای او
در کشت او یعنی بدهیم او را بعوض ان از ده تا هفتصد و زیاده بران یا انکه او را توفیق زیادتی خیرات
کرامت کنیم و هرکه اراده نماید زراعت و کشت دنیا را یعنی در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل
دنیا باشد میدهیم او را بهره و نصیبی از دنیا بقدر مقتضاء حکمت و مصلحت و او را در اخرت بهرهٔ نخواهد
بود حاصلش انست که هرکه عملی برای اخرت کند در عمل خود موفق میشود و میامن برکات ان بروزکار
او عاید میکردد و در اخرت حسنات او مضاعف میشود و هرکه عمل او از برای دنیا باشد روزی
مقرر باو میرسد امانه بروجهی که مدعای او باشد و مانند شیطان ثواب خود را در دنیامی یابد و او را

در اخرت هیچ بهرهٔ نخواهد بود لهذا افعال مرائیان و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی بمدد شیطان
با ایشان نفعی میرساند و در اخرت محرومند و جمعی که نیت خود در ابرای خدا خالص کرده اند غالب اوقات
در دنیا بر اعمال ایشان ثمره مترتب نمیشود تا مزد خود را در اخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان مشوب
با غراض فاسدهٔ دنیوی نباشد زیراکه هیچ عملی را حقتعالی بیمزد نکرده است حتی کافران هند که زحمتهای
ریاضت شاقه برای امور فاسدهٔ دنیا میکشند چنانچه میشنویم بان مطلب فاسد میرسند مثل اینکه میخواهند
که ایشان را کشف سفلیات حاصل شود و گاه هست بان مطلب خود میرسند چون از سعادات اخرت
محرومند و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص خدا را سالها عبادت کند و حقتعالی این معنی را باو ندهد
زیراکه ثواب او را در اخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمیداند که در دنیا اینرا باو بدهد زیرا
که غالب اینست که این معنی باعث انانیت و عجب او میشود و از خدا باز میماند حتی انکه در حدیث
وارد شده است که ایمان مومن که کامل شد حقتعالی راه خواب دیدن را هم از او مسدود میگرداند و
بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست بدرستیکه مومن نیکی که میکند مردم شکر او نمیکنند و احسان
او در میان خلق مشهور نمیشود زیراکه چون از برای خدا میکند نیکی و معروف او باسمان بالا میرود
و در زمین پهن نمیشود و نیکی و احسان کافر را شکر میکنند زیراکه معروف و نیکی او از برای مردم است
و در میان مردم منتشر میشود و باسمان بالا نمیرود و مقبول الهی نمیگردد و در حدیث دیگر از حضرت
امام موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم را کفران نعمت میکردند و شکر احسان بر قرشی و عربی
و عجمی داشت و کی معروف و نیکیش بر خلق زیاده از انحضرت بود همچنین ما اهلبیت را کفران میکنند
و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمیدارند و نیکان مومنان نیز چنین اند که احسانها و نیکیهای ایشانرا
کسی شکر نمیکند و ایضا منقولست که مفضل بن عمر بخدمت حضرت امام جعفر صادق عم عرض نمود
که جمعی از علمای عامه که نزد ما یند میگویند که چون حقتعالی بندهٔ را دوست داشت ملکی از اسمان
برای رفعت شان او ندا میکند که خدا فلان شخص را دوست میدارد شما او را دوست دارید پس
محبت او در دلهای مردم می افتد و هر بندهٔ را که دشمن داشت منادی از اسمان ندا میکند که حقتعالی فلان
شخص را دشمن میدارد شما او را دشمن دارید پس عداوت او در دلهای مردم افتد چون اینرا گفتم
حضرت راست نشستند و سه مرتبه بدست اشاره فرمودند گفتند نه چنین نیست که ایشان میگویند ولیکن
چون حقتعالی بنده را دوست داشت مردم را در زمین وامیگذارد که بعداوت و دشمنی او مشغول
میشوند و بد او را میگویند پس انها گناهکار میشوند و موجب ثواب و اجر او میشود چون بنده را دشمن
دارد او را محبوب مردم میگرداند که بناحق مدح او کنند و او و مدح کنندگان او هر دو گناهکار باشند
بعد از ان فرمود که کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی بن ذکریا بود مردم با او عداوت کردند تا او را



کشتند و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت علی بن ابی طالب عم بود از مردم ان ازارها کشید که میدانی
و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت حسین بن علی عم بود مردم ازار او کردند تا او را شهید کردند و بدانکه
در فقرات حضرت رسول صم اشعار فرموده اند بفضیلت قران بر دعا زیراکه فرموده اند قران را اشعار خود
گردانیده اند و دعا را دثار خود گردانیده اند و شعار جامهٔ ملاصق بدن را میگویند و دثار را بر جامهٔ
دیگر که بر بالای ان پوشند اطلاق میکنند و جامهٔ ملاصق بدن اختصاصش با دمی بیشتر میباشد احادیث
در این باب اختلافی دارد از بعضی احادیث افضلیت قران ظاهر میشود و از بعضی از فضیلت دعا و بعضی
چنین جمع کرده اند که اگر معنی قران را یابد قران بهتر است و اگر نه دعا و بعضی بر عکس گفته اند و انچه این
خاکسار را بخاطر میرسد انست که نسبت باحوال مختلف می باشد و ادمی باید طبیب نفس خود باشد و در
هر حالی انچه مناسب ان داند از ان بدارد و گاه هست که ادمی در مقام خوفست اگر خوف سهلی دارد
مناسب انست که دعاهایی که مشتمل بر تخویفست بخواند تا چون ماده اش مستعد شده است باعث کمال ان
صفت گردد و اگر خوف بسیار دارد دعاهای رجا بخواند که خوف بسیار بیاس می انجامد و هم چنین در
باب رجا و سایر صفات نفسانی و هم چنین در باب قران خواندن و بسیار است که ادمی ایهٔ یا دعایی را
مکرر خوانده است و چندان در ان تاثیر نکرده است و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان
در او اثر میکند که فوق او متصور نیست و چندان از ان معارف بر او فایض میشود که احصا نمیتوان نمود
و در این باب سخن بسیار است و عرصهٔ سخن تنگست اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود انشاء الله تعم
* یا باذر ان ربی اخبرنی فقال و عزتی و جلالی ما ادرک العابدون درک البکاء عندی و انی لابنی لهم
فی الرفیق الاعلی قصرا لا یشرکهم فیه احد قال قلت یا رسول الله ای المومنین اکیس قال اکثرهم للموت
ذاکرا و احسنهم له استعدادا یا باذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع قلت فما علامة ذلک بابی
انت و امی یا رسول الله قال الانابة الی دار الخلود و التجافی عن دار الغرور و الاستعداد للموت قبل نزوله
در باب گریستن * ای ابوذر بدرستیکه پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که بعزت و جلال خود سوگند میخورم که نمی یابند
عابدان از هیچ عملی انچه از گریه می یابند نزد من از ثواب و قرب و بدرستی که من از برای ایشان بنا
میکنم در اعلای مراتب بهشت در جوار پیغمبران و مقربان خود قصر زیراکه هیچکس در ان قصر و مرتبه
با ایشان شریک نباشد ابوذر گفت که عرض کردم که یا رسول الله کدام یک از مومنان زیرکتر و عاقلترند
فرمود انانکه یاد مرگ بیشتر میکنند و تهیهٔ انرا نیکوتر درست میکنند ای ابوذر چون نور در دل ادمی داخل
شد ان دل گشاده و فراخ میشود ابوذر گفت علامت این حالت چیست پدر و مادرم فدای تو باد
یا رسول الله فرمود که علامت منور بودن و گشادگی دل میل ادمی است بسوی اخرت که خانهٔ جاوید است
و رجوع کردن بکاری که برای ان خانه بکار اید و پهلو تهی کردن از دنیا که خانهٔ فریب و مکر و غفلتست

و مستعد و مهیا شدن برای مرگ پیش از انکه در رسد بدانکه احادیث درباب فضل گریستن برای
خدا سابقا ایراد نمودیم واز عقل و شرع معلوم است که تضرع بدرگاه بی نیاز مورث سعادت دنیا واخرتست
وگریه را مراتب بسیار است و هرکس در خور مرتبهٔ خود از ان بهرهٔ میبرد یکی میگرید و نان از خدا
میطلبد و دیگری خلاصی از جهنم میطلبد و دیگری بهشت میطلبد ودیگری قرب میطلبد تا بمرتبهٔ محبان
که از هر قطرهٔ صد هزار لذت میبرند و هیچ لذتی را باین برابر نمیکنند و چنانچه در اخرت کسی شریک
قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد و احادیث در باب یاد مرگ کردن و باعمال
صالحه مهیای ورود ان شدن که چون در رسد ادمی را حسرت نباشد نیز گذشت و معنی دل را نیز بیان
کردیم و روشنی دل بعلم و معرفت و محبت و نیات صادقه و صفات حسنه می باشد زیرا که چنانچه
روشنیهای ظاهری دیدهٔ ظاهر را بینا میگرداند که تمیز کند میان اشیا و حقیقت الوان و اشخاص بداند
و راههای ظاهری را گم نکند هم چنین علم و معارف موجب اینست که دیدهٔ دل بینا شود و نفس ناطقهٔ
انسانی که از ان تعبیر قلب میکنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند و هم چنین هر یک
از صفات حسنه و نیات صحیحه که او را باعمال شایسته راهنمائی مینمایند بمنزلهٔ چراغی و مشعلی بلکه
خورشیدی اند برای نفس و با این انوار در دلهای کاملان چراغانیست از علم و معرفت وانواع کمالات
روحانی و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول حق و معارف الهیست زیرا که دلهای اشقیا مانند ظرفیست
میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد لهذا هیچ هدایتی در ان داخل نمیشود و قبول هیچ حقی نمیکنند
و دلهای مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است بسبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان بعضی
از بابت پیاله ایست که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد اگر زیاده از قدر حوصله اش بران بریزند
از سر بدر میرود و از بسیاری عبادات و کمالات وسعت زیاده میشود و استعداد قبول معارف
بیشتر میشود تا انکه بمنزلهٔ دریائی میشود که هر چند نهرهای حقایق بران بریزند مطلقا او را از جا بدر نمیارد
ان انوار معنوی سبب گشادگی میشود و این گشادگی سبب ادراک قبول حق میگردد که قبایح دنیا بدیهای
دنیا را بداند ترک انها نماید محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعهٔ اخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب
انها شود و تحصیل انها خود را مستعد مرگ گرداند یا باذر اتق الله و لا تری الناس انک تخشی الله فتکرمون
وقلبک فاجر یا باذر لیکن لک فی کل شیء نیة حتی فی النوم و الاکل یا باذر لیعظم جلال الله فی صدرک فلا
تذکره کما یذکره الجاهل عند الکلب اللهم اخزه وعند الخنزیر اللهم اخزه * ای ابوذر از مناهی خدا پرهیز واز
خدا بترس بمردم چنین منما از خدا میترسی برای انکه ترا گرامی دارند دلت مایل بفجور و بدیها باشد ای ابوذر
باید ترا کاری که کنی نیت قربتی باشد جمیع کارها را از برای خدا کنی تا خواب کردن و چیز خوردن را ای ابوذر
باید در دل تو جلال بزرگواری خدا باشد و او را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان سگ را دیدند میگویند خدایا



انرا خوار کن چون بخوک برخوردند میگویند که خداوندا انرا خوار کن احادیث در مذمت دنیا در اول
کتاب ایراد نمودیم و از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که حضرت عیسی عم بحواریان فرمود که
بحق و راستی میگویم که بکار شما نمی اید که ظاهر خود را نیک کنید که خوش اینده باشد و دلهای شما
فاسد باشد و پوست بدن خود را پاکیزه کنید و دلهای شما کثیف و پر چرک باشد مباشید از بابت غربال
که ارد خوب را از خود بیرون میکند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه میدارد هم چنین شما کلام
حکمت را از دهان خود بیرون می اورید برای مردم و کینه و بدیها را در سینهٔ خود نگاه میدارید ای
بندهای دنیا مثل شما مثل چراغیست که مردم را روشنی میدهد و خود را میسوزاند ای گروه بنی
اسرائیل در مجالس علما خود را در اورید و اگر چه باید که بزانو راه روید خود را بان مجالس برسانید
بدرستیکه حقتعم زنده میکند دلهای مرده را بنور حکمت چنانچه زنده میکند زمینهای مرده را بباران های
درشت قطره و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که خوشا حال بندهٔ گمنامی که مردم اعتنا
بشان او نکنند و او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند و حقتعم او را شناسد و از او خوشنود باشد
این جماعت چراغهای راه هدایتند که حقتعم ببرکت ایشان دفع میکند هر فتنهٔ تاریک کنندهٔ که مردم را شبه
انداز و برای ایشان میگشاید در هر رحمتی را ایشان افشای اسرار ائمهٔ خود را نمیکنند و جفا کار و
ریاکننده نیستند و بدانکه کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر او
ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانسته در هر امری تا رضای خدا را در ان ندانند و نیابد که
بکار اخرت او می اید متوجه ان کار نمیشود و عمر خود را بباطل ضایع نمیکند پس اگر خواهد چیزی
بخورد چون منظور اصلی او در تحصیل اخرت است برای این طعام میخورد که از عبادت الهی ضعیف
نشود و او را قوه بندگی بهمرسد و اگر این معنی بحسب واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد
طعام خوردن او باین نیت عبادت میشود و این طعام همه نور میشود و قوتی که از او حاصل میشود صرف
بندگی خدا میشود و هم چنین خواب را برای این میکند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد
و عمل بفرمودهٔ الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود و اگر به بیت الخلا میرود که خود را از
کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و باحضور قلب نماز تواند کرد و
مجملی از تحقیق اینمقام در اول کتاب گذشت و در اینمقام جناب مقدس نبوی باینمعنی اشاره فرموده اند
که باید ترا در هر کاری نیتی باشد و هیچ کار را بی نیت قربت بجانیاوری حتی در خواب کردن و
طعام خوردن و انچه حضرت فرموده اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمائی و خدا را در مقامهای سهل
ذکر نکنی مراد اینست که از روی بی اعتنائی در هر مقام خدا را یاد نکنی بی انکه غرض تو یاد خدا یا توسل
باو باشد و اگر نه گذشت که ذکر خدا در هر حالی خوبست و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور

باید که بخدا متوسل باشند و از او استعانت جویند و جمیع حاجات خود را از خورد و بزرك از او سوال
نمایند و این معنی عین تعظیم الهی است که خود را و قدرت و توانایی خود را ناچیز داند و در جمیع امور
خود را محتاج خداوند خود داند و بداند که کوچك و بزرك نزد قدرت او یك نسبت دارد و تفصیل
این معنی انشاء الله بعد از این مذکور خواهد شد* یا اباذر ان الله ملائکة قیاما من خیفته ما رفعوا رؤسهم
حتی ینفخ فی الصور النفخة الاخرة فیقولون جمیعا سبحانك و بحمدك ما عبدناك کما ینبغی لك ان تعبد و لو کان
لرجل عمل سبعین نبیا لاستقل عمله من شدة ما یری یومئذ و لو ان دلوا اصبب من غسلین فی مطلع الشمس
لغلت منه جماجم من فی مغربها و لو زفرت جهنم زفرة لم یبق ملك مقرب و لا نبی مرسل الا خر جاثیا لرکبتیه
یقول ربی نفسی نفسی حتی ابراهیم اسحق عم یقول یا رب انا خلیلك ابراهیم فلا تنسنی* ای ابوذر بدرستیکه
حقتعم را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده اند از خوف الهی سر بالا نمیکنند تا روزی که در صور
بدمند دمیدن اخر که همکی خلق بان زنده میشوند پس جمیع ملائکه دران حال میکویند که خداوندا
ترا منزه میدانیم از جمیع نقایص و عیبها و از اینکه عبادت قابل درکاه تو باشد و ترا بر جمیع نعمتها شکر میکنیم
و عبادت تو نکرده ایم چنانچه سزاوار است که ترا عبادت کنند و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد
هر اینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت اهوالی که در انروز مشاهده می نماید و اگر دلوی از
غسلین جهنم که چرك و ریم اهل جهنم است که قرنها در دیکهای جهنم جوشیده است در مشرق افتاب
بریزند هر اینه از حدت و حرارت ان بجوش اید مغز سر انجماعتی که در مغرب افتاده اند چون جهنم در صحرای
محشر بخروشد و بصدا اید نماند احدی نه ملك مقرب و نه پیغمبر مرسلی مکر انکه بزانو در افتند و هر
یك استغاثه کنند که پروردکارا نفس مرا رحم کن و مرا نجات بخش و همه در اندیشهٔ خود باشند حتی
ابراهیم خلیل خدا اسحق فرزند خود را فراموش کند و بحال خود مشغول باشد و کوید که ای پروردکار
من منم خلیل تو ام ابراهیم مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من باز مکیر
بدانکه از جملهٔ عقایدی که اقرار بانها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار انها کفر است اقرار
کردن ببهشت و دوزخ است و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند چنانچه بسند
معتبر منقولست که ابوالصلت هروی از حضرت علی بن موسی الرضا عم سوال نمود که بهشت و دوزخ ایا
اکنون موجود هستند فرمود بلی بدرستیکه حضرت رسول صم داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده
فرمودند در شب معراج ابوالصلت عرض نمود که جمعی میکویند که حقتعم مقدر فرموده است که موجود سازد
بهشت و دوزخ را و هنوز خلق نفرموده است حضرت فرمود که جمعی که این سخن را میکویند از ما نیستند
و ما از ایشان نیستیم و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما
کرده است و هیچ بهرهٔ از ولایت ما ندارد و همیشه در اتش جهنم خواهد بود و بعد از ان حضرت

در بیان عقایدی که اقرار بانها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار انها کفر است



استدلال بآیات و احادیث فرموده اند که دلالت بر خلق انها میکند و بسند معتبر از محمد بن مسلم
منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که والله که بهشت خالی نیست از ارواح مومنان از روزی
که خدا انرا خلق فرموده است و ایات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است و باید اعتقاد
داشت که کفار مخلدند در عذاب جهنم و عذاب از ایشان هرکز برطرف نمیشود و سنیان و غیر ایشان از
فرقهایی که غیر شیعه اثنی عشری اند هر یك که در مذهب خود متعصب و راسخند و عقل ایشان کامل است
و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در
مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت عم داشته باشند مثل زنان و جمعی که ضعیف العقلند
و چندان تمیز میان حق و باطل نمیتوانند کرد حال ایشان موقوفست بامر الهی و ممکن است که حقتعم بفضل
خود ایشانرا از جهنم نجات دهد و فساق و صاحبان کناهان کبیره از شیعیان اثنی عشری ایشان مستحق
شفاعت و رحمت هستند و ممکن است که حقتعم بفضل کامل خود ایشانرا بیامرزد و بجهنم نبرد و اگر بجهنم
روند البته مخلد نخواهند بود و اخر نجات می یابند و داخل بهشت میشوند و کسی که منکر ضروری از
ضروریات دین باشد مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکوة و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر
اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحب ان دین است انرا شنیده است او کافر است و
مرتد است و مخلد در اتش جهنم است هرچند بحسب ظاهر اظهار اسلام کند و تفصیل این کلام را اینمقام
کنجایش ندارد و بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت امام جعفر صادق عم عرض کردم که ای
فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی که دلم بسیار قساوت بهم رسانیده است فرمود که ای ابو محمد
مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی اخرتست که انرا نهایت نیست و فکر ان زندگانی
را بکن و تهیهٔ انرا درست کن و بدرستیکه جبرئیل روزی نزد حضرت رسول صم امد رو ترش کرده
و اثار اندوه در چهره اش ظاهر بود و پیش از ان هرکاه می امد متبسم و خندان و خوشحال می امد پس
حضرت فرمود که ای جبرئیل چرا امروز چنین غضبناك و محزون امدهٔ جبرئیل کفت که امروز دمهایی را
که بر اتش جهنم میدمیدند از دست کذاشتند فرمود که دمهای اتش جهنم چیست ای جبرئیل کفت
ای محمد حقتعم امر فرمود که هزار سال بر اتش جهنم دمیدند تا سفید شد پس هزار سال دیکر دمیدند
تا سرخ شد پس هزار سال دیکر دمیدند تا سیاه شد و اکنون سیاهست و تاریك و اگر قطرهٔ از ضریع که
عرق اهل جهنم و چرك و ریم فرجهای زناکاران است که در دیکهای جهنم جوشیده و بعوض اب باهل
جهنم میخورانند در ابهای اهل دنیا بریزد هر اینه جمیع دنیا از کندش بمیرند و اگر یك حلقهٔ از زنجیری که
هفتاد ذرع است و بر کردن اهل جهنم میکذارند بر دنیا بکذارند از کرمی ان تمام دنیا بکدازد و اگر
پیراهنی از پیراهنهای اهل اتش را در میان زمین و اسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بدان هلاك شوند

چون جبرئیل اینهار ایان فرمود حضرت رسول صم و جبرئیل هردو بکریه درامدند پس حقتعم ملکی
فرستاد بسوی ایشان که پروردکار شماسلام میرساند شمارا و میفرماید که من شمارا ایمن کردانیدم از
انکه کناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید پس بعد از ان هرکاه که جبرئیل بخدمت انحضرت می امد
متبسم و خندان بود پس حضرت صادق عم فرمود که در انروز اهل اتش عظمت جهنم و عذاب الهی را
میدانند و اهل بهشت عظمت بهشت و نعیم انرا میدانند و چون اهل جهنم داخل جهنم میشوند هفتاد سال
سعی میکنند تا خودرا ببالای جهنم میرسانند چون بکنار جهنم میرسند ملائکه کرزهای اهن بر کلهٔ ایشان
میکوبند تا بقعر جهنم برمیکردند پس پوستهای ایشانرا تغییر میدهند پوست تازه بربدن ایشان میپوشانند
که عذاب در ایشان بیشتر تاثیر کند پس حضرت بابو بصیر کفت که انچه کفتم ترا کافیست کفت بس است
مرا و کافیست و بسند معتبر از عمرو بن ثابته منقولست که حضرت امام محمد باقر عم فرمود که اهل جهنم در
اتش فریاد میکنند مانند سکان و کرکان که فریاد کنند از شدت انچه بایشان میرسد از الم عذاب الهی
چه کمان داری ای عمر بکروهی که ایشانرا مرک نمیباشد که از عذاب نجات یابند و عذاب ایشان هرکز
سبک نمیشود و در میان اتش تشنه و کرسنه باشند و کران و کنکان و کوران باشند و روهای ایشان
سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان و غضب کردهٔ پروردکار خود رحم برایشان نکنند و عذاب
ایشانرا تخفیف ندهند و اتش برایشان افروزند و از حمیم کرم جهنم بعوض اب اشامند و از زقوم جهنم
بعوض طعام خورند و بقلابهای اتش بدنهای ایشان رادرند و کرزهای اهن برسر ایشان کوبند و ملائکه
بسیار غلیظ و بسیار شدید ایشان رادر شکنجه دارند و برایشان رحم نمیکنند و برو ایشانرا در اتش میکشند
و با شیاطین ایشانرا در زنجیر میکشند و در غلها و بندها ایشان را مقید میسازند اکر دعا کنند دعای
ایشان مستجاب نمیشود و اکر حاجتی طلبند براورده نمیشود اینست حال جمعی که بجهنم میروند و منقولست
که در تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید که جبار معاندرا بعد از زندکانی بجهنم میبرند و بخورد او
میدهند از ابی که روان شود از پوست و کوشت اهل جهنم از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان
چکد و بتکلیف و رنج تمام جرعه جرعه میخورد انرا و بکلویش فرو نمیرود و از غایت تلخی و کندکی و از
همه طرف مرک باو میرسد و بحال مرک می باشد و ارزوی مرک میکند و لیکن او را نمیباشد و نمیمیرد
و بعد از هر عذابی عذابی سخت تر برای او هست فرمود که ان صدید جهنم راچون نزدیک او می اورند
رویش بریان میشود و پوست و کوشت رویش در ان میریزد پس چون میخورد جمیع امعاء و احشایش
پاره پاره میشود و بزیرش میریزد و از هریک از ایشان مانند رود خانه از چرک و ریم روان میشود و
انقدر میکریند که از اب دیدهٔ ایشان نهرها جاری میشود و در روهای ایشان جوها هم میرسد بعد از
ان اشک منقطع میشود و خون بجای اشک میبارد بحدی که کشتیها در اب دیدهٔ ایشان جاری میتوان



کرد و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که جهنم راهفت در است از یک در فرعون و هامان و
قارون که کنایه از ابو بکر و عمر و عثمان است داخل میشوند و از یکدر مشرکان و کافران داخل میشوند
از انجماعتی که هرکز بخدا ایمان نیاورده اند و از یکدر بنی امیه داخل میشوند که مخصوص ایشان است
و کسی با ایشان در ان در شریک نیست و یکدر دیکر باب لظی است و یکدر دیکر باب سقر است
و یکدر دیکر باب هاویه است که هرکه از ان در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو میروند پس جهنم
جوشی میزند و ایشانرا بطبقهٔ بالای جهنم می افکند پس باز هفتاد سال دیکر فرو میروند و ابد الاباد در
جهنم حال ایشان اینست و یکدر دیکر است که از ان در دشمنان ما و هرکه باما جنک کرده و هرکه یاری ما
نکرده داخل جهنم میشوند و این در بزرکترین درهاست و کرمی و شدت اتش از همه بیشتر است و منقولست
از ابن عباس که دو یهودی بخدمت حضرت امیر المؤمنین عم امدند و پرسیدند که بهشت و دوزخ در
کجایند حضرت فرمود که بهشت در اسمانست و جهنم در زمین است و بسند معتبر منقولست که از حضرت
صادق عم پرسیدند از معنی فلق فرمود که دره ایست در جهنم که در ان هفتاد هزار خانه است و در هر
خانه هفتاد هزار بورتست و در هر بورتی هفتاد هزار مار سیاهست و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی
زهر است و جمیع اهل جهنم را بر این در کذار می افتد و در حدیث دیکر فرمود که این اتش شما که در دنیا
هست یکجزو است از هفتاد جزو از اتش جهنم که هفتاد مرتبه انرا باب خاموش کرده اند و باز افروخته
شده است اکر چنین نمیکردند هیچکس طاقت نزدیکی ان نداشت و بدرستیکه جهنم را در روز قیامت
بصحرای محشر خواهند اورد که صراط را بر روی ان بکذارند پس جهنم فریادی در محشر براورد که
جمیع ملائکهٔ مقربین و انبیای مرسلین از بیم ان بزانوی استغاثه در ایند و در حدیث دیکر منقولست که
غساق وادیست در جهنم که در ان سیصد و سی قصر است و در هر قصری سیصد خانه است و در هر
خانهٔ چهل زاویه است و در هر زاویه ماریست و در شکم هر ماری سیصد و سی عقربست و در نیش
هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است و اکر یکی از ان عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزند
از برای هلاک همه کافیست و در حدیث دیکر منقولست که درکات جهنم هفت است اول جحیم است که
اهل ان مرتبه را بر سنکهای تافته میدارند که دماغ ایشان مانند دیک بجوش می اید و مرتبهٔ دویم لظی است
که حقتعم در وصف ان میفرماید که بسیار کشنده است و دست و پای مشرکانرا با پوست سر ایشانرا
بجانب خود میکشد کسی را که پشت کرده بر حق و رو کردانیده از معبود مطلق و جمع کرده است مالهای
دنیارا و حفظ کرده و حقوق الهی را از ان ادا نکرده مرتبهٔ سیم سقر است که حقتعم در وصف ان میفرماید
که سقر اتشی است که باقی نمیکذارد پوست و کوشت و عروق و اعصاب و عظام را بلکه همه را
میسوزاند و باز حقتعم ان اجزارا باز میکرداند و اتش دست بر نمی دارد و باز میسوزاند و اتشیست

بسیار سیاه کنندهٔ پوست کافران را با ظالمان را و هویداست برای ایشان و بران موکلند نوزده ملک
با نوزده نوع از ملائکه و مرتبهٔ چهارم حطمه است که از ان شرارها جدا میشود مانند کوشک عظیم که کویا
شتران زردند که بر هوا میروند و هرکرا در ان افکنند او را در هم میشکند و میکوبد مانند سرمه و روح
از ایشان مفارقت نمی نماید چون مانند سرمه ریزه شدند حق تعم ایشان را بحالت اول بر میکرداند و طبقهٔ
پنجم هاویه است که در انجا کروهی هستند که فریاد میکنند که ای مالک بفریاد ما برس چون مالک بفریاد
ایشان میرسد ظرفی از اتش بر میکیرد که مملواست از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری
شده مانند مس کداخته و بایشان میخورانند چون بنزدیک روی ایشان می اورد پوست و کوشت
رویشان در ان میریزد از شدت حرارت ان چنانچه حقتعم میفرماید که برای ستمکاران اماده کرده ایم
اتشی را که احاطه کند بایشان سراپردهای ان و اکر استغاثه نمایند از تشنکی بفریاد ایشان میرسند بابی که
مانند مس کداخته باشد چون پیش دهان ایشان برند بریان کند روهای ایشان را بد شرابیست مهل
از برای ایشان و بد تکیه کاهیست اتش از برای ایشان و هرکرا در هاویه اندازند هفتاد هزار سال در
اتش فرو رود و هرچند که پوستش بسوزد حق تعم بدل ان پوست دیکر بریدنش برویاند و طبقهٔ
ششم سعیر است که در ان سیصد سراپرده از اتش هست و در هر سراپردهٔ سیصد قصر است از اتش و در
هر قصری سیصد نوع از عذاب مقرر است و در انجا مارها و عقربها از اتش هست و کندها و زنجیرها و
غلها از اتش برای اهل ان طبقه مهیا کرده اند چنانچه حق سبحانه وتعم میفرماید که ما مهیا کرده ایم برای
کافران زنجیرها و غلهای اتش افروخته و طبقهٔ هفتم جهنم است که فلق در انجاست و ان چاهیست در
جهنم که چون در ان را می کشایند جهنم مشتعل میشود و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است و صعود
کوهیست از مس در میان جهنم و اثامار و دخانه ایست از مس کداخته که بردوران کوه جاریست و
این موضع بدترین جاهای این طبقه است و از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که در جهنم وادی
هست که انرا سقر می نامند که از انروز که خدا انرا خلق کرده است نفس نکشیده است و اکر خدا انرا رخصت
فرماید که بقدر سوراخ سوزنی نفس بکشد هراینه جمیع انچه در روی زمین است بسوزاند و اهل جهنم
بخدا پناه میکیرند از حرارت و کند و بدی و کثافت ان وادی و انچه خدا در انجا برای اهلش مهیا
فرموده از عذاب خود و در ان وادی کوهیست که جمیع اهل ان وادی پناه میکیرند بخدا از کرمی و تعفن
و کثافت انکوه و از عذابهایی که خدا در انجا برای اهلش مقرر فرموده و در انکوه درهٔ هست که اهل انکوه
بخدا استعاذه می نمایند از کرمی و کند و کثافت ان دره و عذابهای ان و در ان دره چاهی هست که اهل
ان دره از کرمی و تعفن و غذارت و عذاب شدید انچاه بخدا پناه میبرند و در انچاه ماری هست که
جمیع اهل انچاه از خباثت و تعفن و کثافت ان مار و انچه خدا در نیشهای ان زهر مقرر فرموده بخدا استعاذه



می نمایند و در شکم ان مار هفت صندوق است که انها جای پنج کس از امتهای کذشته است و دو کس
از این امت اما آن پنج قابیل که برادر خود هابیل را کشت و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و کفت من
میمیرانم و زنده میکردانم و فرعون است که دعوی خدایی کرد و یهود است که یهود را کمراه کرد و بونس است
که نصاری را کمراه کرد و از این امت دو اعرابی اند که ایمان بخدا نیاوردند یعنی ابوبکر و عمر و بسند
صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمودند که شبی بمعراج میرفتم در عرض راه
صدای مهیبی شنیدم که از ان خایف شدم جبرئیل کفت که شنیدی یا محمد کفتم بلی کفت که این سنکی
بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودند اکنون بقعرش رسیده است فرمود که بعد از ان
دیکر انحضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود پس حضرت رسول صم فرمود که چون داخل
اسمان اول شدم هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا انکه رسیدم بملکی از ملایکه که عظیم تر از و
ملکی ندیدم با هیئتی بسیار منکر و غضب از جبینش ظاهر پس انچه ملائکهٔ دیکر از تحیت و دعا نسبت بمن
بجا اوردند او بجا اورد و لیکن نخندید و خوشحالی که دیکران داشتند او نداشت از جبرئیل پرسیدم
که این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم کفت کنجایش دارد که از او بترسی و ما همه از
او ترسانیم پس مالک خازن جهنم است و هرکز نخندیده است و از روزی که حقتعم او را والی جهنم
کردانیده تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده میکردد و خدا این
ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد و اکر با کسی بخنده ملاقات کرده بود یا بعد از این میکرد
البته بر روی تو میخندید و از دیدن تو اظهار فرح مینمود پس من بر او سلام کردم و رد سلام بمن نمود و
مرا بشارت بهشت داد پس من بجبرئیل کفتم چون جمیع اهل سموات او را اطاعت می نمودند بفرما که اتش
دوزخ را بمن بنماید جبرئیل کفت که ای مالک بمحمد بنما اتش جهنم را پس پرده را بر کرفت و دری از
درهای جهنم را کشود ناکاه از ان زبانهٔ باسمان بلند شد و ساطع کردید و بخروش امد که من در بیم شدم
پس کفتم ای جبرئیل بکو که پرده را بیندازد فی الحال مالک امر فرمود ان زبانه را که بجای خود برکرد پس
برکشت و در حدیث دیکر وارد شده است در تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید که بریده شده است برای
کافران جامها از اتش که این ایه برای بنی امیه نازل شده است که اتش ایشانرا فرا کیرد چنانچه جامه ادمی
را فرا میکیرد پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که بناف ایشان برسد و لب بالای ایشان بمیان سر ایشان
برسد و بعد از این ایه حقتعم میفرماید که بریزند از بالای سر ایشان ابی جوشان که بکدازد از غایت
حرارت انچه در شکم ایشانست از احشا و امعا و پوستهای ایشانرا و برای ایشان کرزها از اهن اماده
کرده اند که هرکاه که خواهند بیرون ایند از اتش از کثرت شدت و الم برکردانند ایشانرا بان کرزها در
اتش و کوبند بایشان که بچشید عذاب اتش سوزانرا و در حدیثی وارد شده است که اکر کرزی از ان

کرزها در زمین کذارند و جمیع انس و جن جمع شوند و خواهند که انرا بردارند نتوانند برداشت و
از حضرت امیر المؤمنین صم منقولست که فرمود که برای اهل معصیت نقبها در میان اتش زده اند و پاهای
ایشانرا در زنجیر کرده اند و دستهای ایشانرا در کردن غل کرده اند و بر بدنهای ایشان پیراهنها از مس
کداخته پوشانیده اند و جبها از اتش برای ایشان بسته اند در میان عذابی کرفتارند که کرمیش بنهایت
رسیده و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته اند پس هرکز ان درها را نمی کشایند و هرکز نسیمی بر ایشان
داخل نمیشود هرکز غمی از ایشان برطرف نمیشود عذاب ایشان پیوسته شدید است و عقاب ایشان همیشه
تازه است نه خانه ایشان فانی میشود و نه عمر ایشان بسر می اید بمالک استغاثه میکنند که از پروردکار
خود بطلب که مارا بمیراند در جواب میکوید که همیشه در این عذاب خواهید بود و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از ان استعاذه می نمایند و ان جای هر متکبر و
جبار معاند است و هر شیطان متمرد و هر متکبری که ایمان بروز قیامت نداشته باشد و هر که عداوت
ال محمد صم داشته باشد و فرمود که کسی که در جهنم عذابش از دیکران سبکتر باشد کسیست که در
دریای از اتش باشد و دو نعل از اتش در پای او باشد و بند نعلینش از اتش باشد که از شدت
حرارت مغز دماغش مانند دیک در جوش باشد و کمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش بدتر است
و حال انکه عذاب او از همه سهلتر باشد و در حدیث دیکر وارد شده است که فلق چاهیست در جهنم
که اهل جهنم از شدت حرارت ان استعاذه می نمایند و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد چون نفس
کشید جمیع جهنم را سوزانید و در ان چاه صندوقیست از اتش که اهل ان چاه از کرمی و حرارت ان
صندوق استعاذه می نمایند و ان تابوتیست که در ان تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان
جا دارند اما شش کس اول پسر ادم است که برادر خود را کشت و نمرود که ابراهیم را در اتش انداخت
و فرعون و سامری که کوساله پرستی را دین خود کرد و انکسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان کمراه کرد
و انکسی که نصاری را بعد از پیغمبرشان کمراه کرد و ان شش کس اخر ابو بکر است و عمر و عثمان و
معاویه و سرکردهٔ خوارج نهروان و ابن ملجم و از حضرت رسول صم منقولست فرمود که اکر در این مسجد
صد هزار نفر یا زیاده باشند و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر ان با ایشان برسد هر اینه مسجد و هر که
در ان است بسوزد و فرمود که در جهنم مارها هست بکلفتی کردن شتر ان که یکی از ایشان که میکزند
کسی را چهل قرن یا چهل سال دردان میماند و عقربها هست بدرشتی استر که اثر کزیدن انها نیز این
قدر از مدت میماند و از عبد الله عباس منقولست که جهنم را هفت در است و بر هر دری هفتاد هزار
کوهست و در هر کوهی هفتاد هزار دره است و در هر درهٔ هفتاد هزار وادیست و در هر وادی هفتاد
هزار شکافست و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است و در هر خانهٔ هفتاد هزار مار است که طول هر ماری



سه روز راه است و نیشهای ان مارها بمثابه نخلهای طولانیست می اید بنزدیک فرزند ادم و میکیرد
پلک چشمان و لبهای انرا و جمیع پوست و کوشت او را از استخوانهایش میکشد چون میکریزد از ان مار در
نهرهای جهنم می افتد که چهل سال یا چهل قرن در ان نهر فرو میرود و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که حقتعم هیچکس را خلق نفرموده است مکر انکه منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او
مقرر فرموده چون اهل بهشت در بهشت قرار میکیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن میشوند منادی ندا میکند
اهل بهشت را که نظر کنید بسوی جهنم پس مشرف میشوند و نظر میکنند بسوی جهنم و منزلهای ایشانرا
جهنم با ایشان مینمایند که این منازلیست که اکر معصیت الهی میکردید داخل این منازل میشدید پس
چندان ایشانرا فرح و شادی رو دهد که اکر مرک در بهشت باشد بمیرند از شادی انکه از چنین عذابی
نجات یافته اند پس منادی ندا کند اهل جهنم را که بجانب بالا نظر کنید چون نظر کنند منازل ایشانرا در
بهشت و نعمتهایی که در انجا مقرر شده با ایشان بنمایند و بکویند با ایشان که اکر طاعت الهی میکردید این
منازل را متصرف میشدید پس ایشانرا حالی رو دهد از اندوه که اکر مرک باشد بمیرند پس منازل اهل
جهنم را در بهشت بنیکوکاران دهند و منازل اهل بهشت را در جهنم ببدکاران دهند و اینست تفسیر
این ایه که حقتعم در شان اهل بهشت میفرماید که ایشانند وارثان که بمیراث میبرند بهشت را و در ان مخلد
و پایدار خواهند بود و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که چون اهل بهشت داخل بهشت
میشوند و اهل جهنم بجهنم در ایند منادی از جانب رب العزة ندا کند که ای اهل بهشت و ای اهل جهنم
اکر مرک بصورتی از صورتها در اید خواهید شناخت انرا کویند نه پس بیاورند مرک را بصورت کوسفند
سیاه سفیدی و در میان بهشت و دوزخ بدارند و با ایشان کویند به بینید این مرکست پس حقتعم امر فرماید
که انرا ذبح نمایند و فرماید که ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرک نیست و ای
اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و این روزیست که خداوند عالمیان فرموده است که بترسان
ایشانرا از روز حسرت در روزی که کار هر کس منقضی شده باشد و بپایان رسیده باشد و ایشان
از ان روز غافلند حضرت فرمود مراد این روز است که حقتعم اهل بهشت و جهنم را فرماید همیشه در جای
خود باشند و مرک ایشانرا نباشد که در انروز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد و امید ایشان
منقطع کردد* یا باذر لوان امراة من نساء اهل الجنة اطلعت من سماء الدنیا فی لیلة ظلماء لاضاءت لها الارض
افضل مما یضیء القمر لیلة البدر و لوجد ریح نشرها جمیع اهل الارض و لوان ثوبا من ثیاب اهل
الجنة نشر الیوم فی الدنیا لصعق من ینظر الیه و ما حملته ابصارهم* ای ابوذر اکر زنی از زنان اهل بهشت
از اسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری هر اینه زمین از نور جمال او روشن میشود
بهتر از انکه روشن میشود از ماه شب چهارده و هر اینه بوی خوش او برسد بمشام جمیع اهل زمین و اکر

جامهٔ از جامهای اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند هر اینه هر کس بسوی ان نظر نماید مدهوش شود
و دیدهٔ او تاب دیدن ان نیاورد بسند صحیح از ابو بصیر منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض
نمودم که یا ابن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی فرمود که ای ابو محمد بدرستیکه
بوی بهشت را از هزار سال راه میشنوند و پست ترین اهل بهشت را انقدر میدهند که اگر جمیع انس
و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود
و سهلترین اهل بهشت چون داخل بهشت میشود سه باغ بنظر او می اید چون داخل پست تر میشود در ان
مشاهده می نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوها انقدر که خدا خواهد چون حمد و شکر الهی
بجا می اورد میگویند باو که بجانب بالا نظر کن چون نظر میکند در انجا نعمت و کرامتی چند مشاهده مینماید
که در باغ اول ندیده است پس گوید که پروردگارا این را نیز بمن کرامت فرما خطاب رسد که اگر
اینرا بدهم شاید که باز دیگری را طلبی او گوید نه همین مرا کافیست و از این بهتر نمی باشد چون باین
حدیقه در اید و مسرت و شادی او عظیم شود سپاس و شکر الهی بجا اورد پس خطاب رسد که در
جنة الخلد را بروی او بگشایند اضعاف انچه در بهشت دویم دیده بود در انجا مشاهده نماید فرح
و سرورش مضاعف گردد و بگوید پروردگارا مر تو راست حمدی که احصای ان نتوان نمود که منت
نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از اتش ابو بصیر گفت که چون این بشارتها را شنیدم گریستم
و گفتم فدای تو شوم دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان فرمود که ای ابو محمد نهری هست که در دو
اطراف ان نهر کنیزان از زمین روییده است چون مؤمن یکی از ان کنیزان بگذرد او را خوش اید
او را از زمین میکند و حق تعالی بجای او دیگری میرویاند ابو بصیر گفت فدای تو گردم دیگر بفرما
فرمود که مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیبه و دو زن از حور العین کرامت
میفرماید ابو بصیر گفت فدای تو گردم هشتصد دختر باکره باو میدهند فرمود که بلی هر گاه که با هر یک
از انها مقاربت می نماید باکره اند گفت فدای تو گردم حور العین را از چه چیز خلق کرده اند فرمود که از
تربت نورانی بهشت مخلوق شده اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله نمایان است و جگر مؤمن اینهٔ
حور العین است و جگر حور العین اینهٔ مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهرهٔ خود را در ان مشاهده
می نماید گفت فدای تو گردم ایا حور العین را سخنی هست که بان تکلم نمایند فرمود که بلی سخنی میگویند
که هرگز خلایق بان خوبی سخن نشنیده اند گفت سخن ایشان چیست گفت میگویند که ماییم خالدات
که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمیباشد و ماییم تنعم کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه نمی
باشد و ماییم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از ان بدر نمی رویم و ماییم که پیوسته راضی و خوشنودیم
و در هیچ حال بغضب و خشم نمی اییم خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است و خوشا حال کسی که



ما از برای او خلق شده ایم ماییم انان که اگر یکتار زلف ما را در میان اسمان بیاویزند نور ما ان
دیدها را خیره کند و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که فرمود که بهشت را هشت در است
از یک در پیغمبران و صدیقان داخل میشوند و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل میشوند و از پنج
در شیعیان و دوستان داخل میشوند و من می ایستم بر صراط و دعا میکنم و میگویم خداوندا بسلامت
بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یاری کرده و بامامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا در
انحال ندا از منتهای عرش الهی در رسد که دعای ترا مستجاب کردیم و ترا شفاعت دادیم در شیعیان
تو پس هر یک از شیعیان و دوستان من و انان که یاوری من کرده اند و با دشمنان من جهاد کرده اند
بکردار یا بگفتار شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را و از در
هشتم سایر مسلمانان داخل میشوند از ان جماعتی که اقرار بشهادتین داشته باشند و در دل ایشان بقدر
ذرهٔ از بغض ما اهل بیت نباشد بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که فرمود بدرستی که حق
سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی مقرر فرموده پس در روز جمعه
میشود حق تعالی ملکی را نزد بندهٔ مؤمن میفرستد با دو حله چون ان ملک بدر بهشت ان مؤمن میرسد
بدربانان میگوید که از مؤمن رخصت بگیرید تا من بنزد او ایم پس دربانان بنزد مؤمن می ایند و
میگویند که فرستادهٔ پروردگارت بر در ایستاده و رخصت می طلبد پس او بزبان خود میگوید که مرا
چه باید کرد ایشان میگویند ای سید و بزرگ و سرور ما بحق انخداوندی که بهشت را بتصرف تو داده
کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو پیک و رسول بنزد تو فرستاده پس ملک درایید
وان دو حله را بیاورد مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند و باپیک حق تعالی روان شود
و بر هر چیز که بگذرد از نور او روشن شود و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت پس در انجا مؤمنان
همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید پس ایشان بسجده در
ایند خطاب رسد که ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست مشقت و کلفت
طاعت و تکلیف را از شما برداشته ام پس ایشان گویند که ای پروردگار ما چه چیز از این بهتر میباشد
که بما کرامت کردهٔ بهشت را بما عطا فرمودهٔ جواب فرماید که بشما عطا کردم هفتاد برابر انچه اکنون دارید
از جمیع نعمتها و کرامتها پس در هر جمعه مؤمن بر میگردد با هفتاد برابر انچه داشته است پیش از ان جمعه
و اینست که حق تعالی میفرماید که نزد ما زیادتهای رحمت و کرامت هست و روز مزید روز جمعه است
و شبش بسیار سفید و پر نور است و روزش بسیار نورانیست پس بسیار خدا را در این شب و روز
تنزیه کنند مانند گفتن * سبحان الله * و بزرگی یاد کنند بمثل گفتن * الله اکبر و لا اله الا الله * بسیار بگویید
و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید بگفتن الحمد لله و غیر ان از ثناهای خدا و صلوات بر محمد و ال محمد

بسیار بفرستید چون بندهٔ مومن ازو عده کاه بر میکردد بهر چیز که میکذرد انرا از نور خود روشن
میکند تا انکه بنزد زنان خودمی اید زنانش میکویند بحق ان خداوندی که بهشت را بر ما مباح کردانیده
ای سید ما هرکز ترا بحسن امروز ندیده ایم او در جواب کوید که از تجلی نور جلال پروردکار خود نور
و بها و حسن یافته ام بعد از ان حضرت فرمود که زنان بهشت رشك نمیدارند و حایض نمیشوند و بد
خوبی نمیدارند راوی کفت که فدای تو کردم میخواهم از چیزی سوال نمایم و شرم میکنم از ان ایا در
بهشت غنا میباشد حضرت فرمود بدرستیکه در بهشت درختی هست که حقتعم امر میفرماید بادها را که
بران درخت میوزند و انرا بحرکت می اورند و از ان نغمهٔ چند صادر میشود که خلایق هرکز بخوبی ان
نشنیده اند پس حضرت فرمود که ان جزای کسیست که در دنیا ترك شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد
راوی میکوید که کفتم فدای تو کردم دیکر بفرما از اوصاف بهشت فرمود که حقتعم بهشتی بید قدرت
خود خلق کرده که هیچ چشمی انرا ندیده و مخلوقی بران مطلع نکردیده پروردکار عالم هر صبح انرا میکشاید
و میفرماید که شمیم بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست اینست که حقتعم میفرماید که پس
نمیداند نفس انچه مخفی شده است برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشانست
بجزای کارهای خیری که در دنیا میکردند از حضرت امیر المومنین عم منقولست که طوبی درختیست
در بهشت که اصلش در خانهٔ پیغمبر است و هیچ مومنی نیست مکر انکه در خانهٔ او شاخی از ان درخت
هست که خواهش هر چیز که در خاطرش در اید ان شاخ برای او حاضر میسازد و اکر سوار تند روی در
سایهٔ ان درخت صد سال بتازد نمیتواند رفت و اکر کلاغی از ته ان درخت پرواز کند انقدر که پیر شود
و از پیری بیفتد ببالای ان درخت نرسد پس سعی نماید در تحصیل چنین کرامتی بسند معتبر دیکر از
انحضرت منقولست که در بهشت درختی هست که از بالایش حلها میروید و از پایینش اسبان ابلق زین
و لجام کرده بیرون می اید که بالها دارند و سرکین و بول ندارند پس دوستان خدا بران اسبان سوار
میشوند و انها پرواز میکنند بهر جایی که ایشان خواهند پس میکویند جماعتی که در مرتبه از ایشان
پست ترند که پروردکارا چه عمل این بندکان ترا بچنین کرامتی رسانیده است خداوند جلیل فرماید که
ایشان شبها بعبادت بر میخواستند و خواب بسیار نمیکردند و روزه میداشتند و روز چیزی نمیخوردند
و با دشمنان من جهاد میکردند و نمیترسیدند و تصدق مینمودند و بخل میورزیدند و بسند صحیح از
حضرت صادق عم منقولست که طوبی درختیست در بهشت در خانهٔ حضرت امیر المومنین عم در خانهٔ
هر شیعهٔ شاخی از ان درخت هست و یك برك ان یك امت را سایه می افکند و در حدیث دیکر فرمود که
حضرت رسول صم حضرت فاطمه صم را بسیار میبوسیدند و این امر بطبع عایشه کران بود روزی در این
باب اعتراض کرد حضرت فرمود که ای عایشه شبی که مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزد



یك درخت طوبی برد و میوهٔ از ان درخت بمن داد تناول نمودم پس حقتعم ان میوها را نطفه کرد در صلب
من چون بزمین امدم با خدیجه مقاربت نمودم و او بفاطمه حامله شد پس هر مرتبه که فاطمه را میبوسم
بوی درخت طوبی از او شنوم و در حدیث دیکر فرمود که فاطمه حوری سیرت انسی صورتست
و هر کاه که مشتاق بوی بهشت میشوم فاطمه را میبویم که از بوی بهست بشنوم و از عبد الله عباس
منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حلقهٔ در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صحیفهٔ طلا
اویخته پس هر کاه که ان حلقه را بر صحیفه میکوبند صدا میکند که یا علی و بسند معتبر از حضرت صادق
عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که چون مرا بمعراج بردند داخل بهشت شدم در انجا ملکی چند
دیدم که بناها میکردند یکخشت از طلا و یك خشت از نقره و کاه دست باز میکرفتند کفتم بایشان که چرا کاهی
مشغول میباشید و کاهی دست باز میکیرید کفتند که دست که باز میکیریم انتظار خرجی میکشیم پرسیدم که
خرجی شما چیست کفتند کفتن مومن در دنیا این کلمات * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر * هر کاه این کلمات را میکوید ما از برای او بنا میکنیم و از جابر بن عبد الله انصاری منقولست که
حضرت رسول صم فرمود که بر در بهشت نوشته است * که لا اله الا الله محمد رسول الله علی اخو رسول الله
* یعنی علی برادر رسول خداست و اینرا بر در بهشت نوشته اند پیش از انکه اسمان و زمین را بیافریند
بدو هزار سال و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حق تعم در بهشت عمودی
از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر ان هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه است
از برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیکر دوستی کنند و بزیارت یکدیکر روند
و بسند معتبر از امام محمد باقر عم منقولست که حضرت امیر المومنین از حضرت رسالت پناه صم سوال نمود
از تفسیر این ایه کریمه که حق تعم میفرماید که * لکن الذین اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنیة تجری
من تحتها الانهار وعد الله لا یخلف الله المیعاد * که ترجمهٔ ظاهرش اینست که لیکن انانکه بپرهیزند از مناهی
پروردکار خود و از عذاب او حذر نمایند برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفها که از بالای
ان غرفها منزلها و غرفهای از ان رفیعتر هست که بر غایت استحکام بنا شده جاری میشود از زیر ان
غرفها نهرهای بهشت حقتعم این منازل و درجات را بمتقیان وعده فرموده و خلاف نمیکند خدا وعدهٔ
خود را او سوال نمود که برای که این غرفها را بنا کرده اند یا رسول الله حضرت رسول صم فرمود که یا علی
این غرفها را حقتعم بنا کرده است برای دوستانش بمروارید و یاقوت و زبرجد و سقفهای انها از طلاست
و بنقره منقش و مزین ساخته اند و هر غرفهٔ هزار در دارد از طلا و بر هر دری ملکی دربانست و در ان
غرفها فرشهای عالی بر روی یکدیکر کسترده اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا برنکهای
مختلف و در میان ان فرشها مشك و عنبر و کافور بهشت پر کرده اند چون مومن را در بهشت باین منازل

در او رند تاج پادشاهی و کرامت بر سرش کذارند و حلهای مطرز از طلا و نقره در او پوشانند و در زیر تاج اکلیلی مکلل بیاقوت و مروارید بیفکند و هفتاد حله برنکهای مختلف مطرز بطلا و نقره و مکلل بمروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند چون مومن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی بحرکت اید و برخود بیالد چون مومن در منازل خود قرار کیرد رخصت طلبد ملکی که موکل است باغهای او که در اید و او را تهنیت کوید بکرامتهای الهی پس کویند بان ملك خدمتکاران مومن از کنیزان و غلامان که در این جا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجهٔ حور العین او مهیای ملاقات او شده صبر کن تا دوست خدا از شغل خود فارغ شود پس حوریهٔ که برای او در این منزل مهیا کرده اند از خیمهٔ خود بیرون اید و رو بتخت مومن بخرامد و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند و هفتاد حله پوشیده باشد بافته بیاقوت و مروارید و زبرجد و حلهایش را بمشك و عنبر رنکین کرده باشند و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکلل بیاقوت و مروارید در پا کشیده باشد و بند نعلین از یاقوت سرخ اراسته چون بنزدیك دوست خدا رسد و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد کوید که ای دوست خدا امروز روز تعب و مشقت تو نیست برمخیز که من از برای توام و تو از برای منی چون بنزد او اید با یکدیکر معانقه نمایند پانصد سال از سالهای دنیا که هیچیك را ملال حاصل نشود پس نظر بکردن حوریه افکند در کردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ و در وسطش لوحی باشد که بران لوح نوشته باشد که ای دوست خدا محبوب منی و من محبوب توام شوق من برای تو بنهایت رسیده و شوق تو برای من بنهایت رسیده پس حقتعم هزار ملك بفرستد که او را تهنیت بهشت بکویند و حوریه را بتزویج او در اورند چون بدر مهر اول از درهای بهشت ان مومن رسند کویند بملکی که بان در موکلست که برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده که او را تهنیت و مبارك باد بهشت بکوییم ان ملك کوید که باشید تا من بحاجب بکویم تا بمومن عرض کند که شما امده اید پس ان ملك بیاید بنزد حاجب و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد و بکوید که بر در سرا هزار ملك ایستاده اند که پروردکار عالمیان ایشانرا برای تهنیت دوست خدا فرستاده و ایشان رخصت دخول میطلبند حاجب کوید که بر من دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم و او با زوجهٔ حوریهٔ خود خلوت کرده است و میان حاجب و مومن دو باغ فاصله است پس حاجب اید بنزد قیم و کوید که بر در سرا هزار ملك ایستاده اند که جناب رب العزة ایشانرا برای تهنیت فرستاده رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب پس قیم اید بنزد خدمتکاران خاص و کوید که رسولان خداوند جبار بر در بر پا ایستاده اند و ایشان هزار ملائکه اند حقتعم ایشانرا برای تهنیت فرستاده بو لی خدا عرض کنید چون ایشان عرض کنند رخصت فرماید که داخل شوند پس ایشان بیایند بنزد غرفه و ان غرفه را



هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد چون ان ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهند هر ملکی ان دری را که بان موکل است بکشاید پس قیم هر ملکی را از دری از درها بغرفه در اورد و هر یك از ایشان رسالت پروردکار خود را برسانند و اشاره باین حالتست انچه حقتعالی میفرماید* که والملائکة یدخلون علیهم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار* که ترجمه اش اینست که ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری از درهای منازل ایشان و کویند که سلام الهی بر شما باد بسبب انچه بر مشقتهای طاعات و ترك معاصی و بلاها و محنتها صبر کردید در دار دنیا پس چه نیکوست عاقبت این سرای شما و اشاره باین کرامتست انچه حقتعم در سورهٔ هل اتی فرموده است* واذا رایت ثم رایت نعیما و ملکا کبیرا* و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نکنجد و ملکی بزرك و متسع با پادشاهی عظیم حضرت فرمود که مراد این نعیم و پادشاهیست که حقتعم بدوست خود کرامت می فرماید که ملائکه از جانب حقتعم شانه برسالت بنزد او می ایند و بی رخصت بر او داخل نمیشوند پس فرمود که نهرها از زیر مساکن ایشان جاریست چنانچه حقتعم میفرماید* که تجری من تحتهم الانهار* و میوها با ایشان نزدیکست بحیثیتی که هر میوه را که مومن طبعش بان مایل شود بدهان خود انرا میتواند کرفت چنانچه تکیه کرده است بی انکه حرکت کند و بدرستی که انواع میوها بسخن می ایند و بدوست خدا میکویند هر یك از ایشان که اول مرا تناول نما پیش از انکه دیکری را تناول نمایی و فرمود که هیچ مومنی در بهشت نیست مکر انکه او را باغهای بسیار هست بعضی را دار بست کرده و بعضی درختانش بر زمین خوابیده و نهرها او کرامت کرده اند از شراب و نهرها از اب و نهرها از شیر و نهرها از عسل و چون دوست خدا غذایی را میل نماید بی انکه بکوید انچه خواهش کرده نزد او می اورند و کاهی با برادران مومن خود خلوت میکنند و صحبت میدارند و کاهی بدیدن یکدیکر میروند و در باغهای خود تنعم میکنند و سیر می نمایند و هوای بهشت پیوسته مانند ما بین طلوع صبح است و طلوع افتاب و از ان بسیار نیکوتر و خوش اینده تر و هر مومنرا هفتاد زوجه از حوران میدهند و چهار زن از ادمیان و ساعتی با حوریه صحبت میدارد و ساعتی با زن دنیا و ساعتی هم خلوت میکنند با خود و بر کرسیها تکیه زده اند و با یکدیکر صحبت میدارند و کاه هست که مومنی بر تخت خود تکیه داده ناکاه شعاع نوری او را فرا میکیرد و در ان حال بخدمتکاران خود میکوید که این شعاع تابان از کجا بود ایشان میکویند که این نور حوریه ایست که هنوز تو او را ملاقات نکردهٔ از خیمهٔ خود سر بیرون کرده و بتو نظر کرد از شوق لقای تو و خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب کردیده و چون تو را دید که بر تخت تکیه دادهٔ از کثرت شوق و فرح متبسم شد و ان شعاعی که مشاهده نمودی و نوریکه ترا فرا کرفت از سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت دندانهای او بود پس دوست خدا کوید که او را رخصت دهید از منزل خود فرود اید و بنزد

من چون دوست خدا این را فرماید هزار هزار غلام و کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را بجو دیه
رسانند و او از خیمهٔ خود فرود اید و هفتاد حله مطرز بطلا و نقره و مزین بمروارید و یاقوت و زبرجد
و ملون بمشك و عنبر برنکهای مختلف در بر داشته و از لطافت بحدی باشد که مغز استخوان ساقش از
زیر هفتاد حله نماید و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفها یش ده ذرع باشد چون نزدیك دوست
خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و زبرجد و مروارید بیاورند و نثار او کنند و دست
در کردن یکدیکر در اورند مدتها و ایشانرا ملال حاصل نشود بعد از نقل این حدیث حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که بهشتها که حق تعم در قران یاد فرموده جنة عدن است و جنة الفردوس و جنة نعیم و جنة
الماوی این بهشتها خدا را بهشتهای دیکر هست و مومن از جنتها و باغستانها میدهند انقدر که خواهد
و در انها تنعم میکند بهر روش که خواهد و هر چیز که مومن در بهشت خواهد طلب کردنش همین است
که بکوید سبحانك اللهم همین که این را کفت خادمان مبادرت می نمایند و انچه خواهد بان طلب نزد
او حاضر میسازند چنانچه حق تعم میفرماید که دعویهم فیها سبحانك اللهم و تحیتهم فیها سلام یعنی خواندن
ایشان در بهشت خدا را یا چیزی را که خواهند چنانچه از این حدیث ظاهر میشود باین وجه باشد * که
سبحانك اللهم * یعنی بپاکی یاد میکنم ترا از هر چه لایق کبریای تو نیست و تحیت و درود ایشان در بهشت
بریکدیکر سلام است حضرت فرمود که یعنی تحیت خداوند متکاران بر ایشان سلام است * واخر دعویهم ان
الحمد لله رب العالمین * و اخر دعوای ایشان است که بکویند الحمد لله رب العالمین حضرت فرمود مراد
انست که انچه را طلب نمودند برای ایشان حاصل شد و لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و اشامیدن
و بعد از ان که فارغ شدند حمد الهی بجا می اورند بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که از حضرت پرسیدند از تفسیر این ایه * که فیهن خیرات حسان * فرمود که ایشان زنان مومن عارف
شیعه اند که داخل بهشت میشوند و ایشان را بمومنان تزویج می نمایند و انجا که فرموده است * که حور
مقصورات فی الخیام * مراد حوران بهشتند که در نهایت سفیدی اند و کمرهای ایشان باریکست و در
میان خیمهای در و یاقوت و مرجان نشسته اند و هر خیمهٔ چهار در و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده
ایستاده اند که دربان ایشانند و هر روز از خدا کرامتی بر ایشان میرسد و ایشان را برای این بیشتر خلق
فرموده که مومنانرا با ایشان بشارت فرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که فرمود کمان
نیك بخداوند خود داشته باشید بدرستی که بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه
هست و از حضرت رسول منقولست که درختی در بهشت نیست مکر انکه ساق ان از طلاست و فرمود که
اهل بهشت را بول و غایط نمی باشد بلکه بعرقی از ایشان دفع میشود و از مشك خوشبوتر فرمود که اهل
بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده میشود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحت



منظر زیاده میکردد و فرمود که پست ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم میدهند و نود و دو مرتبه از مراتب
عالیهٔ بهشت برای او مقرر میسازند بسند معتبر منقولست که ملحدی بخدمت حضرت صادق عم امد
و سوال بسیاری کرد و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد از جملهٔ سوالهای او این بود که چکونه است
که اهل بهشت هر میوهٔ که از درختان بهشت تناول می نمایند باز ان میوه بهمان هیئت بر میکردد فرمود
که بلی از بابت چراغست که هر چند از ان چراغ بر افروزند از نور ان چیزی کم نمی شود اکر چه عالم
از ان پر از چراغ شود پرسید که چون میشود که اهل بهشت میخورند و می اشامند و ایشانرا فضله نمی باشد
فرمود که زیرا که غذای ایشان نازك و لطیف است و انرا ثقل نمی باشد بلکه از بدن ایشان بعرق خوشبو
دفع میشود پرسید که چون است که هر چند که حوریرا وطی میکنند باز باکره می یابند اورا فرمود که از طینت
طیب و پاکیزه مخلوق شده است و با و افتی و جراحتی نمیرسد و در سوراخ او چیزی داخل نمیشود و حیض
و کثافات از او دفع نمیشود پس پیوسته رحم بیکدیکر چسپیده است و بغیر هنکام مقاربت کشوده نمیشود
لهذا چنین است پرسید که چون میشود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد فرمود که درهمی را که
در میان اب صافی بیند از ی که یك نیزه عمق ان باشد بسبب لطافت می نماید و بسند معتبر از عبد الله بن
علی منقولست که بخدمت بلال موذن حضرت رسول صم رسید و از وصف بهشت از او سوال نمود بلال
کفت که از حضرت رسول صم شنیدم که حصار بهشت یکخشت از طلاست و یکخشت از نقره و یکخشت
از یاقوت و بجای کل در میان ان مشك خوشبو کار کرده اند و کنکرهای ان حصار از یاقوت سرخ و
سبز و زرد است پرسیدم که درهای بهشت از چه چیز است بلال کفت که درها مختلف است باب الرحمه
از یاقوت سرخ است و باب الصبر در کوچکیست یك لنك از یاقوت سرخ و حلقه ندارد و باب الشکر از
یاقوت سفید است و دو لنك دارد و وسعت ان در پانصد سال راه است و ان در را صدا و ناله هست
میکوید که خداوندا اهل مرا بمن برسان و باب البلا که جمعی که در دنیا ببلاها مبتلا کردیده اند مانند مصیبتها
و دردها و مرضها و خره و غیر ان از ان در داخل میشوند از یاقوت زرد است و یك لنکست و بسیار
کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را بجزع ضایع میکنند کفت دیکر بفرما کفت
باما در زرك پس بندکان شایستهٔ خدا که ترك دنیا کرده اند و از محارم الهی ورع داشتند و پیوسته
بسوی خدا رغبت داشته اند و خدا را انیس خود ساخته اند از ان در داخل میشوند پرسید که چون داخل
بهشت میشوند چه کار میکنند کفت بکشتیهامی نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر میکنند و کشتی از
یاقوت است و انچه کشتی را بان میرانند از مروارید است و در ان کشتیها ملائکه از نور هستند و جامهای
سبز بسیار سبز در بر دارند پرسید که اسم ان نهر چیست کفت جنة الماوی پرسید که ایا در میان بهشت بهشت
دیکر هست کفت جنة عدن در وسط واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنکریزه اش از

مروارید است پرسید که ایا دیگر بهشتی هست گفت بلی جنت الفردوس هست پرسید که حصارش از
چه چیز است گفت دیوارش و غرفهایش همه از نوریست که حقتعم خلق فرموده ای عزیز وسعت رحمت
الهی اینست و شدت غضب الهی ان که شنیدی و این عیشها بصد هزار کدورت الوده این دو روزهٔ
فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی و بچنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی و هیچکس
را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده اند و از شریف و وضیع و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده اند
اگر برحمت الهی خاطر جمع میکنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم و اگر بشفاعت اعتماد میکنی
چه میدانی که قابل شفاعت هستی و اگر میگویی که شیعه ام کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده اند
داری شیعه بمعنی پیرو است در چه چیز متابعت پیشوایان خود چنانچه باید کرده ایم بارزوها و غفلتها
عمر خود را فانی میکنیم چون مرگ در رسد پشیمانی چارهٔ ندارد اخر فکر نمیکنی که این بدنی که تاب گرمی
افتاب ندارد چگونه طاقت ان عذاب خواهد داشت و اگر خواری بدست میرود و باز نبوری بر تو نیش
میزند تاب نداری چگونه تاب تحمل زهر ان مارها و عقربها خواهی داشت امید که خدای تعم جمیع
مومنانرا از خواب غفلت و حیرت اگاه سازد و براه نجات و طریقهٔ هدایت باید بمحمد و اله الطاهرین
یا باذر اخفض صوتك عند الجنایز و عند القتال و عند القران یا باذر اذا اتبعت جنازة فلیکن عملك فیها
التفکر و الخشوع واعلم انك لاحق به * ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازها و نزد قتال با دشمنان
و نزد خواندن قران ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در ان وقت تفکر و خضوع و شکستگی
باشد که تفکر نمایی در فنای دنیا و از حال ان جنازه متنبه شوی و بدانی که عنقریب باو ملحق خواهی
شد بدانکه ممکن است که مراد از پستی صدا اهسته سخن گفتن باشد در این سه وقت چون هنگام
تنبه و اگاهی است و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بی باکی میکند یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن
بغیر ذکر خدا و دعا چنانچه منقولست از حضرت امیر المومنین صم که غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن نزد
خواندن قران و نزد گفتن اذان و نزد امدن باران و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران و نزد
دعا کردن مظلومان که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمیشود تا بعرش میرسد و احتمال دارد که کنایه از ساکت
شدن مطلق باشد چون جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است پس باید در دل تفکر کنند و بیاد
خدا باشند و نزد خواندن قران باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر ایه کریمه و بعضی احادیث
انست که در هنگامی که دیگری قران خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و حرام است
سخن گفتن و اکثر علما را اعتقاد انست که وجوبش مخصوص کسیست که اقتدا به پیش نماز کرده باشد و او
قراءت بلند خواند واجب است خاموش شدن و گوش دادن و اگر واجب نباشد البته سنت موکد است
گوش دادن و خاموش شدن هر وقت که قران خوانند و ثواب عظیم دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت



صادق عم منقولست که هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون انکه بخواند یک ثواب برای او
ثبت نماید و یک گناه از نامهٔ عملش محو نماید و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند و در خصوص
جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضا بقضاست چنانچه
از حضرت رسول صم منقولست که دو صدا است که خدا دشمن میدارد یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت
و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید و منقولست که حضرت امیر المومنین عم
مشایعت جنازهٔ میرفتند شنیدند که شخصی از ان جماعتی که مشایعت جنازه میکنند میخندد فرمود که گویا
مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته اند و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است و گویا این مردها
که می بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی بسوی ما بر میگردند خود ایشانرا در قبرها جا میدهیم
و میراث ایشانرا میخوریم و گمان میکنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود فراموش کرده ایم هر واعظی
و پند دهندهٔ را اما انکه هر بلیه و مصیبتی گرفتار شده ایم خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد
و کسبش حلال باشد و باطنش شایسته باشد و خلقش نیکو باشد و زیادتی مالش را صرف نماید
و زیادتی سخنش را نگاهدارد و شر خود را از مردم دور گرداند و بسنت پیغمبر عمل کند و میل ببدعت
ننماید * یا باذر اعلم ان فیکم خلقین الضحك من غیر عجب والکسل من غیر سهو * ای ابوذر بدانکه در میان
شما دو خلق بد هست خندیدن عبث در غیر هنگام تعجب و کسل و سستی در عبادت دانسته بدون
سهو و فراموشی در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده اول بسیار خندیدن و این از غفلت
و غرور ناشی میشود و اگر نه کسی که بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از اهوالی که در پیش
دارد در حذر باشد البته خندیدن او کم و حزن او بسیار میباشد چنانچه در باب صفات مومن وارد
شده است که خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست و این صفت نیز مذموم است که
ادمی پیوسته ترش رو باشد که مردم از او متنفر باشند بلکه مومن میباید گشاده رو و متبسم باشد
و خوش طبعی و مزاح قدری از ان مطلوبست اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذمومست
چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بسیاری مزاح ابرو را میبرد و بسیاری خنده
ایمانرا محو میکند و بسیاری دروغ بها و حسن را میبرد و از حضرت صادق عم منقولست که مزاح مکن که
نورترا میبرد و در حدیث دیگر فرمود که داود بسلیمان گفت که ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که
بسیاری خنده ادمیرا در قیامت فقیر میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که باعث غضب
خدا میگردد خواب کردن بدون بیداری و خندیدن از غیر تعجب و با سیری چیزی خوردن و از حضرت
رسول صم منقولست که عجب دارم که کسی که یقین باتش جهنم دارد چرا میخندد و فرمود که احتراز کنید
از بسیاری خنده که دلرا میمیراند و حضرت صادق عم فرمود که چه بسیار کسی که خندهٔ او در دنیا بسیار

باشد از روی لعب و طرب و در روز قیامت کریهٔ او بسیار باشد و چه بسیار کسی که کریهٔ او بسیار
باشد بر کناهش از خوف عذاب الهی در بهشت سرور و خندهٔ او فراوان باشد و فرمود که خندهٔ رسول
صم تبسم بود که صدا از ان ظاهر نمیشد و روزی بجماعتی انصار کذشتند ایشان سخن میکفتند و دهان
را از خنده پر میکردند فرمود که ای کروه کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال
خیر عملش کوتاه باشد پس باید که بقبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت کیرد و مرک را یاد کند
که شکنندهٔ جمیع لذتهاست و حضرت صادق عم فرمود که بسیاری خنده ایمان را میکدازد چنانکه اب
نمك را میکدازد و فرمود که از جهالت است خندیدن بی عجب و مکرر میفرمود که دندان خود را بخنده
مکشا و حال انکه کارهای رسوا کننده کردهٔ و ایمن نیست از شبیخون مرك یا عذاب الهی کسی که کناهان
کرده است و فرمود که کسی را که دوست داری با او مزاح مکن و با او مجادله و منازعه مکن و فرمود که
قهقهه از شیطان است و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که فرمود که زینهار که مزاح بسیار
مکنید که باعث حقد و کینه میشود و مزاح دشنام کوچك است و حضرت امام موسی کاظم بعضی از فرزندان
خود را وصیت فرمودند که بپرهیز از مزاح که نور ایمانت را میبرد و مروت و انسانیت را سبك میکند
و بسند صحیح از معمر ابن خلاد منقولست که خدمت حضرت امام رضا عم عرض نمود که کاه هست که شخصی
در میان جماعتی میباشد که مزاح میکنند و خنده میکنند فرمود که باکی نیست تا بفحش نرسد بعد از ان
فرمود که اعرابی بود بخدمت حضرت رسول صم میامد و هدیه میاورد و میکفت یا رسول الله قیمت هدیهٔ
ما را بده یعنی تبسم فرما حضرت می خندیدند و وقتی که غمی رو میداد میفرمودند که اعرابی کجاست
کاش میامد و ما را می خندانید و از حضرت صادق عم منقولست که هیچ مؤمن نیست مکر انکه در ان
دعابه هست پرسیدند که دعابه چیست فرمود که مزاح و خوش طبعی و منقولست از یونس شیبانی که
حضرت صادق عم از من پرسید که چون است مداعبه و مطایبهٔ شما شیعیان با یکدیکر کفتم کم است فرمود
که چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است و تو بمداعبه سرور و خوشحالی در دل
برادر مؤمن خود داخل میکنی و حضرت رسول صم بسیار بود که با کسی خوش طبعی میفرمودند که او را
مسرور سازند و در حدیث دیکر فرمود که خندهٔ مؤمن تبسم است و بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که چون قهقهه کنی در خنده چون فارغ شوی بکو * اللهم لا تمقتنی یعنی خداوندا
مرا دشمن مدار و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که حضرت یحیی بن زکریا بسیار میکریست و خنده
نمیکرد و حضرت عیسی کاه میکریست و کاه می خندید و انچه عیسی میکرد بهتر بود از انچه یحیی میکرد *
خصلت دویم * کسل و سستی در عبادت است و کسل از صفات منافقان است و از ضعف ایمان و یقین
ناشی میشود و موجب محرومی از سعادت ابدی میکردد بلکه مؤمن می باید که در عبادت صاحب نشاط



باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را بزودی بجا اورد و بتاخیر نیندازد که در تاخیر افت
بسیار است چنانچه حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود که هرکاه ارادهٔ خیری نمایی مبادرت کن
با ان که نمیدانی بعد از این چه خواهد شد و در حدیث دیکر فرمود هرکاه قصد خیری کنی ان را بتاخیر
مینداز بدرستیکه بسیار است که حقتعالی مطلع میشود که او بطاعتی مشغولست میفرماید که بعزت و جلال
خودم سوکند که بعد از این عمل تو را عذاب نکنم هرکز و اکر کناهی را قصد کنی زینهار که ان را ترك کن که
بسیار است که حقتعالی مطلع میشود بر بندهٔ و او را مشغول معصیتی می یابد میفرماید که بعزت و جلال خود
سوکند که بعد از این عمل تو را نیامرزم هرکز و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که کسی که قصد عمل
خیر نماید ان را بزودی بجا اورد که هر چیز که در ان تاخیری شد شیطان را در ان مهلتی و اندیشهٔ هست
و در حدیث دیکر فرمود که خدا خیر را بر اهل دنیا سنکین کرده است چنانکه در میزان اعمال ایشان در
قیامت سنکین است و شر را بر اهل دنیا سبك کرده است چنانچه در قیامت در میزان اعمال ایشان سبك است
و از حضرت صادق عم منقولست که بپرهیز از دو خصلت از ضجر و دلتنکی و از کسل و تنبلی بدرستیکه
اکر ضجر میکنی بر هیچ حقی صبر نمی توانی کرد و اکر کسل میورزی هیچ حقی ادا نمیتوانی کرد * یا اباذر
رکعتان مقتصدتان فی تفکر خیر من قیام لیلة و القلب ساه یا اباذر الحق ثقیل مر و الباطل خفیف حلو و رب
شهوة ساعة تورث حزنا طویلا یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعم امثال
الاباعر ثم یرجع الی نفسه فیکون هو احقر حاقر لها یا اباذر لا نصیب حقیقة الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی
فی دینهم عقلاء فی دنیاهم * ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبك بجا نیاوری
که با حضور قلب و تفکر باشد بهتر است از ایستادن یکشب بعبادت که با فراموشی دل باشد و از انچه
کنی و کوئی دل خبر نداشته باشد ای ابوذر حق بر طبعها کران است و تلخ است و باطل سبك
و اسان است و شیرین است و بسیار است که شهوت یکساعت دنیا مورث حزن طولانی اخرت میکردد
ای ابوذر فقیه نمیباشد ادمی تمام فقه و چنانچه باید دانا نمیشود تا انکه مردم در جنب جلال و عظمت الهی
نزد او بمثابهٔ شتران نباشند پس رجوع بنفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد ای ابوذر
بحقیقت ایمان نمیرسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمقند در دین خود و عاقلند در دنیای خود و در
اول کتاب تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب کذشت و بر همکی ظاهر است که کردن و شنیدن
حق هر دو برادمی کران و دشوار است چنانچه اکثر عالم اکر کسی خیر ایشانرا با ایشان میکوید هرچند که
دانند که صلاح ایشان در انست ازرده میشوند و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در
اعمال بدعت بر طبعها کوارا و در کامها شیرین نیست و شنیدن سخن باطل اکثر مردم را خوش می اید چنانچه
خوش امد کفتن ارباب عزت را خوش می اید هرچند دانند که دروغ است و کارهای بد ایشان را

به نیکی یاد کردن و ایشانرا بخیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشانست هر چند میدانند که این گفتن برای
خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمیدهد و دفع عذاب از ایشان نمیکند و بدانکه بی اعتنا بشان مردم بودن
دو جهت دارد یکی ممدوح است و دیگری مذموم انچه ممدوحست و از ارفع کمالاتست انست که
خدا را مالک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی دخل داند و در عبادات ایشانرا منظور ندارد و در امر خیری
که مرتکب شود از ملازمت ایشان پروا نکند و در جائی که میان رضای الهی و رضای مخلوق
مترددشود رضای خدا را اختیار نماید و این معنی از راه شناسائی عظمت حقتعالی حاصل میشود و چندانکه
یقین او زیاده میشود این صفت کاملتر میگردد و انچه مذموم است انست که از راه تکبر مردم را سهل
و بیقدر داند و حقیر شمارد و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن
بخود ناشی میشود و این از بدترین صفات ذمیمه است و حضرت در این کلام معجز نظام هر دو معنی اشاره
فرموده که مردم را در جنب خدا از باب شتران داند که در هنگام طاعت الهی ایشانرا ملحوظ ندارد چنانچه
اگر کسی در جائی نماز کند و شتری چند در انجا باشند البته ایشانرا منظور نمیدارد پس باید که در جنب
عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند و بعد از ان اشاره بمعنی دوم فرمودند که چون بخود رجوع کند
خود را از همه کس حقیرتر شمارد یعنی باعث او بر عدم اعتنا بشان مردم عظیم دانستن خودش نباشد
و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که صاحب سلطنتی را راضی کند بچیزی که خدا را
از ان بخشم اورد از دین خدا بدر میرود و از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که دینی نیست کسی را
که عمل کند بطاعت مخلوقی در معصیت خالق و از حضرت رسول صلعم منقولست که هر که طلب نماید
خوشنودی مردم را بچیزی که موجب سخط الهی میشود حقتعالی چنین کند که ان جمعی که توقع مدح از
ایشان دارد مذمت او کنند و در حدیث دیگر فرمود که بخشم میاور ید خدا را بسبب رضای احدی
از خلق او و تقرب مجوئید بسوی احدی از خلق بچیزی که موجب دوری از خدا است بدرستیکه میان
خدا و احدی از خلق وسیلهٔ نیست که بسبب ان خیری برساند یا شری را برگرداند مگر اطاعت او و طلب
خوشنودی او بدرستیکه طاعت الهی موجب فیروزیست بهر چیزی که طلب نمایند و موجب نجاتست
از هر شری که از ان حذر کنند و بدرستیکه خدا نگاه میدارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد و از
عذاب او کسی که معصیت او کند خود را حفظ نمیتواند نمود و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی یابد
زیراکه امر الهی بخواری او نازل میشود هر چند جمیع خلایق کراهت داشته باشند و حقتعالی حضرت
امیر المؤمنین عم و خواص او را مدح فرموده که جهاد میکنند در راه خدا و نمیترسند از ملامت کنندگان
و حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که از ملامت کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند
و از حضرت صادق عم منقولست که هر که حقیر شمارد مؤمنی را خواه مسکین و خواه غیر مسکین پیوسته



حقتعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از ان برگردد و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد
و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد و انچه حضرت فرمود که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا
دانست مراد غالب مردم است یا مراد از ناس اهل دنیاست * والله یعلم یا اباذر حاسب نفسک قبل ان تحاسب
فهو اهون لحسابک غدا و زن نفسک قبل ان توزن و تجهز للعرض الاکبر یوم تعرض لا تخفی علی الله منک
خافیة * ای ابوذر محاسبهٔ نفس خود بکن پیش از انکه با تو محاسبه کنند که حساب روز قیامت بر تو اسان
شود و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و کمال پیش از انکه در روز حساب ترا بسنجند و مهیا شو برای
عرض اکبر قیامت در روزی که ترا و اعمال ترا بر خداوندی عرض کنند که هیچ پنهانی از تو بر او پوشیده
نیست بدانکه اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و بسعادت ابدی فایز گردد باید که از نفس
خود ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام عیب جوئی او باشد چنانچه عیوب دشمن خود را
تفحص نماید زیراکه عیوب در نفس مخفی میباشد و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازالهٔ ان در امد
چندین عیب دیگر بر او ظاهر میشود چنانچه از حضرت رسول صلعم منقولست که هیچ عیبی را از خود نفی
نمیکند مگر انکه عیب دیگر بر او ظاهر میگردد و باید که پیوسته در مقام محاسبهٔ نفس خود باشد و تفکر نماید
که روزی خواهد بود که حساب اعمال او بکنند پس در این روز حساب خود را با خود درست
کند و جواب هر سوال را مهیا کند زیراکه خود را غافل کردن برای رفع محاسبهٔ اخرت فایده نمی دهد از
بابت مرغی که چون میروند او را شکار کنند چشم خود را بر هم میگذارد و بدانکه این عمر مایه ایست که
سعادت ابدی تحصیل میتوان نمود پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر دقیقهٔ را صرف
چکار کرده اگر صرف طاعتی کرده سودمند اید شده و اگر صرف معصیتی کرده زیانکار اید شده و اگر صرف
هیچ یک نکرده مایهٔ او را تلف و ضایع کرده و بدزد شیطان داده پس در صورت اول او را تحسین نماید
و ترغیب بزیادتی ان بکند و در صورت دوم و سیم او را ملامت و ازار کند و هر قدر که مقدور باشد
از ان تاوان بگیرد و بتوبه و انابه و تدارک انچه فوت شده بمایهٔ باقی مانده اگرچه تدارک گذشته نمی
باشد زیراکه هر زمانی را بهره ایست از اعمال خیر پس عملی که در ان زمان کنی حق ان زمان را دادهٔ
و گذشته از کیسه ات رفته است و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی و بتفکر صحیح و تذکر ایات
و اخبار وعد و وعید او را هموار گردانی که نفس ادمی بمثابهٔ اسب کور چموش سرکشی است که در
صحرائی رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد اگر یک لحظه از ان غافل
میشوی وقتی خبر میشوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم عم منقولست که فرمود که از ما نیست کسی که محاسبهٔ خود نکند هر روز پس اگر عمل خیری
کرده باشد از خدا زیادتی انرا طلبد و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند و از حضرت صادق عم

منقولست که فرمود به شخصی بدرستیکه تراطبیب نفس خود کرده اند و دردرا از برای تو بیان
کرده اند وعلامت صحت را بتوشناسانیده اند وترا باو رهنمایی کرده اند پس نظر کن که چکونه بکار خود
قیام مینمایی و در حدیث دیکر فرمود که دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان
و عمل خود را پدری دان که متابعت او نمایی ونفس خود را دشمن دان که باو مجاهده کنی و مال خود را
عاریه دان که باید بصاحبش رد نمایی و در حدیث دیکر فرمود که نفس خود را حبس کن و منع فرما از
چیزی که بان ضرر میرساند پیش از انکه از تو مفارقت نماید وسعی کن که نفس خود را از کرو بدر اوری
چنانکه سعی می نمایی در طلب معاش بدرستی که نفس تو در کردهای تو است و در حدیث دیکر فرمود
که از نفس خود از برای خود انچه میتوانی بکیر و غنیمت شمار توشه بکیر از نفس خود در صحت پیش
از بیماری و در قوت پیش از ضعف و در حیات پیش از ممات و حضرت امیرالمومنین عم فرمود که
صغیر و خورد نیست چیزی که در قیامت ضرر میکند پس در انچه شمارا خبر داده است بمنزلهٔ کسی باشید
که بچشم خود معاینه دیده باشد و در وصیتی که حضرت امام حسن عم را فرمود میفرماید که ای فرزند
مومن راسه ساعت می باشد در یکساعت باپروردکار خود مناجات میکند و در ساعت دیکر محاسبهٔ
نفس خود میکند و در ساعت سیم مشغول لذتی میشود که حلال باشد و او را بران حمد کنند و حضرت
صادق عم فرمود که نفس خود را محاسبه کنید پیش از انکه شمارا حساب کنند بدرستیکه در قیامت پنجاه
موقف است و در هر موقفی هزار سال میدارند و حضرت امیرالمومنین عم فرمود که کسی که نقصهای
نفس خود را پیروی نکند و تفحص ننماید و هواها و خواهشها براو غالب میشود و کسی که پیوسته در
نقص باشد مرک از برای او بهتر از زندکیست وحضرت علی بن الحسین عم فرمود که ای فرزند ادم
پیوسته احوال تو بخیر و نیکی مقرونست مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی
و همت تو در محاسبهٔ نفس خود مصروف باشد وخوف الهی را اشعار و پیراهن تن خود کرده باشی واندوه
را لباس خود ساخته باشی ای فرزند ادم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد و ترا نزد پروردکار خود
بحساب باز خواهند داشت و از اعمال تو سوال خواهند کرد پس امروز جوابی برای انروز ها مهیا کن *
یا باذر استحیی من الله فانی و الذی نفسی بیده لاضل حین اذهب الی الغائط متقنعا بثوبی استحیی من
الملکین الذین معی یا باذر اتحب ان تدخل الجنة نعم فداک ابی و امی قال فاقصر من الامل واجعل الموت
نصب عینک و استحیی من الله حق الحیاء قال قلت یارسول الله کلنا نستحیی من الله قال لیس کذلک الحیاء
ولکن الحیاء ان لا تنسی المقابر و البلی و الجوف و ما وعی و الراس و ما حوی و من اراد کرامة الاخرة
فلیدع زینة الدنیا فاذا کنت کذلک اصبت ولایة الله * ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار بدرستی
که من بحق انخداوندی که جانم در قبضهٔ قدرت اوست چون بیت الخلا میروم جامهٔ خود را بر سر



و رو می پیچم از شرم دو ملکی که با منند ای ابوذر میخواهی که داخل بهشت شوی کفتم بلی پدر و مادرم
فدای تو باد فرمود که پس امل و ارزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرک را در برابر چشم خود بدار که
پیوسته در یاد مرک باشی و از خدا حیا بدار چنانکه سزاوار حیا داشتن است کفتم یارسول الله ما همه از
خدا حیا و شرم داریم فرمود که حیا داشتن چنین نیست و لیکن حیای از خدا انست که فراموش نکنی قبر
و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را و فراموش نکنی جوف و انچه در جوفست یعنی شکم و فرج را از حرام
و شبهه نکاهداری و فراموش نکنی انچه در سر است یعنی چشم و کوش و زبان و اندیشه و خیال
خود را از معصیت باز داری و بطاعت مصروف کردانی و کسی که کرامت و بزرکی اخرت را خواهد
باید که زینت دنیا را ترک نماید پس هرکاه چنین باشی ای ابوذر بدرجهٔ ولایت الهی میرسی و دوست
خدا میکردی در این مقام حضرت سید الانام بچندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده اند * اول *
حیاست و حیا عبارت از تاثر نفس است از امری که قباحت ان امر براو ظاهر شود و این باعث انزجار او
میکردد از ان عمل و این بردو قسم است یکی از افضل صفات کمال است و مورث فوز بسعادات است
و دیکری قبیض است و موجب حرمان از کمالات است اما انچه کمالست انست که بعد از انکه بعلم تمیز میان
نیک و بد و حق و باطل کرده باشد از خدا و خلق و شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن اداب
شریعت و از مرتکب شدن معاصی و قبایح اداب که از شر قباحت انها معلوم شده باشد و مجملی از تفسیر حیا
در اول کتاب مذکور شد و ظاهر است که کسی که متصف بصفت حیا باشد البته هر قبیحی را که اراده
نماید اکر تفکر نماید که حق تعم حاضر است و بر فعل او مطلع است و حضرت رسول صم و ائمهٔ معصومین عم
مطلع میشوند و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض می نمایند و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته
بر عمل او مطلع میشوند و اکر حق تعم پردهٔ از او برکیرد ملائکهٔ سموات بر فعل او مطلع میشوند و در قیامت
در حضور صد و بیست چهار هزار پیغمبر و کروه بی حد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد
شد و این معنی از روی یقین و ایمان حالی او کردد البته متوجه ان عمل نخواهد شد وهم چنین در فعل
طاعات و انچه از حیا مذموم است انست که امر حقی را بفعل ناقص خود قبیح شمارد و ترک ان کند و این
از جهل ناشی میشود مثل انکه مسئلهٔ براو مشکل شده است نمی پرسد و حیا میکند و در جهالت می ماند
یا عبادتی را ترک میکند برای اینکه در نظر جمعی از اشقیا بدنماست و این حیا موجب محرومی از سعادتست
و حق تعم میفرماید * ان الله لا یستحیی من الحق * بدرستی که حق تعم حیا نمیکند از بیان حق و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حیا دو حیاست حیای عقل است و حیای حماقت وحیای عقل از
علم ناشی میشود و باعث علم میشود وحیای حماقت از جهل ناشی میشود و باعث جهالت میکردد وحضرت
صادق عم فرمود که حیا از ایمان است و ایمان موجب دخول بهشت است و فرمود که حیا و ایمان هر دو در یک

ریسمان بسته اند هر یک که از ادمی جدا شود دیگری با او میرود و در حدیث دیگر فرمود که ایمان ندارد کسی که حیا ندارد و حضرت رسول صم فرمود که چهار خصلت است که در هر که باشد انها اگر از سر تا پا گناه باشد خدا گناهان او را بحسنه بدل میکند راست گویی و حیا و حسن خلق و شکر و حضرت صادق عم فرمود که هر که روی او تنگ است علم او کم است پس حیا در طلب علم خوب نیست و از حضرت رسول صم منقولست که از حکما و دانایان پیش نمانده است مگر یک مثل که اگر حیا نداری انچه خواهی بعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح میشود و در حدیث دیگر فرمود که حیا بر دو وجه است یکی از ضعف عقل و سستی رایست و دیگر قوتست و اسلام است و ایمانست و حضرت صادق عم فرمود که حضرت عیسی میفرمود کسی که در خانهٔ خود بخلوت بنشیند باید پردهٔ خانه را بیاویزد بدرستیکه حقتعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنانکه روزی را قسمت فرموده و از این حدیث شریف ظاهر میشود که سنت است که کسی که به بیت الخلا رود جامه بر سر بیندازد یا به پیچد که سر و رو را فرا گیرد چون حالت ناخوشیست مناسب حیا اینست که روی خود را بپوشد با انکه چون در این حالت بر عیوب ظاهرهٔ خود از فضلات و کثافات ظاهر میشود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از انها شرم کند که از این کثافتهای ظاهری بدتر است و در دعاهای اداب خلوت اشاره باینمعنی هست و اکثر علما در اداب خلوت نقل کرده اند که سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد و بعضی هر دو معنی را از سنتها شمرده اند و این معنی متضمن ان نیز هست زیرا که در تقنیع که در این حدیث وارد شده سر پوشیدن هم بعمل می اید و فایدهٔ بدنی هم دارد که بوهای بد بدماغ سرایت نکند * خصلت دویم * عفت شکم از محرمات و مکروهات و عفت واجب انست که از خوردن حرام اجتناب نماید و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از ان فرموده اند و از شبهها که بظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان ان مال غالب باشد مثل جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرامست مانند ارباب مناصب مستحب است و این تکلیف از اعظم تکالیف الهیست وسعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست چنانچه وارد شده است که حلال قوت برگزیدگان است و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین برای همین بر انبان غذای خود مهر میزدند که شبهه داخل ان نشود و بدانکه غذا را اثر در اعمال و اثار و قرب و بعد بخدا امدخلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدنی ادمی از روح حیوانیست و روح حیوانی بخاریست که از خون بهم میرسد و خون از غذا بهم میرسد چون غذای حلال قوت ان باعضا و جوارح در امد هر یک را بکاری که پسندیده است میدارد و همهٔ ان قوت صرف عبادات میشود و لقمهٔ حرام که در بدن در امد و قوت ان باعضا و جوارح سرایت کرد ان قوتها از حرام بهم رسیده حرام زاده اند و از حرامزاده کار خوب نمی اید چون سر از دریچه چشم بدر میکند چشم را بمعاصی میدارد و هزار فساد میکند و اگر سر از



دریچه گوش بدر میکند انرا بشنیدن انواع باطلها میدارد و هم چنین در جمیع اعضا و جوارح و اگر نطفه میشود فرزندی که از ان حاصل میشود بیک معنی حرامزاده است و مایل بدیها میباشد و ان حدیث که واقع شده است که کسی که راغب است بغیبت مسلمانان حلال زاده نیست ممکن است که بر این معنی محمول باشد و لقمهٔ حلال همه نور و عبادت و معرفت میشود و موجب قرب بخدا میشود و دلرا منور میکند و این معنی بتجربه نیز معلوم شده است و از حضرت صادق عم منقولست که هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و باسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که بهترین عبادتهای خدا عفیف داشتن شکم و فرج است و منقولست که شخصی بانحضرت عرض نمود که عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم میدارم اما گمان من اینست که نمیخورم مگر از حلال حضرت فرمود که کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج و حضرت رسول صم فرمود که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل جهنم میشوند دو چیز میان تهیست شکم و فرج و بسند معتبر از حضرت رسالت پناه صم منقولست که هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت بر او واجب میشود از داخل شدن در دنیا و متابعت نمودن هواهای نفس و شهوت شکم و شهوت فرج و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم بنجم فرمود که ای نجم تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیحست که یکی از شما وقتی داخل بهشت شود که پرده اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده باشد نجم گفت فدای تو شوم شیعهٔ شما چنین خواهد شد فرمود که بلی اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند و حضرت رسول صم فرمود که بیشتر چیزی که بر امت خود میترسم بعد از خود این کسبهای حرام است و شهوتهای مخفی و ربا و سود در بیع و قرض و حضرت صادق عم فرمود که کسی که مالی از غیر حلال کسب کند و بانمال بحج رود و تلبیه گوید ندا میرسد باو * که لالبیک و لاسعدیک یعنی لبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست و اگر مال از حلال کسب کند و بحج رود و تلبیه بگوید در جواب او لبیک و سعدیک میگویند و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که دنیا بحلال بر جمعی مشرف شد و حلالرا بر ایشان جلوه داد و عرض کرد ان حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند پس بر جماعتی حلال و شبه را باهم عرض کرد گفتند ما را بشبه احتیاجی نیست و حلالرا بوسعت صرف کردند و برای جمعی حرام و شبه را جلوه داد ایشان گفتند که ما را بحرام احتیاجی نیست و در شبه بفراخی عیش کردند و خود را بحرام صرف برای جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند و بانچه میخواستند نرسیدند و مؤمن در دنیا میخورد بقدر حاجت مثل کسی که بخوردن میته مضطر شده باشد و حضرت امام موسی کاظم عم فرمود که حرام نمو نمیکند و زیاد نمیشود و اگر نمو کند برکت نمیدارد و هر چه را در راه خدا انفاق میکند ثواب نمی یابد و هر چه از عقب خود میگذارد توشهٔ اوست بسوی اتش جهنم و بسند معتبر منقولست از سماعه که بحضرت صادق

عم عرض کردم که شخصی از مناصب و اعمال بنی امیه مالی بهم رسانیده است و از ان مال تصدق میکند
وصله واحسان بخویشان میکند وحج میکند که از کارهایش راخدا بیامرزد و میکوید که خدا فرموده است
که حسنات کناهان را برطرف میکند حضرت فرمود که انچه از مال مردم تصرف می نماید کناهست وکناه
کناه را برطرف نمیکند و لیکن ثواب کناه را برطرف میکند و منقولست در تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید
* که وقدمنا الی ماعملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا * که ترجمه ظاهرش اینست که قصد کردیم بسوی
انچه کرده بودند از اعمالی که بصورت عمل خیر بود پس کردانیدیم ان عمل را مانند ذره های پراکنده
در هوا یا غبار متفرق یا خاکستر بر باد داده حضرت صادق عم فرمود که والله که اعمالشان از جامهای سفید
مصری سفیدتر و نورانی تر خواهد بود پس حقتعم میفرماید که هباشو پس پراکنده و باطل میشود برای
اینکه چون بحرامی میرسیدند انرا میکرفتند * خصلت سیم * عفت فرجست از محرمات و مکروهات
و شبهات واین نیز تکالیف شاقهٔ الهیست و تحقیقش همانست که کذشت که احتراز از زنای صرف
واجب است و زنا از کناهان کبیره است و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از انها
مستحب است و شبهها بر دو قسم است یکی باعتبار اشکال در مسئله است واحتراز از انها نیز بنا بر مشهور
مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب میدانند مکر انکه طرف حرمت بسیار ضعیف باشد و قسم
دیکر شبهه مال برمیکردد مثل انکه بر زر شبهه کنیزی خریده باشد یا زر شبهه را مهر کرده باشد یا مهر زن
را غصب کند یا در دادن با قدرت مضایقه کند و زنا بر اعضا و جوارح منقسم میشود زنای فرج معلوم است
و زنای چشم نکاه کردن به پسران بشهوت و بزنان غیر محرم است و زنای کوش شنیدن او از یست که
باعث شهوت میشود و زنای دست بازی کردن است با نامحرم و همچنین در سایر اعضا و اینها نیز حرامی
و شبههٔ میدارد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که فرمودند
که هیچ کس نیست مکر انکه بهرهٔ از زنا می یابد و زنای چشمان نظر کردن است و زنای دهان
بوسیدن است و زنای دستها لمس کردنست خواه فرج تصدیق این اعضا بکند وخواه تکذیب کند یعنی
خواه زنای فرج متحقق شود و خواه نشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بدترین مردم
در عذاب در روز قیامت مردیست که نطفهٔ خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد و از حضرت
امام موسی کاظم عم منقولست فرمود که بپرهیزید از زنا که روزی را برطرف میکند و دین را باطل میکند
و حضرت صادق عم فرمود که از زناکار شش خصلت می باشد سه عقوبت در دنیا و سه عقوبت در اخرت
اما انچه در دنیاست نور او را میبرد و فقیر میکند و فنا و نیستی را نزدیک میکند و انچه در اخرتست غضب
پروردکار است و دشواری حساب و خلود در جهنم و حضرت رسول صم فرمود که چون زنا بعد از من
در میان امت بسیار شود مرک فجاه بسیار میشود و حضرت صادق عم فرمود که حضرت یعقوب بفرزندش



میکفت که ای فرزند زنا مکن که اکر مرغی زنا کند پرهایش میریزد و در حدیث دیکر فرمود که حواریان
در خدمت حضرت عیسی جمع شدند و کفتند ای معلم خیرات ما را ارشاد کن حضرت عیسی فرمود که
حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ بخدا نخورید و من امر میکنم شما را که نه قسم راست
بخورید و نه قسم دروغ و موسی پیغمبر خدا شما را امر میکرد که زنا مکنید و من شما را امر میکنم که در
خاطر خود هم زنا مکذرانید چه جای انکه بجا اورید بدرستی که کسی که در خاطر خود خیال زنا میکذراند
بمثابهٔ کسیست که در خانهٔ مزین طلاکاری اتش برافروزد و دود ان نقشها و زینتها را باطل کند هرچند
خانه نسوزد و از حضرت صادق عم منقولست که بمفضل بن عمر فرمود که ای مفضل میدانی که چرا کفته اند
که هرکه زنا بحرمت مردم میکند روزی زنا بحرمت او نیز خواهند کرد کفت نه فرمود که زن زناکاری
در میان بنی اسرائیل بود مردی هم در میان ایشان بود که بسیار بقصد زنا نیز دان زن میرفت در روز
اخری که بنزد انزن امد خدا بر زبان انزن جاری کرد که بخانهٔ خود که میروی مردی را با زن خود خواهی
دید ان مرد با خاطر مشوشی از خانهٔ انزناکار بیرون امد و در غیر وقتی که همیشه میرفت بخانه شد بیرخصت
ناکاه مردی را در فراش زن خود دید هر دو را بخدمت حضرت موسی اورد در انحال جبرئیل نازل
شد و کفت هرکه زنا میکند روزی با حرمت او نیز زنا میکنند پس حضرت موسی نظر بایشان کرد
و فرمود که عفت بورزید از زنان مردم تا زنان شما با عفت باشند و حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل
مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم و مرد پیر
زناکار نمی شنوند و از حضرت امیرالمؤمنین منقولست که دروغ میکوید کسی که کمان میکند که حلال
زاده است و زنا را دوست میدارد و حضرت صادق عم فرمود که نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان
شما با شما نیکی کنند و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما و فرمود که ولدالزنا سه
علامت دارد مردم را در حضور ایشان ازار میکند و مشتاق است بزنا و بغض ما اهل بیت دارد و حضرت
رسول صم فرمود که چهار چیز است که داخل خانه نمیشود مکر انکه انخانه خراب میشود و هرکز ببرکت اباد ان
نمی شود خیانت در امانت کردن و دزدی و شراب خوردن و زنا کردن و در حدیث دیکر فرمود که در
شب معراج کذشتم بزنی چند که ایشانرا به پستانها اویخته بودند پرسیدم از جبرئیل که ایشان کیستند کفت
که اینها زنی چندند که زنا کرده اند و فرزندان بهمرسانیده اند و بشوهرهای خود ملحق ساخته اند
و مال شوهرها بمیراث بایشان رسیده و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بحرام ذرهٔ بزنی جماع کند
یا با مردی یا پسری اغلام کند خدا او را در روز قیامت محشور کرداند از مردار کندیده تر که مردم از
بوی او متاذی باشند تا بجهنم داخل شوند و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را و اعمالش را همه حبط
نماید و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را بمیخهای اهن بر ان تابوت بدوزند و در عذابی

باشد که اگر رگی از رگهای او بر چهارصد هزار کس بگذارند همه بمیرند و از همه کس عذابش
بیشتر باشد و کسی که زنا کند با زن یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان خواه ازاد و خواه بنده خدا
بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از ان درها مارها و عقربها و شهابها از اتش در قبر او داخل
شوند و بسوزد تا روز قیامت چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او منادی باشند تا داخل جهنم
شود کسی که بخانهٔ همسایه نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن او افتد خدا او را
داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع امور مسلمان میکردند و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود و در اخرت
عیوبش فاش شود و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد بهم رساند و از خوف الهی انرا
ترک نماید حق تعم اتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل
بهشت سازد و کسی که بحرام دست بدست زنی رساند چون بصحراء محشر در اید دستش بسته باشد
و کسی که با زن نامحرمی خوش طبعی کند حق تعم بهر کلمهٔ هزار سال او را در حشر حبس کند و اگر زنی
راضی شود که مردی بحرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا بحرام با او ملاقات نماید یا با او خوشطبعی کند بر ان زن
نیز گناه ان مرد باشد و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد و کسی که چشمهای خود را پر کند
از بدن زنی بحرام خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد و چشمش را پر از اتش کند تا از حساب
خلایق فارغ شود پس بفرماید که او را بجهنم برند و هر که با زن شوهرداری زنا کند از فرج ان مرد
و زن رودخانهٔ از چرک و ریم روان شود پانصد سال راه و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متاذی باشند
و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر بغیر محرم خود بکند و اگر چنین کند خدا
ثواب اعمالش را حبط نماید و اگر زنی مرد بیگانه را بفراش شوهر خود در اورد بر خدا لازم است که
او را باتش بسوزاند بعد از انکه در قبر او را عذاب کرده باشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که فرمود که حرمت اغلام زیاده از زناست زیرا که حقتعم باغلام امتی را هلاک کرد و کسی را
بزنا در دنیا هلاک نکرد و از حضرت رسول صم منقولست که هر که با پسری جماع کند در روز قیامت جنب
محشور شود و ابهای دنیا او را پاک نکند و خدا بر او غضب کند و او را لعنت کند و برای او جهنم را مهیا
گرداند و بد محل بازگشتی است جهنم برای او و حضرت صادق عم فرمود که مردی که بر پشت مردی
میرود عرش الهی بلرزه می اید و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی
جسر جهنم حبس نماید تا از حساب خلایق فارغ گردد پس بفرماید که او را بجهنم افکنند و او را در هر طبقهٔ
عذاب کند تا بطبقهٔ زیرین جهنم برسد و از انجا بدر نیاید و حضرت امیرالمؤمنین عم فرمود که لواطه انست
که در پایین تر از دبر با او مباشرت کند و مباشرت کردن در دبر کفر است بخدا و حضرت امام محمد باقر عم
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که بعزت و جلال خودم سوگند میخورم که بر استبرق و حریر بهشت



ننشینند کسی که مردم در دبر او وطی کنند و حضرت امام جعفر صادق عم فرمود که چون قیامت قایم شود
بیاورند زنی را که با مثل خود مساحقه کرده اند جامها از اتش در بر و مقنعها از اتش بر سر و زیر جامها از
اتش پوشیده و عمودی از اتش در جوف ایشان داخل کنند و ایشانرا بجهنم اندازند و حضرت رسول
صم فرمود که هر که پسری را بشهوت ببوسد حقتعم در روز قیامت لجامی از اتش بر سر او کند * خصلت
چهارم * نگاهداشتن چشم است از محرمات و مکروهات و از چشم مفاسد عظیم در نفس ادمی راه می
یابد بلکه دریچهٔ اکثر معاصی چشم است از انجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل میشود
و نظر کردن بزنان نامحرم و بفرج غیر زن و متعه و کنیزی که بملک یا به تحلیل وطیش حلال باشد و اطفال
خود حرامست و همچنین نظر کردن بپسران سادهٔ مزلف بالذت و شهوت حرامست و موجب عشق
مجاز که بحقیقت کفر است میگردد زیرا که بت پرست میشود و جمیع احوال ان معشوق در نظرش میباشد
و از خدا دور میشود و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را بان مامور سازد اطاعت میکند چنانچه بسند
معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند از عشق حضرت فرمود دلهایی که از یاد الهی خالیست
حقتعم محبت غیر خود را بان دلها میچسباند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که زنهار که حذر
نمایید و بپرهیزید از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان سادهٔ اغنیا و پادشاهان که فتنهٔ ایشان بد
تر است از فتنهٔ دختران که در پردهها می باشند و از حضرت صادق عم منقولست که نظر کردن تیریست از
تیرهای زهرالودهٔ شیطان و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او حقتعم ایمان باو
کرامت فرماید که طعم و لذت ان ایمانرا بیابد و در حدیث دیگر فرمود که مکرر نظر کردن شهوترا در دل
ادمی میکارد و از برای فتنهٔ ادمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافیست و در حدیث دیگر فرمود
که ایمن نباشند انجماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم می افکنند از اینکه مردم نیز نظر بعقب زنان
ایشان کنند و از جملهٔ نظرهایی که بد است و مورث مفاسد میشود از روی خواهش نظر کردن بزینتهای
دنیا و اهل دنیاست که باعث میل بدنیا و مرتکب شدن محرمات میگردد چنانچه حقتعم میفرماید که * و لا
تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه و رزق ربک خیر و ابقی * و خلاصهٔ
مضمونش اینست که باز مکن چشمان خود را و نظر مکن بسوی چیزهایی که ممتع و برخوردار ساخته ایم
بانجا صنفی چند از اصناف مردم را از زینت و بهجت زندگانی دنیا تا بیازماییم ایشانرا در ان چیزها و
روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند یا روزی غیر متناهی که در اخرت برای تو مقرر ساخته
یا روزیهای معنوی از معارف و کمالات برای تو بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار دنیا که بان متمتع
و باقی تر و پاینده تر است و تکالیف زبان و گوش و سایر انچه سر بانها محیط است بعضی گذشت و بعضی
انشاء الله در محل مناسب بیان خواهد شد * یا اباذر یکفی من الدعاء ما یکفی الطعام من الملح یا اباذر مثل

الذی یدعوا بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر ا* ای ابوذر کافیست از دعاها نیکی و اعمال خیر انقدر که طعام را کافیست از نمک ای ابوذر مثل انکسی که دعا میکند بی انکه عمل صالحی داشته باشد مانند مثل کسیست که تیر اندازد از کمان بی زه و توضیح و تنویر این مطالب عالیه بوسیلهٔ سه نجم بحصول می پیوندد* نجم اول* در بیان فضیلت دعا و فواید انست بدانکه افضل عبادات و نزدیک ترین راههای قرب بنده بجناب قاضی الحاجات طریقهٔ دعا و تضرع و مناجاتست و بکثرت دعا و مناجات یقین بذات و صفات کمالیه الهی زیاده میگردد و توکل و تفویض بجناب مقدس او بیشتر میشود و موجب قطع طمعها و علایق از خلق میشود و همین طریقه از جمیع ائمهٔ ما ع منقولست که بعد از ادای فرایض و سنن پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده اند خصوصا حضرت سید الساجدین ع چنانچه حقتعالی میفرماید* وقال ربکم ادعونی استجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون فی جهنم داخرین* یعنی گفت پروردگار شما که بخوانید مرا در جمیع مطالب تا دعای شما را مستجاب کنم بدرستیکه انجماعت که تکبر می نمایند و سرکشی میکنند از عبادت من زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری و در احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار ع منقولست که مراد از عبادت در این ایه دعاست پس حقتعالی اول امر بدعا فرموده و دیگر وعدهٔ استجابت نموده و بعد از ان دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترکش وعدهٔ دخول جهنم فرموده و در موضع دیگر میفرماید که* واذا سئلک عبادی عنی فانی قریب اجیب دعوة الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون* که ترجمه اش اینست که چون سوال نمایند از تو بندگان من از صفت من یا نزدیکی و دوری من یا کیفیت دعا کردن من که اهسته دعا کنند یا بلند پس بگو بایشان که من نزدیکم بایشان بعلم و احاطه و لطف و رحمت مستجاب میگردانم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا خواند پس باید که بندگان اجابت کنند مرا در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام یا انکه چون من اجابت میکنم در دعا باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من و باید که ایمان اورند بوعدهٔ من در اجابت دعا یا در ایمان خود ثابت باشند شاید که راه راست یابند و برشد و صلاح خود پی برند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امام محمد باقر ع پرسیدند که کدام عبادت بهتر و افضل است حضرت فرمود که هیچ عبادتی بهتر نیست نزد حق تعالی از انکه از او سوال نمایند و از رحمتهای غیر متناهی که نزد اوست طلب نمایند و هیچ کس نزد خدا دشمن تر و بدتر نیست از کسی که تکبر کند از عبادت الهی که دعاست و از عطاها و رحمتهای الهی سوال ننماید و از میسر بن عبد العزیز منقولست که حضرت صادق ع فرمود که ای میسر دعا بکن و مگو که هر چه مقدر شده است خواهد شد بدرستیکه نزد خدا منزلتی هست که بان نمیتوان رسید مگر بدعا و مسئلت و اگر کسی دهان خود را ببندد و دعا نکند و سوال ننماید از خدا چیزی باو نمیدهند پس بطلب تا عطا کند ای میسر هر که



دری را بسیار میکوبد البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که هر که از فضل خدا سوال ننماید فقیر میشود و فرمود که بر شما باد بدعا بدرستیکه شما را قرب بخدا حاصل نمیشود بعبادتی مثل دعا و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خوردی ان حاجت بدرستیکه حاجت کوچک و بزرگ همه بدست خدا است و در حدیث دیگر فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع میفرمود که محبوب ترین اعمال نزد حقتعالی در زمین دعاست و فرمود که حضرت امیر المؤمنین ع دعا بسیار میکردند و بسند معتبر از حضرت رسول صلعم منقولست که دعا حربهٔ مؤمن است برای دفع دشمنان و عمود دین است که بان دین مؤمن برپاست و نور اسمان و زمین است و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان شما و روزی شما را زیاد گرداند گفتند بلی فرمود که دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز بدرستیکه حربهٔ مؤمن دعاست و حضرت امام رضا ع فرمود که دعا از نیزهٔ تیز کارگرتر است و فرمود که دعا رد میکند قضا را هر چند که از اسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد و فرمود که بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی بهمهٔ حاجتهاست و بکرامتهای الهی نمیتوان رسید مگر بدعا و هر دری را که بسیار میکوبند البته بروی او میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که بر تو باد بدعا که شفای جمیع دردهاست و از حضرت امام موسی کاظم ع منقولست که هر بلائی که بر بندهٔ مؤمن نازل گردد خدا او را دعا الهام نماید البته ان بلا زود زایل میشود و هر بلائی که بر مؤمن نازل شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته ان بلا بطول می انجامد پس بر شما باد بدعا و تضرع بسوی خداوند عالمیان و حضرت رسول صلعم فرمود که دوا کنید بیماران خود را بتصدق و دفع کنید انواع بلاها را بدعا و حفظ کنید مالهای خود را بدادن زکوة بدرستی که هیچ مرغی بدام نمی افتد مگر انکه تسبیح خود را ترک نماید و حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که دفع کنید موجهای بلا را از خود بدعا پیش از انکه بلا نازل گردد بحق انخداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از ان بیرون اورده و خلایق را خلق فرموده که بلا بسوی مؤمن تندتر میرود از سیلی که از بالای کوه بپایین اید و از دویدن اسبان تندرو و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمیشود مگر بگناهان ایشان و اگر استقبال کنند بلا را بدعا و تضرع و انابه و توبه بر ایشان نازل نخواهد شد و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد بخدا پناه برند و تضرع نمایند بانیتهای درست و سستی نورزند در عبادت و بندگی و ترک گناهان بکنند البته خدا هر فاسدی را برای ایشان باصلاح می اورد و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده بایشان بر میگرداند و حضرت صادق ع فرمود که سه چیز است که با انها هیچ چیز ضرر نمیکند دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها و استغفار کردن بعد از گناه و شکر کردن در وقت نعمت و در حدیث دیگر فرمود که حق تعالی روزهای

موءمنان اا ازجائی چند مقرر فرموده که کمان نداشته باشند زیراکه بندهٔ هرکاه نداند که روزیش از کجا
میرسد دعا بسیار میکند و در حدیث دیکر فرمود که هرکرا چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم
نمیکردانند هرکرا دعا دادند از اجابت محروم نمی سازند و هرکرا استغفار کرامت کردند و توبه اش را قبول
میفرمایند و هرکرا شکر عطا کردند نعمتش را زیاده میکنند و هرکرا صبر دادند از اجر و ثواب محروم
نمیکردانند * نجم دویم * در توضیح مجملی از شرایط و اداب دعاست بدانکه چون دعا مکالمه و سخن کفتن
شرایط و اداب دعا
و عرض نیاز کردن است بحضرت قاضی الحاجات باید که ادمی معنی دعا را بداند و فهمیده با حضور قلب
دعا کند و لااقل ادابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین که در عجز و ناتوانی مثل اویند رعایت می نماید
همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان که خالق و رزاق و مالک جمیع امور اوست
رعایت کند و ظاهر است که اکر کسی حاجتی بمخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت میکند * اول انکه
بداند که چه میکوید و اکر از روی مستی و بی خبری حرفی کوید بابزرکی و دلش از انچه میکوید خبر
نداشته باشد اکر سیاستش نکنند به سخنش نیز اعتنا نخواهند کرد پس در هنکام مناجات با خداوند خود
باید که دلش خبر داشته باشد از انچه بر زبانش جاری میشود و از روی جد و جهد و اهتمام طلب نماید
و بحاجت خود بی اعتنا نباشد چنانچه از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که حقتعم قبول نمیفرماید دعائی را
که از دل غافل صادر شود و فرمود که چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از ان
غافل باشد و خبر نداشته باشد و لیکن باید که جد و سعی کنید از برای او در دعا و حضرت صادق عم
فرمود که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند و در حدیث دیکر فرمود
که خدا مستجاب نمیکند دعائی را که با دل فراموشکار غافل کنند پس هرکاه دعا کنید دل خود را با خدا
دارید پس یقین کنید که دعای شما مستجابست دویم انکه کسی را که شخصی برای دفع شداید باو پناه میبرد
البته پیوسته ملازمت او میکند و در غیر حال شدت باو پناه میبرد تا در هنکام شدت و بلائی که رو دهد
روی ان داشته باشد که باو پناه برد همچنین باید که در درکاه خالق در حالت نعمت دعا و تضرع کند
و خدا را بسبب وفور نعمت فراموش نکند تا در حال شدتها و سختیها که پناه باو برد حاجت بزودی
براورده شود با انکه هیچ انی نیست که بنده را صد هزار کونه احتیاج در امور دنیا و اخرت بجناب مقدس
ایزدی نباشد چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که کسی که پیش از نزول بلا
پیوسته دعا کند چون بلا نازل شود دعایش مستجابست و ملائکه میکویند که این صدای اشنائیست و
دعای او را از اسمان منع نمیکنند و کسی که پیش از نزول ان بلا دعا کند برای دفع ان بلا خدا ان بلا را
هرکز باو ننماید و در حدیث دیکر فرمود که کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در
هنکام رخا و نعمت دعا بسیار بکند و بر این مضمون احادیث بسیار است * سیم * انکه کسی که بمخلوقی



حاجتی دارد خدمات شایسته برای او میکند که مرضی طبع او باشد و از چیزهائی که او کراهت دارد
اجتناب می نماید تا چون حاجتی از او بخواهد براورده شود همچنین در درکاه خدا هرکه عبادت و بندکی
و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش باجابت نزدیکتر است چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث
فرموده اند که دعای بی عمل صالح از بابت تیرانداختن از کمان بی زه است و از حضرت امیر الموءمنین عم
منقولست که بهترین دعاها انست که صادر شود از سینهٔ پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه و دل پرهیزکار
و در مناجات است سبب نجات و باخلاص در اعمال خلاصی از عقاب حاصل نمیشود پس هرکاه که فزع
و خوف شما بسیار شود پناه بخداوند خود برید و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت صادق
عم عرض نمود که حقتعم میفرماید که دعا کنید تا دعای شما را مستجاب کردانم و ما دعا میکنیم و مستجاب
نمیشود حضرت فرمود که دعای شما برای این مستجاب نمیشود که وفا نمیکنید به پیمانهائی که حقتعم از شما
کرفته است در عمل نمودن باوامر و ترک نمودن مناهی و حقتعم از شما کرفته است در عمل نمودن باوامر
و ترک نمودن مناهی و حقتعم میفرماید که وفا کنید بعهد و پیمان من تا وفا کنم بعهد و پیمان شما و الله که
اکر شما وفا کنید از برای خدا خدا نیز وفا میکند از برای شما و از نوف بکالی منقولست که حضرت امیر
الموءمنین عم فرمود که حقتعم وحی نمود بحضرت عیسی که بکو بکروه بنی اسرائیل که داخل خانهٔ از خانهای
من نشوند مکر با دلهای طاهر و پاک و دیدهای خاشع و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبه و بکو
بایشان که بدانند که از هیچ یک از شما دعائی مستجاب نمیکنم هرکاه مظلمهٔ کسی بظلم در ذمهٔ او باشد و
در ابواب سابقه کذشت حدیثی که هرکه خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند و این
امر بسی ظاهر است که هرچند ادمی را قرب زیاده میشود دعایش بقبول نزدیکتر است چنانچه نزد پادشاهان
ظاهر هرکه قربش بیشتر است حاجتش روا تر است و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هرچند مناسبت میان
فاعل بیشتر میشود قابلیت استفاضه زیاده میشود و مانعی که از فیض هست از طرف قابلست هرچند قابل
کاملتر میشود قابلیت رحمت زیاده میشود و فیض بیشتر فایض میشود * چهارم * از شرایط استجابت
دعا کمال معرفت ان خداوندیست که از او حاجت می طلبد و سابقا مجملی اشاره کردیم که هرکس که
خدا را بقدری از معرفت شناخته و در خور ان معرفت از او فیض میبرد و از خداوند شناختهٔ خود سوال
میکند پس هرقدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال تمامتر می
شناسد تاثیرات ان صفات بان زیاده عاید میکردد و باین معنی اشاره دارد ان حدیث که باسانید بسیار
منقولست که من نزد کمان نیکوی بندهٔ خودم که بمن دارد و هرقدر که کمان او بمن نیکوتر است من با او
نیکوتر معامله می نمایم و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که جماعتی از حضرت امام جعفر
صادق عم سوال نمودند که چه علت دارد که ما دعا میکنیم و دعای ما مستجاب نمیشود حضرت فرمود که زیرا

که شما کسیرا دعا میکنید که او را نمیشناسید و از حضرت صادق عم منقولست که چون دعا کنی کمان کن
که حاجت تو در در خانهٔ توست و در حدیث دیگر فرمود که اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی
که سوال نماید باو عطا کند باید که از همگی مردم مایوس و ناامید باشد و اگر امید از غیر خدا نداشته
باشد پس چون خدا این حالترا از دل او یابد هر چه سوال کند باو عطا فرماید و این معنی در باب سوال
از مخلوقین هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاهیرا بیشتر میداند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر
میداند توقع عطا از او زیاده دارد و پادشاه نیز در خور متوقع و شناسائی او باو عطا میکند و در این باب
سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد * پنجم * از شرایط استجابت مبالغه و الحاح در
دعاست و الحاح نزد مخلوقین باعتبار تنگی حوصله و قلت کرم ایشان بد نماست اما حقتعم دوست میدارد
بسبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سوال مبالغه و الحاح نمایند چنانچه از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که والله که الحاح نمی نماید بندهٔ مومنی بر خدا در حاجت خود مگر اینکه حقتعم مکروه
و دشمن میدارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سوال و از برای خود این را پسندیده و دوست
میدارد که از او سوال نمایند و از آنچه نزد اوست طلب نمایند و حضرت رسول صم فرمود که حقتعم رحم
کند بندهٔ را که طلب نماید از حقتعم حاجتیرا پس الحاح نماید در دعا خواه مستجاب بشود دعای او و خواه
نشود و حضرت جعفر بن محمد الصادق عم فرمود که بنده چون دعا میکند حقتعم پیوسته در مقام بر آوردن
حاجت اوست مادام که استعجال نکند و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم مراد بندگان خود را امید اند در
هنگامی که او را دعا میکنند و لیکن دوست میدارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد او *
ششم * از آداب دعا مخفی گردانیدن دعاست زیرا که کریمان مخفی حاجت را طلبیدن دوست تر میدارند
و دعای پنهان باخلاص نزدیکتر و از ریا دورتر است چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا عم منقولست
که یک دعا مخفی بجا آوردی بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمائی و علانیه بجا آوری اگر حاجت عظیمی
داشته باشد استعانت بدعای مومنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوبست و اگر منظور نا چیز
دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد در مجامع دعا کردن بهتر است و برکات
انفاس مومنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان رحمتهای عامی که بر ایشان نازل میشود
داخل گردانیدن فوز عظیم است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند
البته دعای ایشان مستجابست و اگر چهل نفر بهم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی
بخوانند البته حقتعم دعای ایشانرا مستجاب میکند و اگر چهار نفر نباشند و یکنفر خدا را چهل مرتبه در
حاجتی بخواند البته خداوند عز یز جبار دعایش را مستجاب میگرداند و در حدیث دیگر فرمود که چهار
نفر جمع نمیشوند برای دعا مگر آنکه وقتی که متفرق میشوند دعای ایشان مستجاب شده است و فرمود که



پدر مرا که حاجتی رو میداد زنان و اطفال را جمع می نمود و دعا میکرد و ایشان آمین میگفتند و در حدیث
دیگر فرمود که دعا خواننده و آمین گوینده در ثواب شریکند * هفتم رعایت نمودن اوقاتیست که مظنهٔ
استجابت دعاست زیرا که حقتعم بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل گردانیده است چنانچه از
حضرت صادق منقولست که طلب نمائید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادها و گردیدن سایها یعنی
اول پیشین و نزد آمدن باران و نزد ریختن اول قطرهٔ از خون مومنی که شهید شود بر زمین بدرستیکه
درهای آسمان را در این اوقات میگشایند و در حدیث دیگر فرمود که دعا در چهار محل مستجابست در
نماز وتر و بعد از نماز صبح و بعد از نماز ظهر و بعد از نماز شام و حضرت امیر المومنین عم فرمود که غنیمت
شمارید دعا را در چهار وقت نزد خواندن قران و نزد اذان و نزد آمدن باران و نزد ملاقات کردن دو
صف برای شهادت و از حضرت رسول صم منقولست که بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست
و منقولست که چون حضرت صادق عم ارادهٔ طلب حاجت داشتند نزد زوال شمس طلب می نمودند و چون
این اراده مینمودند اول چیزی تصدق میکردند و خود را ببوی خوشی خوشبو میکردند و بمسجد
میرفتند و حاجت خود را میطلبیدند و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که حقتعم از بندگان خود دوست
میدارد هر بندهٔ را که بسیار دعا کند پس بر شما باد بدعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب و بدرستیکه این
ساعتیست که درهای آسمان گشوده میشود و روزیها قسمت میشود و حاجتهای عظیم بر آورده میشود
و حضرت صادق عم فرمود که در شب ساعتی هست که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را
بخواند البته دعایش مستجابست در هر شبی که باشد و آن بعد از نصف شب است تا بقدر سدس شب
بگذرد و در حدیث دیگر فرمود که سه وقت است که حاجت بنده از خدا محجوب نمیشود بعد از نماز
واجب و نزد آمدن باران و نزد ظاهر شدهٔ معجزهٔ از حجتهای خدا در زمین و حضرت امیر المومنین عم
فرمود که کسی را که بسوی پروردگار خود حاجتی باشد در سه ساعت طلب نماید در ساعتی در روز
جمعه و ساعتی که زوال شمس میشود که در آنوقت بادهای رحمت میوزد و درهای آسمان گشوده میشود
و رحمت الهی نازل میگردد و خروس باواز می آید و یکساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح بدرستی
که در سحر دو ملک ندا میکنند از جانب حقتعم که آیا کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه اش را
قبول کنیم آیا کسی هست که سوال کند و باو عطا کنیم آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهانش را بیامرزیم
آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را بر آوریم پس اجابت نمائید در آن وقت
داعی خدا را و طلب نمائید روزی را در مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب که آن دخیلتر است در روزی از
سفرها کردن برای تجارت و آن ساعتیست که خدا قسمت روزی در میان بندگان خود میفرماید و فرمود
که درهای آسمان را برای شما میگشایند در پنج وقت نزد آمدن باران و نزد جهاد فی سبیل الله

و نزد اذان و نزد خواندن قران و نزد زوال افتاب و نزد طلوع صبح و حضرت صادق عم فرمود که ساعتی که در ان ساعت دعا مستجاب میشود در روز جمعه وقتیست که امام از خطبه فارغ شود تا وقتی که مردم بنماز برخیزند و ساعت دیکر اخر روز جمعه است تا فرو رفتن افتاب و در حدیث دیکر فرمود که ساعت استجابت اول زوالست و از حضرت امام زین العابدین عم منقولست که حضرت فاطمه عم فرمود که از حضرت رسول صم شنیدم که میفرمود که در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در ان ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته باو عطا فرماید کفتم یا رسول الله کدام ساعت است فرمود که وقتی که نصف قرص افتاب فرو رود پس حضرت امام زین العابدین عم فرمود که حضرت فاطمه عم خود میفرمود که برو بر بالندی چون ببینی نصف قرص افتاب غروب کرده مرا اعلام کن که دعا کنم بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که بر تو باد بدعا کردن در وقتی که در سجود باشی که بنده در سجود از جمیع احوال بخدا نزدیک تراست *هشتم* از شرایط و اداب تضرع و زیادتی مذلت و شکستکی است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که هر کاه که شما را رقت بهم رسد دعا کنید که دل را رقت حاصل نمیشود مکر وقتی که از برای خدا خالص کردد و متوجه خدا شود و ان علامت استجابتست در حدیث دیکر فرمود که چون بدن بقشعریره اید و لرزد و چشمانت کریان شود پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو کردیده و هنکام اجابت است و در حدیث دیکر فرمود که اکر از امری خایف باشی یا حاجتی بخدا داشته باشی پس اول خدا را و بزرکی بعظمت یاد کن و براو ثنا کن چنانکه او سزاوار است و صلوات بر محمد و ال محمد بفرست و حاجت خود را طلب و خود را بکریه بدار و سعی کن که کریه کنی اکر چه بقدر سر مکسی باشد بدرستی که پدرم میفرمود که نزدیکترین حالات بنده بخدا در هنکامیست که در سجده باشد و کریان باشد و تضرعاتی که بدست می باشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره انست که اکر هنکام رغبت و رجا باشد کف دست را بسوی اسمان کنی چنانچه دست پیش کسی میداری که چیزی بدستت دهد و اکر حالت خوف و بیم باشد پشت دستها را باسمان میداری یعنی من از اعمال خود نا امید شدم و از کثرت بدی اعمال روی طلب از تو ندارم و در حالت تضرع انکشت سبابهٔ راست بجانب راست و چپ حرکت میدهی که نمیدانم که از اصحاب یمینم یا اصحاب شمال و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران و در هنکام تبتل و انقطاع انکشت سبابهٔ دست چپ را بلند میکنی و پست میکنی مانند کسی که بابرام چیزی از کسی طلبد یا اشاره بانست که نمیدانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی کذاشت و در هنکامی که کریه بسیار شود و اسباب و علامت اجابت ظاهر کردد دستها را از جانب سر خود بلند میکنی یا از پیش روی خود پیش میبری که کویا حاجتم را داده اند و دست فراز میکنم که بکیرم ای عزیز ببین که حق تعم با ان مرتبهٔ جلال و عظمت و استغنا و بی نیازی باکدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده و ایشان را رخصت چه



کستاخیها داده و بان رفعت شان خود را چه نزدیک کردانیده و باین وسایل بندکانرا باشنایی خود خوانده و بندکان با نهایت احتیاج و پستی چه مستغنیانه باپروردکار خود سلوک مینمایند و روا از چنین خداوند کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکاران و بدکاران کشیده رو میکردانند و رو بعاجزان و لئیمان ممکنات میبرند و از رحمتهای خدا خود را محروم میکردانند *نهم* بدانکه کسی را که حاجتی بدرکاه بزرکی شد اول پساولان و دربانان ان درکاه را از خود خوشنود میکرداند که دخول بمجلس پادشاه او را باسانی حاصل شود و حاجتش زودتر براورده شود و دربانان درکاه مالک الملوک فقرا و مساکینند باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکند تا حاجتش زودتر براورده شود چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که هر کاه احدی از شما بیمار شود طبیب را میطلبید و باو چیزی میدهد و اکر حاجتی بپادشاهی دارد رشوه بدربانان میدهد پس اکر حاجتی بخدا داشته باشد باید تصدقی بکند خواه کم و خواه بسیار *دهم* انکه اکر کسی حاجتی دارد کاه هست که در درکاه کریمان حاجت دیکرانرا وسیلهٔ حاجت خود میکند باینکه باول حاجت دیکرانرا مقدم میدارد که ان کریم را خوش اید که او اهتمام بشان دیکران زیاده از خود دارد و این معنی موجب زیادتی روائی حاجت اوست با انکه ان حاجتی که خود دارد برای دیکران میطلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود انحاجت را برای دیکران می طلبد پس ان حاجت را برای او نیز بروجه اکمل روا کند با انکه در هنکام حاجت خواستن دیکرانرا با خود شریک میکند و این معنی نیز خوش ایندهٔ طبع کریمانست که ادمی همین در فکر خود نباشد و دیکرانرا در وقتی که احسانی باو میرسد فراموش نکند چنانچه حقتعم در سورهٔ فاتحه چنین تعلیم بندکان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت دیکرانرا با خود شریک کنند و حضرت رسول صم فرمود که چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نکرداند که دعا باستجابت نزدیکتر میشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که چهل مومن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند پس از برای خود دعا کند دعایش مستجاب میکردد و از حضرت رسول صم منقولست که هیچ دعایی زودتر مستجاب نمیشود از دعای غایبی از برای غایبی و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که نزدیکترین دعاها باجابت دعای مومنیست که از برای برادر مومن خود کند غایبانه پس ملکی موکلست بدعای او که میکوید امین و از برای تو خدا دو برابر انچه از برای برادر خود دعا کردی عطا میفرماید و حضرت صادق عم فرمود که دعا از برای برادر مومن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی میشود و بلاها را دفع میکند و از حضرت رسول صم منقولست که هر مومنی که از برای مومنین و مومنات دعا کند خدا بعدد هر مومنی که کذشته است و خواهد امد از اول تا اخر دنیا بمثل انچه برای ایشان دعا کرده است باو بر میکرداند و بدرستیکه بندهٔ را در قیامت امر کنند که بجهنم برند پس ملائکه او را کشند در انحال مومنان

و موءمنات کویند که پروردکارا این بنده در دنیا برای ما دعا میکرد مارا شفاعت ده درحق او پس خدا
ایشانرا شفیع او کند و بشفاعت ایشان نجات یابد واز ابراهیم بن هاشم منقولست کفت که عبد الله بن جندبرا
در عرفات دیدم که هیچکس وقوفرا از او بهتر بجانیاورد پیوسته دست باسمان بلند کرده بود و اب
دیده برد و طرف رویش جاری بود بحدی که بر زمین میریخت چون مردم از وقوف فارغ شدند و
بر کشتند باو کفتم که هرکز وقوفی بخوبی وقوف تو ندیده ام کفت والله که دعا نکردم مکر از برای برادران
موءمن خود زیراکه از حضرت امام موسی کاظم عم شنیدم که میفرمود که هرکه برای برادر موءمن خود دعا
کند در غیبت از عرش او را ندا کنند که از برای تو باد صد هزار برابر انچه از برای او دعا کردی و
نخواستم که صد هزار برابر محقق مضمونرا ترک کنم برای یکی که ندانم که مستجاب میشود یا نه واز حضرت علی
بن الحسین عم منقولست که هرکاه ملائکه میشنوند که موءمنی برای برادر موءمن خود دعا میکند غایبانه
یا او را به نیکی یاد میکند باو میکویند که نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود دعای خیر از برای
او میکنی و او از تو غایبست و او را بنیکی یاد میکنی حقتعم بتو عطا فرموده دو برابر انچه از برای او دعا
کردی و بر تو ثنا کفته دو برابر انچه تو بر برادر خود ثنا کفتی و تراست فضل و زیادتی براو و اکر بشنوند
که برادر موءمن خود را ببدی یاد میکند و براو نفرین میکند باو میکویند که بد برادری هستی برای
برادر خود باز ایست از بدکویی و نفرین او ای انکسی که خدا کناهان و عیبهای ترا پوشیده است و
بدانکه خداوند خود را به از تو میشناسد و از حضرت صادق عم منقولست که چون ظلمی بر کسی واقع
شود و او نفرین کند بر کسی که براو ظلم کرده است حق سبحانه وتعم میفرماید که شخصی دیکر هست که کمان
میکند که تو براو ظلم کردهٔ و ترا نفرین میکند اکر میخواهی نفرین ترا و او را هردو مستجاب کردانم و اکر
میخواهی هردو را تاخیر کنم تا عفو و رحمت من هردو را فرا کیرد * یازدهم * از جملهٔ اداب دعا انست که
خدا را پیش از طلبیدن حاجت ببزرکواری و عظمت و جود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود
و بر دیکران یاد کند و او را بران نعمتها شکر کند چنانچه اکر کسی نزد بزرکی میرود که مطلبی عرض کند از
اداب نیست که ابتدا شروع بمطلب کند بلکه اداب انست که پیش از مطلب او را ستایش در خور بزرکواری
او بکند و حقتعم در سورهٔ کریمهٔ حمد این ادابرا تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت حمد و ثنا فرموده
و خود را برحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده و بعد ازان عبادت را بوسیلهٔ
امام الحاجه عرض کرده زیراکه حاجت طلبانرا از مقانی در خود توانایی خود کذرانیدن مناسبست و بعد
ازان طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعدهٔ الهی
موجب مزید نعمتست و حسن طلبیست که تو خداوندی که پیوسته احسان کردهٔ اکر اکنون نیز احسان نمایی
بعید نیست و نعمتهای خدا را بر دیکران یاد کردن نیز حسن طلبیست که چون بهمه عالم احسان کردهٔ



سزاوار است که بمن نیز احسان کنی چنانچه شخصی نزد بزرکی میرود و قصیدهٔ یا نثری را برای میخواند و
کرمهای او یاد میکند که براو نیز کرم کند و لهذا وارد شده است که بهترین دعاها الحمد لله است و ایضا
چون کناهان ادمی موجب محرومی از خیرات و سعاداتست پس از دعا استغفار از کناهان باید کرد تا موجب
رفع موانع شود و بحمد و ثنا او را قربی بجناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش بزودی براورده
شود و براین مضامین احادیث بسیار است چنانچه منقولست که مفضل بخدمت حضرت صادق عم عرض
نمود که دعای جامعی تعلیم من فرما حضرت فرمود که حمد الهی بکن که چون حمد الهی کردی هرکه نماز
میکند برای تو دعا میکند میکوید سمع الله لمن حمده یعنی خدا مستجاب کرد دعای حمد کنندکان خود را و
در حدیث دیکر فرمود که هرکاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سوال نماید از حاجتهای
دنیا و اخرت باید که ابتدا کند بثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و ال محمد بعد از ان حاجت
خود را طلبد و در حدیث دیکر فرمود که اول خدارا بصفات کمال مدح کن پس ثنا بکو او را بر نعمتها
و شکر کن پس اقرار بکناه بکن بعد ازان سوال کن والله که هیچ بندهٔ از کناه بدر نمی اید مکر باقرار بکناهان
و در حدیث دیکر فرمود که هرکاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردکار خود بکویید بدرستیکه
کسی که حاجتی از پادشاهی طلب مینماید از برای او مهیا میکند از ستایش بهترین سخنانی که بران
قدرت دارد که او را بان سخن بستاید و فرمود که بدرستیکه شخصی داخل مسجد حضرت رسول صم
شد دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سوال کرد حضرت فرمود که این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود
و دیکری امد و دو رکعت نماز کذارد و بعد از ان خدا را ثنا کفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد حضرت
فرمود که حاجت خود را طلب که خدا عطا میفرماید از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و ال محمد است
زیراکه اکر کسی حاجتی بدرکاه پادشاهی دارد مناسب اینست که تحفهٔ برای مقربان ان پادشاه بفرستد
تا ایشان شفیع او باشند و اکر ایشان هم شفاعت نکنند چون ان پادشاه مطلع میشود که بایشان تحفهٔ داده
و مقربان او را نوازش فرموده او را خوش می اید و حاجتش روا میکند و ایضا کسی که محبوب
بزرکواریست نزد ان بزرکوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هرچند محتاج ان طلب نباشد
ان محبوب ان بزرکوار را خوش می اید که محبوب او را ستایش میکند و باین اسباب صلوات موجب قبولی
دعا میکردد و نکتهٔ لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری کذشت و تفصیل این سخن را در
شرح صحیفه کامله بیان کرده ایم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دعا محجوبست از اسمان
و مستجاب نمیشود تا صلوات بر محمد وال محمد نفرستند و در حدیث دیکر فرمود که هرکه دعا کند و پیغمبررا
یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بال میزند چون صلوات فرستاد بالا میرود و در حدیث دیکر فرمود
که هرکرا بخدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد و بعد از ان حاجت خود را طلبد

پس دعای خود را ختم کند بصلوات بر محمد و ال محمد بدرستیکه خدا اکرم تر است از اینکه دو طرف
دعا را قبول فرماید و میان را رد کند زیرا که صلوات بر محمد و ال او البته مقبولست و رد نمیشود و فرمود
که چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید که هرکه یک صلوات بر انحضرت بفرستد حق
تعم بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه و هیچ خلقی نماند مکر انکه بر او صلوات فرستند
بسبب صلوات خدا و ملائکه بر او پس کسی که بچنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافلست و خدا و
رسول صم و اهل بیت ع از او بیزارند و حضرت رسول فرمود که صلوات بر من و اهل بیت من نفاق را
زایل میکرداند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه صد مرتبه بکوید* یا رب صل علی
محمد و ال محمد* صد حاجت او بر اورده شود که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد و بروایت دیکر
فرمود که هیچ عملی در میزان اعمال سنکین تر از صلوات بر محمد و ال محمد نیست و بدرستیکه شخصی
را در قیامت اعمالش را بمیزان میکذارند سبک می اید حضرت رسول صم صلوات بر خود را در میزان
او میکذارد سنکین میشود و بر اعمال بدش زیادتی میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق
بصباح بن سبابه فرمود که میخواهی ترا چیزی تعلیم نمایم که خدا بسبب ان روی ترا از اتش جهنم نکاه دارد
کفت بلی فرمود که بعد از صبح صد مرتبه بکو* اللهم صل علی محمد و ال محمد* تا خدا روی ترا از
کرمی اتش جهنم نکاهدارد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه در روز جمعه صد
مرتبه بر من صلوات بفرستد حقتعم شصت حاجت او را بر اورد سی حاجت دنیا و سی حاجت اخرت و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون شب جمعه میشود نازل میشوند از اسمان ملائکه بعدد
ذرات هوا یا بعدد مورچکان و قلمهای طلا و لوحهای نقره در دست دارند و نمینویسند تا روز شنبه
عملی را بغیر از صلوات بر محمد و ال محمد پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید و فرموده که
سنت موکد است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای
دیکر صد مرتبه و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد
و ال محمد و بسند دیکر منقولست که هرکه بعد از عصر در روز جمعه بکوید* اللهم صل علی محمد و ال
محمد الاوصیاء المرضیین بافضل صلواتک و بارک علیهم بافضل برکاتک والسلام علیه و علیهم و رحمة الله
و برکاته حقتعم صد هزار حسنه در نامهٔ عملش ثبت نماید و صد هزار کناهش را محو فرماید و صد هزار
حاجتش را بر اورد و صد هزار درجه برای او بلند کند و روایت دیکر انست که اکر هفت مرتبه بخواند
خدا بعدد هر بندهٔ حسنهٔ باو عطا فرماید و عملش در ان روز مقبول کردد چون در قیامت مبعوث شود
در میان دو چشمش نوری ساطع باشد و در بعضی احادیث این زیادتی هست که و السلام علیه
و علیهم و علی ارواحهم و اجسادهم و رحمة الله و برکاته* و هر یک را که بخوانند خوبست و حضرت



امام رضا ع فرمود که هرکه قادر نباشد بر چیزی که کفارهٔ کناهان خود را بدهد صلوات بر محمد وال محمد
بسیار بفرستد که کناهانش را در هم میشکند و حضرت امام علی نقی عم فرمود که حقتعم ابراهیم را خلیل
خود کرد برای انکه صلوات بر محمد وال محمد بسیار میفرستاد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه باین نحو صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد که* صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه
و رسله و جمیع خلقه علی محمد و ال محمد و السلام علیه و علیهم و رحمة الله و برکاته* از کناهان پاک
شود مانند روزی که از مادر متولد بوده است و از حضرت امام محمد باقر عم بسندهای معتبر منقولست
که چون عطسه کنید بکویید* الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و اهل بیته بسند معتبر دیکر
منقولست که کسی که صدای عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش
بفرستد هرکز بدرد دندان و درد چشم مبتلا نشود و بسندهای بسیار از حضرت رسول منقولست که
فرمود که هرکه صلوات فرستد بر من و بر ال من صلوات نفرستد بوی بهشت را نشنود با انکه بوی بهشت از
پانصد ساله راه شنیده میشود و بسند معتبر از انحضرت منقولست که بحضرت امیر المومنین عم فرمود که
بشارت میدهم ترا که جبرئیل مرا خبر داد که کسی که از امت من صلوات بر من بفرستد و بعد از ان بر ال من
بفرستد درهای اسمان برای او کشوده میشود و ملائکه هفتاد صلوات بر او میفرستند و اکر کناهکار باشد
کناهانش میریزد چنانچه برک از درختان میریزد و حق تعم میفرماید که لبیک ای بندهٔ من و سعدیک
ترا اجابت کردم و مدد و اعانت تو می نمایم و بملائکه میفرماید که ای ملائکهٔ من شما هفتاد صلوات بر او
فرستادید من هفتصد صلوات بر او میفرستم و اکر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد
میان صلوات او و اسمان هفتاد حجاب بهم رسد و حق تعم فرماید که* لا لبیک و لا سعدیک* اجابت
تو نمی کنم و ترا مدد و اعانت نمینمایم ای ملائکهٔ من دعای او را بالا میاورید مکر انکه به پیغمبر من عترت
او را ملحق کرداند پس دعای او پیوسته در حجابست تا ملحق کرداند بمن اهل بیت مرا و ظاهر احادیث
معتبره انست که هر وقت که نام مبارک انحضرت مذکور شود صلوات بر او وال اطهار فرستادن واجب است
و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که
کناهانش امرزیده شود پس او دور است از رحمت الهی و در حدیث دیکر فرمود که بخیل و بدترین
بخیلان کسیست که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد و در حدیث دیکر فرمود که هرکه صلوات
مرا فراموش کند راه بهشت را کم کرده است و بسند معتبر از مالک جهنی منقولست که کفت من کلی بدست
حضرت امام جعفر صادق عم دادم حضرت کرفتند بو کردند و بر دیدهای خود کذاشتند بعد از ان فرمودند
که هرکه کلی بکیرد و بو کند و بر چشمانش کذارد و بکوید* اللهم صل علی محمد و ال محمد* هنوز
ان کل را بر زمین نکذاشته خدا او را بیامرزد* نجم سیم* در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعا

نجم سیم در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعا

بدانکه چون حق سبحانه و تعم وعده فرموده که دعای بندکان خودرا مستجاب کرداند البته خلف در وعدهٔ الهی نمی باشد پس اینکه بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمیشود بچند وجه جواب میتوان کفت
* اول انکه چون حق تعم حکیم علیم است کارهای او البته منوط بحکمت و مصلحت می باشد پس وعدهٔ که فرموده مشروط بحکمت است یعنی اکر مصلحت شما باشد مستجاب میکنم چنانچه اکر کریمی کوید که هر که از من چیزی میطلبد عطا میکنم و شخصی بیاید و کوید افعی کشندهٔ بدست من بده یا زهر قاتلی را بده که بخورم و ان سایل ضرر انها را نداند و دادن با و موجب هلاک او کردد البته عطا نکردن در چنین حالی بکرم انسب است بلکه عطا کردن جور است و ظاهر است که اکثر ارزوهای خلایق موجب ضرر ایشان است و نمی دانند و از روی جهالت سوال می نمایند و حضرت امام زین العابدین عم در دعای طلب حاجات صحیفهٔ کامله باین معنی اشاره فرموده که ای خداوندی که متبدل نمیسازد حکمت اورا وسیلها اکر کسی کوید که هرکاه چنین باشد دعا چه فایده دارد زیرا که هر چه صلاح بندکان درانست البته حق تعم بعمل می اورد جواب میکوییم که ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای ان نباشد و مصلحت مشروط بدعا باشد پس امور بر سه قسم است بعضی ان است که بدون دعا مصلحت در عطای ان هست اثر ابدون دعا کرامت میفرماید و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن ان نیست انرا مطلقا منع میفرماید و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای ان هست و بی دعا مصلحت نیست چنین امری عطایش موقوف بدعاست و چون ادمی تمیز میان این امور بعقل خود خوب داند دعا بکند و اکر حاصل نشود عطایش موقوف بدعاست و اکر حاصل نشود از دعاها مایوس نشود و بداند که البته صلاح او در این چیز نبوده که حق تعم دعایش را مستجاب نکرده با انکه اصل دعا کردن عبادتیست بهترین عبادتها موجب قرب میشود چنانچه حضرت صادق عم فرمود که دعا کن و مکو که انچه مقدر شده است خواهد شد بدرستی که دعا عبادتست و تفصیل این کلام بعد از این مذکور خواهد شد * وجه دویم انست که هر چیز را شرطی چند میباشد و مانعی چند میباشد که تا ان شرایط بعمل نیاید و ان موانع برطرف نشود ثمره بران فعل مترتب نمیشود مثل انکه حقتعم فرموده که نماز کنید تا شمارا بیامرزم نماز را شرایط هست که اکر بدون ان شرایط بعمل اورد مقبول نیست پس اکر کسی نماز بی وضو بکند نماز نکرده است و مستحق امرزش نیست و هم چنین مانعی چند از تاثیر میدارد چنانچه فرموده اند که نماز موجب قرب است اکر کسی نماز کند و جمیع قبایح را بجا اورد تاثیر ان قبایح که موجب بعد و حرمانست مانع است از تاثیر نماز در قرب و هم چنین اکر طبیبی کوید که ریوند مسهلست یعنی با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد بجا نیاورند اسهال میکند پس اکر ریوند را بدون سحق که یکی از شرایط عمل اوست یا با یکمثقال تریاک که منافی عمل اوست بخورد و عمل نکند کفتهٔ طبیب خطا نشده خواهد بود هم چنین دعا را شرایط هست



چنانچه سابقا دانستی و از تضرع و زاری و اهتمام و خداشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم حمد و ثنا و صلوات و غیر انها از شرایط و رفع موانعی که کذشت پس بهر یک از اینها که اخلال کند دعایش مستجاب نشود منافات با وعدهٔ الهی ندارد و چون اینمعنی در ضمن احادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد بوضوح پیوسته بهمین اکتفا مینماییم * وجه سیم * انست که کاه هست که حقتعم دعایی را مستجاب میفرماید و مصلحت در تاخیر ان میداند یا برای اینکه در اینوقت با وضرر میرساند یا میخواهد که او دعا کند و درجات او را در مراتب قرب زیاده کرداند و اکر بزودی حاجت او را براورد ترک دعا میکند و بان درجات عالیه فایز نمیکردد و بسا باشد که حاجت مومنی را مستجاب کردانند و بعد از چندین سال باو بدهند چنانچه منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند که ایا میشود که دعای کسی مستجاب شود و در رسانیدن باو تاخیر شود فرمود که بلی تا بیست سال و در حدیث دیکر فرمود که از وقتی که موسی و هرون بر فرعون و قومش نفرین کردند و حقتعم فرمود که دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال کذشت و بسند صحیح منقولست که ابن ابی نصر بخدمت حضرت امام رضا عم عرض نمود که چندین سالست که از خدا حاجتی سوال میکنم و روا نمیشود و از دیر شدن این حاجت در دلم چیزی بهم رسیده حضرت فرمود که ای احمد زینهار که شیطان را بر خود راه مده که ترا از رحمت خدا ناامید کرداند بدرستی که حضرت امام محمد باقر عم میفرمود که بدرستی که مومن از حقتعالی حاجتی سوال می نماید و خدا تاخیر می نماید استجابت انرا برای اینکه دوست میدارد شنیدن اواز دعا و ناله و زاری او را پس حضرت امام رضا عم فرمود که والله که انچه خدا تاخیر میکند و از مومنان منع میفرماید در دنیا و اخرت بایشان میدهد بهتر است از برای ایشان از انچه در دنیا بایشان میدهد بدرستیکه حضرت امام محمد باقر عم میفرمود که سزاوار نیست که دعای مومن در هنکام نعمت و رخا مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا و چنین نباشد که همین که باو عطا کنند سست شود و دعا را کم کند پس باید که مومن را هرکز از دعا ملال حاصل نشود بدرستیکه دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست و بر تو باد بصبر کردن بر بلاها و تنکیها و طلب حلال نمودن و صله رحم کردن و زینهار که بپرهیز از عداوت نمودن و معارضه کردن با مردم بدرستیکه ما اهل بیت صله میکنیم با کسی که از ما قطع میکند و احسان میکنیم با کسی که با ما بدی میکند پس والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده مینماییم و بدانکه صاحب نعمت در دنیا اکر سوال کنند و باو عطا کنند دیکر چیزی غیر او سوال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد و چون نعمت الهی بر مسلمان بسیار شد او را خطر عظیم هست بجهت حقوقی که از خدا براو واجب میشود و بیم ان هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او کردد بکو ببین که اکر سخنی بکویم اعتماد بر کفتهٔ من خواهی کرد کفتم فدای تو کردم اکر بفرمودهٔ تو اعتماد نکنم

بکفتهٔ که اعتماد خواهم کرد و حال انکه تو حجت خدائی بر خلق فرمود که پس اعتماد بفرمودهٔ خدا بیشتر
داشته باش بدرستیکه خدا بتو وعدهٔ کرده اباخدا نفرموده است که چون بندکان از تو سوال نمایند از حال
من بکو که من با یشان نزدیکم مستجاب میکنم دعای دعاکنندهٔ که مرا بخواند و میفرماید که نا امید مشوید از
رحمت الهی و میفرماید که خدا وعده میکند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار پس باید که
اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیکران و در خاطر خود راه مدهید بغیر از کمان نیك بخداوند
خود تا کناهان شما امرزیده شود و از حضرت صادق عم منقولست که بسیار است که حقتعم دعای شخصی
را مستجاب میفرماید و تاخیر مینماید تا مدتی تا او زیاده دعا کند و در حدیث دیکر فرمود که کاه هست که
بنده دعا میکند پس حقتعم میفرماید بدو ملك که موکلند باو که من حاجت او را مستجاب کردانم ولیکن
الحال باو مدهید تا او دعا کند که من دوست میدارم که او از او را بشنوم و کاه هست که بندهٔ دعا میکند
پس حقتعم میفرماید که زود حاجتش را بدهید که من صدای او را دشمن میدارم و در حدیث دیکر
فرمود که پیوسته مومن باخیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت حقتعم است مادام که استعجال نکند که
نا امید شود و ترك دعا کند راوی کفت که چکونه استعجال کند فرمود که استعجال انست که کوید که اینقدر
مدت دعا کردم و اجابت را نمیبینم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که روزی حضرت ابراهیم
خلیل الرحمن در کوه بیت المقدس میکشت که چراکاهی برای کوسفندان خود پیدا کند ناکاه صدای
شخصی بکوشش رسید از پی صدا رفت دید شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شبر است
چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که ای بندهٔ خدا از برای کی نماز میکنی کفت از برای خدای
اسمان حضرت ابراهیم عم پرسید که ایا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است کفت نه پرسید که خوراك
تو از کجا بدست می اید کفت در تابستان میوهٔ این درخت را جمع میکنم و در زمستان بان معاش میکنم
فرمود که منزلت در کجاست اشاره بکوهی کرد که در برابر بود حضرت ابراهیم فرمود که مرا با خود نمیبری که
امشب با تو بسر بریم کفت در میان راه اب عظیمی هست که نمیتوان کذشت حضرت فرمود که تو چکونه
عبور مینمائی کفت بر روی اب راه میروم حضرت فرمود که مرا با خود ببر شاید که خدا بمن هم این کرامت
بفرماید که بر روی اب راه روم چنانکه بتو کرامت فرموده پس عابد دست حضرت را کرفت و باهم رفتند
چون باب رسیدند هردو بر روی اب روان شدند و کذشتند چون بخوانهٔ عابد رسیدند حضرت
ابراهیم فرمود که کدام روز عظیمتر است عابد کفت که روز جزا که مظالم بندکان را از یکدیکر میکیرند
حضرت فرمود بیا که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر ان روز ایمن کرداند عابد کفت که دعای
مرا چه میکنی والله که سه سالست که برای مطلبی دعا میکنم و هنوز مستجاب نشده است حضرت ابراهیم
فرمود میخواهی که ترا خبر دهم که برای چه دعای ترا حبس کرده اند کفت بلی فرمود که حقتعم چون بندهٔ را



دوست میدارد دعای او را حبس مینماید و زود بر نمی اورد تا او را بسیار مناجات کند و از جناب
مقدس او سوال نماید و تضرع کند چون بندهٔ را دشمن میدارد دعایش را زود مستجاب میکند یا نا امیدی
در دل او می افکند که دیکر دعا نکند بعد از ان فرمود که حاجت تو چه چیز بود کفت روزی کلهٔ کوسفندی
بر من کذشت و پسری نیکو روئی با ان کله بود ان پسر کیسوی مشك بوئی داشت پرسیدم که این
کوسفندان از کیست کفت از ابراهیم خلیل الرحمن پس دعا کردم که خداوندا اکر تورا در زمین خلیلی
و دوستی هست بمن بنما ابراهیم فرمود که خدا دعای ترا مستجاب کردانید منم ابراهیم دوست خداوند رحمن
پس حضرت باو معانقه فرمودند چون حضرت پیغمبر صم مبعوث شدند مصافحه مقرر شد * وجه چهارم
* انست که حق سبحانه و تعم بعضی از بندکان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در ان نباشد اضعاف
مضاعفهٔ ان حاجت را در دنیا و اخرت بایشان کرامت میفرماید پس دعای ایشان را رد نفرموده و حاجت
ایشان را بر وجه اکمل روا کرده است چنانچه اکر کسی از پادشاه فلسی طلب نماید و ان پادشاه در عوض
جواهری باو عطا کند که صد هزار تومان قیمت ان باشد هیچ عاقل نمیکوید که حاجت او را رد کرده است
بلکه او را مدح میکند که اضعاف انچه ان سایل طلبیده باو عطا فرموده پس در درکاه پادشاه پادشاهان
این کدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه را منظور نظر خود میکردانند و از حقتعم سوال می نمایند
و ان کریم علی الاطلاق نعمتهای بی انتها و رحمتهای بی عد و احصا در برابر عطا میفرماید و قدر انها را
نمیدانند و از عدم حصول ان مطالب خسیس شکایت می نمایند اما انچه در اخرت بایشان کرامت میفرماید
درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است که نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصهٔ نیستی و فنا
کردانیده چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بدرستیکه کاه هست که بنده در حاجتی
خدا را میخواند و حقتعم میفرماید که اجابت دعای او را تاخیر کنید که من مشتاق اواز و دعای اویم پس
چون روز قیامت میشود حقتعم میفرماید که ای بندهٔ من مرا خواندی در دنیا و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان
ثواب را بعوض برای تو مقرر ساخته ام و در فلان حاجت دیکر مرا خواندی و اجابت ترا تاخیر کردم و فلان
ثواب عظیم را بعوض بتو دادم پس ان مومن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید ارزو کند که
کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمیشد و اما انچه در دنیا عطا میفرماید مراتب قرب و کمالات
نامتناهیست که لازم دعاست ای عزیز بدانکه حق سبحانه و تعم بندکان نادان را بنوعی از روی
غایت لطف و مهربانی باطبع جهول ایشان مدارا می نماید و بدام و دانهٔ خواهشهای طبع سرکش ایشان
از روی حکمت ایشانرا بساحت کبریای خود میکشاند چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار
کند اکر اول باو کوید که بیا من ترا بر سر دست خود میکیرم و شهباز اوج عزتت میکردانم هیچ فایدهٔ در
تسخیر ان نمیکند بلکه اول انرا طعمه و دانه اشنای دام خود میکرداند و چون قابل شد بر روی دست

خویشش جامید هد و هر جایش که میفرستد بزودی بر میکردد و اکر پدر مهربان طفلی را خواهد که
بمکتب علوم و حقایق فرستد اکر صد هزار دلیل و برهان برای او بکوید فایده نمیکند بلکه اول او را
بجوز و مویز و وعدهٔ قبای رنکین و عبای زرین بمکتب اشنا میکند و چون لذت فهم حقایق و حکمتها
را یافت بسیاستهای عظیم او را از ان شغل باز نمیتوان داشت هم چنین این حیوانات عدیم الشعور و طفل
طبعان مغرور چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهرهٔ بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل
و حشم و سایر لذات جسمانی نیافته اند حکیم مطلق و کریم لایزال بانهایت رتبهٔ عظمت و استغنا و جلال
ایشانرا بدرکاه خود خوانده که هر چه خواهید از من بطلبید و نمک اش خود را از من بخواهید و سبزی
طعام را از من بطلبید تا انکه از این راه رو بدرکاه او اورند و از بسیاری دعا و توسل و مناجات بانهایت
بیکانکی بمرتبهٔ اشنایی و قرب فایز کردند و لذت مناجات او را بیابند و از خلق رو برتافته در جمیع امور
رو باو داشته باشند زهی کرم بی انتها که بدام و دانهٔ نمک و سبزی بساحت قرب خود میرساند و بوسیلهٔ
خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی میکرداند وان جاهل نادان شبهه میکند یاد لکیر است که حاجتم
بر اورده نشده است * ان الانسان لربه لکفور * مکر نمیدانی که اصل دعا کردن عبادتست و در این ضمن
بندکی خدا کردهٔ و با ملک الموت مناجات کردهٔ و ثوابهای اخرت تحصیل نمودهٔ و پا بر بساط قرب خداوند
جبار کذاشتهٔ و خداوند عالم را انیس و همراز خود کردانیدهٔ و بسمع یقین و ایمان لبیکها از عرش رفعت
شنیدهٔ و اکر معنی مناجات و لذت انرا بفهمی و رازهانی را بکوش دل بشنوی و دلداری و بنده
نوازیهای ان محبوب حقیقی را در هنکام تضرع و دعا دراک نمایی حاجتها و ارزوهای خود را بلکه
خود را کم خواهی کرد اکر رخصت دخول پادشاهان عاجز دنیا بیابی و کوشهٔ چشم التفاتی از ایشان ببینی
تمام حاجتهای خود را فراموش میکنی هیهات هیهات جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب
رب الارباب بمشافهه رخصت مکالمه و عرض حاجت داده اند و کلیدهای خزاین رحمت را بز بانش
سپرده اند و متکفل امور و مصالح او کردیده اند و حضرت رب العزة میفرماید که تو دعا بکن و خیر خود را
بمن بکذار و او سرکشی میکند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر انجناب کستاخی میکند و تحکم
می نماید اکر غفلت عقلها را بر ایشان نکرده بود بایست که کسی که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت
عزت میفرماید که حاجت او را بر میاورید که من او از او را دوست میدارم و مشتاق نالهٔ او یم در ناکامی
حاجت بر نیامدن از شوق بکام دل بمیرد و دیکر دست جانش دامان خواهشی نکیرد چون سخن نازک
شد و عبارت نارساست و مطلب وسیع است سخن مختصر کرده ختم میکنم این مبحث را بذکر جماعتی که
دعای ایشان مستجاب است و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که سه کسند که دعای ایشان مستجابست کسی که بحج بیت الله الحرام رود دعایش مستجابست



پس نیک باحوال باز ماند کانش برسید تا در حق شما دعا کند و کسیکه بجهاد فی سبیل الله رود نیکو خلافت
کنید در اهل ایشان و کسی که بیمار باشد دعایش مستجابست پس او را بخشم میاورید و دلتنک
مکردانید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پنج دعاست که از پروردکار عالم محجوب نمیکردد
دعای امام عادل و دعای مظلوم حقتعم باو میفرماید که البته از برای تو انتقام میکشم اکر چه بعد از مدتی
باشد و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش و دعای پدر صالح از برای فرزندش و دعای
مومن از برای برادر مومن خود غایبانه حقتعم میفرماید که ترا دو برابر او کرامت کردم و از حضرت
رسول صلعم منقولست که بپرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها میکذرانند تا انکه حقتعم
بسوی ان نظر میفرماید و میکوید که بلند کنید دعای او را که من مستجاب میکنم و بپرهیزید از نفرین
پدر که از شمشیر تند تند تر است و در حدیث دیکر فرمود که چهار کس اند که دعای ایشان رد نمیشود
تا انکه درهای اسمان برای ایشان کشوده میشود و دعای ایشان بعرش میرسد دعای پدر از برای
فرزند و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای کسیکه بعمره رفته باشد تا بر کردد و دعای روزه دار تا افطار
نماید و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که شش دعاست که از حقتعم محجوب نمیکردد دعای پدر
برای فرزند اکر باو نیکی کند و نفرین پدر بر فرزند اکر عاق او کردد و نفرین مظلوم بر ظالم و دعای
مظلوم برای کسی که او را یاری کند حق او را از ظالم بکیرد و دعای مومنی که در حق برادر مومنی
دعا کند که با او مواسات کند و احسان کرده باشد برای خوشنودی اهل بیت رسول عم و نفرینی که مومن
بر کسی کند که محتاج باو شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان باو داشته باشد و
نکند بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که پنج کسند که دعای ایشان مستجاب نیست مردی که
حقتعم طلاق زنش را بدست او کذاشته و ان زن او را ازار میکند و دارد مالی که مهر او را بدهد و
او را رها کند نمیکند و بر او نفرین میکند و شخصی که غلامش سه مرتبه بکریزد و او را نفروشد و بر او
نفرین کند با چون بار دیکر بکریزد دعا کند که خدا او بر کرداند و شخصی که در زیر دیوار خم شدهٔ
شکستهٔ کذرد و دعا کند که بر سرش نیاید و شخصی که مال بکسی قرض بدهد و کواه نکیرد و دعا کند
که خدا مالش را باو برساند و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد و در خانهٔ خود بنشیند
و طلب نکند و کوید که خدایا مرا روزی بده * یا باذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده و ولد ولده و یحفظه
فی دویرته و الدور حوله ما دام فیهم ای ابوذر بدرستیکه حقتعم اصلاح میکند بسبب صلاح و نیکی
بنده فرزندانش را و فرزندان فرزندانش را و حرمت او را رعایت میفرماید که در اهل خانهای او
و در خانهای همسایکان او مادام که در میان ایشان است که بلاها را از ایشان رفع می نماید و عذاب
خود را بر ایشان نازل نمیکرداند مفاد این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندکی است

که کسی که بندهٔ شایستهٔ خدا است خدا ببرکت او فرزندانش را هم بصلاح و نیکی میدارد که نام
خیرش در دنیا و اخرت باقی بماند و ثمرهٔ نیکی ایشان باو عاید گردد و ببرکت او دفع بلاها از خویشان
و دوستان و همسایکان او میفرماید بلکه ببرکت نیکان دفع بلاها از دیار ایشان میفرماید چنانچه بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که چون حقتعم می بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز میکنند
در نافرمانی و معصیت و در ان شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند حقتعم ایشان را ندا میفرماید که ای
اهل معصیت من اگر در میان شما نمی بودند این مؤمنان که بایکدیگر بمال حلال من دوستی مینمایند
و بصلاح و نیکی و عبادت خود زمین و مسجدهای مرا معمور میدارند و در سحرها از ترس من استغفار
می نمایند هر اینه عذاب خود را بر شما نازل میکردانیدم و پروا نمیکردم * یا باذر ان ربك عز و جل
یباهی الملائکة بثلاثة نفر رجل فی الارض قفر فیؤذن ثم یقیم ثم یصلی فیقول ربك للملائکة انظروا الی
عبدی یصلی و لا یراه احد غیری فینزل سبعین الف ملك یصلون وراءه و یستغفرون له الی الغد من
ذالك الیوم و رجل قام من اللیل فصلی وحده فسجد و نام و هو ساجد فیقول تعالی انظروا الی عبدی
روحه عندی و جسده ساجد و رجل فی زحف یفر اصحابه و یثبت هو یقاتل حتی یقتل * ای ابوذر
بدرستیکه پروردگار عزیز بزرگوار تو مباهات می نماید با ملائکه بسه نفر اول شخصی که در بیابانی تنها
اذان و اقامه بگوید و نماز گذارد پس پروردگار تو بملائکه فرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که نماز
میگذارد و هیچ کس غیر از من او را نمی بیند و بر نماز او اطلاع ندارد پس حقتعم هفتاد هزار ملك را
فرو میفرستد که در عقب او نماز گذارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای ان روز و دویم شخصی
که در شب برخیزد و نماز شب بگذارد تنها پس به سجده رود و در سجده خوابش ببرد در انحال
حق تعم بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است
و سیم شخصی است که در جنگی باشد که در راه خدا اجهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند
و قتال کند تا شهید شود بدانکه احادیث در مدح اخفاء و پنهان کردن عبادت وارد شده است چنانچه
بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر چند عبادت مخفی تر است اجرش بیشتر است و در حدیث
دیگر وارد شده است که عمل صالح را چون بندهٔ از خلق پنهان میکند و مخفی میدارد خدا البته انرا برای
مردم ظاهر گرداند که او را در دنیا زینت بخشد با نچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب اخرت و از
حضرت صادق عم منقولست که محبوب ترین اعمال نزد حق سبحانه و تعم نماز است و او اخر وصیت
پیغمبرانست پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل بجا اورد پس
بکناری رود که هیچ انسی او را نبیند پس حق تعم بر او مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در
سجود بدرستی که بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد میکند که وای بلاء فرزند



ان ادم اطاعت خدا نمودند و من عصیان کردم و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم و احادیث
بسیار دلالت میکند بر اینکه عبادات واجبه را مانند نماز واجب و زکوة واجب و غیر ان علانیه کردن
بهتر است که ادمی متهم ترك واجبات نشود و موجب رغبت دیگران گردد و اینصار یا در ان بسیاری نمی
باشد چون حق لازم واجب است و در اداء حقوق لازمه چندان فخری و ریائی نمی باشد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر چه را خدا فرض و واجب گردانیده علانیه کردنش بهتر است
از پنهان کردن و هر چه سنت باشد نهان کردنش بهتر است از علانیه کردن و اگر کسی زکوة مالش را
بردوش بگیرد و علانیه قسمت نماید هر اینه نیکو و جمیل خواهد بود و باینمضمون احادیث بسیار است
خصوصا نماز واجب که بجماعت واقع ساختن و در مساجد و جامع بجا اوردن فضیلت نامتناهی دارد
پس احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از انها عبادتهای سنت است یا مراد انست
که از باب سمعهٔ خود بمردم نشنواند و افتخار با نها نکند و انچه در این حدیث وارد شده است چون
مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمیتوان نمود زیرا که در نماز سنت اذان و اقامه بدعتست پس
حمل میکنیم بر اینکه در صورتی که در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود تنهائی خدا را فراموش نکند
و باداب و شرایط متوجه عبادت شود حق تعم بسبب اینکه اذان و اقامه گفته تدارك او میفرماید و ملائکه
برای او میفرستد که با او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد نه اینکه ادمی خود دانسته ترك جماعت
کند و بصحرائی رود که کسی نباشد و خود را از فضیلت جماعت محروم گرداند و بدانکه نماز شب سنت
است و طریقهٔ پیغمبران و دوستان خدا است و مشتمل بر فضایل بی انتهاست و هنگام راز گفتن با قاضی
الحاجات و چون ادمی را در روز بسبب متوجه شدن بمشاغل دنیوی تشویش بسیار در خاطر بهم میرسد
در اعمال روز حضور قلب کمتر میباشد و چون مردم نیز بر احوال انکس مطلع میگردند اخلاص در ان
دشوار است و چون ادمی در اول شب خوابید چون بر می خیزد در اخر شب نفس از خیالات و وساوس
خالیست و حضور قلب اسان تر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل با خلاص نزدیك تر است
چنانچه حق تعم میفرماید که * ان ناشئة اللیل هی اشد وطا و اقوم قیلا * که ترجمه اش انست که بدرستی که
در شب بعبادت الهی قیام مینمایند یا عبادتی که در شب حادث میشود یا ساعتها که در شب ناشی میشود
ثبات قدم ورزیدن در ان دشوار تر است چون ترك خواب نمودن و بعبادت برخواستن دشوار است
یا انکه موافقت دل با زبان در ان بیشتر است و دل خبردار از انچه بر زبان جاری میگردد و سخنش
درست تر است یعنی دعوای اخلاص در بندگی خدا که مینماید صادق تر است چنانچه از حضرت صادق
عم در تفسیر این ایه وارد شده است که مراد انست که ادمی برخیزد از رخت خواب خود و غرضش رضای
خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با انکه حق تعم را در ان تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که

لذت انهار امتعبدان می یابند و باسانید بسیار از نبی و ائمه اطهار عم منقولست که شرف موءمن برخواستن
اوست بنماز شب و عزت موءمن باز داشتن شرخود است از مردم و از حضرت صادق مرویست که بر شما
باد بنماز شب بدرستیکه از سنت پیغمبر شماست و ادب صالحان پیش از شماست و رفع کنندهٔ دردهاست
از بدنهای شما و فرمود که نماز شب روی را سفید میکند و ادمی را خوش خو و خوشرو میکرداند و سبب
مزید روزی میکردد و در حدیث دیکر فرمود که مال و فرزندان زینت زندکانی دنیاست و هشت
رکعت نماز که بنده در اخر شب میکذارد زینت اخرتست و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت
حضرت صادق عم امد و شکایت از احتیاج و بی چیزی کرد و افراط کرد در شکایت تاانکه نزدیک بود که
از کرسنکی شکایت کند حضرت فرمود که ایا نماز شب میکذاری کفت بلی حضرت باصحاب التفات نمودند
و فرمودند که دروغ میکوید کسی که دعوی میکند که نماز شب میکنم و در روز کرسنه است حقتعم نماز
شب را ضامن قوت روز کردانیده است و حضرت امیر الموءمنین عم فرمود که نماز شب موجب صحت بدنست
و سبب خوشنودی پروردکار میشود و تمسک باخلاق پیغمبرانست و متعرض شدن رحمت الهی است
و از حضرت صادق عم منقولست که کاه هست که بنده برمیخیزد در شب و خواب براو غالب میشود و او را
بجانب راست و چپ میل میدهد و ذقنش بسینه می چسبد پس حقتعم امر میفرماید که درهای اسمانرا
میکشایند و بملائکه میفرماید که نظر کنید بسوی بندهٔ من که زحمت بخود میرساند در تقرب جستن بمن در
چیزی که باو واجب نکردانیده ام و از من امید یکی از سه چیز دارد که یا کناهانش را بیامرزم یا توبه اش
را تازه کردانم یا روزیش را زیاد کردانم ای ملائکه شمار اکواه میکیرم که هر سه را باو کرامت کردم و در
حدیث دیکر فرمود که نماز شب رو را نیکو میکند و خلق را نیکو میکند و ادمی را خوشبو میکند و روزیرا
زیاد میکند و باعث ادای قرض میشود و غمها را از ایل میکرداند و چشم را جلا میدهد و در حدیث
دیکر فرمود که خانهایی که در ان خانها نماز شب میکنند و تلاوت قران در نماز شب میکنند اهل اسمانرا
روشنی میدهد چنانچه ستارهای اسمان اهل زمین را روشنی میدهد و بروایت دیکر فرمود در
تفسیر این ایه که حقتعم میفرماید که حسنات و نیکیها بدیها و کناهانرا برطرف میکند که مراد اینست که نماز شب
که موءمن میکند کناهان روزش را برطرف میکند و از حضرت رسول صم منقولست که هر که خدا
او را نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد
و از برای خدا نماز کند بانیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن باخشوع و چشم کریان حق تعم در عقب
او نه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد انچه در هر صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا نتوانند نمود
و یک طرف صف در مشرق باشد و طرف دیکر در مغرب چون فارغ شود بعد از ان ملائکه از برای او
درجات بنویسند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که چون بندهٔ در میان شب تاریک بایستد و با



خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و راز بکوید حقتعم نوری در دل او ثابت کرداند و هرکاه
که کوید یارب یارب خداوند جلیل و بزرکوار او راندا فرماید که لبیک ای بندهٔ من از من سوال کن
تا عطا کنم و بر من توکل کن تا امور ترا کفایت کنم پس بملائکه فرماید که ای ملائکه نظر کنید بسوی بندهٔ من
که بخلوت و تنها بدرکاه من امده در میان شب تاریک در هنکامی که بطالون از من غافلند و غافلان
در خوابند کواه باشید که کناه او را امرزیدم و در حدیث دیکر فرمود که جبرئیل عم پیوسته مرا بنماز شب
وصیت میفرمود تاانکه کمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت
شود و فرمود که یا علی سه چیزاست که موجب فرح و شادی موءمنانست در دنیا ملاقات کردن برادران
موءمن و افطار نمودن از روزه و تهجد کردن در اخر شب و فرمود که حقتعم ابراهیم را خلیل خود کردانید
برای اینکه طعام بسیار بمردم میخورانید و در شب نماز میکرد در هنکامی که مردم در خواب بودند و بسند
صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که ایمان بخدا و روز قیامت دارد باید که شب او بسر نیاید
مکر با نماز وتر و منقولست که شخصی بخدمت حضرت امیر الموءمنین عم عرض نمود که یا امیر الموءمنین من
محروم شده ام از نماز شب فرمود که تو مردی که کناهان ترا در بند کرده است و حضرت رسول صم فرمود
که دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوب تراست نزد من از دنیا و انچه در دنیاست و از حضرت
رسول صم منقولست که مادر سلیمان بانحضرت کفت که زینهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری
خواب در شب ادمیرا در قیامت فقیر میکرداند و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت
امیر الموءمنین عم امد و از فضیلت نماز کردن در شب و قران خواندن در ان سوال نمود حضرت فرمود که
بشارت باد ترا هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص و غرضش محض رضای الهی
باشد حقتعم بملائکه فرماید که برای این بنده بنویسید بعدد انچه از اب رود نیل میروید و میروید از دانه
و برک و بعدد هر درختی و نی و شاخی و مرغی که بر روی زمین میپرند و کسی که نه یک شب را نماز
کند حقتعم ده دعای او را مستجاب کرداند و در قیامت نامه اش را بدستش دهند و کسی که هشت یک
شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنک ثابت مانده باشد و بانیت راست و درست
جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد باو کرامت فرماید و هر که هفت یک شب را نماز کند چون از قبر مبعوث
شود رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بکذرد با ایمان و هر که شش یک شب را نماز کند
حقتعم او را از توبه کاران بنویسد و کناهان کذشتهٔ او را بیامرزد و هر که پنج یک شبی را نماز کند حقتعم
او را در قبهٔ ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن کرداند و هر که چهار یک شب نماز کند در قیامت داخل
اول فایزان و رستکاران باشد تا از صراط بکذرد مانند باد تند و داخل بهشت شود بیحساب و باو کویند
هر در که میخواهی داخل شو و هر که در نصف یکشب نماز کند اکر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند

و باو دهند بآن برابری نکند و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسمعیل و هر که در دو ثلث یکشب نماز کند حقتعم باو کرامت فرماید از ثواب و حسنه بعدد ریگ بیابان عالج که حسنهٔ کمترش از کوه احد ده مرتبه سنگین تر باشد و هر که یکشب تمام نماز کند که گاه تلاوت قران نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود باشد و گاهی در ذکر خدا باشد انقدر از ثواب باو عطا فرمایند که کمترش ان باشد که بسبب ان از گناهان بیرون اید مانند روزی که از مادر متولد شده و بعدد خلق خدا حسنات در نامهٔ عملش بنویسند و مثل ان درجات از برای او بلند کنند و قبر او را حقتعم منور گرداند و گناه و حسد را از دل او بردارد و او را از عذاب قبر پناه دهد و برات بیزاری از اتش جهنم برای او بنویسد و در قیامت با ایمان از اهوال قیامت محشور شود و حقتعم بملائکه فرماید که ای ملائکهٔ من نظر نمایید به بندهٔ من که یکشب را بعبادت احیا کرد برای طلب خوشنودی من او را در جنة الفردوس ساکن گردانید و در ان بهشت باو بدهید صد هزار شهر و در هر شهری جمیع انچه نفوس خواهش او داشته باشد از دیدها از ان لذت یابد و بخاطر کسی خطور نکرده باشد برای او مقرر گردانید سوای انچه من از برای او مهیا کرده ام از کرامتها و مزید الطاف و قرب جناب مقدس و در این باب اخبار بسیار است و کیفیت نماز شب و دعاهای ان در کتابهای دعا و حدیث مذکور است باید که بانها رجوع نمایند و والد فقیر علیه الرحمة و الرضوان رسالهای کبیر و صغیر در این باب تالیف نموده اند باید که انها را تحصیل نمایند و اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار بطول میکشد* یا باذر مامن رجل یجعل جبهته فی بقعة من بقاع الارض الا شهدت له بها یوم القیمة و ما منزل ینزله قوما الا واصبح ذلك المنزل یصلی علیهم او یلعنهم یا باذر مامن صباح و لا رواح الا و بقاع الارض ینادی بعضها بعضا یا جارتی هل مر بك ذاکر لله او عبد وضع جبهته علیك ساجد الله فمن قائلة نعم فاذا قالت نعم اهتزت و ابتهجت و تری ان لها الفضل علی جارتها* ای ابوذر هیچکس پیشانی خود را بر بقعهٔ از بقعهای زمین بسجده نمیگذارد مگر اینکه شهادت میدهد ان بقعهٔ زمین بر سجدهٔ او در روز قیامت و هیچ منزلی نیست که جمعی در انجا فرود ایند مگر اینکه چون صبح میشود ان منزل یا بر ایشان صلوات میفرستد اگر عبادت الهی در ان کرده باشند یا بر ایشان لعنت میکند اگر معصیت خدا بر روی ان کرده باشند ای ابوذر هیچ صبح و شبی نیست مگر اینکه بقعها و قطعهای زمین بعضی از انها بدیگران ندا میکند که ای همسایگان من ایا کسی بر شما گذشت که یاد کند حق تعم یا بندهٔ پیشانی خود را بر روی شما گذاشت که از برای خدا سجده کند پس بعضی میگویند بلی پس ان قطعه زمینی که میگوید بلی بر خود می بالد و شادی میکند و افتخار می نماید و خود را بر همسایهای خود تفضیل میدهد بسبب اینکه عبادت الهی بر او شده بدانکه غفلت ادمی را بنحوی مغرور گردانیده که جمادات از او هشیارترند و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر میدانند



و توجیه این اخبار بچند وجه میتوان نمود* اول انکه محمول بر حقیقتش باشد و جمادات را اندك نحو شعور ضعیفی بوده باشد چنانچه حق تعم میفرماید که هیچ چیز نیست مگر انکه حق را تنزیه و تسبیح میکند و متلبس بحمد اوست و لیکن شما تسبیح انها را نمیفهمید* دویم انکه این سخن بر وجه تقدیر باشد یعنی اگر شعور میداشتند چنین میگفتند* سیم انکه مراد از قطعهای زمین اهل ان قطعها باشد از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکنند و عبادت میکنند و بسند معتبر منقولست که شخصی از حضرت امام جعفر صادق عم سوال نمود که ادمی نمازهای نافله را در یك موضع بجا اورد بهتر است یا تفریق کند و در مکانهای مختلف واقع سازد حضرت فرمود بلکه بهتر انست که در جاههای مختلف بجا اورد زیرا که این مکانها برای او شهادت میدهند در روز قیامت و باسانید معتبره منقولست که هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در ان مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و ال اطهار او صلوات الله علیهم اجمعین نفرستند ان مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید* یا باذر ان الله جل ثناؤه لما خلق الارض و خلق ما فیها من الشجر لم تکن فی الارض شجرة یاتیها بنو ادم الا اصابوا منها منفعة فلم تزل الارض و الشجر کذلك حتی تکلم فجرة بنی ادم بالکلمة العظیمة قولهم اتخذ الله ولدا فلما قالوا اقشعرت الارض و ذهبت منفعة الاشجار* ای ابوذر چون حقتعم زمین را خلق فرمود و انچه در زمین است از درختان هیچ درختی در زمین نبود که بنی ادم بنزد ان درخت ایند مگر انکه از ان منفعتی می یافتند و پیوسته زمین و درخت چنین پر منفعت بود تا هنگامی که بنی ادم تکلم نمودند بان کلمهٔ عظیم و ناسزای بزرك که گفتند که خدا فرزند دارد چون این را گفتند زمین بر خود بلرزید و نفع درختان بر طرف شد حق جل علا میفرماید که* تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا* که ترجمه اش اینست که نزدیکست که اسمانها از هم شکافته شود از عظمت و شناعت این سخن و زمین شکافته شود و در افتند کوهها و ریزه ریزه شوند بجهت انکه خواندند برای خداوند رحمن فرزندی و سزاوار نیست خدا را که فرزند بگیرد بلکه هر چه در اسمان و زمین است همه مملوك و بندهٔ او یند و این کلمهٔ شنیعه را کفار قریش گفتند که ملائکه دختران خدایند و یهود گفتند که عزیز پسر خداست و نصاری گفتند که عیسی پسر خداست* تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا* و بسند معتبر از حضرت صادق صلوات الله منقولست که حقتعم هیچ درختی را خلق نفرمود مگر انکه میوهٔ داشت چون مردم گفتند که خدا فرزند گرفته است برای خود نصف درختان میوهٔ ایشان بر طرف شد و چون شریك از برای خدا اقرار دادند درختان خار براوردند و از حضرت رسول صم منقولست که حق تعم پیغمبری از پیغمبران را بسوی قومش فرستاد و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشانرا دعوت نمود و هیچ یك از ایشان باو ایمان نیاوردند و ایشان عیدی داشتند که در ان عید در کنیسهٔ خود جمع میشدند

پس ان پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان بکنیسهٔ ایشان رفت و بایشان گفت که ایمان بخدا بیاورید
ایشان گفتند که تو اگر پیغمبر خدائی دعا بکن که خدا میوهٔ بما بدهد برنگ جامهای ما و دران روز جامهای
زرد پوشیده بودند ان پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر کردانید و دعا کرد که ان چوب سبز شد و میوهٔ
زردالو داد و ایشان همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بردست ان پیغمبر
هستهٔ زردالو از دهانش شیرین بیرون افتاد و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هستهٔ تلخ از دهانش
بیرون می امد حاصل این سخنان اینست که ادمی بدیهای گفتار و کردار خود را از رحمتهای صوری و
معنوی محروم میگرداند و چنانچه بدیهای بنی ادم نفع درختان ظاهری برطرف شده پرخار و خاشاک
گردیده هم چنین درختهای معنوی از علم و کمالات که از مزارع دلها و بساطین سینها میروید بی
اثمره و کم فایده گردیده چنانچه از انروز که شیطان تصوف باطل را در میان در اورد و جناب مقدس
ایزدی را با هر خس و خاشاک متحد دانستند زمین دلهای دانایان برخود بلرزید و از ثمرات شجرات علم
و دانائی ایشان بهره نبردند و جهالت در میان مردم لمال شد چنانچه حقتعم مثل زده است سخن نیکو را
بدرخت میفرماید که * الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون * که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست
که ایا نمیبینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمهٔ پاکیزه را که ایمان و معارف حق باشد بدرخت
طیب و نیکوئی که بیخش محکم باشد و شاخش در اسمان باشد یا بجانب اسمان کشیده شده باشد که
میدهد میوهٔ خود را در هنگامی باذن و مشیت و ارادهٔ پروردگارش و میزند خدا مثلها برای مردمان
شاید که متذکر شوند و بیابند حق را و بعد از این میفرماید که مثل سخن ناپاک و خبیث که کلمهٔ کفر و عقاید
فاسده است مانند درخت ناپاک تلخیست که از روی زمین بلند شده و انرا ریشه و شاخی و ثباتی نیست
و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است که ایمان و عقاید حق ریشه اش محکم میباشد و بتشکیکات
و تسویلات متزلزل نمیشود و بزودی برطرف نمیشود چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با ان
دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که انرا زایل گردانند و ان مذهبهای باطل شعلهای
خس و خاشاک بود که نمایشی کرد و در اندک روزی مضمحل شد و درخت حق ریشه اش ثابت
و محکم است و سر بر اسمان رفعت کشیده و بتوفیق پروردگارش چه میوهای رنگارنگ از انواع
عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش میدهد و اشقیا از انها محروم مند * یا باذر
ان الارض لتبکی علی المؤمن اذا مات اربعین صباحا * ای ابوذر بدرستی که زمین میگرید بر مؤمن
بعد از فوت او چهل روز همان احتمالات فقرهٔ سابقه در اینجا جاریست با انکه در این جا مجاز شایع است
که میتی را که بعظمت یاد میکنند میگویند که اسمان و زمین براو میگرید و این قسم اخبار را متوجه



تاویل شان نشدن و بر ظاهر گذاشتن باحتیاط اقربست و بسند معتبر از حضرت موسی بن جعفر عم منقولست
که چون مؤمنی میمیرد گریه میکنند براو ملائکه و بقعهای زمین که در انها عبادت پروردگار میکرده
و درهای اسمان که اعمالش را از ان درها بالا میبرده اند و از فوت او رخنه در اسلام میشود که هیچ
چیز ان رخنه را نمی بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلامند که اسلام را از ضرر منافقان
و کافران و شیاطین حفظ میکنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ میکند بدانکه فضیلت مؤمن زیاده
از ان است که حد و احصا توان نمود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که خداوند
عالمیان را وصف نمیتوان نمود و چگونه او را وصف توان نمود و حال انکه در قران میفرماید که * و ما
قدروا الله حق قدره * تعظیم نکردند خدا را او عظمت او را ندانستند انچه سزاوار عظمت اوست پس
خدا را وصف نمیکنند بقدرتی مگر انکه او اعظم است از انچه ایشان وصف کرده اند و بدرستیکه پیغمبر را
وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود بندهٔ را که حقتعم از هفت حجاب او را گذرانید و با او
راز گفت و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید و فرمود که انچه رسول بفرماید و برای شما
بیاورد اخذ کنید و عمل نمائید و انچه شما را از ان نهی نماید ترک کنید و فرمود که هر که اطاعت او کند
اطاعت من کرده است و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است و امور دین را باو مفوض گردانید و ما
اهل بیت را وصف نمیتوان نمود و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حقتعم هر شک و شبهه و گناهی را از
ایشان برداشته و ایشانرا از جمیع عیبها و بدیها مطهر گردانیده و مؤمن را وصف نمیتوان نمود و بدرستیکه
چون مؤمنی برادر خود را ملاقات می نماید و با او مصافحه میکند پیوسته حق تعم بسوی ایشان نظر رحمت
میفرماید و گناهان از روهای ایشان میریزد چنانچه برگ از درخت میریزد و از حضرت صادق عم
منقولست که چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر میکنند رحمت الهی ایشان را فرو میگیرد و چون
یکدیگر را در بر میگیرند از برای محض رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند بایشان
میگویند که گناهان شما امرزیده شد عمل را از سر گیرید و چون بایکدیگر شروع بسوال میکنند ملائکه
کاتبان اعمال بیکدیگر میگویند که دور شوید از ایشان شاید سری داشته باشند و خدا سر ایشان
را پوشیده است راوی گفت که عرض کردم که پس سخن ایشان را نمینویسند و حال انکه حق تعم میفرماید
که هیچ سخنی نمیگوید مگر انکه نگهبانی و حافظ مهیائی هست حضرت اهی کشیدند و گریستند بسیار
و فرمودند که حقتعم امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون بایکدیگر ملاقات نمایند با جلال
و حرمت ایشان و اگر چه ایشان نمی یابند نمی نویسند اما عالم السر و الخفیات میداند و اعمال و گفتهای
ایشان را حفظ می نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم مؤمن را سه خصلت کرامت
فرموده است عزت در دنیا و غلبه و رستگاری در اخرت و مهابت در سینهای ظالمان و حضرت

امیرالمؤمنین صم فرمود که مؤمن در پنج نور میگردد داخل شدنش در امور و مجالس نور است و بیرون
امدنش نور است و عملش نور است و سخنش نور است و نظرش در قیامت بسوی نور است و بسند
معتبر منقولست که جمعی از خواص حضرت امام جعفر صادق عم در شب ماهتابی در خدمت انحضرت نشسته
بودند گفتند چه بسیار نیکوست این اسمان و چه بسیار روشن و نورانیند این ستارگان حضرت فرمود
که شما این را میگویید و چهار ملک عظیم الشان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل چون بزمین
نظر میکنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده می نمایند نور شما را در اسمان زیاده
از این کواکب می یابند و ایشان نیز میگویند که چه بسیار نورانیند این مؤمنان و حضرت رسول صم فرمود
که بدرستیکه مؤمن در اسمان معروف است و اهل اسمان او را می شناسند چنانچه ادمی اهل و فرزندان
خود را می شناسد و مؤمن گرامی تر است نزد خدا از ملک مقرب و بروایت دیگر فرمود که مؤمن بنور
الهی نظر در چیزها میکند و از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن را برای این مؤمن می نامند که امان
میدهد از جانب خدا از عذاب الهی و خدا امان او را اجازه میفرماید و بدانکه چنانچه از احادیث معتبره
ظاهر میشود اعمال در ایمان دخیل است و بارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان بدر میرود چنانچه سابقا
بروجه اجمال باین معنی اشاره کردیم و بندهٔ خالص را گاهی تعبیر از ان بمؤمن میکنند و گاهی شیعه
میگویند و گاهی ولی خدا میگویند و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق میکنند که اعتقادش
درست باشد پس مغرور نمیتوان شد باحادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع
شده است و اگر کسی رجوع نماید باحادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است میداند
که مؤمن چه بسیار کم است چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن نایاب تر است از گوگرد
احمر و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که مؤمن سزاوار انست که هشت خصلت در او باشد
صاحب وقار باشد نزد فتنها که حادث میشود و زود گمراه نشود و نزد بلاها صابر باشد و در هنگام
نعمتها شاکر باشد و بانچه خدا باو روزی فرموده قانع باشد و بر دشمنان خود ظلم نکند و برای دوستان
متحمل گناه و وزر نشود بدن خود را پیوسته در تعب دارد در عبادت و مردم از او در راحت باشند
و بدرستیکه علم خلیل و دوست مؤمن است و حلم و بردباری وزیر اوست و صبر سپه سالار
لشکر اوست و رفق و همواری برادر است و نرمی خلق و مدارا پدر اوست و از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست که مؤمن خاموشی او برای انست که از گناه سالم باشد و سخن گفتن او برای انست که
بغنیمتهای ثواب الهی فایز گردد و سخنی که باو بامانت سپارند بدوستان خود نمیگوید و شهادت
خود را از دشمنان مخفی نمی دارد و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمیکند و هیچ طاعتی را برای
حیا نمیکند اگر نیکی او را گویند از گفتهٔ ایشان میترسد و استغفار میکند از گناهانی که مدح کنندگان او



نمیدانند از فریب نمیدهد گفتهٔ کسی که بر احوال او مطلع نیست اگر او را مدح نماید و می ترسد
از احصای انکسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده و از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که
مؤمن در امر دین خود قوی است و بعاقبت امور خود نظر می نماید و با خلق مدارا میکند و در ایمان بمرتبهٔ
یقین رسیده و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است و در امری که موجب هدایت اوست
صاحب نشاط است و اعمال خیر را با استقامت و راستی بجا می اورد و با وفور علم صاحب حلم و برد
باریست و با زیرکی صاحب رفق و همواریست و در امور حق و صاحب سخاوت و جوانمردیست
و با توانگری میانه رو است و اگر فقیر است فقر را از زینت خود میداند و بمذلت طمع خود را ضایع نمیگرداند
و با قدرت بر انتقام عفو می فرماید و طاعت خدا میکند و خیرخواه مسلمانان است و مردانه از شهوتها
میگذرد و با وجود رغبت بمعاصی ورع و پرهیزکاری می نماید و در جهاد کردن حریص است
و چون بنماز میایستد دلش مشغول خدا است و در سختیها صبر می نماید و از فتنها زود در جابدر نماید
و در مکروهات شکیبایی دارد و در نعمتها شکر مینماید غیبت نمیکند و تکبر نمینماید و با خویشان بدی
نمیکند و در نیکیها سستی نمیورزد کج خلق و درشت خو نیست چشمش بر او پیشی نمیگیرد و تا رضای
خدا را در نظر کردن نداند نظر نمیکند و شکمش او را بفضیحت نمی اندازد که برای شکم مرتکب حرام
شود و در دنیا و اخرت رسوا شود و فرجش بر او غالب نمیشود که او را بحرام اندازد و حسد مردم را
نمیبرد و او را تعییر و سرزنش میکنند و او کسی را بر بلایی یا گناهی سرزنش نمیکند و اسراف نمیکند
و مظلومان را یاری می نماید و بر مسکینان رحم میکند خود را بتعب و مردم را براحت میدارد بزینتهای
دنیا رغبت نمی نماید و از مذلت دنیا جزع و بیتابی نمیکند مردم همه در کاری چندند و او پیوسته در
غم خود و کار خود است در عملش نقصی مشاهده نمی شود و در رایش سستی نمیباشد و دینش را
ضایع نمیکند هر که از او مشوره میکند او را بخیر راهنمایی میکند و مساعدت و همراهی میکند هر که از او
یاری طلبد و از فحش و بی خردی کناره میکند و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالمؤمنین عم از
حضرت رسول صم سوال نمود از صفت مؤمن حضرت فرمودند که بیست خصلت است در مؤمن که اگر
این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست از اخلاق مؤمنان این است یا علی که بنمازها حاضر شوند
و بدادن زکوة مسارعت نمایند و مساکین را اطعام نمایند و بر سر یتیمان بشفقت دست بمالند و جامهای
کهنهٔ خود را پاک و پاکیزه دارند و در عبادت دامن بر میان زنند یعنی مردانه عبادت کنند مؤمنان
جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمیگویند و چون وعده کنند خلف نمیکنند و چون ایشان را امین
کنند بر چیزی خیانت نمیکنند و در سخن گفتن راست گویند و در شبها راهب و متعبدند و در
روزها مانند شیر در حق مردانه میکوشند و جهاد میکنند در روزها روزه اند و در شبها بعبادت

بر پا ایستاده اند از ایشان بهمسایگان نمیرسد و کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان متاذی نمیشود بر روی زمین بهمواری راه میروند و گام برداشتن ایشان بخانهٔ بیوه زنان است و در پی جنازهاست بگردانند خدا ما و شما را از جملهٔ پرهیزکاران و حضرت صادق عم فرمود که شیعهٔ علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسبیده بود و لبهای ایشان از تشنگی رو زخشک بود صاحب مهربانی و دانائی و بردباری بودند و بترک دنیا و عبادت معروف بودند پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت و پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعت و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که مسلمان انست که مردم از دست و زبان او سالم باشند و مومن انست که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود و حضرت صادق عم فرمود که مومنان ملایم طبعان و نرم خویان همواراند مانند شتر رامی که اگر مهارش را کشند منقاد باشد و اگر بر روی سنگ سختش بخوابانند بخوابد و در حدیث دیگر فرمود که سه چیز است که از علامات مومن است علم بخدا و بانچه خدا دوست میدارد و دشمن میدارد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که روزی حضرت امیر المومنین عم در عراق نماز صبح فرمود و بعد از نماز مردم را موعظه فرمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی بعد از ان فرمودند که والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل خود رسول خدا صم که صبح و شام میکردند ژولیده موی گرد الوده و در نهایت لاغری و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز و شبها را برای خدا بروز می اوردند بسجده و نماز گاه بر پا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع می نمودند در خلاصی خود از جهنم و گویا صدای اتش در گوش ایشان بود و چون نام خدا در نزد ایشان مذکور میشد میلرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادها و با این حال پیوسته خایف و ترسان بودند و این گروه که می بینیم همگی در غفلتند پس بخانه رفتند و دیگر انحضرت را کسی خندان ندید تا بشهادت فایز گردیدند و در حدیث دیگر فرمود که شیعه جماعتی اند که مالهای خود را در و لایت ما بدوستان ما بذل نمایند و بسبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند و برای احیای امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند چون بغضب ایند ظلم نکنند چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد بدر نروند و بابرکت باشند بر همسایگان خود و هر که با ایشان خلطه نماید از شر ایشان سالم باشد و از حضرت رسول صم منقولست که هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست منع میکند دهانش را از سخن لغو و شکمش را از زیادتی طعام و خود را بمشقت می اندازد بروزه و عبادت صحابه گفتند که پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله ایشان اولیاء الله و دوستان خدایند حضرت فرمود که بدرستیکه اولیاء الله ساکت شدند پس سکوت ایشان یاد خدا بود و نظر کردند پس نظر کردن ایشان عبرت گرفتن بود و سخن گفتند پس سخن ایشان حکمت بود چون در میان مردم راه



میروند رفتار ایشان برکت است از برای مردم اگر اجلهای ایشان که بر ایشان نوشته شده است و مقدر گردیده است نمیبود روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمیگرفت از ترس عذاب و از شوق ثواب نامتناهی و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که از حضرت رسول صم سوال نمودند که چه جماعتند نیکان بندگان خدا فرمود که انجماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند چون بدی کنند استغفار نمایند چون با ایشان حقتعم چیزی عطا نماید شکر کنند چون بیلایی مبتلا شوند صبر کنند و چون از کسی بخشم ایند عفو کنند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که بجابر جعفی فرمود که ای جابر ایا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود می بندد که دعوی محبت ما اهل بیت کند والله که شیعهٔ ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید و تقوی و پرهیزکاری داشته باشد ای جابر پیشتر شیعیان را نمی شناختند مگر بتواضع و شکستگی و بسیاری ذکر خدا و بسیاری نماز و روزه و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرض داران و یتیمان و راستی در سخن و تلاوت قران و زبان بستن از غیر نیکی مردم و امینان خویشان بودند در جمیع امور جابر گفت که یابن رسول الله من کسی را در این زمان باین صفات نمی شناسم حضرت فرمود که ای جابر باین خیالها از راه مرو و همین بس است مگر ادمی را که گوید من علی را دوست میدارم و ولایت او دارم اگر گوید که رسول خدا را دوست میدارم و حال انکه انحضرت بهتر از حضرت امیر المومنین است و باعمال انحضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند ان محبت هیچ بکار او نمی اید پس از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید بدرستیکه میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست و محبوبترین بندگان نزد خدا کسیست که پرهیزکاریش از محارم الهی زیاده گند و عمل بطاعت الهی بیشتر نماید والله که تقرب بخدا نمیتوان جست مگر بطاعت او و ما برائتی از اتش جهنم از برای شما نداریم و هیچکس را بر خدا حجتی نیست هر که مطیع خدا است ولی و دوست ماست و هر که معصیت الهی میکند او دشمن ماست و بولایت ما نمیتوان رسید مگر بپرهیزکاری و عمل صالح و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که نیستند شیعهٔ علی عم مگر نحیفان رنگ شکستگان لاغر جسمان خشکیده لبان تهی شکمان که رنگشان متغیر و روهای ایشان زرد گردیده چون ظلمت شب ایشان را فرا میگیرد زمین را فرش خود میگردانند و زمین را بپیشانی خود استقبال می نمایند سجدهٔ ایشان بسیار است و اب دیدهٔ ایشان ریزانست و دعا و گریهٔ ایشان فراوانست در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناکند و از حضرت صادق عم منقولست که نیست شیعهٔ جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام بعفت بدارد و سعی او در عبادت شدید باشد و برای افریدگار خود کار کند و امید ثواب و ترس عقاب او داشته باشد پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعهٔ منند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که یا علی خوشا حال کسی که ترا دوست دارد و وای بر کسی که

ترا دشمن دارد و تکذیب تو نماید و دوستان تو معروفند در اسمان هفتم و زمین هفتم در مابین این هر دو دوستان تو اهل دین و ورع و هیئت نیکو یند و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا میکنند دیدهای ایشان خاشع است و دلهای ایشان ترسانست برای یاد خدا و حق ولایت ترا می شناسند و زبان ایشان پیوسته بفضل تو گویاست و اب از دیدهای ایشان ریزانست بسبب محبت و مهربانی که نسبت بتو و امامان فرزندان تو دارند و خدا را عبادت می نمایند به نحوی که در قران ایشان را خدا بان امر فرموده است و برهر چیزی که از طریقهٔ پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده و عمل می نمایند بانچه اولوالامر و امامان ایشان امر میفرمایند و بایکدیگر صله و احسان می نمایند و از یکدیگر دوری نمی کنند و باهم دوستی میکنند و دشمنی نمیکنند و بدرستی که ملائکه بر ایشان صلوات میفرستند و دعای ایشان را امین میگویند و از برای گناهکاران ایشان استغفار می نمایند و در مجامع ایشان حاضر میشوند و بر مرگ ایشان گریه میکنند تا روز قیامت و در روایتی امده که شبی حضرت امیرالمومنین ع از مسجد بیرون امدند و بجانب صحراء نجف روان شدند و شب ماهی بود در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب انحضرت میروند ایستادند و پرسیدند که کیستید شما گفتند شیعهٔ توایم یا امیرالمومنین حضرت در روهای ایشان نظر فرمود و گفت چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمیکنم گفتند سیمای شیعیان چیست یا امیرالمومنین فرمود که روهای ایشان زرد است از بیداری شب چشمهای ایشان کور و کش است از بسیاری گریه پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز شکمهای ایشان بر پشت چسبیده از بسیاری روزه لبهای ایشان خشکست از بسیاری دعا پیوسته اثار خاشعان از ایشان هویداست و حضرت صادق ع فرمود که مومن بایمان متصف نمیشود تا عقلش کامل نباشد و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد مردم امید خیر از او داشته باشند و از شرش ایمن باشند و خیر بسیار را از خود اندک شمارد و اندک خیری از دیگران را بسیار شمارد و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیار دیگران را اندک داند و از حاجتهای بسیار که از او طلب نمایند دلتنگ نشود و ملال بهم نرساند از طلب علم در تمام عمرش و مذلت را دوست تر دارد از عزت و فقر نزد او محبوب تر باشد از توانگری و از دنیا بقوت ضروری اکتفا نماید و دهم از همه دشوار تراست که هر کرا به بیند گوید که از من بهتر و پرهیزکار تراست و بدرستی که مردم بر دو قسمند شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکار تراست و شخصی که از او بدتر و پست تراست چون می بیند ان شخص را که از او بهتراست نزد او تواضع و فروتنی میکند و سعی میکند که در خوبی باو ملحق گردد و چون می بیند ان شخصی را که از او پست تراست میگوید که شاید بدی اینمرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد پس چنین کند بلند مرتبه میشود و بزرگ اهل زمانش میشود و از حضرت صادق ع منقولست که حضرت رسول ص روزی ملاقات نمودند حارثه بن



نعمان انصاری را و فرمود که بر چه حال صبح کردهٔ حارثه گفت که صبح کردم یا رسول الله با ایمان محقق و ثابت حضرت فرمود که هر چیزی را حقیقتی و دلیلیست حقیقت ایمان تو چیست گفت دلم از دنیا فسرده شده است و بدنیا رغبت ندارد و ایمان باعث بیداری شبهای من بعبادت و تشنگی بروزهای من بروزه گردیده است و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند و گویا اهل بهشت را می بینم که بزیارت یکدیگر میروند و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذبند حضرت فرمود تو بی مومنی که خدا دلت را بایمان منور ساخته است بر این حال ثابت باش خدا ترا ثابت بدارد حارثه گفت که بر نفس خود از هیچ چیز انقدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود حضرت از برای او دعا فرمود بینائی چشمش برطرف شد و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول ص در بعضی از سفرها بودند در عرض راه جمعی از سواران بملازمت انحضرت رسیدند و سلام کردند حضرت پرسیدند که کیستید شما گفتند ما مومنانیم فرمود که حقیقت و دلیل ایمان شما چیست گفتند بقضاهای الهی راضی شده ایم و او امر الهی را منقاد گردیده ایم و امور خود را بخدا تفویض نموده براو توکل کرده ایم حضرت فرمود که دانایانند حکیمانند نزدیکست که از حکمت و دانائی بدرجهٔ پیغمبران برسند پس اگر راست میگوئید بنا مکنید خانهٔ چند را که پیوسته در انها سکنی نخواهید داشت و جمع مکنید مالی را که نخواهید خورد و بپرهیزید از مخالفت خدا و ندی که باز گشت شما بسوی او ست و اخبار در این باب زیاده از حد و احصاست و بهترین اخبار این باب حدیث همام است که والد فقیر رحمة الله الملک المنان شرح وافی بران نوشته اند امید که حقتعالی جمیع مومنانرا توفیق اکتساب این کمالات و فوز باین سعادات روزی گرداند* یا باذر اذا کان العبد فی ارض قی فتوضاء او تیمم ثم اذن و اقام و صلی امر الله عزوجل الملائکة فصفوا خلفه صفا لا یری طرفاه یرکعون برکوعه و یسجدون لسجوده و یومون علی دعائه یا باذر من اقام و لم یوذن لم یصل معه الا ملکاه اللذان معه* ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند اگر اب نداشته باشد پس اذان و اقامه بگوید و نماز کند حقتعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند صفی که دو طرف ان صف را نتوان دید رکوع کنند ان ملائکه بارکوع او و سجود کنند با سجود او و امین گویند نزد دعای او ای ابوذر هر که اقامه گوید و اذان نگوید با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او می باشند بدانکه اذان و اقامه از سنتهای موکد حضرت رسول ص است و احادیث در فضیلت هر دو بی حد و احصاست و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را و بعضی اقامه را در همه نمازها و اذانرا در نماز صبح و شام واجب میدانند و احتیاط در ان است که اقامه را مطلقا ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک ننمایند و احتیاط انست شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو بقبله کردن و با طهارت

بودن و سخن نکفتن و حرکت نکردن همه را در اقامه رعایت بکنند و اذان و اقامه مخصوص نماز های
واجب پنجکانه است و در غیر انها از نماز های واجب و سنت بدعتست و از حضرت رسول صم منقولست
که هر که خالص از برای خدا اذان بکوید حقتعم ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق باو کرامت
فرماید و بشفاعت او چهل هزار کناهکار داخل بهشت کنند بدرستی که چون موءذن میکوید اشهد ان
لا اله الا الله نود هزار ملك بر او صلوات میفرستند و از برای او استغفار میکنند و در قیامت در سایهٔ
عرش الهی خواهد بود تا حقتعم از حساب خلایق فارغ شود و ثواب کفتن اشهد ان محمدا رسول الله را
چهل هزار ملك بنویسند هر که بنماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول تکبیر اول امام را در
یابد و ازار مسلمانی نکند خدا ثواب موءذنانرا در دنیا و اخرت باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هر که دو سال از برای خدا اذان بکوید حقتعم بیامرزد کناهان او را بقدر
انچه دیده اش می بیند و صدایش در اسمان بلند میشود و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند
تصدیق او نمایند در انچه میکوید و از ثواب هر کس که در ان مسجد با او بجماعت نماز میکند بهرهٔ باو
بدهند و بعد د هر که بصدای اذان او نماز میکند حسنه بیابد و در حدیث بلال از حضرت رسول صم
منقولست که موءذنان امینان مسلمانانند بر نماز و روزهٔ ایشان و بر کوشت و خون ایشان از حقتعم چیزی
سوال نمی نمایند مکر انکه بایشان عطا میفرماید و در هیچ امری شفاعت نمیکنند مکر انکه شفاعت ایشانرا قبول
می نمایند و فرمود که هر که چهل سال از برای خدا اذان بکوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل
صدیق محشور کرداند و هر که بیست سال اذان بکوید در قیامت بقدر اسمان اول او را نور کرامت
فرماید و هر که ده سال اذان بکوید خدا او را در قبهٔ ابراهیم خلیل ساکن کرداند و هر که یکسال اذان
بکوید حقتعم در قیامت کناهانش را بیامرزد اکر چه بسنکینی کوه احد باشد و هر که خالص از برای
رضای خدا برای یکنماز اذان بکوید حقتعم کناهان کذشته او را بیامرزد و در بقیهٔ عمر او را از کناه حفظ
نماید و در بهشت او را در درجهٔ شهیدان جا دهد و بروایت دیکر از انحضرت منقولست که فرمود که
موءذن را در مابین اذان و اقامه حقتعم ثواب شهیدی کرامت فرماید که در خون خود دست و پا زند
و در حدیث دیکر فرمود که هر که یکسال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بکوید بهشت او را
واجب شود و بسند معتبر منقولست که هشام بن ابراهیم بحضرت امام رضا عم شکایت نمود از بیماری و از
اینکه او را فرزند نمیشد حضرت فرمود که صدای خود را در خانه باذان بلند کن راوی کفت که چنین
کردم خدا بیماریم را بصحت مبدل کردانید و فرزندانم بسیار شدند و از حضرت صادق عم منقولست
که چون غول متعرض شما شود اذان بکویید و در احادیث صحیحه از حضرت صادق عم منقولست که هر
که با اذان و اقامه نماز کذارد در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند و اکر با اقامهٔ تنها نماز کند یکصف



از ملائکه در عقب او نماز کنند و در بعضی احادیث انست که طول هر صفی از مابین مشرق و مغرب
باشد و در بعضی اخبار وارد شده است که صف کمترش مابین مشرق و مغرب باشد و بیشترش مابین
زمین و اسمان و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که هر که اذان و اقامه بکوید دو صف از
ملائکه در عقب او نماز کنند و هر که اقامه بکوید و اذان نکوید یك ملك از جانب راست و یك ملك
از جانب چپ او نماز کنند و در حدیث دیکر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که اکر باقامهٔ تنها نماز
کند یك ملك در عقب او نماز کند و جمع میان اخبار باین نحو ممکن است که دو صف در اذان کامل
باشد و یکصف در غیر کامل و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها که اکر ترك اذان بسبب عذر
قوی باشد یکصف با او نماز کنند و اکر بعذر سهلی ترك کرده باشد دو ملك با او نماز کنند و اکر بغیر
عذر ترك کرده باشد یك ملك با او نماز کند و الله تعم یعلم * یا باذر ما من شاب یدع لله الدنیا و لهوها
و اهرم شبابه فی طاعة الله الا اعطاه الله اجر اثنین و سبعین صدیقا یا باذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی
الفارین * ای ابوذر هر جوانی که ترك کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را و جوانی خود را به پیری
رساند در طاعت الهی البته حق تعم باو عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را ای ابوذر کسی که خدا را
یاد کند در میان غافلان مثل کسیست که جهاد کند در میان کریختکان صدیق کسی را میکویند که
تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال بیشتر و بیشتر از دیکران بکند و این قسم احادیث
در باب ثواب اعمال وارد شده است بدو وجه توجیه میتوان نمود * اول * انکه مراد صدیق از امتهای
دیکر باشد یعنی ثواب یکجوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیکر *
دویم انکه هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب میکردد و حقتعم بفضل خود اضعاف انرا کرامت
میفرماید پس مراد انست که انچه حقتعم باینجوان تفضیل میفرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو
صدیق و وجوه دیکر نیز میتوان کفت چون این دو وجه ظاهرتر بود بهمین اکتفا کردیم و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که حق تعالی ایشانرا بی حساب داخل بهشت میکند امام عادل
و تاجر راستکو و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد و از حضرت رسول صم منقولست
که هفت کسند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر از سایهٔ نیست امام عادل و جوانی
که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد و شخصی که دلش بمسجد متعلق باشد وقتی که بیرون اید از
مسجد تا باز کردد و شخصی که در طاعت الهی بایکدیکر باشند تا مفارقت نمایند و شخصی که در خلوت
خدا را یاد کند و اب از چشمانش جاری کردد از خوف الهی و شخصی که زن صاحب جمالی او را بحرام
بسوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب او نشود و شخصی که تصدقی بدهد مخفی که دست چپش
نداند که از دست راست چه چیز داده است و از حضرت صادق عم منقولست که هر که قران بخواند و او

جوان و با ایمان باشد قران با گوشت و خون او مخلوط گردد و حقتع او را با رسولان نیکوکار از ملائکه
محشور گرداند و قران در قیامت از جانب او حجت تمام کند و گوید خداوندا هر عمل کننده مزد عمل خود را
یافت من مزد عمل کننده خود را میخواهم پس حق تع دو حله از حلهای بهشت در او پوشاند و تاج کرامت
بر سر او گذارد پس بقران خطاب فرماید که ایا راضی شدی قران گوید که زیاده از این از برای او امید
داشتم پس حقتع برات ایمنی را بدست راستش دهد و برات مخلد بودن در بهشت را بدست چپش دهد
و او را داخل بهشت کنند پس باو گویند که یک ایه بخوان و یک درجه بالا رو پس بقران فرماید که راضی
شدی گوید که بلی و کسی که بر او حفظ قران دشوار باشد و مکرر خواند تا حفظ کند حقتع این ثواب را
مضاعف باو کرامت فرماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که کسی که در میان غافلان بیاد
خدا باشد مانند کسیست که بعوض گریختگان جهاد کند و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت
از برای او واجب است و احادیث بر این مضامین بسیار است * یا باذر الجلیس الصالح خیر من الوحدة
و الوحدة خیر من السکوت و السکوت خیر من املاء الشر یا باذر لا تصاحب الا مومنا و لا یاکل طعامک
الا تقی و لا تاکل طعام الفاسقین یا باذر اطعم طعامک من تحبه فی الله و کل طعام من یحبک فی الله عز و جل
* ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهایی و تنهایی بهتر است از خاموشی و خاموشی
بهتر است از سخن بد گفتن بدانکه املاء در لغت بمعنی انست که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد
و حضرت در اینجا گفتن شر را باین عبارت تعبیر فرمودند برای اشعار بانکه انچه از سخنان لغو و باطل
میگویی بر کاتبان اعمال خود املا میکنی که ایشان بنویسند چنانچه حضرت امیر المومنین عم فرمود به شخصی
که سخنان لغو میگفت که ای مرد بر کاتبان خود نامه املا میکنی ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مومن
و نباید طعام خود را بخورانی مگر پرهیزکاری و مخور طعام فاسقان را ای ابوذر بخوران طعام خود را
بکسی که از برای خدا ترا دوست دارد و بخور طعام کسی را که ترا از برای خدا دوست دارد بدانکه
بحسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل عظیم هست پس باید که ادمی در
مصاحبت نیکان اهتمام نماید که شاید اطوار مرضیه ایشان در او تاثیر نماید و باخلاق پسندیده ایشان
متصف گردد و از مصاحبت بدان احتراز نماید که مبادا بدیهای ایشان در او تاثیر کند و مصاحبت بد
که از شیاطین انسند ضرر بیشتر میرسانند از شیاطین جن زیرا که ادمی از مشاکل و مجانس خود
و بیشتر قبول میکند تا از غیر مجانس خود بلکه اکثر اغوای شیاطین انس میشود چنانچه از حضرت امام
موسی عم منقولست که حضرت عیسی گفت که مصاحب بد همنشین خود را بدرد خود مبتلا میگرداند
و قرین بد ادمی را هلاک میکند پس ببیند که با کی همنشینی میکند و از حضرت امام محمد باقر عم
منقولست که پدرم حضرت علی بن الحسین عم فرمود که ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت



مکن گفتم ای پدر ایشانرا بمن بشناسان فرمود که زینهار که با دروغگو مصاحبت مکن که مانند شراب
ترا فریب میدهد و نزدیک را برای تو دور میگرداند و دور را برای تو نزدیک میگرداند و با فاسق
مصاحبت مکن که ترا بیک لقمه یا کمتر میفروشد و دیگری را اختیار میکند و زنهار که با بخیل مصاحبت
مکن که ترا در مال خود فرو میگذارد و یاری نمیکند در هنگامی که نهایت احتیاج داری و زنهار که
با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد بتو نفع رساند ضرر میرساند و زنهار که با قطع کننده رحم مصاحبت
مکن که حقتع در سه جای قران او را لعنت فرموده و بسند صحیح از حضرت صادق منقولست که مصاحبت
مکنید با صاحبان بدعتها و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود و حضرت
رسول صم فرمود که ادمی بر دین یار و همنشین خود است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست
که مکرر در خطبها میفرمودند که مسلمان را سزاوار انست که اجتناب نماید از برادری سه طایفه فاجران
بی باک و احمقان و دروغگویان اما بدکار بی پروا پس زینت میدهد برای تو کارهای بد خود را
و میخواهد که تو مثل او باشی و ترا اعانت نمیکند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت بکار تو اید و نزدیکی
او موجب جفا و خلاف ادبست و صحبت او سبب قساوت دل میشود و امد و شد او نزد تو موجب عار و بد
نامی تست و اما احمق پس او هرگز ترا بچیزی دلالت نمیکند و امید دفع شری از او نمیتوان داشت و هر چند
سعی کند هم از او نمی اید و گاه باشد که خواهد بتو نفع رساند و ضرر برساند پس مردن او بهتر است از
زندگی او و خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او و اما دروغ
گو پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست سخن ترا بدروغ بمردم نقل میکند و از مردم
بدروغ سخن بتو نقل میکند و هر دروغی را که تمام کرد از پی دروغ دیگر ابتدا میکند تا بحدی که اگر
راستی گوید باور نمیتوان کرد و در میان مردم بنقل کذب دشمنی می افکند و کینها در سینها میرویاند
پس از خدا بپرهیزید و ملاحظه نمایید که با کی مصاحبت میکنید و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که متابعت
کن کسی را که ترا میگریاند و خیرخواه تست و متابعت مکن کسی را که ترا می خنداند و ترا فریب میدهد
و عنقریب بازگشت همه بسوی خدا است و حضرت صادق عم فرمود که محبوب ترین برادران بسوی من
کسیست که عیبهای مرا بمن بگوید و حضرت صادق عم فرمود که صداقت و دوستی حدی چند دارند
که در هر که انها نیست او بهره از صداقت ندارد * اول انکه اشکار و پنهان او با تو موافق باشد *
دویم انکه زینت ترا زینت خود داند و عیب ترا عیب خود داند * سیم انکه اگر حکومتی یا مالی بهمرساند
با تو تغییر سلوک نکند * چهارم انکه از تو منع ننماید هر چه را بر ان قدرت داشته باشد * پنجم خصلتیست
که جمیع خصلتهای گذشته در ان جمع است انست که ترا در حوادث روزگار که رو دهد وا نگذارد
و از حضرت رسول صم منقولست که سعادتمندترین مردم کسیست که با نیکان مردم خلطه نماید و منقولست

که حواریان از حضرت عیسی عم پرسیدند که باکه همنشینی کنیم فرمود که باکسی که خدا را یاد شما
آورد دیدن او و در علم شما بیفزاید سخن گفتن او و شما را راغب باخرت کرداند کردار او و حضرت
امیر المومنین عم فرمود که هرکه خود را بمحل تهمت میدارد ملامت نکند کسی را که کمان بد باو میبرد و
هرکه سر خود را پنهان دارد اختیارش بدست خود است و هر سری که از دو کس یا از دو لب در گذشت
فاش میشود و کارهای برادر مومن خود را حمل بر محمل نیک کن تا محمل یابی و سخنی که از او صادر
شود بر معنی بدی حمل مکن تا محمل خیر از برای او یابی و بر تو باد ببرادران نیک و بسیار از ایشان تحصیل
کن که ایشان تهیه اند در هنگام نعمت و سپرند در هنگام بلا در امری که خواهی مشوره کنی بجمعی
مشوره کن که از خدا ترسند و برادران خود را بقدر پرهیزکاری ایشان دوست دارد و از زنان بد
بپرهیزید و از نیکان ایشان برحذر باشید و اگر شما را بنیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایید که بطمع نیفتید
در بدیها و در حدیث دیگر از انحضرت پرسیدند که بدترین مصاحبان کیست فرمود که کسی که معصیت
خدا را نزد تو زینت دهد و در حدیث دیگر فرمود که همنشینی بدان مورث بدگمانی بنیکان است
و حضرت صادق عم فرمود که نظر کن هرگاه بینی که نفعی در دین بتو نمیرساند اعتنا باشنایی او مکن و به
صحبت او رغبت منما بدرستی که انچه غیر خداست همه باطل است و کاری که برای خدا نیست عاقبتش
نیکو نیست و از حضرت رسول صم منقولست که سه کسند که مجالست ایشان دل را میمیراند مجالست مردم
پست دنی و سخن گفتن با زنان و همنشینی اغنیا و مالداران و حضرت صادق عم فرمود که چهار چیز است
که ضایع میشود دیطالت دوستی که صرف بیوفایی کنی و نیکی و احسان بکسی کنی که شکر تو نکند
و علمی که بکسی گویی که گوش ندهد و سری که بکسی بسپاری که حفظ نکند و حضرت امام محمد
باقر عم فرمود که با اغنیا هم نشینی مکن بدرستی که کسی که با ایشان هم نشینی میکند اول که با ایشان
می نشیند چنان میداند که خدا را بر او نعمتها هست و چون پارهٔ نشست گمان میکند که خدا هیچ نعمت
بر او ندارد و حضرت رسول فرمود که چهار چیز است که دل را میمیراند گناه بعد از گناه و با زنان بسیار
سخن گفتن و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گویی و بخیر بر نگردد و مجالست نمودن با مردگان پرسیدند
که کیستند مردگان فرمود که هر مالداری که نعمت او را طاغی کرده باشد و بدانکه اطعام مومنان
فضیلت بسیار دارد و اطعام بسیار می باید کرد شاید که در ان میان مومنی باشد و فضیلت اطعام مومن
را در یابند چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه مومن گرسنه را اطعام نماید حق تعم
او را از میوه های بهشت اطعام نماید و هرکه مومن عریانی را بپوشاند حق تعم از استبرق و حریر بهشت
بر او بپوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از ان جامه رشتهٔ باقی باشد و هرکه مومن تشنهٔ را
شربت ابی بخوراند خدا از شراب سر بمهر بهشت باو بخوراند و کسی که اعانت مومنی کند یا غمی از او



زایل گرداند حق تعم او را در سایهٔ عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایهٔ نباشد و بسند
معتبر از حضرت امام علی نقی عم منقولست که حضرت موسی بن عمران علی نبینا از خداوند خود سوال
نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را اطعام نماید خالص از برای تو خطاب رسید که یا موسی
در روز قیامت امر میکنم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او از ازادکردهای خداست از
اتش جهنم و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سه چیز است که موجب رفع درجات مومن میگردد
بهمه کس سلام کردن و طعام بمردم خورانیدن و در شب در هنگامی که مردم در خوابند نماز کردن و از
حضرت صادق عم منقولست هرکه مومنی را سیر کند بهشت برای او واجب شود و فرمود که من شخصی را
از مومنان اطعام کنم نزد من بهتر است از اینکه صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان را اطعام کنم و بسند
صحیح از حضرت رسول عم منقولست که هرکه سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تعم او را از سه بهشت
اطعام نماید در ملکوت اسمان از جنت الفردوس و جنة عدن و طوبی که درختیست در بهشت که حق تعم
در جنت عدن بدست قدرت خود غرس نموده و از حضرت صادق عم منقولست هرکه مومنی را اطعام
نماید تا او را سیر گرداند هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب ان نتوانند نمود نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل
مگر خداوند عالمیان بعد از ان فرمود که از جملهٔ چیزهایی که مغفرت را واجب و لازم میگرداند اطعام
مسلمانان گرسنه است و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه مومنی را شربتی از
اب بدهد از جایی که قدرت در اب داشته باشد حق تعم بهر شربتی هفتاد هزار حسنه باو کرامت فرماید
و اگر در جایی باشد که اب کم باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسمعیل را ازاد کرده باشد و بسند
معتبر از حسین بن نعیم منقولست که حضرت صادق عم از من پرسید که ایا برادران مومن خود را دوست
میداری گفتم بلی فرمود که بفقیران ایشان نفع میرسانی گفتم بلی فرمود که بر تو لازم است که دوست داری
کسی را که خدا او را دوست میدارد والله که تا ایشان را دوست نداری نفع بایشان نمیتوانی رسانیدن
ایا ایشان را بمنزل خود دعوت می نمایی گفتم بلی هر وقت که چیزی میخورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا
بیشتر از ایشان با من می باشند فرمود که فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان گفتم فدای تو
گردم طعام خود را با ایشان می خورانم و بر بساط خود ایشان را می نشانم و فضل ایشان بر من عظیمتر است
فرمود که بلی چون ایشان داخل خانهٔ تو می شوند داخل میشوند بامرزش گناهان تو و عیال تو و چون
بیرون میروند می برند گناهان تو و عیال تو را و در حدیث دیگر فرمود که هرکه مومن مالداری را اطعام
بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کند و هرکه مومن محتاجی را اطعام
نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسمعیل را از کشتن خلاص کرده باشد و در حدیث دیگر فرمود
که اطعام یک مومن نزد من بهتر است از ازاد کردن ده بنده و ده حج و حضرت رسول صم نهی فرمود

از اجابت نمودن فاسقان بطعام ایشان * یاباذر ان الله عزوجل عند لسان کل قائل فلیتق الله امره و الیعلم
ما یقول یاباذر اترك فضول الکلام وحسبك من الکلام ماتبلغ به حاجتك یاباذر کفی بالمرء کذبا ان
یحدث بکل مایسمع یاباذر مامن شیئ احق بطول السجن من اللسان * ای ابوذر حقتعم نزد زبان هرکوینده
ایست یعنی برکفتار هرکس مطلع است پس باید که ادمی از خدا بترسد و بداند که چه میکوید که مبادا
چیزی بکوید که موجب غضب الهی کردد ای ابوذر ترك کن سخنهای زیادتی و لغو را و کافیست
ترا از سخن انقدر که بسبب ان بحاجت خود برسی ای ابوذر از برای دروغ کفتن این کس همین
بس است که هرچه بشنود نقل کند ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان
کردن از زبان و سخن در فضل سکوت و ترك سخن باطل سابقا مذکور شد و انچه حضرت فرمودند
که شنیده را نقل کردن دروغ است ممکن است مراد ان باشد که اکر بجزم نقل کند دروغ است
بلکه اکر نقل کنند باید که بقایلش نسبت دهند چنانچه بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست
که چون حدیثی یا سخنی نقل کنید انرا نسبت دهید بانکس که بشما حدیث کرده است که اکر حق باشد
ثوابش از شما باشد و اکر باطل و دروغ باشد کناهش بر او باشد و محتمل است که مراد ان باشد که نزد
مردم دروغکو میشوید و بکذب مشهور میشوید هرچند که بقایلش نسبت دهید دروغ نیست اما کسی
که بسیار سخن کرد و دروغ برامد اعتماد بر قولش نمی نمایند و ممکنست که مراد ان باشد که می باید
سخنی که نقل کنید ماخذش را معلوم کنید و از مردمی که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل مکنید که
حرفهای بی اصل را شنیدن و نقل کردن بمنزلهٔ دروغ است در قباحت و شناعت والله تعم یعلم * یاباذر
ان من اجلال الله تعم اکرام ذی الشیبة المسلم واکرام حملة القران العاملین به واکرام السلطان المقسط * ای
ابوذر از جملهٔ اجلال و تعظیم حق سبحانه و تعم است کرامی داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد
و کرامی داشتن حاملان قران که باحکام قران عمل نمایند و کرامی داشتن پادشاه عادل مضامین این کلمات
شریفه در ضمن سه ینبوع روشن میکردد * ینبوع اول * در بیان اکرام پیران مسلمانانست بدانکه کرامی
داشتن مسلمانان همکی لازمست خصوصا پیران ایشان چون موی سفید از سر رحمت الهیست و حقتعم
انرا حرمت میدارد پس حرمت داشتن ان تعظیم امر الهی نمودنست چنانچه در خطب و احادیث بسیار
وارد شده است که رحم کنید خوردان خود را و توقیر نمایید پیران خود را و از حضرت رسول عم منقولست
که بتجیل و تعظیم نمایید مشایخ و پیران خود را که از تعظیم خداست تعظیم ایشان و بسند معتبر از انحضرت
منقولست که هرکه فضل و حرمت مرد پیری بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حقتعم او را از فزع اکبر روز
قیامت ایمن کرداند و از حضرت صادق عم بسند معتبر منقولست که سه چیزاند که بحق و حرمت ایشان
جاهل نمیباشد مکر منافقی که نفاقش معروف و ظاهر باشد کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد

در بیان اکرام پیران
مسلمانان است



و حامل قران و امام عادل در حدیث دیکر فرمود که هر مومنی را کرامی دارد اول خدا را کرامی داشته بعد
از ان مومن را و هرکه استخفاف کند بمومن ریش سفیدی حق تعم کسی برا او بکمارد که پیش از
مردن با او استخفاف نماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم کرامی میدارد مرد هفتاد
ساله را و شرم میکند پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
هرکه چهل سال عمر کرد از دیوانکی و خوره و پیسی خدا او را ایمن میکرداند و هرکه پنجاه سال عمر کرد
خدا حسابش را در قیامت سبك و اسان میکند و چون بشصت سال رسید خدا او را توبه روزی
میکند و چون بهفتاد رسید اهل اسمان او را دوست میدارند و چون بهشتاد سال رسید حقتعم امر میفرماید
که حسناتش را بنویسند و کناهانش را ننویسند و چون بنود سال رسید کناهان کذشته و اینده اش
می امرزد و مینویسند که او اسیر خداست در زمین و او را شفیع میکرداند در اهل بیتش و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اول کسیکه موی سفید در ریشش بهم رسید حضرت ابراهیم بود
چون دید کفت خداوندا این چیست وحی امد که این نور است و موجب توقیر است کفت خداوندا زیاده
کردان و در حدیث دیکر فرمود که هرکه یك موی سفید در ریش او بهم رسد در اسلام ان موی سفید
نوری خواهد بود برای او در قیامت * ینبوع دویم * در بیان فضیلت قران و حامل ان و بعضی از فضایل
ایات و سوره است و این مشتمل است بر چند ساقیه * اول * در فضیلت قران است و از حضرت رسول
صم منقولست که هرکاه ملتمس و مشتبه شود بر شما مانند پارهای شب تار پس بر شما باد بقران بدرستیکه
قران شفاعت کننده ایست که شفاعتش را قبول میکنند و با هرکه مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش
مینمایند و هرکه او را پیشوای خود کرداند او را به بهشت میرساند و هرکه او را به پشت سر اندازد و بان
عمل ننماید او را بسوی جهنم میراند و راه نماییست که به بهترین راهها دلالت میکند و کتابیست که در ان
تفصیل و بیان جمیع احکام است و انرا ظاهریست و باطنیست و ظاهرش احکام الهیست و باطنش علوم
نامتناهیست ظاهرش خوش اینده است و باطنش عمیق است انرا نجوم و کواکب هست که بر احکام الهی
دلیلند و بران نجوم نجوم دیکر هستند که مردم را بان احکام میرسانند یعنی ائمهٔ معصومین عم که علم قران
نزد ایشان است عجایب قران را احصا نمیتوان کرد و غرائب ان هرکز کهنه نمیشود و در ان چراغهای هدایت
افروخته است و انوار حکمت از ان ظاهر است راهنماست بسوی امرزش کناهان کسی را که از ان بیابد
اوصاف امرزش را پس باید که هرکس دیدهٔ خود را در قران بجولان در اورد و دیدهٔ دل خود را
برای مطالعهٔ انوار او بکشاید تا از هلاك نجات یابد و از ورطهای ضلالت خلاص شود بدرستی که
تفکر نمودن موجب زندکانی دلهای بیناست و در تاریکیها جهالت نور تفکر راه نماست پس نیکو خود را
خلاص کنید و در فتنها خود را امکذارید و در حدیث دیکر فرمود که قران هادیست در ضلالت و بیان

در بیان فضیلت قرآن
و حامل آن و بعضی
از فضایل آیات
و سوره آیات

کننده است در کوری جهالت و دست کیرنده است در لغزشها و نور است در ظلمتها و ظاهر کنندهٔ
بدعتهاست و نکاه دارندهٔ از مهالکست و در کمراهی ها رهنماست و بیان کنندهٔ فتنهاست و رسانندهٔ است
از دنیا باخرت و کمال دین شما در قرانست و هیچ کس ازان عدول ننموده مکر بسوی اتش و حضرت
صادق عم فرمود که خداوند عزیز جبار کتاب خود را بسوی شما فرستاده است راست کو یست که بوعدهای
خود وفا می نماید و مشتملست بر احوال و اخبار شما و اخبار کذشتها و اخبار ایندها و اخبار اسمان و زمین
اکر انکسی که عملش را میدانند شما را اخبر دهد بانچه در قرانست از اخبار غیب و علوم بی انتها
تعجب خواهید کرد باسانید متواتره از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که از میان شما میروم و دو چیز
عظیم در میان شما میکذارم یکی کتاب خدا که ریسمانیست او یخته از اسمان بزمین و دیکری عترت
و اهل بیت من پس به بینید که با ایشان چه کونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشانرا چون خواهید داشت
ساقبهٔ دویم * در بیان فضیلت حاملان قرانست بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که دیوانها که در
قیامت حساب میکنند سه دیوانست دیوان نعمتها و دیوان حسنات و دیوان کناهان چون دیوان نعمت
و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسناترا فراکیرد و دیوان کناهان باقی ماند پس فرزند ادم را
طلبند و کناهانش را حساب کنند در این حال قران به بهترین صورتها بیاید و در پیش ایمردرو ان شود
و کوید خداوندا منم قران و این بندهٔ مومن تست که خود را بتعب می انداخت بتلاوت من و در
درازی شب مرا بترتیل می خواند و چون مرا در تهجد میخواند اب از دیده اش جاری میشد خداوندا
او را راضی کن چنانچه مرا راضی کردهٔ پس خداوند عزیز جبار فرماید که ای بنده من دست راست را
بکشا پس پر کند حق تعم انرا از رضا و خوشنودی خود و دست چپش را پر کند از رحمت خود پس باو
کوید که اینک بهشت از برای تو مباحست قران بخوان و بالارو پس هر یک ایهٔ که بخواند یک درجه
بالا رود و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم بقران خطاب فرماید که بعزت و جلال خودم سوکند که
امروز کرامی دارم هر که ترا کرامی داشته و خار کنم هر که ترا خار کرده و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که قرانرا یاد کیرید بدرستی که قران در قیامت می اید بنزد حامل خود بصورت جوان بسیار
خوشرو و میکوید منم ان قرانی که بسبب من شبها بیدار می بودی و روزها بسبب روزه خود را اتشنه
میداشتی و بسبب کثرت تلاوت من اب دهانت خشک و اب دیده ات جاری میشد امروز با توام هر جا
که میروی و هر که تجارتی کرده امروز پی تجارت خود میرود و من بعوض تجارت جمیع تاجرانم برای
تو بشارت باد ترا که بزودی کرامت الهی بتو میرسد پس تاجی می اورند و بر سرش میکذارند و نامهٔ
امان از عذاب بدست راستش میدهند و نامه مخلد بودن در بهشت را بدست چپش میدهند و دو
حله بر او می پوشانند و باو میکویند که قران بخوان و بالا رو و بعد هر ایه بدرجه بالا میرود و پدر



و مادرش را دو حله می پوشانند اکر مومن باشند و میکویند بایشان که این برای انست که بفرزند
خود تعلیم قران کردید و حضرت علی بن الحسین عم فرمود که بر شما باد بقران بدرستی که حق تعم بهشت را
یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده و بجای کل مشک خوشبو و بعوض خاک زعفران و بجای
سنک ریزه مروارید در ان مقرر کردانیده و درجاتش را بعدد ایات قران کردانید پس کسی که قران
خوانده باشد باو میکویند که بخوان و بالا رو و هیچ کس را در بهشت درجهٔ از او بالاتر نیست مکر پیغمبران
و صدیقان و از حضرت رسول صم منقولست که اشراف و بزرکان امت من حاملان قرانند و جمعی که
در شب عبادت میکنند و در حدیث دیکر فرمود که حاملان قران بزرکان اهل بهشت اند و فرمود که
خدا عذاب نمیفرماید دلی را که قران را حفظ نماید و بسند معتبر از انحضرت منقولست که اهل قران در
اعلای درجات بهشتند بعد از پیغمبران پس ضعیف و حقیر مشمارید اهل قرانرا و حق ایشانرا سهل
مدانید که ایشانرا نزد حقتعم منزلت رفیع هست * ساقبه سیم * در بیان صفات قرای قران و اصناف ایشانست
بدانکه حامل قران را بر چند معنی اطلاق میکنند و چند قسم می باشند اول انست که لفظ قران را درست
یاد کیرد و این اول مراتب حاملان قرانست و در این مرتبه تفاضل بزیادتی علم قراءت و دانستن اداب
و محسنات قراءت می باشد و بزیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سوره و ایات قرانی دویم دانستن
معانی قرانست و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قران تعلم معانی او نیز می نموده اند
و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است و تفاضل در این مرتبه بزیادتی و نقصان و فهم معانی قران از ظهور
و بطون میباشد سیم عمل نمودن باحکام قران و متخلق شدن باخلاقیت که قران بر مدح انها دلالت دارد
و خالی شدن از صفاتیست که بر مذمت انها دلالت دارد پس حامل حقیقی قران کسی است که حامل الفاظ
و معانی ان کردیده باشد و بصفات حسنهٔ ان خود را اراسته باشد و بدانکه قران احسان معنوی خداوند
رحمانست چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که القران مائدة الله یعنی قران خوان نعمت خداست
و خوان کریمان جامع می باشد و در خور هر کس نعمت در ان می باشد سبزی و تره میدارد و الوان حلوا
و نفایس میدارد لهذا هیچکس نیست که از قران بهرهٔ نداشته باشد جمعی کثیر از راه کتابت لفظش
بهرهای دنیوی و اخروی میبرند حتی انکس که مرکبش را بعمل می اورد و انکسی که کاغذش را
میسازد و ان کاتبی که می نویسد و کارفرمایی که مزد میدهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قران
دخیل می باشند و اکر از برای خدا کنند بهرهٔ دنیا و اخرت میبرند و اکر از برای دنیا کنند بهرهٔ دنیوی می
برند و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهرهای دنیوی و اخروی میبرند و صاحب هر علم از علوم نامتناهی را
بهرهٔ از قران هست چنانچه صرفی از وجوه تصاریف و اشتقاقاتش استنباطی مینماید و نحوی از انحای
تراکیبش استشهادی نماید و معانی بیانی از نکات غریبه اش فایده مند میشود و اصحاب بلاها از برکات

در بیان صفات قاریان قرآن و اصناف ایشان

ایات کریمه‌اش بتلاوت کردن و نوشتن نفع می‌یابند و ارباب مطالب دنیوی و اخروی بایات و سورش
پناه میبرند و مطلب خود را می‌یابند و بیک راه اعجاز قران تاثیرات غریبه ایات و سور انست و ارباب
تکسیر و اصحاب عدد و غیر ایشان همه پناه بقران میبرند و از راه معانی غریبه‌اش جمیع صاحبان علوم
مختلفه متنفع میشوند از متکلم و حکیم و فقیه و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب
اکسیر و منشیان و شعرا و ادبا و غیر ایشان از جماعتی که از ظاهر قران بهره دارند و از هر بطنی از بطون
قران جمعی که قابل ان هستند از اصحاب عرفان و ارباب ایقان فواید و حکم و معارف نامتناهی می‌یابند
پس حامل کامل قران مجید جمعی اند که جمیع بهرهای قران را بر وجه کمال داشته باشند و ایشان حضرت
رسول و اهل بیت کرام صم اند زیرا که معلوم است باحادیث متواتره که لفظ قران مخصوص ایشانست و قران
تمام کامل نزد ایشانست و علوم قرانی که در میان است هم باتفاق بحضرت امیر المومنین عم منسوبست
و ایضا احادیث متواتره وارد است که معنی قران را کسی بغیر از ایشان نمیداند و علم ما کان و ما یکون
الی روز قیامت و جمیع شرایط و احکام در قران هست و علمش نزد ایشان مخزونست و قران را هفت بطن
یا هفتاد بطن است و علم جمیع ان بطون نزد ایشانست و همچنین عمل نمودن بجمیع احکام و شرایع قران
مخصوص ایشانست چون از جمیع خطاها معصومند و بجمیع کمالات بشری متصفند و ایضا اکثر قران
در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشانست چنانچه وارد شده است که ثلث قران در شان ماست و ثلث
ان در مذمت دشمنان ماست و ثلث دیگر فرایض و احکام است و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت
کمالی که در قران واقع است بمدح صاحب ان صفت بر میگردد و صاحب انصفت بر وجه کمال ایشانند
و مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است بمذمت صاحبان ان صفات بر میگردد که دشمنان ایشانند
چون شخصی نیست قایم بذات بلکه عرضیست که در محال مختلفه ظهورات مختلف میدارد چنانچه پیوسته
در علم واجب الوجود بوده و ایجاد در لوح ظاهر گردیده و از انجا بروح حضرت جبرئیل منتقل گردیده
و از جانب خدا بلاواسطه و بواسطهٔ جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده و از انجا بقلوب
اوصیا و مومنان در امده و در صورت کتابتی ظهور نمود پس اصل قران احرمیست و بسبب ان در
هر جا که ظهور کرده ان محل را احرمتی بخشیده و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت انچیز
بیشتر گردیده پس هرگاه ان نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بران نقش بسته و جلدی که مجاور انها
گردیده با اینکه پست ترین ظهورات اوست انقدر حرمت باو بخشیده باشد اگر کسی خلاف ادابی
نسبت بانها بعمل اورد کافر میشود پس قلب مومنی که حامل قران گردیده حرمتش زیاده از نقش
و کاغذ قران خواهد بود چنانچه وارد شده است که مومن حرمتش از قران بیشتر است و از مضامین
و اخلاق حسنه قران هر چند در مومن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده و هر چند خلاف



ان اوصاف از نقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهورات قران و نقص حرمت
گردیده پس این مراتب ظهورات قران و اوصاف ان زیاده میگردد تا چون بمرتبهٔ جناب بارفعت
نبوی و اهل بیت کرام او میرسد مرتبهٔ ظهورش بنهایت میرسد چنانچه در وصف حضرت رسول صم
وارد شده است که * کان خلقه القران * یعنی خلق انحضرت قران بود بلکه اگر بحقیقت نظر کنی قران
حقیقی ایشانند که محل لفظ قران و معنی قران و اخلاق قرانند چنانچه دانستی که قران چیزی را میگویند که
نقش قران در ان باشد و نقش کامل قران بحسب معنی و لفظ در قلوب مطهرهٔ ایشان حاصلست چنانچه
حضرت امیر المومنین عم بسیار میفرمودند که منم کلام الله ناطق و اینست معنی ان حدیث که حضرت
صادق عم فرمود در حدیث طولانی که قران بصورت نیکویی بصحراء محشر خواهد امد و شفاعت حاملان
خود خواهد کرد راوی پرسید که ایا قران سخن میتواند گفت حضرت تبسم نمود و فرمود که خدا رحم
کند ضعیفان شیعیان ما را که هر چه از ما میشنوند تسلیم میکنند و اذعان مینمایند بعد از ان فرمود که
نماز شخصی است و صورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی میکند راوی میگوید که صورت من متغیر شد
و گفتم این سخن را در میان مردم نقل نمیتوانم کرد حضرت فرمود که هر که ما را بنماز نشناسد حق ما را
نشناخته و انکار حق ما کرده بعد از ان فرمود که میخواهی سخن قران را بتو بشنوانم گفت بلی فرمود که در
قرانست که نماز نهی میکند از فحشا و منکر و ذکر خدا بزرگتر است حضرت فرمود که چون نماز نهی میکند
پس نماز سخن میگوید و فحشا و منکر مردی چند اند و ماییم ذکر خدا و بزرگتر بیم چون این مطلب در حل
اخبار اهل بیت عم بسیار دخیلست اگر زیاده از این توضیح نماییم اصوب است بدانکه هر چیز را صورتی
و معنی و جسدی و روحی هست خواه اخلاق و خواه عبادات و خواه غیر انها و جمعی که حشویه انه بظاهرها
دست زده اند و پا از ان بدر نمیگذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده اند و جمعی
ببواطن و معانی چسبیده اند و از ظواهر دست بر داشته اند و بسبب این ملحد شده اند و صاحب دین
انست که هر دو را بسمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید مثل انکه بهشت را صورتیست که عبارت از
در و دیوار و درخت و انهار و حور و قصور است معنی بهشت کمالات و معارف و قرب لذات
معنویست که در بهشت صوری می‌باشد حشوی میگوید که در بهشت بغیر لذت خوردن و اشامیدن
و جماع کردن معنی ندارد ملحد میگوید که بهشت در و دیوار و درختی نمیدارد همان لذتهای
معنوی را باین عبارات تعبیر کرده اند و باین سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است امام
صاحب یقین میداند که هر دو حقست و در ضمن ان لذتهای صوری لذتهای معنوی حاصل میشود
چنانچه در اول کتاب اشاره باین معنی کردیم و همچنین در باب صراط واقع شده است که صراط دین
حق است و واقع شده است که اهل بیت صراط مستقیم اند و وارد شده است که صراط محبت علی بن

ابی طالب است و واقع شده است که صراط جسری است بر روی جهنم همه حق است زیرا که صراط اخرت
نمونهٔ صراط دنیاست و در دنیا فرموده اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می باید بود
و از چپ و راست شعبهای بسیار از مذاهب مختلفه و کناهان کبیره هست که هر که متوجه انها میشود از
این صراط بدر میرود و این صراط راهیست در نهایت باریکی و دقت و نازکی و کمین کاهها دارد که
شیاطین بر ان رخنها در کمین نشسته اند و عقبها از عبادات شاقه و ترک معاصی دارد که بسیار کسی
از ان عقبها راه را کم کرده اند و نمونهٔ این صراط بعینه صراط اخرت است که در نهایت باریکی و دشواریست
بر روی جهنم میکذارند پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده در ان صراط راست به بهشت
میرود و هر که بسبب اعتقاد فاسدی یا کبیرهٔ هلاک کنندهٔ از این صراط بدر رفته بهمان عقبه و کمین کاه
که میرسد پایش از ان صراط میلغزد و بجهنم می افتد و هم چنین مارها و عقربهای دوزخ صورت
اخلاق ذمیمه است و درختها و حور و قصور صورت و ثمرهٔ افعال حسنه است و هم چنین نماز را در دنیا
روحی و بدنی هست بدن نماز ان افعال مخصوصه است و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد
اوست و کار روح انست که جسد را باقی میدارد و منشا حرکات و اثار بدن میکردد پس نماز بی ولایت
چون موجب کمالی نمیکردد و باعث قرب نمیشود و از عذاب نجات نمی بخشد مانند بدن مرده است پس
ولایت روح انست و چون نماز کامل از ایشان صادر میشود و اکر از دیکری صادر شود ببرکت ایشان
میشود پس بقای نماز بایشان است باین سبب خود روح نمازند و چون وصف نماز در ایشان کامل
کردیده و خلق ایشان شده کویا با نماز متحدند پس هم چنانکه لفظ انسان را بر بدن و بر روح ادمی با بروح
با بدن هر سه اطلاق مینمایند هم چنین نماز را بر این افعال و بر ان ذوات مقدسه و بر ان ذوات با اتصاف
باین صفت اطلاق مینمایند پس نماز که در قران واقع شده ظاهرش که این افعالست مراد است و باطنش
که ولایت است مراد است و منافات با یکدیکر ندارند و جمعی از ملاحدهٔ اسماعیلیه بسبب اینکه این
احادیث را نفهمیده اند انکار عبادات کرده اند و کافر شده اند و میکویند نماز کنایه از شخصیست
و روزه کنایه از شخصیست و این اعمال در کار نیست و جمعی از حشویه بجانب تفریط افتاده و انکار
این احادیث کرده اند و رد کرده اند و هم چنین ایمان چون بحضرت امیر المؤمنین کامل کردیده و انحضرت
بر وجه کمال بان متصف است و بقای ایمان ببرکت انحضرت است و ولایتش رکن اعظم ایمان است
و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده و پیوسته از اثار و افعالش انوار ایمان مشاهده میشود
و اکر ایمان بر انحضرت اطلاق کنند در بطن قران بعید نیست و هم چنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی
چنین اند پس روح و معنی و محل حقیقی صلوة و ایمان و زکوة و غیر انها از عبادات علی بن ابیطالب ع
و فرزندان اویند و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و کفر و فسوق و عصیان ابو بکر و عمر



و عثمان و سایر دشمنان ایشانند که بسبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بود و هم چنین
کعبه را داده اند برای اینکه محل فیوض الهی و معبد دوستان خدا است و دلهای ائمهٔ معصومین
و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خدا است از کعبه اشرفست و کعبهٔ حقیقی ایشانند اما نباید
که کسی انکار حرمت این کعبهٔ ظاهر کند یا انکار حج کند تا کافر شود بلکه میباید که اول بکعبهٔ ظاهر رود
و بعد از ان بکعبهٔ باطن رود و از انوار هر دو بهره مند شود چنانچه باسانید معتبر از حضرت امام جعفر
صادق و امام محمد باقر ع منقولست که فرمودند که این سنکها را برای این بنا کرده اند که مردم بیایند
بطواف و بوسیلهٔ این طواف بخدمت ما برسند و معالم دین خود را از ما یاد کیرند و ولایت خود را بر ما عرض
نمایند زیاده از این اینمعنی را در اینمقام بسط نمیتوان داد اما اکر ادراک اینمعنی درست نموده بسیاری
از مشکلات اخبار بر تو ظاهر میکردد و معنی نهی کردن نماز را میفهمی که هم نماز خودش در کسی که
کامل شد موجب قرب میشود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی میفرماید و منع میکند و هم
ائمهٔ معصومین که روح نمازند نهی میکنند بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل کردیده و موجب
اعلای مراتب قرب ایشان کردیده بزبان ایشان متکلم است و ترا منع می نماید زیاده از این سخن در این
مقامات کفتن موهم معانی کفر امیز میشود رجوع میکنیم بنقل اخباری که در وصف حاملان قران وارد
شده است بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که قاریان قران بر سه قسمند یکی شخصی است
که قران خوانده است و انرا سرمایهٔ دنیای خود کرده است و وسیلهٔ جلب فواید و اموال از پادشاهان
کردانیده و بقران بر مردم استطاله و زیادتی و فخر میکند و شخصی دیکر انست که قران خوانده است
و حروف انرا حفظ و ضبط نموده و حدود و احکامش را ضایع ساخته است و همین درست کردن
لفظش سعی می نماید خدا این جماعت را در میان حاملان قران بسیار نکند و شخصی دیکر انست که قران
خوانده و دوای قرانرا بر دردهای دل خود کذاشته و شبهایش را بقران بیدار داشته و بسبب قران
روزها تشنه مانده بروزه داشتن و بقران برپا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز و در شبها پهلو از
رخت خواب تهی کرده است بسبب قران پس ببرکت این جماعت خداوند عزیز جبار رفع می نماید بلاها را
و باین جماعت غلبه میدهد مسلمانان را بر دشمنان و باین جماعت حق تعالی باران از اسمان میفرستد والله که
این جماعت در میان قاریان کمترند از کوکرد احمر و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سزاوار
ترین مردم بتخشع و تضرع در اشکار و پنهان حامل قران است و سزاوارترین مردم در پنهان و اشکار
بنماز و روزه حامل قرانست بعد از ان باواز بلند ندا فرمودند که ای حامل قران تواضع و فروتنی
کن تا خدا ترا بلند مرتبه کرداند و بقران طلب عزت از مردم مکن که خلایق را ذلیل میکرداند و متزین
شو بقران از برای خدا تا خدا ترا زینت بخشد و انرا برای مردم زینت خود مکن که خدا ترا معیوب

و بد نما کردانید بدرستیکه هرکه قران را ختم نماید چنانست که کویا پیغمبر را در میان دو پهلوی او جا
داده اند بدون انکه وحی باو بیاید و کسی که تمام قران را خوانده باشد سزاوار از برای او انست که با
جاهلان جهالت نکند و در میان جمعی که بغضب می ایند او بغضب نیاید و زود از جا بدر نرود بلکه
باید عفو کند و بپوشاند و در کذرد و حلم کند از برای تعظیم قران و کسی را که قران باو عطا کرده باشند
وکمان کند که خدا بکسی از خلق چیزی بهتر از انچه باو کرامت فرموده داده است از اموال واسباب دنیا پس
بتحقیق که عظیم شمرده است چیزی را که خدا حقیر شمرده است و حقیر دانسته است چیزی را که خدا اعظیم
کردانیده است و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه قران را بخواند و باخواندن قران حرامی
بیاشامد یا محبت دنیا و زینتهای انرا بر قران اختیار کند مستوجب غضب الهی کردد مکر اینکه توبه کند
واکر بی توبه بمیرد در قیامت قران بر او حجت خود را اتمام کند که او را عذری نماند * ساقیهٔ چهارم *
در بیان اداب خواندن قرانست و ان مشتمل است بر شرایط بسیار اول ترتیل در قرانست چنانچه حقتعم
در قران میفرماید که * ورتل القران ترتیلا * ترتیل کن در قرائت قران ترتیل کردنی و ترتیل قدری از ان
واجب است و قدری مستحب است ترتیل واجب بحسب مشهور انست که حروف را از مخارج ادا نماید
و حفظ احکام و وقف و وصل بکند که اکر دو کلمه را متصل بیکدیکر خواند و فاصله در میان بقطع
نفس یا سکت طویل نکند کلمهٔ اول را ساکن بخواند بلکه اخرش را با اول کلمه لاحق وصل کند
واکر وقف کند بر کلمهٔ وقف بحرکت نکند چنانچه منقولست که از حضرت امیرالمومنین عم سوال نمودند
از معنی ترتیل فرمود که ترتیل حفظ وقفهاست و ادا نمودن حرفها از مخارج و ترتیل مستحب شمرده خواندن
و بتانی خواندن قران است بحیثیتی که حروف در یکدیکر داخل نشود که خوب ممتاز نشود و بسیار
هم پاشان نخواند که حروف از هم بپاشد و اتصال کلام بر طرف شود بارعایت صفات حروف و مدها
و اقسام وقفها که از کتب قرائت تفاصیل انها معلوم میشود و این معانی را نیز داخل در انچه حضرت فرموده اند
میتوان کرد و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که از تفسیر ترتیل پرسیدند فرمود که حروف را خوب
ظاهر کردان و تند مخوان بنحوی که عربان شعر را می خوانند و از هم مپاش حرفها را مانند ریکی که پاشند
ولیکن بفزع و خوف اورید یا بکویید یا بکریانید بخواندن قران دلهای سخت را و چنان نباشد که
همت بر اخر سوره کمارید و تند بخوانید که زود تمام شود * شرط دویم * تدبر و تفکر خواندن و متوجه
معانی ان کردیدن و برقت و خشوع خواندن است و باید که از مواعظ قران متذکر شود و از احوال
کذشتکان عبرت کیرد و چون بایهٔ رحمتی رسد از خدا طلبد و چون بایهٔ عذابی برسد استعاذه نماید
چنانچه باسانید بسیار از حضرت امیرالمومنین عم و سایر ائمه صلوات الله علیهم منقولست که خیری
نیست در قرائتی که در ان تدبر نباشد و از حضرت صادق عم منقولست که قران بحزن نازل شده است پس

در بیان اداب خواندن قران



انرا بحزن بخوانید و از حفص منقولست که حضرت امام موسی عم از شخصی پرسیدند که بقاء در دنیا را
میخواهی کفت بلی فرمود که چرا کفت از برای خواندن قل هو الله احد پس حضرت بعد از زمانی فرمودند
که ای حفص هرکه از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قران ندانند در قبر حقتعم او را تعلیم قران می فرماید
تا درجات او را بلند کرداند زیرا که درجات بهشت بقدر ایات قرانست بقاری میکویند که بخوان
و بالا رو پس ایه که میخواند یکدرجه بالا میرود حفص کفت که کسیرا ندیدم که خوفش یا امیدش زیاده
از انحضرت باشد و چون قران میخواندند بحزن و اندوه میخواندند و بنحوی میخواندند که کویا بمشافهه
باکسی خطاب میکنند و از رجاء بن ضحاك منقولست که حضرت امام رضا عم در راه خراسان چون بمیان
رخت خواب میرفتند تلاوت بسیار می فرمودند و چون بایه میرسیدند که دران ذکر بهشت یادوزخ بود
میکریستند واز خدا سوال بهشت و استعاذه از جهنم مینمودند و چون در نماز سورهٔ قل هو الله احد میخواندند
بعد از احد اهسته میکفتند الله احد و چون سوره را اتمام میکردند سه مرتبه میکفتند * کذلك الله
ربنا و چون سورهٔ قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از لفظ کافرون میکفتند اهسته یا ایها الکافرون
و چون از سوره فارغ میشدند سه مرتبه میفرمودند * ربی الله دینی الاسلام * و چون از سورهٔ و التین
و الزیتون * فارغ میشدند میخواندند که بلی * و انا علی ذالك من الشاهدین * و چون سورهٔ *
لا اقسم بیوم القیامة میخواندند بعد از فارغ شدن میفرمودند * سبحانك اللهم بلی * و چون از سورهٔ
فاتحه فارغ میشدند میفرمودند که * الحمد لله رب العالمین * و چون سبح اسم ربك الاعلی * میخواندند
بعد از اعلی میفرمودند اهسته که سبحان ربی الاعلی و در هرجای قران * که یا ایها الذین امنوا
میخواندند اهسته میفرمودند * که لبیك اللهم لبیك و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست
که هرکاه یکی از مسبحات را خوانید بکویید سبحان الله الاعلی و مسبحات سورهٔ چندند که
اولشان یسبح یا سبح است و چون بخوانید * که ان الله و ملائکته یصلون علی النبی صلوات
بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیر نماز و چون سورهٔ و التین خوانید در اخرش بکویید *
و نحن علی ذالك من الشاهدین * و چون قولوا امنا * بخوانید بکویید * امنا بالله و تتمهٔ ایه را بخوانید
تا مسلمین و بسند معتبر دیکر منقولست که حضرت امام رضا عم در هر سه روز یك ختم قران
میفرمودند و میکفتند که اکر خواهم در کمتر از سه روز ختم میتوانم کرد ولیکن هیچ ایه
نمیکذرم هرکز مکر انکه در معنی ان ایه تفکر می نمایم و در سبب نزولش تامل میکنم و بیاد
می اورم که در چه وقت نازل کردیده لهذا در هر سه روز یك ختم میکنم و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که چون سورهٔ * قل یا ایها الکافرون میخواندند بعد از * لا اعبد ما تعبدون
میکفتند اعبد ربی * و بعد از اتمام سوره میفرمودند که * دینی الاسلام علیه احیا و علیه اموت

انشاء الله و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که ایات قرانی خزینهای حکمت ربانیست پس
در خزانهٔ را که میکشایی باید که دران نظر نمایی و بتفکر جواهر معانی و حکمتهارا بیرون اوری
و در روایت دیکر از انحضرت منقولست که اکر هرکه در مابین مشرق و مغرب است بمیرد بعد از انکه
قران با من باشد وحشت بهم نمیرسانم و چون انحضرت مالك یوم الدین را میخواندند تکرار میفرمودند
بحدی که نزدیك بود که هلاك شوند و الحق چکونه وحشت بهم رساند کسی که انیس او
خداوند عالمیان باشد چون خواهد سخن بکوید با خداوند خود سخن کوید و مناجات کند و راز
بکوید و اکر خواهد کسی با او سخن کوید قران بخواند که کاهی خدا با او خطاب فرماید و
خود را مخاطب بان خطابها دانسته لبیك در جواب کوید و کاهی پیغمبران با او سخن کویند و خطابهای
ایشانرا چنان داند که از ایشان میشنود بلکه انجماعت که پیغمبران با ایشان سخن میکفته اند کور
وکری چند بوده اند و کسی که اکاهست مخاطب بخطاب ایشان بیشتراست زیرا که خطابهای
ایشان بر جمیع عالمیان عام است و کاهی حق تعم برای او قصه میخواند و احوال کذشته کانرا برای
او نقل میکند و از شادی این کرامت نزدیکست که قالب تهی کند و کاهی خوان نعمتهای الوان
بهشت از برایش میکشد و انکه عارفست چون از نعمتهای بهشت برای این لذت میبرد که از
دوست باو میرسد از وعده اش نیز همین لذت میبرد بلکه بیشتر و محبان نشاه شراب طهور بهشت را
در این نشاه بیشتر می یابند و کاهی اوصاف خود را برای او بیان میفرماید و او را در کلستانهای
صفات کمالیهٔ خود بسیر میدارد کاهی در کلستان رحمانیت تکلیف سیر میکند که چه خانهای
مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و کناهکاران
دارد و کاهی بسیر کلستان رحیمیت میفرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی اندازه نسبت
بدوستان خود فرموده و کاهی بسیر بوستان رازقیت میبرد او را که هیچ برك و کیاهی نیست که بهرهٔ
خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد حتی ان برك ضعیفی که در منتهای درخت است قدری
از روزی برای ان مقدر کرده است که از ریشهٔ که ده کز در زمین فرو رفته و دهان کشاده
از اب و خاك بدهان خود میکشد چه قدر بان برسد و زیاده و کم نرسد و کاهی بسیر کلستان
قدرتهای نامتناهی میبرد و کاهی درهای کنجهای علوم و معارف نامتناهی را برو یش میکشاید
و از انواع جواهر حقایق انچه دیده اش تاب او ردبر او عرض مینماید و همچنین در صفات جلال و جمال
و رفعت و کمال و کاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشانرا برای او نقل میکند و از بنده
نوازیهای خود امید وار میکرداند که دوستان چندین هزار سال کذشته را احوال ایشانرا انچه مهربانی
نقل میفرماید و نعمتها که خود بایشان عطا فرموده ایشانرا بانها می ستاید و بیان شکیبایی ایشان و مشقتها



که در راه او کشیده اند میفرماید و بعد از ان بیان تدارك فرمودن خود مینماید و از بیان فرمودن
وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت بکنهکاران شهادتکاه امید را وسیع میکرداند زهی
پروردکار کریم که با غایت لطف و مدارا مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندکان
کاهی بوعدهٔ حور و قصور و طعام و شراب تطمیع مینماید و کاهی بوعید انواع زجر و عذاب تهدید
میفرماید پس کسی که از روی تنبه و اکاهی و تفکر قران خواند و درهای کلستانهای فیض
نامتناهی یزدانی بر روی عقل او مفتوح کردیده باشد و دیدهٔ دلش را نور ادراك معارف داده
باشند در هر صفحهٔ از صفحات قران که نظر میفرماید کلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته اند و
چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده اند و محفلی مملو از دوستان و برکزیدکان
خدا برای انس و الفت او نشانیده اند و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی
برایش حاضر ساخته اند و قدحهای مردازما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده اند میزبانش
خداوند مهربانست و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان در چنین بزمی اکر کسی از
شادی و سرور نمیرد وحشت چرا نکیرد *سیم* باطهارت بودن است در هنکام تلاوت چنانچه از *سیم با طهارت بودن در هنگام تلاوت*
محمد بن الفضیل منقولست که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض نمود که من قران میخوانم و مرا بول
میکیرد و برمیخیزم و بول میکنم و استنجا میکنم و برمیکردم و شروع بتلاوت میکنم حضرت فرمود
که مکن تا وضو نسازی و این شرط بسبیل استحبابست بلکه ظاهر احادیث معتبره انست که
جنب و حایض را غیر تلاوت غیر سورهای سجده مستحب است و بعضی زیاده از هفت ایه را مکروه
دانسته اند و زیاده از هفتاد ایه کفته اند کراهیتش بیشتراست و لیکن احادیث صحیحه دلالت
دارد براینکه هر چه قدر از قران که خواهند میتوانند خواند بغیر از سورهای سجده و تلاوت
سورهای سجدهٔ واجب برایشان حرام است *ساقبهٔ چهارم* استعاذه است و خلافی نیست در اینکه *در بیان استعاذه*
هر وقت که شروع بقراءت کنند استعاذه مستحب است و در کیفیت ان میان قرا اخلافی هست و
مشهور میان علماء شیعه یکی از دو صورتست اول اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و این میان شیعه
و سنی مشهورتراست *دویم* اعوذ بالله السمیع العلیم من الشیطان الرجیم *و در بعضی از روایات
شیعه بعد از این *و اعوذ بالله ان یحضرون* وارد شده است و در بعضی از روایات *استعیذ
بالله من الشیطان الرجیم *تنها وارد شده است و در بعضی روایت* ان الله هو السمیع العلیم *وارد
شده است و در بعضی روایت بجای استعیذ اعوذ وارد شده است و در بعضی روایت اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم ان الله هو الفتاح العلیم *وارد شده است* و ان دو وجه اول *اشهر و اولی است
*ساقبهٔ پنجم* رو بجانب قبله بودن است در وقت قراءت قران در مجالس و غیر مجالس چنانچه منقولست *رو بجانب قبله بودن در وقت قراءت*

که بهترین مجالس انست که ادمی رو بقبله باشد و بعضی دیگر از اداب در کتب تفسیر و قراءت
مذکور است و ذکر انها در اینمقام موجب تطویل میگردد * ساقیه پنجم * در کیفیت ختم قرانست بسند معتبر
منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام جعفر صادق صم عرض نمود که من در یکشب قران را ختم میکنم
حضرت فرمود که مرا خوش نمی اید که در کمتر از یکماه ختم کنی و بسند معتبر منقولست که ابو بصیر بخدمت
حضرت صادق عم عرض نمود که من قران را در یکشب ختم کنم فرمود که نه گفت در دو شب فرمود که نه
تا بشش شب رسانید حضرت اشارت فرمودند که بلی بعد از ان فرمودند که جمعی که پیش از شما بودند
قران را در یکماه و کمتر ختم میکردند و بدرستی که قران را تند نمی باید خواند بنحوی که حروفش گم
شوند در یکدیگر و لیکن بترتیل می باید خواند و چون بایه گذری که در ان یاد بهشت باشد توقف کن
و از خدا بهشت را طلب کن و چون بایهٔ گذری که در ان ذکر اتش جهنم باشد توقف کن بخدا از اتش
جهنم پس ابو بصیر پرسید که در ماه رمضان در یکشب ختم بکنم فرمود که نه پرسید که در دو شب ختم بکنم
فرمود که نه پرسید که در سه شب ختم بکنم اشاره فرمود که بلی ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که
ماههای دیگر بان شباهت ندارند و در اینماه نماز بسیار بکن و بسند معتبر دیگر منقولست که از انحضرت
سوال نمودند که در چند روز قرانرا ختم کنیم فرمود که پنج قسمت کنید یا هفت قسمت و نزد من قرانی هست
که دو از ده قسمت کرده اند و علی بن مغیره بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که پدرم از جدت
سوال نموده بود از ختم کردن قران در هر شب حضرت فرموده بودند که بلی و پدرم در ماه مبارک رمضان
چهل ختم میکرد و من گاهی چهل ختم میکنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر بقدر انچه فراغ و مجال داشته
باشم چون روز فطر میشود یکختم را از برای حضرت رسول صم قرار میدهم و یکی را پس از برای حضرت
امیر المومنین عم و یکی از برای حضرت فاطمه عم و دیگر از برای هر یک از ائمه یکی و یکی از برای شما
و تا حال پیوسته چنین کرده ام چه ثواب از برای من خواهد بود بسبب این عمل حضرت فرمود که خدا بسبب
این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی راوی گفت الله اکبر چنین ثوابی برای من خواهد
بود حضرت سه مرتبه فرمود که بلی * ساقیهٔ ششم * در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرانست بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هر که حافظه اش کم باشد و قرانرا بمشقت حفظ نماید حقتعالی دو اجر باو کرامت
میفرماید و در حدیث دیگر فرمود که سزاوار اینست که مومن نمیرد مگر انکه قرانرا یاد گرفته باشد یا مشغول
یاد گرفتن باشد و در حدیث دیگر فرمود که هر که یاد گرفتن قران براو دشوار باشد بمشقت یاد گیرد او را دو
اجر است و بسند معتبر از یعقوب احمر منقولست که بخدمت حضرت صادق عم عرض نمودم که مرا غمهای رو
داده که انچه در خاطر داشتم فراموش کرده ام حتی بسیاری از قران را نیز فراموش کرده ام چون نام قران را
بردم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد و فرمود که بدرستیکه شخصی که فراموش کرده است سورهٔ از

در کیفیت ختم قران است

در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قران است



قران را ان سوره در قیامت از درجهٔ بلندی از درجات بهشت براو مشرف میشود و میگوید که السلام
علیک او در جواب میگوید که و علیک السلام تو کیستی میگوید که من فلان سوره ام که مرا ضایع کردی
و ترک نمودی اگر بمن متمسک میشدی و مرا از دست نمیدادی امروز ترا باین درجه میرسانیدم بعد از
ان فرمود که بر شما باد که با واز خوش بخوانید که مردم بگویند که خوش اوازند و در این دو طایفه خیری
نیست و جمعی قرانرا یاد میگیرند که شب و روز در نمازها بخوانند و پروا ندارد که کسی بداند یا ندانند
و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قران وارد شده است که ظاهر بعضی
فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن بمعانی ان و معنی دویم ظاهر است که بد است و
اول اگر از روی بی اعتنائی باشد بد است و اگر بی اختیار بسبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود
قصوری ندارد و بعضی احادیث که وارد شده است که قصوری ندارد بر اینمعنی محمولست چنانچه از حضرت
رسول عم منقولست که هر که قران را یاد گیرد و عمدا فراموش کند چون بمحشر در اید دستش در گردنش
بسته باشد و خدا بعدد هر ایه ماری براو مسلط گرداند که در اتش جهنم قرین او باشد مگر انکه خدا
او را بیامرزد و فرمود که نیکان شما گروهی اند که قران را یاد گیرند و یاد دهند از حضرت امیر المومنین
عم منقولست که بدرستیکه حقتعالی گاه هست که قصد میفرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را
استثنا نفرماید بسبب بسیاری گناهان ایشان پس چون نظر میفرماید به پیران که قدم برمیدارند بسوی
نماز و اطفال که قران را یاد میگیرند ایشانرا رحم میفرماید و عذاب را از ایشان تاخیر مینماید * ساقیهٔ هفتم
* در ثواب قرائت قرانست بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که قران عهدنامهٔ الهیست بسوی
بندگان پس سزاوار اینست که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه ایه بخواند و از حضرت
امیر المومنین عم منقولست که خانه که در ان قران خوانده میشود و یاد خدا در ان میشود برکت در انخانه
بسیار میشود و ملائکه در انجا بسیار میشوند و شیاطین از انخانه دور میشوند و روشنی میدهد انخانه
اهل اسمان را چنانکه کواکب روشنی میدهند اهل زمین را و خانهٔ که در ان قران خوانده نمیشود و یاد
خدا نمیکنند در ان برکت انخانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین در انخانه حاضر
میباشند و حضرت صادق عم فرمود که خانه که در ان مسلمانی قران خواند اهل اسمان انخانه را ایکدیگر
می نمایند چنانچه اهل دنیا ستارهای روشن را ایکدیگر می نمایند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر
عم منقولست که هر که قرانرا ایستاده در نماز بخواند حقتعالی بعدد هر حرفی صد حسنه در نامهٔ عملش بنویسد
و اگر نشسته در نماز بخواند هر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد و اگر در غیر نماز بخواند هر حرفی ده
حسنه از برایش بنویسد و بسند صحیح از انحضرت منقولست که فرمود که چه چیز مانع میشود تاجران را که
مشغولند در بازار اینکه چون بخانه برگردند نخوابند تا سورهٔ از قران بخوانند تا حقتعالی بجای هر ایه ده

در ثواب قرائت قران است

حسنه از برای ایشان بنویسد و ده کناه از ایشان محو نماید و از بشر بن غالب منقولست که حضرت امام
حسن عم فرمودند که هرکه ایهٔ از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعم بهر حرفی حسنهٔ از برای او بنویسد
و اکر در غیر نماز بخواند بهر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد و اکر کوش دهد قرانرا بهر حرفی حسنه
از برایش بنویسد و اکر در شب قرانرا ختم نماید ملائکه تا صبح براو صلوات فرستند و اکر در روز ختم کند
ملائکه کاتبان اعمال تا شام براو صلوات فرستند و البته بعد از ختم قران یکدعای مستجاب از برای او
هست و ختم قران از برای او بهتراست از مابین اسمان و زمین که پراز ثواب باشد راوی عرض نمود که
اکر قران نخوانده باشد چکند فرمود که حقتعم بخشنده وکریم است اکر هرچه میداند بخواند خدا او را ثواب
میدهد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در مکه ختم کند قرانرا از جمعهٔ تا جمعهٔ یا بیشتر یا کمتر
و ختمش در روز جمعه باشد حقتعم اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعهٔ که در دنیا بوده است
تا اخر جمعهٔ که خواهد بود و هم چنین اکر در روزهای دیکر ختم نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه در شبی ده ایه بخواند او را از غافلان ننویسند و اکر در شبی پنجاه ایه بخواند او را از
ذاکران بنویسند و اکر صد ایه بخواند او را از قانتان بنویسند و اکر دویست ایه بخواند او را از خاشعان
بنویسند و اکر سیصد ایه بخواند او را از رستکاران و فایزان بنویسند و اکر پانصد ایه بخواند او را از
جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند و اکر هزار ایه بخواند برای او قنطاری از نیکی
بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال از طلا باشد و هر مثقالی بیست و چهار قیراط باشد و قیراط
کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرکش مثل مابین اسمان و زمین و از حضرت علی بن الحسین عم
منقولست که هرکه حرفی از کتاب خدا را کوش دهد بی انکه بخواند حق تعم برای او حسنهٔ بنویسد
و کناهی از او محو نماید و درجهٔ برای او بلند کرداند و کسی که حرفی از قرانرا یاد کیرد حقتعم ده حسنه
برای او بنویسد و ده سیئهٔ از او محو نماید و ده درجه برای او بلند کرداند و فرمود که نمیکویم که بهر ایهٔ
باو این ثواب میدهد بلکه بهر حرفی مانند باو تا هرکه حرفی از قرانرا در نماز نشسته بخواند خداوند
عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید و پنجاه کناه از او محو فرماید و پنجاه درجه از برای او بلند کرداند و
هرکه حرفی را ایستاده در نماز بخواند حقتعم صد حسنه برای او ثبت نماید و صد سیئه از او محو فرماید و
صد درجه برای او بلند کرداند و کسی که قرانرا ختم نماید حقتعم باو یکدعای مستجاب عطا فرماید از برای
دنیا یا اخرت و حضرت امام موسی کاظم عم فرموده که اکر کسی بایهٔ از قران پناه برد از شر دشمنان اکر از
مغرب تا مشرق دشمن او باشند از شر همه ایمن کردد اکر بایقین و اعتقاد بخواند و بسند معتبر از حضرت صادق
عم منقولست که شخصی بحضرت رسول صم شکایت نمود درد سینهٔ خود را حضرت فرمود که بخواندن
قران طلب شفا کن زیرا که حق تعم میفرماید که قران شفای دردهائیست که در سینهاست و بسند معتبر



از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هرکه صد ایه بخواند از هرجای قران که باشد و بعد از ان هفت
مرتبه یا الله بکوید اکر بر سنکی دعا کند خدا انرا بشکافد و بسند معتبر از حضرت امام موسی عم منقولست
که هرکه از بلیه ترسد و صد ایه بخواند از هرجای قران که خواهد بعد از ان بکوید * اللهم اکشف عنی
البلاء * سه مرتبه خدا ان بلا را دفع نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرچیز را بهاری است
و بهار قران ماه مبارک رمضان است * ساقیهٔ هشتم در بیان فضیلت تلاوت از قران و نکاه داشتن
قران است از حضرت جعفر بن محمد عم منقولست که هرکه از مصحف تلاوت نماید از چشمش برخوردار
شود و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هرچند که کافر باشند و بروایت دیکر فرمود که امید
میدارم در خانه که مصحفی باشد حقتعم ببرکت ان مصحف شیاطین را از ان خانه دفع نماید و در حدیث
دیکر فرمود که سه چیز است که بخدا شکایت خواهند کرد مسجد خرابی که اهلش در ان نماز نکنند و عالمی
که در میان جهال باشد و حرمتش را نکاه ندارند و مصحفی که او یخته باشند و غبار بران نشسته باشد
و از او تلاوت ننمایند و از اسحق منقولست که بانحضرت عرض نمود که من قرانرا در حفظ دارم از خاطر
بخوانم بهتراست یا نظر در مصحف کنم و بخوانم فرمود که از مصحف بخوان بهتراست مکر نمیدانی که نظر کردن
در قران عبادت است و در حدیث دیکر فرمود که شش چیز است که مومن بانها منتفع میشود بعد از مرکش
فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید و مصحفی که از او بماند که تلاوت نمایند و چاهی که از برای
خدا بکند و درختی که از برای خدا بنشاند و صدقهٔ ابی که جاری کرداند و سنت نیکویی که بکذارد که
بعد از او مردم بان سنت عمل نمایند و در حدیث مناهی نبی صم وارد است که نهی فرمود از اینکه قرانرا
باب دهن محو نمایند یا باب دهان بنویسند و از حضرت رسول صم منقولست که نظر بروی علی بن ابی
طالب صلوات الله علیه کردن عبادتست و نظر بروی پدر و مادر بمهربانی و شفقت کردن عبادتست و
نظر بمصحف کردن عبادتست و نظر بکعبه کردن عبادتست * ساقیه نهم * در بیان فضایل و فواید بعضی
از ایات و سورهٔ کریمه قرانی است * سورة الفاتحه * بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا عم فرمود که
بسم الله الرحمن الرحیم نزدیکتر است باسم اعظم الهی از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هرکرا علتی عارض شود در همان وقت هفت مرتبه سورهٔ حمد را بخواند
اکر علتش برطرف شود اکتفا نماید و اکرنه هفتاد مرتبه بخواند و من ضامنم از برای او عافیت را و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه سورهٔ حمد را بخواند حق تعم بعدد هر ایه که از اسمان نازل
شده است ثواب باو کرامت فرماید و از حضرت امام حسن عسکری عم منقولست که حضرت رسول صم
فرمود که خداوند عالمیان میفرماید که من قسمت کرده ام سورهٔ فاتحة الکتاب را میان خدا و بندهٔ خود پس
نصف ان سوره از منست و نصف ان از بندهٔ من است و انچه بنده در ان سوره سوال می نماید باو عطا

در بیان فضیلت تلاوت از قران و نکاه داشتن قران است

در بیان فضایل و فواید بعض از ایات و سورهای قرانی است

میفرمایم چون بنده میگوید بسم الله الرحمن الرحیم حق تعالی میفرماید که ابتدا کرد بندهٔ من بنام من و بر من
لازم است که کارهای او را باتمام رسانم و در جمیع احوال براو برکت فرستم پس چون بگوید الحمد لله
رب العالمین حق تعالی فرماید که بندهٔ من حمد من کرد و دانست که نعمتها که نزد او است همه از جانب
من است و بلاها که از او دور شده است همه بتطول و احسان من است ای ملائکه شما را گواه میگیرم که
از برای او اضافه کردم بنعمتهای دنیا نعمتهای اخرت را و دفع کردم از و بلاهای اخرت را چنانچه
بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام پس چون الرحمن الرحیم میگوید حق تعالی میفرماید که بندهٔ من برای من
شهادت داد که من رحمن و رحیم ای ملائکه شما را گواه میگیرم که بهرهٔ او را بسیار کردم و نصیب او را از
عطاهای خود عظیم گردانیدم و چون گوید مالك یوم الدین خداوند عالم فرماید که ای ملائکه گواه
میگیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالك روز جزایم روز حساب او را اسان کنم و از
گناهانش در گذرم و چون * ایاك نعبد * گوید حق جل وعلا فرماید که راست گفت بندهٔ من مرا عبادت
کرد پس گواه میگیرم شما را که او را برای این عبادت ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او ارزوی
منزلت او نمایند و چون و ایاك نستعین گوید حق تعالی فرماید که بندهٔ من بمن استعانت جست و التجا بمن
اورد گواه میگیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم و در جمیع شداید بفریاد او رسم و در روز
بلاها و سختیها دست او را بگیرم پس چون اهدنا الصراط المستقیم بگوید تا اخر سوره حق تعالی فرماید که انچه
از من طلبید باو کرامت کردم و انچه ارزو کرد باو عطا نمودم و انچه از او ترسید او را از ان ایمن گردانیدم
و بسند دیگر منقولست که سورهٔ حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمیخوانند مگر انکه ان درد ساکن میشود
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اگر سورهٔ حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح باو
برگردد عجب نخواهد بود و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر کرا سورهٔ حمد عافیت
ندهد هیچ چیز او را عافیت نمیدهد و ایضا منقولست که حضرت صادق عم بعضی از اصحاب خود که
شکایت از تب کرد فرمود که بندهای پیراهنت را بگشا و سر در گریبانت کن و اذان و اقامه بگو و هفت
مرتبه سورهٔ حمد را بخوان الشخص چنان کرد بزودی شفا یافت و در حدیث دیگر منقولست که شخصی
از صداع شکایت کرد حضرت فرمود که دست خود را بگذار بر موضعی که درد میکند و سورهٔ حمد و اية
الکرسی را بخوان و بگو الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله و الله اکبر اجل و اکبر مما اخاف و احذر اعوذ بالله من
عرق نعار و اعوذ بالله من حر النار * سورهٔ البقرة و ال عمران بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق منقولست
که هر که سورهٔ البقرة و ال عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر
یا دو عبا و بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هر که چهار ایه
از اول سورهٔ بقره و اية الکرسی تا العلی العظیم با دو ایه بعد از ان و سه ایه سورهٔ بقره را بخواند بدی در

سورهٔ بقره و آل
عمران



خود و در مالش نه بیند و شیطان بنزدیك او نیاید و قران را فراموش نکند و از حضرت امام رضا عم منقولست
که هر که اية الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج ایمن گردد و هر که بعد از نماز بخواند هیچ صاحب
نیشی باو ضرر نرساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که یکمرتبه اية الکرسی
بخواند حق تعالی از او برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا و هزار بلا از بلاهای اخرت را که سهلترین بلاهای
دنیا فقر و احتیاج باشد و کمترین بلاهای اخرت عذاب قبر باشد و منقولست که ابوذر از حضرت رسول
صم سوال نمود که کدام ایه عظیمترین ایاتیست که بر تو نازل گردیده است فرمود که اية الکرسی و بسند دیگر
منقولست که شخصی بحضرت صادق عم از تب شکایت کرد حضرت فرمود که اية الکرسی را در ظرفی
بنویس و باب حل کن و بخور و از حضرت امام موسی عم منقولست که یکی از پدرانم شنید که کسی سورهٔ
فاتحه میخواند فرمود که شکر خدا کرد و مزد یافت بعد از ان شنید که قل هو الله احد میخواند فرمود که ایمان
اورد و ایمن شد بعد از ان شنید که سورهٔ انا انزلناه میخواند فرمود که تصدیق پیغمبر کرد و امرزیده شد
بعد از ان شنید که اية الکرسی میخواند فرمود که به به نازل شد برات بیزاری اینمرد از جهنم و بسند معتبر
از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که چشمش ازاری داشته باشد اية الکرسی بخواند و در
خاطر خود قرار دهد بر طرف میشود بتوفیق الهی عافیت می یابد انشاء الله و هر که پیش از طلوع افتاب
یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه و یازده مرتبه اية الکرسی بخواند خدا
مالش را از تلف حفظ نماید چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند ایه ال عمران یعنی * ان فی خلق
السموات و الارض * تا اخر سوره با اية الکرسی و سورهٔ انا انزلناه و سوره حمد بخواند که موجب قضای
حاجتهای دنیا و اخرت میگردد و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود
که هر که صد مرتبه اية الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد و از حضرت
رسول صم منقولست که حق تعالی فرمود که بتو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام فاتحة
الکتاب و خاتمهٔ سوره بقره یعنی * امن الرسول * تا اخر سوره و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که
فرمود که گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن اية الکرسی
بسر اورد بعد از ان فرمود که اگر بدانید که چه فضیلت دارد در هیچ حال انرا ترك ننمایید بدرستیکه
حضرت رسول صم مرا خبر داد که اية الکرسی را از گنج زیر عرش بمن کرامت کرده اند و به پیغمبر دیگر چنین
کرامتی نداده بودند بعد از ان حضرت امیر المومنین عم فرمود که از انروز که اینرا از حضرت شنیده ام
تا حال یکشب ترك خواندن ان نکرده ام سه مرتبه میخوانم در هر شبی یکمرتبه بعد از نماز خفتن پیش از
نافله و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که بعد از نماز واجب اية الکرسی بخواند تا وقت
نماز دیگر در امان خدا باشد و در حدیث دیگر منقولست که فرمود که یا علی بر تو باد بتلاوت اية الکرسی

چون کسی خواهد از
خانه بیرون رود

بعد از نماز فریضه بدرستیکه محافظت و مداومت نمی نماید برخواندن ان مکر پیغمبری یا صدیقی
یا شهیدی و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که چون حق تعم امر فرمود که سورهٔ
فاتحه و ایه * شهد الله * و ایة الکرسی و ایه قل اللهم مالك الملك را بزمین اورند ایشان در عرش الهی
در او یختند و کفتند پروردکارا مارا بکجا میفرستی بنزد اهل خطاها و کناهان میفرستی حق تعم وحی
فرمود بایشان که بروید بزمین بعزت و جلال خود سوکند میخورم که هرکه از ال محمد و شیعیان ایشان
شماها را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب البته بسوی او نظر نمایم بنظر مخفی خود یعنی الطاف خاصهٔ
خود را شامل حال او کردانم هر روز هفتاد نظر و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برا ورم و توبه او را
قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام علی نقی عم منقولست که اشجع سلمی
بحضرت صادق عم عرض نمود که من بسیار سفر میکنم و در بیابانهای مخوف واقع میشوم میخواهم چیزی
تعلیم من فرمایی که موجب ایمنی من کردد و حضرت فرمود که هرکاه که خوف بر تو غالب کردد دست راست
خود را بر بالای سر خود بکذار و باواز بلند این ایه را بخوان * افغیر دین الله تبغون و له اسلم من فی
السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون اشجع کفت که چون بسفر رفتم بوادی رسیدم که میکفتند
جن در انجا بسیار است ناکاه شنیدم که شخصی میکوید که بکیرید ش من ایه را خواندم دیکری کفت که
چکونه بکیریمش و حال انکه پناه بایهٔ طیبه برد سورة النسا از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هرکه
سورهٔ نسا را در هر جمعه بخواند از ضغطه یعنی از فشار قبر ایمن کردد سورة المائده بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ مایده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش بظلم و کناه الوده
نشود و هرکز بخدا مشرك نشود سورة الانعام بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سورهٔ انعام
یکدفعه نازل شد و هفتاد هزار ملك انرا مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول صم اوردند پس این
سوره را تعظیم نمایید و بزرك دانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست و اکر مردم بدانند
که در قراءتش چه فضیلت و ثواب هست هرکز ترك ننمایند قراءتش را و از عبد الله عباس منقولست
که کسی که سورهٔ انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جملهٔ ایمنان باشد و بدیدهٔ خود هرکز جهنم
را نه بیند و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که سورهٔ انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد
هزار ملك مشایعت ان کردند و اواز بلند کرده بودند بتسبیح و تکبیر و تهلیل تا نزد حضرت رسول صم
اوردند پس هرکه این سوره را بخواند ان هفتاد هزار ملك تسبیح بکویند از برای او تا روز قیامت و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اکر علتی داشته باشی که خوف هلاك از ان داشته باشی سورهٔ انعام را
بخوان که مکروهی بتو نمیرسد از ان علت سورة الاعراف بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
هرکه سورهٔ اعراف را در هر ماه بخواند در روز قیامت از جملهٔ جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعم

سورة النسا

مائده

انعام

سورة الاعراف



در شان ایشان فرموده است که خوفی بر ایشان نیست واند و هناك نمیشوند و اکر در هر جمعه بخواند او را
در قیامت حساب نکنند و بدرستیکه ایات محکمات در ان بسیار است پس قراءت این سوره را ترك
منمایید که کواهی میدهد در قیامت برای کسی که انرا خوانده باشد و بسند معتبر از اصبغ بن نباته
منقولست که روزی حضرت امیر المومنین عم فرمود که بخداوندی که محمد را براستی فرستاده است
و اهل بیتش را کرامی داشته است که انچه مردم طلب نمایند از احراز برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی
یا کریختن چهارپایا کنیز و غلام البته در قران هست پس هرکه خواهد از من سوال نماید پس شخصی
برخواست و کفت یا امیر المومنین چیزی را از قران بمن تعلیم نما که مرا ایمن کرداند از سوختن و غرق شدن
فرمود که این دو ایه را بخوان * ان ولیی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین و ما قدروا الله حق
قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون * هرکه
این دو ایه را بخواند از سوختن و غرق شدن ایمن شود پس شخصی خواند و اتش در خانهای همسایکان
او فتاد و او سالم ماند و بخانهٔ او اتش نیفتاد پس شخصی دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین چهار
پایی دارم و چموشی میکند و من از او میترسم حضرت فرمود که در کوش راستش این ایه را بخوان *
و له اسلم من فی السموات و الارض طوعا و کرها و الیه ترجعون پس ان شخص چنین کرد چهارپایش نرم
و هموار شد شخصی دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین در ان زمین که من می باشم حیوانات درنده
بسیارند و بخانهٔ من داخل میشوند و تا حیوانرا ضایع نکنند بدر نمیروند حضرت فرمود که این دو ایه را
بخوان * لقد جائکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم بالمومنین روف رحیم فان تولوا
فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم * ان مرد این دو ایه را خواند دیکر درندها
بخوانه اش نیامدند شخصی دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین در شکم من صفرایی بهم رسیده است
ایا ایهٔ هست که موجب شفا کردد حضرت فرمود که بلی بی انکه دینار و درهمی خرج کنی بر شکم خود ایة
الکرسی بنویس و بشو و ان ابرا بخور که این ذخیره باشد در شکم تو و باعث میکردد بقدرت الهی شخصی
دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین برای کمشده چیزی بفرما حضرت فرمود که دو رکعت نماز بکذار
و در هر دو رکعت سورهٔ یسین بخوان و بعد از ان بکو * یا هادی الضالة رد علی ضالتی * انمرد چنین کرد
حقتعم کم شده اش را باو برکردانید پس شخصی دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین بندهٔ از من
کریخته است فرمود که این ایه را بخوان * او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من فوقه موج من فوقه سحاب
ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور چون این ایه را
خواند غلامش برکشت پس شخصی دیکر برخواست و کفت یا امیر المومنین حرزی برای دزدی بفرما
که دزد مال مرا بسیار می برد در شب حضرت فرمود که چون بمیان رخت خواب میروی این دو ایه را

کم شده

بخوان * قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن * تا اخر سورهٔ بنی اسرائیل بعد از ان حضرت فرمود که کسی که شب
تنها در بیابانی باشد و ایهٔ سخره که * ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض تا تبارک الله رب
العالمین * بخواند ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند شخصی اینرا شنید
و شبی بده خرابی افتاد و شب در انجا ماند و فراموش کرد که این ایه را بخواند چون خوابید دو شیطان
امدند و یکی دهانش را گرفت رفیقش باو گفت که دست از او بردار و او را مهلت ده چون دست
برداشت اینمرد بیدار شد و ایهٔ سخره را خواند ان شیطان که دهانش را گرفته بود بدیکری گفت که من دست
برداشتم و ایه را خواند خدا بینیت را بخاک مالد الحال حراست و نکهبانیش بکن تا صبح چون صبح شد بخدمت
امیر المؤمنین عم امد و گفت که در سخن توشفا و راستی دیدم و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع
افتاب بان محلی که شب خوابیده بود بر کشت اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک
کشیده بود و رفته بود سورة الانفال از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ انفال و سورهٔ
توبه را در هر ماه بخواند هرکز نفاق براو راه نیابد و از شیعهٔ حضرت امیر المؤمنین عم باشد سورة یونس
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ یونس در هر دو ماه یا سه ماه یکبار بخواند بیم ان نیست که
از جملهٔ جاهلان کردد و در قیامت از جملهٔ مقربان باشد سورة هود از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که سورهٔ هود را در هر جمعه بخواند حقتعالی او را در قیامت در زمرهٔ پیغمبران مبعوث کرداند و در
قیامت کناهی از او ظاهر نشود و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که هر که از غرق ترسد
این ایات را بخواند بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم بسم الله الملک الحق المبین و ما قدروا الله حق
قدره و الارض جمیعا قبضته یوم القیمة و السموات مطویات بیمینه سبحانه و تعالی عما یشرکون * سورة
یوسف از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ یوسف را بخواند در هر روز یا در هر شب چون در
قیامت مبعوث شود جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد و در انروز باو فزعی و خوفی نرسد و از
نیکان بندکان صالح خدا باشد سورة رعد از حضرت صادق عم منقولست که هر که بسیار سورهٔ رعد را
بخواند هرکز صاعقهٔ باو نرسد و اکرچه ناصبی باشد و اکر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت کرداند
بیحساب و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمنش سورة ابراهیم و سورة حجر از
حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ ابراهیم و سورهٔ حجر را در دو رکعت نماز در هر جمعه بخواند
هرکز باو فقر و دیوانکی و بلیه عظیمی نرسد سورة نحل از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ نحل را
در هر ماه بخواند در دنیا بقرض مبتلا نشود و هفتاد نوع از بلا از او دور کردد که سهلتر انها دیوانکی
و خوره و پیسی باشد و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است سورة بنی اسرائیل
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند نمیرد تا قایم ال محمد

سورة الانفال و سورة التوبه
هود
سورهٔ یوسف
سوره رعد
سوره ابراهیم و حجر
نحل
بنی اسرائیل



عم را دریابد و از اصحاب او باشد و منقولست که عمر بن حنظله بحضرت صادق عم شکایت نمود از صداع
حضرت فرمود که دست بر بالای سرت بکذار و این دو ایه را بخوان * قل لو کان معه الهة کما یقولون اذا
لابتغوا الی ذی العرش سبیلا و اذا قیل لهم تعالوا الی ما انزل الله و الی الرسول رایت المنافقین یصدون
عنک صدودا * سورة الکهف از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ کهف را در هر شب جمعه
بخواند نمیرد مکر شهید و خدا او را در زمرهٔ شهدا محشور کرداند و در قیامت با شهیدان بایستد و بسند
معتبر از انحضرت منقولست که هر که سوره کهف را در شب جمعه بخواند کفارهٔ کناهانی باشد که جمعه تا جمعه
کرده است و در روایت دیکر وارد شده است که کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند
همین ثواب داشته باشد و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ایهٔ * قل انما انا بشر مثلکم را * تا اخر
سوره بخواند در وقت خواب از خوابکاه او تا کعبه نوری ساطع کردد که میان او پر باشد از ملائکه
و استغفار از برای او کنند تا صبح و در حدیث دیکر از حضرت صادق عم وارد شده است که هر که این
ایه را در وقت خواب بخواند در هر وقت که خواهد بیدار شود سورة مریم از حضرت صادق عم منقولست
که هر که مداومت نماید بر سورهٔ مریم نمیرد تا انچه خواهد در خود و مال و فرزند به بیند و در اخرت
باو بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان عم در دنیا داشته است سورة طه از حضرت صادق عم منقولست
که ترک مکنید سورهٔ طه را که خدا این سوره را دوست میدارد و هر که این سوره را میخواند دوست
میدارد و کسی که بر قراءتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه اش را بدست راستش دهد و او را
بر کناهانی که در اسلام کرده حساب نکنند و در اخرت انقدر مزد باو عطا فرماید که او راضی شود سورة
الانبیاء از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ انبیاء را بخواند از روی محبت و خواهش در
باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد سورهٔ حج از حضرت
صادق عم مرویست که هر که سورهٔ حج را در هر سه روز یکمرتبه بخواند در ان سال توفیق حج بیابد و اکر
در ان سفر بمیرد داخل بهشت شود راوی پرسید که اکر سنی باشد چون است فرمود که عذابش تخفیف
می یابد سورة المؤمنون از حضرت صادق عم منقولست که هر که در هر جمعه سورهٔ مؤمنین را بخواند
حق تعالی خاتمهٔ او را بخیر کرداند و در فردوس اعلی منزلش با منزل پیغمبران باشد سورة النور از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که حفظ نمایید اموال و فروج خود را از حرام بتلاوت کردن سورهٔ نور و باین
سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نمایید بدرستیکه هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت
نماید هیچیک از اهل خانهٔ او زنا نکند تا او بمیرد چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که از
برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا بقبرش کذارند و بسند معتبر منقولست که شخصی از وجع و ضعف
چشم بحضرت موسی عم شکایت نمود حضرت فرمود که ایهٔ نور را سه مرتبه در جامی بنویس پس انرا بشوید

سورهٔ کهف
سورهٔ مریم
طه
انبیاء
حج
سورهٔ المؤمنون
سورهٔ نور

در شیشهٔ ضبط کن و مکرر بدیده بکش راوی گفت که صد میل کمتر کشیدم که دیده ام صحیح تر از اول
شد سورة الفرقان از حضرت امام موسی عم منقولست که ترك مکن تلاوت سوره فرقانرا بدرستیکه هرکه
در هر شب این سوره را بخواند حق تعم او را حساب و عذاب نکند و منزلش در فردوس اعلا باشد

سورهٔ طواسین

سورة الطواسین از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سه طس را در هر شب جمعه بخواند از اولیا
و دوستان خدا باشد و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بد حالی باو نرسد و در اخرت از
بهشت باو انقدر بدهند که راضی شود و زیاده از رضای او باو عطا فرمایند و حق تعم صد زن از حور

عنکبوت و روم

العین باو کرامت فرماید* سورة العنکبوت و الروم بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه
سورهٔ عنکبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارك رمضان بخواند والله که اهل بهشت است و در
این حکم استثنا نمیکنم و نمیترسم که خدا در این سوگند برمن گناهی بنویسد و این دو سوره را نزد حق تعم

لقمان

منزلت عظیم هست سورة لقمان از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که کسی که سورهٔ لقمان را در شب
بخواند حق تعم در ان شب ملکی چند موکل گرداند براو که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح

سجده

شود و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا شب سورة السجده از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعم در قیامت نامه اش را بدست
راست او دهد و او را حساب نفرماید هرچند گناه کار باشد و در بهشت از رفقاء محمد و اهل بیت او

سورهٔ احزاب

صلوات الله علیهم بوده باشد سورة احزاب از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ احزاب را بسیار
تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صم باشد بعد از ان فرمود که در سورهٔ احزاب فضایح
بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود و دراز تر از سورهٔ بقره بود و لیکن کم کردند و تحریف

سورهٔ السباء والفاطر

دادند سورة السباء و الفاطر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ سبا و سورهٔ فاطر را در شب
بخواند در ان شب در حفظ و حراست الهی باشد و اگر در روز بخواند در ان روز مکروهی باو نرسد
و حق تعم از خیر دنیا و اخرت انقدر باو کرامت فرماید که در خاطرش خطور نکرده باشد و ارزویش
بان نرسیده باشد و بسند معتبر از حضرت امام موسی عم منقولست که هرکه در وقت خواب این ایه را
بخواند که* ان الله یمسك السموات و الارض ان تزولا و لئن زالتا ان امسکهما من احد من بعده انه کان
حلیما غفورا* خانه برسرش خراب نشود و بسند دیگر منقولست که شخصی از اهل مرو بخدمت حضرت

سورهٔ یس

صادق عم شکایت نمود از درد سر حضرت فرمود که نزدیك بیا پس دست برسر او گذاشتند و این ایه را
خواندند* ان الله یمسك* تا اخر سورة یس از حضرت صادق عم منقولست که هر چیز را قلبیست و قلب
قران سورهٔ یس است هرکه این سوره را در روز پیش از شام بخواند در انروز از بلاها محفوظ باشد
و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام و کسی که در شب پیش از خواب بخواند حق تعم هزار



ملك را باو موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی و هر افتی حفظ نمایند و اگر در انروز بمیرد
حق تعم او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملك حاضر شوند که استغفار از برای او کنند
و متابعت او نمایند تا قبرش با استغفار و چون در لحدش گذارند ان ملائکه در میان قبرش ساکن
گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند
و او را ایمن گردانند از فشار قبر و پیوسته از قبر او نور ساطع باشد تا اطراف اسمان تا وقتی که از قبر
بیرون اید چون حق تعم او را از قبر بیرون اورد ان سی هزار ملك با او باشند و متابعت او نمایند و با او
سخن گویند و برویش خنده کنند و بهر خیری او را بشارت دهند تا او را از صراط میزان بگذرانند
و او را در مقام قرب بمحلی بدارند که هیچ خلقی قربش از او بیشتر نباشد مگر ملائکهٔ مقرب و پیغمبران
مرسل و او با پیغمبران بایستد نزد حق تعم و در هنگامی که مردم اندوه داشته باشند او اندوه نداشته
باشد و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند پس پروردگار عالم باو خطاب فرماید که ای بندهٔ
من هرکرا خواهی شفاعت کن که شفاعت ترا قبول می نمایم و هر سوالی که خواهی از من بکن که سوالت را رد
نمیکنم پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید و او سوال کند و خدا عطا فرماید و دیگرانرا حساب کنند
و او را حساب نکنند و با دیگران در مقام حسابش باز ندارند و مذلت و خواری در ان صحرا باو
نرسد و هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند پس نامهٔ خود بگیرد و بجانب بهشت روان شود پس مردم تعجب
کنند که سبحان الله این بنده را هیچ گناهی نبوده و از رفیقان پیغمبر اخر الزمان صم باشد و بسند معتبر
از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در عمر خود یکمرتبه سورهٔ یس بخواند حق تعم بعدد هر
خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در اخرتست و هر خلقی که در اسمان است بعدد هر یك از ایشان دو
هزار هزار حسنه از برای او بنویسد و دو هزار هزار گناه از او محو فرماید و بفقر و قرض و خانه فرو دامدن
و بتعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود و حقتعم سکرات
و اهوال مرگ را از او تخفیف دهد و خود قبض روح او نماید و ضامن شود از برای او فراخی روزیرا
و در قیامت او را شاد گرداند و چندان ثواب باو کرامت فرماید که او راضی شود و حقتعم خطاب فرماید
بملائکهٔ اسمانها و زمین که من از فلان بنده راضی شدم برای او استغفار نماید و بسند دیگر منقولست
که شخصی بخدمت حضرت امام رضا عم از بواسیر شکوه نمود حضرت فرمود که یس را با عسل بنویس

سورهٔ والصافات

و حل کن و بخور و در حدیث دیگر از حضرت صادق عم منقولست که از برای دفع لکهای سفید و برص
که در بدن بهم رسد سورهٔ یس بعسل بنویسند و بیاشامند سورة الصافات از حضرت صادق عم
منقولست که هرکه سورهٔ صافات را در هر روز جمعه بخواند پیوسته از جمیع افتها و بلاها محفوظ باشد و در
دنیا روزیش فراخ باشد و بیدن و مال و فرزندانش مکروهی نرسد نه از شیطان مردودی و نه از

جبار معاندی واکر دران روز و دران شب بمیرد حقتعم او را شهید بمیراند و شهید مبعوث کرداند
و با شهیدان او را داخل بهشت کرداند و در درجهٔ شهیدان او را جادهد و بسند معتبر از سلیمان
جعفری منقولست که حضرت امام موسی عم بفرزند خود قاسم فرمود که برخیز ای فرزند و بربالای سر
برادرت سورهٔ والصافات صفا ابخوان تاتمام کنی او شروع بخواندن کرد چون بایه اهم اشد خلقا ام من
خلقنا رسید قبض روحش شد چون جامه برروی میت کشیدند و بیرون امدند یعقوب بن جعفر
بحضرت عرض کرد که ما چنین میدانستیم که برای اسانی جان کندن سورهٔ یس میباید خواند شما فرمودید
که والصافات بخوان حضرت فرمود که والصافات را برسر هرکس که بشدت جان کندن کرفتار باشد بخوانند
حقتعم راحتش را نزدیك میکرداند بسند معتبر از حضرت امیر المومنین صلوات الله علیه منقولست که هرکه
از کزیدن عقرب ترسد این ایه را بخواند *سلام علی نوح فی العالمین انا کذلك نجزی المحسنین انه من
عبادنا المومنین* و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که خواهد که او را در
قیامت بکیل وافی ثوابی کامل بدهند باید که بعد از هرنماز این ایه را بخواند *سبحان ربك رب العزة عما
یصفون و سلام علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین* و در حدیث دیکر وارد شده است که از مجلس
که برخیزند این ایه را بخوانند کفارهٔ کناهان اهل ان مجلس میکردد سورة ص از حضرت امام محمد باقر عم — سورهٔ ص
منقولست که هرکه سورهٔ ص را در شب جمعه بخواند حقتعم از خیر دنیا و اخرت انقدر باو عطا فرماید که هیچ
احدی از خلق عطا نفرموده باشد مکر پیغمبر مرسلی یا ملك مقربی او را داخل بهشت کرداند و هرکرا او
خواهد از اهل خانه اش حتی خادمی که او را خدمت میکرده است سورة الزمر از حضرت صادق عم منقولست — سورة الزمر
که هرکه سورهٔ زمر را بخواند حقتعم شرف دنیا و اخرت باو کرامت فرماید و او را عزیز کرداند بی مال
و خویشان بحدی که هرکه او را به بیند از او مهابتی در دلش بهمرسد و بدنش را بر اتش جهنم حرام
کرداند و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کند که در هرشهری هزار قصر باشد و در هرقصری صد
حوریه و از چشمها و حوران و درختان و میوها انچه در قران وصف فرموده باو کرامت فرماید سورة
المومن از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ حم مومن را در هرشب بخواند حقتعم کناهان — سورهٔ مؤمن
کذشته و ایندهٔ او را بیامرزد و ایمان را از او سلب ننماید و اخرت او را بهتر از دنیا کرداند برای او سورة
السجده از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ حم سجده را بخواند حقتعم در قیامت او را نوری — سورهٔ حم سجده
عطا فرماید انقدر که چشم کار کند و او را سرور و شادی در انروز کرامت فرماید و در دنیا بحالی باشد
که دیکران ارزوی حال او کنند سورة الشوری از حضرت صادق عم منقولست که هرکه مداومت — سورهٔ حم عسق
نماید تلاوت سورهٔ حم عسق را چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد و مانند
افتاب نورانی باشد و چون بنزد عرش اید حقتعم فرماید که ای بندهٔ مومن مداومت نمودی بر قراءت



حمعسق و نمیدانستی که چه ثواب دارد اکر منزلت ان سوره و ثوابش را میدانستی هرکز از خواندن ان
ملال بهم نمیرسانیدی و اکنون جزای خود را خواهی دانست ای ملائکه او را داخل بهشت کردانید و از
برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ و درها و کنکرها و درجهایش از یاقوت سرخ است و از
لطافت از اندرون بیرون را میتوان دید و از بیرون اندرون را میتوان دید و در ان قصر دختران
باکرهٔ جوان از حور العین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران کوشواره در کوش پاینده در حسن پیوسته
باو عطا کرده ام سورة الزخرف از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه مداومت نماید بر قراءت — سورة الزخرف
سوره حم زخرف خدا او را در قبر از جانوران زمین و از فشار قبر ایمن کرداند چون او را بمقام حساب
بیاورند ان سوره بیاید و بامر الهی او را داخل بهشت کرداند سورة الدخان از حضرت امام محمد باقر عم — سورهٔ دخان
منقولست که هرکه سورهٔ دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعم او را در زمرهٔ ایمنان مبعوث
کرداند و او را در سایه عرش خود جادهد و حساب او را اسان کند و نامهٔ او را بدست راست او
دهد و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم عرض نمود که چکونه شب
قدر را بشناسم فرمود که چون ماه رمضان بیاید هرشب صد مرتبه سورهٔ دخان را بخوان چون شب بیست
سیم شود تصدیق خواهی نمود انچه سوال نمودی سورة الجاثیه از حضرت صادق عم منقولست که هرکه — سورهٔ جاثیه
سورهٔ جاثیه را بخواند ثوابش انست که جهنم را نبیند و او از خروشش را نشنود و با رسول خدا صم بوده
باشد سورة الاحقاف از حضرت صادق عم منقولست که هرکه در هرشب یا هرجمعه سورهٔ احقاف را — سورهٔ احقاف
بخواند در دنیا خوفی باو نرسد و از فزع روز قیامت ایمن کردد و از حضرت صادق عم منقولست که
سورهای حم ریاحین بهشتند پس چون توفیق خواندن انها یابید خدا را حمد و شکر و سپاس بسیار
بکنید که توفیق تلاوت انها بشما کرامت فرموده است بدرستیکه بندهٔ از خواب برخیزد و در نماز حم
بخواند از دهانش نسیمی خوش بوتر از مشك خوشبو و عنبر بیرون اید و بدرستیکه حقتعم رحم میکند
تلاوت کننده و خوانندهٔ این سورها او رحم میکند همسایکان و اشنایان و مصاحبان و خویشان او را
در روز قیامت و عرش و کرسی و ملائکهٔ مقرب از برای او استغفار مینمایند سورة محمد از حضرت — سورهٔ محمد ص
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ الذین کفروا را بخواند کناه نکند و در دین خود هرکز شك بهم نرساند
و بفقر هرکز مبتلا نشود و هرکز از پادشاهی خوفی باو نرسد و همیشه از شك و کفر محفوظ باشد تا بمیرد
و چون بمیرد حقتعم هزار ملك بقبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد و چون از قبر بیرون
اید ان هزار ملك او را مشایعت نمایند تا او را بمحل ایمنان از خوفهای قیامت بدارند و در امان خدا و
رسول باشد سورة الفتح از حضرت صادق عم منقولست که حفظ نمایید اموال و زنان و بندهای خود را — سورهٔ انا فتحنا
بخواندن سورهٔ انا فتحنا بدرستیکه کسی که بر خواندن این سوره مداومت نماید در روز قیامت منادی

از جانب رب العزه او را ندائی کند که همهٔ خلایق بشنوند که تو از بندگان مخلص مائی ای ملائکه او را
ملحق گردانید بر بندگان شایستهٔ من و او را داخل بهشت کنید و از شراب سر بمهر بهشت که بکافور ممزوج
است باو بخورانید سورة الحجرات از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ حجرات را بخواند در هر شبی
یا در هر روزی در بهشت از جماعتی باشد که بزیارت رسول صم مشرف میشوند سورة ق از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هرکه مداومت نماید سورهٔ ق را در نمازهای واجب و سنت خدا روزی
او را فراخ گرداند و نامه اش را بدست راست او دهد و او را حساب آسان بکند سورة الذاریات از
حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ ذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را
باصلاح آورد و وسعت دهد روزی او را و منور گرداند قبر او را بچراغی که نور بخشد تا روز قیامت
سورة الطور از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ طور را بخواند حقتعم
خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید سورة النجم از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ نجم را در
هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم بخیر و نام نیک تعیش نماید و گناهانش آمرزیده شود و محبوب
دلهای مردم گردد سورة اقترب از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ اقتربت الساعه را بخواند
چون از قبر بیرون آید بر ناقهٔ از ناقههای بهشت سوار شود سورة الرحمن از حضرت صادق عم منقولست
که ترک مکنید قراءت سورهٔ رحمن را و خواندن آنرا در نماز بدرستیکه این سوره در دل منافقان قرار
نمیگیرد و حق تعم این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتها در نهایت خوشبوئی به صحرای محشر
حاضر میگرداند و می آید و در محل قرب و کرامت می ایستد حقتعم باو خطاب میفرماید که کی در زندگانی
دنیا ترا در نماز میخواند و مداومت می نمود خواندن ترا میگوید خداوندا فلان و فلان پس حق تعم
روهای ایشانرا سفید میگرداند و میفرماید که هرکرا خواهید شفاعت نمائید پس ایشان آنقدر که خواهند
شفاعت می نمایند پس بایشان میگویند که داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید
و بسند معتبر از آنحضرت منقولست که مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سورهٔ الرحمن را
بخوانی و هر مرتبه که بگوئی *فبای آلاء ربکما تکذبان* بگوئی لا بشیء من آلائک رب اکذب و در
حدیث معتبر دیگر فرمود که هرکه سورهٔ الرحمن را بخواند و در هر مرتبه که بگوید *فبای آلاء ربکما
تکذبان* بگوید لا بشیء من آلائک رب اکذب* اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد
و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد سورة الواقعه از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه در هر شب جمعه سورهٔ واقعه را بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند
و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نه بیند و هیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود و از رفقای حضرت امیر المؤمنین
عم باشد و این سوره مخصوص آنحضرت است و بسند معتبر دیگر از آنحضرت منقولست که هرکه مشتاق

سورهٔ حجرات
سورهٔ ق
سورهٔ ذاریات
سوره طور
نجم
اقترب
الرحمن
سوره واقعه



بهشت و وصف آن باشد سورهٔ اذا وقعت را بخواند و هرکه خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سورهٔ
الم سجده را بخواند و بسند صحیح از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورهٔ واقعه را در هر شب
پیش از آنکه بخوابد بخواند در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد و بسند معتبر از
اسماعیل بن عبد الخالق منقولست که حضرت صادق عم فرمود که پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز
نشسته میکردند و در آن صد آیه میخواندند و میفرمودند که هرکه این دو رکعت را بکند و صد آیه
در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان ننویسند اسماعیل گفت که حضرت امام محمد باقر عم
در این دو رکعت و تیره سورهٔ اذا وقعت و قل هو الله احد میخواندند سورة المجادله و الحدید از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ حدید و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را
عذاب نکند و در خودش و اهلش بدحالی و احتیاج نه بیند سورة الحشر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه سورهٔ حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حجب و آسمانهای
هفتگانه و زمینهای هفتگانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه
براو صلوات فرستند و از برای او استغفار کنند و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده
باشد سورة الممتحنه از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که سورهٔ ممتحنه را در نمازهای واجب و سنت
بخواند خدا دل او را بایمان امتحان نماید و دیده اش را نور بدهد و خود و فرزندانش بدیوانگی و فقر
مبتلا نشوند سورة الصف از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن سورهٔ
صف در نمازهای واجب و سنت خدا او را در صف ملائکه و انبیا جا دهد سورة الجمعه و المنافقین از
حضرت صادق عم منقولست که واجب و لازم است بر هرکه از شیعهٔ ما باشد که در نماز شام و خفتن شب
جمعه سبح اسم ربک الاعلی بخواند و در نماز ظهر سورهٔ جمعه و منافقین بخواند چون چنین کند چنان
باشد که بعمل حضرت رسول صم عمل نموده باشد و ثواب او نزد خدا بهشت باشد سورة التغابن از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او
باشد و گواه عادلی باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید و از او جدا
نشود تا او را داخل بهشت گرداند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه سورههای مسبحات را
همه شب پیش از خواب بخواند نمیرد تا قایم عم را ادراک نماید و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول
صم جا دهند سورة الطلاق و التحریم از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ طلاق و تحریم را در
نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه و از آتش جهنم عافیت یابد و او را
داخل بهشت گرداند بسبب تلاوت کردن و محافظة حرمت این دو سوره زیرا که این دو سوره از حضرت
رسول صم اند سورة الملک از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ تبارک الذی بیده الملک را*

سورهٔ مجادله و حدید
سورهٔ ممتحنه
صف
جمعه و المنافقین
سوره تغابن
سورهای مسبحات
سورهای طلاق و تحریم
سورهٔ ملک تبارک الذی

در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود و در روز قیامت
در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سورهٔ ملك
مانعه است که از عذاب قبر منع میکند و نامش در توریة سورة الملك است و هر که در شب بخواند بسیار
عبادت و تلاوت کرده و نیکو کرده است و در ان شب انرا از غافلان ننویسند بدرستی که من در نماز
وتیره بعد از نماز خفتن نشسته میخوانم و پدرم در روز و شب هردو میخواند و هر که این سوره را بخواند
چون نکیر و منکر بقبر او در ایند چون از جانب پاهایش بیایند، پاهایش بایشان بگویند که شمارا
از جانب ما راهی نیست زیرا که این بنده هر شب و روز برما می ایستاد و سورهٔ ملك را میخواند چون از
جانب شکمش بیایند شکمش بایشان خطاب نماید که شمارا از جانب من راهی نیست بدرستیکه این بنده
در من جا داده بود سورهٔ ملك را و چون از جانب زبانش بیایند بایشان گوید که شمارا از جانب من راهی
نیست زیرا که این بنده هر شب و روز سورهٔ ملك را تلاوت مینمود و بر من جاری میساخت سورة ن از
حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ ن و القلم را در فریضهٔ یا نافلهٔ بخواند خدا او را ایمن کرداند
از اینکه هرگز بفقر مبتلا نشود چون بمیرد او را از فشار قبر نجات دهد سورة الحاقه از حضرت صادق عم
منقولست که بسیار بخوانید سورهٔ حاقه را بدرستیکه خواندن ان در فرایض و نوافل از ایمان بخدا
و رسولست زیرا که این سوره در واقعهٔ حضرت امیر المؤمنین عم و معاویه علیه اللعنه نازل شده است
و هر که این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن سورة المعارج از حضرت صادق عم
منقولست که بسیار بخوانید* سورهٔ سال سائل را* که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعم در قیامت
از هیچ گناه او سوال ننماید و او را در بهشت با رسول خدا صم ساکن کرداند سورة نوح از حضرت صادق عم
منقولست که هر که ایمان بخدا و بخواندن قران دارد باید که خواندن سورهٔ نوح را ترك ننماید بدرستیکه
هر بندهٔ که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی و سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران
ساکن کرداند و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید و دویست حوریه و چهار هزار زن باو تزویج فرماید
سورة الجن از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ جن را بسیار بخواند در دنیا از چشم جنیان
و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد و در بهشت از رفقای حضرت رسول صم باشد سورة المزمل
از حضرت صادق عم منقولست که هر که سوره مزمل را در نماز خفتن یا در شب بخواند شب و روز و ان
سوره هرسه شاهد و گواه او باشند در قیامت و خدا او را زندگانی نیکو زنده دارد و بمردن نیکو بمیراند
سورة المدثر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که در نماز واجب سورهٔ مدثر را بخواند بر خدا
لازم است که او را در جوار حضرت رسول صم جا دهد و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد
سورة لااقسم از حضرت صادق عم منقولست که هر که مداومت نماید بر سورهٔ لااقسم و بان عمل نماید



خدا او را با رسول خدا صم محشور کرداند در بهترین صورتها و انحضرت او را بشارت فرماید و برد
و پیش خندد تا از صراط و میزان او را بگذرانند سورة الدهر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که سورهٔ هل اتی علی الانسان را در هر صبح پنج شنبه بخواند خدا باو هشتصد دختر باکره و چهار
هزار زن و حور العین کرامت فرماید و با حضرت رسول صم باشد و بسند معتبر از علی بن عمر منقولست
که بخدمت حضرت امام علی النقی عم رفتم در روز سه شنبه حضرت فرمود که دیروز ترا ندیدم گفتم
نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم حضرت فرمود که هر که خواهد که خدا او را از شر روز دوشنبه
نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح ان روز سورهٔ هل اتی علی الانسان بخواند چنانکه حقتعم
در ان سوره میفرماید که پس خدا ایشانرا نگاه داشت از شر انروز و باستقبال ایشان فرستاد نصرت
و خوشحالی و سرور و شادی را و در حدیث رجا ابن ضحاك وارد شده است که حضرت امام رضا عم
در صبح روز دوشنبه در رکعت اول سورهٔ هل اتی علی الانسان میخواندند و در رکعت دویم سورهٔ
هل اتیك حدیث الغاشیه سورة و المرسلات و النازعات از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ
و المرسلات را بخواند حقتعم میان او و حضرت رسول صم اشنایی بیندازد و هر که هر روز سورهٔ عم
یتساءلون را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه را یابد و هر که سورهٔ نازعات را بخواند نمیرد
مگر سیراب و داخل بهشت نشود مگر سیراب سورة عبس و کورت از حضرت صادق عم منقولست که هر که
سورهٔ عبس و تولی و سورهٔ اذا الشمس کورت را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت و در سایهٔ کرامت
و مرحمت الهی باشد تا زنده باشد سورة الانفطار و المطففین و الانشقاق از حضرت صادق عم منقولست
که هر که سورهٔ اذا السماء انفطرت و سورهٔ اذا السماء انشقت را در فریضه و نافله بسیار بخواند خدا هیچ
حاجت او را رد ننماید و او را هیچ مانعی از خدا دور نکرداند در اخرت و پیوسته او نظر بکرامتهای
الهی نماید و خدا نظر رحمت باو بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود و بسند دیگر از انحضرت منقولست
که هر که در نماز واجب سورهٔ ویل للمطففین بسیار بخواند حقتعم در قیامت برات ایمنی از اتش جهنم
باو کرامت فرماید و او را بیحساب به بهشت برد سورة البروج از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ
و السماء ذات البروج را در فرایض بخواند چون سورهٔ پیغمبران است حقتعم او را در قیامت با پیغمبران
و مرسلان و صالحان محشور کرداند و با ایشان او را باز دارد سورة الطارق از حضرت صادق منقولست
که هر که سورهٔ و السماء و الطارق را در فرایض بخواند او را در قیامت نزد خدا قدر و منزلت عظیم
بوده باشد و از رفقای پیغمبران باشد در بهشت سورة الاعلی از حضرت صادق عم منقولست که هر که
سورهٔ سبح اسم ربك الاعلی را در فریضه یا نافله بخواند در روز قیامت باو گویند که هر در از درهای
بهشت که میخواهی داخل شو سورة الغاشیه از حضرت صادق عم منقولست که هر که مداومت نماید برخواندن

سورهٔ هل اتیك حدیث الغاشیة در نماز واجب با سنت خدا او را فرو کیرد برحمت دنیا و اخرت و در روز
قیامت برات ایمنی از عذاب باو کرامت فرماید سورة الفجر از حضرت صادق عم منقولست که بخوانید سورهٔ
فجر را در نمازهای فریضه و نافله که ان سورهٔ امام حسین عم است و هرکه این سوره را بخواند در بهشت
درجوار انحضرت باشد سورة البلد از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ لا اقسم بهذا البلد را در
نماز واجب بخواند در دنیا از جملهٔ صالحان معروف شود در اخرت معروف کردد که او را منزلت عظیم نزد
حقتعم هست و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد سورة الشمس واللیل والضحی
والم نشرح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه بسیار بخواند در روزی یا در شبی سورهٔ والشمس
وضحیها و سورهٔ واللیل اذا یغشی و سورهٔ والضحی والم نشرح را هر چیز که نزد او حاضر باشند در
قیامت برای او شهادت بدهند حتی مو و پوست و کوشت و خون و عروق و عصبها و استخوانها و جمیع
اعضای او و حقتعم بفرماید که من شهادت شما را قبول کردم از برای بندهٔ خود ای ملائکه ببرید او را
به بهشت و هر جا که او اختیار نماید باو عطا کنید کوارا باد فضل و رحمت من از برای بندهٔ من سورة
والتین از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ والتین را در فرایض و نوافل خود بخواند عطا
فرمایند از بهشت باو هر جا که بیند و سورة العلق از حضرت صادق عم مرویست که هرکه در روز یا در
شب سورهٔ اقرا باسم ربك را بخواند و در انروز یا در ان شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد و خدا
او را با شهیدان محشور کرداند و چنان باشد که در راه خدا در میان لشکر رسول صم جهاد کرده باشد
سورة القدر بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بلند
بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند و اکر اهسته بخواند چنان باشد که در
راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند و هرکه ده بار بخواند خدا هزار کناه از کناهان
او را محو نماید و بروایت دیکر از انحضرت منقولست که هرکه سورهٔ انا انزلناه را در نماز فریضه بخواند
منادی از جانب حقتعم او را ندا فرماید که خدا کناهان کذشتهٔ ترا امرزید عمل از سر کیر و بسند معتبر از
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقولست که هرکه پیش از طلوع افتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را
بخواند در انروز بکناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم
عم منقولست که بدرستیکه حقتعم را در روز جمعه هزار نفحه و نسیم از رحمت خود هست هر بندهٔ را انچه
خواهد از ان عطا میفرماید پس هرکه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه
بخواند حقتعم ان نفحهٔ رحمت را و مثل انرا باو عطا فرماید و از حضرت صادق منقولست که چون ماه مبارك
رمضان در اید هر شب هزار مرتبه سورهٔ انا انزلنا را بخوان و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم
بدار و کوشهای خود را بکشا از برای شنیدن عجایب از انچه خواهی دید و بسند معتبر از انحضرت

سورهٔ فجر

سورهٔ لا اقسم بهذا البلد

سورهٔ الشمس واللیل والضحی والم نشرح

والتین

اقرا باسم

انا انزلناه



منقولست که اکر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارك رمضان سورهٔ انا انزلناه را هزار مرتبه بخواند چون
صبح کند یقین او محکم و شدید شده باشد باعتراف نمودن بچیزی چند که مخصوص ماست از غرایب
و فضایل و نیست این مکر بسبب چیزی که در خواب مشاهده نماید و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که هرکه جامهٔ نوی ببرد و سورهٔ انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد
بتنزل الملئکة اندکی اب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی پس دو رکعت نماز در ان جامه بکند
و دعا کند و در دعا بکوید * الحمد لله الذی رزقنی ما اتجمل به فی الناس و اواری به عورتی
و اصلی فیه لربه * و حمد الهی بکند پیوسته در فراخی نعمت باشد تا ان جامه کهنه شود و بسند معتبر
منقولست که چون حضرت امام رضا عم جامهٔ نوی میپوشیدند قدحی از اب میطلبیدند و ده مرتبه سورهٔ
انا انزلناه و ده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد و ده مرتبه سورهٔ قل یا ایها الکافرون بر ان ظرف میخواندند
و بعد از ان اب را بر جامه می پاشیدند و میفرمودند که هرکه پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته
در فراخی عیش باشد مادام که تاری از ان جامه باقی باشد و بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم
منقولست که چون حقتعم جامه نوی بکسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بکذارد و در
هر رکعتی سورهٔ حمد و ایة الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه بخواند بعد از ان حمد کند خداوندی را
که عورت او را بجامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشیده و کلمهٔ لا حول و لا قوة الا بالله
بسیار بکوید و کسی که چنین کند در ان جامه معصیت خدا نکند و بعدد هر تاری که در ان جامه باشد
خدا ملکی موکل کرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند و در
روایت دیکر وارد شده است که هرکه قدحی بر کیرد و ابی در ان قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سورهٔ انا
انزلناه را بر ان قدح بخواند و اب را بر جامهٔ خود بپاشد پیوسته در وسعت باشد تا ان جامه کهنه شود
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از برای عوذهٔ از بلاها سبوی تازه میکیری و از اب پر
میکنی و سی مرتبه سورهٔ انا انزلناه را بر ان سبو میخوانی پس ان سبو را می اویزی و از ان اب میخوری
و وضو میسازی و پیش از انکه ابش تمام شود دیکر اب بر وی میریزی و بسند معتبر منقولست که
شخصی بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که هشت دختر مرا بهم رسید و روی پسر تا حال ندیده ام
دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید حضرت فرمودند که چون مینشینی که مشغول جماع شوی دست
راست خود را بر طرف راست ناف زن بکذار و هفت مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخوان و بعد از ان مشغول شو
چون حمل ظاهر شود در هر شب هر وقت که از پهلو بپهلو کردی باز دست بر جانب راست نافش بکذار و هفت
مرتبه ان سوره را بخوان ان شخص کفت که چنین کردم هفت پسر از پی یکدیکر خدا مرا روزی کرد و بسند
معتبر منقولست از ابی عمرو که کفت بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج بخدمت حضرت امام محمد

تقی عم نوشتم حال خودرا حضرت فرمود که مداومت کن بر قراءت سورهٔ انا ارسلنا نوحا الی قومه من یکسال
خواندم و اثری ندیدم باز دیگر بخدمت حضرت نوشتم حال خودرا و عرض کردم که از خواندن ان
سوره نفعی بمن نرسید حضرت بمن نوشتند که انراکه یکسال خواندهٔ کافیست الحال سورهٔ انا انزلنا بخوان
من چنین کردم بعد از اندك وقتی ابن ابی داود قرضم را اداکرد و وظیفهٔ برای من و عیالم مقرر کرد و مرا
وکیل کرد ببصره فرستاد و پانصد درهم برای من مقرری قرار داد و من از بصره نامهٔ نوشتم بخدمت
حضرت امام علی نقی عم و بعلی بن مهزیار دادم و فرستادم و در ان نامه نوشتم که پیشتر حال خود عرض
کردم و بمن چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شده است میخواهم بفرمایی که ایا اکتفا کنم در خواندن
سورهٔ انا انزلناه در نمازهای واجب و سنت یا در غیر نماز هم می باید خواند اندازه و قدرش را
بفرمایی که چه مقدار می باید خواند حضرت نوشتند که هیچ سورهٔ از قران ترك مکن نه کوچك و نه بزرك
و از خواندن انا انزلنا در شبانه روزی صد مرتبه کافیست و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم
منقولست که هرکه ده مرتبه بعد از نماز عصر سورهٔ انا انزلناه بخواند مثل اعمال جمیع خلایق از ثواب باو
کرامت فرمایند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد تقی عم چون در ماه تازه داخل میشدند
در روز اول ماه دو رکعت نماز میکردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد و در
رکعت دویم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیلة القدر میخواندند و بعد از نماز بانچه میسر بود تصدق
می نمودند و سلامتی انماه را باین عمل میخریدند بسند معتبر منقولست که ابو علی بن راشد بخدمت
حضرت امام علی نقی عم عرض نمود که شما بمحمد بن الفرج نوشته بودید که بهترین سورها که در نماز واجب
خواند انا انزلناه و قل هو الله احد است و بر من دشوارست که این دو سوره را در نماز صبح بخوانم حضرت
فرمود که بر تو کران نباشد والله که فضیلت در این دو سوره است و بسند صحیح منقولست که حمیری بخدمت
حضرت صاحب الامر نوشت که از ابای شما بما رسیده است حدیثی که عجب دارم از کسی که انا انزلناه در
نمازش نمیخواند چگونه نمازش مقبول میشود و روایت دیگر رسیده است که نمازی که در ان قل هو الله
نخوانند مزکی و مقبول نیست و روایت دیگر رسیده است که هرکه در نمازهای واجبی سورهٔ همزه را
بخواند خیر دنیا باو میدهند پس ایا جایز است که همزه را بخواند و ان دو سوره را ترك نماید حضرت در
جواب نوشتند که ثواب این سورها که بشما رسیده است حقست و اگر سورهٔ را که ثوابی در ان بشما رسیده
باشد ترك کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره ثواب این دو سوره را
می یابید با ثواب ان سورهٔ که ترك کرده اید و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام
و کاملست و لیکن ترك افضل کرده خواهید بود سورة البینه از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه
سورهٔ لم یکن را بخواند از شرك بیزار گردد و در دین پیغمبر صم برای او کامل شود و در قیامت داخل

سورهٔ لم یکن



اذا زلزلت الارض

مؤمنان کامل مبعوث شود و خدا او را حساب نماید حساب اسان سورة الزلزله بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که ملال بهم مرساند از خواندن سورهٔ اذا زلزلت الارض زلزالها بدرستی که هرکه
در نمازهای نافله این سوره را بخواند هرگز خدا او را بزلزله و بصاعقه و با فتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند
و او را باین افتها نمیراند و در وقت جان کندن ملك بزرگواری از جانب پروردگارش بنزد او بیاید
و بر بالای سرش بنشیند و بملك موت از جانب حق تعم بگوید که برفق و مدارا سر کن با دوست خدا که
خدا را بخواندن سورهٔ اذا زلزلت بسیار یاد میکرد و ان سوره نیز سفارش بملك موت کند پس ملك موت
گوید که حق تعم مرا امر کرده است که سخن او را بشنوم و اطاعت او بکنم و تا مرا امر نکند قبض روحش
ننمایم پس ملك موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیدهٔ ان مؤمن برگیرند و جای خود را در بهشت به بیند
و بعد از دیدن او را امر نماید که قبض روحم بکن پس ملك موت در نهایت ملایمت و اسانی قبض روح
او بکند و هفتاد هزار ملك روح او را مشایعت کنند و بزودی به بهشت رسانند و بسند معتبر از حضرت
امام رضا عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه چهار مرتبه سورهٔ اذا زلزلت بخواند چنانست که
تمام قران را خوانده است سورة العادیات از حضرت صادق عم منقولست که هرکه مداومت نماید بر خواندن
سورهٔ و العادیات با حضرت امیر المؤمنین عم محشور شود و در بهشت از رفقای انحضرت باشد سورة
القارعه از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که هرکه سورهٔ قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از
فتنهٔ دجال در دنیا و از حرارت جهنم در اخرت امان بخشد سورة التکاثر از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه سورهٔ تکاثر را در نماز واجب بخواند حق تعم ثواب صد شهید برای او بنویسد و هرکه در
نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز
کنند و بسند معتبر از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه سورهٔ الهکم التکاثر را در
وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاهدارد سورة العصر از حضرت رسول صم منقولست که
هرکه سورهٔ و العصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان
خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند سورة الهمزه از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه سورهٔ ویل لکل همزه را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از او دور
گرداند و روزی او را فراخ گرداند و او را بمرگ بد نمیراند سورة الفیل و القریش از حضرت صادق
عم منقولست که هرکه در نمازهای واجب سورهٔ الم ترکیف را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت
هر دشت و کوهی و کلوخی که او از جملهٔ نمازگذارندگان بوده است و حق تعم ندا فرماید که راست گفتید
شهادت شما را قبول کردم ای ملائکه او را بیحساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست
میدارم و ایضا از انحضرت منقولست که هرکه سورهٔ لایلاف را بسیار تلاوت نماید چون مبعوث شود بر

سورهٔ والعادیات

قارعه

تکاثر

سورهٔ همزه

الم ترکیف

لایلاف

اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر ماید ؐ نور بنشیند بدانکه مشهور میان علما انست که یکی از این
دو سوره را بتنهایی در نماز واجب نمیتوان خواند بلکه اگر خوانند باهم میباید خواند ؋ هم چنین است حکم
و الضحی و الم نشرح و سورة الماعون از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که سورهٔ ارایت الذی
یکذب بالدین را در نماز های فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزهٔ ایشانرا قبول
فرموده است و او را در قیامت باعمال دنیا حساب نکنند سورة الکوثر از حضرت جعفر بن محمد عم
منقولست که هر که سورهٔ انا اعطیناك الکوثر را در نماز های فریضه و نافله بسیار بخواند خدا در قیامت
او را از حوض کوثر اب دهد و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صم جا دهد سورة
الکافرون از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ قل یا ایها الکافرون ؋ قل هو الله احد را در نماز
فریضه بخواند خدا او را و پدر و مادرش را بیامرزد و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیا محو نماید
و در دیوان سعدا ابنویسد و او را در زندگانی دنیا سعادتمند بدارد و او را شهید بمیراند و شهید
مبعوث گرداند ؋ بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که پدرم میفرمود که قل هو الله احد ثلث
قران است و قل یا ایها الکافرون ربع قران است ؋ بسند معتبر از انحضرت منقولست که هر که وقتی که برخت
خواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند حق تعم برات بیزاری از شرك از برای او بنویسد
؋ بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت رسول صم در سفری نماز کردند و ما
بانحضرت اقتدا کردیم در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند ؋ در رکعت دویم قل هو الله و چون
فارغ شدند فرمودند که از برای شما ثلث قران و ربع قرانرا خواندم ؋ بسند صحیح از حضرت صادق عم
منقولست که ترك مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز در نافله صبح و دو
رکعت اول نافله پیشین و دو رکعت اول نافله شام و دو رکعت اول نافله شب و نماز احرام و نماز صبح
اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سورهٔ طولانی نتوانی خواند و نماز طواف و در روایت دیگر وارد
شده است که این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد میخواند مگر نافله صبح که در رکعت اول قل یا
ایها الکافرون میخواند سورة النصر از حضرت صادق عم منقولست که هر که سورهٔ اذا جاء نصر الله والفتح را
در نماز فریضه یا نافله بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد و چون از قبر بیرون اید با او نامهٔ
باشد و در ان نامه امان از صراط و از اتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد و بر هر چیز که بگذرد او را
بشارت بنیکی دهند تا داخل بهشت شود و از برای او در دنیا از اسباب خیر انقدر حقتعم بگشاید که
بخاطرش خطور نکرده باشد و ارزوی ان نداشته باشد سورة اللهب از حضرت صادق عم منقولست که
چون سورهٔ تبت یدا ابی لهب را بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جملهٔ تکذیب کنندگان بود
و تکذیب پیغمبر و انچه او اورده است مینمود سورة اخلاص از حضرت صادق عم منقولست که هر که

ارایت الذی
کوثر
سورة الکافرون
اذا جاء
سورهٔ تبت



سورهٔ قل هو الله احد را یکمرتبه بخواند حقتعم بر او برکت فرستد و هر که دو مرتبه بخواند حقتعم بر او و بر
اهلش برکت فرستد و هر که سه مرتبه بخواند حقتعم با او و با اهلش و بهمسایگانش برکت دهد ؋ هر که
دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند و کاتبان اعمال بیکدیگر گویند
که بیایید برویم و بقصر های برادر خود نظر کنیم ؋ هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان
بیست و پنجسال او را بیامرزد بغیر از خون ناحق و مال مردم ؋ کسی که چهار صد مرتبه بخواند خدا او را
اجر چهار صد شهید کرامت فرماید از شهیدانی که اسبانشان را پی کرده باشند و خونشانرا ریخته باشند
؋ کسی که هزار مرتبه بخواند در یکشبانه روز نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند یا دیگری برای او
ببیند ؋ بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم بر سعد بن معاذ نماز
کردند فرمودند که هفتاد هزار ملك بر او نماز کردند که جبرئیل در میان ایشان بود از جبرئیل پرسیدم
که بچه عمل مستحق این شده بود که شما بر او نماز کنید گفت بسبب اینکه قل هو الله احد میخواند ایستاده
و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و در برگشتن ؋ بسند معتبر از حضرت رسول منقولست که هر که
صد مرتبه قل هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه سالهٔ او را بیامرزد ؋ بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که خود را حفظ نمایید از شر مردم بخواندن سورهٔ قل هو الله احد رو بجانب
راست خود کن و بخوان و بجانب چپ رو کن و بخوان و بجانب راه خود رو کن و بخوان و رو بپشت سر کن
و بخوان و بجانب بالای سر کن و بخوان و بجانب پایین نظر کن و بخوان ؋ اگر خواهی که نزد حاکمی بروی
چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان و هر یکمرتبه که بخوانی یك انگشت را عقد کن از دست چپ
و انگشتانرا چنین نگاهدار تا از نزد او بیرون ایی ؋ از حضرت صادق عم منقولست که هر که یکروز
بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در ان پنج نماز قل هو الله احد نخواند با او خطاب کنند که ای بندهٔ خدا تو از
نماز گذارندگان نیستی ؋ بسند دیگر از انحضرت منقولست که هر که بر او یکهفته بگذرد و قل هو الله احد
در ان هفته نخواند و بمیرد بر دین ابولهب مرده باشد ؋ در حدیث دیگر فرمود که هر که او را مرضی پیش
اید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد را از برای دفع ان نخواند او از اهل اتش است ؋ در حدیث دیگر
فرمود که هر که ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب خواندن قل هو الله احد را
ترك ننماید بدرستیکه هر که بعد از نماز فریضه قل هو الله احد بخواند خدا با و خیر دنیا و اخرت کرامت
فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد ؋ بسند معتبر از حضرت
امیر المومنین عم منقولست که هر که سورهٔ قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در ان
روز گناهی بر او لازم نشود هر چند بینی شیطان بر خاك مالیده شود ؋ بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که خانهٔ او و خانهٔ همسایگانش را حفظ نماید ؋ بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست

که هرکه در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حقتعم پنجاه هزار ملك موکل کرداند که او را حراست نمایند
در ان شب و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه در وقت خواب
سورهٔ قل هو الله احد را بخواند گناه پنجاه سال او امرزیده شود و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه یکمرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قران و ثلث توریة و ثلث انجیل و ثلث
زبور را خوانده باشد و از حضرت صادق عم منقولست که حقتعم بعوض فدك بحضرت فاطمه عم اطاعت
تب را کرامت فرمود که تب مطیع انحضرت باشد پس هرکه حضرت فاطمه عم و فرزندان او را دوست دارد
و تبی بهم رساند و هزار مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند و بحق فاطمه عم سوال نماید زوال تب را
بامر الهی زایل میکردد و حضرت امام رضا عم فرمود که هرکرا صداعی یا غیر ان عارض شود دستهای
خود را بکشاید و سورهٔ فاتحه و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق بخواند و دست
بر روی خود بکشد ان از او برطرف شود سورة المعوذتین بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که
سبب نزول معوذتین ان بود که حضرت رسول صم تب بهم رسانید جبرئیل این دو سوره را اورد
و تعویذ انحضرت کردانید و بسند معتبر از صابر منقولست که حضرت صادق عم امامت کردند در نماز شام
و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که این دو سوره از قران است و از حضرت امام رضا
عم بسند معتبر منقولست که هرکه در حد صبا و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق
و قل اعوذ برب الناس را هر یك سه مرتبه و قل هو الله احد را صد مرتبه و اکر نتواند پنجاه مرتبه حقتعم از
او دور کرداند دیوانکی و مرضهائی را که عارض اطفال میشود و استسقا و فساد معده و غلبه خون را تا سن
پیری مادام که تعهد و مداومت بر این نماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه در سه رکعت
وتر معوذتین و قل هو الله احد بخواند باو خطاب کنند که ای بندهٔ خدا بشارت باد ترا که خدا وتر ترا قبول
کرد و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه بعد از نماز جمعه سورهٔ حمد را یکمرتبه و هر
یك از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه و ایة الکرسی و ایهٔ سخره و اخر سورهٔ برائة *لقد جائکم
رسول من انفسکم* تا اخر سوره هر یکرا یکمرتبه بخواند کفارهٔ کناهان او باشد از جمعه تا جمعه و از معمر بن
خلاد منقولست که در خدمت حضرت امام رضا عم بودم در راه خراسان و وکیل خرج انحضرت بودم مرا
امر فرمود که غالیهٔ راست کن چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش امد پس فرمود
که ای معمر چشم حق است از برای رفع تاثیر چشم در کاغذی سورهٔ حمد و قل هو الله احد و معوذتین
را بنویس و در غلاف شیشهٔ غالیه بکذار و از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که تاثیر چشم زدن
حق است و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یا در دیکری تاثیر کند پس اکر از تاثیر چشم ترسی سه مرتبه
بکو *ماشاء الله لاقوة الا بالله العلی العظیم* و اکر یکی از شما زینتی کند و خوش اینده باشد چون از

سورة المعوذتین



منزل خود بیرون رود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم باو ضرر نرسد و از
حضرت امام محمد باقر عم منقولست که کسی که در خواب ترسد در وقت خواب معوذتین و ایة الکرسی
بخواند *ینبوع سیم* در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور
ایشان است و در ان چندین جدول جاری میکردد *جدول اول* در بیان عدل و جور ایشان است
بدانکه عدل ملوك و امرا از اعظم مصالح ناس است و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عبادات
و معموری بلاد است و فسق و فجور ایشان مورث اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس بطور
ایشان میکردد چنانچه از حضرت رسول صم بسند معتبر منقولست که دو صنفند از امت من که اکر ایشان
صالح و شایسته اند امت من نیز صالحند و اکر ایشان فاسدند امت من نیز فاسدند صحابه پرسیدند که کیستند
ایشان یا رسول الله فرمود که فقها و امرا و بسند دیکر منقولست از انحضرت که فرمود دو کسند که بشفاعت من
نمیرسند صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند و کسی که در دین غلو کند و از دین بدر رود و از حضرت
صادق عم منقولست که فرمود که امید نجات دارم از برای جمعی از این امت که حق ما را اشناسند مکر یکی
از سه طایفه صاحب سلطنتی که جور کند و کسی که بخواهش خود بدعتها در دین کند و فاسقی که علانیه
کناهان کند و پروا نکند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که در قیامت اتش جهنم با سه
کس سخن خواهد کفت با امیر و قاری و صاحب مال پس بامیر خواهد کفت که ای انکسی که خدا ترا
سلطنت و استیلا داد و بر زیر دستان خود عدالت نکردی پس او را میربایند مانند مرغی که دانه کنجد را
برباید و بقاری میکوید که ای انکسی که خود را در نظر مردم زینت بخوبی میدادی و در حضور الهی
معصیت او می نمودی پس او را میرباید و بمالدار میکوید که ای انکسی که خدا بتو دنیای واسع و مال
بسیار داده بود و اندکی از انرا از تو قرض طلبیدند و ندادی و بخل ورزیدی پس او را میرباید و از
حضرت امیر المومنین عم منقولست که بر دین خود حذر نماید از صاحب سلطنتی که کمان کند که طاعت
او طاعت خدا است و معصیت او معصیت خدا است و دروغ میکوید زیرا که نیست مکر در معصیت خالق
و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند و وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول صم
و اولوا الامر است که ائمهٔ معصومین عم اند و حق تعم برای این امر فرموده است باطاعت رسول صم زیرا که
او معصوم و مطهر است از کناه و امر معصیت نمیکند و امر باطاعت اولوا الامر نموده است برای انکه ایشان
معصوم و مطهرند از بدیها و کناهان و مردم را امر بمعصیت نمیکنند و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست
که فرمود که در جهنم اسیابی هست که در کردش است پرسیدند که چه چیز را خورد میکند یا امیر المومنین
فرمود که علمای فاجر و قاریان فاسق و جباران ظالم و وزیران خاین و روءسا و سرکردهای کذاب را
و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم شش کس را بشش خصلت عذاب می نماید عربان را بتعصب

در بیان مجملی از احوال سلاطین
و امرا و معاشرت نمودن
با ایشان و عدل و جور ایشان

و اربابان و اصحاب مزارع را بتکبر و امرا و سلاطین را بجور و ستم و فقها و علما را بحسد و تاجران را بخیانت و اهل روستا را بنادانی و جهالت و باسانید معتبره منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هفت کس را من لعن کرده ام و هر پیغمبر اجابت کرده شده که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده اند کسی که در کتاب خدا چیزی زیاده کند و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند و کسی که چیزی را حلال کرداند از ظلم بر عترت من و غصب حق ایشان کند که خدا حرام کردانیده است و کسی که بجبر تسلط بر مردم بهمرساند برای انکه عزیز کند جمعی را که خدا ایشانرا ذلیل کردانیده و ذلیل کرداند جمعی را که خدا عزیز کردانیده و کسی که اموال مشترک مسلمانانرا بتنهایی متصرف شود و این را حلال داند و کسی که حرام کرداند امری را که خدا حلال کردانیده است و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که اول کسی که داخل جهنم میشود امیر صاحب تسلطیست که عدل نکند و مالداریست که حق خدا ندهد و فقیریست که فخر و تکبر کند و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که چون والیان دروغ میکویند و حکم ناحق میکنند باران از اسمان محبوس میشود چون پادشاهان جور و ظلم میکنند دولتشان پست میشود چون مردم منع زکوة می نمایند چهارپایان هلاک میشود و از حضرت رسول صم منقولست که امیر نمیشود کسی بر ده کس یا زیاده مکر انکه چون او را بقیامت بیاورند دستش در کردنش غل باشد پس اکر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را میکشایند و اکر بدکار و ظالم باشد غل دیکر بر او می افزایند و بسند دیکر از انحضرت منقولست که هر که سرکرده جماعتی شود و در میان ایشان نیکوسلوک نکند خدا او را در کنار جهنم بهر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید و بسند معتبر منقولست که زیاد قندی بخدمت حضرت صادق عم امد حضرت از او پرسیدند که ای زیاد از جانب خلفاء جور والی شده کفت بلی یا ابن رسول الله مرا مروتی هست و مالی جمع نمیکنم و انچه بهم میرسانم با برادران مومن خود مواسات میکنم و برادرانه با ایشان صرف میکنم حضرت فرمود که اکر چنین میکنی در هنکامی که نفس تو را بظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی یاد اور قدرت خدا را بر عقوبت تو و روزی که انچه بمردم کرده از ظلم از ایشان کذشته است و کناهش برای تو باقی مانده است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که خدا برای کسی که سلطنتی باو داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است پس اکر در میان مردم عدالت میکند حق تعم امر میفرماید ملکی را که بفلک دولت ایشان موکل است که فلک ایشان را دیر بکرداند و باین سبب دراز میشود روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان و انها که جور و ظلم میکنند و عدالت نمیکنند امر میفرماید زود بکرداند پس بزودی روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی میشود و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر المومنین عم فرمود بنوف بکالی که وصیت مرا قبول کن



و هرکز نقیب و سرکرده و صاحب حکم و عشار و طمغاچی مشو و بسند معتبر منقولست که حضرت امام رضا عم فرمود که عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمتست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که ایشان مقرب ترین خلق خواهند بود نزد حق تعم در روز قیامت تا خدا از حساب خلایق فارغ کردد شخصی که قدرتش در حالت غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیردست اوست و شخصی که در میان دو کس حکم کند باراه رود و یک جو بطرف هیچیک میل نکند و شخصی که حق را بکوید خواه بر خود و خواه از برای خود و بسند معتبر از انحضرت منقولست که عدل شیرین تر و کواراتر است از ابی که تشنه بیابد و چه بسیار فراخست و موجب وسعت و رفاهیت میکردد عدل اکر چه اندکی باشد و در حدیث دیکر فرمود که عدالت از عسل شیرین تر و از کره نرم تر و از مشک خوشبوتر است و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که ای فرزند زنهار بپرهیز از ظلم کسی که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد و از حضرت صادق عم منقولست که هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا کناهان او را در ان روز بیامرزد مکر انکه خونی را بناحق بریزد یا مال یتیمی را بحرام بخورد و باسانید صحیحه از حضرت رسول صم منقولست که بپرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است یعنی موجب تاریکی ان روز میکردد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هیچ احدی ظلم نمیکند مکر انکه خدا او را بسبب ان ظلم مبتلا میکرداند در خودش یا در مالش یا فرزندانش و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود که برو بنزد این جبار و بکو که من ترا عامل نکرده ام بر ریختن خونها و کرفتن اموال مردم بلکه ترا برای این قدرت داده ام که باز داری از من صدای ناله مظلومان را بدرستیکه من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اکرچه کافر باشند و در حدیث دیکر فرمود که مظلوم از دین ظالم بیشتر میکیرد از انچه ظالم از مال مظلوم میکیرد بعد از ان فرمود که کسی که بدی بمردم میکند بداند که بدی نسبت باو هم واقع شده بدرستیکه نمیدرود فرزند ادم مکر چیزی را که میکارد و هیچ کس از تلخ شیرین ندروید و از شیرین تلخ ندرویده است و حضرت امیر المومنین عم فرمود که بد توشه ایست برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم و بسند معتبر منقولست که شخصی بخدمت حضرت امام محمد باقر عم امد و کفت از زمان حجاج تا حال من والی مردم شده ام ایا توبه من قبول هست حضرت جواب نفرمودند بار دیکر اعاده سوال کرد حضرت فرمودند که توبه ات مقبول نیست تا هر صاحب حقی حقش را ادا ننمایی و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک ان بکند از برای او استغفار نماید تا کفاره ان ظلم شود

* جدول دویم * در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان

در بیان معاشرت ارباب
حکم است با رعایا

و در بیان حقوقی چند که رعایا بر ایشان دارند

دارند بسند معتبر از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که حق رعیت بر پادشاه آنست که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده اند که ایشانرا خدا ضعیف گردانیده و او را قوه داده است پس واجب است بر او که در میان ایشان بعدالت سلوک کند و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد و اگر از ایشان بجهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت بعقوبت ایشان ننماید و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید و در خانۀ خود را بگشاید و پرده و حجاب از میان خود و مردم رفع کند و در امور مردم نظر نماید و بکارهای ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت بایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند و بسند معتبر منقولست که حضرت امام محمد باقر عم نزد عمر بن عبدالعزیز رفتند او گفت که مرا موعظه کن حضرت فرمود که ای عمر درهای خانۀ خود را بگشا و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده و مظلومانرا یاری کن و مظالم مردم را با ایشان رد کن بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که هر والی که محتجب شود از مردم که کارسازی ایشان نکند حقتعم در قیامت حوایج او را بر نیاورد و اگر هدیۀ از مردم بگیرد دزدی کرده است و اگر رشوه بگیرد مشرکست و از حضرت صادق عم منقولست که هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و ایشانرا ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد و در این باب احادیث بسیار است و چون بعامۀ خلق فایده ندارد و در این باب بهمین اکتفا نماییم و کسی که آداب امرا و حکام خواهد رجوع نماید بنامهای شافیه که حضرت امیرالمؤمنین عم بعمال و امرای اطراف نوشته اند خصوصا نامۀ طولانی که برای مالک اشتر نوشته اند و نامۀ که بسهل بن حنیف و بمحمد بن ابی بکر نوشته اند و بدانکه حقتعم هر کس را در این دنیا سلطنتی داده چنانچه منقولست * که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته * و در قیامت از سلوک او با رعیتش سوال خواهد فرمود چنانچه پادشاهانرا بر رعایای خود استیلا داده و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده و ارباب مزارع و اموال را بر جمعی از برزگران و اصحاب بیوت و خدم و ازواج و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطۀ رزق ایشان گردانیده و علما را راعی طالبان علم ساخته و ایشانرا رعیت علما گردانیده و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده و هر شخصی را بر قوی و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشانرا بامری بدارد که موجب عقوبت و وزر ایشان در آخرت نشود و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر برعایت آنها نموده پس هیچیک در دنیا نیست که بهرۀ از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جوری میباشد و هر کس در خود آنچه او را استیلا داده اند نعمتی باو کرامت نموده اند و در خور آن نعمت شکر از او طلبیده اند و شکر هر نعمتی



موجب مزید و فور آن نعمت میگردد و شکر هریک از اینها آنست که بنحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حقتعم برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید و چون چنین کند حقتعم آن نعمت را زیاده میگرداند و اگر کفران کند سلب می نماید چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده میماند و الا بزودی زایل میگردد چنانکه گفته اند که ملک با کفر باقی میماند و با ظلم باقی نمیماند و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشانرا مرعی ندارد بزودی استیلای او بر ایشان برطرف میشود و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید بزودی علم را از او سلب مینمایند و الاعلمش را می افزایند و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را بمعاصی الهی بدارد بزودی آن اعضا بابلاها مبتلا میشود و از او زایل میشود انتفاع از آنها و عقاب ثواب آخرت از برای هریک از رعایت و عدم رعایت این حقوق ثابت است و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید بحدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین عم در باب حقوق وارد شده است و ترجمۀ که والد فقیر علیه الرحمه و الغفران در شرح من لا یحضره الفقیه حدیث را نموده اند که بر جمیع حقوق مشتمل است و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد

در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن

*جدول سیم * در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن است و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و بایشان نفع نرساند بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه است و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است و هیچ عبادتی نزد خدا محبوب تر نیست از داخل گردانیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن و در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بحضرت موسی وحی فرمود که ای موسی مرا بندگانی هستند که بهشت را برای ایشان مباح میکنم و ایشانرا در بهشت حاکم و مختار میکنم موسی گفت پروردگارا ایشان چه جماعتند فرمود که کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند بعد از آن حضرت فرمود که مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری و او در مقام ایذاء آن مؤمن در آمد آن مؤمن گریخت و ببلاد شرک رفت و بیکی از مشرکان پناه برد آن مشرک او را بخانه در آورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت نمود چون آن مشرک مرد حق تعم باو وحی نمود که بعزت و جلال خودم سوگند که اگر ترا در بهشت جائی میبود ترا در بهشت ساکن میگردانیدم و لیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده باشد و لیکن ای آتش او را بترسان اما مسوزان و از آتش مکن و در دو طرف روز روزی او را خدا میفرستد سایل پرسید که از بهشت میفرستد فرمود که از هر جا که خدا خواهد میفرستد و باسانید معتبره از حضرت صادق عم منقولست که حق تعم وحی نمود بحضرت داود عم بدرستیکه بندۀ از بندگان من حسنه میکند و بسبب آن بهشت را برای او مباح میگردانم داود گفت خداوندا آن حسنه کدام است فرمود که بر بندۀ مؤمن من خوشحالی

و سروری داخل کرداند اکر چه یك دانه خرما باشد داود کفت که خداوند اسزاوار است کسی راکه تراشناسد که امید خود را از تو قطع نکند و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هرکه موءمنی را خوشحال کند حضرت رسول صم را خوشحال کرده است و هرکه حضرت رسول صم را خوشحال و مسرور کند خدا را مسرور و خوشنود کردانیده است و هم چنین اکر موءمنی را غمکین و ازرده کند خدا و رسول را بخشم اورده است در حدیث دیکر فرمود که محبوب ترین اعمال نزد حق تعم ادخال سرور است بر موءمن باینکه در کرسنکی او را سیر کرداند یا کربی و غمی را از خاطر او رفع نماید یا قرضش را ادا کند و از سدیر صراف منقولست که در خدمت حضرت صادق عم بودم حق موءمن نزد انحضرت مذکور شد حضرت رو بمن کردند و فرمودند که میخواهی برای تو بیان کنم مرتبه و منزلت موءمن را نزد خدا کفتم بلی فرمود که چون حق تعم قبض روح بندهٔ موءمن میفرماید دو ملك که بر او موکل بوده اند باسمان میروند و میکویند پروردکارا این بندهٔ تو نیکو بندهٔ بود بطاعت تو مسارعت مینمود و از معصیت تو احتراز میکرد و قبض روح او نمودی ما را بعد از او بچه چیز امر میفرمایی خداوند عظیم الشان فرماید که بروید بدنیا و نزد قبر بندهٔ من باشید و تمجید و تسبیح و تهلیل و تکبیر من بکنید و ثواب انها را برای بندهٔ من بنویسید تا او را از قبر مبعوث کردانم پس فرمود که میخواهی دیکر بکویم از فضیلت موءمن کفتم بلی فرمود که چون حق تعم موءمن را از قبرش مبعوث میکرداند با او از قبرش مثالی و صورتی بیرون می اید و پیش او روان میشود پس موءمن هر هولی از اهوال قیامت را که می بیند ان مثال باو میکوید که جزع مکن و مترس و اندوهناك مشو بشارت باد ترا بسرور و کرامت از جانب حقتعم و با او می اید تا بمقام حساب و حقتعم او را حساب اسان میفرماید و امر میفرماید که او را ببهشت برید و باز ان مثال در پیش او میرود پس موءمن باو میکوید که خدا ترا رحم کند چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون امدی پیوسته مرا بشارت میدادی بسرور و کرامت از جانب خدا تا انکه مرا ببهشت رسانیدی تو کیستی ان مثال کوید من ان سرورم که بر برادر موءمن خود داخل کردی در دنیا خدا مرا از ان سرور خلق نموده که ترا بشارت دهم و بسند معتبر از مشمعل منقولست که سالی بحج رفتم و بخدمت حضرت صادق عم رسیدم فرمود که از کجامی ایی کفتم بحج امده بودم فرمود که میدانی که حج چه ثواب دارد کفتم نه مکر انکه بفرمایی فرمود که بندهٔ چون هفت شوط طواف این خانه میکند و دو رکعت نماز طواف میکذارد و سعی میان صفا و مروه میکند حقتعم از برای او شش هزار حسنه مینویسد و شش هزار کناه از او محو مینماید و شش هزار درجه از برای او بلند میکند و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و اخرت او را بر می اورد کفتم فدای تو کردم چه بسیار است این ثواب فرمود که میخواهی ترا خبر دهم بچیزی که ثوابش از این بیشتر است کفتم بلی فرمود که قضای حاجت موءمن بهتر است از ده حج و در حدیث دیکر فرمود که هرکه حاجت موءمنی را بر اورد



حقتعم او را ندا فرماید که بر من است ثواب تو و راضی نمیشوم از برای تو بغیر بهشت و بسند معتبر از مفضل منقولست که حضرت صادق عم فرمود که بشنو انچه میکویم و عمل نما بان و خبر ده بان علیه و بلند مرتبکان برادران موءمنت را کفتم فدای تو کردم کیستند ایشان فرمود که انها که رغبت مینمایند در قضای حوایج برادران موءمن خود بعد از این فرمود که هرکه یك حاجت برادر موءمن خود را روا کند حقتعم در قیامت صد هزار حاجت او روا کند که یکی از انها دخول بهشت باشد و یکی دیکر ان باشد که خویشان و اشنایان و برادران خود را که ناصبی نباشند داخل بهشت کند و در حدیث دیکر منقولست که بمفضل فرمود که حقتعم جمعی از خلقش را بر کزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید اکر میتوانی خود را از انجماعت کن و بروایت دیکر فرمود که قضای حاجت موءمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش بیست هزار درهم صرف نماید و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که کسی که برادر موءمنش در حاجتی بنزد او بیاید او رحمتیست از خدا که بجانب او فرستاده است پس اکر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما میکردد و ولایت ما بولایت خدا موصولست و اکر او را رد کند و حاجتش را بر نیاورد و قدرت بر ان داشته باشد حقتعم در قبرش بر او ماری از اتش مسلط کرداند که انکشتش را کزد تا روز قیامت خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد و اکر ان طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که موءمنی که حاجتی از برادر موءمنش بر او وارد شود و قدرت بر روا کردن حاجت او نداشته باشد و دلش غمکین شود برای اینکه قدرت بر قضای حاجت برادر موءمن خود ندارد حقتعم بسبب ان غم و اهتمام او را داخل بهشت کرداند و از حضرت امام موسی کاظم منقولست که خدا را بندکان در زمین هست که سعی میکنند در قضای حاجتهای مردم ایشان ایمنانند در روز قیامت و هرکه برادر موءمن خود را خوشحال و شاد کرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه راه رود در حاجت برادر موءمنش هفتاد و پنج هزار ملك بال مرحمت بر او بکسترانند و هر قدمی که بر دارد حسنهٔ حقتعم در نامهٔ عملش بنویسد و کناهی از او کم کند و درجهٔ از برای او بلند کند و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجی و عمرهٔ باو کرامت فرماید از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هرکه اعانت نماید و بفریاد رسد برادر موءمن غمکین مضطر خود را در هنکامی که بسیار بمشقت و سختی افتاده باشد و غم او را زایل کرداند و اعانت او نماید بر بر اوردن حاجتش حقتعم برای او واجب کرداند هفتاد و دو رحمت را که بیك رحمت امور معیشت دنیای او را اصلاح او رد و هفتاد و یك رحمت دیکر را از برای او ذخیره نماید که با نها دفع نماید از او فزعها و اهوال روز قیامت را و در حدیث دیکر فرمود که هرکه اعانت نماید موءمنی را حقتعم از او دفع

نماید هفتاد و سه کرب و مشقت رایکی را در دنیا و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنکامی
که همه کس مشغول حال خود باشند و در حدیث دیکر فرمود کسی که غمی و مشقتی از خاطر برای
موءمن پریشان خود بردارد حقتعم حاجتهای دنیا واخرتش را براورد و کسی که عیب موءمنی رابپوشاند
حقتعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا واخرت او را بپوشاند و خدا در اعانت موءمن است مادامی که موءمن
در اعانت برادر موءمن خود است پس منتفع شوید بموعظها و رغبت نمایید در خیرات و بسند معتبر دیکر
فرمود که هرکه ترک یاری برادر موءمن خود بکند و قدرت بران داشته باشد البته خدا او را در دنیا
و اخرت خوار کرداند و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه از موءمنی شدتی و المی از شدتهای
دنیا بردارد حقتعم هفتاد و دو شدت والم از شدتهای اخرت را از او رفع نماید و هفتاد و د
و الم از المهای دنیا را از او دور کرداند از حضرت صادق عم منقولست که چهار کسند که حقتعم در
نظر رحمت بسوی ایشان میفرماید کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد
و او قبول نماید و کسی که مضطری را بفریاد رسد و کسی که بنده را ازاد کند و کسی که عزبی را
کدخدا کند حضرت امیرالموءمنین عم فرمود که هرکه رد نماید از مسلمانان ضرر ابی را یا ضرر اتشی را
یا ضرر دشمنی را خدا کناهان او را بیامرزد و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی را ملائکه در
قبرش زنده کردند و نشانیدند و کفتند که ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو میزنیم کفت طاقت ندارم
ایشان یکی کم کردند کفت طاقت ندارم و هم چنین کم میکردند تا یک تازیانه رسید و کفتند از این
یک تازیانه چاره نیست پرسید که بچه سبب این تازیانه را برمن میزنید کفتند برای انکه روزی بیوضو
نماز کردی و بر ضعیفی کذشتی و او را یاری نکردی پس تازیانه از عذاب بر او زدند که قبرش پر از
اتش شد و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر مسلمانی که نزد مسلمانی بیاید در حاجتی و او
قادر بر قضای ان حاجت باشد و نکند حقتعم او را در قیامت سرزنش و تعییر شدید بکند و باو بکوید
که برادر موءمن تو امد بنزد تو در حاجتی که قضای ان حاجت را بدست تو کذاشته بودم و قادر بران
بودی و نکردی بسبب کمی رغبت و خواهش ثواب ان بعزت خود سوکند که بسوی تو نظر نمیکنم در هیچ
حاجتی خواه ترا عذاب کنم و خواه بیامرزم و در حدیث دیکر فرمود که حقتعم سوکند بذات مقدس خود
خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد سایل پرسید که خاین کیست فرمود که کسی که از
موءمنی ذخیره نماید درهمی را یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را از وی کفت که پناه میبرم بخدا از
غضب او حضرت فرمود که حقتعم سوکند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نکرداند کسی که
برخدا رد کند و سخن او را قبول ننماید یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید یا کسی که حق موءمنی را
حبس نماید راوی کفت که از زیادتی مال خود را باو بدهد فرمود که از جان خود و روح خود باو بدهد



واکر جان خود را بخل کند بر برادر موءمن خود یعنی ملاحظه عرض و اعتبار خود نماید و حاجت او را
برنیاورد شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و در حدیث دیکر فرمود که هرکه منع نماید از موءمنی
چیزی را که بان محتاج باشد ان موءمن و او قادر باشد که ان چیز را که از جانب خود یا از جانب غیر باو
برساند حقتعم او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق و دستهای در کردن بسته
پس کویند که این خاینی است که با خدا و رسول خیانت کرده است بعد از ان فرماید که او را بجهنم برند
و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه منع کند صاحب حاجتی را و قادر بر قضای حاجت او باشد مثل
کناه عشار ان بران لازم شود پرسیدند که کناه عشار چیست فرمود که در هر شب و روزی خدا
و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت میکنند و کسی که خدا او را لعنت کند او را یاوری نیست * جدول
چهارم * در بیان مذمت تحقیر و ایذای موءمنان و راندن ایشان از درکاه خود و دشنام دادن و اهانت
نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه میان او و موءمنی
حاجبی باشد که مانع از دخول او کردد خدا میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری
تا حصاری هزار سال راه باشد و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقول است که در زمان بنی اسرائیل
چهار نفر از موءمنان بودند سه نفر از ایشان در خانه بودند و بایکدیکر سخنی داشتند ان موءمن دیکر
بدر خانه امد در را کوفت غلامی بیرون امد پرسید که مولای تو کجاست کفت در خانه نیست ان موءمن
برکشت غلام چون بنزد مولا امد از او پرسید که کی بود که در میزد کفت فلان موءمن بود کفتم که در خانه
نیست ان مولا ساکت شد و پروایی نکرد از برکشتن ان موءمن و غلام خود را ملامتی نکرد بر انکار و هیچ
یک از ان سه نفر ازرده نشدند از برکشتن ان موءمن و مشغول سخن خود شدند چون روز دیکر شد
بامداد ان موءمن باز بدر خانه امد دید که ایشان از خانه بیرون امده اند و بجانب مزرعه خود میروند
بر ایشان سلام کرد و کفت من با شما بیایم کفتند بلی و عذری از او نخواستند از برکشتن روز کذشته
و ان موءمن مرد پریشان محتاج فقیری بود در اثنای راه ناکاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد کمان
کردند که باران خواهد امد بسرعت روان شدند ناکاه منادی از میان ابر ندا کرد که ای اتش
ایشانرا بکیر و من جبرئیلم رسول پروردکار عالمیان ناکاه اتشی از میان ابر نازل شد ان سه نفر را از بود
و سوخت ان مرد فقیر ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب ان واقعه را ندانست پس برکشت بخدمت
حضرت یوشع امد و قصه را نقل کرد یوشع کفت که خدا بر ایشان غضب کرد بعد از انکه از ایشان راضی
بود بسبب کاری که نسبت بتو کردند و واقعه ایشان را نقل فرمود ان مرد کفت که من ایشان را حلال کردم
و از ایشان عفو نمودم یوشع فرمود که اکر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع میکرد اما در این ساعت
نفعی نمیکند شاید بعد از ان نفعی با ایشان برساند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر

در بیان مذمت تحقیر و ایذای
موءمنان و راندن ایشان از
درکاه خود و دشنام دادن
و اهانت نمودن و زدن
و سایر انواع ظلم آ

مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته باشد و او در خانه باشد و رخصت ندهد
که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا ان موءمن را ملاقات نماید
و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه نظر کند بسوی موءمنی که او را بترساند خدا او را
بترساند در روزی که پناهی و سایهٔ از غیر سایهٔ مرحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که هرکه بترساند موءمنی را بسلطنت استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برساند جای او
در اتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و ال فرعون باشد و در حدیث
دیگر فرمود هرکه اعانت نماید بر ضرر موءمنی بنصف کلمه در قیامت چون در اید حقتعم در میان دو چشمش
نوشته باشد که او ناامید است از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعم میفرماید که هرکه بندهٔ
موءمن مرا ذلیل گرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنگ کرده است و بسند معتبر از حضرت امام
محمد باقر عم منقولست که در جهنم کوهی هست که انرا صعدا میکویند و در صعدا وادی هست که انرا سقر
می نامند و در سقر چاهی هست که انرا هبهب میکویند هر وقت که پرده از ان چاه برمیکیرند اهل جهنم از
گرمی ان بفریاد می ایند و در ان چاه است منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیرالموءمنین عم
منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه دستی بر موءمنی زند که او را ذلیل گرداند یا طپانچهٔ بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع
سازد که کراهت از ان داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند
پس زینهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او موءمن باشد و شما ندانید و بر شما
باد بتانی و نرمی و تندی کردن از حربهای شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی
و تانی و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بر روی مسلمانی طپانچه بزند حقتعم در قیامت استخوانهای
او را از هم بپاشد و اتش را بر او مسلط گرداند و او را غل کرده باتش جهنم برند و هرکه تازیانهٔ در پیش
پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست گیرد خدا ان تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع
باشد و در جهنم بر او مسلط گرداند و کسی که سعی نماید در ضرر موءمنی بسوی ظالمی و بد او را
بگوید و باو مکروهی نرسد حقتعم اعمالش را حبط نماید و اگر مکروهی یا ازاری باو برسد خدا او را
در طبقهٔ هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیرالموءمنین عم از حضرت رسول صم
پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود که چهارم
شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی که موءمنی را بکشد بناحق
وقت مردن باو میکویند که اگر خواهی یهودی بمیر و اگر خواهی نصرانی بمیر و اگر خواهی مجوسی بمیر
و بسندهای معتبر از حضرت رسول صم منقول است که گناهکارترین مردم نزد خدا کسیست که کسی را



بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیگر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان
گشوده بدرستیکه او را کشندهٔ هست که هرگز نمیمیرد که ان اتش جهنم است و از حضرت صادق عم
منقولست که ادمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که عمدا موءمنی را بکشد
توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که شخصی را در قیامت خواهند اورد یا قدر
محجمهٔ از خون پس او گوید که من والله کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نکشته ام حقتعم باو فرماید
که فلان بندهٔ مرا یاد کردی و ان سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق عم
منقولست که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اول چیزی که حقتعم در ان حکم میفرماید در قیامت خون
مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر ادم را حاضر میکنند در میان ایشان حکم میکنند دیگر هرکه خونی
کرده باشد بعد از ان در میان مردم حکم میکنند و هر کشته شده قاتل خود را میاورد و خونش را
بر روی او میریزد و میگوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیگر فرمود که حقتعم
وحی فرمود بحضرت موسی عم که بگو بگروه بنی اسرائیل که زینهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر
حق که هرکه یک کس را در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل ان کشتن و از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که هرکه موءمنی را عمدا بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشنده اش
بنویسد و کشته شده از گناهان بدر اید و از حضرت رسول صم منقولست که فرمود بحق ان خداوندی
که مرا بحق فرستاده است که اگر جمیع اهل اسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی
باشند بان خدا همه را برو در اتش جهنم افکند و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی در قیامت
بنزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند و او را بخون الوده کند او گوید ای بندهٔ خدا
مرا با تو چکار بود گوید که در فلان روز یک کلمه گفتی و اعانت بر کشتن من کردی * جدول نیجم *
در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان
نشدن است بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشانرا بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست
ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان
محفوظ میباشد پس ایشانرا دعا باید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصا در هنگامی که بعدالت سلوک
نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است پادشاه عادل اگر
چه ظاهرش اینست که مراد امام و منسوبان انحضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد
شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد
و اگر پادشاهان خلاف بر نهج صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح

در بیان حقوق پادشاهان
و رعایت نمودن ایشان
و دعا کردن برای صلاح
ایشان و متعرض سطوات
ایشان نشدن است

مسلمانی که بنزد مسلمانی بیاید بزیارت او یا حاجتی باو داشته باشد واو در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل خانه شود و برای او بیرون نیاید پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن موءمن را ملاقات نماید و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه نظر کند بسوی موءمنی که او را بترساند خدا او را بترساند در روزی که پناهی و سایهٔ از غیر سایهٔ مرحمت او نباشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه بترساند موءمنی را بسلطنت استیلای خود برای اینکه مکروهی باو برساند جای او در اتش جهنم است و اگر بترساند و مکروه را برساند در جهنم با فرعون و ال فرعون باشد و در حدیث دیگر فرموده هرکه اعانت نماید بر ضرر موءمنی بنصف کلمه در قیامت چون در اید حقتعم درمیان دو چشمش نوشته باشد که او نا امید است از رحمت من و باسانید معتبره منقولست که حق تعم میفرماید که هرکه بندهٔ موءمن مرا ذلیل کرداند چنان است که علانیه با من محاربه و جنک کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که در جهنم کوهی هست که انرا صعدا میکویند و در صعدا وادی هست که انرا سقر می نامند و در سقر چاهی هست که انرا هبهب میکویند هر وقت که پرده از ان چاه برمیکیرند اهل جهنم از کرمی ان بفریاد می ایند و در ان چاه است منازل جباران و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه دستی بر موءمنی زند که او را ذلیل کرداند یا طپانچهٔ بر روی او زند یا چیزی نسبت باو واقع سازد که کراهت از ان داشته باشد ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی کرداند و توبه و استغفار کند پس زنهار که تعجیل مکنید در ایذای احدی از خلق شاید که او موءمن باشد و شما ندانید و بر شما باد بتانی و نرمی و تندی کردن از حربهای شیطان است و هیچ چیز نزد خدا محبوب تر نیست از حلم و نرمی و تانی و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بر روی مسلمانی طپانچه بزند حقتعم در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد و اتش را براو مسلط کرداند و او را غل کرده باتش جهنم برند و هرکه تازیانهٔ در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی بدست کیرد خدا ان تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد و در جهنم براو مسلط کرداند و کسی که سعی نماید در ضرر موءمنی بسوی ظالمی و بد او را بکوید و باو مکروهی نرسد حقتعم اعمالش را حبط نماید و اکر مکروهی یا ازاری باو برسد خدا او را در طبقهٔ هامان در جهنم جا دهد و بسند معتبر منقولست که حضرت امیر الموءمنین عم از حضرت رسول صم پرسید که چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح ایشان ننماید فرمود که چهارم شیطان و قابیل و فرعون خواهد بود و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی که موءمنی را بکشد بناحق وقت مردن باو میکویند که اکر خواهی یهودی بمیر و اکر خواهی نصرانی بمیر و اکر خواهی مجوسی بمیر و بسندهای معتبر از حضرت رسول صم منقول است که کناهکارترین مردم نزد خدا کسیست که کسیرا



بناحق بزند یا بکشد و در حدیث دیکر فرمود که شما را فریب ندهد حال کسی که دست بخون مسلمان کشوده بدرستیکه او را کشندهٔ هست که هرکز نمیمیرد که ان اتش جهنم است و از حضرت صادق عم منقولست که ادمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود و کسی که عمدا موءمنی را بکشد توفیق توبه نمی یابد و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که شخصی را در قیامت خواهند اورد با قدر محجمهٔ از خون پس او کوید که من والله کسی را نکشته ام و شریک در خون کسی نکشته ام حقتعم باو فرماید که فلان بندهٔ مرا ابید یاد کردی و ان سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد و از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که داخل بهشت نمیشوند کسی که خونی بریزد یا شراب بخورد یا سخن چینی بکند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اول چیزی که حقتعم در ان حکم میفرماید در قیامت خون مسلمانان است پس اول مرتبه دو پسر ادم را حاضر میکنند در میان ایشان حکم میکنند دیکر هرکه خونی کرده باشد بعد از ان در میان مردم حکم میکنند و هر کشته شده قاتل خود را میاورد و خونش را بر روی او میریزد و میکوید که این مرا کشته پس او انکار نمیتواند کرد و در حدیث دیکر فرمود که حقتعم وحی فرمود بحضرت موسی عم که بکو بکروه بنی اسرائیل که زنهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی بغیر حق که هرکه یک کسرا در دنیا میکشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه میکشم مثل ان کشتن و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه موءمنی را عمدا بکشد خدا جمیع کناهان کشته شده را بر کشنده اش بنویسد و کشته شده از کناهان بدر اید و از حضرت رسول صم منقولست که فرمود بحق ان خداوندی که مرا بحق فرستاده است که اکر جمیع اهل اسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی یا راضی باشند بان خدا همه را برو در اتش جهنم افکند و از حضرت صادق عم منقولست که شخصی در قیامت بنزد شخصی بیاید در هنکامی که مردم در حساب باشند و او را بخون الوده کند او کوید ای بندهٔ خدا مرا با تو چکار بود کوید که در فلان روز یک کلمه کفتی و اعانت بر کشتن من کردی

* جدول پنجم *

در بیان حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن

در حقوق پادشاهان و رعایت نمودن ایشان و دعا کردن برای صلاح ایشان و متعرض سطوات ایشان نشدن است بدانکه پادشاهانی که بر دین حق باشند ایشانرا بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان مینمایند و دفع دشمنان دین از ایشان میکنند و دین و جان و مال و عرض ایشان بحمایت پادشاهان محفوظ میباشد پس ایشانرا دعا باید کرد و حق ایشانرا باید شناخت خصوصا در هنکامی که بعدالت سلوک نمایند چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده اند که از اجلال و تعظیم خدا است پادشاه عادل اکر چه ظاهرش اینست که مراد امام و منسوبان انحضرت باشد چنانچه در حدیث دیکر همین مضمون وارد شده است و بجای سلطان عادل امام عادل واقع شده است اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد و اکر پادشاهان خلاف برنهج صلاح و عدالت باشند دعا برای اصلاح ایشان میباید کرد یا خود را اصلاح

میباید نمود که خدا ایشانرا باصلاح اورد زیراکه دلهای پادشاهان و جمیع خلایق بدست خداست
و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت میباید کرد و تقیه از ایشان واجب است و خود را از ضرر
ایشان حفظ کنند و مورد قهر ایشان نسازند چنانچه حضرت سید الساجدین عم در حدیث حقوق میفرماید
که حق پادشاه بر تو انست که بدانی که خدا ترا فتنهٔ او ساخته است و او را امتحان نموده که بر تو استیلا
و سلطنت داده است و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او در نیاوری که
خود را ابهلاک اندازی و شریک گناه او باشی در انچه نسبت بتو واقع میسازد از اضرار و عقوبت و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون نمرود حضرت ابراهیم عم را بعد از انداختن باتش از ملک
خود بیرون کرد داخل ملک پادشاهان قبط شد و صندوقی ساخته بود حضرت ساره را در صندوق
کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد در ملک ان پادشاه بعشاری رسید چون امد که عشور مال حضرت
ابراهیم را بگیرد گفت در صندوق را بگشا به بینم در صندوق چه چیز هست حضرت ابراهیم عم فرمود که
هر چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر او گفت که راضی نمیشوم تا در صندوق را بگشائی چون
صندوق را گشود پرسید که این کیست فرمود که زن من و دختر خالهٔ من است عشار چون حسن و جمال
او را مشاهده نمود حقیقت حال را بپادشاه عرض نمود پادشاه گفت که همه را بحضور اور چون حضرت
ابراهیم عم بمجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت که در صندوق را بگشا فرمود که حرمت من و دختر خالهٔ
من در این صندوق است و هر چه با خود دارم فدا میدهم که در صندوق را باز نکنم پادشاه مبالغه نمود
و در صندوق را گشود چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد حضرت ابراهیم
فرمود که خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن در حال دست پادشاه خشک شد که نتوانست که
بساره رساند و نتوانست که بسوی خود برگرداند پادشاه گفت که خدای تو با دست من چنین کرده ابراهیم
عم گفت بلی خداوند من صاحب غیرتست و حرام را دشمن میدارد و او حایل شد میان تو و حرمت من
گفت که دعا کن که خدا دست مرا برگرداند اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم حضرت دعا فرمود
دستش صحیح شد باز نظر کرد بساره دست دراز کرد باز حضرت ابراهیم عم دعا کرد دستش خشکید تا سه
مرتبه چنین شد در مرتبهٔ سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم عم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت
هر جا که خواهی برو اما از تو حاجتی طلب دارم ابراهیم عم فرمود که چه حاجت است گفت کنیزک قبطیهٔ
خوش روی عاقلی دارم میخواهم رخصت فرمائی که او را بساره دهم که خدمت او کند پس هاجر مادر
اسمعیل را بساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد و پادشاه بمشایعت ابراهیم عم بیرون امد و ابراهیم
پیش میرفت و پادشاه از عقب میرفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم عم در اثنای راه وحی رسید بحضرت
ابراهیم که بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو حضرت ایستاد و بپادشاه گفت خداوندم در این



ساعت بمن وحی فرستاد که ترا تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم پادشاه گفت که شهادت میدهم
که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است و حضرت رسول صم بحضرت امیر المومنین عم
وصیت نمود که هشت کسند که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را کسی که بسفرهٔ حاضر شود
که او را نخوانده باشند و مهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند و کسی که طلب خیر از دشمنان خود
نماید و کسی که از ایشان طلب فضل و احسان نماید و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند در
سری که در میان ایشان باشد و او را داخل در ان سر نکرده باشند و کسی که استخفاف نماید بپادشاه
و صاحب سلطنتی و کسی که در جائی نشیند که اهلیت نشستن در انجا نداشته باشد و کسی که با کسی
سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود و از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که هر که
با ایشان مبالغه و منازعه میکند ذلیل میشود پدر و پادشاه و قرض خواه و بسند معتبر از حضرت رسول
صم منقولست که حق سبحانه و تعم میفرماید که منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست و من خلق
کرده ام پادشاهانرا و دلهای ایشان در دست منست پس هر گروهی که اطاعت من میکنند دلهای پادشاهانرا
بر ایشان مهربان میکنم و هر قومی که معصیت من میکنند دلهای پادشاهانرا بر ایشان بخشم می اورم
پس مشغول مشوید بنفرین و دشنام ایشان و توبه کنید بدرگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشانرا
بسوی شما میل دهم و مهربان گردانم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حقتعم خیر
رعیتی را میخواهد بر ایشان پادشاه مهربانی میگمارد و از برای او وزیر عادلی مهیا و میسر میگرداند
و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم منقولست که بشیعیان خود فرمود که ای گروه شیعیان خود را ذلیل
مکنید بترک اطاعت پادشاه خود پس اگر عادل باشد دعا کنید خدا او را باقی بدارد و اگر جابر و ظالم باشد
از خدا سوال نمائید که او را اصلاح نماید بدرستیکه صلاح شما در صلاح پادشاه شماست و بدرستیکه
پادشاه عادل بمنزلهٔ پدر مهربان است پس بخواهید از برای او انچه از برای خود میخواهید و دشمن
دارید از برای او انچه از برای خود دشمن میدارید و از حضرت رسول صم منقولست که هر که اطاعت
پادشاه نمیکند اطاعت خدا نکرده است زیراکه حقتعم میفرماید که خود را بمهلکه میندازید و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که هر که متعرض پادشاه جابری شود و بسبب ان بلیهٔ مبتلا شود خدا او را
در ان بلا اجر ندهد و بر ان شدت او را صبر عطا نفرماید * جدول ششم * در بیان مفاسد قرب پادشاهان
و عدم اعتماد بر تقرب ایشان و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن بظلم ایشان و خوردن طعامهای ایشان
و مدح کردن ایشانست بدانکه تقرب ملوک و امرا موجب خسران دنیا و عقبی است و در دنیا دو روزی
اعتباری الوده بصد هزار مذلت و محنت هست و بزودی برطرف میشود و در دنیا منکوب و در اخرت
مغضوب می ماند و از برای دانستن این امر مشاهدهٔ احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای

در بیان مفاسد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان

دولتهای ایشان کافیست و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد میداند که در عین اعتبار یک
لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچارها میبرند و مفاسد قرب ایشان بسیار است اول اعانت
ایشان در ظلم نمودن چه بسیار ظاهر است که بسیاری خلطه با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از
ظلمها میسر نمیشود دوم میل قلبی و محبت ایشان چه بکثرت معاشرت دوستی و محبت بهم میرسد و حقتعم
میفرماید که رکون و میل مکنید بسوی ظالمان که اتش شمارا مس میکند و اخبار در نهی از مراوده
ایشان بسیار است سیم راضی بودن بافعال قبیحهٔ ایشان و این نیز بکثرت معاشرت حاصل میشود و کسی
که بظلمی راضی میشود در ان ظلم شریکست چهارم انکه بکثرت ملاحظه و مشاهدهٔ اطوار ناپسندیدهٔ
ایشان قبایح احوال ایشان از نظر محو میشود بلکه مستحسن می نماید و موجب میل و رغبت اینکس بان اعمال
و افعال میشود و بزودی اینکس بانها مبتلا میشود پنجم انکه در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوش
نمانیست بحسب عرف و تعارف مجلس ایشان انست که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند
ایشانرا مدح و تحسین کنند و این عین نفاق و افترا بر خدا و رسول است ششم انکه اگر ظلمی در مجلس
ایشان شود منع نمیتوان نمود عرفا و کسی که خواهد مصاحب هم شرب باشد موید قول ایشان نیز میباید
بگوید و در اینضمن ترک نهی از منکر بعمل می اید که از جملهٔ گناهان کبیره است هفتم انکه بقای ایشان را
بر ظلم میخواهد تا خود نزد ایشان معزز باشد یا بسبب محبت ایشان عزت ایشانرا میخواهد و این نیز جایز نیست
هشتم انکه در خانهای شبههٔ ایشان داخل میباید شد و بر بساطهای شبههٔ ایشان میباید رفت و از لقمهای
شبهه ایشان می باید خورد و اینها همه موجب قساوت قلبست بلکه بکثرت خلطه و مصاحبت علم
بحرمت انها هم میرسد و بی شبهه حرام میشود و باز میباید تصرف کرده اغماض نمود و مفاسد دیگر بسیار است
که این رساله گنجایش ذکر انها ندارد و بر این مضامین احادیث بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که بخیل را راحت نمیباشد و حسود را لذت نمی باشد و پادشاهانرا وفائی باشد و
دروغگو را مروت نمی باشد و سفیه و بیخرد را بزرگی نمی شاید بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است و بسند معتبر از
حضرت صادق عم منقولست که اگر دوستی داشته باشی و بولایت و حکومتی برسد و او را بر ده یک انچه
پیشتر با تو سلوک میکرد بیابی پس او دوست بد نیست برای تو و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم
منقولست که چهار چیز است که دل را فاسد میکنند و موجب قساوت قلب میشود و نفاق را بر دل میرویاند
چنانچه اب درخت را میرویاند لهو و ساز و غنا شنیدن و فحش گفتن و در خانهٔ پادشاهان رفتن و طلب
صید کردن و از حضرت رسول صم منقولست که هر که ملازم پادشاهان شود مفتون میگردد و هر قدر که
پادشاه نزدیکتر میشود از خدا دورتر میگردد و از حضرت صادق عم منقولست که صاحب ورع و پرهیز



کار انست که از محارم الهی بپرهیزد و از شبهها اجتناب نماید و اگر از شبهها اجتناب ننماید بحرام میافتد
بنادانی و کسی که منکری را ببیند و انکار ان نکند با انکه قادر بر ان باشد پس دوست داشته است که
خدا را معصیت کنند و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا علانیه دشمنی کرده است و کسی
که بقای ظالمان را خواهد پس دوست میدارد که خدا را معصیت کنند و حال انکه حقتعم حمد کرده است
خود را بر هلاک کردن ظالمان و بسند معتبر از امیر المؤمنین عم منقولست که ظلم کننده و کسی که در ظلم
اعانت او مینماید و کسی که بظلم او راضیست هر سه شریکند در ظلم و از حضرت صادق عم منقولست که
حضرت عیسی فرمود بگروه بنی اسرائیل که اعانت مکنید ظالم را بر ظلم که فضل شما باطل میشود و از حضرت
رسول صم منقولست که هر که مدح کند پادشاه جابر را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا
قرین ان ظالم باشد در جهنم و هر که دلالت کند ظالم را بر ظلم قرین هامان باشد در جهنم و هر که از جانب
ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید چون ملک موت بنزد او بیاید بگوید بشارت باد ترا بلعنت خدا
و اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه
جابری بظلم و عدوان کسیرا زند یا کشد یا ظلمی بر او کنند اگر یاری او نکنید زیرا که یاری و نصرت
مؤمن بر مؤمن واجب است در هنگامی که حاضر باشید و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت
تمام نخواهد بود و بسند معتبر از محمد بن مسلم منقولست که حضرت امام محمد باقر عم روزی گذشتند
دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام روز دیگر بخدمت انحضرت رفتم فرمود که ان چه
مجلس بود که دیروز نشسته بودی گفتم فدای تو گردم ان قاضی مرا اکرام مینماید و گاهی نزد او می نشینم
حضرت فرمود که چه چیز ترا ایمن گردانیده است از اینکه لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا و جمیع اهل ان
مجلس را فرا گیرد و حضرت امیر المؤمنین صم در وقت وفات حضرت امام حسن عم را وصیت فرمود که
صالح را دوست دار برای صلاحش و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمائی و در دل او را
دشمن دار و از حضرت صادق عم منقولست که هر که ظالم را معذور دارد در ظلمش خدا مسلط گرداند
بر او کسی را که بر او ظلم کند و اگر دعا کند برای رفع ان ظلم دعایش را مستجاب نکند و او را بر ان مظلوم
بودن اجر ندهد و بسند معتبر از انحضرت منقولست که اعوان ظالمان در قیامت در سراپردهای اتش
خواهند بود تا حقتعم از حساب خلایق فارغ شود و در حدیث دیگر فرمود که از جملهٔ رکون بظلمه است
که بنزد پادشاه جابری برود و انقدر حیات او را خواهد که دست بکیسه کند و باو عطا کند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که چون روز قیامت میشود منادی از جانب حقتعم ندا میکند که
کجایند ظالمان و اعوان ایشان و هر که لیقهٔ در دوات ایشان گذاشته یا سر کیسهٔ برای ایشان بسته یا مدی
با ایشان داده ایشانرا با ظالمان محشور کنند و فرمود که هیچ بندهٔ نزد پادشاه مقرب نمیشود مگر انکه از خدا

دور میشود و هیچ بندهٔ مالش زیاد نمیشود مگر انکه حسابش دشوار میشود و هیچ بندهٔ اتباعش زیاده نمیشود
مگر انکه شیاطین او بیشتر میشوند و در حدیث دیگر فرمود که زینهار که احتراز نمایید از درگاه پادشاهان
و حوالی و حواشی ایشان که هرکه بدرگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دور
تراست و هرکه پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را ازاو بردارد و او را حیران گرداند و از حضرت
صادق عم بسند معتبر منقولست که فرمود که حفظ نمایید دین خود را بورع و پرهیزکاری و تقویت کنید
دین خود را بتقیه و مستغنی شوید بخدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان و بدانید که هر مومنی که
خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع انچه در
دست اوست از دنیا خدا او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و بخود واگذارد و اگر چیزی از دنیای
او بدستش اید حقتعم برکت را از انچیز بردارد و هرچه از ان مال در حج و عمره و بنده ازاد کردن صرف
نماید او را ثواب ندهد و از حضرت صادق عم منقولست که هرکه اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی پیوسته
حق تعم ازاو در غضب و خشم باشد تا دست از اعانت بردارد * جدول هفتم * در بیان جهتی چند است
که بان جهات بخانهٔ حکام و امرا میتوان رفتن بدانکه گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن
بخانهای ایشان واجب میشود بسببی چند اول تقیه چنانچه سابقا مذکور شد پس اگر کسی از ندیدن
ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد برای دفع ان ضرر دیدن ایشان لازم است و حضرات
ائمهٔ معصومین صلوات الله علیهم بخانهٔ خلفای بنی عباس علیهم اللعنه و منسوبان ایشان بتقیه تردد مینموده
اند و ملایمت و مدارا با ایشان میفرموده اند دوم انکه بقصد این رود که دفع ضرری از مظلومی
بکند یا نفعی بمومنی برساند و باین سبب نیز گاهی واجب و لازم میشود چنانچه احادیث گذشت در باب
فریادرسی مظلومان و قضای حوایج مومنان بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مومنی باشد و رعایت
عزت و اعتبار خود بکند و متوجه ان نشود شریک ان ظلم خواهد بود و معاقب خواهد گردید و حقتعم
او را ذلیل خواهد کرد چنانچه در احادیث وارد شده است که هر چیز را زکاتیست و زکوة جاه و اعتبار
انست که انرا صرف قضای حوایج برادران مومن کنند چنانچه بدادن زکوة مال زیاد میشود بصرف کردن
جاه و عزت خود در راه خدا ان نیز زیاد میشود هم چنانچه بترک زکوة مال تلف میشود هم چنین بترک صرف
کردن اعتبار اعتبار برطرف میشود و خدا او را ذلیل میگرداند چنانچه بسند معتبر از حضرت امام
موسی کاظم عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که بمن برسانید حاجت کسی را که نمیتواند حاجت
خود را بمن رسانیدن بدرستیکه کسی که بصاحب سلطنتی رساند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن
ان حاجت نباشد حقتعم در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد و بسند معتبر دیگر از انحضرت
منقولست که فرمود که اگر از کوهی بزیر افتم و پاره پاره شوم دوست ترمیدارم از انکه متولی عملی از اعمال

در بیان جهتی چند است که بان جهات بخانهٔ حکام و امرا میتوان رفتن



ظالمان شوم یا بر بساط یکی از ایشان راه روم مگر از برای انکه غمی از مومنی بردارم یا اسیر و محبوسی
را خلاص کنم یا قرض مومنی را ادا نمایم بدرستیکه کمتر چیزی که با اعوان ظالمان میکنند انست که بر سر
ایشان سراپردهٔ از اتش میزنند تا حقتعم از حساب خلایق فارغ شود ای زیاد اگر متولی عملی از اعمال
ایشان بشوی با برادران مومن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هیچ جباری نیست مگر انکه با او مومنی میباشد که خدا بسبب ان مومن دفع ضرر
ان جبار از شیعیان می نماید و بهرهٔ ان مومن در اخرت کمتر از جمیع مومنان خواهد بود بسبب مصاحبت
ان جبار و بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که خدا را با پادشاهان دوستان میباشد
که بسبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود می نماید سیم انکه بقصد هدایت ایشان اگر قابل هدایت
باشند بنزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد چنانچه بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت لقمان بخانهٔ قضاة و پادشاهان و امرا و سلاطین میرفتند
و ایشانرا موعظه میکردند و بر ایشان ترحم میکردند بسبب بلایی که ایشان بان مبتلا گردیده اند و دل
باعتبارات فانی دنیا بسته اند و عبرت از احوال ایشان میگرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ
مینمودند که بان غالب میشدند بر نفس و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس میکردند ای عزیز بدانکه
این وجوهی که مذکور شد یا وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است گاه هست که غرض واقعی
ادمیست اکثر اوقات نفس غرضهای فاسد و خیالات باطل خود را از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال
و منصب را باین صورتها در نظر ادمی در می اورد و ادمیرا فریب میدهد و گمان میکند که از برای
خداست اما چون بشکافد معلومش میشود که غرضش محض دنیا بوده است و در این قسم امور هواهای
نفسانی با غراض صحیحهٔ انسانی بسیار مشتبه میشود پس بزودی فریب نفس و شیطانرا نباید خورد و خود را
در معرض چنین مهالک بدر نباید اورد * هدانا الله و جمیع المومنین الی مسالک الیقین یا اباذر لا یزال
العبد یزداد من الله بعدا ما سیء خلقه * ای ابوذر پیوسته ادمی از خدا دور میشود مادام که خلقش
بد است بدانکه خلق صفتی را میگویند که ملکهٔ نفس و حالی او شده باشد و اخلاق حسنه نزد حقتعم
بهتر است از اعمال حسنه هم چنین خلقهای بد بدتر است از عملهای بد و بسا باشد که صاحب خلق بدی
عبادت بسیار کند و صاحب خلق نیکی ان عبادت را نکند و درجهٔ او نزد خدا رفیعتر باشد و بر اخلاق
اعتماد میباشد چون خلق بد حالی نفس شده و بزودی از او منفک نمیشود و بر اعمالی که بواعث انها
ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل میشود و خلق فطری میباشد که حقتعم در
اصل فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد و کسبی نیز میباشد و ان بکثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل
میشود مثل انکه سخاوت در بعضی مردم فطریست که چنین خلق شده اند و بعضی هستند که در طبعشان

در بیان اخلاق

بخلی هست اگر در مقام ازالهٔ ان در اید ازاله اش باین میشود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن و بر
نفس خود زور اورد بملاحظهٔ ثواب وعقاب وتفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن وهرچند
بیشتر از او صادر میشود بر نفس اسان تر میشود تا انکه حالی نفس میشود که بالطبع مایل میشود بسخاوت
وگریزان میشود از بخل و باین مرتبه که رسید خلق میشود وهم چنین گاه هست که جمعی طبعشان بحسب
اصل خلقت بسخاوت مایل است وخود را باغواء شیطان بر بخل میدارند تا حالی ایشان میشود و هم چنین
در سایر اخلاق حسنه وانکسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است اما انکسی که بمشقت
برخود میگذارد امر برا چون براو دشوار تر است از اینجهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد و خلق
حسن که در احادیث وارد شده است گاهی بر مطلق صفات حسنه که ملکهٔ نفس شده باشد اطلاق میکنند

در مذمت بد خلقی

وگاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق میکنند و هم چنین خلق سیء و بد انکه بد خلقی
بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود و اکثر خلق از او در ازارند خوش خلقی بهترین صفات
حسنه است و جمیع معایب را میپوشاند و از اعظم ارکان ایمانست چنانچه بسند صحیح از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که از مومنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است از حضرت رسول صم
منقولست که در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست و از حضرت صادق عم
منقولست که هیچ عملی نزد حقتعم محبوب تر نیست از اینکه مردم را فراگیرد بخلق نیکوی خود و در حدیث
دیگر فرمود که خلق نیکو ادمی را میرساند بدرجهٔ کسی که روزها روزه دارد و شبها بعبادت خدا ایستد
و از حضرت رسول صم منقولست که بیشتر چیزی که امت من بسبب ان داخل بهشت میشوند پرهیزکاری
از محرمات الهی و خلق نیکوست و از حضرت صادق عم منقولست که خلق نیکو گناهان را میگدازد چنانچه
افتاب یخ را میگدازد و فرمود که نیکی کردن بخلق نیک بامردم معاشرت نمودن خانها را معمور و ابادان
میکند و در حدیث دیگر فرمود که بدرستیکه خلق عطیه ایست از جانب حقتعم که بخلق خود عطا میفرماید
و بعضی از ان سجیه و طبیعت ادمیست و بعضی انست که ادمی نیت و عزم خود را بر ان میدارد راوی
پرسید که کدام یک بهتر است حضرت فرمود که صاحب سجیه را چنین خلق کرده اند و غیر ان نمیتواند کرد
و صاحب نیت و عزم صبر میکند بسبب اطاعت خدا و خود را ابجبر بر نیکی خلق میدارد و این بهتر است
و ثوابش بیشتر است و بروایت دیگر فرمود که حقتعم بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت
میفرماید و بسند معتبر از علاء بن کامل منقولست که حضرت صادق عم فرمود که چون بامردم خلطه نمائی
اگر توانی چنین کن که باهرکه مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو باو زیاده باشد از
احسان او بتو بدرستی که گاه هست که بندهٔ در عبادت تقصیر دارد و خلق نیکو دارد و خدا او را
بان خلق نیکو بمرتبه و درجهٔ جماعتی میرساند که روزها روزه میدارند و شبها عبادت میکنند و در



حدیث دیگر فرمود که روزی حضرت رسول صم در مسجد نشسته بودند کنیزی یکی از انصار امد و کنار
جامهٔ حضرت را گرفت حضرت برخواستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد چون برخواستند او
ساکت شد وهیچ نگفت پس حضرت نشستند باز دست بکنار جامهٔ حضرت دراز کرد باز حضرت برخواستند
تا سه مرتبه چنین کردند و در مرتبهٔ چهارم که حضرت برخواستند اندکی از کنار جامه حضرت را جدا کرد
و روانه شد صحابه ان کنیزک را ملامت کردند که چرا اینقدر ازار انحضرت کردی و چه کار داشتی گفت
در خانهٔ ما بیماری بود مردم انخانه مرا فرستاده بودند که پاره از جامهٔ انحضرت را برای شفا بگیرم چون
دست گذاشتم حضرت برخواستند حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم باز خصت بگیرم
در اخر خود جدا کردم و روان شدم و باسانید بسیار از حضرت صادق عم منقولست که بدی خلق فاسد
میکند ایمان و اعمال خیر را چنانکه سرکه عسل را ضایع میکند و فرمود کسی که خلقش بد است خود را
پیوسته در عذاب دارد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که توبه صاحب خلق بد مقبول
نمیشود زیرا که اگر از یک گناه توبه میکند بگناهی از ان بد تر گرفتار میشود و در حدیث دیگر فرمود که مومن
هموار و نرم و ملایم و باسماحت و صاحب خلق نیکوست و کافر درشت و غلیظ و بد خلق و متجبر است
و از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که حق تعم دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است پس
نیکو مصاحبت نمائید با ان بسخاوت و حسن خلق و در حدیث دیگر از انحضرت پرسیدند که چه چیز است
اندازهٔ خلق نیکو فرمود که انست که پهلوی خود را نرم کنی که از پهلوی تو کسی ازار نه بیند و سخنت را
ملایم و نیکو کنی چون برادران مومن خود برسی بخوشروئی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمائی
و حضرت رسول صم فرمود که جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان نزد من امد و گفت یا محمد بر تو باد
بحسن خلق که خیر دنیا و اخرت با حسن خلق است و فرمود که شبیه ترین شما بمن کسیست که خلقش
نیکوتر باشد و در حدیث دیگر فرمود که نزدیکترین شما در قیامت کسیست که خلقش نیکوتر باشد
و با اهلش بهتر سلوک نماید و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که فرمود که نمیتوانید که همه مردم را
بمال خود فراگیرید پس همه را فراگیرید بخوشروئی و نیکو ملاقات نمودن و در حدیث دیگر بنوف
بکالی فرمود که خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که چون خبر فوت سعد بن معاذ انصاری را بحضرت رسول صم رسانیدند حضرت با صحابه بجنازهٔ او
حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند چون جنازه اش را برداشتند
حضرت بی کفش و ردا بطریق اصحاب مصیبت از پی جنازهٔ او روان شدند و گاهی جانب راست
تابوت را میگرفتند و گاهی جانب چپ را چون نزد قبرش گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و بدست
مبارک خود او را در لحد گذاشتند و خشت را بر او چیدند و بگل رخنهای خشتها را مسدود کردند

چون بیرون امدند و خاک برقبرش میریختند فرمودند که میدانم که بدن سعد خواهد پوسید اما حقتعم
دوست میدارد که بندهٔ که کاری کند محکم بکند و در هنکامی که حضرت قبرش را هموار میکردند
مادر سعد کفت که ای سعد کوارا باد بهشت از برای تو حضرت فرمود که ای مادر سعد خواموش باش
و جزم مکن بر پرودکار خود بدرستی که بسعد در قبر فشارشی رسید چون حضرت برکشتند صحابه
پرسیدند که یارسول الله در جنازهٔ سعد کاری چند کردی که در جنازهٔ هیچکس ندیدیم که چنین کنی
در جنازه اش بی ردا و کفش رفتی فرمود که ملائکه را دیدم که در جنازهٔ او صاحب تعزیه اند و بی ردا
و کفش امده اند من نیز تاسی بملائکه کردم کفتند که کاهی جانب راست جنازه را میکرفتی و کاهی جانب
چپ را فرمود که دستم بادست جبرئیل بود هرجا که او میکرفت من میکرفتم کفتند که خود در غسلش
حاضر شدی و برجنازه اش نماز کردی و بدست خود در لحدش کذاشتی و بعد از ان فرمودی که باو
فشارش قبر رسید فرمود که برای این فشارش قبر باو رسید که با اهل و یارانش کج خلقی میکرد و حضرت
رسول صم فرمود که دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمیشوند بخیل بودن و کج خلق بودن * یا باذر
الکلمة الطیبة صدقة و کل خطوة تخطوها الی الصلوة صدقة یا باذر من اجاب داعی الله و احسن عمارة
مساجد الله کان ثوابه من الله الجنة فقلت بابی انت و امی یارسول الله کیف نعمر مساجد الله قال لاترفع فیها
الاصوات و لایخاض فیها بالباطل و لایشتری فیها و لایبایع و اترک اللغو مادمت فیها فان لم تفعل فلاتلو
من یوم القیمة الانفسک یا باذر ان الله تعالی یعطیک مادمت جالسا فی المسجد بکل نفس تنفس فیه درجة
فی الجنة و تصلی علیک الملائکة و تکتب لک بکل نفس تنفست فیه عشر حسنات و تمحی عنک عشر سیئات
یا باذر اتعلم فی ای شیء انزلت هذه الایة اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون قلت لا فداک
ابی و امی قال فی انتظار الصلواة یا باذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات و کثرة الاختلاف الی المسجد
فذلکم الرباط یا باذر یقول الله تبارک و تعالی ان احب العباد الی المتحابون بجلالی المتعلقة قلوبهم بالمساجد
و المستغفرون بالاسحار اولئک اذا اردت باهل الارض عقوبة ذکرتهم فصرفت العقوبة عنهم یا باذر کل
جلوس فی المسجد لغو الا ثلثة قراءة مصل او ذکر الله او سائل عن علم * ای ابوذر کلمهٔ پاکیزه و نیکو
صدقه است یعنی سخنی که بکویی و بسبب ان نفعی بمومنی برسد ثواب تصدق دارد یا سخن خوب
هرچه باشد از قران و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است زیرا که چنانچه سابقا دانستی
صدقهٔ هر نعمتی انست که انرا در راه رضای حق تعم صرف نمایند پس صدقهٔ زبان انست که سخنی چند
از ان صادر شود که موجب خوشنودی حق تعم کردد و صدقهٔ علم انست که انرا بطالبانش بذل کنند
و صدقهٔ پا انست که در راه قرب خدا سعی نمایند چنانچه بعد از این فرمود که هر کامی که بسوی نماز جماعت
کردن در مساجد یا مطلق نماز برمیداری صدقه است ای ابوذر هرکه اجابت نماید داعی خدا را یعنی



موذن را که از جانب خدا مردم را بنماز میخواند و نیکو ابادان کند و معمور کرداند مساجد الهی را ثوابش
از جانب خدا بهشت است ابوذر کفت پدر و مادرم فدای تو باد یارسول الله چکونه ابادان کنیم مساجد
الهی را فرمود که صدا در مسجدها بلند نکنند و مشغول سخن لغو و باطل نشوند و چیزی نخرند
و نفروشند و ترک نمائید سخن لغو و بی فایده را مادام که در مسجدی و اکر چنین نکنی در قیامت ملامت
نخواهی کرد مکر خود را ای ابوذر بدرستیکه مادام که در مسجد نشستهٔ حق تعم بهر نفسی که میکشی
درجهٔ در بهشت بتو عطا میفرماید و بر تو صلوات میفرستند ملائکه و طلب رحمت از برای تو می نمایند
و بهر نفسی که در مسجد میکشی ده حسنه در نامهٔ عملت ثبت میکنند و ده کناه محو مینمایند ای ابوذر
میدانی که این ایه در چه چیز نازل شده است * اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون *
ترجمه اش بقول اکثر مفسرین انست که ای کروه مومنان صبر کنید بر مشقت طاعات و بر انچه بشما میرسد
از سختیهای دنیا و شکیبایی ورزید بر شداید حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان قدم استوار دارید
در میدان محاربه ساخته و مهیا و اماده باشید در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان و بترسید
از خدا و بپرهیزید از معاصی شاید که رستکار شوید ابوذر کفت که نمیدانم پدر و مادرم فدای تو باد
یارسول الله فرمود که این ایه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است یعنی کسی که از نماز
ظهر مثلا فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیکر داخل
شود و انرا بجماعت بجا اورد و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود صبر کرده است بر مشقت طاعات
و قدم استوار کرده است در معارضهٔ نفس و شیطان و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی
و انتظار برده که در نماز دیکر با نفس و شیطان باردیکر مجادله نماید و مهیای محاربهٔ ایشان بوده است
و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه نکند و همچنین در مابین نماز عصر و شام و مابین
نماز شام و خفتن و سایر نمازها اکر کسی را شغل ضروری نبوده باشد و ممکن است که مراد حضرت این
باشد که هرکه شامل این عمل نیز هست کو شامل جهاد بر دشمنان ظاهری نیز بوده باشد و ممکن است که
این ایه در خصوص این امر نازل شده باشد ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و اداب و سنتها بجا
اوردن در سختیها و هوای سرد از کفاراتست که موجب کفارهٔ کناهان میکردد و بسیار بمسجدها رفتن
و ملازم مساجد بودن رباط است که حقتعم در این ایه بان امر فرموده است ای ابوذر حقتعم میفرماید که
بدرستیکه محبوبترین بندکان بسوی من کروهی اند که بایکدیکر دوستی میکنند بجلال حلالی که من
بایشان داده ام و دلهای ایشان بسته است بمسجدها و از کناهان خود استغفار مینمایند در سحرها این
جماعتند که هرکاه که اراده مینمایم که با اهل زمین عذابی بفرستم ببرکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین
باز میدارم ای ابوذر هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بی فایده است مکر برای سه چیز نماز کذارندهٔ

در بیان فضل مساجد و غیران

که در نماز خود قرائت قران کند یا کسی که یاد خدا مشغول باشد یا کسی که علم و مسائل دین خود را از علما سوال نماید بدانکه هر یك از مضامین مذکوره در احادیث بسیار منقولست و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیران و باید دانست که ممکنات محتاج بمکانی ایك خانه و یکبارگاه و یك درگاه و یك تخت و یك کرسی میباشد اما خداوند بی نیاز چون در مکان نیست و نسبت همهٔ مکانها باو مساویست برای طالبان عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظرها و جلوه گاهها مقرر فرموده چنانچه بلاتشبیه پادشاهانرا عرشی میباشد که جلوهٔ بزرگی و کمال خود را برای مردم بران عرش میکنند خداوند ذو الجلال را عرشها هست و در هیچیك محتاج نیست یکعرش او جمیع ممکناتست که مستقر قدرت و عظمت اویند و در هر ذرهٔ از ذرات ممکنات که نظر میکنی صفات کمالش بر تو جلوها میکند اثر قدرتش در ان ظاهر و اثر علم و حکمتش باهر و اثر لطف و رحمتش در ان هویداست نه بان معنی باطلی که ان ملحد میگوید که با همه چیز یکیست و همه چیز اوست تعم شانه عما یقولون بلکه اثار صفات کمالیهٔ خود را در همه چیز ظاهر گردانیده و در هر چیز که نظر میکنی چندین هزار اثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده مینمایی و از این عرشها یکعرش که از همه بزرگتر است و اثار قدرت او در ان بیشتر است انرا عظیم و اعظم فرموده و دوستان خاص خود را بمشاهدهٔ ان عرش برده و اگرنه نسبت او بان عرش و زمین و اسمان و دریا و صحرا یکیست و یکعرش دیگر عرش محبت و معرفت اوست یعنی دلهای دوستان و مقربانش که ان دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال محبت و معرفت صفات کمال و جلال و جمال خود گردانیده چنانچه منقولست که دل مومن عرش خداوند رحمن است و دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش بارگاهها مقرر فرموده و ان بارگاهها را مهبط فیضهای بی نهایت و رحمتهای بی اندازهٔ خود گردانیده بارگاه اعظمش عرش اعلی است که خاص الخاص خود را بان بارگاه راه داده و در زمین بارگاهها مقرر فرموده و بسان بارگاه ناقصان و عاجزان بطلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتیرا ارایشی نمیباید این زشتهای معیوب خود را بزیورهای دنی می ارایند و چندانکه بیشتر میارایند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر میشود و لیکن قادر ذو الجلال سنگ سیاهی چند را برروی یکدیگر میگذارد و صد هزار نور معنوی در ان سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه میفرماید و عالمیانرا از اطراف و جوانب بدرگاه خود میخواند میروند و رو بران سنگ و خاك میمالند و از ان نورهای معنوی بهرهای نامتناهی میبرند و اگر خانهٔ کعبه را از یکدانه یاقوت میساخت مردم بسیر یاقوت میرفتند نه بفرمان حی لایموت و بزرگواری و نفاذ حکمتش ظاهر نمیشد بعد از ان بارگاهها بسان بارگاه خود بی ساخته و کم زینت برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در انجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت و نخوت چون بان استانها میرسند بی اختیار بر خاك



میافتند و جبین را فرش ان زمین میکنند و کسیرا که اندك بصیرتی باشد میداند که بعوض طلا و مروارید و یاقوت بران در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی بکار رفته که دیدهٔ عقلها را خیره میکند دیگر از بارگاههای قربش مساجد است که انها را محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الارض المساجد در شان انها فرموده و برروی بوریاهای کهنهٔ انها برای دوستان خود که دیدهٔ بصیرتشانرا جلا داده فرشهای زر اندود عزت و مکرمت برروی خز و پرنیان لطف و مرحمت گسترده و در شبهای تار مشعلهای نور و هدایت و محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است و دلهای ایشانرا چنان مایل بان مکان عالیشان گردانیده است که بکنار بوریای کهنه انرا بملك قیصر و خاقان نمیفروشند و اگر بضرورت زمانی دور میشوند مانند ماهی که از اب جدا شود قرار نمیگیرند تا باز خود را بان محل انس و راحت رسانند از جملهٔ فواید عظیمهٔ مساجد اجتماع و ملاقات برادران مومنست که بایکدیگر ملاقات می نمایند و از فواید یکدیگر بهره مند میشوند و در سلوك راه بندگی معین یکدیگر میگردند و در نماز ببرکت یکدیگر بفضیلت جماعت فایز میشوند و نمازها را بجماعت ادا نمودن از سنتهای موکد حضرت سید المرسلین صم است و بران فواید بی غایت مترتب میشود و بقبول اقربست زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها بدرگاه پادشاهی رود حاجتش محصول انقدر نزدیك نیست که با جمعی کثیر برود و این نیز معلوم است که داب بزرگان نیست که چند کس که بایکدیگر بدرگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند و ایضا چنانچه ادمی در نمازی یا کاری که تنهایی کند بگوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد و از هر یك کاری می اید که از عضو دیگر نمی اید و از مجموع اینها مطلوب بعمل می اید همچنین در میان افراد انسان کامل من جمیع الوجوه نایابست پس جمعی که در یکجا مجتمع میشوند یکی علم دارد و یکی پرهیزکاری دارد و یکی رقت دارد و یکی شکستگی دارد و یکی حضور قلب دارد و همچنین سایر صفات چون همه باهم در عبادت شریك شدند و عمل خود را یکی کردند معجون تام الاجزایی بهم میرسد که خاصیت ان قبول و استجابت دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است و ایضا بتجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر میشود و دلها را با یکدیگر راهی بهم میرسد چنانچه بتجربه ظاهر شده است که اگر یکصاحب رقتی در میان جماعتی که بایکدیگر نماز کنند باشد همه را برقت می اورد و دویك فایدهٔ دیگر انست که این جمعیت لشکر صف بستهٔ اراسته اند در برابر شیطان و لشکرهای او که جرات نمیکنند که بر ایشان مسلط شوند چنانچه وارد شده است که رخنه در میان صفها مگذارید که شیطان جا میکند و ایضا مرویست که جدا از صف تنها مایستید که گرگ گوسفند از گله جدا مانده را میخورد و فواید نماز جماعت بی نهایت است و بذکر انها سخن بطول می کشد و در این باب بذکر چند حدیث در فضیلت نماز

در فضیلت نماز جماعت و تعقیب

جماعت و تعقیب اکتفا می نمایم بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که صفوف امت من در زمین
مانند صفهای ملائکه است در اسمان و یکرکعت نماز جماعت برابراست با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی
نزد حق تعم محبوبتر باشد از عبادت چهل سال و در روزی که حق تعم اولین و اخرین را برای حساب
جمع نماید هرکه قدم بسوی جماعت بر داشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او اسان کند و او را ببهشت
رساند و در حدیث دیگر فرمود که هرکه نماز صبح را بجماعت بگذارد و بنشیند بتعقیب و مشغول ذکر
الهی باشد تا افتاب طالع شود حقتعم در جنت الفردوس هفتاد درجه باو کرامت فرماید که از هر درجهٔ
تا درجهٔ هفتاد سال راه باشد بدو یدن اسب تندرو و هرکه نماز ظهر را با جماعت بجا اورد حق تعم در جنت
عدن پنجاه درجه باو کرامت و عطا فرماید که هر درجه تا درجه پنجاه سال راه باشد بدو یدن اسب تندرو
و هرکه نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسمعیل را از بندگی ازاد کرده
باشد و کسی که نماز شام را بجماعت بکند ثواب یک حج مبرور و یک عمرهٔ مقبول برای او نوشته شود
و هرکه نماز خفتن را بجماعت بکند ثواب عبادت شب قدر باو عطا فرمایند و در حدیث دیگر منقولست
که بصحابه فرمود که میخواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفارهٔ گناهان شما باشد و بسبب ان حق تعم
حسنات شما را زیاده گرداند گفتند بلی یا رسول الله فرمود که وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت
و بسیار گام برداشتن بسوی مسجدها و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و هرکه از شما از خانهٔ خود با وضو
بیرون اید و نماز را در مسجد با مسلمانان بجماعت ادا نماید و بنشیند و انتظار نماز دیگر ببرد ملائکه از
برای او دعا کنند که خداوندا او را بیامرز خداوندا او را رحم کن و بر او رحمت فرست و در حدیث
معتبر دیگر فرمود که هرکه پیشنمازی جماعتی بکند برخصت ایشان و راضی بامامت او باشند و در حاضر
شدن بنماز رعایت اعتدال نماید و نماز نیکو موافق حال ایشان بجا اورد حق تعم مثل ثواب انجماعت باو
عطا فرماید بی انکه از ثواب ایشان چیزی کم شود و هرکه بپای خود بسوی مسجدی برود برای نماز
جماعت بهر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامهٔ عملش بنویسند و هفتاد هزار درجه برایش بلند
کنند و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حقتعم هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او را عیادت
کنند و در تنهائی قبر مونس او باشند و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود و حضرت
امیرالمؤمنین عم را وصیت فرمود که سه چیز است که باعث رفع درجات میشود کامل ساختن وضو در
هواهای سرد و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز و در شب و روز قدم برداشتن بجهت نمازهای جماعت
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم شرط نمود با همسایکان مسجد که بنماز
جماعت حاضر شوند و فرمود که جمعی که بنماز جماعت حاضر نمیشوند یا این عمل را ترک کنند یا امر میکنم
موذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیرالمؤمنین عم را میفرستم که هرکه بنماز حاضر نشده باشد



خانهای ایشان را بسوزاند با ایشان و در حدیث دیگر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که هرکه اذان
جماعت را بشنود در مسجد و بی عذری از مسجد بدر رود او منافق است مگر انکه ارادهٔ برگشتن
داشته باشد و بسند معتبر از حضرت جعفر بن محمد عم منقولست که هرکه نمازهای پنجگانه را با جماعت
ادا نماید شما گمان نیک باو ببرید و شهادت او را قبول نمایید و در حدیث دیگر فرمود که هرکه نماز صبح
و خفتن را با جماعت بکند پس در امان خدا است و هرکه بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است
و هرکه پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است و بسندهای معتبر منقولست که نماز جماعت برابر
بیست و پنج نماز تنها است و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که کسی که انتظار نماز کشد
بعد از نماز او از جملهٔ زایران خدا است و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و انچه او بطلبد
عطا فرماید و فرمود که طلب روزی نمایید در مابین طلوع صبح و طلوع افتاب که ان تاثیرش در روزی
زیاده از سفرها کردن است برای تجارت و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حق سبحانه و تعم
میفرماید که ای فرزند ادم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یکساعت و بعد از نماز عصر یکساعت تا من مهمات
ترا کفایت کنم و حاجات ترا بر اورم و در حدیث دیگر فرمود که هرکه بعد از نماز صبح در جای نماز خود
بنشیند و بیاد خدا مشغول باشد تا افتاب بر اید حق تعم او را از اتش جهنم مستور گرداند و در حدیث
دیگر فرمود که ثواب حج بیت الله الحرام باو کرامت فرماید و گناهانش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که حقتعم نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است پس
بر شما باد بدعا کردن بعد از نمازها و از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که تعقیب خواندن نماز صبح
و نماز عصر موجب زیادتی روزی است و از حضرت رسول صم مرویست که ادمی را بعد از هر نماز البته
یکدعای مستجاب هست بدانکه احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است و تعقیبات مخصوص از حضرت
رسول صم و اهل بیت عم بسیار وارد شده است باید که انها را تحصیل نمایند و بر انها مداومت کنند و کسی
که انها را نیابد قران خواندن و هر ذکری که داند خواندن ثواب تعقیب دارد و بهر نعمتی که داند
حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها * یا اباذر کن بالعمل بالتقوی اشد اهتماما منک بالعمل
فانه لا یقل عمل بالتقوی و کیف یقل عمل یتقبل یقول الله عز و جل انما یتقبل الله من المتقین یا اباذر لا یکون
الرجل من المتقین حتی یحاسب نفسه اشد من محاسبة الشریک شریکه فیعلم من این مطعمه و من این
مشربه و من این ملبسه امن حل ذلک ام من حرام یا اباذر من لم یبال من این اکتسب المال لم یبال الله عز و جل
من این ادخله النار یا اباذر من سره ان یکون اکرم الناس فلیتق الله عز و جل یا اباذر ان احبکم الی الله جل
ثناوه اکثرکم ذکرا له و اکرمکم عند الله عز و جل اتقیکم له و انجاکم من عذاب الله اشدکم له خوفا یا اباذر ان
المتقین الذین یتقون الله عز و جل من الشیء الذی لا یتقی منه خوفا من الدخول فی الشبهة یا اباذر من اطاع

الله عز و جل فقد ذکر الله و ان قلت صلواته و صیامه و تلاوته للقران یا اباذر اصل الدین الورع و راسه
الطاعة یا اباذر کن ورعا تکن اعبد الناس و خیر دینکم الورع یا اباذر فضل العلم خیر من فضل العبادة و اعلم
انکم لو صلیتم حتی تکونوا کالحنایا و صمتم حتی تکونوا کالاوتار ما ینفعکم الا بورع یا اباذر ان اهل الورع
والزهد فی الدنیا هم اولیاء الله حقا * ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو بعمل باتقوی زیاده باشد از اهتمام در بیان تقوی
تو باصل عمل و بسیاری ان بدرستیکه اندک نیست عملی که باتقوی و پرهیزکاری باشد و چگونه
اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد و عمل باتقوی مقبولست چنانچه حقتعم میفرماید که خدا
قبول نمیفرماید عملها را مگر از متقیان و پرهیزکاران ای ابوذر ادمی از متقیان نمیشود تا محاسبهٔ نفس
خود نکند شدیدتر و بدقت تر از محاسبهٔ شریکی که در مال شریک خود میکند تا انکه بسبب محاسبهٔ نفس
از احوال خود اگاه شود و بداند که خوراکش از کجا هم میرسد و اشامیدنش از کجاست و پوشش از کجا
باو میرسد ایا از حلال بهم میرسد یا از حرام پس سعی کند که اینها همه از حلال باشد ای ابوذر کسی که
پروا نکند که مالش را از کجا کسب میکند و از حرام پروا نداشته باشد حقتعم پروا نکند که او را از کجا
داخل جهنم کند ای ابوذر کسی که خواهد گرامی ترین مردم باشد پس تقوی را پیشهٔ خود کند و از خدا
بپرهیزد ای ابوذر محبوب ترین شما نزد حقتعم کیست که خدا را بیشتر یاد کند پس تقوی را پیشهٔ خود
کند و از خدا به پرهیزد و گرامیترین شما نزد حق سبحانه و تعم کسیست که پرهیزکاری از برای خدا
بیشتر کند و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس از خدا بیشتر داشته باشد ای ابوذر
متقیان جماعتی اند که از خدا میترسند و احتراز مینمایند از مرتکب شدن چیزهائی که از انها اجتناب لازم
نیست و حلال است از ترس انکه مبادا در شبهه داخل شوند ای ابوذر هرکه اطاعت خدا میکند در فعل
طاعات و ترک محرمات پس بتحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هرچند نماز و روزه و تلاوت
قرانش کم باشد ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرماتست و سر دین طاعت خداست ای ابوذر در بیان دین
صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی و بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات خداست ای ابوذر
فضیلت علم زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت بدانکه اگر انقدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید
و انقدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید بشما نفع نخواهد کرد مگر باورع ای ابوذر انانکه
ورع از محرمات ورزیده اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده اند ایشان بحق و راستی اولیاء و دوستان
خدا اند بدانکه تقوی سرمایهٔ جمیع سعاداتست و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعاتست چنانچه نص قران معنی تقوی
بران دلالت کرده است و تقوی در اصطلاح خود محافظت نمودن و نگاهداشتن است از هرچه در
اخرت ضرر بادمی رساند و مراتب ان بسیار است مرتبهٔ اول تقوی از شرک و کفر است که موجب خلود در
جهنم میشود و بدون این مرتبه هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست مرتبهٔ دویم تقوی ترک جمیع محرمات و بجا



اوردن جمیع واجبات است مرتبهٔ سیم تقوی از ترک مکروهات و بجا اوردن مستحبات است و این مرتبه
بتدریج کامل میگردد تا بمرتبهٔ که متوجه غیر معبود حقیقی شدن منافی این مرتبه است و این دو مرتبه
که هریک بر مراتب بسیار مشتملند در کمال و قبول عمل دخیلند و هرچند ادمی در این مراتب کاملتر
میشود عملش بقبول نزدیکتر میگردد و فواید و اثار از قرب و محبت و معرفت و اتصاف باخلاق حسنه
بیشتر بر اعمالش مترتب میشود باین مرتبه اخر اشاره است انچه حقتعم فرموده است * که اتقوا الله حق تقاته
از خدا بپرهیزید انچه سزاوار تقوی و پرهیزکاریست و ورع بحسب معنی نزدیک است بتقوی و گاهی معنی ورع
ورع را بر ترک محرمات اطلاق میکنند و گاهی بر ترک محرمات و شبهات و گاهی بر معانی تقوی نیز اطلاق
میکنند و از حضرت صادق عم پرسیدند از تفسیر این ایه که * اتقوا الله حق تقاته حضرت فرمود که تقوی
و پرهیزکاری انست که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند و پیوسته در یاد خدا باشند و خدا را
در هیچ حالی فراموش نکنند و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند و از حضرت امیر المؤمنین عم پرسیدند
که کدام عمل بهترین اعمالست فرمود که تقوی و پرهیزکاری و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که اندک عملی که باتقوی باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوا باشد راوی پرسید که
چگونه میشود عمل بسیاری که بی تقوی باشد فرمود مثل شخصی که طعام بسیار اطعام میکند و بهم
سایگانش نیکی و احسان میکند و پیوسته مهمانان بخانه میایند اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب میشود
اینست عمل صالح بدون تقوی و عمل اندک باتقوی انست که انقدر که او میکند از طعام و احسان
و خیرات نمیکند اما چون دری از درهای حرام براو گشوده شد داخل ان نمیشود و بسند معتبر منقولست
که عمرو بن سعید بخدمت حضرت صادق عم عرض نمود که من بعد از سالها شما را ملازمت میکنم میخواهم
مرا وصیتی بفرمایید که بان عمل نمایم حضرت فرمود که ترا وصیت میکنم بتقوی و پرهیزکاری و ورع
نمودن از منهیات خدا و سعی و اهتمام نمودن در عبادات و بدانکه اهتمام در عبادت نفع نمیکند مگر
با ورع و پرهیزکاری و در حدیث دیگر فرمود که از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را بورع
و در حدیث دیگر فرمود که بر شما باد بورع که نمیتوان رسید بانچه نزد حق تعم است از ثوابها و درجات
رفیعه مگر بورع و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که دشوارترین عبادتها ورع است و از حضرت
صادق منقولست که بابی الصباح فرمود که چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر نماید از
اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد و از برای خالق و افریدهٔ کارش عبادت
کند و امید ثواب از او داشته باشد این جماعت اصحاب منند و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که
حق تعم میفرماید که ای فرزند ادم اجتناب کن از انچه بر تو حرام گردانیده ام تا پرهیزکارترین مردم باشی
و از حضرت صادق عم پرسیدند که صاحب ورع از مردمان کیست فرمود کسی که بپرهیزد از چیزهائی

که خدا حرام کرده است و در حدیث دیگر فرمود که ما ادمی را مؤمن نمیشماریم مگر انکه جمیع اوامر
ما را متابعت نماید و اراده و خواهش فرمودهای ما داشته باشد و از جملهٔ متابعت و ارادهٔ امر ما ورع
و پرهیزکاریست پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید و بورع دفع کنید و مکر
دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلند مرتبه گرداند و در حدیث دیگر فرمود که صاحب ورع ترین
مردم کسیست که نزد شبهها توقف نماید و از شبهه احتراز کند و عابدترین مردم کسیست که فرایض
و واجبات الهی را برپا دارد و نیکو بعمل اورد و زاهدترین مردم کسیست که حرام را ترک نماید
و عابدترین مردم کسیست که گناهان را ترک نماید از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که هر که ما را
دوست دارد باید که باعمال ما عمل نماید و استعانت جوید بورع بدرستیکه بهتر چیزی که در امر دنیا
و اخرت باو استعانت توان جست ورع است و فرمود که شکر هر نعمتی ورع از محارم الهیست و از حضرت
صادق عم منقولست که بر شما باد بورع و ترک محرمات و شبهات بدرستیکه ورع دینی است که ما پیوسته
ملازم ان میباشیم و خدا را بان عبادت میکنیم و انرا اراده مینماییم از موالیان و شیعیان خود پس ما را بتعب
میندازید در شفاعت خود باینکه مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت شما * یا اباذر من لم
یات یوم القیمة بثلث فقد خسر قلت و ما الثلث فداک ابی و امی قال ورع یحجزه عما حرم الله عز و جل علیه
و حلم یرد به جهل السفیه و خلق یداری به الناس * ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت
پس به تحقیق که او خاسر و زیانکار است ابوذر گفت که ان سه خصلت کدام است پدر و مادرم فدای
تو باد فرمود که ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعم بر او حرام گردانیده است
و حلمی که بان رد کند دفع نماید جهالت و سفاهت بیخردان را و خلقی که بان مدارا نماید با مردم بدانکه
حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فرو خوردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن از صفات
پیغمبران و ائمهٔ صلوات الله علیهم و دوستان خدا است و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله
شهادت داده است چنانچه بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که در خطبه فرمودند که میخواهید
خبر دهم شما را ببهترین خلقهای دنیا و اخرت عفو نمایید از کسی که بر شما ظلم کند و صله و نیکی کنید
با کسی که از شما قطع کند و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند و عطا کنید بکسی که شما را محروم
گرداند و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که در روز قیامت حق تعم اولین و اخرین را در یک
زمین جمع نماید منادی ندا کند که کجایند اهل فضل پس گروهی از مردم برخیزند ملائکه بایشان گویند
که چه چیز بود فضل شما گویند که ما صله میکردیم با کسی که از ما قطع میکرد و عطا میکردیم بکسی که
ما را محروم میکرد و عفو مینمودیم از کسی که با ما ظلم میکرد پس بایشان گویند که راست گفتید داخل
بهشت شوید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که پشیمانی بر عفو خود دن بهتر و اسانتر است از

در بیان فضیلت اخلاق و حلم و فضل ورع و بردباری



پشیمانی بر عقوبت و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هیچ جرعهٔ نزد من محبوبتر نیست از جرعهٔ
خشمی که فرو برم و صاحبش را بان مکافات نکنم و حضرت امام محمد باقر عم فرمود که پدرم میفرمود که هیچ
چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمیشود مانند جرعهٔ خشمی که عاقبتش صبر است و از حضرت
صادق عم منقولست که هیچ بندهٔ خشم خود را فرو نمیخورد مگر انکه حقتعم عزت او را در دنیا و اخرت زیاده
میگرداند حقتعم فرموده است در مقام مدح جماعتی که انجماعت خشم خود را فرو میخورند و عفو میکنند
از مردم و خدا دوست میدارد نیکوکاران را و حقتعم او را زیاده بران عزت در اخرت ثواب عظیم کرامت
میفرماید و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته
باشد حقتعم در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خوشنودی و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود بدرستیکه مکافاتی از برای کسی که در
حق تو معصیت خدا میکند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی و از حضرت علی بن الحسین
عم منقولست که فرمود که خوش می اید مرا کسی که حلمش در هنگام غضب او را دریابد و از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم دوست میدارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را و از حضرت
رسول صم منقولست که حقتعم هرگز کسی را بجهالت و تندخویی عزیز نکرده است و هرگز کسی را بحلم
و بردباری ذلیل نکرده است و از حضرت صادق عم منقولست که حلم بس است معین و یاور ادمی
و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار و در حدیث دیگر فرمود که چون در میان دو کس منازعه
میشود دو ملک نازل میشوند و بان یکی که سفاهت و تندی و هرزه گویی کرده میگویند که گفتی و گفتی
و خود سزاوار انچه را گفتی و عنقریب جزای گفتهای خود را خواهی یافت و بان دیگری که حلم کرده
میگویند که حلم کردی و صبر کردی و بزودی خدا ترا خواهد امرزید اگر حلم خود را باتمام رسانی و اگر
ان دیگری هم ترک حلم کرد و هرزهای او را جواب گفت ان دو ملک بالا میروند و ایشان را بکاتبان
اعمال میگذارند و در حدیث دیگر فرمود که ما اهل بیتیم که مروت ما انست که عفو میکنیم از کسی که بر ما
ظلم کند از حضرت رسول صم منقولست که حضرت عیسی بحضرت یحیی نصیحت فرمود که هرگاه مردم در
حق تو بدی بگویند که در تو باشد بدانکه گناهیرا یاد تو اورده اند از ان گناه استغفار کن و اگر بدی
گویند که در تو نباشد بدانکه بی تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است و حضرت امیرالمؤمنین عم
فرمود که سه کسند که میباید از سه کس انتقام نکشند شریف و بلند مرتبه از وضیع و دون مرتبه و حلیم
و بردبار از سفیه و بیخرد و صالح و نیکوکار از فاجر و بدکردار و حضرت صادق عم فرمود که سه خصلت است
که در هر که باشد حقتعم او را از حور العین تزویج نماید بهر نحوی که خواهد فرو خوردن خشم و صبر
کردن بر دم شمشیر در راه خدا و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید و دو

حدیث دیگر فرمود که سه خصلت است که در هر که باشد از خصلتهای ایمان او در خود کامل گردانیده است کسی که صبر کند بر ظلم و خشم خود را فرو نشاند از برای خدا و عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حقتعالی او را داخل بهشت کند بی حساب و شفاعت کند در مثل ربیعه و مضر که دو قبیلهٔ عظیمند و از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و غضب حق تع بدن او را بر اتش جهنم حرام کرداند و از حضرت رسول صم منقولست که سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او نباشد از من نیست و از خدا نیست یعنی که امت پسندیدهٔ من و بندهٔ خالص خدا نیست پرسیدند که ان خصلتها چیست فرمود حلمی که بان رد کند جهالت و بی خردی جاهلان را و خلق نیکی که بان در میان مردم تعیش نماید و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا و در حدیث دیگر فرمود که عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزتست پس عفو کنید تا حق تع شما را عزیز کرداند و در حدیث دیگر فرمود که هر که خشمی را فرو برد حق تع دلش را پر از ایمان کند و هر که از ظلمی که بر او واقع شده عفو نماید حق تع او را در دنیا و اخرت عزیز کرداند و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیر المؤمنین ع پرسیدند که کدام یک از خلق قوی تر و تواناترند فرمود که هر که حلیم تر و بردبارتر است پرسیدند که بردبارترین مردم کیست فرمود انکه هرگز بغضب نیاید و از حضرت رسول صم منقولست که سزاوارترین مردم بعفو کردن کسیست که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد و دوراندیش ترین مردم کسیست که خشم خود را بیشتر فرو خورد و بسندهای معتبره منقولست در تفسیر صفح جمیل که حق تع بان امر فرموده است که مراد انست که عفو کنی بی انکه عتاب کنی صاحب جرم را و بسند معتبر از حضرت امام علی النقی ع منقولست که حضرت موسی از حق تع سوال نمود که الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر ازار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو فرمود که او را اعانت مینمایم در هولهای روز قیامت و بسند معتبر از حضرت امام رضا ع منقولست که حقتعالی به پیغمبری از پیغمبران وحی فرمود که چون صبح بیرون میروی اول چیزی که بنظرت می اید انرا بخور و دوم را که میبینی انرا بپوشان و سیم را قبول کن و چهارم را مایوس از خود مکن و از پنجم بگریز چون صبح شد و بیرون امد کوه عظیمی را دید که در برابرش مینماید ایستاد و متفکر شد که حقتعالی فرموده است که اینرا بخورم و حیران ماند بعد از ان با خود اندیشه کرد که البته حق تع مرا امر نمیکند بچیزی که من طاقت ان نداشته باشم پس بجانب ان کوه روانه شد که انرا بخورد هر چند نزدیکتر میرفت ان کوه کوچکتر میشد تا چون نزد ان رسید انرا بقدر لقمهٔ یافت انرا خورد چون خورد انقدر لذت از ان یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود دیگر پارهٔ راه رفت طشت طلائی دید چون مامور شده بود که انرا بپوشاند گودی کند و انرا در خاک پنهان کرد و روانه شد چون بعقب نظر کرد دید که ان طشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده گفت انچه خدا فرموده



بود کردم دیگر مرا کاری نیست چون پارهٔ دیگر راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می اید و قصد شکار انمرغ نموده و مرغ باو پناه اورد چون حقتعالی امر فرموده بود که انرا قبول کند استین خود را کشود تا مرغ داخل استین او شد پس باز از عقب رسید و گفت شکار مرا از دست من گرفتی و من چند روز است که از پی این شکار میدوم چون حقتعالی امر فرموده بود که انرا مایوس نگرداند پارهٔ از گوشت ران خود را برید و نزد ان افکند چون پارهٔ دیگر راه رفت گوشت مردار گندیدهٔ کرم افتادهٔ دید چون مامور شده بود که از ان بگریزد گریخت و برگشت شب در خواب باو گفتند که انچه مامور شده بودی کردی دانستی که انها چه بود گفت نه گفتند که ان کوه صورت غضب بود بدرستیکه ادمی که غضبناک شد خود را نمیبیند و از بسیاری غضب قدر خود را نمیشناسد چون خود را ضبط کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد عاقبتش مثل ان لقمهٔ طیب و لذیذیست که خوردی و اما ان طشت پس ان عمل صالح است که چون بنده انرا می پوشاند و مخفی میگرداند حقتعالی البته انرا ظاهر میگرداند برای انکه در دنیا او را زینت دهد با انچه از برای او ذخیره مینماید از ثواب اخرت و اما مرغ پس ان مثل شخصیست که ترا نصیحت میکند باید که نصیحت او را قبول نمائی و اما باز پس مثل شخصیست که از تو حاجتی طلب مینماید او را مایوس مکن و اما گوشت مردار گندیده ان غیبت است از ان بگریز ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ را بدانی نظر کن باحوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خوی گمراهان چه ازارها متحمل شدند و حلم فرمودند خصوصا حضرت رسول خدا صم که از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند و یکمرتبه بر ایشان نفرین نکردند و ان معدن اداب و مفخر اولو الالباب با اجلاف عرب چگونه سلوک فرمودند و از انجماعت چه بی ادبیها و گستاخیها نسبت بانجناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند چنانچه نقل کرده اند که روزی انحضرت براهی میرفتند اعرابی امد از پشت سر و رداء انحضرت را گرفت و کشید چندانکه اثر ان در گردن مبارک حضرت ماند و گفت ای محمد عطائی بمن بده حضرت رو بسوی او کردند و تبسم فرمودند و باو عطای جزیل نمودند مقارن این حال حق تع در نعت انجناب فرستاد که * انک لعلی خلق عظیم * بدرستیکه تو بر خلق عظیمی و با ان بدیها که کفار قریش با انحضرت کرده بودند چون در فتح مکه اسیر انحضرت شدند و همه در مسجد الحرام بی حربه و سلاح حاضر شدند حضرت بر در کعبه ایستادند و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند پرسیدند که با ما چه خواهی کرد فرمود که ان میکنم که یوسف با برادرانش کرد بر شما ملامتی نیست و اگر مسلمان شوید خدا شما را میامرزد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که ان زن یهودیه را که گوسفند از برای حضرت رسول صم بزهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند بخدمت حضرت اوردند حضرت فرمود که چرا چنین کردی گفت با خود اندیشه کردم که اگر پیغمبر است باو ضرر نخواهد

رسانید و اکر پادشاهست مردم را از او راحت میدهم و با ان عمل حضرت از او عفو فرمودند و بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که یهودی چند دینار از حضرت رسول صم میطلبید روزی
امد و طلب نمود حضرت فرمود که ای یهودی حاضر ندارم که بدهم کفت ای محمد از تو جدا نمیشوم تا از
تو بکیرم حضرت فرمود که پس من نزد تو می نشینم تا بهم رسد پس حضرت در همان موضع با او نشستند
تا ظهر شد و نکذاشت که حضرت بنماز روند نماز ظهر را همانجا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر و
نماز عصر را نیز در انجا ادا فرمودند و با او نشستند تا نماز شام و خفتن را نیز در همانموضع کردند و شب در
انجا ماندند تا صبح و نماز صبح را نیز در انجا کردند یهودی ملازم انحضرت بود و جدا نمیشد و صحابه او را
تهدید و وعید مینمودند حضرت خطاب بصحابه فرمود و کفت چه میخواهید از او کفتند یا رسول الله یهودی
ترا اینقدر زمان حبس کرده است حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نکردانیده است که ظلم کنم نه بر کسی که
در امان باشد و نه بر کسی که در امان نباشد چون روز بلند شد یهودی شهاده کفت و مسلمان شد
و کفت نصف مال خود را میدهم که در راه خدا صرف نمائی و الله که من این کار را برای این کردم که
پیغمبری تو بر من ظاهر شود زیرا که نعت ترا در توریة خوانده ام که محمد بن عبد الله مولد او مکه است
و محل هجرت او مدینه است و درشتخو نیست و غلیظ نیست و صدا بر روی مردم بلند نمیکند و فحش
و دشنام نمیکوید اینک من شهادت میدهم که خدا یکیست و تو پیغمبر و فرستادهٔ او ئی و اینک مال برای
تو است هر چه خواهی در مال من بکن ان یهودی مال بسیار داشت بعد از ان حضرت امیر المومنین عم
فرمود که فراش حضرت رسول صم عبائی و بالش تکیهٔ حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما پر کرده
بودند شبی ان عبا را دو ته کردند برای انحضرت که راحت بیشتر باشد چون صبح شد فرمود که دی شب
بسبب نرمی فراش دیر بنماز برخواستم دیکر یکته بیندازید و حضرت امیر المومنین عم چه محنتها از صحابه
رسول صم و از صحابهٔ خود کشیدند و در هنکام قدرت از همه عفو فرمودند چنانچه در جنک جمل همه
شمشیر برویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح کردند و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود
و عایشه را با نهایت حرمت بمدینه فرستاد و هفتاد زن با ان ملعونه همراه کرد و مروان بن الحکم را با ان
ازارها که بان حضرت رسانیده بود رها کرد و عبد الله بن زبیر را با از شدت عداوت و ازارها که بانجناب
رساند و هرزها که کفت بعد از اسیر شدن رها کرد هم چنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان بعد از
ضربت زدن ابن ملجم او را بکشتن امر نفرمودند و حضرت امام حسن عم را وصیت فرمود که او را
یکضربت بیش مزنید و کوش و بینی او را مبرید و از طعام و شرابی که من میخورم باو بدهید و چندین
هزار خارجی در میان اصحابش بودند و ان مخراهل ایما برا بکفر علانیه نسبت میدادند و کناها میکفتند
و عفو میفرمود و متعرض ایشان نمیشد و نقل کرده اند که روزی انحضرت در بازار خرمافروشا



میکذشتند کنیزکی را دیدند که کریه میکند پرسیدند که چرا کریه میکنی کفت مولای من مرا فرستاده بود
که یکدرهم خرما بخرم و از این مرد خریدم و چون بردم ایشان نپسندیدند الحال پس اوردم و این مرد
قبول نمیکند حضرت فرمودند که ای بندهٔ خدا این کنیز کیست و اختیاری ندارد درهمش را رد کن
و خرما را بکیر انمرد حضرت را نشناخت برخواست و دستی بر سینهٔ انحضرت زد مردم باو کفتند که امیر
المومنین است ان مرد بلرزه امد و رنکش زرد شد و خرما را کرفت و درهم را پس داد و کفت یا امیر
المومنین از من راضی شو فرمود که چون حق مردم را میبردم رسانیدی بسی از تو راضیم و بروایت
دیکر منقولست که انحضرت غلامی داشتند و مکرر او را طلبیدند و او جواب نکفت چون بیرون امدند
دیدند که در بیرون در ایستاده است فرمودند که چرا جواب نکفتی کفت تنبلی مرا مانع شد از جواب
کفتن و از عقوبت شما ایمن بودم حضرت فرمود که حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که
خلقش از عقوبت من ایمنند و در همانساعت غلام را ازاد کردند و بروایت دیکر منقولست که چون
امیر المومنین عم بجنک عمرو عبدود رفتند در دفعهٔ اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند صحابه
بعضی حضرت را طعن کردند که فرصت را فوت کردی حضرت رسول صم فرمود که سبب توقف
و تاخیر را بیان خواهد کرد از برای شما چون بار دیکر انحضرت بر او ظفر یافتند او را کشتند و برکشتند
حضرت رسول صم از علت توقف و تاخیر سوال فرمودند حضرت فرمود که او در اول فحش کفت و اب
دهان بر روی من انداخت ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس نه از برای خدا
پس کذاشتم تا غضب فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم و بروایت دیکر منقولست که روزی
حضرت امیر المومنین عم زنی را دیدند که مشک ابی بر دوش دارد و میبرد مشک را از او کرفتند و با او رفتند
بانجائی که او میخواست برساند و در راه احوال او را سوال نمودند کفت که علی بن ابی طالب شوهر مرا
ببعضی از سرحدها فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من کذاشته من چیزی ندارم و مضطر شده ام
که خدمت مردم میکنم حضرت برکشتند و دران شب اضطراب داشتند تا صبح چون صبح شد زنبیل
بزرکی پر از ارد و کوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو بخانهٔ ان زن روان شدند بعضی از اصحاب
التماس کردند که بما دهید همراه شما بیاوریم فرمود که کسی حامل وزر من در اخرت نخواهد بود چون
بخانهٔ ان زن رسیدند در را کوفتند زن کفت که کیست فرمود که من ان بنده ام که دیروز مشک را برای تو
برداشتم در را بکشا که برای اطفال تو چیزی اورده ام ان زن کفت که خدا از تو راضی شود و میان من
و علی بن ابی طالب حکم کند چون در را کشود حضرت فرمودند که میخواهم من کسب ثواب بکنم یا بکذار
که من خمیر کنم و نان بپزم و تو اطفالرا محافظت نما یا من اطفالرا محافظت نمایم و تسلی کنم و تو نان بپز کفت
من در نان پختن صاحب وقوف ترم شما اطفالرا اکرداوری کنید پس ارزن ارد را خمیر کرد و حضرت

کوشت را پختند و کوشت و خرما و غیران لقمه میکردند و بدهان اطفال میکذاشتند و هر لقمهٔ که
بایشان میدادند میفرمودند که ای فرزند علی بن ابی طالب را حلال کن و چون خمیر برامد زن کفت که
ای بندهٔ خدا بیا و تنور را بر افروز حضرت متوجه برافروختن تنور شدند در انحال زنی بانخانه امد
و حضرت را شناخت بانزن کفت که این امیر المومنین است و پادشاه مسلمانان است که ترا خدمت میکند
پس انزن دوید بخدمت انحضرت و فریاد براورد که مرا از شرمندگی تو چگونه بیرون ایم حضرت فرمود
که من از شرمندگی تو چگونه بیرون ایم که در حق تو تقصیری کرده ام و بروایت دیگر منقولست که
ضرار بن حمزه بنزد معویه علیه اللعنه امد معاویه باو کفت که علی را برای من وصف کن کفت مرا معاف
دار از این امر معاویه کفت که معاف نمیدارم ضرار کفت والله که صاحب اندیشهای دور و دراز بود
و در راه خدا قوی و تنومند بود انچه میفرمود همه حق بود و انچه حکم میکرد همه عدل بود پیوسته
نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و جوانبش میجوشید از دنیا
و زینتهای او وحشت می نمود و بشبها و تاریکیهای شب انس میکرفت والله که پیوسته اب دیده اش
روان بود و فکرهایش دور و دراز بود و پیوسته در تفکر بود و دست را حرکت میداد و باخود مخاطبها
میفرمود و با پروردکار خود مناجات مینمود از جامها هرچه درشت تر بود او را خوشتر می امد و از
خوردنیها هرچه لذتش کمتر بود براو کوارا تر بود والله که درمیان ما مثل یکی از ما ها بود و خود را بر ما
زیادتی نمیداد چون بنزد او میرفتیم ما را نزدیک خود مینشانید و هر کاه که سوال میکردیم جواب میفرمود
و باانکه با ما این روش سلوک میفرمود از مهابت و جلالت او با او سخن نمیتوانستیم کفت و از عظمت
و شوکت او نظر برویش نمیتوانستیم کرد چون تبسم میفرمودند دندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر
میشد اهل دین و ورع را تعظیم میفرمود و مساکین و درویشان را دوست میداشت مردم صاحب قوت
و دولت طمع نمیکردند از او که میل بجانب ایشان نماید و ضعیفان و بیچارکان از عدالتش مایوس نبودند
قسم میخورم بخدا که در بعضی از شبها او را میدیدم در عین تاریکی شب در محراب ایستاده بود و نزد
پروردکار خود استغاثه میکرد مانند کسی که ماری یا عقربی او را کزیده باشد و کریه میکرد مانند کسی
که مصیبت عظیمی باو رسیده باشد و کویا در کوشم است که مکرر میفرمود ای دنیا امدهٔ که متعرض
من شوی و مرا مشتاق خود کنی هیهات هیهات برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و ترا سه
طلاق کفته ام و مرا بتو رجوعی نیست عمر تو کوتاهست و امر تو سهلست و ارزوهای تو بیقدر است اه اه
از کمی توشه و درازی سفر و وحشت و تنهائی راه و عظمت اهوالی که بر انها وارد می باید شد پس اب
چشم معاویه علیه اللعنه در این حال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخواست
معاویه کفت که والله که ابوالحسن چنین بود که میکوئی بکو که از مفارقت او چه حال داری کفت از باب



کسی ام که فرزند یکانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند پس برخواست و کریان از مجلس
انملعون بیرون امد و بسند معتبر منقولست از ابوذر که جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت
امیر المومنین عم هدیه اورد که چهار هزار درهم قیمت او بود و در خانهٔ انحضرت خدمت میکرد
روزی حضرت فاطمه عم داخل شدند دیدند که سر حضرت امیر المومنین عم در دامن ان کنیز است
حضرت فاطمه فرمود که چیزی واقع شد حضرت فرمودند که نه والله ای دختر محمد هیچ واقع نشده است
حضرت فاطمه عم فرمود که مرا رخصت ده بخانهٔ پدر خود روم فرمود که اختیار داری ماذونی چون متوجه
خانه حضرت رسول صم شد جبرئیل نازل شد و کفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید
که اینک فاطمه بشکایت علی می اید در باب علی چیزی قبول مکن در اینحال حضرت فاطمه عم رسید
حضرت رسول صم فرمود که امدهٔ که شکایت علی را بکنی فرمود که بلی برب کعبه فرمود که برکرد و بکو که
من برضای تو راضیم هرچند بر من دشوار باشد حضرت فاطمه برکشتند وسه مرتبه مفاد این سخن را فرمودند
حضرت امیر المومنین صم فرمود که شکایت مرا بخلیل من و حبیب من کردی من از شرمندگی انحضرت
چون کنم خدا را کواه کرفتم ای فاطمه که این کنیزک را از برای خدا ازاد کردم و چهار صد درهم که از عطاهای
من زیاد امده تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه خدمت
حضرت رسول صم شدند در انحال جبرئیل نازل شد و کفت یا محمد پروردکارت سلام میرساند و میفرماید
که بعلی بکو بهشت را بتو دادم بسبب انکه کنیزک را از برای خوشنودی فاطمه ازاد کردی و اختیار
جهنم را بتو کذاشتم برای چهار صد درهم که تصدق کردی پس هر کرا خواهی برحمت من داخل بهشت کن
و هر کرا خواهی بعفو من از جهنم بیرون اور پس در انوقت حضرت امیر المومنین عم فرمود که منم قسمت
کنندهٔ بهشت و دوزخ و بروایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که روزی حضرت
رسول صم حضرت فاطمه عم را دیدند که عبای کندهٔ از قبیل جلهای شتر در بر دارد و در اثنای شیر
دادن فرزند خود بدست مبارک خود اسیا میکند حضرت کریان شدند و فرمودند که ای فرزند صبر
کن بر تلخیها و مشقتهای دنیا برای حلاوتها و راحتهای اخرت حضرت فاطمه عم فرمود که یا رسول الله
حمد میکنم خدا را بر نعمتهای او و شکر میکنم او را بر احسانهای او در این حال حقتعم بر حضرت رسول صم
این ایه را فرستاد که زود باشد که پروردکار تو از کرامتهای خود بتو انقدر بدهد که تو راضی شوی
و بسند معتبر منقولست که شامی در مدینه حضرت امام حسن عم را دید که سواره میروند زبان بلعن
و طعن حضرت کشود چون فارغ شد حضرت امام حسن عم رو باو کردند و براو سلام کردند و تبسم نمودند
و فرمودند که ای شیخ کمان دارم که تو غریبی و شاید بر تو اشتباهی شده باشد اکر توانکری میخواهی ترا
توانکر میکردانیم و هرچه سوال می نمائی بتو عطا میکنیم و اکر راه هدایت میخواهی ترا راه نمائی میکنیم و اکر

مرکب سواری میخواهی بتو میدهیم واکر کرسنهٔ سیرت میکنیم و اکر عریانی ترا می پوشانیم و اکر محتاجی
ترا غنی میکنیم و اکر رانده شدهٔ ترا پناه میدهیم و هر حاجتی که داری بر می اوریم اکر بیائی بخانه ما و تا هنکام
رفتن مهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیراکه خانه کشادهٔ داریم و انچه میخواهی از مال و اسباب
متیسر است چون ان شامی این نوع مکالمه از انحضرت شنید کریست و کفت کواهی میدهم که تو خلیفهٔ
خدائی در زمین و دانستم که خدا بهتر میداند که رسالت و خلافت را بکی دهد و تو و پدرت دشمن
ترین خلق بودید نزد من اکنون تو محبوبترین خلق خدائی نزد من و بار خود را بخانهٔ انحضرت برد و تا در
مدینه بود مهمان انحضرت بود و دوست دار اهل بیت عم شد در روایتی وارد شده است که در میان
محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسین عم منازعهٔ بود محمد بن الحنفیه بحضرت نوشت که ای برادر پدر من
و تو علی بن ابی طالب است و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول صم و اکر تمام عالم پر از طلا میشد و مادر
من ان را مالک میبود بفضل مادر تو نمیرسید همین که نامه مرا میخوانی برودی نزد من بیا تا مرا راضی کنی که
تو اولائی بفضل و احسان از من و السلام حضرت چون نامه را خواندند برودی بدیدن او مبادرت
نمودند و دیکر میان ایشان چیزی واقع نشد و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که چون با حضرت
امام حسین عم و لعنته الله علی من قتله بکربلا میرفتیم در هیچ منزلی فرود نمی امدیم و بار نمیکردیم مکر انکه
حضرت یحیی را یاد میکردند و در روزی فرمودند که سبب خواری و بی اعتباری دنیا نزد خدا انست
که سر حضرت یحیی را هدیه نزد زن فاحشهٔ از فاحشهای بنی اسرائیل بردند و از وفور حلم ان معدن
جود و کرم ان بود که با انکه فرزندان و برادران و دوستان ان عالیجناب را در برابرش شهید کردند و حقتعم
ملائکه اسمان و زمین و جن و انس و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان انحضرت کرده بود
بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید و بروایتی سیصد و شصت زخم و بروایت دیکر
هزار و نهصد جراحت و بروایت دیکر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر بیدن مبارکش
رسید و باز بران کروه اشقیا ترحم میفرمود و در هدایت ایشان سعی می نمود و بقوت ربانی و زور بازوی
اسد اللهی کروهی از ایشان را بشمشیر و نیزه بجهنم فرستاد چنانچه در بعضی روایات امده است که هزار
و نهصد و پنجاه کس را بدست مبارک خود کشت بغیر انجماعت را که مجروح کردانید و بسند معتبر دیکر
منقولست که چون انعالیجناب بشهادت فایز کردیدند در پشت دوش مبارک انحضرت پینها و اثرها بود
از حضرت امام زین العابدین عم از سبب ان پرسیدند فرمود که این اثرها و پینها از بسیاری برداشتن
بارهای کران و انبانهای سنکین بود که شبها بر دوش مبارک خود بخانهای بیوه زنان و یتیمان و مسکینان
میبردند و در روایت دیکر وارد شده است که حضرت امام حسین عم در جائی تاریکی نشسته بودند از نور
جبین و کردن ان افتاب برج امامت میدانستند که انحضرت در انجا نشسته اند و بسند معتبر منقولست که



روزی کنیزکی اب بر دست حضرت امام زین العابدین عم میریخت ابریق از دستش افتاد و سر مبارک
انحضرت را مجروح کرد حضرت سر بالا کردند ان کنیز کفت که حقتعم میفرماید که * الکاظمین الغیظ *
فرمود که خشم خود را فرو خوردم باز کفت * و العافین عن الناس * فرمود که خدا از تو عفو کند که من
عفو کردم باز کفت که * والله یحب المحسنین * فرمود برو که ترا ازاد کردم از برای خدا و بروایت دیکر منقولست
که کنیزی از کنیزان انحضرت کاسه را شکست که در ان کاسه طعامی بود و از ترس رنکش زرد شد
حضرت فرمود که برو ترا ازاد کردم از برای خدا و بروایت دیکر وارد شده است که شخصی انحضرت را
دشنام داد غلامان انحضرت قصد او کردند حضرت فرمود که بکذارید شر که انچه از بدیهای ما پوشیده است
زیاده از انست که بما نسبت میدهند پس رو بان شخص کردند و فرمودند که ایا ترا بما حاجتی هست انمرد
خجل شد حضرت فرمود که جامهٔ با هزار درهم باو عطا کردند انمرد کریان شد و برکشت و فریاد میکرد که
کواهی میدهم که تو فرزند رسول خدائی و بروایت دیکر منقولست که شخصی انحضرت را دشنام داد
حضرت فرمود که ای جوان عقبهٔ بسیار دشواری در اخرت در پیش داریم اکر من از ان عقبه خواهم
کذشت از کفتهٔ تو پروا ندارم و اکر در ان عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از انچه تو میکوئی و در
روایت دیکر امده است که شخصی با نجناب ناسزا میکفت و حضرت ملتفت او نمیشدند انملعون کفت که ترا
میکویم حضرت فرمود که من هم از تو عفو میکنم و میکذرانم و بسند دیکر منقولست که حضرت علی بن
الحسین عم غلام ازاد کردهٔ داشتند که سرکار بعضی از مزارع انحضرت بود روزی بان مزرعه وارد شدند
دیدند که خرابی و فساد بسیار در انمزرعه کرده است یکتازیانه براو زدند و بعد از زدن نادم شدند
چون بخانه بر کشتند بطلب ان غلام فرستادند چون غلام حاضر شد دید که جامه از بدن مبارک دور
کرده اند و تازیانه در پیش انحضرت کذاشته است کمان کرد که حضرت ارادهٔ سیاست و تنبیه او دارد
بسیار ترسان شد پس حضرت تازیانه را برکرفتند و بدست او دادند و فرمودند که امروز از من لغزشی
صادر شد که هرکز از من صادر نشده بود بکیر این تازیانه را و بقصاص ان بر من بزن غلام کفت که ای
مولای من کمان من این بود که مرا دیکر عقوبت خواهی کرد و مستحق هستم انچه نسبت بمن بجا اوردی
باز حضرت مبالغه فرمود او کفت بخدا پناه میبرم از چنین عملی و شما را احلال کردم باز مکرر فرمود چون
ان غلام راضی نشد فرمود که چون این را نمیکنی بتدارک ان تازیانه مزرعه را از برای خدا بتو بخشیدم
و ایضا منقولست که روزی جمعی در خانهٔ انحضرت مهمان بودند غلام بریانی که در تنور بود بیرون
اورد و خواست که بتعجیل بر سر سفره اورد خوان از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر انحضرت خورد و ان
پسر کشته شد و غلام متحیر و مضطرب کشت امام عم چون اضطراب غلام را دیدند کفتند تو عمدا این عمل
نکردی مضطرب مباش ترا ازاد کردم و متحیر مشو و از روی بشاشت طعام را بحضار خورانیده بعد از ان

بدفن طفل مشغول شد و در روایت دیگر وارد شده است که انحضرت بر جماعتی کذشتند شنیدند که
غیبت انحضرت میکنند ایستادند و فرمودند که اکر راست میکویید خدا مرا بیامرزد و اکر دروغ میکویید
خدا شما را بیامرزد و بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم غلامی از غلامان خود را پی کاری
فرستادند دیر بر کشت حضرت از عقبش بیرون امدند دیدند که خوابیده است بر بالای سرش نشستند
و بیاد زنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد فرمودند که ای فلان و الله که ترا نیست که شب
و روز هر دو بخوابی شب از برای تو و روز از برای ما و از سفیان منقولست که روزی بخدمت حضرت
صادق عم رفتم رنك مبارك حضرت را متغیر یافتم پرسیدم که چرا احوال شما متغیر است فرمود که من سفارش
کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا نروند داخل خانه شدم دیدم که کنیزکی که تربیت یکی
از فرزندان من میکرد بر نردبانی بالا میرود و ان پسر را بر دوش دارد چون مرا دید لرزید و طفل از
دستش افتاد و فوت شد من از برای مردن طفل متغیر نیستم از برای ترسی که از من بران کنیز مستولی
شده متغیرم با انکه حضرت در انحال دو مرتبه باو فرموده بودند که ترا ازاد کردم از برای خدا بر تو باکی
نیست و در روایتی وارد شده است که شخصی از حاجیان در مدینه بخواب رفت چون بیدار شد همیان
زرش را نیافت کمان کرد که دزدیده اند بیرون امد حضرت صادق عم را دید که نماز میکنند حضرت را
نشناخت بحضرت کفت که تو همیان مرا برداشتهٔ حضرت فرمود که چند زر در ان همیان بود کفت هزار
دینار حضرت او را بخانه بردند و هزار دینار باو دادند ان مرد چون بخانهٔ خود بر کشت همیان زر خود را
یافت بر کشت و بخدمت حضرت امد بعذر خواهی و زر را پس اورد حضرت فرمود چیزی که از دست
ما بدر رفت دیکر بدست ما بر نمیکردد بعد از ان مرد پرسید که این بزرکوار حمیده اطوار کیست کفتند
جعفر صادق است کفت چنین کاری کار مثل اوست و حضرت امام موسی کاظم عم در کظم غیظ و حلم
مشهور افاق کردیده و اخبار مکارم اخلاقش بمسامع خاص و عام رسیده و هر یك از ائمهٔ ما صلوات الله
علیهم بجمیع محاسن شیم و محامد خصال مقبول خاص و عام بوده اند و دوست و دشمن بجمیع کمالات
ایشان معترفند و اب دریاها اکر مداد شوند از عهدهٔ ذکر فضایل ایشان بیرون نمیتوانند امد و انشاء الله
اکر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر و سنن ایشان نوشته شود و غرض از ذکر این چند
حدیث این بود که ملاحظه نمائی که پیشوایان تو که زبدهٔ مکوناتند در حلم و بردباری و شکستکی چکونه
بوده اند و با خلق بچه نحو سلوك میکرده اند تا بایشان تاسی نمائی و باد نخوت و غرور از سر بدر کنی و کول
شیطان نخوری ما و تو که حرمت خود را نکاه میباید داشت و علم را خفیف نمی باید کرد و فلان عمل مناسب
شان ما نیست و اهانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ماست * نعوذ بالله من وساوسه و شروره یا ابا ذر
ان سرك ان تکون اقوی الناس فتوکل علی الله و ان سرك ان تکون اکرم الناس فاتق الله و ان سرك ان



در بیان توکل و تقوی و تفویض و رضا و تسلیم

تکون اغنی الناس فکن بما فی ید الله عز و جل اوثق منك بما فی یدیك یا ابا ذر لو ان الناس کلهم اخذوا
بهذه الایة لکفتهم و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب و من یتوکل علی الله فهو حسبه
ان الله بالغ امره قد جعل الله لکل شیء قدرا یا ابا ذر یقول الله جل ثناؤه و عزتی و جلالی لا یؤثر عبدی
هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه و همومه فی اخرته و ضمنت السموات و الارض رزقه و کففت
علیه ضیعته و کنت له من وراء تجارة کل تاجر * ای ابوذر اکر خواهی که قوی ترین مردم باشی پس توکل
کن بر خدا و اکر خواهی که کرامی ترین مردم باشی پس تقوی را پیشهٔ خود کن و پرهیز از خدا و اکر
خواهی که غنی تر و بی نیاز ترین مردم باشی پس اعتماد بر انچه نزد خداست و در دست قدرت اوست
بیشتر داشته باش از انچه در دست تست ای ابوذر اکر همهٔ مردم این ایه را اخذ کنند و عمل نمایند ایشان را
کافیست و ترجمهٔ ظاهر لفظ ایه اینست که هر که بترسد از خدا و پرهیزد از مناهی او و صاحب درجهٔ
تقوی شود و حق تعم مقرر فرماید برای او راه بیرون شدنی و چارهٔ در هر کار و در هر امری از امور
دنیا و اخرت او و روزی دهد او را از جائی که کمان نداشته باشد و بخاطرش خطور نکند و هر که توکل
کند بر حق تعم و کارهای خود را باو کذارد پس خدا کافیست برای او و بس است از جهت تمشیت
و کفایت مهمات او بدرستیکه حق تعم امور و ارادت خود را بر وجه کمال بتمشیت میرساند و از برای
هر چیز اندازهٔ مقرر فرموده است موافق حکمت و مصلحت ای ابوذر حق تعم میفرماید که بعزت و جلال
خود سوکند میخورم که اختیار نمیناید بندهٔ خواهش و فرمودهٔ مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش
مکر انکه غنای او را در نفس او میکذارم و نفس او را غنی و بی نیاز میکردانم از خلق و چنان میکنم
که فکر و اندیشه و هم او برای امور اخرتش باشد و اسمانها و زمین را ضامن روزی او میکردانم
و معیشت او را بر او کردمی اورم و برای او مهیا میکردانم و تجارت هر تجارت کنندهٔ را بسوی او میرسانم
یا من از برای او هستم بعوض انکه تجارت تاجران باطل را ترك کرده و رضای مرا اختیار نموده بدانکه
توکل و تفویض و رضا و تسلیم از ارکان عظیمهٔ ایمانند و ایات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده
فوق حد و احصاست چنانچه از حضرت صادق عم منقولست که سر اطاعت خدا صبر است و راضی بودن
از خدا در انچه بنده خواهد یا کراهت از ان داشته باشد چون راضی شود البته انچه خیر است برای او
میسر خواهد شد و در حدیث دیکر فرمود که خدا شناس ترین مردم کسیست که بقضاهای خدا بیشتر
راضی باشد و در حدیث دیکر فرمود که حق تعم بحضرت رسول صم وحی نمود که بندهٔ مؤمن خود را هر
چیز که از او منع مینمایم خیرش در انست پس باید که راضی باشد بقضای من و صبر کند بر بلای من
و شکر کند نعمتهای مرا تا او را از جملهٔ صدیقان بنویسم نزد خود و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که سزاوار ترین خلق بتسلیم نمودن و راضی شدن بقضاهای حق تعم کسیست که خدا را شناخته باشد

وکسی که بقضای خدا راضی میشود قضا براو جاری میشود و خدا اجرش را عظیم میگرداند و کسی که
از قضای الهی بخشم می اید قضا براو جاری میشود و اجرش برطرف میشود بروایت دیگر منقولست که
از حضرت صادق عم پرسیدند که بچه چیز مومن را میتوان شناخت که او مومن است فرمود که بمنقاد بودن
او امر الهی و راضی بودن بهرچه براو وارد شود از خوشحالی و ازرده کی و در حدیث دیگر فرمود که
هرگز رسول صم در امری که واقع میشد نمیفرمود که کاش روش دیگر میشد در حدیث دیگر فرمود که
چگونه کسی مومن باشد که از قسمتهای پروردکارش بخشم اید و منزلت خود را حقیر شمارد و حال
انکه اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خوشنودی
خدا در نیاید که چون دعا کند دعایش مستجاب شود بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حق
تعم میفرماید که ای فرزند ادم اطاعت من کن در انچه ترا بان امر میفرمایم و یاد مده مرا چیزی را که صلاح
ترا در انست که من از تو بهتر میدانم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که غنا و عزت میگردند
در هرجا که توکل را مییابند انجا قرار میگیرند و وطن میکنند در حدیث دیگر فرمود که حق تعم بحضرت
داود عم وحی نمود که هر بندهٔ که بر من توکل و اعتماد کند و رو از خلق بگرداند و من از نیت او بیابم که
راست میگوید پس اگر اسمانها و زمینها و انچه در انهاست با او در مقام کید و مکر درایند البته از برای او
بدر روی و راه خلاصی مقرر سازم و هر بندهٔ که متوسل باحدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را
براو کند و من از دل او اینرا بیابم البته اسباب و وسیلهای اسمان را از دست او قطع نمایم و راههای
زمین را براو ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود و در حدیث دیگر فرمود که هرکه متوجه
امری چند شود که خدا دوست میدارد البته حق تعم متوجه امری چند شود که او دوست میدارد و برای
او مهیا گرداند و هرکه طلب عصمت و نگاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید و کسی که حق تعم
متوجه احوال او گردد او را نگاه دارد پروا نکند اگر از اسمان بر زمین افتد یا بلیهٔ از اسمان نازل شود
و عالم را فرو گیرد زیرا که او بسبب تقوی داخل گروه ایمان خداست از هر بلائی نمی بینی که خدا میفرماید
که ان المتقین فی مقام امین بدرستی که متقیان در مقامیند صاحب ایمنی بسند معتبر منقولست که حضرت
امیرالمومنین عم فرمودند که امید بانچه گمان نداری بیشتر داشته باش از انچه گمان داری بدرستیکه
حضرت موسی عم رفت که برای اهلش اتش بیاورد و کلیم خدا شد و بمرتبهٔ پیغمبری فایز گردید و ملکهٔ
سبا بقصد ملک بیرون امد بشرف اسلام مشرف شد و سحرهٔ فرعون بقصد عزت فرعون بیرون امدند
و با ایمان برگشتند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت موسی عم گفت که ای
پروردگار من مرا میبری و اطفال صغار مرا میگذاری حق تعالی فرمود که ای موسی راضی نیستی که
من روزی دهنده و نگاهدارندهٔ ایشان باشم گفت بلی ای پروردگار من تو نیکو وکیلی و نیکو کفالت



کنندهٔ بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که
ای فرزند باید که عبرت بگیرد کسی که در طلب روزی یقین او بخدا قاصر باشد و نیت و اعتمادش
ضعیف باشد باینکه تفکر نماید که حقتعم او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که
در هیچیک ازان سه حالت او را کسبی و وسیلهٔ و چارهٔ و حیلهٔ میسر نبوده پس بداند که البته در حال چهارم
هم او را روزی کرامت خواهد کرد اما حالت اول پس در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت
جا داده در جائی که نه سرما باو ضرر میرساند و نه گرما و در انجا او را روزی داد دیگر از انجا بیرون اورد
او را و روزی بقدر کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تعیش و قوت و نشو
و نمای او گردد و او را در اینحال حیله و قوتی نبود و باز چون ازان شیرش باز گرفتند پدر و مادر را
برو مهربان گردانید و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که بانهایت مهربانی و
مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند تا انکه چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت
بر کسب روزی بهم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و گمانهای بد بپروردگار خود برد و حقوق خدا را
در مال خود انکار کرد و ادا ننمود و روزی را بر خود و بر عیالش تنگ گرفت از ترس اینکه مبادا روزی
براو تنگ شود و یقینش سست شد بعوض دادن خدا انچه را در راه او صرف نماید در دنیا و اخرت پس
چنین بنده بد بندهٔ ایست ای فرزند و از حضرت صادق عم منقولست که شیطان گفت که پنج کسند که مرا
در باب ایشان چاره و حیلهٔ نیست و سایر مردم در قبضهٔ منند کسی که بخدا متوسل شود بنیت درست
و در جمیع امور خود براو توکل نماید و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند و کسی که
از برای برادر مومن بپسندد انچه را از برای خود میپسندد و کسی که در هنگامی که مصیبتی باو برسد
جزع نکند و کسی که بقسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد و بسند معتبر از حضرت
امام رضا عم منقولست که حضرت صادق عم احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند اهل مجلس گفتند که او
بیمار است حضرت بعیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند او را قریب بوفات یافتند فرمود که گمان
خود را نیکو کن بخداوند خود گفت که گمان من بخدا نیکوست اما غم من از برای دختران مراست و غم انها
مرا بیمار کرده است حضرت فرمود که ان کسی را که از برای مضاعف گردانیدن حسنات و محو کردن
گناهان از او امید داری از برای اصلاح حال دختران نیز باو امید بدار مگر نمیدانی که حضرت
رسول صم فرمود که چون از اصل سدرة المنتهی گذشتم و بشاخها و برگهای ان رسیدم دیدم از بعضی
برگها پستانها او یخته و شیر از انها میچکد و از بعضی عسل و از بعضی روغن و از بعضی اردو از بعضی
جامه و از بعضی میوه بجانب زمین میریزد در خاطر خود گفتم که ایا اینها بکجا میرود و جبرئیل همراه نبود
که از او سوال نمایم زیرا که از درجه و مرتبهٔ او گذشته بودم پس حقتعم در دل من ندا در داد که ای

محمد اینهاد ادر این مکان رفیع رو بانیده ام که دختران و پسران امت تر ابانیهاغذاو روزی دهم
بکو بپدرهای دختران که برفقر و فاقهٔ ایشان دلتنك نباشند که من چنانچه ایشانرا خلق کرده ام روزی
میدهم و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حقتعم بحضرت داود وحی فرمود که ای
داود تو اراده مینمایی و من اراده مینمایم و نمیشود مگر انچه من اراده مینمایم پس اگر منقاد ارادهای من
میشوی وراضی باتها میباشی انچه مراد تست بتو عطامیفرمایم و اگر راضی نمیشوی ترا بتعب می اندازم
در سعی نمودن در تحصیل مراد خود و اخر نمیشود مگر انچه مر اراده نموده ام و بسندهای معتبر از حضرت
رسول صم منقولست که حق سبحانه و تعم فرموده است که هرکه راضی بقضای من نیست و بتقدیرات من
ایمان ندارد پس خدایی بغیر از من طلب نماید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که کسی که بقسمت
خدا راضی شود بدنش براحت می افتد و حضرت رسول صم فرمود که دنیا دو نوبت و باندازه قسمت
کرده اند پس انچه از برای تو مقرر کرده اند هر چند ضعیف باشی بتو میرسد و انچه از بلاها بر تو مقرر
شده است بقوت خود دفع نمیتوانی کرد و هرکه قطع کند امید خود را از انچه از او فوت شده است بدنش
براحت می افتد و هرکه بروزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن میباشد و از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهیست پس در بلای خدا صبر بر او
واجب است و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است و در نعمت خدا شکر واجب است بدانکه
احادیث در فضیلت این خصال حمیده و تحریص و ترغیب بر اینها بسیار است و مجملی از تحقیق معانی اینها
لازمست بدانکه توکل عبارت از ان است که ادمی امور خود را بپروردگار خود بگذارد و از او امید
خیرات و دفع شرور داشته باشد و بداند که هرچه واقع میشود بتقدیر الهی میشود و اگر خدا خواهد که
نفعی بکسی برسد هیچ کس منع ان نفع از او نمیتواند کرد و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است و اگر
خیری و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که باو برسد جمیع عالم اگر متفق شوند باو نمیتوانند رسانید
و تفویض نیز نزدیك باین معنیست باید که باین سبب از مخلوقین مایوس شود و رضای ایشانرا برضای
خدا اختیار نکند و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد و این
اعلای مراتب یگانه پرستیست که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را
همه مقهور قدرت حقتعم داند چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که شرك خفی تر است
در ادمی از جای پای مورچه و از جملهٔ شرکست انگشتر را از انگشت بانگشت دیگر گردانیدن از برای
اینکه امری بیادش بماند و مثل این از چیزهای دیگر و اینمعنی برای این شرکست که اعتماد بر خداوند
خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر گردانیدن ان اعتماد کرده است و حاصل انست که هر دو
گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او یکمرتبه از مراتب شرکست و بسند معتبر

معنی توکل



معنی توکل از لقبه جبرئیل

منقولست که حضرت رسول صم از جبرئیل سوال نمودند از معنی توکل بر خدا جبرئیل فرمود که توکل
انست که بداند که مخلوقین ضرر و نفع نمیرسانند و در عطا و منع مستقل نیستند و از مخلوقین مایوس
شوند پس بنده چنین شد از برای غیر خدا کار نمیکند و امید ندارد از غیر او و نمیترسد از غیر او
و طمع از غیر او نمیکند اینست معنی توکل و از حضرت امام رضا عم سوال نمودند از معنی توکل گفت انست
که چون دانستی که خدا با تست از غیر او نترسی و معنی رضا بقضا انست که بعد از انکه توکل بر خدا
کرده باشد و در هر بابی بانچه موافق فرمودهٔ خداست عمل کرده باشد دیگر انچه واقع شود از عافیت
و بلا و شدت و رخا بداند که البته خیر او در ان چیز بست که واقع شد زیرا که این امر بتقدیر الهی واقع
شده و حق تعم قادر بر دفع این امر بوده و حق تعم ظالم نیست که خواهد که بر او ظلم کند و بخیل نیست که
نخواهد که خیری باو برسد و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او بیاد خدا دهد و عاجز نیست
که انچه خیر است باو نتواند رسانید پس کمال ایمان باین صفات کمالیهٔ الهی مقتضی انست که هرچه
از جانب خدا باو رسد از صمیم قلب راضی باشد و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح
او ست چنانچه بسند معتبر منقولست که از حضرت امام موسی کاظم عم سوال نمودند از تفسیر * و من یتوکل
علی الله فهو حسبه * حضرت فرمود که توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جملهٔ درجهای توکل انست
که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمائی پس انچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو
تقصیر نمیکند و فضل خود را از تو دریغ نمیدارد و بدانی که این امر بحکم و فرمان او واقع شده است
پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود باو کن و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش و تسلیم عبارت
از انست که انچه از خدا و رسول و ائمه باو رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر انها بر طبعش گران نباشد
و همه را احسن و نیك داند و در عمل کردن بانها منقاد و ذلیل باشد و سرکشی نکند و از احکام الهی
ناراضی نباشد چنانچه حقتعم بحضرت رسول صم خطاب فرموده در ایهٔ که مضمونش اینست که نه بحق
پروردگار تو ایمان نمی اورند و مومن نیستند بانچه تو اورده تا انکه ترا حکم گردانند در هر منازعهٔ که
در میان ایشان واقع شود چون حکم کنی در میان ایشان در نفس خود حرجی و دشواری و دلتنگی
نیابند در انچه حکم کردهٔ و تسلیم کنند و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو و بدانکه باین سبب این صفات از
اصول ارکان ایمانند که اکثر اعمال و اخلاق بانها بسته است زیرا که توکل در کسی که کامل شد از خلق
مایوس میشود و بسبب ان اکثر معاصی را که از راه امید بمخلوقین هم میرسد ترك مینماید و از برای
خوشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمینماید و مداهنه در دین نمیکند و در جاری کردن فرمودهای
الهی جرات مینماید و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترك امر بمعروف و نهی از منکر نمیکند و از برای
خوش امد ایشان احکام خدا را تغییر نمیدهد و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی

معنی رضا

معنی تسلیم

مرتکب حرام نمیشود و در سوال خود نزد خلق ذلیل نمیکند و رفته رفته خدا در نظرش عظیم میشود
و مخلوق سهل میشود چون خدا را معطی خود میداند پیوسته بسبب هر نعمتی که باو میرسد محبت خدا
در دلش زیاده میشود و فواید این خصلت بی نهایت است و چون بقضای الهی راضی شد و دانست که این
امور از جانب خدا است و محض خیر اوست او را راحت و اطمینان حاصل میشود و در بلاها جزع نمیکند
و صابر بلکه شاکر می باشد و المها او را حیران نمیکند و از عبادت خدا باز نمیدارد و با مردم دشمن نمیشود
که چرا بمن عطا نکردند و بمحبت مردم مفتون نمیشود و بسبب عطای سهل که باو بکنند که خدا را فراموش
کند و حسد مردی نمیبرد که چرا زیاده از او دارند و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمیکند و با همه
مصافات و محبت خدائی بهم میرساند و عبادتش از ریا خالص میشود و از تغییر احوال روزگار دلگیر
نمی باشد چنانچه منقولست که از بهلول پرسیدند که چه حال داری گفت چه حال داشته باشد کسی که
آسمانها برضای او گردند و زمین برضای او ساکن باشد و هر چه در آسمانها و زمینها واقع شود همه
بتجویز و رضای او شود گفتند خوش دعوی بلندی میکنی گفت که ما در روز اول دانستیم که آنچه
خداوند قادر حکیم میکند همه خیر و نیک و صلاح است و باین سبب رضای خود را با رضای او موافق
کردیم و زمام امور خود را باو گذاشتیم و ارادهٔ خود را با ارادهٔ او پیوستیم دیگر آنچه میشود برضا
و خواهش ما میشود و فواید این خصلت نیز نامتناهیست و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه
از خاطرت بیرون میرود و آنچه از خدا و حجتهای او بتو میرسد از آیات و اخبار بتسلیم و انقیاد قبول میکنی
و چون و چرا که عمدهٔ رخنهای شیطان است از ایمان دور میکنی و این رکن عمده است از ارکان ایمان
و اکثر خلق بسبب ترک این خصلت گمراه شده اند و سابقا مجملی مذکور شد و باید دانست که توکل نه
این معنی دارد که در خانه را برروی خود ببندی و در خانه بنشینی و دست از کار و کسب برداری
و بگوئی توکل کرده ام زیرا که این تحکم است نه توکل و نه آنست که خود را بچاه اندازی یا در مهلکها افکنی
و بگوئی توکل کرده ام بلکه توکل آنست که سابقا نیز اشاره کردیم که سعی خود را چنانچه خدا فرموده است
و براهی که او فرموده است و بقدری که او فرموده است بجا آوری و طلب حرام نکنی و ترک واجبات
و مستحبات نکنی زیاده از قدر ضرورت بحرص جمع نکنی و با وجود سعی اعتماد بر کسب خود نداشته
باشی و بدانی که اگر خدا خواهد چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوی و اعضای
ترا میتواند گرفت پس سعی تو باسباب و آلات اوست و بدانی که اگر خدا ترا براه نفع تو هدایت نفرماید
عاجزی و آن مشتری که بدر دکان تو میاید بدانی که رازق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است
پیش از خلق تو بچندین هزار سال که امروز این مشتری بدر دکان تو بیاید و ده یک روزی امروز
تو از نفع سودای او بتو برسد و اگر بدکان نمیرفتی بتو نمیرسید و با وجود رفتن بدکان اگر خدا نمیخواست



آن چند کس بدر دکان تو نمیامدند و اگر خدا بدل آن مرد بزرگ نمیانداخت دست بکیسه نمیکرد که آن
زر را بتو دهد چنانچه فرموده اند که در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن
و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم و گناهکاری و اگر خود را بدست خود بمهلکه اندازی خلاف فرمودهٔ
خدا کردهٔ و مستحق عقاب میشوی زیرا که خدا فرموده است که تقیه بکن و حفظ نفس بکن چون بسفر روی
با رفیق برو و چون بیمار شوی بطبیب برو اما با وجود اینها بدان که اگر خدا حفظ نمیکرد آن حفظ تو بی
فایده بود چه ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت میکنند بناگاه کشته میشوند و بسیار است که با هزار
نفر بسفر میروند و مالشان بغارت میرود و کشته میشوند و صد طبیب حاذق بر سرشان میایند و همه
خطا میکنند و میمیرند با اینکه این اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طبیب و مهربان کردن
و مشفق گردانیدن نفر و ملازم که حمایت اینکس کنند همه از خداوند عالمیانست و همچنین در باب
حفظ کردن مال و اسباب و امتعه و حیوانات نباید آنها را میان صحرا انداخت و توکل کرد بلکه با شرایط حفظ
توکل می باید کرد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که ترک مکن طلب روزی را از حلال
بدرستیکه معین تست بر دین تو و پای چهار پایت را ببند و توکل بر خدا کن هم چنین در باب عبادت
و بندگی خدا سعی خود را بکن و بعد از آنکه کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر و قوی و روزی
و مسکن و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزهائی که این عمل بر آنها موقوف بوده از خدا بتو رسیده
و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه نفی مکن و معاصی را از خود بدان
و معترف بگناه و بدی خود باش و خود را مستحق عقاب بدان و از مسئلهٔ قضا و قدر همین قدر بدان
که پیشوایان دین برای تو بیان کرده اند و زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهیست و ائمهٔ
عم مارا از این نهی کرده اند و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول علما و غیر ایشان که گمراه نشده
باشند و یکی از فروع خصلت تسلیم اینست که در مسائل مشکله که عقل از احاطه بآنها قاصر باشد و در
مقام تسلیم و انقیاد باشند و بآنچه مجمل فرموده اند بنحوی که فرموده اند ایمان بیاورند و مانند شیطان
بچون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند در این باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال
با تشویش احوال نوشته میشود گنجایش زیاده از این سخن ندارد و اگر در این نوشتها خطائی رود امید
عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم و بشفاعت رسول صم و ائمه عم که
بکلام ایشان در هر باب پناه برده ام امید وارم * والحمد لله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو اهله
یا باذر لو ان ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لادرکه رزقه کما یدرکه الموت یا باذر الا اعلمک کلمات
ینفعک الله عز و جل بهن قلت بلی یا رسول الله قال احفظ الله تجده امامک تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی
الشدة و اذا سالت فاسئل الله عز و جل و اذا استعنت فاستعن بالله فقد جری القلم بما هو کائن الی یوم القیمة

فلوان الخلق کلهم جهدوا ان ینفعوک بشیء لم یکتب لک ماقدروا علیه و لو جهدوا ان یضروک
لشیء لم یکتبه الله علیک ماقدروا علیه فان استطعت ان تعمل لله عز و جل بالرضا و الیقین فافعل و ان لم
تستطع فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا و ان النصر مع الصبر و الفرج مع الکرب و ان مع العسر یسرا*
ای ابوذر اگر فرزند ادم بگریزد از روزیش چنانچه میگریزد از مرگ هر اینه روزی او را در می یابد
چنانچه مرگ او را در می یابد ای ابوذر ایا ترا تعلیم کنم کلمه چند که حق تعم ترا بانها منتفع گرداند ابوذر گفت
بلی یا رسول الله فرمود که ای ابوذر حرمت الهی را در او امر و نواهی او نگاهدار تا خدا را پیش روی
خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در ان باشد پیش از انکه متوجه ان امر شوی خدا برای تو میسر گرداند
و خود را بشناسان بخدا و راه اشنائی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا و نعمت باینکه در انحال خدا را
عبادت کنی و بسبب وفور نعمت پروردگار خود را فراموش نکنی تا در هنگام شدت و بلا خدا ترا بشناسد
یعنی در سختیها چون پناه باو بری دعایت را مستجاب گرداند و هرگاه خواهی چیزی را از کسی سوال
کنی از خداوند عز و جل سوال کن و اگر خواهی از کسی استعانت جوئی بخداوند خود استعانت
بجو بدرستیکه قلم تقدیر الهی جاری شده است بانچه واقع خواهد شد تا روز قیامت پس اگر جمیع خلق
جهد کنند و سعی نمایند که نفع رسانند بتو بچیزی که از برای تو نوشته نشده باشد بران قادر نیستند
و اگر جهد کنند که ضرر رسانند بتو بچیزی که خدا بر تو نوشته باشد و مقدر نشده باشد قدرت بران
ندارند پس هر عبادتی را که توانی که از برای خدا بجا اوری با رضا و خوشنودی از قضاهای خدا
و یقین بقضا و قدر با احوال اخرت بکن و از خلق پروا مکن و هرچه را نتوانی کرد پس صبر کن بدرستیکه
در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر و نفع و ثواب بسیار هست و بدرستیکه نصرت و یاری حقتعم
با صبر می باشد و فرج و راحت بعد از کرب و الم میباشد و بدرستیکه با هر دشواری و تنگی و اسانی
و راحتی در دنیا یا در اخرت میباشد و حق تعم همین فقره را در سوره الم نشرح برای تسلی پیغمبرش
نازل گردانیده است چون حضرت رسول صم بعلم ربانی میدانست که ابوذر بچه مشقتها و شدتها گرفتار
خواهد شد بسبب جور منافقان امتش تعلیم او فرمودند که تا تواند اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود
صبر کند و او را تسلی فرمودند که صبر بران مشقتها اسان شود بر او و بداند که بعد از شدتها راحتهای
عظیم هست و بانچه فرمودند ابوذر رحمة الله علیه عمل نمود چنانچه در اول کتاب مذکور شد و بدانکه
صبر از جملهٔ فروع رضا بقضاست و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست و بهترین
صبرها صبر بر مشقت ترک گناهانست که بر نفس بسیار دشوار و گرانست و بعد از ان صبر بر مشقت کردن
طاعتست و بعد از ان صبر بر بلاها و مصیبتهاست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که صبر از
ایمان بمنزله سراست از بدن چنانچه بجدائی سر بدن بر طرف میشود و بیجان میگردد همچنین برفتن صبر

در بیان صبر



ایمان بر طرف و ضایع میشود و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بهشت محفوفست بمکاره و صبر بر مکاره پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا
داخل بهشت میشود و جهنم محفوفست بلذتها و شهوتها و خواهشها پس هر که بنفس بدهد لذتها و
خواهشهای او را داخل جهنم میشود و از حضرت صادق عم منقولست که چون مومن را داخل قبر میکنند
نماز از جانب راستش می ایستد و زکوة از جانب چپش و نیکی و احسان بپدر و مادر و غیر ایشان بر او
مشرف میشوند بر بالای سرش و صبر در کناری می ایستد چون منکر و نکیر داخل قبرش میشوند
که از او سوال کنند صبر بنماز و زکوة و نیکی میگوید که شما مدد صاحب خود بکنید و اگر شما عاجز شوید
من او را در می یابم و اعانت او می نمایم و از حضرت رسول صم منقولست که زمانی خواهد امد که در ان
زمان ملک و پادشاهی میسر نشود مگر بکشتن و تجبر و تکبر و توانگری میسر نشود مگر
بغصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن
از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان پس کسی که ان زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با انکه قادر
باشد بر غنی شدن بغصب و بخل صبر کند بر دشمنی مردم نسبت باو بسبب تابع حق بودن و حال انکه قادر
باشد بر کسب محبت ایشان بمتابعت نمودن هواهای ایشان و صبر کند بر مذلت با انکه قادر باشد بر عزت
بمتابعت اهل باطل حق تعم ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند باو کرامت فرماید و حضرت امام
محمد باقر عم فرمود که پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت ای فرزند صبر کن بر حق هر چند
تلخ باشد و از حضرت رسول صم منقولست که صبر بر طاعت و صبر از معصیت و صبر بر مصیبت پس کسی
که صبر کند بر مصیبت تا انکه بشکیبائی نیکو الم ان مصیبت را از خود رد کند حق تعم برای او سیصد
درجه بنویسد که از هر درجهٔ تا درجهٔ مانند ما بین اسمان و زمین باشد و کسی که صبر کند بر مشقت
طاعات الهی حق تعم از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه تا درجهٔ مانند منتهای زمین
باشد تا ابتدای عرش و کسی که صبر کند بر ترک معصیت حقتعم برای او نهصد درجه بنویسد که از هر
درجهٔ تا درجهٔ مانند ما بین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش و از حضرت صادق عم منقولست که هر که
از مومنان ببلائی مبتلا شود و صبر کند حقتعم باو مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید و بسند معتبر
از حضرت رسول صم منقولست که چون حق تعم در قیامت جمیع خلایق را در یک زمین جمع کند منادی
از جانب حقتعم ندا کند که جمیع خلایق بشنوند که کجایند اهل صبر پس گروهی از مردم برخیزند استقبال
کنند ایشانرا گروهی از ملائکه با ایشان گویند که بر چه چیز صبر کرده اید شما ایشان گویند که ما نفسهای
خود را بر مشقت طاعت الهی صبر فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم پس منادی از جانب حقتعم
ندا کند که بندگان من راست میگویند بگذارید ایشانرا که بیحساب ببهشت روند و بدانکه یقین اعلا

در بیان یقین

درجات ایمانست و یقین را بر چند معنی اطلاق میکنند اول یقین بقضا و قدر است بحدی که بر ان اثار
ایمان مترتب شود و مورث انقطاع بخدا و توکل و تفویض و رضا و تسلیم کردد چنانچه از حضرت
صادق عم منقولست که هر چیز را اندازه و حدی هست راوی کفت فدای توشوم کدام است حد توکل
فرمود که اندازه و حد توکل یقین است و حد یقین انست که از غیر حقتعم نترسی و در حدیث دیکر فرمود
که از صحت یقین ادمی انست که راضی نکند مردم را بچیزی که موجب خشم حقتعم کردد و ملامت
نکند مردم را بر چیزی که خداوند اده است بدرستیکه رزق را نمیکشاند حرص حریصی و رد
نمیکند روزی را کراهت کسی که نخواهد و اکر کسی از روزی بکریزد چنانچه از مرک میکریزد هر اینه
روزی او را در یابد چنانچه مرک او را در می یابد بعد از ان فرمود که بدرستیکه حق تعم بعدالت خود
روح و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است و اندوه و حزن را در شک و از ردکی از
قضاهای الهی مقرر فرموده است و فرمود که عمل اندکی که بر ان مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است
از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد و حضرت امیر المومنین عم فرمود که هیچیک از شما مزهٔ ایمان را
نمی یابد مکر انکه بداند که انچه باو میرسد از نعمت و بلا و غیر ان چون مقدر شده است البته از او در
نمیکذرد و انچه از او میکذرد باو نمیرسد چون مقدر نشده است ممکن نیست که بسعی او یا دیکران
باو برسد و ضرر رساننده و نفع رسانندهٔ خداست و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت امیر
المومنین عم در زیر دیوار شکستهٔ خم شدهٔ نشسته بودند و در میان مردم حکم میفرمودند شخصی
بانحضرت کفت که این دیوار شکسته است در زیر ان منشینید حضرت فرمود که هر کس را اجلش حفظ میکند
چون حضرت برخواستند و از زیر دیوار بیرون امدند دیوار فرو دامد بعد از از حضرت صادق عم فرمودند
که حضرت امیر المومنین عم از این باب کارها بسیار میکردند و اینست مرتبهٔ یقین و از سعید بن قیس
منقولست که در جنک کاه نظر کردم که شخصی همین دو جامه پوشیده و در میان معرکه است پس اسب را
پیش راندم دیدم که حضرت امیر المومنین است کفتم یا امیر المومنین بچنین معرکه با اینقدر دشمن یکته
پیراهن امدهٔ فرمود که بلی ای سعید هر که هست البته حق تعم چند ملک برا و موکل فرموده که اعمالش را
مینویسند و دو ملک با او هستند که او را محافظت مینمایند از انکه از کوهی بزیر افتد یا بچاهی درافتد و از
سایر بلاهای کشنده پس چون قضای الهی نازل شد و اجلش رسید او را بهر بلایی وامیکذارند و از
حضرت صادق عم منقولست که قنبر غلام حضرت امیر المومنین عم انحضرت را بسیار دوست میداشت
و هر کاه که حضرت از خانه بیرون میرفتند شمشیر برمیداشت و از پی انحضرت میرفت که مبادا ضرری
از دشمنان بانحضرت برسد در شب مهتابی انحضرت بیرون رفتند نظر بعقب کردند قنبر را دیدند
پرسیدند که چکار داری کفت امده ام که از پشت سر شما بیایم که مبادا اسیبی بشما برسد حضرت فرمود



که مرا از اهل اسمان حراست میکنی یا از اهل زمین کفت که بلکه از اهل زمین میخواهم که تر احراست
نمایم فرمود که اهل زمین ضرری نمیتوانند رسانید تا مقدر اسمانی نباشد برکرد پس قنبر برکشت * دویم
* یقین بثواب و عقاب اخرتست بحدی که اثرش بر وجه کمال بر اعضا و جوارح ظاهر کردد چنانچه از
بعضی روایات حارثه ظاهر میشود که در وصف یقین خود کفت کو یا می بینم که عرش الهی را بر پا کرده اند
برای حساب و کو یا اهل بهشت را متنعم می بینم و کو یا اهل جهنم را در جهنم می بینم چنانچه سابقا کذشت
* سیم * یقین در جمیع امور یست که بانها ایمان میباید اورد و ایمان در هر چیز که بحد کمال رسید اثرش
بر اعضا و جوارح ظاهر کردید و از شوایب خالص شد انرا یقین میکویند چنانچه از حضرت امام رضا عم
منقولست که ایمان افضلست از اسلام بیکدرجه و تقوی افضل است از ایمان بیکدرجه و یقین افضلست
از تقوی بیکدرجه و هیچ چیز در میان بنی ادم کمتر از یقین قسمت نشده است و بسند معتبر منقولست
که حضرت رسول صم تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند جبرئیل فرمود که یقین انست که مومن
از برای خدا چنان عبادت کند که کو یا او را می بیند پس اکر او خدا را نمی بیند خدا او را می بیند و انست
که یقین بداند که انچه باو میرسد البته از او در نمیکذرد و انچه از او میکذرد البته باو نمیرسد و از
حضرت امام رضا عم سوال نمودند از معنی یقین فرمود که توکل کردن بر خداست و تسلیم کردن و منقاد
شدن از برای خداست و راضی شدن بقضای خداست و تفویض کردن امور است بسوی خدا
و یکی از صحابه حضرت امیر المومنین منقولست که کفت روزی در جنک صفین حضرت امیر المومنین عم
تهیهٔ لشکر میفرمودند و بر اسب مرتجز حضرت رسالت صم سوار بودند و ذوالفقار را بر خود او یخته بودند
و نیزهٔ حضرت رسول صم را در دست داشتند و معاویهٔ ملعون در برابر انحضرت بر اسبی سوار بود و اسبش
علف میخورد و اهسته اهسته پیش امد پس شخصی از اصحاب انحضرت عرض نمود که با خبر باشید و خود را
محافظت نمایید که مبادا این ملعون بناکاه ضرری بشما برساند حضرت فرمود که از شقاوت و کفر این
ملعون بعید نیست زیرا که شقی ترین قاسطان و ملعون ترین جماعتیست که بر امامان هدایت خروج
کرده اند و لیکن اجل کافیست برای حراست و هیچ احدی از خلق نیست مکر انکه با او ملکی چند
هستند که او را محافظت مینمایند از انکه بچاهی بیفتد یا دیواری بر سرش اید یا بدی باو برسد پس چون
وقت اجلش رسید او را وامیکذارند با هر چیز یکه برای او مقدر شده است از بلاها و همچنین من
وقتی که هنکام اجلم میرسد برانکیخته میشود شقی ترین این امت و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد
کرد عهدیست که از حضرت رسول صم بمن رسیده است و وعده ایست که در ان دروغ نمیباشد و این
معنی اخر چون شامل ترین معانیست یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهرتر است و احادیثی که بر معنی اول
و دویم دلالت میکنند بر این حمل میتوان کرد که مراد بیان یکفرد است از افراد یقین و چون در بیان معنی

در بیان غنی و توانگری

ایمان مجملی از این معانی بوضوح پیوسته دراین مقام بهمین اکتفا مینمائیم * یاباذر استغن بغنی الله یغنك الله
فقلت ماهو یارسول الله قال غداء یوم و عشاء لیلة فمن قنع بما رزقه الله یاباذر فهو اغنی الناس ای ابوذر
مستغنی شو بغنا و توانگری که خدا بتو کرامت فرماید و بانچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن تا خدا
ترا غنی و بی نیاز کرداند ابوذر کفت که غنای الهی کدام است یارسول الله فرمود که چاشت یکروز و شام
یکشب یعنی همین که خدا اینرا بتو بدهد خود را غنی بدان و دیکر محتاج خلق مشو و از ایشان سوال
مکن تا اینرا داری پس هر که قانع شود بانچه خدا باو روزی کرده است او غنی ترین مردم است
بدانکه غنا و بی نیازی بدون قناعت حاصل نمیشود و غنا بی نیازی نفس است و بسیار است که کسی
بغنای نفس و قناعت با عدم مال غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل بمال و جمع مال نیست
و از مردم مایوس است و بسیار است که کسی مالك خزاین است و باعتبار حرص عجز و تذلل بمردم
بیشتر میکند و سعی در تحصیل مال بیشتر میکند و درخور خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج
تر است بلکه غالب اوقات چنین است چنانچه کذشت که دنیا از بابت اب شور دریاست که هر چند
بیشتر میخورند تشنه تر میشوند هم چنین طالب دنیا هر چند بیشتر جمع میکند حرصش بیشتر میشود و بسند
معتبر منقولست که حضرت امیر المؤمنین عم فرمود که هر که راضی شود از دنیا بانچه او را کافیست پس
اندك چیزی از دنیا او را کافیست و کسی که راضی نمیشود از دنیا بانچه او را کافیست تمام دنیا او را
کافی نیست و از حضرت رسول صم منقولست که هر که از خدا باندکی از معاش راضی شود خدا از او
باندکی از عمل راضی میشود و در حدیث دیکر فرمود که هر که قانع شود بانچه خدا باو روزی کرده است
او از غنی ترین مردم است و احادیث در این باب بسیار است و ما همین قناعت مینمائیم و کسی که همین
قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود * یاباذر ان الله عزوجل یقول انی لست کلام
الحکیم اتقبل ولکن همه و هواه فان کان همه و هواه فیما احب و ارضی جعلت صمته حمدا لی و وقارا
وان لم یتکلم یاباذر ان الله تبارك و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی اموالکم ولکن ینظر الی قلوبکم
و اعمالکم یاباذر التقوی ههنا و اشار الی صدره * ای ابوذر بدرستیکه خدای تعم میکوید
که من سخن حکیم را قبول نمیکنم که بزبان کلمات حکمت کوید و دلش از انها خبر نداشته باشد و بانها
عمل ننماید و لیکن قصد او و خواهش او را قبول میکنم پس اکر همت و خواهش او در چیزیست که من
دوست میدارم و می پسندم من خاموشی او را حمد خود میکردانم و بحمید خود قبول میکنم و وقار او را
میدانم هر چند سخن نکوید ای ابوذر بدرستیکه حق تعم نظر نمیکند بصورتهای شما و نه بمالهای شما
و لیکن نظر میکند بدلهای شما و عملهای شما ای ابوذر تقوی در اینجاست تقوی در اینجاست و اشاره
بسینهٔ خود فرمودند بدانکه مفاد اینکلمات شریفه همان است که سابقا مکرر مذکور شد در تحقیق نیت



و غیر انکه اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوی همه امریست که در دل ادمی
قرار میکیرد و بمحض زبان حکمتی بیان کردن که ادمی خود بان متصف نباشد و دل از ان خبر نداشته
باشد ریا و خودنمائیست و از برای خدا نیست و نفعی بحال او و دیکران هیچ نمیکند و اکر ادمی بانکلمات
حکمتی که تکلم بانها مینماید متصف باشد و حالی او شده باشد سخنش حکمت است و مردم منتفع میشوند
و خاموشیش حکمت است و افعال و اطوارش همه واعظ مردم اند و جمیع اعضا و جوارحش بزبان حال
بحکمت کویا اند و از دلش چشمهای حکمت میجوشد و بزبان و سایر اعضا و جوارحش جاری میشود
و فیض ان چشمها بعالمیان میرسد و از دیدنش عالمی هدایت می یابند چنانچه در احادیث معتبره وارد
شده است که شما داعیان مردم باشید براه خدا بغیر زبانهای خود بلکه باعمالهای خود که از برای خدا
کنید مردم را راغب بخیرات کردانید و هم چنین تقوی حقیقی انست که از دل ناشی شود و کمال ایمان
و تصدیق ببزرکواری خدا و امور اخرت و نهایت درجهٔ خوف و رجا موجب پرهیزکاری او شده باشد
از برای خدا در اشکار و پنهان و اکر خوف تشنیع خلق یا اغراض فاسدهٔ دنیا باعث ترك معاصی یا فعل
طاعات کردد ان محض شرك و ریاست نه پرهیزکاری و تقوی را بدل نسبت داده است و فرموده است
که تعظیم شعایر الهی از تقوی دلهاست چون مثل این سخنان مکرر بتفصیل مذکور شده است و بسط
این سخن بسیار بطول می انجامد در اینباب سخن را مجمل میکذاریم * یاباذر اربع لا یصیبهن الا مؤمن
الصمت و هو اول العبادة و التواضع لله سبحانه و ذکر الله تعالی علی کل حال و قلة الشیء یعنی قلة المال
یاباذر هم بالحسنة و ان لم تعلمها لکیلا تکتب من الغافلین یاباذر من ملك ما بین فخذیه و ما بین لحییه دخل
الجنة قلت یارسول الله انا لنؤخذ بما تنطق به السنتنا قال یاباذر و هل یکب الناس علی مناخرهم فی النار
الا حصائد السنتهم انك لا تزال سالما ما سکت فان تکلمت کتب لك او علیك یاباذر ان الرجل یتکلم
بالکلمة فی المجلس لیضحکهم بها فیهوی فی جهنم ما بین السماء و الارض یاباذر ویل للذی یحدث
و یکذب لیضحك به القوم ویل له ویل له یاباذر من صمت نجا فعلیك بالصدق لا تخرجن فی فیك کذبة
ابدا قلت یارسول الله فما توبة الرجل الذی یکذب متعمدا فقال الاستغفار و الصلوة الخمس تغسل ذلك
* ای ابوذر چهار خصلت است که نمییابد ان چهار خصلت را و متصف بانها نمیکردد مکر مؤمن کاملی
خاموشی و ان اول عبادتهای خدا است و تواضع و شکستکی نزد حقتعم یا از برای خدا نزد خدا و خلق
و ذکر و یاد خدا کردن بر هر حالی و کمی چیزی یعنی کمی مال و فقر و درویشی ای ابوذر قصد کن حسنه
را و کار خیر را هر چند که انرا بعمل نیاوری تا نوشته نشوی از جملهٔ غافلان ای ابوذر کسی که مالك
شود و حفظ نماید انچه در میان دو ران او ست یعنی فرجش را از حرام و انچه در میان دو لحیهٔ او ست
یعنی زبانش را از لغو و باطل داخل بهشت میشود ابوذر پرسید که یارسول الله ایا ما را مواخذه می نمایند

بانچه کویا میشود بان زبانهای ماحضرت فرمود که ای ابوذر مکر مردم را می اندازد برو در اتش
جهنم چیزی بغیر از دروکردهای زبانهای ایشان بدرستیکه تو پیوسته بسلامتی از شر زبان مادام که
ساکتی چون سخن کفتی اکر سخن خیری میکویی از برای تو ثواب نوشته میشود و اکر سخن بد میکویی
بر تو کناه نوشته میشود ای ابوذر بدرستیکه شخصی در مجلسی تکلم مینماید بکلمهٔ که اهل ان مجلس
را بخنداند پس سبب ان فرو میرود در طبقات جهنم بقدر ما بین اسمان و زمین ای ابوذر وای بر کسی
که سخن کوید و دروغ کوید برای انکه جماعتی بخندند وای براو وای براو و جهنم از برای او ای
ابوذر هرکه خاموش شد نجات یافت و اکر سخن کویی بر تو باد براست کوئی و از دهان خود بیرون مکن
دروغی را هرکز ابوذر کفت یا رسول چه چیز است توبهٔ کسی که عمدا دروغ کوید فرمود که استغفار
نمودن و نمازهای پنجکانه لوث این کناه را میشویند بدانکه صدق و راست کویی از جملهٔ صفات
جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد زیراکه صدق در کفتار میباشد و در کردار میباشد
راستی کفتار انست که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نکوید و کردارش مخالف کفتارش نباشد پس
یکی از لوازم صدق انست که هرکز مرتکب هیچ کناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند زیراکه مومن دعوی
میکند که من بندکی خدا را میدانم و یقین ببهشت و دوزخ دارم راستی این سخن مقتضی انست که
هرکز معصیت نکند زیراکه هر معصیتی منافات با یقین به بزرکواری خدای تعم و یقین ببهشت و دوزخ
دارد و یکی دیکر از لوازم صدق انست که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را بفعل نیاورد زیراکه کسی
نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها کریزانیم و ایضا تصدیق ببهشت
و عظمت الهی و اطلاع او بر دقایق امور مقتضی انست که هم چنانچه در خدمت عظیمان مخلوقین از برای
رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف اداب و ترک اولی نمیشوند پس در حضور
پادشاه پادشاهان و اعظم عظما باید مرتکب هیچ ترک اولائی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع
نامتناهی بیشتر عاید کردد پس هر ترک اولائی بلکه متوجه غیر جناب او شدن منافات با این تصدیق دارد
و ایضا ادمی در هر روزی اقلا ده مرتبه میکوید نزد خدا که ترا عبادت میکنم و بس و استعانت از تو
میجویم و بس پس اکر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری
از غیر خدا بجوید در ان دعوی کاذب خواهد بود و هم چنین اظهار ورع نمودن بریا و عبادت را
در حضور مردم بشرایط بجا اوردن و در خلوت روش دیکر بودن و سایر افعالی که اخلاص در انها نباشد
دروغ فعلیست زیراکه ادمی باین فعل اظهار حالی از برای خود میکند که متصف بان نیست و اکر کسی
از این راه ملاحظه نماید میداند که جمیع اخلاق و افعال حسنه بصدق و راستی برمیکردد و حقتعم
مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا با راست کویان است و هم چنین کذب و دروغ

در بیان راستکوئی



اصل اکثر صفات ذمیمه است و ظاهر بسیاری از اخبار و بعضی از اصحاب انست که از کناهان کبیره است
و از بسیاری اخبار ظاهر میشود که دروغ را بجد و بخوش طبعی و هزل کفتن هر دو حرام است اما
بعضی از افراد صدق هست که بد است و بعضی از افراد کذب هست که خوبست بلکه واجب میشود
کاهی مانند راستی که باعث ضرری شود بمومنی و موجب کشتن نفس محترمی شود اینچنین راستی را
حرامست کفتن و دروغی که باعث نجات مومنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری واجب است کفتن
و هم چنین اکر مالی را مومنی بما بامانت سپرده است و ظالمی از ما میطلبد ما را واجب است که انکار کنیم
بلکه قسم هم میتوانیم خورد که مالی از ان مرد نزد ما نیست و در چنین جاها اکر توریه توان کرد لازم است
بانکه قصد کند که مالی که مرا بتو باید داد نزد من نیست و مانند این و هم چنین نزد عشاری یا ظالمی
یا حاکمی که باقرار او مواخذه کند و مالی از او فوت شود جایز است دروغ کفتن و در اصلاح میان
دو مومن دروغ کفتن جایز است مثل انکه بهر یک نقل کنیم که دیکری حرف خیر شما میکفت و تعریف شما
میکرد هر چند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد و هم چنین تجویز دروغ کرده اند در خلف
وعده کردن با زنان که توقعات زیاده از اینکس کنند هر چند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است
و در ضمن احادیث بعضی از این تفاصیل ظاهر خواهد شد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که هرکه زبانش راست کوست عملش پاکیزه و مقبولست و در حدیث دیکر فرمود که حضرت
امیر المومنین عم صاحب ان مرتبه شد نزد رسول خدا صم براستی سخن و ادا کردن امانت و در حدیث
دیکر فرمود که اول کسی که راست کو را تصدیق مینماید خدا است و بعد از ان خودش میداند که راست
میکوید و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که زینت سخن راست کوییست و در حدیث دیکر فرمود
که راست بکویید که خدا با راست کویانست و از دروغ اجتناب نمایید که دروغ از ایمان دور است
بدرستیکه راست کو بر کنار وادی نجات و کرامت است و دروغکو بر کنار خواری و هلاکست از حضرت
علی بن الحسین عم منقولست که بفرزندان خود میفرمود که بپرهیزید از دروغ در امر بزرک و کوچک
خواه بجد کویید و خواه بهزل و خوش طبعی بدرستیکه کسی که دروغ کوچک میکوید بر دروغ بزرک
جرات بهم میرساند یا بر خداوند بزرکوار جرات کرده است که مخالفت او نموده است مکر نمیدانید که حضرت
رسول صم فرمود که پیوسته بنده راست میکوید تا خدا او را صدیق مینویسد و بنده پیوسته دروغ
میکوید تا خدا او را کذاب مینویسد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حقتعم برای
بدیها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید ان قفلها کردانیده است و دروغ بدتر از شرابست و در
حدیث دیکر فرمود که دروغ باعث خرابی ایمانست و از حضرت صادق عم منقولست که دروغ بر خدا
و رسول صم از کناهان کبیره است از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اول کسی که دروغکو را

تکذیب مینماید خدا است دیگر دو ملکی که بر او موکلند و با او میباشند دیگر خود میدانند
که دروغ میکوید و بسند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین عم منقولست که هیچ بنده مزه ایمانرا نمییابد
تا ترك نماید دروغ راجدش را وهزلش را و از حضرت صادق عم منقولست که حضرت عیسی فرمود
هرکه دروغ بسیار میکوید بهاو حسنش بر طرف میشود و در حدیث دیکر فرمود که حقتعم دروغ
کو یانرا بفراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند و از حضرت صادق منقولست سخن بر سه قسم است
راست و دروغ و اصلاح میان مردم راوی عرض کرد که کدام است اصلاح میان مردم فرمود که انست
که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او کفته است و از او ازرده شده است تو میکویی
که من از او شنیدم که او تو را بنیکی یاد میکند خلاف انچه از او شنیده و در حدیث دیکر فرمود که خدا
دوست میدارد دروغ را در اصلاح دیکر فرمود هر دروغی را از صاحبش سوال خواهند کرد در روز قیامت
مکر دروغی که در یکی از سه چیز باشد کسی که در جنك کاه خواهد که با دشمنان مکری کند که بر ایشان
غالب شود چون از برای مصلحت دینست بر او کناهی نیست با کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح
کند هر یك چیزی میکوید که نزاع از میان ایشان بر طرف شود و کسی که وعده با اهل خود میکند
و مصلحت نمیداند و نمیخواهد که بان وفا کند و در حدیث دیکر فرمود که هر که اصلاح کند هر چه کوید
دروغ نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سه محلست که دروغ کفتن در انها حسن
و نیکوست مکری که در جنك کنند با وعده که بازن کنند با اصلاحی که در میان مردم کنند و سه محلست
که راست کفتن در انها قبیح است سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود و کسی را از احوال اهلش
بچیزی خبر دادن که باعث ازردکی او شود و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد
و احادیث در باب صمت بیشتر مذکور شد و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است
ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغی کوید یا غیبت مسلمانی کند و باید دانست که از جمله
چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در ان میشود نقل دروغ است مانند قصه حمزه و سایر قصهای
دروغ چنانچه از حضرت رسول صم منقولست که بدترین روایتها روایت دروغ است بلکه قصهای
راستی که لغو و باطل باشد مانند شاه نامه و غیر ان از قصهای مجوس و کفار بعضی از علما کفته اند
که حرام است چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور و مرویست از حضرت امام محمد باقر عم
که انحضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صم که انحضرت فرمود که * ذکر علی بن ابی طالب عبادة و من
علامات المنافق ان یتنفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله
ثم قراء علیه السلم و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالاخرة و اذا ذکر الذین
من دونه اذا هم یستبشرون فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها قال اما تدرون ان رسول صم کان یقول



اذ کروا علی بن ابیطالب فی مجالسکم فان ذکره ذکری و ذکری ذکر الله فالذین اشمازت
قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئك الذین لا یؤمنون بالاخرة و لهم عذاب مهین یعنی
یاد کردن علی بن ابی طالب عبادتست و از علامات منافق است که میرمد و تنفر می نماید از یاد کردن او
و اختیار میکند شنیدن قصهای دروغ و افسونهای مجوس را بر شنیدن فضایل انحضرت بعد از ان
امام رضا عم خواندند ایه و اذا هدایه راکه * اذا ذکر الله وحده * تا باخر پس پرسیدند از انحضرت عم
از تفسیر این ایه فرمود که ایا نمیدانید که پیغمبر صم میفرمود که یاد کنید علی بن ابی طالب عم را در مجلسهای
خود پس بدرستیکه یاد کردن علی بن ابی طالب عم یاد کردن منست و یاد کردن من یاد کردن خدا است
پس انکسانی که میرمند و کرفته میشود دلهای ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان میشوند
از یاد کردن غیر او و ایشان انانند که ایمان ندارند باخرت و مر ایشان راست عذابی خوار کننده و ابن بابویه
در کتاب اعتقادات اورده است که * سئل عن القصاص ایحل الاستماع لهم فقال لا و قال من اصغی
الی ناطق فقد عبده فان کان الناطق عن الله فقد عبد الله و ان کان ناطق عن ابلیس فقد عبد ابلیس
* یعنی پرسیدند از حضرت صادق عم از قصه خانان که ایا کوش دادن بایشان حلالست انحضرت فرمود
که نه حلال نیست و فرمود هر کس که کوش بدارد بناطقی پس بتحقیق که او را پرستیده پس اکر از خدا
سخن کوید یعنی راست و حق کوید انکوش کننده خدا را پرستیده و اکر از ابلیس سخن کوید یعنی
سخنان دروغ و باطل کوید پس ان کوش کننده ابلیس را پرستیده و کلینی همین مضمونرا از امام محمد
باقر عم روایت کرده است * یا باذر ایاك و الغیبة فان الغیبة اشد من الزنا قلت یا رسول الله و لم ذلك بابی انت
و امی قال لان الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه و الغیبة لا تغفر حتی یغفرها صاحبها یا باذر سباق
المسلم فسوق و قتاله کفر و اکل لحمه من معاصی الله و حرمة ماله کحرمة دمه قلت یا رسول الله و ما الغیبة
قال ذکرك اخاك بما یکره قلت یا رسول الله فان کان فیه ذاك الذی یذکر به قال اعلم انك اذا ذکرته بما هو فیه
فقد اغتبته و اذا ذکرته بما لیس فیه بهته من النار یا باذر من ذب عن اخیه المسلم الغیبة کان حقا علی الله
عز و جل ان یعتقه من النار یا باذر من اغتیب عنده اخوه المسلم و هو یستطیع نصره فنصره نصره الله عز و جل
فی الدنیا و الاخرة و ان خذله و هو یستطیع نصره خذله الله فی الدنیا و الاخرة * توضیح این مطالب در ضمن
چند فصل بعمل میاید * فصل اول * در بیان مذمت غیبت و حرمت انست بدانکه در حرمت غیبت
مسلمانان در میان علما خلافی نیست و ایه و احادیث متواتره بر حرمت ان دلالت دارد و ظاهر بعضی
از احادیث انست که از جمله کناهان کبیره است و جمعی از علما کبیره میدانند و ظاهر این حدیث شریف
که حضرت فرمود که از زنا بدتر است دلالت میکند بر انکه از اکبر کبایر است و از جمیع کناهان شیوعش
بیشتر است زیرا که صفات ذمیمه که باعث غیبت میباشد از حسد و کینه و عداوت در اکثر خلق بر وجه

دربیان مذمت غیبت
و حرمت آن

کمال میباشند و خصوصیتی به پیر و جوان و عالم و جاهل و شریف و وضیع ندارد چه ظاهر است
که هرکس را دشمنی و هم چشمی و همکاری میباشد و مانعی که در کناهان دیکر میباشد در این جا
نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب کناهان یا قباحت عرفیست یا عدم قدرت و در این کناه
قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یک جزو از اجزاء استعداد در این زمانها اینست کسی خوش نقل
وشیرین زبان و چرب و نرم باشد و غیبت را بر وجه کمال تواند کرد و ایضا شیطان لباسها برای تجویز این
عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در ان لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت میکنند از روی
نهایت محبت و دینداری و خدا ترسی و عدم قدرت نیز در این کناه نیست زیرا که احتیاج بزری و پولی
و معینی و الاتی ندارد و سخن کفتن در نهایت اسانی است و باین سببها شیوع عش از کناهان بیشتر است
با انکه تهدید و تحذیر در این کناه زیاده از کناهان دیکر وارد شده است چنانچه حقتعم فرموده است
* که یا ایها الذین امنوا اجتنبوا کثیرا من الظن ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا ایحب
احدکم ان یاکل لحم اخیه میتا فکرهتموه و اتقوا الله ان الله تواب رحیم * ای کروه مومنان اجتناب نمایید
و ترک کنید بسیاری از کمانها را بدرستیکه بعضی از کمانها کناهست و تجسس و تفحص عیبهای مردم
مکنید و غیبت نکنند بعضی از شما بعضی را یعنی یکدیکر را غیبت مکنید و بدی یاد مکنید ایا دوست
میدارد احدی از شما که کوشت مردهٔ برادر مومن خود را بخورد پس بتحقیق از خوردن کوشت مردهٔ
برادر خود کراهت دارید پس از غیبت نیز کراهت داشته باشید که در ان مرتبه است و بترسید و بپرهیزید
از عقوبات الهی بدرستیکه حقتعم بسیار قبول کنندهٔ توبهاست و بسیار مهربان است بیندکان و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست هرکه بکوید در شان مومنی چیزی را که چشمش دیده باشد
و کوشهایش شنیده باشد پس انداخل است در ان جماعت که حقتعم در مذمت ایشان فرموده است
* که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین امنوا لهم عذاب الیم * یعنی انان که دوست میدارند
که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شان جماعتی که ایمان اورده اند مر ایشانرا است عذابی دردناک
و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم فرمود که غیبت دین مرد مسلمانرا تندتر و زودتر فاسد
میکند از خوره که در اندرون ادم بهمرسد و فرمود که نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است
مادام که غیبت مسلمانی نکنند بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه روایت کند بر مومنی
روایتی که خواهد در ان نقل عیب او را ظاهر کرداند و مروتش را درهم شکند و از دیدهای مردم او را
بیندازد خدا او را از ولایت خود بیرون کند و بولایت شیطان داخل کند پس شیطان او را قبول نکند
یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند و او را شیطان واکذارد و در روایت دیکر منقولست
که از انحضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که حضرت پیغمبر صم فرمودند که عورت مومن بر مومن



حرام است فرمود که مراد ان نیست که عورت ظاهرش را به بینی بلکه مراد انست که سرش را
فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی که او را رسوی کنی و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه ایمان بخدا و روز قیامت داشته باشد ننشیند در مجلسی که در ان امامیرا دشنام دهند
یا مسلمانیرا غیبت کنند و در حدیث دیکر فرمود که هرکه مسلمانیرا غیبت کند روزهاش باطل میشود
و وضویش میشکند و در قیامت کندی از او ظاهر خواهد شد بدتر از کند مردار که اهل محشر از کند
او متاذی شوند و اکر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود در حالتی که حلال داند چیزی را که خدا
حرام کرده است و فرمود که هرکه تطول و احسان بر برادر مومنش کند در غیبتی که بشنود که در مجلسی
او را می کنند باینکه مانع شود و رد ان غیبت کند حقتعم از او هزار نوع از بدی را در دنیا و اخرت دفع کند
و اکر رد نکند و حال انکه قادر بر رد باشد مثل کناه ان غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه بدانکه
باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده اند که کمال روزه و وضویش زایل میشود نه اینکه باید
قضا یا اعاده کردن و بسند صحیح دیکر از انحضرت منقولست که سزاوارترین مردم بکناه کار بودن سفیه
و بیخرد است که غیبت مسلمانان کند و ذلیل ترین مردم کسیست که مردم را خوار کند و بسند معتبر منقولست
که شخصی بحضرت علی بن الحسین عم کفت که فلان شخص شما را نسبت میدهد باینکه کمراهید
و صاحب بد عتید حضرت فرمود که حق همنشینی ان شخص را رعایت نکردی که سخن او را بما نقل
کردی و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی بما نقل کردی که ما نمیدانستیم بدرستیکه مرک
همه را در خواهد یافت و در روز بعث همه در یکجا حاضر خواهیم شد و وعده کاه همه قیامت است
و خدا در میان همه حکم خواهد کرد و زینهار که احتراز کن از غیبت که ان نان خورش سکان جهنم است
و بدانکه کسی که ذکر عیوب مردم بسیار میکند این بسیار کفتن کواهی میدهد که در او عیب بسیار هست
و بسند معتبر منقولست از علقمه که عرض کردم بخدمت حضرت صادق عم که یا ابن رسول الله بفرما کیست
که کواهیش را قبول میتوان کرد و کیست که کواهیش را قبول نمیتوان کرد حضرت فرمودند که ای
علقمه هرکه بر فطرت اسلام باشد کواهیش جایز و مقبولست کفتم که قبول میتوان کرد شهادت کسی
را که کناهان کند فرمود که ای علقمه اکر شهادت انها را قبول نتوان کرد پس قبول نمیتوان کرد مکر شهادت
پیغمبران و اوصیای ایشان را زیرا که ایشان معصومند و بس نه سایر خلق پس هر کرا بچشم خود نه بینی
که کناهی میکند و دو کواه بر او شهادت ندهند که کناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر است
و کواهیش مقبولست هرچند در واقع کناه کار باشد و هرکه او را غیبت کند بر کناههای مخفی ان
از ولایت خدا بیرونست و در ولایت شیطان داخل است و بتحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش
که حضرت رسول صم فرمود که هرکه غیبت مومنی کند بخصلتی که در او باشد خدا در میان ایشان

در بیان اینکه گواهی کیرا قبول نتوان کرد

در بهشت هرگز جمع نکند و هرکه غیبت کند مومنی را بخصلتی که در او نباشد عصمت ایمانی
از میان ایشان منقطع گردد و آنکه غیبت کرده است در آتش باشد همیشه و بد جایگاهیست جایگاه او
و بسند دیگر منقولست که حضرت امیرالمومنین ع بنوف بکالی فرمود که اجتناب کن از غیبت که نان
خورش سگان جهنم است بعد از آن فرمود که ای نوف دروغ میگوید کسی که گمان میکند که او از حلال
متولد شده است و گوشت مردم را بغیبت میخورد و بسند صحیح از حضرت صادق ع منقولست فرمود
که غیبت مکن چون غیبت مردم میکنی ترا غیبت میکنند و از برای برادر خود گودی مکن که خود در آن
گود می افتی و هر کار که میکنی با مردم جزای خود را می یابی و در حدیث دیگر منقولست که از صفات
منافقان آنست که اگر مخالفت ایشان میکنی ترا غیبت میکنند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که روزه دار در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمانی نکند و بسند معتبر دیگر از آنحضرت
منقولست کسی که برادر مومنش را در برو مدح گوید و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان
ایشان برطرف میشود و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست هرکه غیبت کند برادر مومن خود را پی
آنکه عداوتی در میان ایشان باشد پس شیطان در نطفه او شریک شده بوده است و بسند معتبر از حضرت
امیرالمومنین ع منقولست که زینهار که اجتناب نمایید از غیبت مسلمانان بدرستیکه مسلمان غیبت
برادر خود نمیکند و حال آنکه خدا در قرآن او را نهی فرموده است و فرمود هرکه بگوید از برای برادر
مومنی سخنی که خواهد که مروت و قدر او را در هم شکند خدا او را حبس کند در طینت خبال یعنی
در جایی که چرک و ریم فرجهای زناکاران در آنجا جمع میشود تا از عهده آن سخن بیرون آید و بسند
معتبر از حضرت صادق ع منقولست که حق تع دشمن میدارد خانهٔ پر گوشت را و گوشت فربه را بعضی
از صحابه عرض کردند که یابن رسول الله ما دوست میداریم گوشت را و خانهای ما از گوشت خالی نیست
حضرت فرمود که این مراد نیست که فهمیدی مراد از خانهٔ پر گوشت خانه ایست که در آنخانه گوشتهای
مردم را بغیبت میخورند و گوشت فربه صاحب تجبر متکبر یست که در راه رفتن خیلا و تکبر کند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بپرهیزید از گمان بد بمردم بردن بدرستیکه گمان بد بدترین
دروغهاست و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را بآن امر فرموده است و بلقبهای بد یکدیگر را
یاد مکنید و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید و فحش بیکدیگر مگویید و غیبت یکدیگر مکنید
و منازعه و دشمنی مکنید و حسد بیکدیگر مبرید بدرستیکه حسد ایمان را میخورد چنانچه آتش هیزم
خشک را میخورد و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که یاد کنید برادر مومن خود را
در هنگامی که از شما غایب باشد باحسن وجوهی که میخواهید که او شما را بآن وجه یاد کند در وقتی
که شما از او غایب باشید و در حدیث دیگر فرمود که هیچ ورعی نافع تر نیست از اجتناب کردن از محارم



الهی و خود را باز داشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان و در حدیث دیگر منقولست که حقتعالی وحی
فرمود بحضرت موسی بن عمران علی نبینا که صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل
بهشت شود و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که چهار کسند که آزار میرسانند باهل جهنم بآزاری که خود دارند و از حمیم جهنم بخورد ایشان
میدهند و واویلاه و واثبوراه فریاد میکنند و اهل جهنم بعضی ببعضی میگویند که چرا این چهار طایفه
ما را آزار میکنند بآزاری که خود داریم یکی از ایشان شخصیست که در تابوتی از آتش آویخته است
و یکی شخصیست که امعایش را از اندرونش میکشند و یکی شخصیست که چرک و خون از دهانش
جاریست و یکی شخصیست که گوشت خود را میخورد پس از حال صاحب تابوت میپرسند که این بدبخت
چرا اینقدر از آزارش بما میرسد میگویند که او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او
نمانده بود که حق مردم را ادا کنند بعد از آن میپرسند از حال کسی که امعایش را میکشند میگویند که پروا
نمیکرد از بول بهر جای بدنش که میرسید پس میپرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون
جاریست میگویند که او نظر میکرد و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل میکرد و بایشان نسبت میداد
بعد از آن میپرسند از حال کسی که گوشت خود را میخورد که این بدبخت چرا از آزارش بما میرسد بآزاری
که ما خود داریم میگویند که این گوشت مردم را بغیبت میخورد و سخن چینی میکرد و احادیث
در این باب بسیار است ما بنقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم * فصل دویم * در بیان معنی در بیان معنی غیبت
غیبت است و بعضی نزدیک بهمین عبارت تعریف کرده اند که در این حدیث واقع شده است که یاد کردن
مومن است در حال غیبت او بنحوی که اگر بشنود خوشش نیاید و آزرده شود و اکثر تعریف غیبت
چنین کرده که تنبیه کردنست در حال غیبت انسان معین یا آنکه در حکم معین باشد بر امری که او کراهت
داشته باشد که آن امر را باو نسبت دهند و آن امر در او باشد و آن امر را بحسب عرف نقص و عیب
شمارند خواه این تنبیه بگفتن باشد و خواه باشاره کردن باشد و خواه بکنایه باشد و خواه بصریح و خواه
بنوشتن و قید کردیم بانسان معین از برای آنکه اگر معین نباشد غیبت نیست مثل آنکه گوید که یکی از اهل
این شهر چنین عیبی دارد این حرام نیست مگر آنکه بنحوی گوید که بقرینه سامع بیابد که آن غیبت است
هر چند نام نبرد و در حکم معین آنست که گوید که زید و عمرو یکی از ایشان فلان عیب را دارد و بعضی
این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص میدانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن
نقص شان اوست و اگر بشنود آزرده میشود و اینکه گفتیم که آن دو امر در او باشد برای اینست
که بهتان بدروغ زیرا که مشهور اینست که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است
و غیبت آنست که بیان عیبی کنند که در او باشد و بهتان آنست که عیبی از برای او اثبات کنند که در او

نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که از جملهٔ غیبت انست که در شان برادر خود بگویی چیزی را که خدا بر او پوشیده است و از جملهٔ بهتان انست که در حق برادر موءمن خود چیزی بگویی که دراو نباشد و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق میکنند که شامل بهتان نیز هست چنانچه بسند معتبر از داود بن سرحان منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدم از غیبت فرمود که انست که برادر موءمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد یا انکه بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و بگواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود و قید کردیم که ان امر بحسب عرف عیب باشد برای انکه اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش اید غیبت نیست مثل انکه میگوییم که فلان شخص نماز شب میکند و او بدش می اید اما اگر عیب باشد هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث از ردگی او شود غیبت است خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش مثل انکه گویند که دنی زاده است یا جولاه زاده است مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست پس اگر بکنایه گوید هم غیبت است مثل انکه حرف کسی مذکور شود بگوید که الحمد لله که ما بمحبت ریاست مبتلا نیستیم و غرضش کنایه بان شخص باشد که او مبتلاست یا انکه گوید که خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد و غرضش اثبات این عیب باشد برای او و خود را برای دفع ظنه شریک کند و امثال این سخنان از تلبیساتی که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن بر وجه اتم و اکمل عیوب مردم را فاش میکنند و هم چنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست بلکه اگر مذمت شخصی را بدیگری بنویسند داخل است در غیبت و هم چنین اگر عیب کسی را باشارهٔ چشم یا ابرو یا دست اظهار کنند یا در حرف یا در راه رفتن یا غیر ان از اشارات و حرکات اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند غیبت است * فصل سیم * در بیان فردی چند از غیبت که علما استثنا کرده اند و ان ده قسم است * اول * تظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او بنزد شخصی اید و اظهار ظلم ان ظالم کند که این شخص دفع ان ظلم از او بکند و این قسم را علما تجویز کرده اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن ان شخص هر دو جایز است اما در صورتی که ان شخص قادر بر دفع ان ظلم باشد و غرضش از شنیدن رفع ظلم باشد و غرض قایل نیز همین باشد و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید * دویم * نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی میداند و می خواهد که باین گفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید و این مشروط است بشرایط نهی از منکر که بداند که فعل ان شخص بد است و منکر است و تجویز تاثیر بکند و خوف ضرر نداشته باشد و بکمتر از این داند که او بر طرف نمیکند پس اگر نداند که ان کاری که او میکند بد است یا اینکه مثلا

در بیان فردی چند از غیبت که استثنا شده



مسئلهٔ خلافی باشد و احتمال دهد که او برای مجتهدی عمل کند که ان فعل را حلال داند مذمت او بر این فعل نمیتواند کرد و هم چنین اگر داند که این گفتن فایده نمیکند و باعث این نمیشود که ان مرد ان فعل را ترک کند نمیباید گفت و هم چنین اگر خوف ضرری بیدن او یا مال او یا عرض او یا احدی از موءمنین و موءمنات داشته باشد جایز نیست گفتن و هم چنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که بان نصیحت او بر طرف میکند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد و عداوتها و کینها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیلهٔ تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد * سیم * انست که بعنوان فتوی خواهد که از عالمی مسئلهٔ بپرسد و در ان ضمن مذمت کسی مذکور شود مثل انکه میپرسد که پدرم مال مرا برداشته ایا میتوانم با او دعوی کنم و در این فرد هم تا ممکن باشد بنحوی سوال کند که نفهمند که پدر خودش مراد است باینکه بگوید اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون نیست میباید چنین کند و اگر باین نحو بیان نتواند کرد میباید سعی کند که بغیر ان عالم دیگری نشنود * چهارم * نصیحت مستشیر است مثل انکه شخصی با کسی مشورت میکند که مال خود را بفلان شخص بدهم بقرض یا بمضاربه بدهم یا نه یا دختر خود را میخواهم باو تزویج نمایم در این صورت واجب است که انچه خبر او را داند بگوید و اگر داند که بمجمل که بگوید که مکن او ترک مینماید بهمین اکتفا نماید و اگر او راضی نشود مگر بتفصیل همان عیبی که در همان معامله دخیل است بگوید و زیاده از ان نگوید و اگر از او سوال ننماید و باعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معاملهٔ با ان شخص از برای خدا خوبست در صورتی که داند که ضرر عظیم باو میرسد از معاملهٔ ان شخص * پنجم * بیان بدعت از باب بدع است که ضرر بدین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند بیان بدعت ایشان کردن واجب است و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصا بر علما چنانکه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرگاه که ببینید اهل ریب و بدعتها را بعد از من پس اظهار کنید بیزاری از ایشان و ایشان را دشنام بسیار بدهید و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت بایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند تا حق تعالی از برای شما بسبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در اخرت و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق عم منقولست که مصاحبت مکنید با اهل بدعت و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود چنانچه حضرت رسول صم فرمود که ادمی بر دین دوست خود است و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت و ضرر

هیچ طایفه نسبت بایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست زیراکه کفار بحت چون کفر ایشان ظاهر است مردم از ایشان احتراز می نمایند اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانانند و بتصنع ورتا خود را از اهل خیر می نمایند مردم فریب ایشان رامیخورند پس بر علما و غیر ایشان واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت بمتابعت ایشان کمراه نشوند *ششم* بیان خطای اجتهاد مجتهدین است که مجتهدی رایی اختیار کرده باشد و مجتهد دیکر رای او خطاداند جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رای او بکوید چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای کذشته میکرده اند و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نیست و هر یک بسعی جمیل خود که در احیای دین کرده اند مثاب و ماجورند اما می باید که بقدر ضرورت از بیان خطای دران مسئلهٔ اکتفا نمایند و مبالغه در تشنیع و مذمت نکنند و غرض محض بیان حق و رضای الهی باشد و حقد و حسد و اغراض باطلهٔ دیکر باعث نباشد و در اینجا شیطان را راهها و حیلها بسیار است *هفتم* در بیان جرح راویان اخبار و احادیث است چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده اند برای حفظ سنت و شریعت و تمیز میان صحیح و غیر صحیح و معتبر و غیر معتبر از احادیث و چون غرض دینی متعلق است باین امر لهذا جایز دانسته اند *هشتم* اکر شخصی بوصفی مشهور باشد که ان صفت در او ظاهر باشد و برای تمیز و معرفت او را بان وصف ذکر کنند مثل فلان اعرج یا اعمی یا اشل یا اعور و بعضی مطلقا تجویز کرده اند ذکر این عیوب ظاهره را و بعضی کفته اند که در صورتی جایز است که تمیز ان شخص منحصر در ذکر ان وصف باشد و احتیاط در انست که تا ممکن باشد بعبارتی نکویند که اکر او بشنود ازرده شود و موجب نقص او باشد عرفا مثل اینکه بکویند فلان کور است زیراکه بجای این عبارت دیکر میتوان کفت که مستلزم تحقیر او نباشد و بر استثناء این فرد مجملا بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که غیبت انست که در حق برادر خود چیزی بکویی که خدا بر او پوشیده است اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت و غضب و مبادرت در امور پس ان غیبت نیست و بهتان انست که چیزی بکویی که در او نیست *نهم* غیبت جماعتیست که کناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر بانها نمایند مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب انها هستند پس اکر همان کناهرا که علانیه میکنند و همه کس میدانند و ایشان پروایی هم از کفتن ایشان ندارند بکویند البته غیبت نیست مثل انکه بکویند که فلان شخص حاکم فلان شهر است اکر ان شخص بشنود او را خوش می اید و در غیبت ماخوذ است که او کراهت داشته باشد و اکر کناهیرا بعلانیه کند و از ذکرش ازرده شود مثل انکه کسی در میان مجامع کناهیرا میکند و اخفا نمیکند اما اکر ان کناه را ذکر کنند ازرده میشود این نیز مشهور انست که غیبت



در روز قیامت برتلی از اتش تا از عهدهٔ سخن خود بدر اید و در حدیث دیکر فرمود که زنهار که بپرهیز ید از کمان بد بمردم بردن که کمان بد بدترین دروغهاست و بسند معتبر منقولست که از حضرت امیرالمومنین عم پرسیدند که میان حق و باطل چه قدر فاصله است حضرت فرمود که چهار انکشت بعد از ان چهار انکشت را کذاشتند بر میان چشم و کوش بعد از ان فرمود که هرچه را بچشم خود می بینی حق است وانچه را بکوش خود می شنوی اکثرش باطل است و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر که متهم دارد برادر مومن خود را ایمان در دلش میکدازد چنانکه نمک در اب می کدازد و در حدیث دیکر فرمود که هر که متهم سازد برادر دینی خودش را حرمت ایمانی از میان ایشان زایل میکردد و بسندهای معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که کارهای برادر مومن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیکر محملی نیابی و کمان بد مبر بکلمهٔ که از برادر مومنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی و در حدیث دیکر فرمود که از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن پس اکر عذری نیابی باز طلب کن شاید بیابی و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که تعجیل مکنید در حکم کردن ببدی شیعیان ما که اکر یک قدم ایشان می لغزد قدم دیکر ایشان ثابت میماند و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که نزدیکترین احوال ادمی بکفر انست که با کسی برادری کند در دین و عیبها و لغزشها و کناهان او را حفظ کند که روزی او را بر انها ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که فرمود که ای کروهی که بزبان مسلمان شده اید و ایمان بدل شما نرسیده است مذمت مکنید مسلمانانرا و تتبع عیبهای ایشان مکنید که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند و او را رسوا کند اکرچه در میان خانه اش باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که کناه مومنی را افاش کند چنان باشد که خود ان کناهرا کرده باشد و هر که مومنی را بر کناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب ان بشود و در حدیث دیکر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که هر که مومنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا و اخرت سرزنش و ملامت کند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که همین بس است عیب از برای ادمی که نظر کند بعیبی چند از مردم که در خودش هست و از انها غافلست و ملامت کند مردم را برای امری چند که خود ترک انها نمیتواند کرد و ازار کند کسی را که با او همنشینی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که اکر شخصی بر دست راست تو باشد و بر امری و رایی باشد و بر دست چپ تو بیاید در حق او بغیر سخن خیر مکو و از او بیزاری مجو تا همان سخن را بار دیکر از او نشنوی بدرستیکه دلها در میان دو انکشت از انکشتان قدرت خدا است بهر نحو که میخواهد میکرداند

یکساعت چنان و یك ساعت چنین و بسیار است که بنده توفیق خیری می یابد و از حضرت رسول صم
منقولست که هرکه نفس خود را دشمن دارد نه مردم را خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن کرداند بدانکه
کمان بد بمردم بردن بد است وخود را در مواضع تهمت داشتن ودر معرض کمانهای بد مردم درآوردن
بد است چنانچه بسند معتبر منقولست که حضرت صادق عم فرمود که پدرم میفرمود که ای فرزند هرکه
با مصاحب بد مصاحبت میکند سالم نماند وهرکه در جای بد داخل میشود متهم میکردد وهرکه زبان
خود را مالك نیست پشیمانی میکشد و حضرت امیرالمومنین عم در هنکام وفات وصیت فرمود که ای
فرزند زینهار که بپرهیز از محلهای تهمت واز مجالسی که کمان بد باهلش میبرند بدرستیکه همنشین بد
فریب میدهد کسی را که با او می نشیند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که سزاوارترین
مردم بتهمت کسیست که با اهل تهمت همنشینی میکند و از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که هرکه
خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که کمان بد باو میبرد و برین مضمون احادیث بسیار است

فصل هفتم در بیان مذمت حسد است که منشاء اصلی غیبت در اکثر ناس همین است بدانکه حسد بدترین
صفات ذمیمهٔ نفسانیست واول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعثش
حسد بود و مشهور اینست که اظهارش از کناهان کبیره است و منافی عدالتست واصلش از کناهان قلب
و امراض نفس است و ادمی در دنیا نیز باصل این خصلت معذبست واکثر ملکات بد چنین است که ادمی
قطع نظر از عقوبت اخرت در دنیا نیز بان معذبست و حسد انست که زوال نعمت را از محسود خواهد
و اکر از برای خود مثل انچه او دارد یا بیشتر خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد این غبطه است
و اکر در صفات حسنه باشد ممدوح است وصاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود میخواهد هرکس را
که در نعمتی می بیند ازرده است از اینکه این نعمت را او چرا دارد و این ممکن نیست که نعمت خدا
از همه کس برطرف شود لهذا او همیشه از خلق بدخود در شکنجه و محنت است و همچنین صاحب
حرص میخواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد و این مطلب هرکز او را میسر نیست لهذا پیوسته در الم است
و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است و این میسر نمیشود که همیشه او غالب باشد لهذا
پیوسته در تعب است و جمیع اخلاق سیئه چنین اند و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها
از مقدار او چیزی کم نکرده اند و خداوندی که ان نعمتها را بانها داده است قادر است که اضعاف ان
نعمتها را باو دهد بی آنکه از انها چیزی کم کند و بداند که خیر او در انها نبوده که باو نداده است و اکر باو
میداد از برای او وبال بود و فکر کند که این حسد بردن و غم خوردن بمحسود او هیچ ضرر نمیرساند
و ضرر دنیا و عقبی بخودش میرساند و باین تفکرات صحیح بخدا متوسل شود و با نفس معارضه و مجادله کند
تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد که هیچ صفت بحسب عقل و شرع از این بدتر نیست چنانچه

در بیان مذمت حسد است



نه اینکه ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند یا خود را در معرض تهمتها در اورد که خلق
خدا از او بد کمان شوند چنانچه بملامتیهٔ از صوفیه نسبت میدهند زیرا که کناه اشکار بدتر از کناه پنهان
است و کناه پنهان زودتر امرزیده میشود از کناه اشکار و احادیث در این باب بسیار است و بعضی کذشت
عقل نیز حکم میکند بندهٔ که معصیت اقا را در خلوت کند اقا از او انقدر در خشم نمیشود مثل انکه
رسوا و علانیه و بی پروا در حضور مردم کند و خود را عاصی اقا بهمه کس شناساند و ایضا نهی از متهم
ساختن خود و داخل شدن در مواطن تهمت بسیار است در این فصل نیز احادیث در این باب کذشت

*مصباح پنجم* در بیان شال پوشیدن بدانکه احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد و در احادیث
سنیان مدح پشم پوشی بسیار واقع شده است و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت میکند و بعضی
دلالت بر مدح میکند محمول بر تقیه است واین حدیث شریف و بعضی از اخبار دیکر دلالت بر وجه جمعی
میکند که اکر از برای تواضع و شکستکی کاهی در هنکام عبادت یا غیر ان پوشند یا از برای دفع سرما یا
از برای اینکه ارزانتر می اید قصور ندارد اما مداومت بر این نمودن و این لباس را مخصوص خود کردانیدن
و باین سبب خود را بر دیکران ترجیح دادن و این را جهت امتیاز خود ساختن بد است و مذموم است چنانچه
از فقرهٔ بعد از این ظاهر میشود و بسند معتبر از حضرت امیرالمومنین عم منقولست که بپوشید جامهٔ پنبه
بدرستی که ان لباس رسول خدا صم و لباس ما اهل بیت عم است و حضرت رسول جامهٔ مو و پشم نمیپوشیدند
مکر بسبب عذری و علتی و در حدیث دیکر از حضرت صادق عم منقولست که جامهٔ پشم و مو را نمیباید
پوشید مکر بسبب علتی و در حدیث دیکر از حضرت صادق عم منقولست که پنج چیز است که تا مردن ترك
نمیکنم بر روی زمین با بندکان چیزی خوردن و بر خر جل پالان دار سوار شدن و بز را بدست خود
دوشیدن و پشم پوشیدن و بر اطفال سلام کردن تا سنتی کردد بعد از من و از محمد بن حسین بن کثیر
منقولست که دیدم که حضرت صادق عم جبهٔ صوفی با دو پیراهن کنده پوشیده اند از سبب انحال پرسیدم
فرمود که پدرم میپوشید وما چون میخواهیم که نماز کنیم کنده ترین جامهای خود را میپوشیم واز اکثر احادیث
معتبره که در باب زی و لباس حضرت رسول صم و ائمهٔ صلوات الله علیهم بنظر رسیده و بعضی در لمعات
ذکر کردیم ظاهر میشود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است و اکر بعضی اخبار
دلالت کند که کاهی بر سبیل ندرت میپوشیده اند بر یکی از چند وجه محمولست که در این باب و در
لمعات بیان کردیم *یا اباذر یکون فی اخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم یرون ان لهم
الفضل بذلك علی غیرهم اولئك یلعنهم ملائکة السموات والارض یا اباذر الا اخبرك باهل الجنة قلت بلی
یا رسول الله قال کل اشعث اغبر ذی طمرین لا یوبه به لو اقسم علی الله لابره* ای ابوذر در اخر الزمان
جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان و کمان کنند که ایشان را بسبب این پشم

در بیان شال پشم پوشیدن

در بیان مذمت پشم پوشی
و در مذمت طایفه صوفیه

پوشیدن فضل و زیادتی بر دیگران هست این گروه را لعنت میکنند ملائکه اسمانها و زمین ای ابو ذر
ایا ترا خبر دهم باهل بهشت ابوذر گفت بلی یا رسول الله فرمود هر ژولیده موی گرد الودهٔ که دو جامهٔ کهنه
پوشیده باشد و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا بشان او نکنند و اگر بر خدا قسم دهد در امری خدا قسم
او را البته قبول فرماید و حاجتش را رد ننماید بدانکه چون حضرت رسول صم بوحی الهی بر جمیع علوم
اینده و رموز غیبیه مطلعند و بیان مدح تواضع و شکستگی و شال پوشی نمودند و میدانستند که جمعی
از اصحاب بدعت و ضلالت بعد از انحضرت هم خواهند رسید که در این لباس بتذویر و مکر مردم را
فریب دهند لهذا متصل بان فرمودند که جماعتی هم خواهند رسید که علامت ایشان اینست که بچنین
لباسی ممتاز خواهند بود انگروه ملعونند تا مردم فریب ایشان نخورند و غیر فرقه ضاله مبتدعه صوفیه
دیگر کسی این علامت را ندارد و این یکی از معجزات عظیمهٔ حضرت رسالت پناهیست که از وجود ایشان
خبر داده اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون باعجاز ساخته اند که کسی را شبههٔ در حقیت این کلام
معجز نظام نماند و هر که با وجود این ایهٔ بینه انکار نماید بلعنت خدا و رسول صم گرفتار گردد و انچه حضرت
فرموده اند از پشم پوشی منشا لعن ایشان همین نیست بلکه چون انجناب بوحی الهی میدانسته اند که
ایشان شرع انحضرت را باطل خواهند کرد و اساس دین انحضرت را خراب خواهند کرد و در عقاید
بکفر و زندقه قایل خواهند شد و در اعمال ترک عبادات الهی کرده بمخترعات بدعتهای خود عمل نموده
مردم را از عبادت باز خواهند داشت لعن ایشان فرموده و این هیات و لباس را علامتی برای ایشان
بیان فرموده که بان علامت ایشانرا بشناسند ای عزیز اگر عصابه عصبیت از دیده بگشایی و بعین انصاف
نظر نمایی همین فقره که در همین حدیث شریف وارد شده است برای ظهور بطلان طایفهٔ مبتدعه صوفیه
کافیست قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و
اکابر ایشان وارد شده است و اکثر قدما و متاخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان
کرده اند و بعضی کتابها برد ایشان نوشته اند مثل علی بن بابویه که نامها بحضرت صاحب الامر عم
مینوشته و جواب او میرسیده و فرزند سعادتمندش محمد بن بابویه که رئیس محدثین شیعه است
و بدعای حضرت صاحب الامر عم متولد شده و ان دعا مشتمل بر مدح او نیز هست و مثل شیخ مفید که عماد
مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضلاء نامدار از شاگردان او یند و توقیع حضرت صاحب الامر عم
برای او بیرون امده مشتمل بر مدح او و او کتابی مبسوط برد ایشان نوشته و مثل شیخ طوسی که شیخ
و بزرگ طایفهٔ شیعه است و اکثر احادیث شیعه باو منسوب است و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم
و فضل مشهور افاق است و مثل شیخ علی در کتاب مطاعن مجرمیه و فرزند او شیخ حسن در کتاب عمدة
المقال و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی در کتاب اعتقاد و ابن حمزه در چند کتاب و سید مرتضی



رازی در چند کتاب و زبدة العلماء و المتورعین مولانا احمد اردبیلی قدس الله ارواحهم و شکر الله
مساعیهم و غیر ایشان از علماء شیعه رضوان الله علیهم و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری
که در این مطلب ایراد نموده اند موجب تطویل مقال است انشاء الله کتابی علیحده در این مطلب نوشته
میشود پس اگر اعتقاد بروز جزا داری امروز حجت خود را درست کن که چون فردا حقتعالی از تو حجت
طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی و نمیدانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت
رسالت عم و شهادت این بزرگواران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان اینطایفه و طریقه ایشان
در متابعت ایشان نزد حقتعالی چه عذر خواهی داشت ایا خواهی گفت که متابعت حسن بصری کردم که چند
حدیث در لعن او وارد شده است یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق عم دشمنی میکرده
و پیوسته معارض انحضرت میشده است و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم یا متابعت
غزالی را عذر خود خواهی گفت که یقین ناصبی بوده و میگوید در کتابهای خود که همان معنی که مرتضی
علی امام است من هم امامم و میگوید که هر کس که یزید را لعنت میکند گناهکار است و کتابها در لعن
ورد شیعه نوشته مانند کتاب المنقذ من الضلال و غیر ان یا متابعت برادر ملعونش احمد غزالی را حجت
خواهی کرد که میگوید که شیطان از اکابر اولیاء الله است یا ملای روم را شفیع خواهی کرد که میگوید ابن
ملجم را حضرت امیر المومنین عم شفاعت خواهد کرد و ببهشت خواهد رفت و حضرت امیر باو گفت
که تو گناهی نداری چنین مقدر شده بود و تو در ان عمل مجبور بودی و میگوید * چون که بی رنگی
اسیر رنگ شد * موسیی با موسیی در جنگ شد * و در هیچ صفحهٔ از صفحهای مثنوی نیست که اشعار
بجبر یا وحدت موجود یا سقوط عبادات یا غیر انها از اعتقادات فاسده نکرده باشد و چنانچه مشهور است
و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادات میدانسته است یا پناه بمحی الدین خواهی برد
که هرزه هایش را در اول و اخر این کتاب شنیدی و میگوید جمعی از اولیاء الله هستند که رافضیانرا
بصورت خوک می بینند و میگوید بمعراج که رفتم مرتبهٔ علی را از مرتبهٔ ابو بکر و عمر و عثمان پست تر دیدم
و ابو بکر را در عرش دیدم چون برگشتم بعلی گفتم که چون بود که در دنیا دعوی میکردی که من از انها بهترم
الحال که دیدم مرتبهٔ ترا که از همه پست تری و او و غیر او از این ترزیقات بسیار دارند که متوجه انها شدن
موجب طول سخن میشود و اگر از دعواهای بلند ایشان فریب میخوری اخر فکر نمیکنی که بلکه از برای
حب دنیا اینها را بر خود بندند اگر خواهی او را امتحان کنی که دعوای این میکند که من جمیع اسرار غیبی
را میدانم و همه چیز بر من منکشف میشود و شبی ده بار بعرش میروم یک مسئله از شکیات نماز یا یک
مسئلهٔ مشکل از میراث و غیر ان یا یک حدیث مشکل از او بپرس اگر انها را راست میگوید این را هم
برای تو بیان میکند چنانچه بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که علامت کذاب و دروغ

کوانست که تراخبر میدهد بچیزهای اسمان و زمین و مشرق و مغرب چون از حلال و حرام خد
مسئله از او می پرسی نمیداند اخراین مردی که دعوی میکند که مسئله غامض وحدت موجود را
فهمیده ام عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن ان قاصراست چرا یك معنی سهلی را اگر بنجاه مرتبه خاطرنشین
او کنند نمیفهمد و انهائی که دقایق معانی را میفهمند انچه او فهمیده است چرا نمی فهمند و باز هرگاه خود
معترف باشند که کشف با کفر جمع میشود و کفار هند صاحب کشف می باشند پس بر تقدیری که کشف
ایشان واقعی باشد و ترا فریب نداده باشند کی دلالت برخوبی ایشان میکند چون دستگاه این سخن بسیار
وسیع است و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند
موضع دیگر بیان کردم و دراین موضع اختصار نموده ختم میکنم این فصل را با یراد حدیثی چند که فی الجمله
مناسب این مطلب است شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که در بصره حضرت
امیرالمومنین عم بر حسن بصری گذشتند واو وضو میساخت فرمود که وضو را کامل بجا او را ای حسن
گفت یا امیرالمومنین عم دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین میگفتند و وضو را کامل میساختند
حضرت فرمود که پس چرا بمدد انها نیامدی گفت والله که در روز اول غسل کردم و حنوط برخود پاشیدم
و سلاح پوشیدم و هیچ شك نداشتم که تخلف ورزیدن از عایشه کفراست در عرض راه مرا کسی ندا کرد
که کجا میروی برگرد که هرکه میکشد و هرکه کشته میشود بجهنم میرود و من ترسان برگشتم و در خانه
نشستم و در روز دویم باز بمدد عایشه مهیا و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم حضرت
فرمود که راست میگوئی میدانی که ان منادی کی بود گفت نه فرمود که ان برادرت شیطان بود و بتو راست
گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند و در حدیث دیگر روایت کرده است که حضرت
امیرالمومنین عم بحسن بصری خطاب فرمود که هرامتی را سامری میباشد و سامری این امت توئی
که میگوئی جنگ نمی باید کرد و چند قصیدهٔ طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد
باقر عم با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که اگر حسن خواهد بجانب راست برود و اگر خواهد بجانب چپ که علم یافت نمیشود مگر نزد ما اهل بیت
بدانکه یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث از او ست و خود را بان منسوب می سازند حسن بصری است
که مجملی از احوالش مذکور شد و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری است و در باب لمعات و غیران
بعضی از بی ادبیها و معارضات ان ملعون را ذکر کردیم که با حضرت علی بن الحسین عم در باب جهاد
و غیران معارضه نموده و بر انحضرت طعن زده و در کتاب کافی از فضیل منقولست که روزی عباد
بصری بخدمت حضرت صادق عم امد و حضرت طعام تناول میفرمودند و بردست تکیه نموده بودند عباد
گفت که مگر نمیدانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است بعد از چند مرتبه که این هرزه را



بسندهای معتبر از ائمهٔ صلوات الله علیهم منقولست که حسد ایمان را میخورد چنانچه اتش هیزم را میخورد
و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم بحضرت موسی وحی فرمود که ای پسر عمران حسد
مردم مبر برانچه عطا کرده ام ایشانرا از فضل خود و نظر خود را بسوی انها میفکن و نفس خود را از پی انها
مفرست بدرستیکه کسی که حسد مردم میبرد دشمن نعمتهای من است و منع کنندهٔ قسمتهای من است
که قسمت کرده ام میان بندگان خود و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که مومن غبطه میکند اما حسد نمیبرد و منافق حسد میبرد و غبطه
نمیکند و در حدیث دیگر فرمود که حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که حسود را سه علامت است
چون غایب شد غیبت میکند و چون حاضر شد تملق میکند و چون مصیبتی بهم رسید شماتت میکند
و در حدیث دیگر فرمود که هیچ حسودی را راحت نمی باشد * یا باذر لا یدخل الجنة قتات قلت و ما القتات
قال النمام یا باذر صاحب النمیمة لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الاخرة ای ابوذر داخل بهشت نمیشود
قتات ابوذر پرسید که کیست قتات فرمود که نمام و سخن چین که سخنهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند
که در میان ایشان عداوت پیدا کند ای ابوذر صاحب نمیمه و سخن چین راحت نمی یابد از عذاب خدا
در اخرت بسند صحیح از حضرت رسول صم منقولست که بصحابه فرمودند که میخواهید خبر دهم شما را ببد
ترین شما گفتند بلی یا رسول الله فرمود که جماعتی اند که راه میروند در میان مردم بسخن چینی و جدائی
می افکنند میان دوستان و طلب میکنند عیبها برای جماعتی که بری اند از عیب و بسند معتبر از حضرت
امام محمد باقر عم منقولست که بهشت حرامست بر سخن چینانی که در میان مردم نمامی میکنند و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چهار کسند که داخل بهشت نمیشوند کاهن که خبر از جن میدهد
و منافق و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب و سخن چین و در حدیث دیگر فرمود که حضرت
موسی عم در حالی که با خداوند خود مناجات میفرمود نظر کرد شخصی را در زیر عرش الهی دید گفت
پروردگارا این کیست که عرش تو براو سایه کرده است خطاب رسید که این نیکوکار بود بپدر و مادر
و نمامی نمیکرد و بسند معتبر منقولست که حضرت رسول صم نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن بان
فرمود که نمام داخل بهشت نمیشود و فرمود که حقتعم میفرماید که بهشت را حرام کرده است بر کسی که منت
بر مردم بسیار گذارد و بر بخیل و بر نمام و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که سه کسند که داخل
بهشت نمیشوند کسی که خون مسلمانان را بریزد و شراب خورد و سخن چین و بسند صحیح منقولست
که حضرت رسول صم فرمود که در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوك بود و بدنش مانند
خر و بهزار هزار نوع از عذاب معذب بود صحابه پرسیدند که عمل ان زن چه بود که مستحق ان عذاب
شده بود فرمود که سخن چین و دروغگو بود * یا باذر من کان ذا وجهین ولسانین فی الدنیا فهو ذو لسانین

در بیان مذمت نمام و سخن چینی

در بیان مذمت دو رو و دو زبان بودن است

فی النار * ای ابوذر هرکه صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا پس او صاحب دو زبان با دو رو
خواهد بود در اتش جهنم بدانکه از جملهٔ صفات منافقان انست که با مردم بزبان نیك و روی خوش
ملاقات نمایند و اظهار محبت کنند و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند و مذمت ایشان کنند و این
خسیس ترین صفات ذمیمه است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که بد بنده ایست بندهٔ
که صاحب دو رو و دو زبان باشد و در حضور مبالغه نماید در مدح و در غیبت گوشت او را خورد
و اگر عطایی باو کنند حسد برد و اگر ببلایی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه ملاقات کند مسلمانان را بدو رو و دو زبان چون در صحرای
محشر حاضر شود دو زبان از اتش داشته باشد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که ادم دو رو
در قیامت میاید یك زبان از پشت سر و یکز بان از پیش رو او یخته که از هر دو زبانش اتش شعله کشد
تا اتش در بدنش افتد بعد از ان ندا کند در ان صحرا که اینست که در دنیا دو رو و دو زبان داشت
تا در روز قیامت باین صفت معروف شود و در حدیث دیگر منقولست که حقتعم بحضرت عیسی عم وحی
فرمود که یا عیسی باید که زبان تو در اشکار و نهان یکی باشد و همچنین دلت باید که یکی باشد تر امیترسانم
از بدیهای نفس خودت و من عالمم بید یهای نفس سزاوار نیست دو زبان در یك دهان و دو شمشیر

در بیان اداب مجلس

در یك غلاف و دو دل در یك سینه و دو خیال در یك نفس * یا باذر المجالس بالامانة و افشاء سر اخیك
خیانة فاجتنب ذلك و اجتنب مجلس العشیرة * ای ابوذر مجالس میباید بامانت باشد و حرفی که در انجا
مذکور شود که احتمال ضرری نسبت بصاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن ان حرف در جایی نقل نکنند
و افشا کردن سری که برادر مومن در پنهانی بتو گفته باشد و راضی بنقل ان نباشد خیانتست پس
اجتناب کن در فاش کردن راز برادر خود و اجتناب کن در مجلسی که خویشان با یکدیگر می نشینند و بد
مردم را میگویند یا افتخار بید ران میکنند یا بنفاق با یکدیگر می نشینند و چون جدا شدند راز یکدیگر را
فاش میکنند بدانکه اداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و عمدهٔ اداب مجالس انست که رازهای ان
مجلس را افاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب میشود و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار
میگذرد که اعتماد بر دوستی اشنایی کرده از یکدیگر مخفی نمیدارند و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس
و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود و این نیز قسمیست از سخن چینی و همچنین سری که برادر
مومنی باینکس بسپارد امانتیست از او و او را نقل کردن بدترین خیانتهاست زیرا که چنانچه تو سر برادر
خود را نگاه نداشتی ان دیگر هم سر تو را نگاه نخواهد داشت و ان دوست را هم دوستیست و دوست
دوست گاه باشد که دشمن اینکس باشد و در اندك زمانی سخن فاش میشود بلی اگر غرض دینی متعلق
باشد بذکر کردن انچه در ان مجلس گذشته است جایز است نقل کردن چنانچه از حضرت رسول صم



منقولست که انچه در مجالس میگذرد امانت است مگر سه مجلس مجلسی که در ان خونی بحرام ریخته شود
و مجلسی که در ان فرجی را بحرام حلال کنند و مجلسی که در ان مالی را بناحق و حرام ببرند و از حضرت
امام موسی عم منقولست که سه کسند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایهٔ عرش سایه نیست
شخصی که برادر مومن خود را کد خدا کند یا او را خادمی بدهد یا سری از اسرار او را بپوشاند و بدانکه
چنانچه کتمان اسرار مومنان لازم است کتمان اسرار خود نیز لازم است و مردم را بر امور مخفی خود که از
افشای انها خوف ضرری باشد زود بزود مطلع نمی باید کرد و بهر دوستی اعتماد نمیتوان کرد چنانچه بسند
معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که هرکه سر خود را پنهان داشت اختیار بدست اوست و هر سری
که از دو کس تجاوز کرد فاش میشود و بعضی گفته اند که مراد انست که هر سری که از دو لب ادمی
گذشت فاش میشود و از حضرت صادق عم منقولست که ببعضی از اصحاب خود فرمود که مطلع مکن
دوست خود را بر سر خود مگر بر چیزی که اگر دشمنت بداند بتو ضرر نرسد زیرا که دوست یکروزی
دشمن میشود و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که با دوست خود هموار ی دوستی کن شاید
که روزی دشمن تو باشد و با دشمن خود هموار ی دشمنی کن شاید که روزی دوست تو باشد

در بیان مذمت هجر از برادران مؤمن و طریقه رفتار نمودن

* یا باذر تعرض من اعمال اهل الدنیا من الجمعة الی الجمعة فی یومین الاثنین والخمیس فیغفر کل عبد
مومن الا عبدا کانت بینه و بین اخیه شحناء فیقال اترکوا عمل هذین حتی یصطلحا یا اذر ایاك و هجران اخیك
فان العمل لا یتقبل مع الهجران یا باذر انهاك عن الهجران و ان کنت لا بد فاعلا فلا تهجره ثلثة ایام کملا فمن مات
فیها مهاجرا لاخیه کانت النار اولی به * ای ابوذر عرض میکنند اعمال اهل دنیا را بر خدا انچه کرده اند
از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه پس می امرزند گناه هر بندهٔ را مگر بندهٔ که میان او
و برادر مومنش کینه و عداوتی بوده باشد پس میگویند که واگذارید عمل این دو مومن را
تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مومن
خود بازردگی بدرستیکه با هجران و دوری از برادر مومن عملی مقبول نمیشود ای ابوذر ترا نهی
میکنم از هجران از برادر مومن و اگر بناچار دوری کنی تا سه روز تمام مکن و کسی که سه روز از برادر
خود بخشم و غضب کناره کند و در ان سه روز بان حال بمیرد اتش جهنم اولاست باو و بسند معتبر
منقولست که حضرت پیغمبر صم فرمود که میخواهید که خبر دهم شما را ابد ترین مردم گفتند بلی یا رسول الله
فرمود که بدترین مردم کسیست که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند و بسند دیگر منقولست
که حضرت امیر المومنین عم بفرزندان خود فرمود که ای فرزندان زینهار که بپرهیزید از دشمنی کردن
با مردم زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند یا عاقلیست که مکر میکند بشما و شما را بمکر مغلوب
میگرداند یا جاهلیست که بزودی در برابر معارضه و سفاهت میکند و در حدیث دیگر وارد است

که چهار چیزند که اندك انها بسیار است اتش اندکی ازان بسیار است و خواب اندکی ازان بسیار است
و بیماری اندکی ازان بسیار است و عداوت اندکی از ان بسیار است و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست که هر که هم و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است و هر که خلقش بد است خودش
پیوسته در عذابست و هر که با مردم منازعه بسیار میکند مروت و انسانیتش برطرف میشود و کرامت
و عزتش زایل میکردد بعد از ان فرمود که پیوسته جبرئیل مرا نهی میکرد از منازعه کردن با مردم چنانچه
مرا نهی میکرد از شراب خوردن و بت پرستیدن و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که
عداوت در دل مردم میکارد انچه میکارد میدرود و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم
فرمود که جبرئیل مرا وصیتی کرد که زینهار با مردم مخاصمه و منازعه مکن که عیبها را ظاهر میکند و عزت را
برطرف میکند و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هجرت و دوری زیاده از سه روز نمی باشد
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دو کس جدا نمیشوند از یکدیکر مکر انکه یکی مستوجب
بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی میکردد و کاه باشد که هر دو مستحق کردند شخصی عرض کرد
که فدای تو کردم مظلوم چرا مستحق لعنت کردد فرمود زیرا که برادر مومن خود را نمیخواند بصله
و احسان و از سخن زشت او تغافل نمیکند از پدرم شنیدم که میفرمود که چون دو کس با یکدیکر منازعه
کنند و یکی بر دیکری جور و زیادتی کند باید که مظلوم برکردد بسوی ان دیکری که بر او ظلم کرده است
و بکوید که ای برادر مومن بر تو ظلم کرده ام تا هجران از میان او و برادر مومنش قطع شود بدرستیکه
حقتعم حکم کنندهٔ عادلست و حق مظلوم را از ظالم خواهد کرفتن و در حدیث دیکر فرمود که حضرت
رسول صم فرمود که هر دو مسلمان که از یکدیکر دوری کنند و سه روز بران حال بمانند و صلح نکنند
از اسلام بدر میروند و از میان ایشان ولایت برطرف میشود و هر یك از ایشان که سبقت کیرد در سخن
کفتن با برادرش در روز قیامت زودتر داخل بهشت میشود بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست
که پیوسته شیطان خوشحالست مادام که دو مسلمان از یکدیکر کناره میکیرند چون با یکدیکر ملاقات
کردند زانوهایش بلرزه می اید و بندهایش از هم جدا میشود و فریاد میکند وای بر من این چه
مصیبت بود که بنزد من امد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که صدقه که حقتعم انرا دوست
میدارد اصلاح میان مردم است در هنکامی که فساد و نزاع درمیان ایشان باشد و نزدیك کردانیدن
ایشان است بیکدیکر در هنکامی که از هم دوری کنند و در حدیث دیکر فرمود که در میان دو کس
اصلاح کنم نزد من بهتر است از اینکه دو دینار تصدق نمایم * یا باذر من احب ان یتمثل له الرجال قیاما
فلیتبوء مقعده من النار یا باذر من مات و فی قلبه مثقال ذرة من کبر لم یجد رایحة الجنة الا ان یتوب قبل ذالك
فقال رجل یا رسول الله انی لیعجبنی الجمال حتی وددت ان علاقة سوطی و قبال نعلی حسن فهل یرهب علی



ذلك قال کیف تجد قلبك قال اجده عارفا للحق مطمئنا الیه قال لیس ذلك بالکبر و لکن الکبر ان
تترك الحق و تتجاوزه الی غیره و تنظر الی الناس و لا تری ان احدا عرضه کعرضك و لا دمه کدمك یا باذر
اکثر من یدخل النار المستکبرون فقال رجل و هل ینجو من الکبر احد یا رسول الله قال نعم من لبس
الصوف و رکب الحمار و حلب المعز و جالس المساکین یا باذر من حمل بضاعته فقد بری من الکبر یعنی
ما یشتری من السوق یا باذر من جر ثوبه خیلاء لم ینظر الله عز و جل الیه یوم القیمة یا باذر من رفع ذیله و خصف
نعله و عفر وجهه فقد بری من الکبر یا باذر من کان له قمیصان فلیلبس احدهما و لیلبس
فی الاخرة اخاه یا باذر سیکون ناس من امتی یولدون فی النعیم و یغذون به همتهم الوان الطعام و الشراب
و یمدحون بالقول اولئك شرار امتی یا باذر من ترك لبس الجمال و هو یقدر علیه تواضعا لله عز و جل فقد
کساه حلة الکرامة یا باذر طوبی لمن تواضع لله تعم فی غیر منقصة و اذل نفسه فی غیر مسکنة و انفق مالا جمعه
فی غیر معصیة و رحم اهل الذل و المسکنة و خالط اهل الفقه و الحکمة طوبی لمن صلحت سریرته و حسنت
علانیته و عزل عن الناس شره طوبی لمن عمل بعلمه و انفق الفضل من ماله و امسك الفضل من قوله یا باذر
البس الخشن من اللباس و الصفیق من الثیاب لئلا یجد الفخر فیك مسلکا * ای ابوذر هر که دوست دارد
که مردم در برابرش بایستند پس جای خود را در اتش جهنم مهیا کند و بداند که از اهل جهنم است
ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش بقدر سنکینی ذره از کبر باشد نشنود بوی بهشت را مکر انکه پیش
از مردن توبه کند پس شخصی کفت که یا رسول الله مرا خوش می اید جمال و دوست میدارم زینت را حتی
انکه میخواهم که علاقهٔ تازیانه ام و بند نعلم نیکو باشد ایا بسبب اینحال بر من خوف این هست که تکبر داشته
باشم حضرت فرمود که دل خود را چکونه مییابی کفت دل خود را عارف و دانا مییابم بحق و اطمینان و قرار
دارد بسوی حق و از قبول حق ابا ندارد و شك و تزلزل در ان نیست فرمود که پس اینحال کبر نیست
و لیکن کبر انست که حق را ترك کنی و از حق در کذری بسوی غیر حق و نظر کنی بمردم و چنین دانی
که هیچکس عرضش مثل عرض تو نیست و خونش مثل خون تو نیست یعنی خود را در هر باب بر مردم
زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل اتش جهنم میشوند متکبرانند پس
شخصی عرض کرد که ایا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله فرمود بلی کسی که پشم بپوشد و بر الاغ
سوار شود و بز را بدست خود بدوشد و با مسکینان و فقیران همنشینی کند ای ابوذر هر که بضاعت خود را
یعنی چیزی که از بازار از برای عیال خود میخرد خود بردارد بری میشود از تکبر ای ابوذر هر که جامهٔ
خود را بر زمین بکشد از روی خیلا و تکبر حقتعم نظر رحمت بسوی او نکند در روز قیامت ای ابوذر
هر که دامن جامه اش را بردارد یا اینکه جامه را کوتاه بدوزد یا اکر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد
چنانکه متکبران عرب میکرده اند و نعلش را پینه بزند و رویش را نزد خدا بر خاك بمالد بتحقیق که بری

میشود از کبر ای ابوذر هرکه دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را
بیرادر مؤمن خود بپوشاند ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من بهم رسند که در نعمت و لذت
متولد شوند و بغذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل
کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها و مردم ایشانرا بسخنان و اشعار مدح نمایند ایشان بدان امت
منند ای ابوذر هرکه ترک نماید جمال و زینت را و حال انکه قدرت بران داشته باشد از روی تواضع
و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل خدا برا و حلهٔ کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشاحال کسی که
تواضع و فروتنی از برای خداوند جلیل نماید خدا برا و حلهٔ کرامت بپوشاند ای ابوذر خوشاحال کسی
که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی انکه او را منقصهٔ باشد و نقص دنیایی باعث ان
شکستگی شده باشد باید و نه انکه در ان تواضع نقصی در دین او بهم رسد باید و نه انکه مذلتی در ان
شکستگی برای او باشد باید و نه انکه خیانتی کرده باشد و بان سبب تذلل نماید و ذلیل گرداند نفس
خود را نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد
در غیر معصیت خدا و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت و مخالطه و مصاحبت کند با اهل فقه
و دانش و حکمت خوشاحال کسی که بصلاح نیکی باشد پنهان او و نیکو باشد علانیهٔ او و دور گرداند
از مردم شر و بدی و ضرر خود را خوشاحال کسی که عمل نماید بعلم خود و انفاق نماید زیادتی مال خود را
در راه خدا و نگاه دارد زیادتی سخن خود را ای ابوذر لباسهای درشت بپوش و جامهای کنده در برکن
تا فخر و تکبر بتو راه نیابد چون اکثر مطالب این فقرات شریفه سابقا بوضوح پیوسته و بقیهٔ مطالب را بنود چند
مصباح ایضاح می نماید * مصباح اول * در مذمت تکبر است قدری از این مطلب در معنی تواضع مذکور شد دربیان مذمت تکبر
بدانکه تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و اخرت میگردد و کفر و عناد کفار هر قومی
از روی تکبر صادر شده است و اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجدهٔ
حضرت ادم و ملعون ابد شد چنانچه حضرت امیر المؤمنین ع در خطبهٔ قاصعه میفرماید که حمد سپاس
خداوندی را که لباس خود گردانید عزت و کبریا را و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود
و قورق خود گردانید و بر غیر خود حرام کرد و این دو صفت را از برای خود برگزید و لعنت خود را مقرر
ساخت برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه نماید پس اول مرتبه در این باب ملائکه را
امتحان فرمود با انکه عالم بود بانچه در دلهای ایشان مخفی بود پس فرمود که من بشری خلق میکنم از گل
پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود بدو بدمم همه از برای او سجده کنید از روی
تعظیم پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از ابلیس که حمیت او را در یافت و افتخار کرد بر ادم بخلق خود
و تعصب کرد بر ادم بسبب اصل خود که اصل من از اتش است و اصل ادم از خاکست و من از او بهترم پس



والله که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران گردید که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت
و با خدا نزاع کرد در رداء تجبر که مخصوص خدا است و پوشید لباس تعزز را و از سر افکند قناع تذلل
و انقیاد را ایا نمی بینید که خدا چگونه او را بسبب تکبر حقیر گردانید و بسبب ترفع او را پست کرد و در دنیا
او را ملعون گردانید و در اخرت اتش جهنم از برای او مهیا کرده و اگر خدا میخواست که ادم را از نوری
خلق کند که روشنی او دیدها را خیره کند و ضیاء او عقلها را حیران گرداند و بوی خوش او نفسها را
تنگ کند میتوانست کرد و اگر چنین میکرد هر اینه گردنها برای او خاضع میگردید و اطاعت بر ملائکه اسان
میشد و لیکن حقتعالی ابتلا میفرماید خلقش را ببعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفیست تا انکه
بازمایش مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند و تکبر از ایشان زایل گردد و خیلا از ایشان دور شود
پس عبرت بگیرید بانچه حقتعالی با ابلیس کرد بسبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد انعمل طویل و سعی
بسیار او را حبط کرد با انکه شش هزار سال عبادت خدا کرده بود پس کی سالم می ماند بعد از شیطان
با انعبادت اگر مثل تکبر او را بعمل اورد پس حذر نمایید از این دشمن خدا که شما را ابتلای خود مبتلا
گرداند و بپرهیزید از مکرها و حیلها او و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید و تعزز و تجبر را
در زیر پای خود در اورید و تکبر را از گردن خود بیفکنید و تواضع را اصلاح و حربهٔ خود کنید
در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او بدرستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان
و سواران هست و مباشید از قبیل قابیل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضیلتی که خدا
از برای او مقرر ساخته باشد بلکه عظمت را بر خود بست و حسد برادر خود بر دو حمیت در دلش اتش
غضب را برافروخت و شیطان باد کبر در دماغش دمید و برادر خود را کشت و بندامت ابدی گرفتار
شد و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید پس از خدا بترسید و دشمنی با نعمتهای خدا
مکنید و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل و عبرت بگیرید بانچه رسید بمتکبران امتهای پیش از شما
از غضبها و عذابهای الهی و پند بگیرید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را بخاک گذاشته اند
و پناه بگیرید بخدا از چیزهای که موجب کبر است چنانچه از بلاهای دهر پناه میگیرند بدرستی که اگر خدا
رخصت تکبر برای احدی از خلقش میداد هر اینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت میفرمود
و لیکن حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نه پسندیده و تواضع و فروتنی از برای ایشان پسندیده
پهلوهای روی خود را بر زمین میگذاشتند و روی خود را نزد خدا بر خاک میمالیدند و بال مرحمت
و مسکنت برای مؤمنان میگسترانیدند و جماعتی بودند که در زمین ایشانرا ضعیف میشمردند و خدا
ایشانرا ممتحن ساخته بود بگرسنگی و مبتلا ساخته بود بمشقتها و بمحنت میداشت ایشانرا بترس و بیم
از دشمنان و در بوتهٔ مکروهات ایشانرا مصفی و خالص میگردانید پس خشنودی و غضب خدا را

از مردم ببسیاری مال و فرزندان مدابند زیراکه غنا و توانکری فتنهٔ الهیست و فقر و درویشی
امتحان خداست بدرستیکه حقتعم امتحان میفرماید بندکان متکبرش را بدوستان خود که در نظر ضعیف
و حقیر مینمایند و بتحقیق که موسی بن عمران و برادرش هرون داخل شدند بر فرعون و پیراهنهای
پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند پس شرط کردند از برای او که اگر مسلمان شود ملکش
باقی و عزتش دایمی باشد فرعون کفت که تعجب نمیکنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام
عزت و بقای ملک میکنند و خود با این حالند از فقر و مذلت چرا دست رنجهای طلا در دست ندارند
چون طلا و جمع کردن از در نظرش عظیم بود و جامهٔ پشم و پوشیدن از در دیده اش حقیر می نمود و اگر حقتعم
میخواست در هنکامی که پیغمبرانش را مبعوث میکرداند که از برای ایشان کنجها و معدنهاء طلا بکشاید
و باغها و بوستانها با ایشان عطا فرماید که مرغان اسمان و وحشیان زمین را بر ایشان جمع اورد هر اینه
میکرد و اگر چنین میکرد ابتلا و امتحان برطرف میشد و استحقاق جزا نمیماند و انها که قبول رسالتهای
ایشان میکردند اجر امتحان کرده شدکان را نمی داشتند و مومنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران هم نمی
رسانیدند و لیکن حق تعم پیغمبرانرا با عزمهای قوی فرستاد و بحالی ایشانرا داشت که بظاهر در نظرها
ضعیف نمایند با قناعتی که دیدها و دلها پر بود از بی نیازی ایشان و با فقری که کوشها و چشمها مملو بود
از محنتهای ایشان و اگر پیغمبران صاحب قوتی میبودند که هیچکس قصد ضرر ایشان نتواند کرد و با عزت
و غلبه میبودند که مغلوب هیچ کس نتوانند شد و ملک و پادشاهی میداشتند که مردم کردنها بسوی ان
دراز کنند و بطمع مال و عزت از اطراف عالم بسوی ان پادشاهی بار بندند هر اینه اطاعت ایشان بر خلق
بسیار اسان بود و از تکبر کردن ایشان دور بود و هر اینه ایمان می اوردند یا از ترسی که ایشانرا قهر
می نمود یا از طمع و رغبتی که ایشانرا مایل میکرداند پس نیتها برای خدا خالص نمیشد و حسنات میان
رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک میبود و لیکن حق تعم میخواست که متابعت پیغمبران او
و تصدیق بکتابهای او و خشوع نزد ذات مقدس او و شکستکی در اطاعت امر او و منقاد شدن نزد
طاعت او امری چند باشد مخصوص او و خالص از برای او که شایبهٔ دیکر با انها مخلوط نشود و هر چند
امتحان و اختبار بیشتر است ثواب و جزا عظیم تر است نمی بینید که حق سبحانه و تعم اولین و اخرین را از ادم
تا خاتم امتحان کرده است بسنکی چند که ضرر و نفعی بظاهر نمیرسانند و نمی بینند و نمی شنوند و انها را خانهٔ
خود نام کرده و مختوم کردانیده و بقای انها را موجب صلاح خلایق کردانیده و انخانه را در سنکستانی
کذاشته از همه جای زمین ناهموارتر در درهٔ بسیار تنک در میان کوههای درشت و ریکهای نرم
که عبور از هر دو مشکل است و چشمها و چاههای کم اب و شهرهای دور از یکدیکر که در ان وادی
هیچ حیوانی نشو و نما نمیتواند کرد پس امر کرد حق تعم ادم و ذریتش را که متوجه انخانه شوند در هر جا



که باشند و طی کنند بیابانهای خالی و درههای عمیق را بر پاهای خود ژولیده مو و کرد الوده
بر کرد انخانه بدوند و طواف کنند در حالتی که جامهای معتاد خود را کنده باشند و بد از کردن موها
خلقت خود را اقبح کرده باشند و این ابتلائیست عظیم و امتحانیست دشوار که حق تعم انرا سبب رحمت
و وسیلهٔ جنت خود کردانیده است و اکر میخواست بیت الحرام و مشاعر عظام را در میان باغستانها و نهرها
و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار و میوهایش نزدیک و شهرها و بناهایش متصل
بیکدیکر باشد و راهش همه ابادان و معمور باشد میتوانست کرد و لیکن چون امتحان کمتر بود ثواب
کمتر میبود و اکر اساس خانهٔ کعبه و سنکهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ با نور و روشنی
و ضیاء هر اینه راه شک از دلها بسته میشد و مجاهدهٔ شیطان از دلها بر میخواست و خلجان شک از خاطرها
برطرف میشد و لیکن حق تعم امتحان میفرماید بندکانش را بانواع شداید و از ایشان بندکی میطلبد
با لوان مجاهده و مبتلا میسازد ایشانرا باقسام مکاره برای اینکه تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند
و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد و این عبادتهای صعب را درهای کشوده کردانیده است
بسوی فضلش و سببها مهیا کردانیده ساخته است برای عفوش و از این بابست انچه حراست فرموده است
حق تعم بندکان مومنش را بنمازها و زکوتها و مشقت روزهها در روزهایی که واجب کردانیده است
برای اینکه اعضا و جوارح ایشانرا ساکن کرداند و ذلیل سازد و دیدهای ایشانرا خاشع کرداند
و نفوس ایشانرا ذلیل کرداند دلهای ایشانرا پست کرداند خیلا و تکبر را از ایشان بردارد بسبب اینکه
روهای کریم خود را بر خاک بمالند نزد خدا از روی تواضع و فروتنی و بهترین جوارح و اعضای خود را
بر زمین کذارند از روی تصاغر و شکستکی و شکمها بر پشتها بچسبد از روزه برای تذلل و انقیاد
امر الهی با انچه در زکوة هست از صرف کردن میوهای زمین و غیران بر فقرا و مساکین نظر کنید بانچه
در این اعمال حق تعم مقرر فرموده است از کندن و برانداختن مادهای فخر و تکبر چون خطبهٔ قاصعه
بسیار طولانیست حاصل مضمون چند فقره زا در اینمقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه
و اکر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حقه مطلع کردد باید که سراسر ان خطبهٔ شریفه را مطالعه فرماید
و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که پرسیدند از ادنی مراتب الحاد فرمود که تکبر ادنای
مراتب الحاد است و در حدیث دیکر فرمود که کبر در بدان خلق میباشد از هر جنسی که باشند و کبر ردای
خداست یعنی مخصوص اوست هر که با خدا منازعه کند در ردای او خدا زیاده کند پستی او را
و از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که عزت ردای خداست و کبر ازار خداست هر که چیزی از این
دو صفت را بر خود می بندد خدا او را سرنکون در جهنم افکند و در حدیث دیکر فرمود که کسی داخل
بهشت نمیشود له در دل او بقدر سنکینی ذرهٔ از کبر باشد و از حضرت صادق عم منقولست که در جهنم

وادی هست برای متکبران که انرا سقر میکویند شکایت کرد بحق تعم از بسیاری کرمی خود و سوال
کرد رخصت نفس کشیدن را چون نفس کشید جهنم از نفس او سوخت و در حدیث دیکر فرمود
که حق تعم متکبران را در روز قیامت بصورت مورچهای ریزه خواهد کرد که پامال خلایق باشند
تا حقتعم از حساب ایشان فارغ شود و بروایت دیکر فرمود که هیچ بندهٔ نیست مکر انکه در سرش لجامی
هست و ملکی انرا در دست دارد پس اکر تکبر میکند ان ملك بر دها نش میزند که پست شو خدا ترا پست
کند پس پیوسته نزد خود از همه کس عظیم تر است و در دیدهٔ مردم از همه کس حقیرتر است و اکر تواضع
و فروتنی میکند ان ملك باو میکوید که بلند شو که خدا ترا بلند کرد اند پس او پیوسته حقیرترین مردم
است در نفس خود و رفیع ترین خلق است در دیدهٔ مردم * مصباح دویم * در بیان انواع تکبر است

در بیان انواع تکبرات

بدانکه تکبر خود را بزرك دانستن و اظهار کبریا و عظمت کردن و بزرکی را بر خود بستن است و این
انواع دارد یکنوعش که از همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را بان
تفسیر کرده اند انست که هر که تکبر کند از بندکی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق
و از انقیاد متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعم ایشانرا تفضیل داده است مانند تکبری
که کفار میکردند از متابعت پیغمبران و منافقین میکردند از متابعت اوصیای ایشان باعتبار اینکه نخوت
ایشان مانع بود از اینکه تابع شخصی شوند که بحسب عقل ناقص و دیدهای کور ایشان از ایشان
حقیرتر است و اقرار بفضیلت او بکنند چنانچه در خطبهٔ قاصعه کذشت * نوع دیکرش حقیر شمردن است
و خود را از دیکران بهتر دانستن نوع دیکرش که از نوع سابق حاصل میشود خانهای رفیع ساختن است
برای اظهار زیادتی و جامهای نفیس پوشیدن و بر اسبان نفیس سوار شدن و خادمان بسیار داشتن
بقصد تفوق و رفعت بر امثال و اقران و فقرا و مساکین نوع دیکر انست که از مردم توقع تواضع و شکستکی
نمایند و خود نسبت بایشان ترفع کنند و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند و خواهش عزت
و رفعت داشته باشند و در راه رفتن و نشستن و برخواستن و سایر حرکات و سکنات تمکین و وقار
بر خود بندند و کردنکشی کنند و در مجالس بالا نشینی طلبند و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان
است ابا نمایند و این انواع همه بیکدیکر نزدیکست و بر یکدیکر بسته اند و انواع دیکر هست که باینها
بر میکردد و اخبار بر این مضامین بسیار است چنانچه بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که اعظم
افراد کبر انست که سفاهت شماری حق را و حقیر شماری مردم را پرسیدند که سفیه شمردن حق کدام است
فرمود که انست که جاهل باشی بحق و طعن کنی اهل حق را و در حدیث دیکر منقولست که شخصی
بانحضرت عرض نمود که من طعام نیکو میخورم و بوی خوش میبویم و بر اسب نفیس سوار میشوم و غلام
از پی خود میبرم ایا در اینها تجبر و تکبر هست حضرت فرمود که جبار ملعون انست که مردم را حقیر داند



و حق را جهالت شمارد راوی کفت که من حق را جهالت نمی شمارم اما تحقیر مردم را نمیدانم فرمود
کسی که مردم را سهل شمارد و تجبر و زیادتی کند او ست جبار و در حدیث دیکر فرمود که داخل
بهشت نمیشود کسی که بقدر سنکینی یکحبهٔ خردل از کبر در دلش باشد راوی کفت که * انا لله و انا الیه
راجعون فرمود که چرا استرجاع میکنی عرض نمود که برای اینکه میفرمایی و حال انکه کسی نیست
که تکبر نداشته باشد فرمود که درست نفهمیدی تکبر که من کفتم مراد انکار حق است و بسند معتبر
منقولست که حضرت رسول صم روزی بر جماعتی کذشتند که در یکجا مجتمع شده بودند حضرت پرسیدند
که برای چه در این جا جمع شده اید کفتند دیوانهٔ در اینجا هست و از روی صرع و جنون حرکات
میکند فرمود که این مجنون نیست بلکه مبتلا شده است ببلائی و مجنونی که سزاوار است که او را مجنون کویند
انست که در راه رفتن خود تبختر کند و بسبب عجب براست و چپ خود نظر کند و برخود بالد و دوشها
و پهلوهای خود را متکبرانه حرکت دهد و تمنای بهشت از خدا نماید باانکه مشغول معصیت خدا باشد
و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند اینست دیوانه و انکه شما میکویید مبتلا ست
و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که در وقتی که امت من تبختر راه روند و دستها را در راه رفتن
دراز کنند و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند جنك و نزاع در میان ایشان بهم خواهد رسید
و بدفع یکدیکر مشغول خواهند شد و بسند معتبر دیکر منقولست که انحضرت فرمود که جبرئیل مرا خبر داد
که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده میشود و نمیشنود انرا عاق پدر و مادر و قطع کنندهٔ رحم
و پیر زناکار و کسی که جامهٔ خود را بخیلا و تکبر بر زمین کشد و کسی که مردم را فتنه کند و کمراه کند
و کسی که منت بسیار بر مردم کذارد و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود و بسند دیکر از انحضرت
منقولست که هر که بنا کند بنائی را از برای ریا و سمعه حق تعم در روز قیامت ان خانه را تا هفتم طبقهٔ زمین
طوقی کند از اتش و در کردن او افکند و بعد از ان او را در جهنم اندازد صحابه کفتند که یا رسول الله
چکونه است بنا کردن بریا و سمعه فرمود انست که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباهات و مفاخرت
بر دیکران و نهی فرمود از اینکه کسی از روی خیلا و تکبر راه رود و فرمود که هر که جامهٔ بپوشد و در ان
جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد و قرین قارون باشد در جهنم زیرا که او اول کسی است
که خیلا و تکبر کرد و بسبب ان خدا او را و خانه اش را بزمین فرو برد و هر که اختیال کند بخدا منازعه
[illegible] در جبروت خدا و فرمود هر که بغی و تطاول کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعم او را
[illegible] روز قیامت بقدر مورچهای ریزه بصورت ادم تا داخل جهنم شود * مصباح سیم * در علاج

در بیان علاج تکبرات

[illegible] انکه علاج تکبر بچند چیز میشود اول بتفکر در دنائت اصل خود و عاقبت خود و خست احوال
[illegible] بدن و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن و تامل در بدیها و صفات ذمیمه

و ناتوانی و جهل و نادانی خود میشود چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که عجب دارم از متکبر فخر کننده و حال انکه از نطفه خلق شده است و در اخر جیفه و مردار کندیده میشود و در میان این دو حال نمیداند که با او چه میکنند و چه بر سر او میاید و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که عجب دارم از فرزند ادم که اولش نطفه است و اخرش مردار کندیده و در میان این دو حال ظرف بول و غایط است و با این حال تکبر میکند *دویم* بیمارست امری چند که موجب ملکه تواضع است مثل پس نشستن در مجالس و صحبت داشتن با فقرا و مساکین و ترک صحبت اغنیا و مرتکب کارهایی شدن که منافی تکبر است چنانچه منقولست که کسی که از کبر ترسد با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را بدست خود بدوشد و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که گریبان خود را پینه کند و بر نعلین خود پینه زند و چیزی که از بازار خرد خود بخانه برد از کبر ایمن میشود *سیم* تفکر در این است که تکبر نتیجهٔ خلاف مقصود ادمی میدهد زیرا که در تکبر عزت مطلوب میباشد و بخبر مخبر صادق عم و بتجربه معلوم است که متکبران در دنیا و اخرت ذلیل ترین خلقند و متواضعان عزیزترین خلقند و ایضا تفکر نماید در اطوار پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی مینموده اند و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد

دربیان باطن خود را نیک کردن است

*مصباح چهارم* اصلاح سریره است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا بنیکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول صم باینمعنی اشاره فرموده و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را بنیکی اراستن شعبه ایست از نفاق چنانچه از حضرت امیر المومنین عم منقولست که بنوف بکالی فرمود که ای نوف زینهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی بنیکیها و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها اگر چنین کنی خدا ترا رسوا کند در روز قیامت و در حدیث دیگر از انحضرت منقولست که هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعم اشکار او را اصلاح نماید و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعم در میان او و مردم اصلاح نماید و بسند معتبر از امام محمد باقر عم منقولست که هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود و از حضرت رسول صم منقولست که هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از ان خوشنود میشود خدا برای او ظاهر میگرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی او ست و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهیست حق تعم ظاهر گرداند چیزی که باعث خواری او ست و در حدیث دیگر فرمود که هر که خود را برای مردم زینت دهد بچیزهایی که خدا دوست میدارد و اظهار او و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن میدارد و اظهار او در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد و احادیث باینمضمون بسیار است و بدانکه ادمی مامور است باینکه ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند



گفت حضرت فرمود که والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده و ایضا بسند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق عم بعباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که ای عباد با این مغرور شدهٔ که شکم و فرج خود را از حرام نگاهداشتهٔ بدرستیکه حق تعم در کتاب خود میفرماید که ای گروه مومنان از خدا بپرهیزید و قول سدید بگویید یعنی باعتقاد درست قایل شوید تا خدا اعمال شما را باصلاح اورد ای عباد بدانکه خدا اعمل ترا قبول نمیکند تا بحق قایل نشوی و ایمان نیاوری و در کتاب احتجاجات از ثابت بنانی روایت کرده است که گفت من با جماعتی از عباد بصره مثل ایوب سجستانی و صالح مزنی و عتبه و حبیب فارسی و مالک بن دینار و ابو صالح اعمی و جعفر بن سلیمان و رابعه و سعدانه بحج رفته بودیم چون داخل مکه شدیم اب بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی بفریاد امده بودند بما پناه اوردند که برای ایشان دعا کنیم ما بنزد کعبه امدیم و مشغول دعا شدیم و چندانکه تضرع کردیم اثری ظاهر نشد ناگاه جوان محزون گریانی پیدا شد و چند شوط طواف کرد بعد از ان رو بما کرد و یکیک ما را نام برد گفتیم لبیک ای جوان گفت ایا در میان شما کسی هست که خدا او را دوست دارد گفتیم ای جوان بر ماست دعا و بر خداست اجابت گفت دور شوید از کعبه که اگر کسی در میان شما می بود که خدا او را دوست میداشت البته دعایش را مستجاب میکرد چون ما دور شدیم نزد کعبه بسجده در امد و گفت ای سید و اقای من بمحبتی که بمن داری ترا سوگند میدهم که اهل مکه را اب دهی هنوز سخن انحضرت تمام نشده بود که ابری پدید امد و مانند دهنهای مشک اب از ابر روان شد پس از اهل مکه پرسیدم که این جوان کی بود گفتند علی بن الحسین عم است بدانکه این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاء الله اند و امام زمان خود را نمی شناخته اند و مناظرات و منازعات طاوس یمانی با حضرت امام محمد باقر عم در کتب حدیث بسیار است و ابن شهراشوب روایت کرده است که چون حضرت صادق عم بکوفه تشریف اوردند زمان منصور دوانقی علیه اللعنه و از ان مرخص شده بمدینه مراجعت میفرمودند مردم بمشایعت انحضرت بیرون امدند و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان انجماعت بودند و انجماعت پیش میرفتند ناگاه بشیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود ابراهیم ادهم گفت باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چه میکند چون حضرت تشریف اوردند بنزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند و رو بانجماعت کرده فرمودند که اگر مردم اطاعت حق تعم بکنند چنانچه طاعت او ست هر اینه بار خود را بر این شیر بار میتوانند کرد و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که جماعتی از متصوفه در خراسان بنزد حضرت امام رضا عم امدند و گفتند امیر المومنین یعنی مامون ملعون فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوایی مردم بودن و ترا بهترین اهل بیت یافت لهذا امر خلافت را بتو رد کرد و امامت کسی را میخواهد و میطلبد که طعامهای غیر لذیذ بخورد و جامهای کنده

بپوشد و بر الاغ سوار شود و بعیادت بیماران برود حضرت فرمود که حضرت یوسف پیغمبر بود وقباهای
دیبای مطرز بطلا می پوشید و بر تکیه کاه ال فرعون تکیه میکرد و در میان مردم حکم می نمود چیزی
که از امام میطلبند قسط و عدالت است که چون سخن کوید راست کوید و چون حکم کند بعدالت حکم
کند و چون وعده کند وفا بوعدهٔ خود بکند بدرستی که خدا این پوششهای نفیس و خوردنیهای
لذیذ را حرام نکرده است پس این ایه را تلاوت فرمود * که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات
من الرزق * که ترجمه اش اینست که بکوای محمد که کیست که حرام کرده است زینتهایی را که خدا برای
بندکانش ظاهر فرموده و بیرون اورده و روزیهای پاکیزه را و از این باب حدیث در لمعات بسیار
ذکر کردیم و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که جمعی دعوی نیابت حضرت
صاحب الامر ص کردند بدروغ و رسوا شدند زیرا که انها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری
میشد از جانب معصوم که بانها مردم نیابت ایشان را میدانستند اول کذابان شریعی بود که دعوی نیابت
کرد بدروغ و رسوا شد و فرمان حضرت بلعن او بیرون امد شیخ فرموده که هرون بن موسی
تلعکبری میکفت که بعد از دعوای نیابت کفر الحاد از او ظاهر شد و هر یك از اینها که دعوای نیابت
میکردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوای نیابت میکردند تا مردم ضعیف العقل با ایشان بکروند
دیکر ترقی میکردند در شقاوت تا بقول حلاجیه قایل میشدند چنانچه از ابی جعفر شلمغانی و امثال او
مشهور شد بعد از ان ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود و بسند معتبر از هبة
الله بن محمد کاتب روایت کرده است که حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار کرداند
او پیغام فرستاد بابی سهل بن اسمعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود بکمان اینکه او نیز مثل احمقان دیکر
فریب او را خواهد خورد و در ان مراسله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر ص کرد چنانچه دابش بود
که اول مردم را باین نحو فریب میداد و بعد از ان دعواهای بلند میکرد و اظهار الوهیت مینمود ابوسهل
فریب او را نخورده جواب او را کفت که من از تو امری را سوال می نمایم که در جنب انچه تو دعوی می نمایی
بسیار سهلست و ان امر اینست که من کنیزان را بسیار دوست میدارم و بسیار با ایشان مایلم و بسیاری
از ایشان نزد خود جمع کرده ام و باین سبب هر جمعه می باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان
مخفی باشد و اکر نه ایشان از من دوری میکنند میخواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و بخضاب
محتاج نباشم اکر چنین کنی من مطیع تو میشوم بجانب تو می ایم مردم را بمذهب تو دعوت می نمایم چون حلاج
ان جواب شنید دانست که در ان مراسله خطا کرده است دیکر جواب نکفت و ساکت شد این قصه را
ابوسهل در مجالس نقل میکرد و مردم میخندیدند موجب رسوایی او شد بعد از این حدیث زدن
و بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم بخواری و مذلت



اخراج نمود و بعد از این در ضمن قصهٔ شلمغانی که یك کذاب دیکر است نقل کرده است که مادر ابی
جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب
الامر ع بود افتاد و می بوسید پرسید که چرا چنین میکنی کفت چرا چنین نکنم که تو فاطمهٔ زهرایی زیرا که روح
پیغمبر ص بیدن پدر تو منتقل شده بود و روح علی ببدن ابی القاسم حسین بن روح منتقل شده است
و روح فاطمه ببدن تو ام کلثوم این سخن را انکار کرده نزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشان حضرت
صاحب ع بود امد و این سخن را نقل کرد ابن روح کفت که زینهار دیکر بنزد ان زن مرو و اشنایی را
با او بر طرف کن که انچه ان زن کفته است کفر و الحادیست که ان ملعون شلمغانی در دل این جماعت
داده است که اسان شود برا و دعوی اینکه خدا با او متحد شده است چنانچه نصاری در باب مسیح ع
میکویند و تجاوز کند بکفته حلاج لعنه الله تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه الرحمه نقل شد و شیخ
طبرسی رحمه الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که فرمان حضرت صاحب الامر ع ظاهر شد بر دست
حسین بن روح بلعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود ای عزیز غرض از ذکر این
چند حدیث که از بسیار باندکی اکتفا نمودم این بود که اکر بدیدهٔ انصاف نظر کنی و بفکر صحیح تامل نمایی
باین قلیلی که برای تو ذکر کرده ام بر تو ظاهر میشود و این کروه پیوسته مخالف ائمهٔ تو صلوات الله علیهم
بوده اند و علمای کبار و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب باعصار ایشان بوده اند و احوال
ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است
از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم بکفر و الحاد ایشان کرده اند اکر دانسته طریق اهل بیت را ترك می نمایی
و راه ضلالت این کروه را اختیار میکنی کناه تو را بر دیکری نخواهند نوشت * هدانا الله و ایاکم الی الصراط
المستقیم * خاتمه * بدانکه چون اذکار و ادعیه بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله منقولست و اکثر اهل بدعت
مردم را باذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب مینمایند و همه کس را دست
بکتابهای مبسوط نمیرسد که علمای ما در این باب تالیف نموده اند خواستم که این کتاب را بذکر بعضی
از فضایل اذکار منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب کردد و این مشتمل است
بر دو باب * باب اول * در بیان فضیلت اذکاریست که مخصوص بوقتی نیست و در ان چند فصل است
فصل اول * در فضیلت تسبیحات اربع است بسند معتبر از حضرت امام حسن ع منقولست که جمعی از یهود
بخدمت حضرت رسول ص امدند و اعلم ایشان از مسئلهٔ چند سوال نمود چون جواب شنیدند مسلمان
شدند از جملهٔ ان مسئلها این بود پرسید که یا محمد مرا خبر ده از کلماتی که حقتعالی انها را برای حضرت
ابراهیم ع اختیار نمود در هنکامی که خانهٔ کعبه را بنا کرد و حضرت فرمود که یکی این کلمات بود * سبحان
الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * یهودی پرسید که چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بکوید

در بیان فضیلت اذکار است
که مخصوص بوقتی نیست

حضرت فرمود که چون بندهٔ سبحان الله میکوید باو تسبیح میکویند انچه در زیر عرشند پس بکوینده
تسبیح ده برابر ثواب تسبیح انها عطا میکنند و چون الحمد لله میکوید حقتعم نعیم دنیا را باو کرامت میفرماید
و وصل میکند او را بنعیم اخرت و این کلمه ایست که چون اهل بهشت داخل بهشت میشوند این کلمه را
میکویند و سخنانی که در دنیا میکفته اند همه منقطع میشود بغیر این سخن و اما لا اله الا الله پس بهشت
جزای انست چنانچه حقتعم میفرماید که * هل جزاء الاحسان الا الاحسان * یعنی نیست جزای لا اله الا الله
مکر بهشت یهودی کفت راست میکویی ای محمد و بسند معتبر دیکر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه سبحان الله میکوید حقتعم برای او درختی در بهشت غرس مینماید و کسی که الحمد لله میکوید
درختی برای او میکارد و کسی که لا اله الا الله میکوید درختی برای او میکارد و کسی که الله اکبر
میکوید درختی برای او غرس مینماید شخصی از قریش بحضرت عرض کرد که پس ما در بهشت درخت
بسیار داریم حضرت فرمود بلی و لیکن بپرهیزید از اینکه اتشی بفرستید که ان درختانرا بسوزاند زیرا
که حقتعم میفرماید که ای کروه موءمنان اطاعت نمایید خدا و رسول را و باطل مکنید عملهای خود را
و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که فقرا بخدمت حضرت رسول صم امدند و کفتند
یا رسول الله اغنیا را مالی هست که بان بنده ازاد کنند و ما نداریم و ایشانرا مالی هست که بان حج کنند
و ما را نیست و ایشان مال دارند که بان تصدق کنند و ما نداریم و ایشان مال دارند که بوسیلهٔ ان
در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم حضرت فرمود که هرکه صد مرتبه الله اکبر بکوید بهتر است از صد بنده
ازاد کردن و هرکه صد مرتبه سبحان الله بکوید بهتر است از صد شتر با خود بردن بحج که بکشند انها را از برای
خدا و هرکه صد مرتبه الحمد لله بکوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده مردم را سوار کنند
و بجهاد فرستند و هرکه صد مرتبه لا اله الا الله بکوید بهتر است از همه مکر از انکه در ان روز عملش
بهتر باشد مکر کسی که زیاده از صد مرتبه بکوید چون این خبر باغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را بجا
اوردند فقرا بخدمت انحضرت امدند و کفتند اغنیا این کارها را نیز کردند حضرت فرمود که این فضل
خدا است هرکه میخواهد عطا میفرماید و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که حق تعم بر خود
واجب کردانیده است که هر موءمنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله
و صد مرتبه لا اله الا الله بکوید و صد مرتبه صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد پس بکوید که * اللهم
زوجنی من الحور العین * البته حقتعم حوریهٔ در بهشت باو کرامت فرماید و این پانصد کلمه مهر ان حوریه
باشد پس از این جهت حقتعم بحضرت رسول صم وحی فرمود که مهر زنان موءمنه را پانصد درهم سنت
کردانند و بسند معتبر منقولست که بسیار بکویید لا اله الا الله و الله اکبر که هیچ چیز نزد خدا محبوب
تر از این دو کلمه نیست و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که سبحان الله نصف میزان



اعمالست و الحمد لله پر میکند میزان اعمال را و الله اکبر ما بین اسمان و زمین را پر میکند و بسند معتبر
از حضرت رسول صم منقولست که بسیار بکویید * سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر *
بدرستیکه این کلمات می ایند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند
و اینهایند باقیات و صالحات یعنی امور شایسته که از برای ادمی باقی میماند نفع انها و حقتعم فرموده است
که باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است از متاعهای زندکانی دنیا و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که حضرت رسول صم روزی باصحاب خود التفات نمودند و فرمودند که برای خود سپرها اخذ
کنید و مهیا سازید صحابه کفتند که مکر دشمنی رو بما اورده است که سپر برای دفع ضرر ایشان مهیا
میباید کرد فرمود که نه و لیکن از برای دفع اتش جهنم از خود بکویید * سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر * و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه بکوید سبحان الله نه از روی
تعجب حق تعم از ان تسبیح مرغی خلق فرماید که ان مرغ را زبانی بوده باشد و در میان ملائکه مسبحان
تسبیح الهی کند تا روز قیامت هم چنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر * فصل دویم در ثواب
تهلیل است و ثواب انواع ان از حضرت رسول صم منقولست که حقتعم بحضرت موسی عم خطاب فرمود
که اکر اسمانها و ساکنان انها و زمینهای هفت کانه در یك کفهٔ ترازو باشد و لا اله الا الله در کفهٔ دیکر
باشد اینکلمه بر انها زیادتی میکند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که حضرت رسول صم
فرمود که تلقین کنید مردهای خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله که کناهان را خراب میکند و در هم
میشکند صحابه کفتند که یا رسول الله کسی که در صحت بکوید چونست حضرت فرمود که این بیشتر باعث
در هم شکستن و برطرف شدن کناهان میشود بدرستیکه لا اله الا الله مونس موءمن است در حال حیات
و نزد مردن و در هنکام مبعوث شدن و بدرستیکه جبرئیل بمن کفت که یا محمد در قیامت جمعی را خواهی
دید که از قبرها رو سفید مبعوث میشوند و باواز بلند میکویند لا اله الا الله و الله اکبر و جمعی رو سیاه
مبعوث میشوند و فریاد میکنند یا ویلاه یا ثبوراه و بسند دیکر از حضرت رسول صم منقولست که قیمت
بهشت لا اله الا الله است و بسند دیکر از انحضرت منقولست که هرکه لا اله الا الله بکوید برای او درختی
در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه اش در مشك سفید باشد و میوه اش از عسل شیرین تر و از
برف سفیدتر و از مشك خوشبوتر و در ان درخت میوه باشد بطریق پستان دختران باکره که چون
شکافته شود هفتاد حله از میان ان بیرون اید و از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که هر بندهٔ مسلمانی
که لا اله الا الله بکوید ان کلمه البته بالا رود و هر سقفی را بشکافد و هر کناهی از کناهان که برسد
محو نماید تا چون بحسنات او برسد قرار کیرد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هیچ عملی
ثوابش عظیمتر از شهادت لا اله الا الله نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بهترین

در بیان ثواب تهلیل است

عبادتها گفتن لا اله الا الله است و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه صد مرتبه لا اله الا الله
بگوید عمل او در انروز بهترین اعمال مردم باشد مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که فرمود که هر عبادتی را اندازهٔ هست که بان منتهی میشود مگر ذکر
حق تعم که انرا حدی نیست که بان منتهی شود چنانچه حق تعم نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است
کسی که انها را ادا نماید بحد شرع رسانیده است و همچنین کسیکه روزهٔ ماه رمضانرا بگیرد فرضش را
ادا کرده است و کسی که یکمرتبه حج کند اندازه اش بعمل امده است بغیر ذکر و یاد خدا که حقتعم از ان
باندک راضی نشده است و اندازه و نهایتی برای او مقرر نساخته است بعد از ان این ایه را خواندند
* یا ایها الذین امنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا * که ترجمهٔ ظاهر لفظش اینست که ای گروه
مومنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین پس نهایتی برای
ذکر مقرر نساخت بعد از ان فرمود که پدرم بسیار یاد خدا میکرد با او که راه میرفتم مشغول ذکر بود و چون
با او طعام میخوردم او را مشغول ذکر میدیدم و چون با مردم سخن میگفت سخن گفتن او را از یاد خدا باز
نمیداشت و پیوسته میدیدم که زبانش بکامش چسپیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود و در صبح
ما را جمع میکرد و امر میکرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع افتاب و میفرمود که هرکه قران میتواند
خواند بخواند و هرکه قران نمیتواند خواند ذکر خدا بکند و خانهٔ که در ان قران میخوانند و یاد خدا میکنند
برکت انخانه بسیار میشود و شیاطین از انخانه دوری میکنند و انخانه روشنی میدهد اهل اسمانرا چنانچه
ستارهای روشن اهل زمین را روشنی میدهند و خانهٔ که در ان قران خوانده نمیشود و یاد خدا در ان
نمیکنند برکت انخانه کم است و ملائکه از ان خانه دوری میکنند و شیاطین در ان خانه حاضر می باشند
و حضرت رسول صم فرمود که ایا خبر دهم شما را به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع درجات شما
گردد و نزد خداوند شما مقبول تر باشد از برای شما از دینار و درهم و بهتر باشد از برای شما از اینکه
با دشمنان ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید گفتند بلی فرمود که یاد خدا بسیار کنید پس فرمود
که شخصی بخدمت حضرت رسول امد و پرسید که بهترین اهل این مسجد کیست فرمود که هرکه ذکر خدا
بیشتر کند و فرمود که هرکرا خدا از بان ذکر کنندهٔ عطا فرماید پس بدرستیکه خیر دنیا و اخرت باو کرامت
فرموده است و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه خدا را بسیار یاد کند حق تعم او را
دوست دارد و دو برات برای او بنویسد یکی بیزاری از اتش جهنم و یکی بیزاری از نفاق و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که هرکه لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود
و اخلاص او انست که این کلمهٔ طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا احرام کرده است
و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست هرکه لا اله الا الله بگوید بر غیر وجه تعجب خدا از ان کلمه مرغی



خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گویندهٔ ان کلمه بال زند و ذکر خدا کند و ثوابش از او باشد
و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که تلقین کنید مردهای خود را لا اله الا الله بدرستیکه
هرکه اخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت شود و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که چون
حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعم باو وحی نمود که هر وقت که خوف غرق شدن داشته باشی هزار
مرتبه لا اله الا الله بگو و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که جبرئیل بنزد حضرت رسول صم
امد و گفت یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده و بسند معتبر
از امام جعفر صادق عم منقولست که هرکه صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبین * خداوند عزیز جبار
او را پناه دهد از فقر و وحشت قبر او را بانس مبدل گرداند و سبب توانگری او گردد و چنان باشد
که در بهشت را بکوبد و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هرکه هر روز سی مرتبه این تهلیل را
بخواند رو کند بتوانگری و پشت کند بدرویشی و فقر و در بهشت را بکوبد و بسند معتبر از انحضرت
منقولست که هرکه هر روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند * لا اله الا الله حقا حقا لا اله الا الله ایمانا و تصدیقا
لا اله الا الله عبودیة و رقا * حقتعم رحمت خود را بسوی او بدارد و از او روی لطف برنتابد تا او را
داخل بهشت گرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که هرکه بگوید * اشهد ان لا اله
الا الله وحده لا شریك له و اشهد ان محمدا عبده و رسوله * حقتعم برای او هزار هزار حسنه بنویسد
و بروایت دیگر دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم
منقولست که هرکه هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند * اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریك له الها واحدا
احدا صمدا لم یتخذ صاحبة و لا ولدا * بنویسد حقتعم شانه از برای او چهل و پنجهزار حسنه و محو کند
از نامهٔ گناهان او چهل و پنجهزار گناه و بلند گرداند از برای او چهل و پنجهزار درجه و در روایت
دیگر وارد شده است که این دعا حرزی باشد برای او در ان روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت
و در ان روز گناه کبیرهٔ او را فرا نگیرد و بروایت دیگر وارد شده است که هرکه در روزی این دعا
بخواند حقتعم برای او چهل و پنجهزار گناه محو فرماید و چهل و پنجهزار درجه بلند گرداند و چنان باشد
که در ان روز دوازده مرتبه ختم قران کرده باشد و حقتعم در بهشت خانهٔ برای او بنا فرماید * فصل
سیم * در فضیلت تسبیح است بسند معتبر از یونس بن یعقوب منقولست که از حضرت صادق عم سوال
نمود که کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل نموده بفرمودهٔ خدا در اینکه امر بذ
کر کثیر کرده است فرمود بلی و بسند صحیح از انحضرت منقولست که هرکه بگوید * سبحان الله و بحمده
سبحان الله العظیم و بحمده * حقتعم سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید و سه هزار گناه از او محو نماید و سه
هزار درجه از برای او مرتفع گرداند و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب

در بیان فضیلت تسبیح است

لتسبیحش از او باشد و از حضرت امیر المومنین عم منقولست که فرمود که چون بندهٔ سبحان الله میکوید
جمیع ملائکه براو صلوات میفرستند و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه سی مرتبه
بکوید* سبحان الله و بحمده سبحان الله العظیم* رو کند بتوانکری و پشت کند از فقر و بکوید
در بهشت را و از حضرت رسول صم منقولست که هرکه بکوید سبحان الله و بحمده ایزد تعم برای او هزار
هزار حسنه بنویسد و هزار هزار کناه از او محو نماید و هزار هزار درجه برای او بلند کند و هرکه زیاده
بکوید خدا ثوابش را زیاده کرداند و هرکه استغفار نماید خدا کناهش را بیامرزد و بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه هر روز سی مرتبه سبحان الله بکوید حقتعم از او دفع نماید هفتاد نوع از بلارا
که سهل ترانها فقر باشد و بسند دیکر همین مضمون از حضرت امیر المومنین عم منقولست که حقسبحانه
و تعم چون نور مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدره دوازده هزار سال ساکن کردانید
و در انجا انحضرت این تسبیح میکفتند سبحان ربی الاعلی و در حجاب العظمه یازده هزار سال ماندند
و این تسبیح میکفتند سبحان العالم عالم السر و در حجاب المنه ده هزار سال ماندند و این تسبیح میکفتند
سبحان من هو قایم لا یلهو و در حجاب الرحمه نه هزار سال بودند و این تسبیح را میکفتند سبحان الرفیع
الاعلی و در حجاب السعادة هشت هزار سال بودند و این تسبیح را میکفتند سبحان من هو دایم لا یسهو
و در حجاب الکرامه هفت هزار سال باین تسبیح مشغول بودند سبحان من هو غنی لا یفتقر و در حجاب المنزله
شش هزار سال این تسبیح میکفتند سبحان العلیم الکریم و در حجاب الهدیه پنجهزار سال ماندند و این
تسبیح میفرمودند سبحان ذی العرش العظیم و در حجاب النبوة چهار سال سکنی داشتند با این تسبیح
سبحان رب العزة عما یصفون و در حجاب الرفعه سه هزار سال ماندند و این تسبیح میکفتند سبحان الملك
و الملکوت و در حجاب الهیبه دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح مینمودند سبحان الله و بحمده
و در حجاب الشفاعه هزار سال باین تسبیح اشتغال داشتند* سبحان ربی العظیم و بحمده* فصل چهارم*
در فضیلت تحمید است و انواع محامد بسند معتبر منقولست که از حضرت صادق عم پرسیدند که کدام
عمل نزد خدا بهترین اعمالست فرمود که حمد او کردن و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هرکه
بکوید* الحمد لله* شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام رضا عم
منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هرکه خدا نعمتی باو کرامت فرماید حمد الهی بکند و هرکه روزی
او دیر برسد استغفار کند و هرکه اندوهی رو دهد یا کار دشواری پیش اید* لا حول و لا قوة الا بالله
بکوید* و بسند معتبر دیکر از حضرت امام رضا عم منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم را امری
رو میداد که موجب سرور بود میفرمود که* الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات* و چون امری رو
میداد که موجب حزن بود میفرمود که* الحمد لله علی کل حال* و بسند معتبر از حضرت صادق عم

دربیان فضیلت تحمیدست و انواع محامد



منقولست که حضرت رسول صم هر روز حمد الهی میکردند سیصد و شصت مرتبه بعدد رکهای بدن
باین حمد که* الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال* و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست
که چون کسی را بینی که ببلائی مبتلا کردیده است سه مرتبه این تحمید را اهسته بخوان که او نشنود*
الحمد لله الذی عافانی مما ابتلاك به و لو شاء فعل* بعد از این فرمود که هرکه در این حال این دعا را بخواند
هرکز بان نوع مبتلا نشود و بسند معتبر از حضرت صادق عم مرویست که هرکه بکوید* الحمد لله کما هو
اهله* کاتبان اعمال از نوشتن باز می مانند و میکویند خداوندا ما غیب را نمیدانیم یعنی حمدیرا که تو
سزاوار ی ثواب انرا نمیدانیم حقتعم در جواب ایشان میفرماید که انچه بندهٔ من کفته شما بنویسید و ثوابش
بر من است و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هرکه هر روز هفت مرتبه بکوید* الحمد لله علی کل
نعمة کانت او هی کائنة* شکر نعمتهای کذشته و اینده را ادا کرده است *فصل پنجم* در فضیلت
استغفار است بسند معتبر از حضرت امیر المومنین عم منقولست که خود را خوشبو و معطر کردانید باستغفار
تا رسوا نکند شما را بوهای بد کناهان و در حدیث دیکر فرمود که استغفار روزی را زیاد میکند و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که بهترین دعاها استغفار است و بسند معتبر از حضرت صادق عم
منقولست که چون بنده استغفار بسیار کند صحیفهٔ عملش که بالا میرود میدرخشد و نور میدهد
و از حضرت علی بن الحسین عم منقولست که هرکه بکوید* استغفر الله ربی و اتوب الیه* از متکبر و جبار
نیست و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که استغفار کردن و کفتن* لا اله الا الله* بهترین
عبادتست و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که حضرت رسول صم در مجلسی که می نشستند
هر چند که اندکی می نشستند بر نمیخواستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمیکردند و بسند معتبر دیکر
از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم هفتاد مرتبه میفرمودند* که استغفر الله* و هفتاد مرتبه
میفرمودند که* اتوب الی الله* و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکه کناهی میکند هفت
ساعت او را مهلت میدهند پس اکر این استغفار را سه مرتبه خواند براو نمی نویسند* استغفر الله الذی
لا اله الا هو الحی القیوم و اتوب الیه* و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هرکه در روزی صد مرتبه
بکوید* استغفر الله* حقتعم هفصد کناه او را بیامرزد و خیری نیست در بندهٔ که در روزی هفصد کناه
بکند و بسند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست که هر مومنی که در شبانه روزی چهل
کناه کبیره بکند و باندامت و پشیمانی بکوید* استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم بدیع السموات
و الارض ذو الجلال و الاکرام و اسئله ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان یتوب علی* البته حقتعم کناهانرا
بیامرزد و خیری نیست در بندهٔ که در شبانه روزی زیاده از چهل کناه کبیره بکند و بسند معتبر دیکر
از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار میکردند با انکه

در فضیلت استغفار

در بیان اذکار متفرقه

کناهی از انحضرت هرکز صادر نمیشد* فصل ششم* در فضیلت اذکار متفرقه است بسند صحیح
از حضرت جعفر بن محمد الصادق عم منقولست که عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر ان
باشد چرا پناه باین کلمه نمیبرد* که حسبنا الله و نعم الوکیل* زیرا که حقتعم میفرماید که انجماعتی که این
کلمه را کفتند بر کشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار و بایشان نرسید بدی و عجب دارم
از کسی که غمی او را عارض میشود چرا پناه نمیبرد باین کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی کفت* لا اله
الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین* زیرا که حقتعم بعد از این میفرماید که پس ما دعای یونس را مستجاب
کردیم و او را نجات دادیم از غم و چنانچه او را نجات دادیم هم چنین نجات میدهیم موءمنان را و عجب
دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او چرا پناه نمیبرد باین ایه* که افوض امری الی الله ان الله
بصیر بالعباد* زیرا که حق تعالی میفرماید که چون موءمن ال فرعون این کلمه را کفت خدا او را حفظ کرد
و نکاه داشت از بدیهای انچه مکر نسبت باو کرده بودند و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا
داشته باشد چرا پناه نمیبرد باین کلمه* که ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله* زیرا که حق تعالی میفرماید
که برادر موءمن ببرادر کافر کفت که چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نکفتی اکر مرا چنین می بینی
که مال و فرزندم از تو کمتر است پس شاید پروردکار من بهتر از بهشت تو بمن عطا فرماید و شاید را
حقتعم در مقام جزم اطلاق میکند و بسندهای معتبر از انحضرت صم منقولست که شخصی بخدمت حضرت
رسول صم امده شکایت نمود از وسوسهٔ سینه و از بسیاری قرض و احتیاج حضرت فرمود که مکرر
اینکلمات را بخوان* توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد لله الذی لم یتخذ صاحبة و لا ولدا و لم یکن
له شریك فی الملك و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا* بعد از اندك وقتی ان مرد بخدمت حضرت
امد و کفت ببرکت اندعا حق تعم وسوسهٔ سینه مرا برطرف کرد و قرض مرا موءدی ساخت و روزی مرا فراخ
کردانید و بسند صحیح دیکر از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که حضرت ادم بحق تعم
شکایت کرد وسوسهٔ خاطر و اندوه را جبرئیل عم نازل شد و کفت یا ادم بکو* لا حول و لا قوة الا بالله*
چون ادم این کلمه را کفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست
که هرکه نعمتهای الهی بر او بسیار شود بکوید* الحمد لله رب العالمین* و کسی که فقر و احتیاج بر
او زیادتی کند بکوید* لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم* بدرستی که این کلمه کنجیست از کنجهای
بهشت و در ان شفا از هفتاد و دو درد هست که کمتر انها هم و اندوه هست و بسند صحیح از حضرت صادق عم
منقولست که در شب معراج حق تعم بحضرت رسول صم وحی نمود که بتو عطا میکنم دو کلمه از خزینهای
عرش خود* لا حول و لا قوة الا بالله و لا ملجا منك الا الیك و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که
کفتن لا حول و لا قوة الا بالله* موجب شفا از نود و نه درد است که سهلتر انها غم و اندوه هست و از



حضرت صادق عم منقولست که هر کراندوهی عارض شود بکوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و در حدیث دیکر منقولست که ابوذر کفت که حضرت رسول مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بکویم
و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که هرکه هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوة الا بالله بکوید
حق تعم از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلتر انها هم و اندوه باشد و بسند معتبر دیکر از انحضرت
منقولست که هرکه دعا کند و ختم کند دعای خود را بکفتن ماشاء الله لا حول و لا قوة الا بالله البته دعای او
مستجاب شود و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هرکه هفتاد مرتبه بکوید ماشاء الله لا حول و لا قوة الا
بالله حق تعم بکرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر انها ان باشد که دیوانه شود و بسبب دیوانکی
هلاك شود و در حدیث دیکر از انحضرت منقولست که خدا را ملکی هست موکل باسمان اول اسمعیل نام
دارد چون بندهٔ هفت نوبت میکوید یا ارحم الراحمین ان ملك میکوید که ارحم الراحمین صدای ترا شنید
هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند و بسند صحیح از انحضرت منقولست که هرکه ده مرتبه بکوید یا الله
حق تعم با او خطاب فرماید که لبیك چه حاجت داری و همچنین اکر ده مرتبه یا رب بکوید بهمین خطاب
کند او را و ایضا بسند صحیح از انحضرت منقولست که هرکه بکوید یا ربی الله انقدر که یکنفس او
وفا کند با و خطاب فرماید حقتعم که لبیك حاجت خود را بکو و در حدیث دیکر فرمود که بعضی از فرزندان
پدرم بیمار شد پدرم بر او کذشت فرمود که ده مرتبه بکو یا الله که هیچیك از موءمنان ده مرتبه این کلمه را
نمیکوید مکر انکه پروردکار عالم میفرماید که لبیك ای بندهٔ من حاجت خود را سوال کن و بسند معتبر
از حضرت امام رضا عم منقولست که فرمود که پدرم را در خواب دیدم که فرمود که هرکاه بشدتی و سختی
کرفتار شوی بسیار بکو* یا روءف یا رحیم* و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که ببعضی
از اصحاب خود فرمود که میخواهی بتو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را بخوان سورهٔ* قل هو الله احد و ایة الکرسی
* و سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را پس رو بقبله کن و حاجتی که داری از خدا طلب و بسند
معتبر از حضرت امام رضا عم منقولست که اسم اکبر خدا است یا حی یا قیوم و بروایت دیکر از حضرت علی بن
الحسین عم منقولست که این دعا مشتمل است بر اسم اعظم* الهی یا الله یا الله وحدك وحدك لا شریك
لك انت المنان بدیع السموات و الارض ذو الجلال و الاکرام و ذو الاسماء العظام و ذو العز الذی لا یرام
والهکم اله واحد لا اله الا هو الرحمن الرحیم و صلی الله علی محمد و اله اجمعین* بعد از خواندن این دعا
هر حاجتی که داری بطلب و بسند معتبر از سکین بن عمار مرویست که کفت شبی در مکه خوابیده بودم
شخصی بخواب من امد و کفت برخیز که شخصی خدا را در زیر میزاب باسم اعظم رب الارباب میخواند
بیدار شدم و بخواب رفتم باز بار دیکر مرا صدا زد و همان سخن را کفت بیدار شدم و باز بخواب رفتم در
مرتبه سیم مرا صدا زد که برخیز که موسی بن جعفر خدا را باسم اعظم میخواند در تحت میزاب سکین میکوید

که برخواستم و غسل کردم چون بنزد حجر امدم شخصی را دیدم که جامهٔ خود را بر سر پیچیده و در سجده است در پشت سر انحضرت نشستم این دعا میخواند * یا نور یا قدوس سه مرتبه یا حی یا قیوم سه مرتبه یا حی لایموت سه مرتبه یا حی حین لا حی سه مرتبه یا حی لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بان لا اله الا انت سه مرتبه اسئلک بلا اله الا انت سه مرتبه اسئلک باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین سه مرتبه سکین کفت که انحضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر مومنی که این کلمات را بخواند من ضامن او یم در دنیا و اخرت اما در دنیا پس ملائکه او را بشارت دهند در هنکام مردن و اما در اخرت پس حق تع بعدد هر کلمهٔ خانهٔ در بهشت باو کرامت فرماید و دعا اینست * یا اسمع السامعین و یا ابصر الناظرین و یا اسرع الحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین * باب دویم * در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چند اند و این باب مشتمل است بر چند فصل * فصل اول * در تعقیب نماز صبح و شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند بسندهای معتبره از حضرت امام موسی ع منقولست که چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مکو تا صد مرتبه بکویی * بسم الله الرحمن الرحیم لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * و همچنین صد مرتبه بکو بعد از نماز صبح بدرستیکه هر که در این دو وقت اینرا بخواند حقتع از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر انها خوره و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد و از حضرت امام رضا ع منقولست که هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح باسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم بسفیدی چشم و بدرستیکه اسم اعظم در این کلمات داخل است و بچندین سند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حقتع از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج و پیسی و دیوانکی و خوره باشد و اکر نامش در نامهٔ اشقیا باشد محو کنند و در نامهٔ سعدا ثبت نمایند و در روایت دیکر سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بکوید ما شاء الله کان لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم در ان روز نه بیند امری را که مکروه او باشد بسندهای معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که پیش از طلوع افتاب و پیش از غروب افتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند * لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک و له الحمد یحیی و یمیت و یمیت و یحیی و هو حی لا یموت بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر * کفارهٔ کناهان او باشد در ان روز و بروایت دیکر خدا ملاقات نکند بندهٔ بهتر از عمل او مکر کسی که مثل عمل او کرده باشد در روایت دیکر وارد شده است که سنت واجبه است که این تهلیل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بکویند * اعوذ بالله السمیع العلیم من همزات الشیاطین و اعوذ بالله ان یحضرون ان الله هو السمیع العلیم * حضرت فرمود که اکر اینرا در این دو وقت فراموش کنی قضا کن

در بیان اذکارکه مخصوص وقتی چند اند در تعقیب نماز صبح و شام است



چنانچه نماز را قضا میکنی و احادیث در فضیلت این دو ذکر بسیار است و بسند معتبر دیکر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه ان تهلیل را بکوید که کذشت و ده مرتبه صلوات بر محمد و ال محمد بفرستد و سی و پنج نوبت سبحان الله و سی و پنج نوبت لا اله الا الله و سی و پنج نوبت الحمد لله بکوید او را در ان صباح از غافلان ننویسند و اکر همین اذکار را در شام بکوید او را در ان شب از غافلان ننویسند و بسند معتبر از حضرت صادق ع منقولست که هر که در وقت شام صد مرتبه الله اکبر بکوید چنان باشد که صد بنده ازاد کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر که صد مرتبه الله اکبر بکوید پیش از بر امدن افتاب و پیش از فرو رفتن افتاب حقتع ثواب صد بنده ازاد کردن در نامهٔ عملش بنویسد و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که حضرت رسول صم فرمود که در فرزند ادم سیصد و شصت رک هست که صد و هشتاد رک از انها متحرکست و صد و هشتاد رک دیکر ساکن که اکر یکی از رکهای متحرک ساکن شود یا یکی از رکهای ساکن متحرک کردد او را خواب نمیبرد لهذا حضرت رسول صم در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه میکفتند الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر که در صبح چهار مرتبه بکوید الحمد لله رب العالمین بتحقیق که شکر ان روز را ادا کرده است و همچنین اکر در شام چهار مرتبه بکوید شکر انشب را ادا کرده است و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که حضرت رسول صم بر شخصی کذشتند که باغ خود درخت میکشت حضرت ایستادند و فرمودند که میخواهی ترا دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زود رستر و نیکوتر و باقی تر باشد کفت بلی فرمود که در هر صبح و شام بکو سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر تا انکه حقتع بعدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت بتو کرامت فرماید از انواع میوها و بسند معتبر از انحضرت منقولست که در صبح این دعا بخوان * اصبحت بالله مومنا علی دین محمد و سنته و دین الاوصیاء و سنتهم امنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم و اعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و اله و علی و الاوصیاء صلوات الله علیهم و ارغب الی الله فیما رغبوا الیه و لا حول و لا قوة الا بالله * و بسند معتبر از حضرت امیر المومنین منقولست که هر که در صبح و شام سه نوبت بکوید * رضیت بالله ربا و بالاسلام دینا و بمحمد صلی الله علیه و اله نبیا و بالقران بلاغا و بعلی اماما و بالاوصیاء من ولده ائمة البته بر حقتع لازم است که در روز قیامت او را راضی کرداند و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر ع منقولست که هر بندهٔ که قبل از طلوع افتاب این دعا بخواند الله اکبر الله اکبر کبیرا و سبحان الله بکرة و اصیلا و الحمد لله رب العالمین کثیرا لا شریک له و صلی الله علی محمد و اله * ملکی مبادرت نماید و این دعا را در میان بال خود بکیرد و باسمان برد چون باسمان اول در اید ملائکه باو کویند که چه چیز با خود داری در جواب کوید که شخصی از مومنان

باین کلمات تکلم نمود و کلمات را بر ایشان بخواند ملائکه کویند که خدا رحم کند از کسی را که این
کلمات را خوانده است و کناهان اورا بیامرزد پس هر اسمانی که کذرد ملائکه از او سوال کنند چون
جواب کوید همین دعا کویند هم چنین حملهٔ عرش نیز از برای او دعا کنند و ان ملك ان کلمات را ببرد
و در دیوان کنوز که اعمال خالص موءمنان در انجا مثبت است ثبت نماید و بسند عالی از ابو حمزهٔ ثمالی
منقولست که از حضرت امام محمد باقر عم سوال نمودند از تفسیر انچه حق تعم در شان حضرت ابراهیم فرموده
که حقوق الهی و اوامر او را وافی و تمام ادا نمود حضرت فرمود که چون صبح میکرد سه مرتبه میکفت
اصبحت و ربی محمود اصبحت لا اشرك بالله شیئا و لا ادعوا مع الله الها و لا اتخذ من دونه ولیا * و هم چنین
در شام سه مرتبه میفرمود و اکر در شام خوانند بجای * اصبحت امسیت * می باید کفت و بسند صحیح از حضرت
امام جعفر صادق عم منقولست که حضرت نوح عم در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا میخواندند * اللهم انی
اشهدك انه ما اصبح بی من نعمة او عافیة فی دین او دنیا فمنك وحدك لا شریك لك لك الحمد ولك الشکر
بها علی حتی ترضی و بعد الرضا * و باین سبب حق تعم او را عبد شکور فرمود یعنی بندهٔ بسیار شکر کننده
و اکر در شام خواند چنین بکوید انه ما امسی بی من نعمة و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست
که هر که در صبح انکشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد و پیش از انکه باحدی نظر کند نکین
عقیق را بکف دست خود بکرداند و بان نکین نظر کند و سورهٔ انا انزلنا فی لیلة القدر بخواند پس این دعا
بخواند که * امنت بالله وحده لا شریك له و کفرت بالجبت و الطاغوت و امنت بسر ال محمد و علانیتهم
و ظاهرهم و باطنهم و اولهم و اخرهم * حقتعم او را در ان روز از شر جمیع بلاهای اسمان و زمین حفظ
نماید و بسند معتبر دیکر از انحضرت منقولست که هر که بعد از نماز صبح هفتاد مرتبه استغفار بکوید خدا
او را بیامرزد اکر چه هفتاد هزار کناه کرده باشد و بسند معتبر از حضرت امیر الموءمنین عم منقولست که هر که
در وقت شام سه مرتبه بکوید سبحان الله حین تمسون و حین تصبحون و له الحمد فی السموات و الارض
و عشیا و حین تظهرون * هیچ چیزی در ان شب از او فوت نشود جمیع شرور و بدیهاان شب از او دفع
شود و هم چنین اکر در صبح سه مرتبه بخواند هیچ چیزی در ان روز از او فوت نشود و جمیع شرور ان
روز از او دور کردد بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که بعد از نماز شام سه مرتبه بکوید
* الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره حق تعم باو خیر بسیار کرامت فرماید و بسند صحیح
منقولست از حضرت صادق عم که حضرت رسالت پناه صم فرمود که چون بمعراج رفتم ملائکه مرا دعایی تعلیم
نمودند که هر صبح و شام میخوانم * اللهم ان ظلمی اصبح مستجیرا بعفوك و ذنبی اصبح مستجیرا بمغفرتك و ذلی
اصبح مستجیرا بعزتك و فقری اصبح مستجیرا بغناك و وجهی البالی اصبح مستجیرا بوجهك الباقی الذی
لا یفنی * و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که شیبهٔ هذلی بخدمت حضرت رسول صم



امد و کفت یا رسول الله من پیر شده ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم یانها از نماز
و روزه و حج و جهاد پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعم مرا بان نفع دهد و سبك کن بر من یا رسول الله
حضرت فرمود که اعاده کن این سخن را تا انکه سه مرتبه این کلام را ادا نمود حضرت فرمود که نبود و رتو هیچ
درختی و کلوخی نماند مکر انکه کریست بسبب ترحم بر تو چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بکو سبحان الله العظیم
و بحمده و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم * بدرستیکه حق تعم ترا عافیت میدهد بسبب این ذکر
از کوری و دیوانکی و خوره و فقر و ضعف پیری کفت یا رسول الله این برای دنیاست از برای اخرت چه
چیز باید خواند فرمود که بعد از هر نماز بکو * اللهم اهدنی من عندك و افض علی من فضلك و انشر علی
من رحمتك و انزل علی من برکاتك * بعد از ان فرمود که اکر این دعا را عمدا ترك نکند تا از دنیا برود
در قیامت هشت در بهشت را برای او بکشایند که از هر دری که خواهد داخل شود و بسند معتبر از حضرت
امام جعفر صادق عم منقولست که هر که هر روز بیست و پنج نوبت بکوید * اللهم اغفر للموءمنین
و الموءمنات و المسلمین و المسلمات * حقتعم بعدد هر موءمنی که کذشته است و خواهد امد تا روز
قیامت حسنه در نامهٔ عملش بنویسد و کناه از او محو کند و درجهٔ از برای او بلند کرداند بسند
معتبر از هلقام منقولست که بخدمت حضرت جعفر عم عرض نمود که دعایی تعلیم من نما که جامع المطالب دنیا
و اخرت باشد حضرت فرمود که بعد از نماز صبح تا طلوع افتاب بکو * سبحان الله العظیم و بحمده استغفر الله
و اسئله من فضله هلقام کفت که من بد حال ترو پریشان تر از جمیع اهل بیت خود بودم و ببرکت این دعا
امروز حالم از همه بهتر است شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که صد نوبت
بکوید استغفر الله و اتوب الیه و صد نوبت بکوید اسئل الله العافیة و صد نوبت بکوید استجیر بالله
من النار و اسئله الجنة و صد نوبت بکوید اسئل الله الحور العین و صد نوبت سورهٔ قل هو الله احد بخواند
و صد نوبت بکوید صلی الله علی محمد و اله محمد و صد نوبت بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله
الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و ده نوبت ایة الکرسی و ده نوبت سورهٔ انا انزلناه
بخواند و ده نوبت این دعا بخواند اللهم اقذف فی قلوب العباد محبتی و ضمن السموات و الارض رزقی
و الق الرعب فی قلوب اعدائك منی و انشر رحمتك لی و اتمم نعمتك علی و اجعلها موصولة بکرامتك
ایای اوزعنی شکرك و اوجب لی المزید من لدنك و لا تنسنی ذکرك و لا تجعلنی من الغافلین * فصل
دویم در اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند بدانکه بهترین تعقیبات تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا عم
سی و چهار الله اکبر و سی و سه الحمد لله و سی و سه سبحان الله چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که عبادت کرده نمیشود خدا بتحمیدی که بهتر باشد از تسبیح فاطمه عم و اکر از ان چیزی
بهتر میبود حضرت رسول صم انرا بفاطمه عم عطا میفرمود بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که

در بیان اذکار و ادعیه که عقب هر نماز باید خواند

تسبیح فاطمه عم را در هر روز عقیب هر نماز بخواند محبوب تر است نزد من از اینکه هزار رکعت نماز
در هر روز بکند و در حدیث دیگر فرمود که هر که تسبیح فاطمه عم بخواند و بعد از ان لا اله الا الله بگوید
گناهانش امرزیده شود بسند صحیح از انحضرت منقولست که روزی حضرت رسول صم باصحاب خود
فرمود که انچه دارید از جامها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید باسمان میرسد گفتند نه
یا رسول الله فرمود که میخواهید که شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش در زمین است و شاخش در اسمان
گفتند بلی یا رسول الله فرمود که هر یك از شما که از نماز واجب خود فارغ شود سی نوبت بگوید
سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر بدرستیکه اصل این کلمات در زمین است و شاخشان
در اسمان است دفع میکند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و بچاه افتادن و مرگهای بد را
از خواننده خود اینها یند باقیات صالحات بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که چهل مرتبه این
تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از انکه پای خود را از قبله بگرداند هر حاجتی که از خدا
سوال کند باو عطا میفرماید بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که هر که بعد از نماز فریضه
پیش از انکه پای خود را از حالت تشهد تغییر دهد سه مرتبه بگوید* استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی
القیوم ذا الجلال و الاکرام و اتوب الیه حقتعم گناهان او را بیامرزد اگر چه مثل کف دریاها باشد و بسند
صحیح از حضرت امام محمد باقر عم مرویست که فرمود که کمتر چیزی که مجزیست از دعا بعد از نماز فریضه
اینست که بگویی اللهم انی اسئلك من کل خیر احاط به علمك و اعوذ بك من کل شر احاط به علمك اللهم انی
اسئلك عافیتك فی اموری کلها و اعوذ بك من خزی الدنیا و الاخرة و بسند معتبر دیگر منقولست
که محمد بن ابراهیم بخدمت امام موسی عم نوشت که میخواهم دعایی تعلیم من فرمایی که بعد از نماز بخوانم
و حق تعم بسبب خواندن ان خیر دنیا و اخرت را برای من جمع نماید حضرت نوشتند که بگو* اعوذ بوجهك
الکریم و عزتك التی لا ترام و قدرتك التی لا یمتنع منها شیء من شر الدنیا و الاخرة و من شر الاوجاع کلها
* و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید
بر بدنش گناهی نماند مگر انکه بریزد بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست کسی خواهد که چون
از دنیا بیرون رود از گناهان پاك باشد مانند طلای بیغش و مظلمهٔ احدی نزد او نباشد که از او طلب
نماید باید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس دست خود را بجانب اسمان
بگشاید و بگوید* اللهم انی اسئلك باسمك المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارك و اسئلك باسمك العظیم
و سلطانك القدیم یا واهب العطایا و یا مطلق الاساری و یا فکاك الرقاب من النار اسئلك ان تصلی علی
محمد و ال محمد و ان تعتق رقبتی من النار و ان تخرجنی من الدنیا امنا و ان تدخلنی الجنة سالما و ان تجعل
دعائی اوله فلاحا و اوسطه نجاحا و اخره صلاحا انك انت علام الغیوب* بعد از ان فرمود که این دعاهای



مخفی است که حضرت رسالت پناه صم تعلیم من نمود و امر نمود که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام
حسین عم نمایم و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که چون حضرت رسالت پناه صم فتح مکه نمودند
نماز ظهر را نزد حجر الاسود با اصحاب خود ادا نمودند چون سلام گفتند سه مرتبه دست برداشتند و سه
مرتبه الله اکبر گفتند پس این دعا خواندند* لا اله الا الله وحده وحده وحده انجز وعده و نصر عبده و اعز
جنده و غلب الاحزاب وحده فله الملك و له الحمد یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر* پس رو باصحاب
خود کردند و فرمودند که ترك مکنید این سه تکبیر را و این دعا را بعد از هر نماز واجب بدرستی که هر که
بعد از سلام نماز بخواند بتحقیق که ادا کرده است انچه بر او واجب است از شکر حقتعم بر تقویت اسلام
و اهل اسلام و بسند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی که بخدمت حضرت امام رضا عم عرض کردم
که چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول صم می باید فرستاد حضرت فرمود
که بگو* السلام علیك یا رسول الله و رحمة الله و برکاته السلام علیك یا محمد بن عبد الله السلام علیك
یا خیرة الله السلام علیك یا حبیب الله السلام علیك یا صفوة الله السلام علیك یا امین الله اشهد انك رسول
الله و اشهد انك محمد بن عبد الله و اشهد انك قد نصحت لامتك و جاهدت فی سبیل ربك و عبدته حتی
اتاك الیقین فجزاك الله یا رسول الله افضل ما جزی نبیا عن امته اللهم صل علی محمد افضل ما صلیت علی
ابراهیم و ال ابراهیم انك حمید مجید* و موافق احادیث معتبره می باید بعد از هر نماز بگوید اللهم صل علی
محمد و ال محمد و اعذنا من النار و ارزقنا الجنة و زوجنا من الحور العین* و بسند معتبر منقولست که حضرت
امام جعفر صادق عم از جای نماز خود بر نمی خواستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمیکردند پس
باید که بعد از هر نماز بگوید* اللهم العن ابابکر و عمر و عثمان و معویة و عایشة و حفصة و هند و ام الحکم
* و بعضی از تعقیبات در باب فضایل سور و ایات قرانی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور
شد و در این کتاب چون بتقریب مذکور میشود بهمین اکتفا می نماییم* فصل سیم* در تعقیب مخصوص
نماز ظهر است بسند معتبر از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که حضرت رسول صم بعد از نماز ظهر این
دعا میخواندند* لا اله الا الله العظیم الحلیم لا اله الا الله رب العرش الکریم و الحمد لله رب العالمین اللهم
انی اسئلك موجبات رحمتك و عزایم مغفرتك و الغنیمة من کل خیر و السلامة من کل اثم اللهم لا تدع
لی ذنبا الا غفرته و لا هما الا فرجته و لا سقما الا شفیته و لا عیبا الا سترته و لا رزقا الا بسطته و لا خوفا
الا امنته و لا سوء الا صرفته و لا حاجة هی لك رضا و لی فیها صلاح الا قضیتها یا ارحم الراحمین امین رب
العالمین* فصل چهارم* در تعقیبات نماز عصر است و بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم منقولست
که هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حق تعم هفتصد گناه او را بیامرزد و اگر او هفتصد
گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامرزد اگر پدرش هم انقدر گناه نداشته باشد از مادرش

در بیان تعقیب مخصوص نماز ظهر است

در تعقیبات نماز عصر است

و اگر نه از گناهان برادرش و اگر نه از گناهان خواهرش و همچنین باقی خویشان هر که باو نزدیکتر باشد و در حدیث دیگر هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است و ثواب عظیم برای ده مرتبه سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر بعد از نماز خواندن گذشت و بسند معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هر که هر روز بعد از نماز عصر یکمرتبه بگوید * استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم الرحمن الرحیم ذا الجلال و الاکرام و اسئله ان یتوب علی توبة عبد ذلیل خاضع فقیر بائس مسکین مستجیر لا یملک لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حیوة و لا نشورا * حق تعم امر فرماید که صحیفهٔ گناهان او را بدرند هر چند که گناه بسیار دران باشد * فصل پنجم * در بیان تعقیب نماز خفتن است بسند معتبر از حضرت امام محمد تقی عم منقولست که هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سورهٔ انا انزلناه فی لیلة القدر را بخواند در ضمان الهی باشد تا صبح و شیخ طوسی رحمه الله علیه نقل کرده است که مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سورهٔ حمد و قل هو الله احد و قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق هر یك را ده مرتبه و تسبیحات را بعد ده مرتبه اللهم صل علی محمد و ال محمد ده مرتبه * فصل ششم * در بیان سجدهٔ شکر است بدانکه از جملهٔ سنتهای موکد بعد از هر نماز سجدهٔ شکر است و فضایل این سجده در احادیث بسیار است حتی آنکه و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که دو سجدهٔ شکر واجب است بر هر مسلمانی نماز خود را بان تمام میکنی و خداوند خود را خوشنود میگردانی و ملائکه را تعجب می آوری بدرستی که بندهٔ که نماز میکند و بعد از ان سجدهٔ شکر بجای آورد حق تعم حجاب از میان بنده و ملائکه برمیدارد و میفرماید که ای ملائکه نظر کنید به بندهٔ من که فرض مرا ادا کرد و عهد مرا اتمام کرد بعد از ان شکر نعمت مرا بجا آورد ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست ملائکه میگویند پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان باز میفرماید که دیگر چه چیز باو عطا کنم میگویند که پروردگارا بهشت خود را باو عطا کن باز میفرماید که دیگر چه چیز باو کرامت فرمایم میگویند که امور او را کفایت کن و همچنین حق تعم سوال می نماید و ملائکه جواب میگویند تا آنکه هیچ چیز نمی ماند که علم ملائکه باو احاطه کند مگر آنکه میگویند باز چون حق تعم سوال می نماید ایشان میگویند که پروردگارا اعلم ما بزیاده از این احاطه نکرده است پس حق تعم فرماید که من شکر او میکنم چنانکه او شکر من کرد و روی فضل و احسان خود را بسوی او میدارم و او را در مراتب معرفت خود کامل میگردانم و بسندهای معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق عم منقولست که حق سبحانه و تعم بحضرت موسی عم خطاب فرمود که ای موسی میدانی که چرا ترا از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود گردانیدم گفت نه ای پروردگار من خطاب رسید که من چون نظر کردم نفس ترا نزد بندگی خود از همه کس ذلیل تر یافتم هرگاه از نماز فارغ میشوی دو طرف روی خود را نزد من بر خاك میگذاری پس حضرت موسی به سجده در آمد و پهلوهای روی خود را از روی

در بیان تعقیب نماز خفتن است

در بیان سجده شکر است



تذلل بر خاك مالید نزد پروردگار خود حق تعم باو وحی نمود که سر بردار ای موسی و دست خود را بر موضع سجود بمال و بر رو و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو میگردد از هر بلایی و دردی و آفتی و بدانکه اقل سجدهٔ شکر اینست که سر به سجده گذارد و سه مرتبه بگوید شکرا لله چنانچه از حضرت امام رضا عم منقولست و ایضا از آنحضرت منقولست که صد مرتبه عفوا بگوید یا صد مرتبه شکرا و اگر در سجدهٔ اول صد مرتبه عفوا یا العفو العفو بگوید و بعد از ان جانب راست رو را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند مثل یا الله یا رباه یا سیداه هم چنین پهلوی چپ رو را بر زمین گذارد و چنین دعایی یا ذکری بخواند پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد دو صد مرتبه شکرا شکرا بگوید خوبست و در این سجده بر خلاف سجدهای نماز سنت است که دستها را بر زمین بخواباند و سینه و شکم را بر زمین برساند و ایضا مستحب است که حاجات خود و برادران مومن خود را طلب نماید و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که بنده در هیچ حالت قرب او بخدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد و ائمهٔ ما صلوات الله علیهم سجدهای بسیار طولانی بجای آورده اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم عم که بعد از نماز صبح بسجده میرفته اند و روز که بلند میشده است سر از سجده برمیداشته اند و اگر در حالی بوده اند که مشغول هدایت خلق نمیتوانسته اند شد اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده اند هم چنین اصحاب کبار ایشان این طریقه داشته اند حتی آنکه نقل کرده اند که بعضی از ایشان انقدر طول میداده اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیان میگذاشته و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقولست و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد و بهترین آنها آنست که کلینی بسند حسن روایت کرده است که عبد الله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم سوال نمود از دعایی که در سجدهٔ شکر بخواند حضرت فرمود که چون بسجده میروی بگو * اللهم انی اشهدك و اشهد ملائكتك و انبيائك و رسلك و جميع خلقك انك الله ربی و الاسلام دینی و محمد نبیی و علیا و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و حجة بن الحسن ائمتی بهم اتولی و من اعدائهم اتبرا * پس بگو * اللهم انی انشدك دم المظلوم اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاعدائك لتهلكنهم بایدینا و ایدی المومنین اللهم انی انشدك بایوائك علی نفسك لاولیائك لتظفرنهم بعدوك و عدوهم ان تصلی علی محمد و علی المستحفظین من ال محمد سه مرتبه و بگو اللهم انی اسئلك الیسر بعد العسر سه مرتبه بعد از ان پهلوی راست رو را بر زمین میگذاری و میگویی * یا کهفی حین تعیینی المذاهب و تضیق علی الارض بما رحبت و یا باری خلقی رحمة بی و كنت عن خلقی غنیا صل علی محمد و علی المستحفظین من ال محمد * سه مرتبه پس جانب چپ رو را بر زمین میگذاری و میگویی یا مذل كل جبار

یا معز کل ذلیل قد و عزتك بلغ بی مجهودی ه مرتبه پس بار دیگر سر را به سجده میگذاری و صد مرتبه
میگوئی شکرا شکرا و در روایت دیگر وارد شده است که حضرت امام موسی عم در سجدهٔ اول هزار مرتبه
العفو العفو فرمودند و در حدیث دیگر وارد شده است که انحضرت در سجود این دعا میخواندند * اعوذ
بك من نار حرها لا یطفی و اعوذ بك من نار جدیدها لا یبلی و اعوذ بك من نار عطشانها لا یروی و اعوذ
بك من نار مسلوبها لا یکسی در حدیث دیگر مرویست که حضرت امیر المومنین عم در سجده میخواندند
ارحم ذلی بین یدیك و تضرعی الیك و وحشتی من الناس و انسی بك یا کریم * فصل هفتم * در بیان
اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند بدانکه مستحب است که در هنکام خوابیدن با وضو باشد
و بجانب راست بخوابد رو بقبله و سورها و ایاتی که در باب فضایل قران مذکور شد بخواند و بهترین
اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمهٔ زهرا عم است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عم
منقولست که چون ادمی شب در جای خواب خود میخوابد ملك بزرکواری و شیطان متمردی بسوی او
مبادرت مینمایند پس ملك باو میکوید که روز خود را ختم کن بخیر و شب خود افتتاح کن بخیر و شیطان
باو میکوید که روز خود را ختم کن بکناه و شب خود را افتتاح کن بکناه پس اکر اطاعت ملك کرد و تسبیح
حضرت فاطمه عم را در وقت خواب خواند ملك ان شیطان را میزند و از او دور میکند و او را محافظت
و نکاهبانی میکند تا بیدار شود پس باز شیطان می اید و او را امر میکند که ختم شب و افتتاح روز بکناه
بکند و ملك او را بخیر امر میکند پس اکر اطاعت ملك کرد و تسبیح حضرت فاطمه عم را خواند ان ملك
شیطان را از او دور میکند و حق تعالی عبادت تمام ان شب را در نامهٔ عملش مینویسد و بسند معتبر از حضرت
امام علی نقی عم منقولست که فرمود که ما اهل بیت را در هنکام خوابیدن ده خصلت میباشد با طهارت
میباشیم و بدست راست میخوابیم و دست راست خود را در زیر رو میگذاریم و تسبیح حضرت فاطمه عم
میخوانیم و رو بقبله میخوابیم و سورهٔ حمد و ایة الکرسی و ایه شهد الله را میخوانیم پس هر که چنین کند بهرهٔ
خود را از ثواب در ان شب برده است و بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که در وقت
خواب یازده مرتبه سورهٔ انا انزلناه بخواند حق تعالی یازده ملك بر او موکل کرداند که او را حفظ نمایند تا صبح
از شر شیطان رجیم و بسند معتبر دیگر از انحضرت منقولست که هر که در وقتی که برخت خواب میرود
یازده مرتبه سورهٔ قل هو الله احد را بخواند کناهان او امرزیده شود و او را شفیع کنند در همسایکان
خود و اکر صد مرتبه بخواند کناهان ایندهٔ او تا پنجاه سال امرزیده شود و در حدیث دیگر فرمود که کسی
که در خواب ترسد در وقت خواب سورهٔ قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب الفلق و ایة الکرسی
بخواند و بسند معتبر از انحضرت منقولست که هر که در وقت خواب سه نوبت بکوید * الحمد لله الذی
علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملك فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت

در بیان اذکاریست که در هنگام خواب باید خواند

---

الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر * از ک...
و در حدیث دیگر فرمود که حضرت ر...
میفرمودند که * بسم الله امنت بالله و کف...
از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست...
...ن دعا بخواند * اللهم لا تنسنی ذکرك...
...ك ادعوك فیها فتستجیب لی و استغ...
...احمین * فرمود که چون این دعا ر...
... بیدار شود فیها و اکر بیدار...

...سایح جمله چاره نیست که شاید
...کیم علی الاطلاق کلام معجز نظام
...و ایان راه دین و رهنمایان مسالك
...ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة
...سالت پناهی و اهل بیت کرام او
...وارد شده و اکثر طالبان هدایت

...صایح جمله چاره نیست که شاید
...کیم علی الاطلاق کلام معجز نظام
...شوایان راه دین و رهنمایان مسالك
...ل ربك بالحکمة و الموعظة الحسنة
...رسالت پناهی و اهل بیت کرام او
...وارد شده و اکثر طالبان هدایت
...اعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع انها محروم ماند لهذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید که
...صیتی که حضرت سید المرسلین صم بر کزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله علیه
فرموده اند چون جامع ترین اخباریست که در این باب از ینابیع وحی و الهام ماثور کردیده و بر اکثر
...م اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بر نکینی عبارات و حسن
...الات نکردید بعبارات قریبه بفهم مضامین انرا ادا کنم و انچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال ان
...دار ابهام فهم لغت نباشد بروجه ایجاز متوجه حل ان بشوم تا کافهٔ مومنان و عامهٔ شیعیان را از این
...الید و عایدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی امید دارم
...در ... مرابات قلوب وارواح مرده دلان سرای غرور کردد انرا بعین الحیوة مسمی کردانیدم ملتمس
...رین رساله انکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم امده بدیدهٔ عیب
...وتی نصر نمایند و در حیات و ممات این تیره روزکار را بدعای خیر اعانت فرمایند * و حسبنا الله و نعم
...وکیل * مقدمه * در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت اوست و اسم او
...قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیلهٔ بنی غفار انچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد
...شود انست که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت
...سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان
...ترجیح دارد و او بر مقداد احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه
...وفات حضرت ... فاطمه ... مرتد ش...
...اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و ال محمد برکشتند مکر سه کس سلمان و ابوذر و مقداد که
کتاب که ببرکت اهل بیت رسالت عم از صحابه برکشتند و با حضرت امیر المومنین ع
...بدهٔ صد هزار یك ان بدر نمیتوان امد پس چه حاجت است بمرتکب شدن ... بدعت که از مشایخ
...د هست

در بیان بعضی از فضایل و احوال ابوذر غفاری رضی الله عنه

...جده میکذاری و صد مرتبه
...عم در سجدهٔ اول هزار مرتبه
...جود این دعا میخواندند* اعوذ
...نار عطشانها الایروی و اعوذ
...ؤمنین عم در سجده میخواندند
...اکریم* فصل هفتم* در بیان
...هنکام خوابیدن باوضو باشد
...مذکور شد بخواند و بهتر این
...حضرت ... امام جعفر صادق عم

و جهالت و مدهوشان شراب بغی و ضلالت را از مواعظ حسنه و نص...
از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار کردند لاجرم حج...
خویش را بنصایح شافیه و امثال و حکم وافیه مشحون کردانید و پیش...
یقین را باین شیمهٔ کریمه امر فرمود* کما قال تعالی و ادع الی سبیل ر...
و جادلهم بالتی هی احسن* و در کلام وافی هدایه جناب بار فعت ر...
صلوات الله علیهم اجمعین خطب و مواعظ و وصایا فوق حد و احصا و ا...
باعتبار عدم انس بلغت عرب از فواید و منافع انها محروم‌اند لهذا این بی بضاعت را بخاطر فاتر رسید
وصیتی که حضرت سید المرسلین صم برکزیدهٔ اصحاب و زبدهٔ اتباع خود ابوذر غفاری رضوان الله عل...
را فرموده اند چون جامع ترین اخبار یست که در این باب از ینابیع وحی و الهام ماثور کردیده و بر اکثر
مکارم اخلاق حسنه و محاسن اوصاف جمیله اشتمال دارد ترجمه نمایم و مقید بر نکینی عبارات و حسن
استعارات نکردید بعبارات قریبه بفهم مضامین انرا ادا کنم و انچه محتاج بتفسیر و تبیین باشد و اشکال انرا
منحصر در عدم فهم لغت نباشد بروجه ایجاز متوجه حل ان بشوم تا کافهٔ موءمنان و عامهٔ شیعیان را ملک
مایدهٔ سبحانی و عایدهٔ ربانی بهرهٔ فاضل و نصیب کامل بوده باشد چون از فضل شامل سبحانی امید حضرت
که موجب حیات قلوب و ارواح مرده دلان سرای غرور کردد انرا بعین الحیوة مسمی کردانید با طهارت
از ناظران دراین رساله انکه چون در خور استعداد ناقص این عدیم الاستطاعه بقلم امده بدیدهٔ عیب
جویی نظر ننمایند و در حیات و ممات این تیره روزکار را بدعای خیر اعانت فرمایند* و حسبنا الله و نعم
الوکیل* مقدمه* در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر کنیت اوست و اسم او
بر قول اصح جندب بن جناده است و اصل او عرب بود از قبیلهٔ بنی غفار انچه از اخبار خاصه و عامه مستفاد
میشود انست که بعد از رتبهٔ معصومین صلوات الله علیهم در میان صحابه کسی بجلالت قدر و رفعت
شان سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی نبود و از بعضی اخبار ظاهر میشود که سلمان
بر او ترجیح داردو او بر مقداد احادیث بسیار از ائمهٔ اطهار صلوات الله علیهم وارد شده است که جمیع کسی
بعد از وفات حضرت رسول صم مرتد شدند و از ... کرسی
ایشان را ... و شک در خاطر بهم نرس... ده قل اعوذ برب الناس و قل اعوذ برب ... ان و ابوذر و الکرسی
بیعت کردند و بسند معتبر از انحضرت ... وست که هرکه در وقت خواب سه نوبت بکوید* الحمد لله الذی
علا فقهر و الحمد لله الذی بطن فخبر و الحمد لله الذی ملک فقدر و الحمد لله الذی یحیی الموتی و یمیت



الاحیاء و هو علی کل شیء قدیر* از کناهان بیرون اید مانند روزی که از مادر متولد شده بوده
و در حدیث دیکر فرمود که حضرت رسول صم در هنکام خواب ایة الکرسی میخواندند و بعد از ان
میفرمودند که* بسم الله امنت بالله و کفرت بالطاغوت اللهم احفظنی فی منامی و فی یقظتی و بسند معتبر
از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که کسی که خواهد که در میان شب بیدار شود در وقت خواب
این دعا بخواند* اللهم لا تنسنی ذکرک و لا تومنی مکرک و لا تجعلنی من الغافلین و انبهنی لاحب الساعات
الیک ادعوک فیها فتستجیب لی و اسئلک فتعطینی و استغفرک فتغفر لی انه لا یغفر الذنوب الا انت یا ارحم
الراحمین* فرمود که چون این دعا را بخواند حقتعالی دو ملک بسوی او بفرستد که او را بیدار کنند پس
اکر بیدار شود فبها و اکر بیدار نشود حقتعالی ایشانرا امر فرماید که از برای او استغفار نمایند و اکر
در ان شب بمیرد شهید مرده باشد و اکر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی بطلبد باو عطا فرماید از حضرت
محمد باقر عم منقولست که چون اینکس در شب از پهلو بپهلو کردد سنت است که بکوید الحمد لله و الله
اکبر و سید ابن طاوس علیه الرحمه بسند معتبر از حضرت صادق عم روایت کرده است که کسی که خواهد
حضرت رسول صم را در خواب به بیند بعد از نماز خفتن غسل کند و چهار رکعت نماز بکذارد
در هر رکعتی سورهٔ حمد یکمرتبه و صد مرتبه ایة الکرسی بخواند و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر
محمد و ال محمد بفرستد و بر جامهٔ پاکی بخوابد که حلال و حرام را بر روی ان جامه وطی نکرده باشد
و دست راست خود را بزیر خد بکذارد و صد مرتبه بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله
اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله و صد مرتبه بکوید ما شاء الله* و بخواب رود که انحضرت را در خواب
ببیند و بسند مذکور نقل کرده است که اکر خواهد حضرت امیر المومنین عم را در خواب به بیند در وقت
خواب این دعا بخواند* اللهم انی اسئلک یا من له لطف خفی و ایادیه باسطة لا تنقضی اسئلک بلطفک الخفی
الذی ما لطفت به لعبد الا کفی ان تریني مولای امیر المومنین عم فی منامی و بسند دیکر روایت کرده است
که هر که خواهد که میت خود را در خواب به بیند با طهارت بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه عم بخواند
پس این دعا بخواند اللهم انت الحی الذی لا یوصف و الایمان لا یعرف منه منک بدت الاشیاء و الیک تعود
فما اقبل منها کنت ملجاءه و منجاه و ما ادبر منها لم یکن له ملجا و لا منجا منک الا الیک و الایمان فاسئلک بلا اله
الا انت و اسئلک بسم الله الرحمن الرحیم و بحق حبیبک محمد صم سید النبیین و بحق علی سید الوصیین
و بحق فاطمه سیدة نساء العالمین و بحق الحسن و الحسین الذین جعلتهما سیدی شباب اهل الجنة علیهم
اجمعین السلام ان تصلی علی محمد و ال محمد و ان تریني میتی فی حال التی هو علیها* چنین کوید موءلف
این کتاب که ببرکت اهل بیت رسالت عم اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات انقدر هست
که یکصدهٔ صد هزار یک ان بعمل نمیتوان امد پس چه حاجت است بمرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ

هر که خواهد حضرت رسول را
در خواب به بیند

هر که خواهد حضرت امیر المومنین را
در خواب ببیند

هر که خواهد میت را در خواب ببیند

اهل سنت بجمعی از جاهلان و بیخردان بمیراث رسیده و انچه این فقیر در این کتاب بر سبیل اجمال از
هزار یك و از بسیار اندکی اورده ام اکر کسی بانها عمل نماید تمام وقت او را فرا میکیرد و مجملا طریقهٔ اهل
بیت رسالت عم مضبوط و معلوم است و کسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضح و ظاهر است و اول
چیزی که از اعمال ایشان مبالغهٔ بسیار در ان نموده اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یك رکعت است
که هفده رکعت ان نماز پنجکانه است و باقی هشت رکعت نافلهٔ پیشین است که پیش از نماز ظهر می باید
کرد و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضهٔ عصر می باید کرد و چهار رکعت نافلهٔ شام است
که بعد از نماز شام میباید کرد و دو رکعت نماز وتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته میکنند
و یك رکعت حساب میشود و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یك رکعت وتر که بعد
نصف شب میباید کرد و دو رکعت نافلهٔ صبح است که پیش از نماز صبح میباید کرد و این نافله هر دو رکعت
را بیك سلام میباید کرد اینها در فضیلت و تاکید تالی رتبهٔ واجبانند که حضرت رسول صم همه
بر اینها مداومت مینموده اند و اکر ترك شود مانند واجبات قضا میباید کرد و دیکر از جملهٔ سنن انحضرت
روزهٔ هر ماه سه روز است یعنی پنجشنبه اول ماه و چهارشنبهٔ اول از دههٔ میان ماه و پنجشنبه اخر
ماه مبارك شعبان که حضرت رسول صم در این ماه روزه بودند تا از دنیا مفارقت نمودند و این سه روزه
نیز اکر ترك شود قضا میباید کرد و دیکر از اعمال موکده که فضایل نامتناهی در ان وارد شده است



جعفر طیار است و ان چهار رکعت است بدو سلام و مستحب است که در رکعت اول سورهٔ حمد و
زلزله بخواند و در رکعت دویم سورهٔ حمد و سورهٔ عادیات و در رکعت سیم سورهٔ حمد و اذا جاء نصر
و در رکعت چهارم سورهٔ حمد و قل هو الله احد و اکر در هر رکعتی سورهٔ قل هو الله احد بخواند خوبست
بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بکوید سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و در
رکوعی و در هر سر برداشتن از رکوع و در هر سر برداشتن از سجودی و در هر سر برداشتن از
ده مرتبه بکوید و سنت است که در سجدهٔ اخر بعد از تسبیحات این دعا بخواند * سبحان من لبس العز
و الوقار سبحان من تعطف بالمجد و تکرم به سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له سبحان من احصی کل
شیء علمه سبحان ذی المن و النعم سبحان ذی القدرة و الکرم سبحان ذی العزة و الفضل سبحان ذی
الطول اللهم انی اسئلك بمعاقد العز من عرشك و منتهی الرحمة من کتابك و باسمك الاعظم و کلماتك
التامة التی تمت صدقا و عدلا ان تصلی علی محمد و ال محمد و اهل بیته * بعد از ان حاجت خود را از منعم
بطلبد چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت فاطمه زهرا عم را بخواند و در احادیث معتبره وارد شده است
که هر که این نماز را بکند کناهان او امرزیده شود اکر چه بقدر کف دریاها و ریك بیابان کناه داشته
باشد و دو از ده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه بزرکتر از کوه احد باشد و

صادق عم منقولست که حضرت رسول صم فرمود که هر که رد کند از عرض برادر مومن خود خدا
بهشت را برای او بنویسد البته و بعضی از علما کفته اند که هرکاه شخصی غیبت شخصی کند و ماندانیم
که ان شخص استحقاق غیبت دارد یا نه جایز نیست که کوینده را نهی کنیم و حکم بفسق او کنیم زیرا که احوال
مسلمانان محمول بر صحت است و کاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد و نهی کردن او ایذای
مسلم است و تا معلوم نشود که انچه او میکند فسق است ایذای او جایز نیست و دور نیست که در این باب
تفصیلی قایل توان شد که اکر قایل شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعش
توان کرد و اکر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیح در بارهٔ او
بسیار باشد اکر ممکن باشد بر وجه حسنی او را باز دارند که او از رده نشود یا انکه توجیهی برای فعل
ان شخص غایب پیدا کنند یا بنحو دیکر بکنند و الا ساکت شوند و حکم بفسق قایل نکنند و در این باب
رعایت احتیاط مهما امکن از طرفین لازم است والله یعلم * فصل پنجم * در کفارهٔ غیبت و توبه از ان است



و شرایطی که در توبهای دیکر معتبر است کذشت و در اینجا نیز معتبر است و چون حق الناس است باید
که نزد هر کس که هتك عرض او کرده است تا ممکن باشد او را بذکر جمیل یاد کند و ان معایب را
از خاطر ایشان رد کند و در باب ابراء ذمت از او طلبیدن احادیث اختلافی دارد چنانچه از حضرت رسول صم
منقولست که غیبت بدتر از زناست پرسیدند که چرا یا رسول الله فرمود که زیرا که زناکار توبه میکند و خدا
توبه اش را قبول میکند و غیبت کننده توبه اش مقبول نیست تا انکه صاحب حق او را حلال کند و بسند
معتبر از حضرت صادق منقولست که از حضرت رسول صم پرسیدند که کفارهٔ غیبت چیست فرمود انست
که استغفار کنی از خدا از برای او هرکاه که او را یاد کنی و بسند دیکر از حضرت رسول صم منقولست
که کفارهٔ غیبت انست که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کردهٔ و جمع میان این احادیث باین
نحو کرده اند که اکر صاحب حق شنیده باشد و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن می باید طلبید
و اکر نشنیده باشد یا اکر شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید یا انکه مرده باشد یا غایب باشد از برای او
استغفار باید کرد و احتیاط انست که اکر نشنیده باشد هم از او حلیت بطلبند مکر انکه باعث از ردکی او شود
و ایذای او باشد و اکر در اینصورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او از رده نشود و نداند احوط
انست که ترك نکند و الله تعالی یعلم * فصل ششم * در مذمت بهتان و متهم ساختن مومنان و کمان بد
بردن بایشان است بسند معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هر که مومن یا مومنهٔ را بهتان زند



بچیزی که در او نباشد حقتعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهدهٔ کفتهٔ خود بیرون اید پرسیدند که طینت
خبال چیست فرمود که چرکیست که از فرجهای زناکاران بیرون می اید و بسند معتبر از حضرت رسول صم
منقولست هر که بهتان زند بر مومنی یا مومنهٔ و بکوید در حق او چیزی که در او نباشد خدا او را بدارد

نیست اما اکر او را مذمت کنند و عیبهای دیکرش که مخفی باشد بیان کنند باانکه متجاهر بعضی
از کبایر باشد خلافست ودور نیست که مذمتش بر ان کناهانی که علانیه میکند توان کردن هر چند شرایط
نهی از منکر متحقق نباشد اما کناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی واحوط است و بر استثناء این فرد مجملا
احادیث بسیار وارد است چنانچه بسند معتبر از حضرت امام موسی کاظم عم منقولست که هرکه در غایبانهٔ
کسی او را بچیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را غیبت نکرده است واکر بچیزی یاد کند
که مردم ندانند غیبت کرده است و اکر او را بچیزی یاد کند که در او نباشد بهتان زده است و بسند
معتبر از حضرت صادق عم منقولست که هرکاه فاسق مجاهر بفسق باشد وعلانیه کناه کند او را حرمت نیست
وغیبت او حرام نیست و بسند معتبر از حضرت امام محمد باقر عم منقولست که سه کسند که ایشانرا حرمتی
نیست صاحب بدعتی که بخواهش خود بدعتی در دین پید اکرده باشد وامام جایر و فاسقی که علانیه فسق
کند و بسند صحیح از حضرت صادق عم منقولست که حرمت فاسق از همه کس کمتر است و بسند
معتبر از حضرت رسول صم منقولست که هرکه با مردم معامله کند وظلم بر ایشان نکند و با ایشان سخن کوید
و دروغ نکوید و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند پس او مروتش کامل کردیده و عدالتش
ظاهر شده و برادریش واجب کردیده و غیبتش حرام کردیده است و بسند معتبر دیکر از حضرت صادق
عم مثل این مضمون منقولست و یك فرد دیکر نزدیك باین فرد علما استثنا کرده اند که هرکاه دو کس مطلع
بر عیب شخصی شده باشند و انرا با یکدیکر تکرار کنند بدون انکه ثالثی مطلع شود اکثر کفته اند که غیبت
نیست وبعضی این را جایز نداشته اند واحتیاط در ترکست دهم انکه جمعی مطلع شوند وکناهی که موجب حد
وتعزیر شرعی باشد وعدد ایشان انقدر باشد که بکواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود جایز است که نزد
حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور * فصل چهارم * در حکم شنیدن غیبت است
و مشهور میان علما اینست که اکر تصدیق کند یا کوش دهد از روی رضا و خواهش او نیز در کناه مثل
غیبت کننده است چنانچه از حضرت امیر المؤمنین عم منقولست که شنوندهٔ غیبت یکی از دو غیبت
کننده است وظاهر بعضی از احادیث معتبره و کلام بسیاری از علما انست که تا ممکن باشد میباید
ردان غیبت بکند و منع نماید و برادر مؤمن خود را یاری کند واکر نتواند برخیزد و اکر قدرت برخواستن
هم نداشته باشد بدل کراهت داشته باشد و راضی بان نباشد چنانچه بسند معتبر از حضرت امام محمد
باقر عم منقولست که هرکه برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند و او را نصرت و یاری کند خدا او را
در دنیا و اخرت یاری کند و هرکه او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند و حال انکه قدرت نصرت
و اعانت او داشته باشد خدا او را پست کند در دنیا و اخرت از حضرت رسول صم منقولست هرکه رد کند
غیبت را از عرض برادر مؤمن خود ان عمل برای او حجابی کردد از اتش جهنم و بسند معتبر از حضرت



در بیان نماز حضرت امیر

در همه وقت میتوان کرد و بجای نافلهٔ شب و روز میتوان کرد و در حدیث است که هر شب و روز
یکن واکر نتوانی هر هفته یکمرتبه بکن و اکر نتوانی ماهی یکمرتبه بکن و اکر نتوانی سالی یکمرتبه بکن
و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است و در حدیث معتبر وارد شده است که اکر
کسی را حاجت ضروری باشد اصل نماز را بکند بی تسبیحات و تسبیحات را در راه بخواند واکر کسی
ان دعا را نداند و نخواند ثواب نماز را دارد واکر کسی یاد عاها و اداب دیکر که در کتب دعا مثبت است
واقع سازد بهتر است دیکر نماز حضرت امیر المؤمنین عم است و ان چهار رکعت است بدو سلام
و در هر رکعتی بعد از حمد پنجاه مرتبه قل هو الله احد میباید خواند و احادیث معتبره وارد شده است
که هرکه این نماز را بکند چون فارغ شود میان او و خدا کناهی نمانده باشد بسند معتبر از حضرت
صادق عم منقولست که هرکه دو رکعت نماز بکذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله
احد بخواند چون فارغ شود کناهانش امرزیده شده باشد و دیکر نمازها و دعاها بسیار است واز کتب
مبسوطهٔ علما طلب باید نمود باینجا ختم میکنم کتاب عین الحیوة را و از الطاف عمیمهٔ واهب العطایا امید
وارم که این بحر فیوض ربانی و این سرچشمهٔ اب زندکانی موجب حیات جاودانی برادران ایمانی
و فیض بخش اقاصی و ادانی کردد تا روز جزا فیض طالبان ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی
از این چشمهٔ سلسبیل و عین زنجبیل منقطع نکردد شاید که باین وسیله این غریق بحر خطایا و کناهان
و پامال نفس و هوا و شیطان از لوث معاصی پاك کردد و چون پیوسته خاك راه اهل ایمان و خادم اصحاب
علم و عرفان بوده شاید که در روز حساب بایشان ملحق شود ملتمس از برادران ایمانی انست
که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهرهٔ و از این شراب طهور حقایق و معانی جرعهٔ
برکیرند در حیات و ممات این خاکسار حقیر و ذرهٔ بیمقدار را از دعای طلب
مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نکردانند مطبوع شد کتاب
عین الحیوة در شهر ربیع الاول سال هزار و
دو بست و چهل ١٢٤٠

عین الحیات